



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دانش نامه

قرآن و حدیث

فارسی - عربی

محمدی ری شهری



ترجمه

با همکاری

حمیدرضا شیخی

جمعی از پژوهشگران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه قرآن و حدیث فارسی - عربی

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	دانشنامه قرآن و حدیث فارسی - عربی جلد ۱۶
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۲۲	ادامه عنوان آزمایش الهی
۲۲	فصل دوم : حکمت آزمایش
۲۲	۱ / ۲ نمودار شدن ایمان و قوت یافتن آن
۲۸	۲ / ۲ نمودار شدن پرهیزگاری و فرمان برداری از خدا
۳۲	۳ / ۲ نمودار شدن بایسته های پاداش و کیفر
۳۴	۴ / ۲ نمودار شدن نیک کردارتر
۳۸	۵ / ۲ نمایان شدن جهاد و شکیبایی
۴۲	۶ / ۲ نمایان شدن پاک و ناپاک
۴۶	۷ / ۲ نمودار شدن درون ها
۴۸	فصل سوم : چیزهایی که انسان با آنها آزموده می شود
۴۸	۱ / ۳ انواع نعمت ها
۵۲	۲ / ۳ انواع مصیبت ها
۵۴	۳ / ۳ انواع بدی ها و خوبی ها
۵۶	۴ / ۳ هر تنگنا و گشایشی
۵۶	اشاره
۶۲	توضیح
۶۲	۵ / ۳ مال و جان و زن و فرزند
۶۸	۶ / ۳ جهاد با دشمنان
۷۲	۷ / ۳ پایگاه های اجتماعی و اقتصادی
۸۸	۸ / ۳ نیروی درونی

- ۹۰ ۹ / ۳ میل جنسی
- ۹۲ ۱۰ / ۳ لذایذ دنیوی
- ۹۲ ۱۱ / ۳ احکامی که حکمت آنها معلوم نیست
- ۹۶ فصل چهارم : سخت ترین آزمایش ها
- ۹۶ ۱ / ۴ مهلت دادن
- ۱۰۰ ۲ / ۴ انفاق کردن
- ۱۰۰ ۳ / ۴ فقر
- ۱۰۲ ۴ / ۴ و این چند ویژگی
- ۱۰۴ ۴۷ . بهتان
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۶ درآمد
- ۱۰۶ بهتان ، در لغت
- ۱۰۷ فرق «بهتان» و «تهمت»
- ۱۰۸ بهتان، در قرآن و حدیث
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۱۰ ۱ . مصادیق «بهتان» در قرآن
- ۱۱۰ الف - نسبت دادن گناه خود به دیگری
- ۱۱۱ ب - نسبت ناروا دادن به همسر پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۱۱۲ ج - نسبت ناروا دادن به همسر برای تصاحب مهریه وی
- ۱۱۳ د - نسبت دادن فرزند نامشروع به شوهر
- ۱۱۳ ۲ . سنگینی گناه بهتان و مجازات آن
- ۱۱۴ ۳ . مبارزه ریشه ای با بهتان
- ۱۱۴ ۴ . وظیفه شنونده بهتان
- ۱۱۵ ۵ . وظیفه شخص مورد بهتان
- ۱۱۶ ۶ . حکم بهتان زدن به اهل بدعت
- ۱۲۰ فصل یکم : تفسیر بهتان

- ۱ / ۱ متهم کردن بی گناه به چیزی که در او نیست ۱۲۰
- ۲ / ۱ نمونه هایی از بهتان در جاهلیت ۱۲۵
- ۳ / ۱ زشت ترین بهتان ۱۲۷
- فصل دوم : نکوهش بهتان و بهتان زننده ۱۳۵
- ۱ / ۲ بهتان زننده ، بدترین مردم است ۱۳۵
- ۲ / ۲ بهتان زدن، از زشت ترین گناهان است ۱۳۷
- ۳ / ۲ بهتان زدن، سنگین ترین چیزهاست ۱۳۷
- ۴ / ۲ گوناگون ۱۳۹
- فصل سوم : خاستگاه های بهتان ۱۴۱
- ۱ / ۳ دشمنی ۱۴۱
- ۲ / ۳ مال دوستی ۱۴۳
- ۳ / ۳ دورویی ۱۴۵
- ۴ / ۳ دروغگویی ۱۴۷
- ۵ / ۳ هم نشینی با بدان ۱۴۹
- فصل چهارم : سزای بهتان زننده ۱۵۱
- ۱ / ۴ اضطراب روانی ۱۵۱
- ۲ / ۴ عذاب روز قیامت ۱۵۱
- ۳ / ۴ جاودانگی در آتش دوزخ ۱۵۵
- فصل پنجم : مقابله با بهتان ۱۵۷
- ۱ / ۵ مبارزه با آن ۱۵۷
- ۲ / ۵ ترتیب اثر ندادن به گفته ها ۱۵۹
- ۳ / ۵ شکیبایی در برابر بهتان های نادانان ۱۶۱
- ۴ / ۵ ثواب شکیبایی در برابر بهتان ۱۶۱
- ۵ / ۵ بخشیدن مال برای آبروداری ۱۶۳
- ۴۸ . مباحله (نفرین کردن به یکدیگر) ۱۶۵
- اشاره ۱۶۵

۱۶۷	درآمد
۱۶۷	مباهله ، در لغت
۱۶۸	مباهله، در قرآن و حدیث
۱۶۸	متن حدیث مباهله
۱۶۹	اعتبار حدیث مباهله
۱۷۲	زمینه های واقعه مباهله
۱۷۴	برجسته ترین نکات در واقعه مباهله
۱۷۴	۱ . اثبات حقانیت اسلام در برابر مسیحیت
۱۷۵	۲ . اثبات جانبداری اسلام از منطق و صلح
۱۷۵	۳ . اثبات برتری اهل بیت علیهم السلام
۱۷۶	۴ . اثبات خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام
۱۷۶	بزرگداشت روز مباهله
۱۷۷	مشروعیت عام مباهله برای اثبات حق
۱۷۹	فصل یکم : تشریح مباهله
۱۷۹	۱ / ۱ مبدأ تشریح مباهله
۱۸۱	۲ / ۱ ماجرای مباهله به روایت فخر رازی
۱۸۶	۳ / ۱ ماجرای مباهله به روایت شیخ مفید
۲۱۲	۴ / ۱ ماجرای مباهله به روایت سید ابن طاووس
۳۲۸	سخنی در باره تاریخ مباهله
۳۲۸	سال مباهله
۳۲۸	الف - سال ششم هجری
۳۲۸	اشاره
۳۲۹	نقد نظر علامه طباطبایی
۳۳۰	ب - سال نهم هجری
۳۳۱	ج - سال دهم هجری
۳۳۱	قرینه های دو قول اخیر

۳۳۲	ماه و روز مباحله
۳۳۴	۵ / ۱ جایز بودن مباحله با هر منکر حقی
۳۳۸	۶ / ۱ آداب مباحله
۳۴۰	فصل دوم : استدلال های اهل بیت علیهم السلام به ماجرای مباحله
۳۴۰	۱ / ۲ استدلال امام علی علیه السلام
۳۴۶	۲ / ۲ استدلال امام حسن علیه السلام
۳۴۸	۳ / ۲ استدلال امام حسین علیه السلام
۳۴۸	۴ / ۲ استدلال امام کاظم علیه السلام
۳۵۱	۵ / ۲ استدلال امام رضاعلیه السلام
۳۶۴	فصل سوم : چند نمونه از مباحله های غیر اهل بیت علیهم السلام
۳۶۸	فصل چهارم : آداب روز مباحله
۳۶۸	۱ / ۴ غسل کردن
۳۶۸	۲ / ۴ نماز خواندن
۳۷۱	۳ / ۴ دعا کردن
۴۱۷	۴۹ . بیعت
۴۱۷	اشاره
۴۱۸	درآمد
۴۱۸	بیعت ، در لغت
۴۱۹	بیعت، پیش از اسلام
۴۱۹	بیعت، در قرآن و حدیث
۴۲۰	بیعت، در سیره پیامبر صلی الله علیه وآله
۴۲۰	۱ . بیعت اسلام
۴۲۱	۲ . بیعت عشیره
۴۲۱	۳ . بیعت نخست در عقبه
۴۲۳	۴ . بیعت دوم در عقبه
۴۲۴	۵ . بیعت رضا

- ۴۲۴ ۶ . بیعت رضوان
- ۴۲۵ ۷ . بیعت پیروزی
- ۴۲۶ ۸ . بیعت جن
- ۴۲۶ ۹ . بیعت غدیر
- ۴۲۶ بیعت در سیره علوی
- ۴۲۷ حقوق متقابل بیعت کننده و بیعت پذیر
- ۴۲۷ نقش بیعت در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله و یا امامان اهل بیت علیهم السلام
- ۴۲۸ نقش بیعت در عصر غیبت
- ۴۲۹ ارکان بیعت
- ۴۲۹ شروط بیعت
- ۴۳۰ وفا به بیعت
- ۴۳۰ چگونگی بیعت
- ۴۳۱ تفاوت بیعت و رأی
- ۴۳۳ فصل یکم : آغاز شدن اسلام با بیعت
- ۴۳۳ ۱ / ۱ بیعت اسلام
- ۴۳۷ ۲ / ۱ بیعت عشیره
- ۴۴۳ فصل دوم : بیعت عقبه
- ۴۴۳ ۱ / ۲ بیعت نخست عقبه
- ۴۵۵ ۲ / ۲ بیعت دوم عقبه
- ۴۷۶ ۳ / ۲ شرطهای بیعت دوم عقبه
- ۴۸۰ ۴ / ۲ تعداد حاضران در بیعت دوم
- ۴۸۲ فصل سوم : بیعت رضا (تسلیم)
- ۴۸۸ فصل چهارم : بیعت رضوان (خشنودی خدا)
- ۴۸۸ ۱ / ۴ بیعت در زیر درخت
- ۴۹۴ ۲ / ۴ نخستین کسی که در زیر درخت با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیعت کرد
- ۴۹۶ ۳ / ۴ شرطهای بیعت رضوان

۵۰۰	۴ / ۴ شمار مسلمانان در بیعت رضوان
۵۰۴	فصل پنجم : بیعت فتح
۵۰۴	۱ / ۵ شرطهای بیعت مردان
۵۰۶	۲ / ۵ شرطهای بیعت زنان
۵۲۰	۳ / ۵ نخستین زنی که بیعت کرد
۵۲۴	فصل ششم : بیعت غدیر
۵۳۰	فصل هفتم : بیعت مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلام
۵۳۰	۱ / ۷ هجوم مردم برای بیعت با امام علیه السلام
۵۳۴	۲ / ۷ بیعت عموم مردم
۵۳۸	۳ / ۷ آزاد بودن مردم در گزینش امام علیه السلام
۵۴۰	۴ / ۷ سخنرانی گروهی از یاران امام علیه السلام، پس از بیعت
۵۴۴	فصل هشتم : اقسام بیعت
۵۴۴	۱ / ۸ بیعت مردان
۵۴۶	۲ / ۸ بیعت زنان با گفتار
۵۵۰	۳ / ۸ بیعت زنان با دست فرو بردنشان در ظرف آب
۵۵۴	۴ / ۸ بیعت زنان از پشت جامه
۵۵۶	فصل نهم : احکام بیعت
۵۵۶	۱ / ۹ وجوب بیعت با پیشوای عادل بر افراد مکلف
۵۶۰	۲ / ۹ مجبور کردن امام علیه السلام به پذیرش بیعت مردم
۵۶۸	۳ / ۹ بیعت افراد نابالغ
۵۷۰	۴ / ۹ بیعت با پیشوای غیر عادل
۵۷۰	۵ / ۹ پذیرفتن بیعت مردم
۵۷۲	۶ / ۹ شرطگذاری از جانب امام یا از جانب مردم
۵۸۲	۷ / ۹ پایبندی به بیعت
۵۹۲	۸ / ۹ شکستن بیعت
۵۹۸	۹ / ۹ فسخ بیعت

۶۰۶ ----- فصل دهم : گوناگون

۶۵۳ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، 1325 -

عنوان قراردادی : موسوعه معارف الکتاب و السنه . فارسی

عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه قرآن و حدیث فارسی - عربی / محمدی ری شهری با همکاری جمعی از پژوهشگران ؛ ترجمه حمیدرضا شیخی.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 13 -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ 99 .

شابک : 1500000 ریال: دوره : 0-494-493-964-978 ؛ ج. 4 : 9-587-493-964-978 ؛ ج. 5 : 588-493-964-978-978 ؛ ج. 6 : 9-590-493-964-978 ؛ ج. 8 : 6-591-493-964-978 ؛ ج. 9 : 3-592-493-964-978 ؛ ج. 10 : 978-964-493-964-978 ؛ ج. 12 : 4-595-493-964-978 ؛ ج. 13 : 1-596-493-964-978 ؛ ج. 14 : 493-964-978-978-964-493-964-978 ؛ ج. 15 : 5-598-493-964-978 ؛ ج. 16 : 2-599-493-964-978

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد چهارم .

یادداشت : این کتاب با حمایت و مشارکت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است .

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 14

شناسه افزوده : شیخی، حمیدرضا، 1337 -، مترجم

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. معاونت امور فرهنگی

رده بندی کنگره : 1390 2د34م/BP136/9

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 2747877

الفصل الثاني : حكمة البلاء 2 / 1 ظهور الإيمان وقوتها الكتاب «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» . (1)

«إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلَيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهُدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلَيُمَجِّصَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ» . (2)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ ءَمِّنَ الصَّيِّدِ تَتَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (3) .

1- .العنكبوت : 2 و 3 .

2- .آل عمران : 140 _ 142 .

3- .المائدة : 94 .

ادامه عنوان آزمایش الهی

فصل دوم: حکمت آزمایش

2 / 1 نمودار شدن ایمان و قوت یافتن آن

فصل دوم: حکمت آزمایش 2 / 1 نمودار شدن ایمان و قوت یافتن آنقرآن «آیا مردم پنداشته اند که تا گفتند: ایمان آوردیم، رها می شوند و آزمایش نمی شوند؟ به یقین، کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته اند، معلوم دارد و دروغگویان را نیز معلوم دارد».

«اگر به شما زخمی رسیده، آن قوم را نیز زخمی نظیر آن رسید، و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می گردانیم، و تا خداوند، کسانی را که به راستی ایمان آورده اند، معلوم دارد و از میان شما گواهانی بگیرد، و خدا ستمکاران را دوست نمی دارد، و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند، خالص گرداند و کافران را نابود سازد. آیا پنداشته اید که به بهشت می روید، بی آن که خدا جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد؟!».

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه های شما باشد، خواهد آزمود تا معلوم دارد چه کسی در نهان، از او می ترسد. پس هر کس بعد از آن، تجاوز کند، برای او عذابی دردناک خواهد بود» (1).

1- [در باره] سخن خداوند: «هر آینه خدا شما را به چیزی از شکار می آزماید»، بیضاوی می گوید: این آیه در سال حدیبیه نازل شد. خداوند، آنان را به وسیله شکار کردن، آزمایش نمود. در زمانی که محرم می شدند، وحوش تا دم در خانه های آنان می آمدند، به طوری که می توانستند آنها را با دست بگیرند و با نیزه بزنند. کلمه «به چیزی» که نشانگر تقلیل و تحقیر است، برای این است که بگوید این امتحان با امور بزرگ و دشواری که گام ها را می لغزاند (مانند گذشتن از جان و مال)، نیست. پس کسی که در این گونه امور ناچیز خوددار نباشد، چگونه می تواند در موارد سخت تر، پایداری بورزد؟ «تا خدا معلوم دارد که چه کسی در نهان، از او می ترسد» یعنی تا کسانی که به سبب نیرومندی ایمانشان، از کیفر آینده خداوند - که از نظرشان پنهان است و در انتظار است - می ترسند، از کسانی که به سبب ضعف ایمان از آن نمی ترسند، متمایز شوند. پس علم را یادآوری فرمود و وقوع معلوم و آشکار شدن آن یا تعلق علم را اراده نمود. «پس هر کس بعد از آن، تجاوز کند» یعنی: بعد از آزموده شدن با شکار.

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله تعالى: «وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» - لا يبد من فتنة تبلى بها الأمة بعد نبيها، ليبيّن الصادق من الكاذب؛ لأنّ الوحي انقطع وبقي السيف وافتراق الكلمة إلى يوم القيامة. (1)

الكافي عن الحلبي: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «بِأَيِّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ ءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ»، قال: حُشِرَ عَلَيْهِمُ الصَّيْدُ فِي كُلِّ مَكَانٍ حَتَّى دَنَا مِنْهُمْ؛ لَيَبْلُوَهُمُ اللَّهُ بِهِ. (2)

الإمام الصادق عليه السلام في قول الله عز وجل: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ ءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» - حُشِرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَحُوشُ حَتَّى نَالَهَا أَيْدِيهِمْ وَرِمَاحُهُمْ فِي عُمْرَةِ الْحُدَيْبِيَّةِ؛ لَيَبْلُوَهُمُ اللَّهُ بِهِ. (3)

الإمام علي عليه السلام: لَوْ أَرَادَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بِأَنْبِيَائِهِ - حَيْثُ بَعَثَهُمْ - أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبِ وَمَعَادِنَ الْعِقْيَانِ (4) وَمَغَارِسَ الْجِنَانِ، وَأَنْ يَحْشُرَ طَيْرَ السَّمَاءِ وَوَحْشَ الْأَرْضِ مَعَهُمْ لَفَعَلَ، وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَبَطَلَ الْجَزَاءُ، وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَلَمَّا وَجَبَ لِلْقَائِلِينَ أُجُورُ الْمُبْتَلِينَ، وَلَا لِحَقِّ الْمُؤْمِنِينَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ أَهْلِهَا عَلَى مَعْنَى مُبِينٍ، وَلِذَلِكَ لَوْ أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (5)، وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاؤُ عَنِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. (6)

1- مجمع البيان: ج 4 ص 487، بحار الأنوار: ج 67 ص 41.

2- الكافي: ج 4 ص 396 ح 2، تهذيب الأحكام: ج 5 ص 301 ح 1022، علل الشرائع: ج 2 ص 456، بحار الأنوار: ج 20 ص 347 ح 2.

3- تفسير العياشي: ج 1 ص 343 ح 193 عن معاوية بن عمّار، بحار الأنوار: ج 99 ص 156 ح 41.

4- العقيان: الذهب الخالص (مجمع البحرين: ج 2 ص 1252 «عق»).

5- من قوله تعالى: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (الشعراء: 4).

6- الكافي: ج 4 ص 198 ح 2، نهج البلاغة: الخطبة 193 نحوه، بحار الأنوار: ج 13 ص 141.

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره این سخن خداوند متعال که: «و آزمایش نمی شوند؟» _ : لاجرم فتنه ای [و آزمونی] باید که امت پس از پیامبرش با آن آزمایش شود تا مؤمن راستین از مؤمن دروغین مشخص گردد؛ چرا که وحی، قطع می شود و شمشیر و تفرقه تا روز قیامت، باقی می ماند.

الکافی_ به نقل از حلبی _ : از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریف: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه های شما باشد، خواهد آزمود» پرسیدم. فرمود: «شکارها را از هر سو به جانب ایشان رانده شدند، چندان که در نزدیکی ایشان قرار گرفتند، تا بدین وسیله خداوند، آنان را بیازماید».

امام صادق علیه السلام در باره سخن خداوند: «هر آینه خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه های شما باشد، خواهد آزمود» _ : در عمره حدیبیه، حیوانات وحشی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرد آورده شدند، چندان که در دسترس و تیررس مسلمانان قرار گرفتند، تا بدین وسیله خداوند، آنان را بیازماید.

امام علی علیه السلام: اگر خداوند جلیل، آن گاه که پیامبرانش را برانگیخت، می خواست گنجینه های طلا و کان های زر ناب و باغ های پردرخت را به رویشان بگشاید، و پرندگان آسمان و جانوران شکاری زمین را برایشان گرد آورد، قطعاً این کار را می کرد، و اگر چنین می کرد، آن گاه آزمایش از میان می رفت و پاداش، منتفی می شد و خبرها [ی مربوط به وعده و وعید الهی] بیهوده می گشت، و تن آسایان مستوجب مزد سختی دیدگان نمی شدند، و مؤمنان به پاداش نیکوکاران دست نمی یافتند [چون نه رنج و ابتلایی در کار بود و نه احسانی در میان]، و نام ها [یی مثل: مطیع و عاصی یا نیکوکار و بدکار]، برای افراد، معنای روشنی در بر نمی داشتند. از این رو، اگر خداوند از آسمان معجزه ای فرو می فرستاد، و همه آنان در برابرش گردن می نهادند و تسلیم می شدند، و اگر چنین می کرد، دیگر هیچ کس در معرض آزمایش قرار نمی گرفت.

الإمام الباقر عليه السلام: إِنَّ مَلَكَيْنِ هَبَطَا مِنَ السَّمَاءِ فَالْتَقِيَا فِي الْهَوَاءِ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ : فِيمَ هَبَطْتَ ؟ قَالَ : بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى بَحْرِ أَيْلَةَ ، أَحْشُ (1) سَمَكَةً إِلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ تَشْهَى عَلَيْهِ سَمَكَةٌ فِي ذَلِكَ الْبَحْرِ ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَحْشَ إِلَى الصَّيِّادِ سَمَكَ ذَلِكَ الْبَحْرِ ، حَتَّى يَأْخُذَهَا لَهُ ؛ لِيُبَلِّغَ اللَّهُ بِالْكَافِرِ غَايَةَ مُنَاهُ فِي كُفْرِهِ . وَقَالَ الْآخَرُ : فَفِيمَ بُعِثْتَ أَنْتَ ؟ قَالَ : بَعَثَنِي اللَّهُ فِي أَعْجَبَ مِنَ الَّذِي بَعَثَكَ فِيهِ ! بَعَثَنِي إِلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجْتَهِدِ ، الْمَعْرُوفِ دُعَاؤُهُ وَصَلَاتُهُ فِي السَّمَاءِ ، لِأَكْفِي قِدْرَهُ الَّتِي طَبَخَهَا لِأَفْطَارِهِ ؛ لِيُبَلِّغَ اللَّهُ بِالْمُؤْمِنِ الْغَايَةَ فِي اخْتِبَارِ إِيْمَانِهِ . (2)

الإمام الصادق عليه السلام: الْبَلَاءُ زَيْنُ الْمُؤْمِنِ ، وَكَرَامَةُ لِمَنْ عَقَلَ ؛ لِأَنَّ فِي مُبَاشَرَتِهِ وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ وَالثَّبَاتِ عِنْدَهُ تَصْحِيحَ نِسْبَةِ الْإِيْمَانِ . (3)

الإمام علي عليه السلام: لَا يَكْمُلُ إِيْمَانُ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَعُدَّ الرَّخَاءَ فِتْنَةً وَالْبَلَاءَ نِعْمَةً . (4)

1- .حَشَشْتُهُ : طَلَبْتُهُ وَجَمَعْتُهُ (لسان العرب : ج 6 ص 283 «حشش»).

2- .مشكاة الأنوار : ص 501 ح 1679 ، بحار الأنوار : ج 67 ص 229 ح 40 .

3- .مسكن الفؤاد : ص 58 ، مصباح الشريعة : ص 486 ، بحار الأنوار : ج 67 ص 231 ح 47 .

4- .غرر الحكم : ج 6 ص 408 ح 10811 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 542 ح 10060 .

امام باقر علیه السلام: دو فرشته از آسمان، فرود آمدند و در فضا به یکدیگر رسیدند. یکی از آن دو به دیگری گفت: تو برای چه، فرود آمدی؟ گفت: خداوند، مرا به سوی دریای ایله فرستاد تا ماهی ای را به سوی یکی از سلاطین که هوس ماهی از آن دریا کرده است، برانم. خداوند به من فرمود که ماهیان آن دریا را به طرف صیاد بکشانم تا آنها را برای خود بگیرد و [این چنین] خداوند، کافر را در کفرش به نهایت آرزویش برساند. آن دیگری گفت: تو برای چه فرستاده شدی؟ گفت: خداوند، مرا برای کاری عجیب تر از مأموریت تو فرستاده! مرا سوی بنده مؤمن روزه دار شب خیز سختکوش [در عمل و طاعت] خود، که دعا و نمازش در آسمان معروف است، فرستاد که دیگ افطارش را چپه کنم تا خداوند، مؤمن را در آزمودن ایمانش به نهایت برساند.

امام صادق علیه السلام: بلا، زیور مؤمن است و برای خردمند، کرامت است؛ زیرا گرفتار بلا شدن و شکیبایی و بردباری ورزیدن در برابر آن، موجب تصحیح [و تقویت] ایمان است.

امام علی علیه السلام: ایمان مؤمن، کامل نمی شود، تا این که آسایش را محنت شمارد و بلا را نعمت.

2 / 2 ظهور التقوى والطاعة الكتاب «أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى». (1)

«لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ». (2)

الحديث للإمام الرضا عليه السلام في جواب مسائل مُحَمَّد بن سِنَانٍ - : إِنَّ عِلَّةَ الزَّكَاةِ مِنْ أَجْلِ قَوْتِ الْفُقَرَاءِ ، وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ (3) وَالْبَلْوَى ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» ؛ فِي أَمْوَالِكُمْ إِخْرَاجَ الزَّكَاةِ ، وَفِي أَنْفُسِكُمْ تَوَطُّيْنَ الْأَنْفُسِ عَلَى الصَّبْرِ ، مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ أَدَاءِ شُكْرِ نِعَمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالطَّمَعِ فِي الزِّيَادَةِ ، مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الزِّيَادَةِ وَالرَّافَةِ وَالرَّحْمَةِ لِأَهْلِ الضَّعْفِ وَالْعَطْفِ عَلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ ، وَالْحَثِّ لَهُمْ عَلَى الْمُوَاسَاةِ ، وَتَقْوِيَةِ الْفُقَرَاءِ ، وَالْمَعُونَةِ لَهُمْ عَلَى أَمْرِ الدِّينِ . وَهُوَ عِظَةٌ لِأَهْلِ الْغِنَى وَعِبْرَةٌ لَهُمْ ؛ لِيَسْتَدِلُّوا عَلَى فَقَرَاءِ الْآخِرَةِ بِهِمْ ، وَمَا لَهُمْ مِنَ الْحَثِّ فِي ذَلِكَ عَلَى الشُّكْرِ لِلَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لِمَا حَوَّلَهُمْ وَأَعْطَاهُمْ ، وَالِدُّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ وَالْخَوْفِ مِنْ أَنْ يَصِيرُوا مِثْلَهُمْ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ فِي أَدَاءِ الزَّكَاةِ وَالصَّدَقَاتِ ، وَصِلَةِ الْأَرْحَامِ ، وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ . (4)

1- الحجرات : 3 .

2- آل عمران : 186 .

3- الزمانه : العاهة ، أو مَرَضٌ يدوم زمانا طويلاً (مجمع البحرين : ج 2 ص 782 «زمن»).

4- كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 8 ح 1580 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 89 ، علل الشرائع : ص 369 ح 3 ، بحار الأنوار : ج 96 ص 18 ح 38 .

2 / 2 نمودار شدن پرهیزگاری و فرمان برداری از خدا

2 / 2 نمودار شدن پرهیزگاری و فرمان برداری از خداقرآن «اینان، کسانی هستند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری، امتحان کرده است»

«قطعاً در مال ها و جان هایتان آزموده می شوید ، و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شد و نیز از کسانی که به شرك گراییده اند، آزار بسیاری خواهید شنید؛ ولی اگر شکیبایی ورزید و پرهیزگاری نمایید، این، حاکی از عزم استوار در کارهاست» .

حدیث امام رضا علیه السلام_ در پاسخ پرسش های محمد بن سنان _ :عَلَّتِ [تکلیف به]زکات، آن است که خوراك تهی دستان، تأمین ، و دارایی های توانگران حفظ شود ؛ زیرا خدای عز و جلتن درستان را مکلف فرمود که به امور بیماران و گرفتاران رسیدگی کنند ، چنان که فرمود : «قطعاً در مال ها و جان هایتان آزموده می شوید» : در دارایی هایتان با پرداخت زکات ، و در جان هایتان در وا داشتن آنها به شکیبایی . افزون بر این ، با پرداخت زکات، از نعمت های خدای عز و جل شکرگزاری می گردد و به افزایش دارایی ها امید بسته می شود . همچنین موجب فزونی [برای تنگ دستان] و رأفت و مهربانی با بینوایان و مهرورزی با مستمندان می شود ، و توانگران به همدردی و تقویت تهی دستان و کمک به امور دینی آنان تشویق می گردند . دادن زکات، اندرزی به توانگران و عبرتی برای آنان است تا با [دیدن]تهی دستان، به یاد تهی دستان [و فقر در]آخرت بیفتند ، و این، موجب می شود که خدای _ تبارك و تعالی _ را برای مال و ثروتی که به ایشان عطا فرموده است، شکر گویند ، و به درگاه او دعا و زاری کنند و بترسند از این که روزی مانند این بینوایان گردند . اینها و امور فراوان دیگری ، عَلَّتِ پرداخت زکات و صدقات و به جا آوردن صله رحم و نیکی کردن [به دیگران] اند .

الإمام الباقر عليه السلام: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ أَيْلَةٍ مِنْ قَوْمِ ثَمُودَ، وَأَنَّ الْحَيْثَانَ كَانَتْ سَبَقَتْ إِلَيْهِمْ يَوْمَ السَّبْتِ؛ لِيُخْتَبَرَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ فِي ذَلِكَ، فَشَرَعَتْ لَهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ فِي نَادِيهِمْ وَقُدَّامَ أَبْوَابِهِمْ فِي أَنْهَارِهِمْ وَسَوَاقِيهِمْ، فَتَبَادَرُوا إِلَيْهَا فَأَخَذُوا يَصْطَادُونَهَا وَيَأْكُلُونَهَا، فَلَبِثُوا بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، لَا يَنْهَاهُمُ الْأَحْبَارُ وَلَا يَنْهَاهُمُ الْعُلَمَاءُ مِنْ صَيْدِهَا ... (1)

الإمام عليّ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَمْتَحِنُ الْأَوْصِيَاءَ فِي حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيَبْتَلِيَ طَاعَتَهُمْ، فَإِذَا رَضِيَ طَاعَتَهُمْ وَمِحْنَتَهُمْ، أَمَرَ الْأَنْبِيَاءَ أَنْ يَتَّخِذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ فِي حَيَاتِهِمْ وَأَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ، وَيَصِيرَ طَاعَةُ الْأَوْصِيَاءِ فِي أَعْنَاقِ الْأُمَّمِ مِمَّنْ يَقُولُ بِطَاعَةِ الْأَنْبِيَاءِ. ثُمَّ يَمْتَحِنُ الْأَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيَبْلُو صَبْرَهُمْ، فَإِذَا رَضِيَ مِحْنَتَهُمْ خَتَمَ لَهُمُ السَّعَادَةَ، لِيُلْحِقَهُمُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَقَدْ أَكْمَلَ لَهُمُ السَّعَادَةَ. (2)

الإمام زين العابدين عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَجَعَلَ لَنَا أَدْوَاتِ الْقَبْضِ، وَمَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَأَثَبَتْ فِيْنَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَغَدَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَأَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَأَقْنَانَا (3) بِمَنِّهِ، ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا، وَنَهَانَا لِيَبْتَلِيَ شُكْرَنَا. (4)

الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّمَا وُضِعَتِ الرِّكَازَةُ اخْتِبَارًا لِلْأَغْنِيَاءِ وَمَعُونَةً لِلْفُقَرَاءِ، وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاتَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيرًا مُحْتَاجًا. (5)

1- تفسير العياشي: ج 2 ص 33 ح 93، تفسير القمي: ج 1 ص 244، سعد السعود: ص 118 كلّها عن أبي عبيدة الحدّاء، بحار الأنوار: ج 14 ص 52.

2- الخصال: ص 365 ح 58 عن جابر الجعفي عن الإمام الباقر عليه السلام، الاختصاص: ص 164 عن جابر الجعفي عن الإمام الباقر عليه السلام عن محمد بن الحنفية، بحار الأنوار: ج 38 ص 167 ح 1.

3- أقناة الله: أعطاه، أرضاه (مجمع البحرين: ج 3 ص 1518 «قنا»).

4- الصحيفة السجّادية: ص 21 الدعاء 1.

5- كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 2 ص 7 ح 1579 عن معتّب، عوالي اللآلي: ج 1 ص 370 ح 74، وسائل الشيعة: ج 6 ص 4 ح 11395.

امام باقر علیه السلام: در کتاب امیر مؤمنان علیه السلام یافتیم که: گروهی از مردم ایله (1) از قوم ثمود بودند که در روز شنبه ماهی ها به جانب آنها [تا نزدیک ساحل] پیش می آمدند تا خداوند، فرمان برداری آنان را در این زمینه بیازماید. روز شنبه، ماهی ها وارد جوی ها و نهرهایی می شدند که از جلوی خانه ها و باشگاه های آنان می گذشت، و آن مردم به صید آنها می پرداختند و آنها را می خوردند. مدت ها این کار را می کردند و ملّایان و علمایشان آنان را از صید ماهی ها نهی نمی کردند. وانگهی شیطان به گروهی از آنان القا کرد که: شما از خوردن آنها در روز شنبه نهی شده اید، نه از صید کردنشان! پس روز شنبه صید کنید و روزهای دیگر، آنها را بخورید ...

امام علی علیه السلام: خداوند عز و جل اوصیا را در زمان حیات پیامبران، در هفت مورد امتحان می کند تا فرمان برداری ایشان را بیازماید، و چون فرمان برداری و امتحان آنها را پسندید، به پیامبران دستور می دهد که در زمان حیات خود، آنان را ولّی خود بگیرند و برای پس از وفاتشان، وصی [و جانشین] خویش قرار دهند، و فرمان برداری از اوصیا را بر همه امت هایی که پیرو پیامبران هستند، لازم می گرداند. پس از وفات پیامبران هم اوصیا را در هفت مورد امتحان می کند تا شکیبایی شان را بیازماید، و چون امتحان آنان را پسندید، فرجامشان را سعادت مند قرار می دهد تا آنان را با سعادت کامل به پیامبران ملحق کند.

امام زین العابدین علیه السلام: ستایش، خدای را که ابزارهای گشود و بست (/ پهن کردن و جمع کردن) را در وجود ما قرار داد، و ما را از روح های حیات، بهره مند ساخت، و اندام های کار و عمل در ما نهاد، و از روزی های پاک تغذیه مان نمود، و به فضل خویش توانگرمان ساخت، و از نعمت خود عطایمان فرمود. سپس به ما امر کرد تا فرمان برداری مان را بیازماید، و نهی مان فرمود تا سپاس گزار بودنمان را امتحان کند.

امام صادق علیه السلام: زکات، در حقیقت، به منظور آزمودن توانگران و کمک به تهی دستان، قرار داده شده است و اگر مردم زکات اموالشان را می پرداختند، هیچ مسلمانی تهی دست و نیازمند نمی ماند.

1- ایله، شهری است در ساحل بحر قُلمزم (دریای سرخ) از طرف شام. شهری کوچک و آباد و دارای اندکی زراعت است. این شهر را همان «بندر عَقبه» امروزی دانسته اند که در غرب ناحیه تاریخی «ایکه» (تَبوک و مَدین) و جزئی از آن است (ر. ک: جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، قرچانلو: ج 1 و 2).

عنه عليه السلام_ في جواب ابن أبي العوجاء حيث أنكَرَ الْحَجَّ وَالطَّوْفَ _ : هذا بيَّت استعبدَ اللهُ بهِ خَلْقَهُ ؛ لِيَخْتَبِرَ طَاعَتَهُمْ فِي إِيَابِهِ ، فَحَثَّهُمْ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَزِيَارَتِهِ ، وَجَعَلَهُ مَحَلًّا أَنْبِيَائِهِ ، وَقِبْلَةً لِلْمُصَلِّينَ إِلَيْهِ . (1)

الاحتجاج : ومن سُوالِ الزُّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنْ قَالَ : . . . فَلَأَيِّ عِلَّةٍ خَلَقَ الْخَلْقَ وَهُوَ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِمْ وَلَا مُضْطَرٌّ إِلَى خَلْقِهِمْ ، وَلَا يَلِيقُ بِهِ التَّعَبُّثُ بِنَا ؟ قَالَ : خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ ، وَإِنْفَاذِ عِلْمِهِ ، وَإِمضَاءِ تَدْبِيرِهِ . قَالَ : وَكَيْفَ لَا يَقْتَصِرُ عَلَى هَذِهِ الدَّارِ فَيَجْعَلُهَا دَارَ نَوَابِهِ وَمُحْتَبَسَ عِقَابِهِ ؟ قَالَ : إِنَّ هَذِهِ الدَّارَ دَارُ ابْتِلَاءٍ ، وَمَتَجَرُّ الثَّوَابِ ، وَمُكْتَسَبُ الرَّحْمَةِ ، مُلْتَأَتِ آفَاتٍ ، وَطُبَّتْ شَهَوَاتٍ ؛ لِيَخْتَبِرَ فِيهَا عِبِيدَهُ بِالطَّاعَةِ ، فَلَا يَكُونُ دَارَ عَمَلٍ دَارَ جَزَاءٍ . (2)

2 / 3 ظهور ما يُسْتَحَقُّ بِهِ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ لِإِمَامٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ : «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (3) ؛ وَمَعْنَى ذَلِكَ : أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ؛ لِيَتَّبِعَنَّ السَّاخِطَ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، وَلَكِنْ لِيَتَّظَهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ ؛ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ ، وَبَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ وَيَكْرَهُ انْتِثَامَ الْحَالِ (4) . (5)

- 1- الكافي : ج 4 ص 198 ح 1 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 250 ح 2325 كلاهما عن عيسى بن يونس ، الإرشاد : ج 2 ص 200 عن عباس بن عمرو الفقيمي ، الاحتجاج : ج 2 ص 207 وفيه «عباده» بدل «خلقه» ، كنز الفوائد : ج 2 ص 76 وليس فيه «محل أنبيائه» ، بحار الأنوار : ج 3 ص 33 ح 7 .
- 2- الاحتجاج : ج 2 ص 212 _ 217 ح 223 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 317 ح 14 .
- 3- الأنفال : 28 .
- 4- قال الرضي قدس سره : وهذا من غريب ما سُمع منه عليه السلام في التفسير .
- 5- نهج البلاغة : الحكمة 93 ، مجمع البحرين : ج 3 ص 1360 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 197 ح 6 .

2 / 3 نمودار شدن بایسته های پاداش و کیفر

امام صادق علیه السلام در پاسخ ابن ابی العوجا که به حج و طواف، خرده گرفت _ این، خانه ای است که خدای عز و جل خلق خود را به واسطه آن به پرستش و داشته تا با رفتن به [زیارت] آن، فرمانبری ایشان را بیازماید. از این رو آنان را به بزرگداشت و زیارتش تشویق نموده و آن را جایگاه پیامبران و قبله نمازگزارانش قرار داده است.

الاحتجاج: یکی از فراوان سؤالاتی که زندیق از امام صادق علیه السلام پرسید، این بود که گفت: ... به چه علت، خداوند، مخلوقات را آفرید، در صورتی که نه به آنها نیازی داشت و نه در آفریدنشان مجبور بود، و بازچه کردن ما نیز شایسته او نیست؟ [فرمود: «آنها را آفرید تا حکمت خود را پدیدار نماید، و علمش را به کار زند، و تدبیرش را محقق سازد»]. زندیق گفت: پس چرا به همین سرا [ی دنیا] بسنده نمی کند و آن را سرای پاداش و جایگاه کیفرش قرار نمی دهد؟ فرمود: «این سرا، سرای آزمایش، و بازار ثواب و کسبگاه رحمت است. از آفت ها پر، و از شهوات و خواست ها آکنده شده است تا [خداوند] در آن، فرمان برداری بندگانش را بیازماید. بنا بر این، سرای کار نمی تواند سرای پاداش باشد».

2 / 3 نمودار شدن بایسته های پاداش و کیفر امام علی علیه السلام: هیچ يك از شما نگوید: «خدایا! من از آزمایش شدن به تو پناه می برم»؛ زیرا هیچ کس نیست که از فتنه [و آزمایش الهی] بر کنار باشد؛ بلکه هر کس به خدا پناه می برد، از عوامل گم راه کننده در فتنه ها [به خدا] پناه برد؛ چرا که خداوند سبحان می فرماید: «بدایند که دارایی ها و فرزندان شما، فتنه [و آزمون] اند». معنایش این است که خداوند، آنان را به وسیله دارایی ها و فرزندان می آزمايد تا معلوم شود که چه کسی از روزی او، ناخرسند و چه کسی به قسمت او خرسند است، اگر چه خداوند سبحان از خود آنان هم به آنان دانتر است؛ اما آزمایش برای این است تا اعمالی که با آنها پاداش و کیفر سزاوار می گردند، معلوم شوند؛ زیرا برخی از مردم، پسر دوست دارند و دختر دوست ندارند، و برخی شان فراوانی مال را دوست دارند و پریشان حالی را دوست ندارند.

2 / 4 ظهورُ الأحسنِ عملاً الكتاب «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ». (1)

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّا لَنَكْفُرُ بِمَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ». (2)

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». (3)

الحديث تفسير الطبري عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله: أَنَّهُ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، قَالَ: أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَأَوْزَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَأَسْرَعُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. (4)

مجمع البيان عن أبي قتادة: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» مَا عَنَى بِهِ؟ فَقَالَ: يَقُولُ: أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَتَمُّكُمْ عَمَلًا، وَأَشَدُّكُمْ لِلَّهِ خَوْفًا، وَأَحْسَنُكُمْ فِيمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ نَظْرًا، وَإِنْ كَانَ أَقَلَّكُمْ تَطَوُّعًا. (5)

1- الملك : 2 .

2- هود : 7 .

3- الكهف : 7 .

4- تفسير الطبري : ج 7 الجزء 12 ص 5 ، تفسير ابن أبي حاتم : ج 6 ص 2006 ح 10705 ، سبل الهدى والرشاد : ج 9 ص 330 ، تفسير الألوسي : ج 12 ص 11 ، الدر المنثور : ج 4 ص 404 .

5- مجمع البيان : ج 10 ص 484 ، بحار الأنوار : ج 70 ص 233 ؛ تفسير الثعلبي : ج 9 ص 355 ، تفسير الثعالبي : ج 5 ص 456 كلاهما نحوه .

2 / 4 نمودار شدن نیک کردارتر

2 / 4 نمودار شدن نیک کردارتر قرآن «همان که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیک کردارترید و اوست ارجمند و آمرزگار» .

«او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او، بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدامتان نیک کردارترید، و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد، قطعاً کسانی که کافر شده اند، خواهند گفت: این [ادّعا] جز سحری آشکار نیست» .

«ما آنچه را بر روی زمین است، زیور آن قرار دادیم تا ایشان را بیازماییم که کدام یکشان نیک کردارتر است» .

حدیث تفسیر الطبری_ به نقل از عبد الله بن عمر _ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: «تا شما را بیازماید که کدامتان نیک کردارترید» . من گفتم: معنایش چیست؟ فرمود: «یعنی کدامتان نیکو خردتر و از حرام های خدا پرهیزگارتر، و به طاعت خدا شتابنده ترید» .

مجمع البیان_ به نقل از ابو قتاده _ : از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: مقصود از سخن خدای متعال که: «کدامتان نیک کردارترید» چیست؟ فرمود: «یعنی کدامتان نیکو خردترید» . سپس فرمود: «کدامتان خردش کامل تر و خدا ترس تر است و از اوامر و نواهی خدای عز و جل، مراقبت بیشتری دارد، هر چند مستحبات، کمتری به جا آورد» .

رسول الله صلى الله عليه وآله وآله وآلِهِ مَسْعُودٍ، قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» يَعْنِي: أَيُّكُمْ أَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا؛ إِنَّهَا دَارُ الْغُرُورِ وَدَارٌ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ؛ وَلَهَا يَجْمَعُ مَن لَّا عَقْلَ لَهُ؛ إِنَّ أَحْمَقَ النَّاسِ مَن طَلَبَ الدُّنْيَا! (1)

الإمام عليّ عليه السلام من كتاب له عليه السلام إلى معاوية - :أما بعد، فإنَّ الله سَدَّ بَحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، وَابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا؛ لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. وَلَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلِقْنَا، وَلَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمِرْنَا، وَإِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنَبْتَلَى بِهَا، وَقَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ وَابْتَلَاكَ بِي، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ. (2)

عنه عليه السلام: أَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً، لَا أَنَّهُ جَهَلَ مَا أَخْفَاهُ مِنْ مَصُونِ أَسْرَارِهِمْ وَمَكْنُونِ صَنَائِرِهِمْ، وَلَكِنْ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً، وَالْعِقَابُ بَوَاءً (3). (4)

عنه عليه السلام: أَسْهَرُوا عْيُونَكُمْ، وَأَضْمِرُوا بَطُونَكُمْ، وَاسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ، وَأَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ، وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَلَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سَدَّ بَحَانَهُ: «إِنْ تَنْصَرُّوا اللَّهَ يَنْصَرِّكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (5)، وَقَالَ تَعَالَى: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (6)، فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلِّ، وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلِّ؛ اسْتَنْصَرَ رُكْمٌ وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَاسْتَقْرِضَكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوكُمْ «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». (7)

- 1- مكارم الأخلاق: ج 2 ص 340 ح 2660 عن عبد الله بن مسعود، بحار الأنوار: ج 77 ص 93 ح 1.
- 2- نهج البلاغة: الكتاب 55، بحار الأنوار: ج 33 ص 116 ح 409؛ المعيار والموازنة: ص 138 نحوه.
- 3- قوله: «والعقاب بواء»؛ أي مكافأة (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 9 ص 85).
- 4- نهج البلاغة: الخطبة 144، بحار الأنوار: ج 5 ص 315 ح 11.
- 5- محمد: 7.
- 6- الحديد: 11.
- 7- نهج البلاغة: الخطبة 183.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای پسر مسعود! سخن خدای متعال که: «تا شما را بیازماید که کدامتان نیک کردارترید»، معنایش این است که کدامتان به دنیا بی رغبت تر است. دنیا سرای فریب است و سرای کسی که سرایی ندارد. کسی برای دنیا گرد می آورد که خرد ندارد. احمق ترین مردم، کسی است که طالب دنیا باشد.

امام علی علیه السلام از نامه ایشان به معاویه: «اما بعد، همانا خدای سبحان، دنیا را برای [جهان] پس از آن آفرید، و اهل دنیا را در آن می آزماید تا معلوم شود که کدام یک از آنها نیک کردارتر است. ما برای دنیا آفریده نشده ایم، و به کوشش در آن [برای دنیا] مأمور نگشته ایم؛ بلکه به دنیا آورده شده ایم تا بدان آزموده شویم، و خدا تو را وسیله آزمایش من قرار داده و مرا وسیله آزمایش تو، و یکی از ما را حجت بر دیگری نهاده است.

امام علی علیه السلام: هان! خداوند متعال، درون مردمان را [از طریق امتحان] آشکار ساخت، نه این که از رازهای نهفته و درون های پوشیده شان آگاه نبود؛ بلکه [چنین کرد] تا آنان را بیازماید که کدامشان نیک کردارتر است، تا ثواب، پاداش [کار نیک] باشد و عقاب، سزا [ی کار بد].

امام علی علیه السلام: چشمانتان را شب ها [به عبادت] بیدار دارید، و شکم هایتان را [به روزه] آگرسنه، و پاهایتان را به کار [عبادت] گیرید، و اموالتان را انفاق کنید، و از تن هایتان بگیرید و به جان هایتان ببخشید [و جسمتان را فدای جانتان کنید] و در این کار، بخل نورزید؛ چرا که خدای سبحان فرموده: «اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می گرداند»، و فرموده: «کیست که به خدا و امی نیکو دهد، پس خدا آن را برایش چند برابر گرداند؟ و برای اوست مزدی ارزشمند». او از سر ناتوانی، از شما یاری نطلبیده، و از روی ناداری، از شما وام نخواست است؛ بلکه کسی از شما یاری طلبیده که «لشکریان آسمان ها و زمین، از آن اویند و خدا توانمند و حکیم است» و کسی از شما وام خواسته است که «خزانه های آسمان ها و زمین، از آن اوست، و او بی نیاز و ستوده است» و [یاری طلبیدن و وام خواستنش برای این است که] او، در حقیقت، خواسته است «شما را بیازماید که کدامتان نیک کردارترید».

الإمام زين العابدين عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُحِبَّ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَعَاجِلَهَا لِأَخَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِهِ ، وَلَمْ يُرْغَبْهُمْ فِيهَا وَفِي عَاجِلِ زَهْرَتِهَا وَظَاهِرِ بَهْجَتِهَا ، وَإِنَّمَا خَلَقَ الدُّنْيَا وَخَلَقَ أَهْلَهَا لِيَبْلُوهُمْ فِيهَا أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا لِأَخْرَجَتِهِ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام_ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» _ لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَكُمْ عَمَلًا ، وَلَكِنْ أَصَوْبَكُمْ عَمَلًا ؛ وَإِنَّمَا الإِصَابَةُ خَشِيَّةُ اللَّهِ وَالنَّبِيَّةُ الصَّادِقَةُ وَالْحَسَنَةُ . (2)

الإمام الرضا عليه السلام_ لَمَّا سَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» _ :أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» ، فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهُ لِيَبْلُوهُمْ بِتَكْلِيفِ طَاعَتِهِ وَعِبَادَتِهِ ، لَا عَلَى سَبِيلِ الإِمْتِحَانِ وَالتَّجْرِبَةِ ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَلِيمًا بِكُلِّ شَيْءٍ . (3)

5 / 2 ظهور الجهاد والصبر الكتاب «وَلْتَبْلُوكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُواْ أَخْبَارَكُمْ» . (4)

- 1- الكافي : ج 8 ص 75 ح 29 ، الأمل للصدوق : ص 595 ح 822 ، أعلام الدين : ص 225 كلها عن سعيد بن المسيب ، تحف العقول : ص 251 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 145 ح 6 .
- 2- الكافي : ج 2 ص 16 ح 4 عن سفيان بن عيينة ، مجمع البحرين : ج 1 ص 190 ، بحار الأنوار : ج 70 ص 230 ح 6 .
- 3- التوحيد : ص 320 ح 2 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 135 ح 33 ، الاحتجاج : ج 2 ص 393 ح 302 كلها عن أبي الصلت الهروي ، بحار الأنوار : ج 4 ص 80 ح 5 .
- 4- محمد : 31 .

2 / 5 نمایان شدن جهاد و شکیبایی

امام زین العابدین علیه السلام: خدای عز و جل زرق و برق دنیا و زندگی زودگذر آن را برای هیچ يك از اولیای خود، دوست نداشته و آنان را به دنیا و زرق و برق گذرا و ظاهر زیبای آن، ترغیب نکرده است؛ بلکه دنیا و اهل دنیا را آفرید تا آنها را در دنیا بیازماید که کدامشان برای آخرتش بهتر کار می کند.

امام صادق علیه السلام_ در باره سخن خدای عز و جل: «تا شما را بیازماید که کدامتان نیک کردارترید»_ : معنایش این نیست که کدامتان بیشتر عمل می کنید؛ بلکه معنایش این است که کدامتان درست تر عمل می کنید، و درستی عمل، همان خدا ترسی و نیت راست و نیکوست.

امام رضا علیه السلام_ در پاسخ سؤال مأمون از آیه شریف: «او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدامتان نیک کردارترید»_ : اما سخن او: «تا شما را بیازماید که کدامتان نیک کردارترید»، خدای عز و جل مخلوقاتش را آفرید تا از طریق مکلف نمودن آنان به طاعت و عبادتش، ایشان را بیازماید، و این کار را برای امتحان و تجربه ای خودش [انکرد؛ زیرا او همواره به همه چیز داناست.

2 / 5 نمایان شدن جهاد و شکیباییقرآن «و البتّه شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را معلوم داریم و گزارش های [مربوط به شما را رسیدگی کنیم».

«وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» . (1)

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» .

(2)

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله يقول البلاء كمثل يوم: إلى أين أتوجه؟ فيقول الله عز وجل: إلى أحبائي وأولي طاعتي؛ أبلوكم أخباراً هم، وأختبر صبرهم، وأحصى بك ذنوبهم، وأرفع بك درجاتهم. ويقول الرخاء كل يوم: إلى أين أتوجه؟ فيقول الله عز وجل: إلى أعدائي وأهل معصيتي؛ أزيد بك طغيانهم، وأضاعف بك ذنوبهم، وأعجل بك لهم، وأكثر بك على غفلتهم. (3)

الإمام علي عليه السلام من خطبة له: وقدر الأرزاق فكثرتها وقللتها، وقسمها على الضيق والسعة فعدل فيها؛ ليستلي من أراد بميسورها ومعسورها، وليختبر بذلك الشكر والصبر من غنيها وفقيرها. (4)

الإمام الصادق عليه السلام: أعلم أن الخلق بين فتن ومحن في الدنيا؛ إما مبتلى بالنعم ليظهر شكره، وإما مبتلى بالشدّة ليظهر صبره. (5)

عنه عليه السلام: قد عجز من لم يعد لكل بلاء صبرا، ولكل نعمة شكرا، ولكل عسر يسرا. صبر نفسك عند كل بليّة، في ولد أو مال أو رزية، فإنما يقبض عاريتة ويأخذ هبتة، ليلو فيهما صبرك وشكرك. (6)

1- البقرة: 155 .

2- التوبة: 16 .

3- كنز العمال: ج 3 ص 341 ح 6850 نقلاً عن الديلمي عن أنس .

4- نهج البلاغة: الخطبة 91، بحار الأنوار: ج 5 ص 148 ح 11 .

5- مصباح الشريعة: ص 122، بحار الأنوار: ج 85 ص 308 ح 12 .

6- تحف العقول: ص 304، التمهيد: ص 60 ح 127 عن أحمد بن محمد البرقي، بحار الأنوار: ج 71 ص 94 ح 55 .

«و البتّه شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات می آزماییم و بشارت ده شکیبایان را» .

«آیا پنداشته اید که به حال خود رها می شوید و خدا کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان ، محرم اسراری نگرفته اند ، معلوم نمی دارد ؟ و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است» .

حدیثیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بلا هر روز می گوید : به کجا روم ؟ و خدای عز و جل می فرماید : «به سوی دوستانم و اهل طاعتم ، تا به واسطه تو، احوال آنان را بیازمایم ، و شکیبایی شان را امتحان نمایم ، و به وسیله تو، گناهانشان را پاک کنم و درجاتشان را بالا ببرم» .
آسایش نیز هر روز می گوید : به کجا روم ؟ و خدای عز و جل می فرماید : «به نزد دشمنانم و اهل معصیتم، تا به واسطه تو بر سرکشی آنان بیفزایم ، و گناهانشان را دوچندان سازم ، و شتابکار [و کم شکیب] شان گردانم ، و غفلتشان را افزون نمایم» .

امام علی علیه السلام_ در یکی از خطبه هایش _ :روزی ها را کم و زیاد، مقدر فرمود ، و آنها را به تنگی و فراخی، قسمت نمود و در این قسمت، به عدالت رفتار کرد تا هر که را خواست، به این گشایش و تنگنای روزی رفتار آورد و بدین وسیله سپاس گزاری و ناشکیبی دارا و نادار آنها را بیازماید .

امام صادق علیه السلام :بدان که مردمان در دنیا آزمایش و امتحان می شوند ؛ یا به نعمت ها آزموده می شوند تا [میزان] سپاس گزاری آنها، خود را نشان دهد ، و یا به سختی آزموده می شوند تا شکیبایی شان، خود را نمایان سازد .

امام صادق علیه السلام :کسی که برای هر بلایی، شکیبایی ای و برای هر نعمتی، شکری و برای هر سختی ای، آسانی آماده نسازد ، او انسان ناتوانی است . در هر بلا یا مصیبتی که به فرزندت یا مالت می رسد، خویشتن را به شکیبایی وا دار ؛ زیرا خداوند، آنچه را به عاریت داده، می ستاند و بخشش خود را پس می گیرد تا بدین وسیله شکیبایی و شکرگزار بودن تو را بیازماید .

بحار الأنوار عن عبد الله بن جعفر الحميري: كُنْتُ عِنْدَ مَوْلَايَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ صَ لَمَوْتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، إِذْ وَرَدَتْ إِلَيْهِ رُقْعَةٌ مِنْ الْحَبْسِ مِنْ بَعْضِ مَوَالِيهِ ، يَذْكُرُ فِيهَا ثِقَلِ الْحَدِيدِ وَسُوءَ الْحَالِ وَتَحَامُلَ السُّلْطَانِ . وَكَتَبَ إِلَيْهِ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَمْتَحِنُ عِبَادَهُ لِيَخْتَبِرَ صَبْرَهُمْ ، فُثِّبَهُمْ عَلَى ذَلِكَ ثَوَابَ الصَّالِحِينَ ، فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ . (1)

راجع : ص 54 (البلاء / الفصل الثالث / مجاهدة الأعداء) .

2 / 6 ظَهَرَ الطَّيِّبُ وَالْخَبِيثُ الْكِتَابُ «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» . (2)

«لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» . (3)

1- بحار الأنوار : ج 102 ص 238 ح 5 نقلاً عن كتاب العتيق الغروي .

2- آل عمران : 179 .

3- الأنفال : 37 .

2 / 6 نمایان شدن پاك و ناپاك

بحار الأنوار_ به نقل از عبد الله بن جعفر حمیری _ در خدمت مولایم امام حسن عسکری علیه السلام بودم که نامه ای از یکی از دوستدارانش در زندان رسید و در آن نامه، از سنگینی کند و زنجیر و پریشانی اش و ستم حکومت، یاد کرده بود. امام علیه السلام به او نوشت: «ای بنده خدا! خداوند عز و جل بندگانش را امتحان می کند تا شکیبایی آنها را بیازماید و برای آن، پاداش نیکان را عطایشان می نماید. پس شکیبیا باش».

ر. ک: ص 55 (آزمایش الهی / فصل سوم / جهاد با دشمنان).

2 / 6 نمایان شدن پاك و ناپاك قرآن «خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، وا گذارد، تا آن که پلید را از پاك جدا کند، و خدا بر آن نیست که شما را از غیب، آگاه گرداند؛ ولی خدا از میان فرستادگانش، هر که را بخواهد، بر می گزیند. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید، و اگر بگروید و پرهیزگاری کنید، برای شما مزدی بزرگ خواهد بود».

«تا خدا ناپاك را از پاك جدا کند و تا پاك ها را روی یکدیگر نهد و همه را متراکم کند، آن گاه در دوزخ قرار دهد. اینان، همان زیانکاران اند».

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ لِيُجَرِّبُ أَحَدَكُمْ بِالْبَلَاءِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِ كَمَا يُجَرِّبُ أَحَدَكُمْ ذَهَبَهُ بِالنَّارِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَخْرُجُ كَالذَّهَبِ الْإِبْرِيذِ (1)، فَذَلِكَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْرُجُ كَالذَّهَبِ دُونَ ذَلِكَ، فَذَلِكَ الَّذِي يَشْكُ بَعْضُ الشَّاكِّ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْرُجُ كَالذَّهَبِ الْأَسْوَدِ، فَذَلِكَ الَّذِي قَدْ افْتَنَّ (2).

الإمام علي عليه السلام: يُمْتَحَنُ الْمُؤْمِنُ بِالْبَلَاءِ كَمَا يُمْتَحَنُ بِالنَّارِ الْخِلَاصُ (3). (4)

عنه عليه السلام: لَا تَفْرَحُ بِالْغِنَاءِ وَالرِّخَاءِ، وَلَا تَعْتَمُّ بِالْفَقْرِ وَالْبَلَاءِ؛ فَإِنَّ الذَّهَبَ يُجَرَّبُ بِالنَّارِ، وَالْمُؤْمِنُ يُجَرَّبُ بِالْبَلَاءِ (5).

الإمام الحسن عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى - بِمَنْنِهِ وَرَحْمَتِهِ - لَمَّا فَرَضَ عَلَيْكُمْ الْفَرَائِضَ، لَمْ يَقْرِضْ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ لِحَاجَةِ مَنْهُ إِلَيْهِ، بَلْ رَحْمَةً مِنْهُ إِلَيْكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ لِيَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَلِيَسْتَلِي مَا فِي صُدُورِكُمْ، وَلِيَمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ، وَلِيَتَّسَبَقُوا إِلَى رَحْمَتِهِ، وَلِيَتَّقَاضَ لَ مَنْازِلُكُمْ فِي جَنَّتِهِ (6).

1- الإبريز: الذهب الخالص من الكدورات (مجمع البحرين: ج 1 ص 140 «برز»).

2- المستدرک علی الصحیحین: ج 4 ص 350 ح 7878، المعجم الكبير: ج 8 ص 166 ح 7698، لسان العرب: ج 5 ص 311 كلها عن أبي أمامة، تفسير الألويسي: ج 2 ص 104 وليس فيه «فمنهم من يخرج... بعض الشك»، كنز العمال: ج 3 ص 335 ح 6819.

3- الخِلاصُ: ما أخلصته النار من الذهب وغيره (النهاية: ج 2 ص 62 «خلص»).

4- غرر الحكم: ج 6 ص 476 ح 11023، عيون الحكم والمواعظ: ص 550 ح 10151.

5- غرر الحكم: ج 6 ص 328 ح 10394، عيون الحكم والمواعظ: ص 520 ح 9437.

6- علل الشرائع: ص 249 ح 6، الأمالي للطوسي: ص 655 ح 1355 كلاهما عن إسحاق بن إسماعيل النيشابوري، تحف العقول: ص 485، بحار الأنوار: ج 5 ص 315 ح 10.

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند، هر يك از شما را، با آن که کاملاً می شناسد، در بوته بلا می نهد، همان گونه که هر يك از شما طلايش را در بوته آزمایش می نهد. پس یکی از ایشان، همچون زر ناب [از این بوته بلا] بیرون می آید. این، همان کسی است که خداوند متعال، او را از گناهان و بدی ها رها کرده است. برخی شان همچون طلای کم عیارتر بیرون می آید. او همان کسی است که اندکی شك می کند، و برخی شان همچون طلای سیاه بیرون می آید. او همان کسی است که به فتنه گرفتار می آید.

امام علی علیه السلام: مؤمن با بلا آزمایش می شود، همچنان که برای خالص گردانیدن چیزی، از آتش استفاده می شود.

امام علی علیه السلام: به توانگری و آسایش، شاد مشو و از تنگ دستی و بلا غم به خود راه مده؛ زیرا طلا با آتش، خالص می شود و مؤمن با بلا.

امام حسن علیه السلام: خداوند بنده نواز و مهربان، چون فرایض را بر شما واجب گردانید، این کار را نه از آن رو کرد که به شما احتیاجی دارد؛ بلکه رحمتی است از جانب خدای یکتا تا ناپاک را از پاک، متمایز سازد، و آنچه را در سینه های شماست، بیازماید، و دل هایتان را پاک گرداند، و به سوی رحمت او از یکدیگر پیشی بگیرید، و جایگاه هایتان در بهشت او، بر یکدیگر برتری یابد.

7/2 ظهور السرائر الكتاب «وَلَيْبَتَلِيَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيَمَجِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». (1)

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ». (2)

الحديث للإمام علي عليه السلام: في تقلب الأحوال علم جواهر الرجال، والآيات توضح لك السرائر الكامنة. (3)

1- آل عمران: 154 .

2- النحل: 92 .

3- الكافي: ج 8 ص 23 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الامام الباقر عليه السلام، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 388 فيه «تهتك» بدل «توضيح»، نهج البلاغة: الحكمة 217 ليس فيه ذيله من «والآيات»، تحف العقول: ص 97، بحار الأنوار: ج 77 ص 286؛ دستور معالم الحكم: ص 29 نحوه .

2 / 7 نمودار شدن درون ها

7 / 2 نمودار شدن درون هاقران «تا آنچه را در سینه های شماس، بیازماید و تا آنچه را در قلب های شماس، پاك گرداند و خدا به راز سینه ها آگاه است» .

«و مانند آن زنی که رشته خود را پس از بافتن، پنبه می کرد ، نباشید که سوگندهای خود را میان خویش، وسیله [فریب و] تقلب سازید، [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر افزون ترند . جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می آزماید و روز قیامت، آنچه را در آن اختلاف می کردید ، قطعاً برای شما توضیح خواهد داد» .

حدیث امام علی علیه السلام: در دگرگونی های احوال [و فراز و نشیب های زندگی] است که گوهر مردان دانسته می شود ، و روزگار، درون های پوشیده را برای تو آشکار می سازد .

الفصل الثالث : الأمور التي يتلى بها الإنسان 3 / 1 أنواع النعم الكتاب «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» . (1)

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» . (2)

«فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» . (3)

1- المائدة : 48 .

2- الأنعام : 165 .

3- الزمر : 49 .

فصل سوم : چیزهایی که انسان با آنها آزموده می شود

3 / 1 انواع نعمت ها

فصل سوم : چیزهایی که انسان با آنها آزموده می شود 3 / 1 انواع نعمت هاقرآن«و این کتاب را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیشین و حاکم بر آنهاست . پس میان آنان بر وفق آنچه خدا فرو فرستاده است، حکم کن ، و از هواهایشان ، از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن . برای هر يك از شما [امت ها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم ، و اگر خدا می خواست، شما را يك امت قرار می داد ؛ ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید . پس در کارهای نیک، بر یکدیگر سبقت بگیرید . بازگشت همه شما، به سوی خداست . آن گاه در باره آنچه در آن اختلاف می کردید، آگاهتان خواهد کرد» .

«و او کسی است که شما را جانشینان [در] زمین قرار داد ، و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی، برتری داده است تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید . آری ، پروردگار تو، زودکیفر است و او بس آمرزنده مهربان است» .

«و چون انسان را آسیمی رسد ، ما را فرا می خواند . سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم، می گوید : تنها آن را به دانش خود یافته ام . نه چنان است ؛ بلکه آن آزمایشی است؛ ولی بیشترشان نمی دانند» .

الحدِيثُ رسولُ الله صلى الله عليه وآله قال اللهُ عز و جل : إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لِعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ ، فَأَبْلَوْهُمْ بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ ، فَيَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ . وقال : إِنَّ مِنْ الْعِبَادِ لِعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَسْوَاقِهِمْ ، فَأَبْلَوْهُمْ بِالْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَسْوَاقِهِمْ ، فَيَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : لَأَنَا فِي فِتْنَةِ السَّرَّاءِ (2) أَحْوَفُ عَلَيْكُمْ مِنْ فِتْنَةِ الضَّرَّاءِ ، إِنَّكُمْ قَدْ ابْتَلَيْتُمْ بِفِتْنَةِ الضَّرَّاءِ فَصَبِرْتُمْ ، وَإِنَّ الدُّنْيَا خَصِيْرَةٌ حُلُوَّةٌ! (3)

الإمام عليّ عليه السلام : كَمِ مِنْ مُبْتَلَىٍّ بِالنَّعْمَاءِ . (4)

عنه عليه السلام : أَيُّهَا النَّاسُ ، لِيَرْكُمُ اللَّهُ مِنَ النَّعْمَةِ وَجَلِينَ كَمَا يَرَاكُمْ مِنَ النَّعْمَةِ فَرَقِينَ (5) ، إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا ، فَقَدْ آمَنَ مَخُوفًا ، وَمَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اخْتِبَارًا ، فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا . (6)

-
- 1- المؤمن : ص 24 عن الإمام الصادق عليه السلام ، التمهيص : ص 57 ح 115 عن أبي عبيدة ، مشكاة الأنوار : ص 538 ح 1805 كلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله .
 - 2- السَّرَّاءُ : الخَيْرُ وَالْفَضْلُ (المصباح المنير : ص 274 «سرر»).
 - 3- مسند أبي يعلى : ج 1 ص 364 ح 776 ، حلية الأولياء : ج 1 ص 93 كلاهما عن مصعب بن سعد عن أبيه ، كنز العمال : ج 3 ص 257 ح 6431 وراجع : المصنّف لابن أبي شيبة : ج 8 ص 618 عن معاذ من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام .
 - 4- غرر الحكم : ج 4 ص 551 ح 6951 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 380 ح 6446 .
 - 5- الفرقُ : الخَوْفُ وَالْفَزَعُ (النهاية : ج 3 ص 438 «فرق»).
 - 6- نهج البلاغة : الحكمة 358 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 220 ح 18 .

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خدای عز و جل فرمود: «در میان بندگان مؤمنم، بندگانمانی هستند که کار دین آنها جز با توانگری و وفور نعمت و تن درستی سامان نمی گیرد. از این رو آنها را به توانگری و وفور نعمت و تن درستی می آزمایم [و این نعمت ها را در اختیارشان می نهم]. پس کار دینشان سامان می گیرد». و فرمود: «بندگانمانی هم هستند که کار دینشان جز با فقر و ناداری و بیماری درست نمی شود. از این رو آنان را به فقر و ناداری و بیماری مبتلا می سازم. پس کار دینشان درست می شود».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من از آزمایش با رفاه، بیشتر بر شما می ترسم تا آزمایش با سختی ها. شما به آزمایش سختی ها امتحان شدید و شکیبایی و تحمل کردید؛ اما دنیا جذاب و شیرین است!

امام علی علیه السلام: ای بسا کسانی که نعمت برایشان بلاست!

امام علی علیه السلام: ای مردم! همان گونه که خداوند، شما را از سختی و عذاب، ترسان می بیند، باید از نعمت نیز هراسانتان ببیند؛ [زیرا] هر که در نعمت ها به رویش گشوده شود و آن را مهلت دهد خداوند نبیند، خود را از واقعه ترسناکی ایمن پنداشته است، و هر کس به تنگ دستی گرفتار آید و آن را آزمایش [الهی] نبیند، آنچه را [از پاداش الهی] بدان امید است، از دست داده است.

3 / 2 أنواع المصائب الكتاب «وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» . (1)

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله : يا أيها الناس ، إن هذه الدنيا دار التواء لا دار استواء ، ودار ترح (2) لا دار فرح ، فمن عرفها لم يفرح لرخاء ، ولم يحزن لشدة . ألا وإن الله تعالى خلق الدنيا دار بلوى ، والآخرة دار عقبي ، فجعل بلوى الدنيا لثواب الآخرة ، وثواب الآخرة من بلوى الدنيا عوضا ، فيأخذ ويبتلي ليجزي ؛ فاحذروا حلاوة رضاءها لمرارة فطامها ، واحذروا لذية عاجلها لكربة آجلها ، ولا تسعوا في عمران دار قد قضى الله خرابها ، ولا تواصلوها وقد أراد منكم اجتنبها ؛ فتكونوا لسخطه متعرضين ، ولعقوبته مستحقين . (3)

الغيبة للنعماني عن أبي بصير عن الإمام الصادق عليه السلام : لا بد أن يكون قدام القائم سنة يجوع فيها الناس ، ويصيبهم خوف شديد من القتل ونقص من الأموال والأنفس والثمرات ، فإن ذلك في كتاب الله لبيّن . ثم تلا هذه الآية : «وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» . (4)

1- البقرة : 155 .

2- الترح : ضد الفرح ، وهو الهلاك والانتقاع أيضا (النهاية : ج 1 ص 186 «ترح»).

3- كنز العمال : ج 3 ص 211 ح 6203 نقلاً عن الديلمي عن ابن عمر ، وراجع : كمال الدين : ص 74 والأما مالي للصدوق : ص 309 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 267 وأعلام الدين : ص 343 وروضة الواعظين : ص 486 .

4- الغيبة للنعماني : ص 251 ح 6 ، بحار الأنوار : ج 52 ص 229 ح 93 .

3 / 2 انواع مصیبت ها

3 / 2 انواع مصیبت ها قرآن «و ما قطعاً شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی در دارایی ها و جان ها و محصولات می آزماییم و شکیبایان را بشارت ده» .

حدیث پیامبر خدا علیه السلام: ای مردم! این دنیا سرای ناهمواری [و فراز و نشیب و پیچ و خم] است، نه سرای همواری، و سرای غم است، نه سرای شادی. پس هر که آن را شناخت، با آسایشی شاد نمی شود و با سختی و رنجی، اندوهگین نمی گردد. هان! خداوند متعال، دنیا را سرای آزمایش آفرید، و آخرت را سرای جزا. پس، آزمایش دنیا را برای پاداش آخرت قرار داد، و پاداش آخرت را عوضی برای آزمایش دنیا. بنا بر این، می گیرد و می آزماید تا پاداش دهد. پس، از شیرینی شیر دادنش به خاطر تلخی از شیر گرفتنش بپرهیزید، و از لذت زودگذر آن به خاطر غم و رنج آینده اش دوری کنید، و در آباد کردن سرایی که خداوند به خرابی آن حکم داده است، نکوشید، و به سرایی که خدا از شما خواسته است از آن دوری کنید، نجسبید که در نتیجه، در معرض خشم او قرار گیرید، و سزای آن را بپذیرید.

الغیبة، نعمانی - به نقل از ابو بصیر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «پیش از ظهور قائم، حتما خشک سالی خواهد شد که مردم در آن گرسنه می مانند، و وحشت از کشتار و کاهش در اموال و جان ها و محصولات، وجودشان را فرا می گیرد. این در کتاب خداوند به روشنی آمده است». ایشان سپس این آیه را تلاوت نمود: «و قطعاً شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات می آزماییم و شکیبایان را بشارت ده» .

لقمان عليه السلام: يا بُنَيَّ، إِنَّ الدَّهَبَ يُجَرَّبُ بِالنَّارِ، وَالْعَبْدَ الصَّالِحَ يُجَرَّبُ بِالْبَلَاءِ، وَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ، فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا، وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السُّخْطُ. (1)

3 / 3 أنواع الشُّرُورِ وَالْخَيْرَاتِ الْكِتَابِ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةٌ وَإِنَّا تُرْجِعُونَ». (2)

«وَقَطَعْنَا فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». (3)

«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (4)

الحديث للإمام الصادق عليه السلام: مَرَضَ أمير المؤمنين عليه السلام، فَعَادَهُ قَوْمٌ فَقَالُوا لَهُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا أمير المؤمنين؟ فَقَالَ: أَصْبَحْتُ بِشَرٍّ. فَقَالُوا لَهُ: سُدِّ بِحَانَ اللَّهِ! هَذَا كَلَامٌ مِثْلِكَ؟ فَقَالَ: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةٌ وَإِنَّا تُرْجِعُونَ»؛ فَالْخَيْرُ الصَّحَّةُ وَالْغِنَى، وَالشَّرُّ الْمَرَضُ وَالْفَقْرُ؛ ابْتِلَاءً وَاخْتِبَارًا (5). (6)

1- .المحجّة البيضاء: ج 7 ص 234، مشكاة الأنوار: ص 517 ح 1739، روضة الواعظين: ص 463 كلاهما عن رسول الله صلى الله عليه وآله وفيهما «إِنَّ أعظم الجزاء مع أعظم البلاء» بدل «يا بني ... يُجَرَّبُ بِالْبَلَاءِ»، غرر الحكم: ج 6 ص 328 ح 10394 نحوه وليس فيه ذيله من «وإذا أحب»؛ سنن الترمذي: ج 4 ص 601 ح 2396، سنن ابن ماجه: ج 2 ص 1338 ح 4031 كلاهما عن أنس بن مالك عن رسول الله صلى الله عليه وآله وفيهما «إِنَّ أعظم الجزاء مع عظم البلاء» بدل «يا بني ... يُجَرَّبُ بِالْبَلَاءِ»، وراجع: الكافي: ج 2 ص 109 ح 2.

2- .الأنبياء: 35.

3- .الأعراف: 168.

4- .الأنفال: 17.

5- .في مجمع البيان: «فِتْنَةٌ»؛ أي ابتلاءً واختباراً وشدة تعبدٍ.

6- .الدعوات: ص 168 ح 469، الجعفریات: ص 233 عن الإمام الصادق عن آبائه عن الإمام عليّ عليهم السلام، مجمع البيان: ج 7 ص 74 نحوه، بحار الأنوار: ج 82 ص 209 ح 25 وج 5 ص 213.

3 / 3 انواع بدی ها و خوبی ها

لقمان علیه السلام: پسر عزیزم! طلا با آتش، خالص می شود و بنده نیک با بلا. خداوند، هر گاه مردمی را دوست بدارد، آنها را به بلا دچار می سازد. پس هر که [به آن بلا- و گرفتاری ها] خشنود بود، خدا هم از او خشنود خواهد بود، و هر که ناخشنود بود، خدا هم از او ناخشنود خواهد بود.

3 / 3 انواع بدی ها و خوبی هاقرآن «هر کسی مرگ را می چشد، و ما شما را از راه آزمایش به بد و نیک می آزمایشیم و به سوی ما باز گردانیده می شوید».

«و آنان را در زمین به صورت گروه هایی، پراکنده ساختیم. برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان، جز این اند، و آنها را به خوبی ها و بدی ها آزمودیم، شاید که باز گردند».

«شما آنها را نکشید؛ بلکه خدا آنان را کشت، و تو [ای پیامبر] تیر نینداختی؛ بلکه خدا بود که تیر انداخت و تا مؤمنان را بدین وسیله به آزمایشی نیکو بیازماید. قطعاً خدا شنوا و داناست».

حدیث امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان علیه السلام بیمار شد و عده ای به عیادتش رفتند و گفتند: در چه حالی، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: «بدم». گفتند: سبحان الله! این سخن شخصی چون شماست؟! فرمود: «خداوند متعال می فرماید: «و ما شما را از راه آزمایش به بد و نیک می آزمایشیم». نیک، تن درستی و توانگری است، و بد، بیماری و ناداری است، و اینها برای آزمایش و امتحان اند».

عنه عليه السلام: كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صَدَّ لِبِ الْإِيمَانِ، جَاهَدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا، وَمَضَى شَهِيدًا. (1)

الإمام عليّ عليه السلام: ... وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْتَبِرُ عِبِيدَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِاللَّوَانِ الْمَجَاهِدِ، وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ؛ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَإِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي أَنْفُسِهِمْ، وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ، وَأَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ وَفَتْتِنِهِ، كَمَا قَالَ: «الْمُ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (2). (3)

3 / 4 كُلُّ قَبْضٍ وَبَسْطِ الْكِتَابِ «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي». (4)

1- سرّ السلسلة العلوية: ص 89، عمدة الطالب: ص 356 كلاهما عن المفصل بن عمر.

2- العنكبوت: 1 _ 3.

3- الكافي: ج 4 ص 200 ح 2، نهج البلاغة: الخطبة 192 وليس فيه ذيله من «وفتنته»، التمهيد: ص 5 وليس فيه ذيله من «وأسابيا»، بحار الأنوار: ج 6 ص 114 ح 11.

4- الفجر: 15 و 16.

اشاره

امام صادق علیه السلام: عمویمان عباس، بصیرتی عمیق و ایمانی استوار داشت، و در کنار ابا عبد الله علیه السلام جهاد کرد و مردانه جنگید و شهید شد.

امام علی علیه السلام: اما خداوند عز و جل بندگانش را به انواع سختی ها می آزماید، و بارنج و مشقت های گوناگون به بندگی می خواند، و به ناملایمات مختلف مبتلایشان می کند تا تکبر را از دل هایشان بیرون سازد، و فروتنی را در جان هایشان بنشانند، و تا اینها را درهایی گشوده به سوی فضلش و راه هایی هموار برای عفو و آزمایشش قرار دهد، چنان که فرموده است: «الف، لام، میم. آیا مردم پنداشته اند که تا گفتند: ایمان آوردیم، رها می شوند و آزمایش نمی گردند؟ به یقین، ما کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفتند، معلوم دارد و دروغگویان [مدعی ایمان] را نیز معلوم دارد».

3 / 4 هر تنگنا و گشایشی قرآن «اما انسان، هنگامی که پروردگارش او را می آزماید و گرامی اش می دارد و به او نعمت فراوان می دهد، می گوید: پروردگارم، مرا گرامی داشته است. و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند، می گوید: پروردگارم، مرا خوار داشته است».

الحديثمجمع البيان عن السكوني عن الإمام الصادق عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله تعالى: «أَبْحَسُّونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ * نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (1) _ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: يَحْزَنُ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ إِذَا أَقْتَرْتُ (2) عَلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا، وَذَلِكَ أَقْرَبُ لَهُ مِنِّي، وَيَفْرَحُ إِذَا بَسَطْتُ لَهُ الدُّنْيَا، وَذَلِكَ أَبْعَدُ لَهُ مِنِّي. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِلَى قَوْلِهِ: «بَلْ لَا يَشْعُرُونَ»، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ فِتْنَةٌ لَهُمْ. (3)

الإمام علي عليه السلام: مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اخْتِبَارًا، فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا. (4)

تفسير القمي في قوله تعالى: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» (5) _ : كَانَ سَبَبُ نَزُولِهَا أَنَّهُ كَانَ بِالْمَدِينَةِ قَوْمٌ فَقَرَاءُ مُؤْمِنُونَ يُسَمَّوْنَ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ (6)، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمْرُهُمْ أَنْ يَكُونُوا فِي الصُّفَّةِ يَأْوُونَ إِلَيْهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَعَاهَدُهُمْ بِنَفْسِهِ، وَرَبَّمَا حَمَلَ إِلَيْهِمْ مَا يَأْكُلُونَ، وَكَانُوا يَخْتَلِفُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقْرُبُهُمْ وَيَعُدُّ مَعَهُمْ وَيُونِسُهُمْ، وَكَانَ إِذَا جَاءَ الْأَغْنِيَاءُ وَالْمُتْرَفُونَ مِنْ أَصْحَابِهِ أَنْكَرُوا عَلَيْهِ ذَلِكَ، وَيَقُولُونَ لَهُ: أُطْرِدُهُمْ عَنْكَ! فَجَاءَ يَوْمًا رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنَ أَصْحَابِ الصُّفَّةِ قَدْ لَزِقَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُحَدِّثُهُ، فَقَعَدَ الْأَنْصَارِيُّ بِالْبَعْدِ مِنْهُمَا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَقَدَّمَ، فَلَمْ يَفْعَلْ! فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَعَلَّكَ خِفْتَ أَنْ يَلْزِقَ فَقَرُّهُ بِكَ؟ فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: أُطْرِدُ هَؤُلَاءِ عَنْكَ! فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...» الْآيَةَ، ثُمَّ قَالَ: «وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»؛ أَيِ اخْتَبَرْنَا الْأَغْنِيَاءَ بِالْغِنَاءِ لِنَنْظُرَ كَيْفَ مُوَسَّاتُهُمْ لِلْفُقَرَاءِ، وَكَيْفَ يُخْرِجُونَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي أَمْوَالِهِمْ، فَاخْتَبَرْنَا الْفُقَرَاءَ لِنَنْظُرَ كَيْفَ صَبَرَهُمْ عَلَى الْفَقْرِ وَعَمَّا فِي أَيْدِي الْأَغْنِيَاءِ، «وَلِيَقُولُوا» أَيِ الْفُقَرَاءِ «أَهْؤُلَاءِ» الْأَغْنِيَاءُ «مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ» (7). (8)

- 1- المؤمنون: 55 و 56.
- 2- فتر على عياله: ضيق في النفقة (المصباح المنير: ص 490 «فتر»).
- 3- مجمع البيان: ج 7 ص 175، الكافي: ج 2 ص 141، تحف العقول: 513 وليس فيهما ذيله من «ثم تلا...»، بحار الأنوار: ج 72 ص 57.
- 4- نهج البلاغة: الحكمة 358، تحف العقول: ص 206، التمهيص: ص 48 ح 75 فيهما «فلم يظن أن ذلك حسن نظر من الله» بدل «فلم ير ذلك اختبارا»، بحار الأنوار: ج 5 ص 220 ح 18.
- 5- الأنعام: 52.
- 6- أهل الصفة: هم فقراء المهاجرين، ومن لم يكن له منهم منزل يسكنه، فكانوا يأوون إلى موضع مظلل في مسجد المدينة يسكنونه وكان يسمى الصفة (النهاية: ج 3 ص 37 «صف»).
- 7- الأنعام: 53.
- 8- تفسير القمي: ج 1 ص 202، بحار الأنوار: ج 17 ص 81 ح 3.

حدیثمجمع البیان به نقل از سَد کونی، از امام صادق، از پدرانش علیهم السلام در باره سخن خدای متعال: «آیا می پندارند که با آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهیم، می خواهیم به سویشان در خیرات، شتاب ورزیم؟ [نه؛] بلکه نمی فهمند» _ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای متعال می فرماید: اگر بر بنده مؤمنم چیزی از دنیا را تنگ گیرم، اندوهگین می شود، حال آن که این سختگیری، او را به من نزدیک تر می سازد، و اگر دنیا را برایش گشایش دهم، شاد می شود، در صورتی که این گشایش، او را از من دورتر می کند». ایشان سپس این آیه را تا «بلکه نمی فهمند» تلاوت نمود و فرمود: «[هر دوی] اینها آزمایشی برای آنان است».

امام علی علیه السلام: کسی که به تنگ دستی دچار آید و آن را آزمایشی [الهی] نبیند، پاداشی را که در انتظارش است، از دست داده است.

تفسیر القمّی _ در باره سخن خدای متعال: «و کسانی را که بام و شام، پروردگارش را می خوانند، از خود مران» _ :عَلَّتْ نَزُولَ اَیْنِ اَیْهٖ، آن بود که گروهی تهی دست و مؤمن به نام «اصحاب صَفَّه»، در مدینه به سر می بردند. اینان به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در صَفَّه [ی مسجد] زندگی می کردند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصا به آنها رسیدگی می کرد و گاه خودش برایشان غذا می برد. این افراد نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و آمد می کردند و ایشان، آنان را مقرب می داشت و در کنارشان می نشست و با آنها خوش و بش می کرد، و چون یاران ثروتمند و مرفّه او می آمدند، بر این کار پیامبر صلی الله علیه و آله خرده می گرفتند و می گفتند: اینها را از خودت دور کن. روزی مردی از همین صَفَّه نشینان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و خودش را به ایشان چسبانده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله با او سخن می گفت که مردی از انصار آمد و دورتر از آن دو نشست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «جلوتر بیا!»؛ اما او نیامد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «شاید ترسیدی که فقر این، به تو بچسبد؟». مرد انصاری گفت: اینها را از خودت دور کن. در این هنگام، خداوند، این آیه را فرو فرستاد: «و کسانی را که هر بام و شام، پروردگارش را می خوانند، از خود مران» تا آخر آیه. سپس فرمود: «و این گونه ما برخی از ایشان را به برخی دیگر آزمودیم»، یعنی: توانگران را با توانگری می آزمایشیم تا بنگریم که کمک و همدردی آنان با تهی دستان چگونه است و چگونه آنچه را خداوند در دارایی هایشان واجب ساخته است، می پردازند، و تهی دستان را هم می آزمایشیم تا ببینیم شکیبایی و تحملشان در برابر تهی دستی و در برابر ثروت توانگران، چه اندازه است «و تا بگویند» یعنی تهی دستان بگویند که: «آیا اینان اند» یعنی توانگران اند «که از میان ما، خدا بر ایشان منت نهاده است؟ آیا خدا به سپاس گزاران، داناتر نیست؟».

الإمام الكاظم عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنِّي لَمْ أُغْنِ الْغَنِيِّ لِكِرَامَةِ بِهِ عَلَيَّ، وَلَمْ أُفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهُوَانٍ بِهِ عَلَيَّ، وَهُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ، وَلَوْلَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ. (1)

الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ، إِلَّا وَفِيهِ لِلَّهِ عِزٌّ وَجَلُّ ابْتِلَاءٌ وَقَضَاءٌ (2). (3)

-
- 1- الكافي: ج 2 ص 265 ح 20، التمهيد: ص 47 ح 69 كلاهما عن مبارك غلام شعيب، تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 91 عن رسول الله صلى الله عليه وآله، مشكاة الأنوار: ص 501 ح 1678 كلها نحوه، بحار الأنوار: ج 72 ص 26 ح 22.
 - 2- الكافي: ج 1 ص 152 ح 2، التوحيد: ص 354 ح 3، المحاسن: ج 1 ص 434 ح 1005، مشكاة الأنوار: ص 583 ح 1935 وفيه «ليس للعبد» بدل «ليس شيء فيه» وكلها عن حمزة بن محمد الطيار، بحار الأنوار: ج 5 ص 217 ح 6.
 - 3- قال العلامة الطباطبائي قدس سره: لَمَّا تَحَقَّقَ أَنَّ كُلَّ تَكْلِيفٍ مُتَعَلِّقٌ بِقَبْضٍ أَوْ بَسْطٍ فَفِيهِ إِرَادَةٌ تَكْوِينِيَّةٌ وَإِرَادَةٌ تَشْرِيعِيَّةٌ، وَالتَّشْرِيعُ إِنَّمَا يَتَحَقَّقُ بِالمَصْلُحَةِ فِي الفِعْلِ أَوْ التَّرْكِ الاختياري، فلا يخلو التشريع عن ابتلاء وامتحان؛ ليظهر بذلك مافي كمون العبد من الصلاح والفساد بالإطاعة والمعصية، والإرادة التكوينية لا يخلو من قضاء، فما من تكليف إلا وفيه ابتلاء وقضاء (هامش الكافي: ج 1 ص 152).

امام کاظم علیه السلام: خداوند عز و جل می فرماید: «من توانگر را به خاطر گرامیداشتش توانگر نساخته ام، و تهی دست را به خاطر خار داشتش تهی دست نگردانیده ام؛ بلکه این [تفاوت]، برای آن است که توانگران را به وسیله تهی دستان بیازمایم، و اگر تهی دستان نبودند، توانگران، سزاوار بهشت نمی شدند».

امام صادق علیه السلام: در هیچ امر و نهی خداوند، سختگیری و گشایش نیست، مگر این که خداوند عز و جل را در آن، آزمایش و قضایی است. (1)

1- چون ثابت شده که هر گونه تکلیفی که به گرفتاری یا گشایشی تعلق بگیرد، در آن، يك اراده تکوینی و يك اراده تشریحی است، و تشریح هم با مصلحت در فعل یا ترك اختیاری فعل، تحقق می یابد، پس تشریح، متضمن آزمایش و امتحان است تا از این طریق هر گونه صلاح و فساد که در وجود بنده نهفته است، خود را از طریق اطاعت و معصومیت، نشان دهد. اراده تکوینی هم خالی از قضای الهی نیست. بنا بر این، هر تکلیفی، مایه آزمایش و مبتنی بر قضای الهی است (الکافی: ج 1 ص 152 یادداشت محقق).

عنه عليه السلام: ما من قبضٍ ولا بسطٍ إلا ولله فيه مشيئةٌ وقضاءٌ وإيتلاءٌ . (1)

عنه عليه السلام: ما أعطي عبدٌ من الدنيا إلا اعتباراً ، وما زوي عنه إلا اختياراً . (2)

بيان لعل القبض والبسط في الأرزاق بالتوسيع والتقتير ، وفي النفوس بالسرور والحزن ، وفي الأبدان بالصحة والألم ، وفي الأعمال بتوفيق الإقبال إليه وعدمه ، وفي الأخلاق بالتحلية وعدمها ، وفي الدعاء بالإجابة له وعدمها ، وفي الأحكام بالرخصة في بعضها والنهي عن بعضها (3) .

3 / 15 الأموال والأولاد والأنفس والأزواج الكتاب «لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أذىً كثيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» . (4)

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَابْقَىٰ» . (5)

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» . (6)

1- الكافي: ج 1 ص 152 ح 1 ، التوحيد: ص 354 ح 2 ، المحاسن: ج 1 ص 434 ح 1007 فيه «فضل» بدل «قضاء» وكلها عن حمزة بن محمد الطيار ، بحار الأنوار: ج 5 ص 216 ح 5 .

2- الكافي: ج 2 ص 261 ح 6 ، مشكاة الأنوار: ص 226 ح 629 ، بحار الأنوار: ج 72 ص 9 ح 8 .

3- بحار الأنوار: ج 5 ص 217 .

4- آل عمران: 186 .

5- طه: 131 .

6- التغابن: 15 .

توضیح

3 / 5 مال و جان و زن و فرزند

امام صادق علیه السلام: هیچ گرفتگی و گشایشی نیست، مگر این که طبق خواست خدا و با حکم او و برای آزمایش است .

امام صادق علیه السلام: هیچ چیزی از دنیا به بنده ای داده نشد، مگر برای عبرت آموختن ، و هیچ چیزی از او گرفته نشد، مگر برای آزمودن .

توضیحشاید گرفتگی و گشایش ، در روزی، به رفاه و فقر باشد، و در جان ها با شادی و اندوه، و در بدن ها با سلامت و بیماری، و در اعمال، با توفیق و عدم توفیق در انجام دادن آنها، و در اخلاق، با آراستگی و ناآراستگی اخلاقی، و در دعا با اجابت و عدم اجابت آن در احکام با اجازه یافتن در برخی از آنها و نهی شدن از برخی دیگر .

3 / 5 مال و جان و زن و فرزندقرآن«قطعاً در مال ها و جان هایتان آزموده خواهید شد، و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] از کسانی که به شرك گراییده اند، آزار بسیاری خواهید شنید و اگر شکیبایی کنید و پرهیزگاری نمایید، این [ایستادگی] حاکی از عزم استوار در کارهاست» .

«وزنهار! دیدگان خود را به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم و زیور و زندگی دنیاست تا ایشان را با آن بیازماییم، مدوز ، و [بدان که] روزی پروردگار تو، بهتر و پایدارتر است» .

«دارایی ها و فرزندان شما، در حقیقت، [وسیله] آزمایش اند، و مزد بزرگ، نزد خداست» .

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». (1)

الحديث للإمام الصادق عليه السلام في قوله تعالى: «وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (2) - يُبْتَلُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ. (3)

رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ فِي مَالِ الرَّجُلِ فِتْنَةً، وَفِي زَوْجَتِهِ فِتْنَةً، وَوَلَدِهِ. (4)

عنه صلى الله عليه وآله: أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا، صُغَرَاؤُهُمْ أَمْرَاؤُنَا، وَكُبْرَاؤُهُمْ أَعْدَاؤُنَا، فَإِنْ عَاشُوا فَتَنُونَا، وَإِنْ مَاتُوا أَحْزَنُونَا. (5)

عنه صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً، وَفِتْنَةُ أُمَّتِي الْمَالُ. (6)

عنه صلى الله عليه وآله: إِنَّ مَالَ الدُّنْيَا كُلَّمَا أَزْدَادَ كَثَرَتْ وَعِظْمًا، أَزْدَادَ صَاحِبُهُ بَلَاءً. (7)

مسند الشاميين عن عبد الله بن حوالة: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَشْكُو الْفَقْرَ وَالْعُرَى وَقِلَّةَ الشَّيْءِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَبْشِرُوا، فَوَاللَّهِ لَأَنْتُمْ بِكثْرَةِ الشَّيْءِ أَخَوْفُ مِنِّي عَلَيْكُمْ مِنْ قَلْبِي. وَاللَّهِ! لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِيكُمْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَكُمْ أَرْضَ فَارِسَ وَالرُّومَ وَأَرْضَ حَمِيرَ، وَحَتَّى تَكُونُوا أَجْنَادًا مُجَنَّدَةً؛ جُنْدًا بِالشَّامِ، وَجُنْدًا بِالعِرَاقِ، وَجُنْدًا بِاليَمَنِ، وَحَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ الْمِئَةَ فَيَسَخِّطُهَا. (8)

1- الأنفال: 28.

2- العنكبوت: 2.

3- مجمع البيان: ج 8 ص 427، التبيان في تفسير القرآن: ج 8 ص 186 عن مجاهد، لسان العرب: ج 13 ص 320 كلاهما من دون إسنادٍ إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 67 ص 42؛ تفسير الطبري: ج 11 ص 128 عن مجاهد من دون إسنادٍ إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام.

4- المعجم الكبير: ج 3 ص 169 ح 3024 عن حذيفة، كنز العمال: ج 16 ص 284 ح 44490.

5- جامع الأخبار: ص 283 ح 755، بحار الأنوار: ج 104 ص 97 ح 58.

6- سنن الترمذي: ج 4 ص 569 ح 2336، مسند ابن حنبل: ج 6 ص 152 ح 17478، المستدرک علی الصحیحین: ج 4 ص 354 ح 7896، صحيح ابن حبان: ج 8 ص 17 ح 3223 كلَّها عن كعب بن عياض؛ روضة الواعظين: ص 471.

7- الأمالي للصدوق: ص 443 ح 591، بشارة المصطفى: ص 57، تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 867 ح 5 كلَّها عن أبي هريرة، بحار الأنوار: ج 38 ص 197 ح 5.

8- مسند الشاميين: ج 3 ص 395 ح 2540، حلية الأولياء: ج 2 ص 3 الرقم 87، تاريخ دمشق: ج 1 ص 73، معجم البلدان: ج 3 ص 314، سبل الهدى والرشاد: ج 10 ص 74، كنز العمال: ج 11 ص 371 ح 3178.

«بدانید که دارایی‌ها و فرزندان شما، در حقیقت، [وسیله] آزمایش‌اند، و مزد بزرگ، نزد خداست» .

حدیث امام صادق علیه السلام در باره سخن خداوند متعال: «و آزمایش نمی‌شوند» _ در جان و مالشان آزمایش می‌شوند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دارایی مرد، مایه آزمایش [او] است و زن و فرزند او نیز وسیله آزمایش‌اند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: فرزندان ما، جگرگوشه‌های ما هستند . خردسالان نشان فرمان‌روا بر مایند و بزرگ‌ترهایشان دشمن ما . اگر زنده باشند، ما را دل بسته می‌کنند (/ رنج و عذاب می‌دهند) و اگر بمیرند، موجب غم و اندوه ما می‌شوند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر امتی با چیزی آزمایش شده است و وسیله آزمایش امت من، ثروت است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مال دنیا هر چه بیشتر و هنگفت‌تر شود، زحمت و گرفتاری صاحبش بیشتر می‌شود .

مسند الشامیین_ به نقل از عبد الله بن حواله _ نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم که حاضران از فقر و برهنگی و ناداری، زبان به شکوه گشودند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «[به این وضعی که دارید،] خوش حال باشید؛ زیرا به خدا سوگند که من برای شما از دارایی زیاد، بیشتر می‌ترسم تا از ناداری . به خدا سوگند که این فقر، همچنان در میان شما خواهد بود تا آن‌گاه که خداوند، خاك ایران و روم و سرزمین حمیر را برایتان بگشاید، و تا آن‌گاه که لشکر لشکر اعزام شوید؛ لشکری به شام، لشکری به عراق و لشکری به یمن، و تا آن‌گاه که به يك نفر صد [دینار] عطا شود؛ ولی او از آن ناراضی باشد .

رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ إعطاءَ هَذَا المَالِ فِتْنَةٌ، وإمساكُهُ فِتْنَةٌ. (1)

الإمام علي عليه السلام - وَقَدْ عَزَى الأَشْعَثَ عَنِ ابنِ لَهْ - : يا أَشْعَثُ ، إن تَحَزَنَ عَلَي ابنِكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّجْمُ ، وإن تَصْبِرَ فَفِي اللّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ . يا أَشْعَثُ ، إن صَبَرْتَ جَرَى عَلَيكَ القَدْرُ وَأَنْتَ مَاجِرٌ ، وإن جَزَعْتَ جَرَى عَلَيكَ القَدْرُ وَأَنْتَ مَازِرٌ . يا أَشْعَثُ ، ابنُكَ سَرَكٌ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ ، وَحَزَنُكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ . (2)

عنه عليه السلام - وَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ : اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الفِتْنَةِ - : أراك تَتَعَوَّذُ مِنْ مالِكَ وَوَلَدِكَ ! يَقُولُ اللّهُ تَعَالَى : «أَتَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» ، وَلَكِنْ قُلْ : اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُضِلَّاتِ الفِتَنِ . (3)

عنه عليه السلام : لا- تَعْتَبِرُوا الرِّضَا وَالسُّخْطَ بِالمَالِ وَالوَالِدِ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الفِتْنَةِ وَالإخْتِيارِ فِي مَوْضِعِ الغِنَى وَالإقْتارِ (4) ، فَقَدْ قالَ سُبْحانَهُ وَتَعَالَى : «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ * نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الخَيْرَاتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ» (5) ، فَإِنَّ اللّهُ سُبْحانَهُ يَخْتَبِرُ عِبادَهُ المُسْتَكْبِرِينَ فِي أنفُسِهِمْ بِأولِيائِهِ المُسْتَضْعَفِينَ فِي أعْيُنِهِمْ . (6)

- 1- .مسند الشهاب: ج2 ص114 ح999، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج7 ص21، مسند ابن حنبل: ج7 ص348 عن أمير الكوفة من دون إسناد إلى إحد من أهل البيت عليهم السلام، مجمع الزوائد: ج3 ص241؛ غرر الحكم: ج2 ص489 ح3391 عن الإمام علي عليه السلام وفيه «قنية» بدل «فتنة» في الموضع الأول.
- 2- .نهج البلاغة: الحكمة 291، بحار الأنوار: ج82 ص134 ح18.
- 3- .الأمالى للطوسي: ص580 ح1201، أعلام الدين: ص210 كلاهما عن عبد الله بن محمّد بن عبيد عن الإمام الهادي عن آبائه عليهم السلام، نهج البلاغة: الحكمة 93 نحوه، تنبيه الخواطر: ج2 ص72 عن محمّد بن عجلان عن الإمام الهادي عن آبائه عن الإمام الصادق عنه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج93 ص325 ح7؛ مسند ابن حنبل: ج10 ص193 ح26638 عن أم سلمة عن رسول الله صلى الله عليه وآله نحوه وفيه ذيله فقط، كنز العمال: ج7 ص141 ح18409.
- 4- .في الطبعة المعتمدة: «الاعتدار»، والتصويب من شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج13 ص151.
- 5- .المؤمنون: 55 و56.
- 6- .نهج البلاغة: الخطبة 192، بحار الأنوار: ج14 ص468 ح37.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دادن این مال، فتنه است و ندادنش هم فتنه . (1)

امام علی علیه السلام_ در دلداری به اشعث در مرگ فرزندش _ : ای اشعث! اگر برای پسرت اندوهگین باشی، این اقتضای پدری است، و اگر شکیبایی کنی، خداوند، هر مصیبتی را عوض می دهد. ای اشعث! اگر شکیبایی ورزی، تقدیر بر تو جاری گشته، در حالی که اجر بُرده ای، و اگر ناشکیبایی کنی، باز هم تقدیر بر تو جاری گشته، در حالی که گناه کرده ای. ای اشعث! [آمدن] پسرت با آن که مایه بلا و گرفتاری است، تو را شاد کرد و [رفتنش] با آن که موجب پاداش و رحمت است، اندوهگینت ساخت.

امام علی علیه السلام_ وقتی شنید مردی می گوید: بار خدایا! از فتنه به تو پناه می برم _ : می بینم که از مال و فرزندان به خدا پناه میبری! خداوند متعال می فرماید: «دارایی ها و فرزندان شما، در حقیقت، فتنه اند»؛ بلکه بگو: خدایا! من از گم راهه های فتنه ها به تو پناه می برم.

امام علی علیه السلام: خشنودی و ناخشنودی [خدا] را به مال و فرزند ندانید که این ناشی از جهل به موارد آزمایش و امتحان به گاه توانگری و توانایی است. خداوند پاک و بلندمرتبه فرموده است: «آیا می پندارند که با مال و پسرانی که به آنان مدد می رسانیم، در نیکویی به ایشان می شتابیم؟ بلکه نمی فهمند». خداوند پاک، بندگان خودبزرگ بینش را با دوستان خود که در نظر آنان ناتوان می آیند، می آزماید.

1- .ظاهرا مراد، بیت المال است که دادن و ندادن آن به ناحق، مایه عذاب و گرفتاری و یا وسیله آزمایش الهی است. م .

الإمام الباقر عليه السلام: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ» (1)، قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَشَدَّهَا مِنْ آيَةٍ! فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمَا تُبْتَلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَذَرَارِيِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: هَذَا مِمَّا يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُو بِهِ السَّيِّئَاتِ. (2)

رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ الْوَالِدَ فِتْنَةٌ. (3)

3 / 6 مُجَاهِدَةُ الْأَعْدَاءِ الْكِتَابِ «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّا بَعَدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ». (4)

1- النساء: 123 .

2- تفسير العياشي: ج 1 ص 277 ح 278 عن محمد بن مسلم .

3- المعجم الكبير: ج 3 ص 42 ح 2626، التاريخ الكبير: ج 3 ص 402 الرقم 1338 كلاهما عن عبد الله بن عمر، كنز العمال: ج 16 ص 289 ح 44519؛ الكافي: ج 6 ص 50 ح 9 عن ذريح عن الإمام الصادق عليه السلام، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 385 نحوه، بحار الأنوار: ج 43 ص 284 ح 50 .

4- آل عمران: 152 .

3 / 6 جهاد با دشمنان

امام باقر علیه السلام: چون این آیه: «هر که بدی کند، سزای آن را می بیند» نازل شد، برخی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: چه آیه تندی! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «آیا به مال و جان و فرزندان شما بلا و صدمه ای نمی رسد؟». گفتند: چرا. فرمود: «خداوند به واسطه همین چیزها برایتان ثواب می نویسد و گناهان را پاک می کند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: فرزند، آزمایش است.

3 / 6 جهاد با دشمنانقرآن» و [در نبرد اُحُد] قطعاً خدا وعده خود را با شما راست گردانید، آن گاه که به فرمان او آنان را می کشتید، تا آن که سست شدید و در کار [جنگ بر سر تقسیم غنائم] با یکدیگر به نزاع پرداختید، و پس از آن که آنچه را دوست داشتید [یعنی غنائم را]، به شما نشان داد، نافرمانی نمودید. برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می خواهد. سپس برای آن که شما را بیازماید، از [تعقیب آنان منصرفتان کرد و از شما در گذشت، و خدا با مؤمنان، با تفضّل است]».

«إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخِنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ». (1)

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». (2)

«فَلَم تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (3)

«إِن يَمَسَّكُمْ فَرَحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرَحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ سُدَّ هِدَاءٍ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ» (4)

الحديثينفسير القمي: لَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَدِينَةَ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَخْرُجَ فِي أَثَرِ الْقَوْمِ، وَلَا يَخْرُجَ مَعَكَ إِلَّا مَنْ بِهِ جِرَاحَةٌ. فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنَادِيًا يُنَادِي: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، مَنْ كَانَتْ بِهِ جِرَاحَةٌ فَلْيَخْرُجْ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ جِرَاحَةٌ فَلْيَقْبَلُوا يُضَمُّدُونَ جِرَاحَتِهِمْ وَيُدَاوُونَهَا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ: «وَلَا تَهْنُؤُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ» (5) ... قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِن يَمَسَّكُمْ فَرَحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرَحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءً». فَخَرَجُوا عَلَى مَا بِهِمْ مِنَ الْأَلَمِ وَالْجِرَاحِ. (6)

1- محمد: 4 .

2- آل عمران: 154 .

3- الأنفال: 17 .

4- آل عمران: 140 _ 142 .

5- النساء: 104 .

6- تفسير القمي: ج 1 ص 124 ، مجمع البيان: ج 2 ص 886 نحوه ، بحار الأنوار: ج 20 ص 64 .

«پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند، برخورد نمودید، گردن هایشان را بزنید، تا چون آنان را از پای در آوردید، پس [اسیران را] استوار در بند کشید. سپس یا منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه [بگیرید] تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است [دستور خدا] و اگر خدا می خواست، از ایشان انتقام می کشید؛ ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید، و کسانی که در راه خدا کشته شده اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند».

«سپس [خداوند] پس از آن اندوه، آرامشی [به صورت] خوابی سبک بر شما فرو فرستاد که گروهی از شما را فرا گرفت، و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودند و در باره خدا گمان های ناروا، همچون گمان های جاهلیت می بردند. می گفتند: آیا ما را در این کار، اختیاری هست؟ بگو: کارها یکسر به دست خداست. آنان چیزی را در دل هایشان پوشیده می داشتند که برای تو آشکار نمی کردند. می گفتند: اگر ما را در این کار، اختیاری بود، در این جا کشته نمی شدیم. بگو: اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، [با پای خود] به سوی قتلگاه های خویش می رفتند، و اینها برای این است که خداوند، آنچه را در دل های شماست، [در عمل] بیازماید و آنچه را در قلب های شماست، پاک گرداند، و خدا به راز سینه ها آگاه است».

«و شما آنان را نکشتید؛ بلکه خدا آنها را کشت، و آن گاه که [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی؛ بلکه خدا افکند، و تا بدین وسیله مؤمنان را به آزمایش نیکو بیازماید. قطعاً خدا شنوای داناست».

«و اگر به شما زخمی رسیده، آن قوم را نیز زخمی نظیر آن رسیده است، و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می گردانیم، تا خداوند، کسانی را که ایمان آورده اند، معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد، و خدا ستمکاران را دوست نمی دارد. و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند، خالص گرداند و کافران را نابود سازد. آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، بی آن که خداوند، جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد؟».

حدیث تفسیر القمّی: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه وارد شد، جبرئیل علیه السلام بر او نازل گردید و گفت: ای محمد! خدا به تو دستور می دهد که در تعقیب آن عده (دشمنان) بیرون روی و تنها کسانی با تو بیایند که جراحت برداشته اند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جارچی ای فرمود تا جار زند که: ای گروه مهاجران و انصار! هر کس زخمی بر داشته است، خارج شود، و هر کس زخمی بر نداشته است، بماند. آنان [برای آن که نروند،] شروع کردند به مرهم نهادن بر زخم هایشان و مداوا کردن آنها. در این هنگام، خداوند بر پیامبرش فرو فرستاد: «و در تعقیب گروه [دشمنان]، سستی نوزید. اگر شما درد می کشید، آنان نیز همانند شما درد می کشند، با این تفاوت که شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند»... و خدا عز و جل فرمود: «اگر به شما زخمی رسیده، آن قوم را نیز زخمی نظیر آن رسیده است، و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می گردانیم تا خداوند، کسانی را که ایمان آورده اند، معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد». پس همگی با همان درد و جراحتی که داشتند، به تعقیب دشمن بیرون رفتند.

7/3 المواقِعُ الاجْتِمَاعِيَّةُ وَالْاِقْتِصَادِيَّةُ الْكِتَابُ «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَنْتَصِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» . (1)

«وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ» . (2)

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ الْفَقِيرَ عِنْدَ الْغَنِيِّ فِتْنَةٌ ، وَإِنَّ الضَّعِيفَ عِنْدَ الْقَوِيِّ فِتْنَةٌ ، وَإِنَّ الْمَمْلُوكَ عِنْدَ الْمَلِكِ فِتْنَةٌ ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عِزًّا وَجَلًّا وَلْيُكَلِّفْهُ مَا يَسْتَطِيعُ ، فَإِنَّ أَمْرَهُ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ فَلْيُعِنِّهِ عَلَيْهِ ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا يُعَذِّبُهُ . (3)

1- الفرقان : 20 .

2- الأنعام : 53 .

3- شعب الإيمان : ج 6 ص 371 ح 8559 ، كنز العمال : ج 9 ص 81 ح 25063 نقلاً عن الديلمي وكلاهما عن أبي ذر الغفاري .

3 / 7 پایگاه های اجتماعی و اقتصادی

3 / 7 پایگاه های اجتماعی و اقتصادی قرآن «و برخی از شما را برای برخی دیگر، [وسیله] آزمایش قرار دادیم . آیا شکیبایی می کنید؟ و پروردگار تو بیناست» .

«و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم تا بگویند : آیا اینان اند که از میان ما ، خدا برایشان منت نهاده است ؟ آیا خدا به سپاس گزاران، داناتر نیست ؟» .

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : تهی دست برای توانگر، مایه آزمایش است ، و ناتوان برای توانا ، و بنده برای خواجه . پس باید از خداوند عز و جل بترسد و در حدّ توانش از او کار کشد ، و اگر او را به انجام دادن کاری فرمان داد که توانش را ندارد، در آن کار به او کمک کند ، و اگر انجام نداد، شکنجه اش نکند .

عنه صلى الله عليه وآله: لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أَغْنِيَاءَ كُلِّكُمْ لَا - فَقِيرَ فِيكُمْ ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ قُرَاءَ كُلِّكُمْ لَا - غَنِيَّ فِيكُمْ ، وَلَكِنْ ابْتَلَى بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : إِخْوَانُكُمْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِتْنَةً تَحْتَ أَيْدِيكُمْ ؛ فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدَيْهِ فَلْيُطْعِمْهُ مِنْ طَعَامِهِ ، وَلْيَكْسِهِ مِنْ لِبَاسِهِ ، وَلَا يُكَلِّفْهُ مَا يَغْلِبُهُ ، فَإِنْ كَلَّفَهُ مَا يَغْلِبُهُ فَلْيُعِنْهُ عَلَيْهِ . (2)

الإمام عليّ عليه السلام في كتابه إلى معاوية - : لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا ، وَلَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أَمْرْنَا ، وَإِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا ، وَقَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ وَابْتَلَاكَ بِي ، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ . (3)

عنه عليه السلام في باب العبرة بالماضين - : وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ ، قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَخْمَصَةِ (4) ، وَابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ ، وَامْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَافِ ، وَمَخَصَّنَهُمْ بِالْمَكَارِهِ . فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَا وَالسُّخْطَ بِالْمَالِ وَالْوَلَدِ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ وَالِاخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَى وَالِإِقْتَارِ (5) ، فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى : «أَيُّحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنٍ * نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ . وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى فِرْعَوْنَ ، وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ (6) الصَّوْفِ ، وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ ، فَشَرَطَا لَهُ - إِنْ أَسْلَمَ - بَقَاءَ مُلْكِهِ ، وَدَوَامَ عِزِّهِ ، فَقَالَ : «أَلَا تَعَجَّبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشِرْطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ ، وَبَقَاءَ الْمُلْكِ ، وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ ! فَهَلَّا الْقِيَّ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ ؟ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ ، وَاحْتِقَارًا لِلصَّوْفِ وَلُبْسِهِ ! وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبَانِ ، وَمَعَادِنَ الْعِقْيَانِ ، وَمَعَارِسَ الْجِنَانِ ، وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ ، وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ ، وَبَطَلَ الْجَزَاءُ ، وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ ، وَلَمَا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أُجُورُ الْمُبْتَلِينَ ، وَلَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ ، وَلَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ ، وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنَى ، وَخِصَاصَةٍ (7) تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أذَى . وَلَوْ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ ، وَعِزَّةٍ لَا تُضَامُ ، وَمُلْكٍ تَمُدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ ، وَتُسَدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ الرِّحَالِ ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ ، وَأَبْعَدَ لَهُمْ فِي الْإِسْتِكْبَارِ ، وَلَا مَنَوا عَنْ رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ ، أَوْ رَغْبَةٍ مَانِلَةٍ بِهِمْ ، فَكَانَتْ النَّيِّاتُ مُشْتَرِكَةً ، وَالْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتْبَاعُ لِرُسُلِهِ ، وَالتَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ ، وَالخُشُوعُ لَوَجْهِهِ ، وَالِاسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ ، وَالِاسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ ، أُمُورًا لَهُ خَاصَّةً ، لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ . وَكُلَّمَا كَانَتْ الْبَلْوَى وَالِاخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ . (8)

1- الدر المنثور : ج 6 ص 244 نقلًا عن ابن أبي شيبة عن الحسن ، المصنّف لابن أبي شيبة : ج 8 ص 129 ح 29 وليس فيه صدره ، إحياء العلوم : ج 1 ص 337 عن الحسن من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام وليس فيه وسطه .

2- مسند ابن حنبل : ج 8 ص 93 ح 21466 ، صحيح البخاري : ج 5 ص 2248 ح 5703 ، صحيح مسلم : ج 3 ص 1283 ح 38 و 40 كلاهما نحوه وكلها عن أبي ذر ، كنز العمال : ج 9 ص 72 ح 25009 .

3- نهج البلاغة : الكتاب 55 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 116 ح 409 .

4- المَخْمَصَةُ : المَجَاعَةُ (المصباح المنير : ص 182 «خمس»).

5- في الطبعة المعتمدة : «الافتقار» بدل «الإقتار» ، والتصويب من شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 13 ص 151 .

- 6- المدرعةُ : ثوب من صوف (مجمع البحرين : ج 1 ص 588 «درع»).
- 7- الخِصاصةُ : الجوعُ والضعف ، وأصلها الفقر والحاجة (النهاية : ج 2 ص 37 «خصص»).
- 8- نهج البلاغة : الخطبة 192 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 468 ح 37.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اگر خدا می خواست، همه شما را ثروتمند قرار می داد، به طوری که فقیری در میانتان نباشد، و اگر می خواست، همه شما را فقیر قرار می داد، آن سان که توانگری در میانتان نباشد؛ اما او برخی از شما را با برخی دیگر می آزماید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند، برادران شما را برای آزمایش، زیر دست شما قرار داده است. بنا بر این، هر کس برادرش زیر دست اوست، از غذای خودش به او بخوراند، و از جامه خودش بر او بپوشاند، و بیش از توانش از او کار نکشد، و اگر به او کاری داد که توانش را ندارد، در آن کار کمکش کند.

امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه: ما برای دنیا خلق نشده ایم، و به تلاش برای آن، مأمور نگشته ایم؛ بلکه به دنیا آورده شده ایم تا به واسطه آن، آزمایش شویم. خدا مرا به واسطه تو مورد آزمایش قرار داده است و تو را به واسطه من، و یکی از ما را حجت بر دیگری نهاده است.

امام علی علیه السلام در باره عبرت آموختن از گذشتگان: آنان (پیامبران)، گروهی مستضعف بودند که خدا ایشان را به گرسنگی آزمود، و به سختی ها دچارشان ساخت، و با انواع ترس ها و مخاطرات، امتحانشان کرد و با ناملایمات، خالصشان گردانید. بنا بر این، خشنودی و ناخشنودی خدا [از بندگانش] را با [ملاک] مال و فرزند نسنجید که این، ناشی از جهل به موارد آزمایش و امتحان به گاه بی نیازی و توانایی است. خداوند پاک و بلند مرتبه فرموده است: «آیا گمان می کنند که با مال و پسرانی که به آنان می دهیم، در نیکویی به ایشان می شتاییم؟ بلکه نمی فهمند». خداوند پاک، بندگان خود بزرگ بینش را به واسطه دوستان خود که در نظر ایشان ناتوان اند، می آزماید. موسی بن عمران و برادرش هارون، در حالی که جُبه پشمین بر تن و چوب دستی به دست داشتند، بر فرعون وارد شدند و با او شرط کردند که اگر تسلیم شود، سلطنتش بر جا و عزت و قدرتش پایدار ماند. فرعون گفت: «آیا شما [بزرگان و اشراف] از این دو تن تعجب نمی کنید که با این فقر و بیچارگی که در آنها می بینید، برای پایدگی قدرت و بقای پادشاهی من، شرط تعیین می کنند؟ پس چرا دستبندهای زرین به دست آنها آویخته نیست؟». این سخن او، از آن رو بود که به زر و زراندوزی اهمیت می داد و پشمینه و پشمینه پوشی را پست می شمرد! اگر خدای سبحان، آن گاه که پیامبرانش را بر انگیخت، می خواست گنجینه های طلا و کان های زر ناب و باغ های پردرخت را به رویشان بگشاید و مرغان آسمان و ددان زمین ها را رام آنها سازد، قطعاً چنین می کرد و اگر این کار را می کرد، دیگر امتحان معنا نداشت و پاداش دهی منتفی می شد، و خبرها [ی مربوط به وعده و وعید الهی] بیهوده می گشت، و مزد آزمایش شدگان برای پذیرندگان [دعوت انبیا]، واجب نمی شد، و مؤمنان، سزاوار ثواب نیکوکاران نبودند، و نام ها معانی خود را نمی داشتند. اما خداوند سبحان، فرستادگان خود را صاحب اراده هایی نیرومند قرار داد، و از نظر حالات ظاهری شان، ناتوان و فقیر گردانید؛ ولی توأم با قناعتی که دل ها و چشم ها را از بی نیازی می آکند، و نیازمندی و فقری که چشم ها و گوش ها را از ناراحتی لبریز می سازد. اگر پیامبران از قدرتی بلا-منزاع، و شوکتی ناشکستی، و سلطنتی که گردن های مردم به سوی آن کشیده و بارهای سفر به جنبش بسته می شد، برخوردار بودند، قطعاً کار پند گرفتن [و پذیرفتن دعوت انبیا] بر مردم آسان تر می گردید، و در دور کردن آنان از گردنکشی مؤثرتر بود، و از روی ترسی مقهور کننده، یا از سر طمعی متمایل کننده، ایمان می آوردند. در این صورت، تبت ها خالص نبودند و نیکویی ها [و عبادت ها] قسمت شده بودند [و بخشی برای دنیا و بخشی برای آخرت انجام می گرفتند]؛ اما خداوند سبحان، چنین خواست که پیروی از پیامبران او و باورداشت کتاب های او، و گرنش در پیشگاه او، و گردن نهادن به فرمان او، و سر سپردن به طاعت او، همگی ویژه او باشند، و هیچ ناخالصی ای به آنها آمیخته نشود، و هر چه آزمایش و امتحان بزرگ تر باشد، ثواب و پاداش، بزرگ تر است.

نوادِر الأصول عن رفاعة بن رافع الزرقبي: قال رجل: يا رسول الله، كيف ترى في رقيقنا أقوامٌ مسلمون يصومون صلاتنا ويصومون صيامنا، نضربهم؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يوزن ذنبهم وعقوبتكم إياهم، فإن كانت عقوبتكم أكثر من ذنبهم، أخذوا منكم. (1) قال: أفرأيت سدبنا إياهم؟ قال: يوزن ذنبهم وأذاكم إياهم، فإن كان أذاكم أكثر أعطوا منكم. قال الرجل: ما أسمع عدواً أقرب إليّ منهم! فتلا رسول الله صلى الله عليه وآله: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» (2). (3)

الإمام زين العابدين عليه السلام: حقُّ السلطان أن تعلم أنك جعلت له فتنةً، وأنه مبتليّ فيك بما جعله الله عز وجل عليك من السلطان. (4)

الإمام عليّ عليه السلام عن الخضر عليه السلام: إن الله ابتلى عباده بعضهم ببعض، وابتلى العالمَ بالعالم، والجاهلَ بالجاهل، والعالمَ بالجاهل، والجاهلَ بالعالم. (5)

الإمام الباقر عليه السلام: إن الله عز وجل لما أخرج ذرية آدم عليه السلام من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق بالربوبية له، وبالنبوة لكل نبي، فكان أول من أخذ له عليهم الميثاق نبوته محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله، ثم قال الله عز وجل لآدم: أنظر ماذا ترى؟ قال: فنظر آدم عليه السلام إلى ذريته وهم ذر (6) قد ملؤوا السماء، قال آدم عليه السلام: يا رب ما أكثر ذريتي! ولأمر ما خلقتهم، فما تريد منهم بأخذك الميثاق عليهم؟ قال الله عز وجل: يعبدونني لا يشركون بي شيئاً، ويؤمنون برسلي ويتبعونهم. قال آدم عليه السلام: يا رب، فما لي أرى بعض الذر أعظم من بعض، وبعضهم لهم نور كثير، وبعضهم لهم نور قليل، وبعضهم ليس لهم نور؟ فقال الله عز وجل: كذلك خلقتهم لأبلوهم في كل حالاتهم. قال آدم عليه السلام: يا رب، فتأذن لي في الكلام فأتكلم؟ قال الله عز وجل: تكلم، فإن روحك من روحي، وطبيعتك من خلاف كينونتي. قال آدم: يا رب، فلو كنت خلقتهم على مثال واحد، وقدر واحد، وطبيعة واحدة، وجيلة واحدة، وألوان واحدة، وأعمار واحدة، وأرزاق سواء، لم يبع بعضهم على بعض، ولم يكن بينهم تحاسد ولا تباغض، ولا اختلاف في شيء من الأشياء. قال الله عز وجل: يا آدم! بروحي نطقت، وبصعف طبيعتك تكلمت ما لا علم لك به، وأنا الخالق العالم، بعلمي خالفت بين خلقهم، وبمشيئتي يمضي فيهم أمري، وإلى تدبيرتي وتقديري صابرون، لا تبدل لخلقلي، وإنما خلقت الجن والإنس ليعبدون، وخالقت الجنة لمن أطاعني وعبدني منهم واتبع رسلي ولا أبالي، وخالقت النار لمن كفر بي وعصاني ولم يتبع رسلي ولا أبالي. وخالقتك وخالقت ذريتك من غير فاقة بي إليك وإليهم، وإنما خلقتك وخالقتهم لأبلوهم أيكم أحسن عملاً في دار الدنيا، في حياتكم وقبل مماتكم. فلذلك خلقت الدنيا والآخرة، والحياة والموت، والطاعة والمعصية، والجنة والنار، وكذلك أردت في تقديري وتديري، وبعلمي النافذ فيهم خالفت بين صورهم وأجسامهم وألوانهم وأعمارهم وأرزاقهم وطاعتهم ومعصيتهم، فجعلت منهم السقيي والسعيد، والبصير والأعمى، والقصير والطويل، والجميل والدميم، والعالم والجاهل، والغني والفقير، والمطيع والعاصي، والصحيح والسقيم، ومن به الزمانة (7) ومن لا عاهة به. فينظر الصحيح إلى الذي به العاهة فيحمدني على عافيته، وينظر الذي به العاهة إلى الصحيح فيدعوني ويسألني أن أعافيه، ويصير على بلاني فأثيبه جزيل عطائي، وينظر الغني إلى الفقير فيحمدني ويشكرني، وينظر الفقير إلى الغني فيدعوني ويسألني، وينظر المؤمن إلى الكافر فيحمدني على ما هدته. فلذلك خلقتهم لأبلوهم في السراء والضراء، وفيما أعافهم، وفيما ابتليهم، وفيما أمتعهم، وأنا الله المليك القادر، ولي أن أمضي جميع ما قدرت على ما دبرت، ولي أن أعير من ذلك ما شئت إلى ما شئت، وأقدم من ذلك ما أحرث، وأؤخر من ذلك ما قدمت، وأنا الله الفعال لما أريد، لا أسأل عما أفعل، وأنا أسأل خلقي عما هم فاعلون. (8)

1- في المصدر: «منك»، والتصويب من الدرّ المنشور .

2- الفرقان : 20 .

3- نوادر الأصول : ج 1 ص 63 ، تفسير ابن أبي حاتم : ج 8 ص 2675 ح 15046 عن أبي رافع الزرقي نحوه ، الدرّ المنشور : ج 6 ص 244 .

4- كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 620 ح 3214 ، الخصال : ص 567 ح 1 ، الأمالي للصدوق : ص 452 ح 610 ، مكارم الأخلاق : ج 2 ص 300 ح 2654 كلّها عن ثابت بن دينار ، بحار الأنوار : ج 74 ص 4 ح 1 .

5- تفسير العياشي : ج 2 ص 348 ح 79 عن الأصبغ بن نباتة ، بحار الأنوار : ج 12 ص 205 ح 29 ؛ تاريخ دمشق : ج 17 ص 350 ح 4140 عن معتمر بن سليمان عن الإمام الباقر عن أبيه عن الخضر عليهم السلام ، العظمة : ج 4 ص 1466 ح 966 عن معمر بن سام عن الإمام الباقر عن أبيه عن الخضر عليهم السلام .

6- الدرّ : النسل (المصباح المنير : ص 207 «ذر») .

7- الزمانة : العاهة (مجمع البحرين : ج 2 ص 782 «زمن») .

8- الكافي : ج 2 ص 8 ح 2 ، علل الشرائع : ص 10 ح 4 ، الاختصاص : ص 332 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 155 كلّها عن حبيب السجستاني نحوه ، بحار الأنوار : ج 5 ص 226 ح 5 .

نوادِر الأُصول_ به نقل از رفاعة بن رافع زرقی _ :مردی گفت : ای پیامبر خدا ! در باره بردگان ما که گروهی چون ما مسلمان اند و مانند ما نماز می خوانند و روزه می گیرند و ما آنها را می زنیم ، چه می فرمایید ؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «گناه [و تقصیر] آنها، با مجازات هایی که شما آنها را می کنید ، وزن می شود . اگر مجازات های شما بیشتر از گناه آنها بود، از [ثواب های] شما می گیرند» . مرد گفت : اگر به آنها ناسزا گفتیم ، چه ؟ فرمود : «گناه آنها با ناسزای شما وزن می شود . اگر ناسزای شما بیشتر بود، از [حسنات] شما به آنها داده می شود» . مرد گفت : دشمنی نزدیک تر از آنها به خودم نمی بینم ! آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند : «و برخی از شما را برای برخی دیگر قرار، [وسیله] آزمایش قرار دادیم . آیا شکیبایی می کنید ؟ و پروردگار تو بیناست» .

امام زین العابدین علیه السلام :حقّ حاکم، این است که بدانی تو برای او [وسیله] آزمایش قرار داده شده ای و او به واسطه تسلّطی که خدای عز و جل برای او بر تو قرار داده است ، در مورد تو آزمایش می شود .

امام علی علیه السلام_ از خضر علیه السلام _ : خداوند، بندگان را با یکدیگر می آزمايد : دانا را با نادان ، نادان را با نادان ، دانا را با نادان ، و نادان را با دانا .

امام باقر علیه السلام : چون خدای عز و جل ذریّه آدم علیه السلام را از پشت او بیرون آورد تا از آنها برای پروردگاری خودش و [ایمان آوردن به] نبوّت هر پیامبری پیمان بگیرد ، نخستین کسی که برای نبوّتش از آنها پیمان گرفت، محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود . آن گاه خداوند عز و جل به آدم فرمود : «بنگر که چه می بینی» . آدم علیه السلام به ذریّه اش که مانند مور، آسمان را پر کرده بودند ، نگاه کرد و گفت : پروردگارا ! چه بسیارند ذریّه من ! آنها را برای چه آفریدی ؟ و با این پیمان ستانی ات از آنها چه می خواهی ؟ خدای عز و جل فرمود : «مرا بپرستند و چیزی را انبازم نسازند و به پیامبرانم بگروند و از آنها پیروی کنند» . آدم علیه السلام گفت : پروردگارا ! چرا برخی افرادِ نَسلم را بزرگ تر از دیگران می بینم ؟ و چرا برخی پُرنورترند و برخی کم نورتر ، و برخی بی نورند ؟ خدای عز و جل فرمود : «آنان را این گونه آفریدم تا آنها را در همه حالت هایشان بیازمایم» . آدم گفت : پروردگارا ! آیا به من اجازه سخن می دهی تا سخن بگویم ؟ خدای عز و جل فرمود : «سخن بگو ؛ زیرا روح تو، از روح من است ، هر چند که طبیعتت بر خلاف هستی من است» . آدم علیه السلام گفت : ای کاش آنها را يك سان و با يك اندازه و با يك طبیعت و يك سرشت ، و يك رنگ و دارای عمر يك سان و روزی برابر می آفریدی تا به یکدیگر ستم نمی کردند و حسادت و کینه توزی و اختلاف بر سر چیزی در میان آنها پیدا نمی شد ! خدای عز و جل فرمود : «ای آدم ! به وسیله روح من، سخن گفתי ؛ اما به سبب ناتوانی طبیعتت، از چیزی دم زدی که بدان علم نداری . من، آفریدگار دانا هستم . از سرِ دانایی خود، آنان را گونه گون آفریدم ، و فرمان من بنا به خواست من، در میان آنان محقّق می شود ، و همگی سر در [گرو] تدبیر و تقدیر من دارند ، و آفرینش من دگرگونی نمی پذیرد . من، پری و آدمی را در حقیقت ، برای این آفریدم که بندگی ام نمایند ، و بهشت را برای کسانی از آنها خلق کردم که مرا اطاعت و بندگی کنند و از فرستادگانم پیروی نمایند و باک ندارم ، و آتش را برای کسی خلق نمودم که به من کافر شود و نافرمانی ام کند و از فرستادگانم پیروی ننماید و باک ندارم . و تورا و ذریّه تو را آفریدم، بی آن که به تو و آنان نیازی داشته باشم؛ بلکه تو و آنها را آفریدم تا آزمایشتان کنم که کدامینتان در سرای دنیا، در زندگی و پیش از مردنتان، نیک کردارترید . پس ، دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را بدین منظور آفریدم ، و در تقدیر و تدبیر خود، این چنین اراده کردم ، و از روی علم و شناختم به آنان ، در شکل و جسم و رنگ و عمر و روزی و طاعت و معصیت آنها تفاوت افکندم ، و خوش بخت و بدبخت و بینا و کور و کوتاه و بلند و زیبا و زشت و دانا و نادان و دارا و نادار و فرمان بردار و نافرمان و تن درست و بیمار و معلول و سالم قرارشان دادم تا آن کس که معلول است، به آن که سالم است، بنگرد و مرا بخواند و از من بخواهد که او را عافیت بخشم ، و بر بلای من شکیبایی ورزد و من پاداش

فراوانش دهم، و دارا به نادار بنگرد و مرا حمد و سپاس گوید، و نادار به دارا بنگرد و به درگاه من دعا و درخواست کند، و مؤمن به کافر بنگرد و مرا به خاطر آن که هدایتش کرده ام، سپاس گوید. پس برای این، آنها را آفریدم تا در خوشی و ناخوشی و در آسایش و گرفتاری و در آنچه به آنها عطا می کنم یا نمی کنم، امتحانشان کنم، و منم خدای پادشاهِ توانا، و من حق دارم همه آنچه را مقدر ساخته ام، طبق تدبیرم اجرا کنم، و نیز حق دارم از این تقدیر، آنچه را که بخواهم، به آنچه می خواهم، تغییر دهم، و آنچه را پس و پیش مقدر کرده ام، پیش و پس گردانم. من، خدایی هستم که آنچه بخواهم، انجام می دهم، و از کاری که می کنم، پرسش نمی شوم؛ بلکه من هستم که از خلقم در باره کارهایی که می کنند، پرسش [و بازخواست] می کنم.

الإمام الصادق عليه السلام_ في قوله تعالى : «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ* وَ لِيُؤْتِيَهُمْ آبَؤَابًا وَ سُرْرًا عَلَيْهَا يَتَكِنُونَ» (1) _ : لَوْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لَمَا آمَنَ أَحَدٌ ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَغْنِيَاءَ وَفِي الْكَافِرِينَ فُقْرَاءَ ، وَجَعَلَ فِي الْكَافِرِينَ أَغْنِيَاءَ وَفِي الْمُؤْمِنِينَ فُقْرَاءَ ، ثُمَّ امْتَحَنَهُمْ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالصَّبْرِ وَالرِّضَا . (2)

عنه عليه السلام : مَسْأَلَةُ ابْنِ آدَمَ لِابْنِ آدَمَ فِتْنَةٌ ؛ إِنْ أَعْطَاهُ حَمِيدًا مِنْ لَمْ يُعْطِهِ ، وَإِنْ رَدَّهُ ذَمًّا مِنْ لَمْ يَمْنَعُهُ . (3)

الكافي عن علي بن عيسى رفعه ، قال : إِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاجَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، فَقَالَ لَهُ فِي مُنَاجَاتِهِ : ... يَا مُوسَى ، أَبْنَاءُ الدُّنْيَا وَأَهْلُهَا فِتْنٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ، فَكُلُّ مُزَيْنٍ لَهُ مَا هُوَ فِيهِ . (4)

3 / 8 القدر الباطنية (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ) . (5)

1- الزخرف: 33 و 34.

2- تفسير القمي : ج 2 ص 284 .

3- تحف العقول : ص 365 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 248 ح 83 .

4- الكافي : ج 8 ص 42 _ 47 ح 8 ، تحف العقول : ص 494 ، أعلام الدين : ص 221 وليس فيهما «أبناء» ، بحار الأنوار : ج 77 ص 37 ح 7 .

5- النمل : 40 .

3 / 8 نیروی درونی

امام صادق علیه السلام در باره سخن خدای متعال: «اگر نه آن بود که مردم [در انکار خدا] امتی واحد گردند، قطعاً برای خانه های آنها که به خدای مهربان کفر می ورزیدند، سقف هایی از نقره قرار می دادیم و نردبان هایی که بر آنها بالا روند، و برای خانه هایشان نیز درها و تخت هایی که بر آنها تکیه زنند» _ :اگر خدا چنین می کرد، هیچ کس ایمان نمی آورد؛ اما او در میان مؤمنان، توانگرانی و در میان کافران، تهی دستانی قرار داد، و در میان کافران نیز توانگرانی و در میان مؤمنان هم تهی دستانی نهاد. سپس با امر و نهی و شکیبایی و خشنودی، آنان را در بوته آزمایش نهاد.

امام صادق علیه السلام: درخواست آدمی از آدمی، فتنه ای است؛ اگر به او عطا کند، [درخواست کننده] کسی را می ستاید که در واقع، او عطا نکرده است [زیرا عطا کننده واقعی خداست و باید او را ستود و سپاس گفت] و اگر محرومش کند، کسی را می نکوهد که در واقع، او محرومش نساخته است.

الکافی_ به نقل از علی بن عیسی، در حدیثی که سند آن را به اهل بیت علیهم السلام رسانده است _ :خدای خجسته والا، با موسی علیه السلام نجوا کرد و در نجوایش با او گفت: «... ای موسی! فرزندان دنیا و دنیاخواهان، مایه آزمون یکدیگرند؛ زیرا هر يك از آنها آنچه را که در آن است (دنیا و مال و جاه و منافع دنیوی)، در نظر خویش آراسته است. [بدین جهت، حاضر به فداکاری و از خود گذشتگی نیستند]»

3 / 8 نیروی درونیقرآن «کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برای می آورم. پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر یافت، گفت: این، از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس گزارم یا ناسپاسی می کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان، پروردگارم بی نیاز و کریم است».

3 / 9 الشَّهْوَةُ الجِنْسِيَّةُ رسول الله صلى الله عليه وآله : ما تَرَكَتْ بَعْدِي فِتْنَةٌ أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : ما أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي فِتْنَةً أَخَوْفَ عَلَيْهَا مِنَ النِّسَاءِ وَالْخَمْرِ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله : أَصَابَتْكُمْ فِتْنَةُ الضَّرَاءِ فَصَبْرْتُمْ ، وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ السَّرَّاءِ مِنْ قِبَلِ النِّسَاءِ ، إِذَا تَسَوَّرَنَ الذَّهَبَ ، وَلَبَسَنَ رِيْطَ (3) الشَّامِ وَعَصَبَ الْيَمَنِ (4) ، وَأَتَعَبَنَ الْغَنِيِّ ، وَكَلَّفَنَ الْفَقِيرَ مَا لَا يَجِدُ . (5)

الإمام عليّ عليه السلام : النِّسَاءُ أَعْظَمُ الْفِتَنِ . (6)

عنه عليه السلام : لَا فِتْنَةَ أَعْظَمُ مِنَ الشَّهْوَةِ . (7)

1- . صحيح البخاري : ج 5 ص 1959 ح 4808 ، صحيح مسلم : ج 4 ص 2097 ح 97 ، سنن الترمذي : ج 5 ص 103 ح 2780 ، سنن ابن ماجه : ج 2 ص 1325 ح 3998 كلّها عن أسامة بن زيد ، كنز العمال : ج 16 ص 286 ح 44503 ؛ مجمع البيان : ج 2 ص 711 .

2- . الفردوس : ج 4 ص 94 ح 6293 عن الإمام عليّ عليه السلام ، تاريخ بغداد : ج 14 ص 79 الرقم 7432 عن هبيرة بن يريم عن الإمام عليّ عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله نحوه ، كنز العمال : ج 16 ص 286 ح 44502 عن يوسف الخفاف في مشيخته عن الإمام عليّ عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله .

3- . رِيْطَةٌ : كَلَّ ثَوْبٌ رَفِيقٌ (المصباح المنير : ص 248 «ريط»).

4- . الْعَصْبُ الْيَمَانِيُّ : هُوَ بُرْدٌ يَمْنِيَّةٌ يُعْصَبُ غَزْلُهَا ؛ أَي يَجْمَعُ وَيُشَدُّ ، ثُمَّ يُصَبِّغُ وَيُنْسِجُ (مجمع البحرين : ج 2 ص 1222 «عصب»).

5- . تاريخ بغداد : ج 3 ص 190 الرقم 1233 عن معاذ بن جبل ، المصنّف لابن أبي شيبة : ج 8 ص 618 ح 173 ، الزهد لابن المبارك : ص 271 ح 785 ، حلية الأولياء : ج 1 ص 236 ، شعب الإيمان : ج 4 ص 362 ح 5414 وفيه صدره إلى «النساء» وكلّها عن معاذ بن جبل من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام نحوه ، كنز العمال : ج 16 ص 283 ح 44482 .

6- . غرر الحكم : ج 2 ص 26 ح 1680 .

7- . غرر الحكم : ج 6 ص 393 ح 10725 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 538 ح 9930 .

3 / 9 میل جنسی

3 / 9 میل جنسی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : بعد از [رحلت] من، برای مردان، آزمونی زیانبارتر از زنان نخواهد بود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : من بر امت خود ، از آزمایشی خطرناک تر از زن و شراب نمی ترسم .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : بلای فقر و سختی به شما رسید و شکیبایی نمودید ؛ ولی ترسناک ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ، بلای خوشی از جانب زنان است ، آن گاه که دستبندهای طلا به دست کنند و جامه های نازک شامی و بالاپوش های یمانی بپوشند ، و دارا را به زحمت اندازند ، و نادار را وادار به تهیّه چیزهایی کنند که توانش را ندارد .

امام علی علیه السلام : زنان ، بزرگ ترین آزمایش و امتحان اند .

امام علی علیه السلام : آزمایش و گرفتاری ای بدتر از شیفتگی جنسی نیست .

3 / 10 اللذائذُ الدنيويةُ الإمام عليّ عليه السلام: ألا إنّ الدنيا دارٌ لا يُسلمُ منها إلا فيها ، ولا يُنجى بشيءٍ كان لها ، ابتليَ الناسُ بها فتنةً ، فما أخذوه منها لها أخرجوا منه وحوسبوا عليه ، وما أخذوه منها لغيرها قدِموا عليه وأقاموا فيه ، فإنّها عند ذُوري العُقولِ كَفَيءِ الظلِّ ؛ بينا تراه سابِغاً حتّى قَلَصَ (1) ، وزاندا حتّى نَقَصَ . (2)

عنه عليه السلام : اِحْفَظْ بَطْنَكَ وَفِرْجَكَ ؛ ففِيهِمَا فِتْنَتُكَ . (3)

تاريخ دمشق عن عبد الله بن جراد: قال لي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمْ إِبْلُكَ ؟ قَالَ : قُلْتُ ثَلَاثُونَ ، قَالَ : إِنَّ ثَلَاثِينَ خَيْرٌ مِنْ مِئَةٍ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! إِنَّا لَنَرَى أَنَّ الْمِئَةَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ ، وَهِيَ أَحَبُّ إِلَيْنَا ! قَالَ : إِنَّ رَبَّهَا بِهَا مُعْجَبٌ وَإِنَّهُ لَا يُؤَدِّي حَقَّهَا ، إِنَّ الْمِئَةَ مُفْرِحَةٌ مُفْتِنَةٌ ، وَكُلُّ مُفْرِحٍ مُفْتِنٌ . (4)

3 / 11 أَحْكَامٌ لَا تَعْلَمُ حِكْمَتَهَا الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاءُوهُ ، وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ زَوَاوُهُ ، وَطِيبُ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ ، لَفَعَلَ ؛ وَلَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً ، وَلَحَقَّتِ الْبُلُوبُ فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ ؛ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ ، وَتَقْيَا لِالِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ ، وَإِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ . (5)

1- قَلَصَ : اجتمع (النهاية: ج 4 ص 100 «قلص»).

2- نهج البلاغة : الخطبة 63 ، روضة الواعظين : ص 483 وفيه «ذوق ، سائغا» بدل «ذوي ، سابغا» ، عيون الحكم والمواعظ : ص 148 ح 3252 نحوه ، بحار الأنوار : ج 73 ص 119 ح 110 .

3- غرر الحكم : ج 2 ص 179 ح 2289 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 78 ح 1883 .

4- تاريخ دمشق : ج 27 ص 240 ح 5793 ، أمثال الحديث للرامهرمزي : ص 163 نحوه ، كنز العمال : ج 6 ص 562 ح 16943 .

5- نهج البلاغة : الخطبة 192 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 465 ح 37 .

3 / 10 لذایذ دنیوی

3 / 11 احکامی که حکمت آنها معلوم نیست

3 / 10 لذایذ دنیوی امام علی علیه السلام: هان! دنیا سرایی است که از آن به سلامت نتوان رهید، جز با دل بر کنندن از آن، و هیچ کس به واسطه کاری که برای دنیا می کند، نجات نمی یابد. مردم برای آزمایش، گرفتار دنیا شده اند؛ و آنچه را از دنیا به خاطر دنیا بر گرفته اند، از دستشان می رود و باید برای آن، حساب پس دهند، و آنچه را از دنیا برای غیر آن (آخرت و بهشت) بر گرفته اند، به آن می رسند و در آن ماندگار می شوند. دنیا در نزد خردمندان، همچون حرکت سایه است که هنوز پهن نشده، جمع می شود و هنوز زیاد نشده، می کاهد.

امام علی علیه السلام: شکم و شهوت را نگه دار؛ زیرا این دو، برای تو، مایه فتنه [و افتادن در گناه یا رنج و عذاب] اند.

تاریخ دمشق_ به نقل از عبد الله بن جراد_ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «چند شتر داری؟». گفتم: سی تا. فرمود: «سی تا بهتر از صد تاست». گفتم: ای پیامبر خدا! به نظر ما صد تا بهتر از سی تاست و بیشتر دوست داریم! فرمود: «صاحب صد شتر، به آنها دل بسته می شود و زکاتشان را نمی پردازد. صد تا فرحبخش و فریبنده است. هر فرحبخشی، فریبنده است».

3 / 11 احکامی که حکمت آنها معلوم نیست امام علی علیه السلام: اگر خدا می خواست آدم علیه السلام را از نوری بیافریند که پرتو آن، چشم ها را خیره و مشاهده اش خردها را مبهوت کند، و از عطری که بوی آن، نفس ها را بند آورد، قطعاً می توانست چنین کند، و اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم، خم می شدند، و آزمایش در باره او بر فرشتگان آسان می شد؛ اما خدای سبحان، آفریدگان خود را با برخی چیزها که علّتش را نمی دانند، می آزماید تا با آزمودنشان [نیک و بد و فرمان بردار و نافرمان] آنها را متمایز سازد، و گردنکشی را از ایشان بزدايد، و غرور را از آنها دور نماید.

الفصل الرابع : أشد ما يبغى به 4 / 1 الإملاء الكتاب «وَالَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» .
(1)

«فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَلِّبُ بِهِذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» . (2)

الحديث الكافي عن سماعة بن مهران : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» قال : هُوَ الْعَبْدُ يُذِنُّ الذَّنْبَ فَتَجِدُ لَهُ النِّعْمَةَ مَعَهُ ، تُلْهِمُهُ تِلْكَ النِّعْمَةَ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ . (3)

الإمام الصادق عليه السلام : إن الله إذا أراد بعبد خيراً فأذنّب ذنباً أتبعه بنعمة ويذكره الاستغفار ، وإذا أراد بعبد شراً فأذنّب ذنباً أتبعه بنعمة ؛ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتِمَادَى بِهَا ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي . (4)

1- الأعراف : 182 و 183 .

2- القلم : 44 و 45 .

3- الكافي : ج 2 ص 452 ح 3 ، معجم الفروق اللغوية : ص 73 الرقم 290 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 218 ح 11 .

4- الكافي : ج 2 ص 452 ح 1 ، علل الشرائع : ص 561 كلاهما عن سفيان بن السمط ، مشكاة الأنوار : ص 579 ح 1926 وليس فيه صدره إلى «الاستغفار» الأول ، مجمع البحرين : ج 1 ص 585 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 217 ح 9 .

فصل چهارم : سخت ترین آزمایش ها

4 / 1 مهلت دادن

فصل چهارم : سخت ترین آزمایش ها 4 / 1 مهلت دادنقرآن «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند ، گریبانشان را خواهیم گرفت ، و به آنان مهلت می دهیم ، که نقشه من، محکم است» .

«پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می کند، وا گذار . به تدریج، از جایی که نمی دانند ، گریبانشان را خواهیم گرفت ، و به آنان مهلت می دهیم ، که نقشه من، محکم است» .

حدیثالکافی_ به نقل از سماعة بن مهران _ : از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل : «به تدریج ، از جایی که نمی دانند ، گریبانشان را خواهیم گرفت» پرسیدم . فرمود : «گریبان گرفتن (استدراج)، این است که بنده گناه می کند و با این حال ، خداوند ، باز به او نعمت می دهد تا آن نعمت، او را از استغفار از گناه، غافل گرداند» .

امام صادق علیه السلام : هر گاه خداوند، خوبی بنده ای را بخواهد و آن بنده مرتکب گناهی شود، به دنبال آن، او را کیفری می دهد و آمرزش خواهی را به یادش می اندازد ، و هر گاه بدی بنده ای را بخواهد و آن بنده مرتکب گناهی شود، در پی آن به او نعمتی می بخشد تا آمرزش خواهی را از یادش ببرد و او به آن گناه ادامه دهد . این، [همان] سخن خدای عز و جل است که : «و به تدریج، از جایی که نمی دانند، گریبانشان را می گیریم» یعنی: با دادن نعمت در هنگام ارتکاب گناه .

رسول الله صلى الله عليه وآله: رَبُّ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ ، مَفْتُونٌ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ ، مَغْرُورٌ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ . (1)

الإمام علي عليه السلام: كَمِ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ ، وَمَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ ، وَمَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ . (2)

رجال الكشي عن الحسين بن الحسن: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي تَرَكْتُ ابْنَ قِيَامَا مِنْ أَعْدَى خَلْقِ اللَّهِ لَكَ ، قَالَ: ذَلِكَ شَرُّ لَهُ ، قُلْتُ: مَا أَعْجَبَ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ! قَالَ: أَعْجَبْتُ مِنْ ذَلِكَ إِبْلِيسَ؛ كَانَ فِي جِوَارِ اللَّهِ عِزٍّ وَجَلٍّ فِي الْقُرْبِ مِنْهُ ، فَأَمَرَهُ فَأَبَى وَتَعَزَّزَ فَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ، فَأَمَلَى اللَّهُ لَهُ ، وَاللَّهُ مَا عَذَّبَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنَ الْإِمْلَاءِ ، وَاللَّهُ يَا حُسَيْنُ ، مَا عَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنَ الْإِمْلَاءِ . (3)

-
- 1- أعلام الدين: ص 259، الكافي: ج 2 ص 452 ح 4 و ج 8 ص 128 ح 98 كلاهما عن حفص بن غياث، تحف العقول: ص 357 كلَّها عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه، بحار الأنوار: ج 78 ص 225 ح 95؛ تفسير القرطبي: ج 18 ص 251، تفسير الثعلبي: ج 10 ص 23 كلاهما عن الحسن بن دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام نحوه .
 - 2- نهج البلاغة: الحكمة 116 و 260، تحف العقول: ص 203 و 281 نحوه وليس فيه ذيله، الأماشي للطوسي: ص 443 ح 992 عن ثعلبة بن ميمون عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام، تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 206، بحار الأنوار: ج 5 ص 220 ح 17 .
 - 3- رجال الكشي: ج 2 ص 828 ح 1045، بحار الأنوار: ج 5 ص 216 ح 3 .

پیامبر خدا علیه السلام: چه بسیار کسانی که با داده شدن نعمت، تدریجا به نابودی کشانده شده اند او با ستایش شدن، فریب خورده اند و با پرده پوشی [خداوند] در کارشان، مغرور گشته اند!

امام علی علیه السلام: چه بسیار کسانی که با داده شدن نعمت، تدریجا به نابودی کشانده شده اند، و چه بسیار کسانی که بر اثر پرده پوشی بر گناهانشان، فریب خورده اند، و چه بسیار کسانی که با ستایش شدن، فریفته شده اند! خداوند، هیچ کس را به چیزی چون مهلت دهی، نیازموده است.

رجال الکشی_ به نقل از حسین بن حسن _: به امام رضا علیه السلام گفتم: من ابن قیاما را در حالی ترك گفتم که از دشمن ترین خلق خدا با شما بود. فرمود: «این برای او بد است!». گفتم: فدایت شوم! سخن عجیبی از شما می شنوم! فرمود: «عجیب تر از آن، ابلیس است. او در جوار قرب خدای عز و جل بود و خداوند به او فرمان داد؛ لیکن او سر باز زد و به خود نازید و از کافران شد. پس، خداوند به او مهلت داد. به خدا سوگند که خداوند به چیزی سخت تر از مهلت دادن، عذاب نکرده است. به خدا سوگند _ ای حسین _ که خدا آنها را به چیزی سخت تر از مهلت دادن، عذاب نکرده است».

4 / 12 إنفاقاً لإمام الصادق عليه السلام: مَا ابْتَلَيْ النَّاسُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرْهِمِ؛ لَا الصَّلَاةَ وَلَا الصِّيَامَ وَلَا الْحَجَّ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «وَلَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ * إِنْ يَسْئَلُكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا» (1)، ثُمَّ قَالَ: «وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ» (2) (3).

4 / 3 الفَقْرُ رسول الله صلى الله عليه وآله: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَلَقْتِكَ وَابْتَلَيْتَكَ بِنَارِ نُمْرُودَ، فَلَوْ ابْتَلَيْتَكَ بِالْفَقْرِ وَرَفَعْتُ عَنْكَ الصَّبْرَ فَمَا تَصْنَعُ؟ قَالَ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ! الْفَقْرُ إِلَيَّ أَشَدُّ مِنْ نَارِ نُمْرُودَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَبِعِزَّتِي وَجَلَالِي، مَا خَلَقْتُ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَشَدَّ مِنَ الْفَقْرِ. (4)

عنه صلى الله عليه وآله: جَهْدُ الْبَلَاءِ (5) كَثْرَةُ الْعِيَالِ مَعَ قَلَّةِ الشَّيْءِ. (6)

عنه صلى الله عليه وآله: جَهْدُ الْبَلَاءِ كَثْرَةُ الْعِيَالِ وَقَلَّةُ الْمَالِ، وَقَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ. (7)

-
- 1- محمد: 36، 37.
 - 2- محمد: 38.
 - 3- أعلام الدين: ص 120.
 - 4- جامع الأخبار: ص 299 ح 817، بحار الأنوار: ج 72 ص 47 ح 58.
 - 5- الجهد: النهاية والغاية، وهو مصدرٌ من جَهَدَ في الأمر جهداً ما إذا طلب حتى بلغ غايته في الطلب. وَجَهَدَهُ الأمرُ والمرضُ: إذا بلغ منه المشقة، ومنه جَهْدُ الْبَلَاءِ (المصباح المنير: ص 112 «جهد»).
 - 6- الفردوس: ج 2 ص 110 ح 2580 عن ابن عمر، تاريخ جرجان: ص 125 الرقم 154 نحوه، فتح الباري: ج 11 ص 149 كلاهما عن ابن عمر من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام، لسان العرب: ج 3 ص 134 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام، كنز العمال: ج 16 ص 285 ح 44491 نقلاً عن الحاكم في تاريخه عن ابن عمر؛ مجمع البحرين: ج 1 ص 330 من دون إسنادٍ إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 86 ص 111.
 - 7- دعائم الإسلام: ج 2 ص 255 ح 970، الجعفریات: ص 238 عن الإمام الكاظم عن آبائه عن الإمام عليٍّ عليهم السلام وليس فيه ذيله.

4 / 2 انفاق کردن**4 / 3 فقر**

4 / 2 انفاق کردن نام صادق علیه السلام: خداوند، مردم را به امتحانی سخت تر از دادن درهم نیازموده است، نه نماز و نه روزه و نه حج؛ زیرا خدای متعال می فرماید: «و امواتان را [در عوض پاداشش] نمی خواهد. اگر آنها را از شما بخواهد و به اصرار از شما طلب کند، بخل می ورزید». سپس فرمود: «هر که بخل ورزد، در حقیقت، به زیان خودش بخل می ورزد و خدای بی نیاز است و شما باید که نیازمندید».

4 / 3 فقر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که: «من تو را آفریدم و به آتش نمرود، گرفتارت کردم. اگر تو را به فقر، مبتلا کنم و شکیبایی را از تو برگیرم، چه خواهی کرد؟». ابراهیم علیه السلام گفت: خداوندا! فقر، برایم سخت تر از آتش نمرود است. خدای متعال فرمود: «به عزت و جلالم سوگند که در آسمان و زمین، [بلایی] سخت تر از فقر نیافریده ام».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: شدیدترین ابتلا، پُرعائِلگی و تنگ دستی است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: شدیدترین ابتلا، زیادی عائله و اندک بودن مال است، و اندک بودن عائله، یکی از دو توانگری [و آسایش] است.

عنه صلى الله عليه وآله: **جهدُ (1)** البلاء أن تحتاجوا إلى ما في أيدي الناس فيمنعون. (2)

الإمام علي عليه السلام - للحسن عليه السلام - يا بُنَيَّ، مَنْ ابْتُلِيَ بِالْفَقْرِ فَقَدْ ابْتُلِيَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: بِالضَّعْفِ فِي يَمِينِهِ، وَالتَّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ، وَالرَّقَّةِ فِي دِينِهِ، وَقِلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ؛ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ. (3)

الكافي: رُوِيَ عَنْ لُقْمَانَ أَنَّهُ قَالَ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ، ذُقْتُ الصَّبْرَ، وَأَكَلْتُ لِحَاءَ الشَّجَرِ، فَلَمْ أَحِدْ شَيْئًا هُوَ أَمْرٌ مِنَ الْفَقْرِ! فَإِنْ بُلِيتَ بِهِ يَوْمًا فَلَا تُظْهِرِ (4) النَّاسَ عَلَيْهِ فَيَسْتَهْنُوكَ وَلَا يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، ارْجِعْ إِلَى الَّذِي ابْتَلَاكَ بِهِ فَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى فَرْجِكَ وَسَلِّهِ؛ مَنْ ذَا الَّذِي سَأَلَهُ فَلَمْ يُعْطِهِ، أَوْ وَثِقَ بِهِ فَلَمْ يُنْجِهِ؟! (5)

4 / 4 تِلْكَ الْخِصَالُ لِلْكَافِي عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنْ خِصَالٍ ثَلَاثٍ يُحْرَمُهَا. قِيلَ: وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: الْمُؤَاسَاةُ فِي ذَاتِ يَدِهِ، وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ، وَذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا؛ أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، وَلَكِنْ ذَكَرُ اللَّهُ عِنْدَ مَا أَحَلَّ لَهُ، وَذَكَرُ اللَّهُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ. (6)

1- في المصدر: «جهاد»، والتصويب من كنز العمال.

2- الفردوس: ج 2 ص 110 ح 2581 عن ابن عباس، كنز العمال: ج 6 ص 492 ح 16684.

3- جامع الأخبار: ص 300 ح 818، بحار الأنوار: ج 72 ص 47 ح 58.

4- في الطبعة المعتمدة: «ولا تظهر»، والتصويب من طبعة مركز بحوث دار الحديث.

5- الكافي: ج 4 ص 22 ح 8، كنز الفوائد: ج 2 ص 66، اعلام الدين: ص 327 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 78 ص 458 ح 27.

6- الكافي: ج 2 ص 145 ح 9، الخصال: ص 128 ح 130، معاني الأخبار: ص 192 ح 1، تحف العقول: ص 207 عن الإمام

علي عليه السلام، مشكاة الأنوار: ص 115 ح 270 نحوه، بحار الأنوار: ج 75 ص 35 ح 30.

4 / 4 و این چند ویژگی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بلای جانکاه، این است که به آنچه در دست مردم است، نیازمند شوید و از شما دریغ دارند.

امام علی علیه السلام به حسن علیه السلام: پسر! کسی که به فقر دچار شود، به چهار بلا دچار می گردد: ضعف در یقین، کاستی در خرد، نازکی [و سستی] در دین، و اندک شدن حیا در چهره. پس، از فقر، به خدا پناه می بریم.

الکافی: روایت شده است که لقمان به پسرش گفت: پسر! من صبر زرد (1) را چشیدم، و پوست درخت را خوردم؛ اما چیزی تلخ تر از فقر نیافتم! بنا بر این، اگر روزی به آن مبتلا گشتی، مردم را از آن آگاه مساز که تو را خوار می دارند و هیچ سودی هم به تو نمی رسانند. [بلکه] به همان کسی که تو را بدان مبتلا ساخته است [یعنی خداوند]، مراجعه کن - زیرا او به ایجاد گشایش در کار تو توانا تر است - و از او بخواه. کیست که از او درخواست کرده و به وی عطا نکرده باشد، یا به او اعتماد کرده و او نجاتش نداده باشد؟!

4 / 4 و این چند ویژگی الکافی - به نقل از ابو اسامه: امام صادق علیه السلام فرمود: «سخت ترین بلا برای مؤمن، محروم شدنش از سه خصلت است». گفته شد: آن سه کدام اند؟ فرمود: «کمک مالی کردن [به برادران و دوستان]، انصاف داشتن، و ذکر خدا در همه حال. منظورم، گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله نیست؛ بلکه مقصود، به یاد خدا بودن در مواردی است که خداوند بر او حلال یا حرام کرده است».

1- صبر، گیاهی است دارویی، دارای شیره مخصوص و بسیار تلخ؛ همان آلوئه ورا.

47. بهتان

اشاره

47. بهتان در آمد فصل یکم: تفسیر بهتان فصل دوم: نکوهش بهتان و بهتان زنده فصل سوم: خاستگاه های بهتان فصل چهارم: سزای بهتان زنده فصل پنجم: مقابله با بهتان

بُهْتَان، در لغت

درآمدبُهْتَان، در لغتواژه «بُهْتَان»، مصدر و از ریشه «بُهت» است که بر گفتن سخنی (1) یا انجام دادن کاری (2) دلالت دارد که موجب مات و مبهوت و متحیر نمودن کسی می شود. از همین رو، به سخن دروغی که در آن، کار خلافی به کسی نسبت داده شود، بهتان گویند؛ چون معمولاً آن شخص از شنیدن چنین نسبتی در تحیر و شگفتی می ماند. ابن فارس در این باره می گوید: الباءُ وَ الهاءُ وَ التاءُ أصلٌ واحدٌ وَ هُوَ كَالدَّهْشِ وَ الْحَيْرَةِ؛ يُقَالُ: بُهَتَ الرَّجُلُ يُبْهَتُ بَهْتًا، وَ الْبَهْتَةُ الْحَيْرَةُ، فَأَمَّا الْبُهْتَانُ فَالْكَذِبُ، يَقُولُ الْعَرَبُ: يَا لَلْبَهَيْتَةِ، أَيْ يَا لَلْكَذِبِ. (3) با و ها و تا، دارای يك ریشه معنایی است و آن، حیرت و سرگردانی است. گفته می شود: بُهَتَ الرَّجُلُ يُبْهَتُ بَهْتًا وَ بَهْتَانًا، یعنی: آن مرد، مبهوت و متحیر شد. «الْبَهْتَةُ» یعنی: حیرت؛ اَمَّا بُهْتَانٌ بِه معنای دروغ است. عرب می گوید: «يَا لَلْبَهَيْتَةِ!» یعنی: عجب دروغی! همچنین ابن منظور در معنای بهتان آورده است: بَهَتَ الرَّجُلُ يَبْهَتُهُ بَهْتًا وَ بَهْتًا وَ بُهْتَانًا، فَهُوَ بَهَاتٌ أَيْ قَالَ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَفْعَلُهُ فَهُوَ

- 1- شاهد آن در قرآن، آیه: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» (بقره: آیه 258).
- 2- شاهد آن در قرآن، آیه: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ... بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ» (انبیا: آیه 40).
- 3- معجم مقاییس اللغة: ج 1 ص 307 ماده «بُهت».

فرق «بهتان» و «تهمت»

مَبْهُوتٌ ... قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: الْبُهْتَانُ الْبَاطِلُ الَّذِي يُتَحَيَّرُ مِنْ بَطْلَانِهِ، وَ مِنَ الْبُهْتِ: التَّحَيَّرُ. (1) [عبارت] «بَهَّتَ الرَّجُلَ يَبْهَتُهُ بَهْتًا وَ بَهْتًا وَ بُهْتَانًا، فَهُوَ بَهْتٌ» یعنی: به آن فرد، چیزی نسبت داد که انجامش نداده است. به آن مرد، «مبهوت (بهتان زده شده)» می گویند ... ابو اسحاق می گوید: بُهْتَان، به معنای امر باطلی است که از نادرستی آن، انسان حیرت می کند، و از معانی بهت است معنای: تحيّر (سرگردانی). و نیز راغب می گوید: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: بقره: آیه 258 «فَبُهَّتِ الذِّي كَفَرَ» (2) أي دُهَسَ وَ تَحَيَّرَ. وَ قَدْ بَهَّتَهُ، قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: نور: آیه 16 «وَ ذَا بُهْتَانٍ عَظِيمٍ» (3)، أَي كَذِبٍ يُبْهِتُ سَامِعَهُ لِفِطَاعَتِهِ. (4) خداوند عز و جل فرموده است: «فَبُهَّتِ الذِّي كَفَرَ»: یعنی مبهوت و متحیر شد. و «قد بهته» [یعنی: او را مبهوت و متحیر کرد]. خدای عز و جل فرموده است: «وَ ذَا بُهْتَانٍ عَظِيمٍ»، یعنی دروغی است که از شدت زشتی اش، شنونده را مبهوت و حیرت زده می کند.

فرق «بهتان» و «تهمت» گفتنی است که برخی «بهتان» و «تهمت» را مترادف می پندارند، در صورتی که «تهمت»، اسم مصدر است از ماده «وهم»، به معنای پندار و سوء ظن. ابن منظور در تبیین معنای «تهمت» می گوید: التُّهْمَةُ أَصْلُهَا الْوُهْمَةُ مِنَ الْوَهْمِ، وَ يُقَالُ: «اتَّهَمْتُهُ» اِفْتِعَالٌ مِنْهُ. [قَالَ] الْجَوْهَرِيُّ: اِنْتَهَمْتُ فُلَانًا بِكَذَا، وَ الْإِسْمُ التُّهْمَةُ بِالْتَحْرِيكِ. [قَالَ] ابْنُ سَيِّدَةَ: التُّهْمَةُ: الظَّنُّ ... [قَالَ] سَيِّبَوِيهِ: اِنْتَهَمَ الرَّجُلُ وَ اَتَهَمَهُ وَ اَوَهَمَهُ: اُدْخَلَ عَلَيْهِ التُّهْمَةَ أَي مَا يُتَّهَمُ عَلَيْهِ ... (5)

1- لسان العرب: ج 2 ص 12 ماده «بهت».

2- بقره: آیه 258.

3- نور: آیه 16.

4- مفردات ألفاظ القرآن: ص 148 ماده «بهت».

5- لسان العرب: ج 12 ص 644 ماده «وهم».

اشاره

تَهْمَت، اصل آن، «وَهُمَّةٌ» است از ماده «وَهَم» . گفته می شود: «إِتْهَمْتُهُ» که از باب «افتعال» است . جوهری می گوید: «اتَّهَمْتُ فلانا بكذا [یعنی: فلانی را به فلان چیز، مَتَّهَم کردم . اسم آن، «التَّهْمَةُ» است . ابن سَیِّدِه می گوید: تَهْمَت به معنای گمان است سیبویه می گوید: «إِتْهَمَّ الرَّجُلُ وَ أَتْهَمَهُ وَ أَذْهَمَهُ» یعنی: بر او تَهْمَت وارد کرد، یعنی آنچه را بر او اتَّهَم بسته می شود ... بنا بر این، در «بهتان» ، دروغ بودن نسبت، برای نسبت دهنده روشن است؛ اما در «تَهْمَت»، به دروغ بودن آن اطمینان ندارد؛ بلکه سوء ظن، منشأ آن نسبت است . از این رو، ما احادیث «تَهْمَت» را در مبحث «ظن» ، مطرح خواهیم کرد .

بهتان، در قرآن و حدیثواژه «بهتان» در قرآن و حدیث، در همان معنای لغوی آن به کار رفته است، یعنی نسبت ناروا دادن به کسی که نسبت دهنده، علم به بی گناهی او دارد . قرآن، در اشاره به این معنا می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيَرٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا . (1) و کسانی که مردان و زنان را بی آن که مرتکب چیزی (عمل زشتی) شده باشند، آزار می رسانند، قطعاً بهتان و گناه آشکاری به گردن گرفته اند» . بر پایه نقل کلینی رحمه الله، امام صادق علیه السلام در بیان فرق میان غیبت و بهتان می فرماید: الغيبةُ أن تقولَ في أخيكَ ما سترَهُ اللهُ عليه، و أمَّا الأمرُ الظاهرُ فيه مثلُ الحِدَّةِ و العَجَلَةِ فلا، و البُهتانُ أن تقولَ فيه ما ليسَ فيه . (2) غیبت، آن است که در باره برادرت چیزی بگویی که خداوند، آن را پوشیده داشته است؛ اما [سخن گفتن از] آنچه در او آشکار است (مانند تندخویی و شتابکاری)، غیبت نیست . و بهتان، آن است که در باره اش چیزی بگویی که در او نیست . گفتنی است که در اسلام، نسبت دادن زنا و لواط به شخص مسلمان، بدون دلیل

1- احزاب: آیه 58 .

2- ص 106 ح 8 .

و حجت شرعی _ که عبارت است از شهادت چهار گواه عادل _ ، حتی با علم به صحت آن ، بهتان محسوب می شود . قرآن کریم می فرماید : «لَوْلَا جَاءَ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شَهَادَةٍ فَاذْ لَمَّ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ... وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ . (1) چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند ؟ پس چون گواهان [لازم را] نیاورده اند ، اینان اند که نزد خدا دروغگویان اند ... و [گر نه] چرا وقتی آن را شنیدید، گفتید : برای ما سزاوار نیست که در این [موضوع] سخن بگوییم . [خداوندا!]

منزهی تو! این، بهتانی بزرگ است». بر این اساس ، کسی که می داند مسلمانی مرتکب این گناه شده، ولی نمی تواند چهار شاهد عادل برای اثبات ادعای خود بیاورد، حق ندارد به او نسبت زنا بدهد ، و اگر چنین نسبتی داد ، طبق نص صریح قرآن باید با خوردن هشتاد تازیانه مجازات شود : «وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةٍ شَهَادَةٍ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ . (2) و کسانی که به زنان شوهردار، نسبت زنا می دهند ، سپس چهار گواه نمی آورند ، هشتاد تازیانه به آنها بزنید ، و هیچ گاه شهادتی را از آنها نپذیرید ، و اینان اند که خود ، فاسقان اند». بنا بر این ، می توان گفت که کاربرد واژه «بهتان» در قرآن و احادیث برای «نسبت دادن زنا و لواط به مسلمان» ، فراتر از معنای لغوی آن است ، و به عبارت روشن تر ، از نظر اسلام ، غیبت ، در این دو مورد ، به دلیل آن که به آبروی مسلمان، ضربه اساسی وارد می کند و او را از حیثیت اجتماعی به کلی ساقط می نماید ، بهتان محسوب شده است .

1- نور : آیه 13 _ 16 .

2- نور : آیه 4 .

1. مصادیق «بهتان» در قرآن

الف - نسبت دادن گناه خود به دیگری

گفتنی است که در قرآن کریم، کلمه «بهتان»، شش بار (1) به کار رفته است. همچنین واژه هایی مانند: «افتراء»، (2) «إفك»، (3) «كذب»، (4) «رَمَى» (5) و «تَقْوُلُ» (6) نیز در این کتاب آسمانی در مفهوم «بهتان» کاربرد دارند. نکته قابل توجه، این که: واژه «بهتان» در قرآن، تنها در مورد دروغ بستن به انسان به کار رفته است و همچنین است چهار مورد از مشتقات واژه «رمی» 7 در صورتی که واژه «افتراء» در اکثر قریب به اتفاق موارد، و کلمه «تَقْوُلُ»، 8 دو بار در دروغ بستن به خدا به کار رفته؛ اما واژه های «إفك» و «كذب»، هم در مورد دروغ بستن به خداوند متعال و هم در دروغ بستن به انسان، در قرآن به کار رفته اند. و اینک توضیحی کوتاه در باره ره نمودهای قرآن و احادیث در مورد این رفتار ناشایست:

1. مصادیق «بهتان» در قرآن چند قرآن و احادیث، هرگونه بهتان و نسبت ناروا دادن به انسان های بی گناه را نکوهیده شمرده اند، اما در قرآن به چند نمونه از نسبت های ناروا اشاره شده که می توان از آنها به عنوان نکوهیده ترین مصادیق بهتان یاد کرد:

الف _ نسبت دادن گناه خود به دیگری نسبت ناروا به دیگری، دو گونه است: گاهی نسبت دهنده، خود، مرتکب آن گناه

1- نساء: آیه 20 و 112 و 156، نور: آیه 16، احزاب: آیه 58، ممتحنه: آیه 12.

2- آل عمران: آیه 94، نساء: آیه 48، انعام: آیه 21 و 93 و 138 و 140، اعراف: آیه 89 و ...

3- نور: آیه 12، فرقان: آیه 4، عنکبوت: آیه 17، سبأ: آیه 43 و ...

4- آل عمران: آیه 75 و 78 و 94 و ...

5- نساء: آیه 112، نور: آیه 4 و 6 و 23.

6- حاقه: آیه 44، طور: آیه 33.

ب - نسبت ناروا دادن به همسر پیامبر صلی الله علیه وآله

نشده و گاهی خود، آن را انجام داده و ناجوان مردانه، انجام آن را به دیگری نسبت می دهد. بی تردید، نوع دوم از بهتان، نکوهیده تر و گناه آن، سنگین تر است. قرآن از این نوع بهتان، چنین یاد کرده است: «وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا . (1)» و هر کس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود، مرتکب شده است و خدا دانای سنجیده کار است، و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است». جالب توجه است که در شأن نزول این آیه آمده است که شخص بی گناه، يك يهودی بوده که از سوی شخصی به ظاهر مسلمان به دزدی متهم شد، در صورتی که نسبت دهنده، خود، این گناه را انجام داده بود. (2)

ب - نسبت ناروا دادن به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله یکی دیگر از مصادیق بهتان، نسبت ناروا دادن به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است که قرآن از آن به عنوان «إفك» (3) یاد کرده و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله را از این نسبت، مبرا دانسته و مسلمانان را از دامن زدن به این شایعه بی اساس، به شدت منع و به مقابله

1- نساء: آیه 111 و 112 .

2- ر. ک: ص 109 (بهتان / فصل یکم / زشت ترین بهتان).

3- مبدأ این شایعه این بود که یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ ها از لشکر اسلام عقب افتاد و با یکی از مردان مسلمان به قافله پیوست. شماری از مسلمانان، وی را به کار ناشایست متهم کردند؛ ولی خداوند متعال، در آیاتی از سوره نور، آنها را به شدت، نکوهش کرد و از دامن زدن به این شایعه ناروا منع نمود. بیشتر مفسران، شأن نزول این آیات را عایشه دانسته اند که مورد اتهام گروهی از منافقان به سرکردگی عبد الله بن ابی سلول قرار گرفت؛ ولی برخی از احادیث و برخی از تفاسیر، مصداق آیات یاد شده را ماریه قبطیه می دانند که از جانب عایشه مورد افترا قرار گرفت (ر. ک: تفسیر القمّی: ج 2 ص 99، بحار الأنوار: ج 22 ص 154 ح 10 _ 12)

ج - نسبت ناروا دادن به همسر برای تصاحب مهریه وی

با آن، دعوت کرده است: « وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ . (1) چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: «برای ما سزاوار نیست که در این [موضوع] سخن بگوییم . [خداوندا! منزهی تو! این، بهتانی بزرگ است]؟» . این آیه در واقع از مسلمانان می خواهد که نه تنها خود، این شایعه را گسترش ندهند، بلکه لازم است برای پیشگیری از گسترش آن، تلاش کنند و در ادامه آیات، کسانی که به این گونه شایعات دامن می زنند، تهدید شده اند: « إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ . (2) کسانی که دوست دارند زشتی در باره کسانی که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت، عذابی دردآور خواهد بود . و خدا [ست که] می داند و شما نمی دانید» .

ج - نسبت ناروا دادن به همسر برای تصاحب مهریه وی یکی از سنّت های غلط دوران جاهلیت، این بود که برخی از مردان، هنگام ازدواج مجدد، همسران سابق خود را به زنا متهم می کردند تا مهر آنان را تصاحب کنند . قرآن، این عمل را گناهی آشکار دانست و بدین سان از آن نهی نمود: « وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَبْدُلُوا مَكَانَ زَوْجِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . (3) و اگر خواستید همسری [دیگر] به جای همسر [پیشین خود] ستانید و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید، چیزی از آن را پس مگیرید . آیا می خواهید آن [مال] را به بهتان و گناه آشکار بگیرید؟» .

1- نور: آیه 16 .

2- نور: آیه 19 .

3- نساء: آیه 20 .

د - نسبت دادن فرزند نامشروع به شوهر

2 . سنگینی گناه بهتان و مجازات آن

د - نسبت دادن فرزند نامشروع به شوهر یکی دیگر از سنت های جاهلیت، این بود که برخی از زنان، فرزندان نامشروع خود را به شوهران خود منتسب می کردند که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا هنگام بیعت زنان، ضمن تعهد گرفتن از اجتناب آنان شماری از گناهان که در آن دوران رایج بوده، از ایشان بخواهد از گناه یاد شده نیز بپرهیزند: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . (1) ای پیامبر! چون زنان باایمان نزد تو آیند که با تو بیعت کنند [با این شرط] که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه حرام زاده ای را که پس انداخته اند، با بهتان، به شوهر نبندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برایشان آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده ای مهربان است» .

2 . سنگینی گناه بهتان و مجازات آن از نظر احادیث اسلامی، (2) گناه بهتان، سنگین تر از کوه های زمین، و سنگین تر از آسمان و کرات آن، بلکه سنگین تر از همه چیز است، و تنها گناه «شُرک به خدا» است که سنگینی آن می تواند با سنگینی گناه بهتان، برابری کند: الْبُهْتَانُ عُدْلٌ بِالشُّرْكِ بِاللَّهِ . (3) بهتان زدن، همسنگ شرک ورزیدن به خداست. از این رو، بهتان زننده، یکی از بدترین انسان ها شمرده شده، و نه تنها در

1- .ممتحنه : آیه 12 .

2- .ر.ك: ص 117 (بهتان / فصل دوم: نکوهش بهتان زننده و بهتان).

3- .ر.ك: ص 18 ح 16 .

3. مبارزه ریشه ای با بهتان

4. وظیفه شنونده بهتان

قیامت، گرفتار سخت ترین عذاب های دوزخ است، بلکه در همین جهان نیز، عذاب وجدان، خواب راحت را از او سلب خواهد کرد. [\(1\)](#)

3. مبارزه ریشه ای با بهتان در فصل سوم، اموری مانند: بغض (دشمنی)، نفاق (دورویی)، تجاوز به حقوق مالی دیگران، دروغگویی و هم نشین ناشایسته به عنوان ریشه و خاستگاه های بهتان مطرح شده؛ ولی بی تردید، ریشه اصلی این رذیله، مانند سایر رذایل اخلاقی و رفتاری، خودخواهی است. بنا بر این، برای مبارزه اساسی با این رفتار ناپسند، علاوه بر تلاش برای مقابله با ریشه ها و خاستگاه های مورد اشاره، مجاهده با خودخواهی - که اساس فتنه هاست - نیز ضروری است.

4. وظیفه شنونده بهتان نخستین وظیفه شنونده بهتان، توجه به این نکته است که بیشتر آنچه در باره دیگران می شنود، واقعیت ندارد: مَا رَأَتْهُ عَيْنَاكَ فَهُوَ الْحَقُّ، وَ مَا سَمِعْتَهُ أُذُنَاكَ فَأَكْثَرُهُ بَاطِلٌ. [\(2\)](#) آنچه چشمانت ببینند، آن حق است و آنچه گوش هایت بشنوند، بیشترش نادرست است. بر این اساس، مؤمن نباید نسبت به بدگویی هایی که در باره سایر مسلمانان و خصوصاً اشخاص مورد اعتماد می شنود، ترتیب اثر دهد: مَنْ عَرَفَ مِنْ أُخِيهِ وَثِيْقَةَ دِيْنٍ وَ سَدَادَ طَرِيْقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيْهِ أَقَاوِيْلَ الرَّجَالِ. [\(3\)](#) ای مردم! هر کس برادر خود را به استواری در دین و درستی راه، شناخت، دیگر هرگز نباید به گفته های مردم در باره او گوش سپارد. وظیفه دوم شنونده بهتان، نهی بهتان زنده از این رفتار زشت و دفاع از آبروی

1- ص 133 (بهتان / فصل چهارم: جزای بهتان زنده).

2- ص 140 ح 48.

3- ص 140 ح 49.

5. وظیفه شخص مورد بهتان

مسلمان است، چنان که قرآن می فرماید: « وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ . (1) و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: «برای ما سزاوار نیست که در این [باره] سخن بگوییم . [خداوندا!!] تو منزهی! این بهتانی بس بزرگ است؟» . و در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره دفاع از آبروی مسلمان آمده: مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ الْبَتَّةَ . (2) هر کس از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند، بهشت بر او واجب می شود .

5. وظیفه شخص مورد بهتانپیش از این که انسان، مورد بهتان قرار گیرد، برای پیشگیری از آن باید از کارهایی که موجب سوء ظن و تهمت می شوند، اجتناب کند . از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: أَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ . (3) سزاوارترین مردم به این که در حق او گمان بد برده شود، کسی است که با افراد متهم [و بدنام] هم نشینی کند . و در حدیثی دیگر، از امام علی علیه السلام آمده است: مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ . (4) کسی که خود را در موضع تهمت قرار دهد، نباید کسی را که به او گمان بد می برد، سرزنش کند . همچنین اگر پیشگیری از بهتان، به هزینه مالی نیاز دارد، برای حفظ آبرو،

1- نور: آیه 16 .

2- ثواب الأعمال: ص 145، الأمالی، طوسی: ص 233 ح 414، الجعفریات: ص 198، النوادر، راوندی: ص 101 ح 62، بحار الأنوار: ج 75 ص 254 ح 38 .

3- کتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 395 ح 5840، معانی الأخبار: ص 196 ح 1، الأمالی، صدوق: ص 73 ح 41، بحار الأنوار: ج 75 ص 90 ح 3 .

4- الأمالی، صدوق: ص 380 ح 483، تحف العقول: ص 368، بحار الأنوار: ج 75 ص 90 ح 4 .

6. حکم بهتان زدن به اهل بدعت

پرداخت چنین هزینه هایی توصیه شده است. (1) اما اگر به هر دلیل، کسی مورد اتهام قرار گرفت، مقابله و درگیری با بهتان زننده، توصیه نشده؛ بلکه باید مطابق ره نمودی که از امام رضا علیه السلام نقل شده، عمل نمود: *إصبر على بهت السفهيو للزمان على خطوبه و دَعِ الْجَوَابَ تَفَضُّلاً وَكِلِ الظُّلُومَ إِلَى حَسِيْبِهِ*. (2) در برابر بهتان زدن های مردمان نابخردو بر ناملايمات روزگار، شکیبا باش بزرگوارانه از جواب دادن به او در گذرو کار ستمکار را به حسابرسش وا گذار. پاداش شکیبایی بر بهتان، به اندازه ای بزرگ است که در قیامت، موجب می شود کفه حسنات کسانی که در محاسبه اعمال، کم آورده اند، سنگین تر از کفه سیئات آنها شود و موجب نجاتشان می گردد. (3)

6. حکم بهتان زدن به اهل بدعتبرخی از احادیث به حسب ظاهر دلالت دارند که به منظور مبارزه با اهل بدعت، بهتان زدن به آنها، جایز، بلکه لازم است. حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره نقل شده، این است: *إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنَ بَعْدِي، فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ، وَأَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيْعَةَ، وَبَاهِتُوهُمْ كَيْ لَا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَيَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ، يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ، وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ*. (4) پس از من، هر گاه شگاکان و بدعت گذاران را دیدید، از آنان بیزاری نشان دهید و

1- ص 145 ح 54.

2- ر.ك: ص 142 ح 50.

3- ر.ك: ص 143 ح 52.

4- الكافي: ج 2 ص 375 ح 4، بحار الأنوار: ج 74 ص 202 ح 41.

بسیار به آنان ناسزا گوید و در باره شان بدگویی و افشاگری کنید و آنان را مبهوت [و محکوم] سازید تا به تباه کردن اسلام، طمع نکنند و مردم از آنها بر حذر باشند و از بدعت هایشان چیزی نیاموزند. برای این کار، خداوند برایتان ثواب ها می نویسد و در آخرت بر درجات شما می افزاید. برخی از فقها دلالت این حدیث را بر جواز بهتان زدن به اهل بدعت، پذیرفته اند. (1) شیخ انصاری رحمه الله در توضیح این حدیث می فرماید: جقوله باهتوهمج محمول علی ائهامهم وسوء الظنّ بهم بما یحرم ائهام المؤمن به، بأن یقال: لعلة زان، أو سارق، وكذا إذا زاد ذکر ما لیس فیہ من باب المبالغة. ویحتمل إبقاؤه علی ظاهره بتجویز الكذب علیهم لأجل المصلحة، فإنّ مصلحة تنفیر الخلق عنهم أقوى من مفسدة الكذب. (2) [جمله «باهتوهم»] که در حدیث فوق آمده، [به این معناست که: آنان را متهم کنید و به ایشان گمان بد برید، به چیزی که متهم کردن مؤمن به آن، حرام است. مثلاً گفته شود که: شاید زناکار باشد یا دزد باشد و امثال اینها و بالاتر از اینها که در آن مبالغه نباشد. و احتمال دارد که آن [جمله] را بر ظاهرش ابقا کرد، یعنی این که به خاطر مصلحت، دروغ بستن بر آنها جایز باشد؛ زیرا مصلحت دور کردن و رماندن مردم از این گونه افراد، قوی تر از مفسده دروغ است. (3) لیکن علامه مجلسی رحمه الله در توضیح حدیث یاد شده، می گوید: وَ الظاهر أنّ المراد بالمباهة إلزامهم بالحجج القاطعة و جعلهم متحیرین لا یحیرون جواباً کما قال تعالی: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» 4، ویحتمل أن یكون من البهتان للمصلحة فإنّ كثيراً من المساوی یعدّها أكثر الناس محاسن خصوصاً العقائد

1- الدر المنصود، گلپایگانی: ج 2 ص 149.

2- المكاسب: ج 2 ص 118.

3- بقره: آیه 258.

الباطلة، وَ الْأَوَّلَ أَظْهَرَ، قال الجوهری: بهته بهتا أخذہ بغتةً . (1) ظاهراً مراد از «مباهته»، محکوم کردن آنها با دلایل قاطع است، به طوری که حیران بمانند و از عهده پاسخ بر نیایند، چنان که خدای متعال می فرماید: «پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند». احتمال هم دارد که به معنای بهتان زدن مصلحتی باشد؛ زیرا بیشتر مردم، بسیاری از بدی ها و معایب را حسن و خوبی می شمارند، بویژه عقاید باطل را. وجه اول، ظهور بیشتری دارد. جوهری می گوید: «بَهْتَةٌ بَهْتًا» یعنی: او را غافلگیر کرد. به نظر می رسد که مقصود از «باهتوهم» در حدیث یاد شده، تجویز نسبت دادن کار خلافی که اهل بدعت انجام نداده اند، به آنها نیست؛ زیرا این گونه رفتار، نه تنها به زیان آنها نباشد، بلکه با تلاش آنها برای اثبات بی گناهی خود و روشن شدن واقع برای مردم، وسیله ای است برای مظلوم نمایی بدعت گزاران و بی اعتبار جلوه دادن سخن منتقدان، که در نهایت به سود آنان تمام خواهد شد. بنا بر این، در باره جمله یاد شده، یا باید معنای نخست علامه مجلسی رحمه الله را پذیرفت و یا می توان گفت که مقصود از این بهتان، بهتان اصطلاحی است، نه بهتان لغوی؛ یعنی در مواردی که غیبت اهل ایمان، بهتان محسوب می شود، در باره بدعت گزاران، حکم بهتان را ندارد؛ بلکه به منظور مبارزه با بدعت، اظهار خلافکاری های آنان، لازم است.

الفصل الأول : تفسير البهتان 1 / 1 رَمِيَ الْبَرِيءُ بِمَا لَيْسَ فِيهَا الْكِتَابُ « وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا » . (1)

« وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا » . (2)

الحديث شعب الإيمان عن عائشة: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِأَصْحَابِهِ: أَخْبِرُونِي مَا أُرَبِّي الرَّبَا؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ! قَالَ: فَإِنَّ أُرَبِّي الرَّبَا عِنْدَ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ اسْتِحْلَالِ عَرَضِ الْمُسْلِمِ، ثُمَّ قَرَأَ: « وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا » . (3)

1- النساء : 112 .

2- الأحزاب : 58 .

3- شعب الإيمان : ج 5 ص 298 ح 6711 ، مسند أبي يعلى : ج 4 ص 359 ح 4670 ، تفسير ابن كثير : ج 6 ص 470 ، الدر المنثور : ج 6 ص 658 نقلاً عن ابن أبي حاتم ، مجمع الزوائد : ج 8 ص 174 ح 13132 وفيه « أزنَى الزنا » بدل « أربى الربا » نقلاً عن أبي يعلى .

فصل یکم : تفسیر بهتان

1 / 1 متهم کردن بی گناه به چیزی که در او نیست

فصل یکم : تفسیر بهتان 1 / 1 متهم کردن بی گناه به چیزی که در او نیستقرآن«و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب [عمل زشتی] شده باشند، آزار می رسانند، هر آینه بهتان و گناهی آشکار به گردن گرفته اند» .

حدیثشعب الایمان_ به نقل از عایشه _ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود : «به من بگویید که بدترین ربا چیست» . اصحاب گفتند : خدا و پیامبر او داناترند . فرمود : «بدترین ربا نزد خدای عز و جل، روا شمردن [هتك] آبروی مسلمان است» و سپس این آیه را خواند : «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب [عمل زشتی] شده باشند، آزار می رسانند، قطعاً بهتان و گناهی آشکار به گردن گرفته اند» .

صحيح مسلم عن أبي هريرة: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ! قَالَ: ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ . قِيلَ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ؟ قَالَ: إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ. (1)

تفسير الطبري عن أبي هريرة: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْغَيْبَةِ، فَقَالَ: هُوَ أَنْ تَقُولَ لِأَخِيكَ مَا فِيهِ؛ فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَقَدْ اغْتَبْتَهُ، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَقَدْ بَهْتَهُ. (2)

المعجم الكبير عن معاذ بن جبل: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَذَكَرُوا رَجُلًا عِنْدَهُ فَقَالُوا: مَا أَعْجَزَهُ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنْ كُنْتُمْ أَحَاكُمُ . قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْنَا مَا فِيهِ! قَالَ: إِنْ قُلْتُمْ مَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتُمُوهُ. (3)

رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ اسْتِطَالَةَ الْمَرْءِ فِي عَرَضٍ رَجُلٍ مُسْلِمٍ (4) بِغَيْرِ حَقٍّ. (5)

1- .صحيح مسلم : ج 4 ص 2001 ح 70 ، سنن أبي داود : ج 4 ص 269 ح 4874 ، سنن الترمذي : ج 4 ص 329 ح 1934 ، كنز العمال : ج 3 ص 584 ح 8012 ؛ الأماشي للطوسي : ص 537 نحوه عن أبي ذر ، بحار الأنوار : ج 75 ص 222 .

2- .تفسير الطبري : ج 13 الجزء 26 ص 135 ، مسند أبي يعلى : ج 6 ص 80 ح 6497 نحوه .

3- .المعجم الكبير : ج 20 ص 39 ح 57 ، الصمت وآداب حفظ اللسان : ص 121 ح 205 عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جدّه ، الدر المنثور : ج 7 ص 575 نقلاً عن البيهقي ، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 9 ص 67 كلّها عن معاذ بن جبل .

4- .قال السيّد الرضي قدس سره : ومن ذلك قوله عليه الصلاة والسلام : «إِنَّ مِنْ أَرْبَى الرَّبَا اسْتِطَالَةَ الْمَرْءِ فِي عَرَضٍ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ» وهذه استعارة ، لأنّه عليه الصلاة والسلام شبه تناول الإنسان من عرض غيره بالذمّ والوقية ، والطعن والعضيّة أكثر ممّا تناوله منه ذلك الذي قدح في عرضه وأغرق في ذمّه ، بالربا في الأموال ، وهو أن يعطى الإنسان القليل ليجرّ الكثير ، فإنّه يستربي المال بذلك الفعل : أي يطلب نماءه وزيادته (المجازات النبوية : ص 323 ح 274) .

5- .سنن أبي داود : ج 4 ص 269 ح 4877 ، تفسير ابن كثير : ج 2 ص 242 كلاهما عن أبي هريرة ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 402 ح 1651 نحوه عن سعيد بن زيد ، كنز العمال : ج 3 ص 592 ح 8057 .

صحیح مسلم_ به نقل از ابو هریره _ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : « آیا می دانید غیبت چیست ؟ ». گفتند : خدا و پیامبرش داناترند . فرمود : « این که در باره برادرت چیزی بگویی که خوش ندارد ». گفته شد : اگر آنچه می گویم، در برادرم وجود داشت ، چه ؟ فرمود : « اگر آنچه می گویی، در او وجود داشته باشد، غیبتش را کرده ای ، و اگر در او وجود نداشته باشد، به او بهتان زده ای » .

تفسیر الطبری_ به نقل از ابو هریره _ : از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد : غیبت چیست ؟ فرمود : « این که از برادرت چیزی بگویی که در او هست . پس اگر راست گفته باشی، از او غیبت کرده ای ، و اگر دروغ گفته باشی، به او بهتان زده ای » .

المعجم الکبیر_ به نقل از معاذ بن جبل _ : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که حاضران از مردی سخن به میان آوردند و گفتند : او آدم بسیار ناتوانی است . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « از برادرتان غیبت کردید » . گفتند : ای پیامبر خدا ! چیزی را که در او هست ، گفتیم . فرمود : « اگر چیزی را می گفتید که در او نیست، به او بهتان زده بودید » .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : از بزرگ ترین گناهان کبیره، دست درازیِ ناحقِ انسان به آبرو و حیثیت مرد مسلمان است . (1)

1- .سید رضی رحمه الله می گوید : و از آن جمله است این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که : « یکی از بدترین رباها، دست درازی انسان به آبروی برادر مسلمان خود است » . این، يك استعاره است ؛ زیرا ایشان دست درازی انسان به آبروی دیگری از طریق نکوهیدن و بد گفتن و عیبجویی و دروغ گفتن و سخن چینی را به ربای در اموال، تشبیه کرده است ، و ربا آن است که انسان ، کم بدهد تا زیاد به دست آورد ؛ زیرا با این کار ، طلب ربا می کند ، یعنی در پی رشد و افزونی مال خویش است .

مستدرك الوسائل: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «الْغَيْبَةُ كُفْرٌ، وَالْمُسْتَمْعُ لَهَا وَالرَّاضِي بِهَا مُشْرِكٌ». قُلْتُ: فَإِنْ قَالَ مَا لَيْسَ فِيهِ؟ فَقَالَ: ذَلِكَ بُهْتَانٌ. (1)

الإمام الصادق عليه السلام: الغيبةُ أن تقولَ في أخيك ما هو فيه مما قد ستره الله عز وجل عليه، فإذا قلتَ فيه ما ليس فيه، فذلك قولُ الله عز وجل في كتابه: «فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا». (2)

عنه عليه السلام: الغيبةُ أن تقولَ في أخيك ما ستره الله عليه، وأمَّا الأمرُ الظاهرُ فيه مثلُ الحِدَّةِ والعَجَلَةِ فلا. والبُهتانُ أن تقولَ فيه ما ليس فيه. (3)

الإمام الكاظم عليه السلام: مَنْ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ لَمْ يَغْتَبِهِ، وَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ اغْتَابَهُ، وَمَنْ ذَكَرَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ. (4)

1 / 2 أنموذجٌ مِنَ البُهتانِ فِي الجاهليَّةِ مجمع البيان_ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ...» _ ثُمَّ ذَكَرَ سَبْحَانَهُ بَيْعَةَ النِّسَاءِ، وَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ لَمَّا فَرَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ بَيْعَةِ الرِّجَالِ وَهُوَ عَلَى الصَّفَا، جَاءَتْهُ النِّسَاءُ يُبَايِعُنَّهُ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، فَشَرَطَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مُبَايَعَتِهِنَّ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِنَّ هَذِهِ الشُّرُوطَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ» عَلَى هَذِهِ الشَّرَائِطِ وَهِيَ: «أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا» مِنَ الْأَصْنَامِ وَالْأَوْثَانِ «وَلَا يَسْرِقَنَّ» لَا مِنْ أَزْوَاجِهِنَّ، وَلَا مِنْ غَيْرِهِمْ «وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ» عَلَى وَجْهِ مِنَ الْوُجُوهِ، لَا بِالْوَادِ وَلَا بِالْإِسْقَاطِ «وَلَا يَأْتِينَ بُهْتَانًا يَقْتَرِينَهُ» أَي: بِكَذِبٍ يَكْذِبُهُ فِي مَوْلُودٍ يَوْجَدُ «بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ» أَي: لَا يُلْحِقْنَ بِأَزْوَاجِهِنَّ غَيْرَ أَوْلَادِهِمْ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (5). (6)

1- .مستدرك الوسائل : ج 9 ص 133 ح 10462 نقلاً عن مجموعة الشهيد .

2- .المؤمن : ص 70 ح 191 ، تفسير العياشي : ج 1 ص 275 ح 270 عن عبد الله بن سنان ، بحار الأنوار : ج 75 ص 258 ح 49 .

3- .الكافي : ج 2 ص 358 ح 7 ، معاني الأخبار : ص 184 ، مشكاة الأنوار : ص 163 ح 421 وكلها عن عبد الرحمن بن سيابة ، روضة الواعظين : ص 515 وليس فيها « وأما الأمر » إلى « والعجلة فلا » ، تحف العقول : ص 298 عن الإمام الباقر عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 75 ص 246 ح 7 .

4- .الكافي : ج 2 ص 358 ح 6 عن يحيى الأزرق ، بحار الأنوار : ج 75 ص 245 ح 6 ؛ تاريخ أصبهان : ج 2 ص 6 ح 937 عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله نحوه .

5- .وجاء في المصدر في ذيل المتن : «وقال الفراء : كانت المرأة تلتقط المولود ، فتقول لزوجها : هذا ولدي منك ، فذلك البُهتانُ المُفترى بين أيديهنَّ وأرجلهنَّ ، وذلك أن الولد إذا وضعتهُ الأم سقط بين يديها ورجليها ، وليس المعنى على نهيهنَّ من أن يأتين بولدٍ من الرِّنا ، فينسيه بئهِ إلى الأزواج ، لأنَّ الشرطَ بئهِ الرِّنا قد تقدَّم . وقيل : البُهتانُ الذي نُهينَ عنه فذُفَّ المُحصَّـنات ، والكذبُ على النَّاسِ ، وإضافةُ الأولادِ إلى الأزواجِ على البُطلانِ في الحاضرِ والمستقبلِ مِنَ الرِّمانِ « وَلَا يُعْصِبُكَ فِي مَعْرُوفٍ » وَهُوَ جَمِيعٌ مَا يَأْمُرُهُنَّ بِهِ» .

6- .مجمع البيان : ج 9 ص 413 ، التبيان في تفسير القرآن : ج 9 ص 587 نحوه ، بحار الأنوار : ج 21 ص 97 ؛ زاد المسير : ج 8 ص 12 ، تفسير البغوي : ج 4 ص 334 كلاهما نحوه ، وراجع : أحكام القرآن للجصاص : ج 3 ص 589 ، وتفسير ابن أبي حاتم : ج 10 ص

1 / 2 نمونه هایی از بهتان در جاهلیت

مستدرک الوسائل: امام صادق علیه السلام فرمود: «غیبت کردن، کفر است، و کسی که به غیبت گوش دهد و بدان راضی باشد، مشرک است». [راوی می گوید:] گفتم: اگر چیزی گفت که در او نیست؟ فرمود: «این، بهتان است».

امام صادق علیه السلام: غیبت، آن است که در باره برادرت چیزی بگویی که در او وجود دارد؛ اما خداوند عز و جل آن چیز را پوشانده است. پس هر گاه در باره اش چیزی بگویی که در او نیست، این مشمول این سخن خداوند عز و جل است که در کتابش فرموده: «هر آینه بهتان و گناهی آشکار به گردن گرفته اند».

امام صادق علیه السلام: غیبت، آن است که در باره برادرت چیزی بگویی که خداوند، آن را پوشیده داشته است؛ اما [سخن گفتن از] آنچه در او آشکار است (مانند تندخویی و شتابکاری)، غیبت نیست، و بهتان، آن است که در باره اش چیزی بگویی که در او نیست.

امام کاظم علیه السلام: هر کس پشت سر دیگری چیزی بگوید که در او هست و مردم هم آن را می دانند، غیبت او را نکرده است؛ اما اگر کسی پشت سر دیگری چیزی بگوید که در او هست، ولی مردم آن را نمی دانند، غیبتش را کرده است و هر کس در باره کسی چیزی بگوید که در او نیست، به او بهتان زده است.

1 / 2 نمونه هایی از بهتان در جاهلیت مجمع البیان_ در باره آیه شریف: «ای پیامبر! هر گاه زنان مؤمن نزدت آمدند تا با تو بیعت کنند...»
_: سپس خداوند سبحان، از بیعت کردن زنان، یاد کرده است. این بیعت در روز فتح مکه بود. پس از آن که مردان با پیامبر صلی الله علیه و آله در بالای کوه صفا بیعت کردند، زنان برای بیعت کردن نزد ایشان آمدند. در این هنگام، این آیه نازل شد و خداوند متعال، امر فرمود که با این شروط، از آنان بیعت بگیرد. پس فرمود: «ای پیامبر! هر گاه زنان مؤمن نزدت آمدند تا با تو بیعت کنند» با این شروط که: «چیزی را شریک خدا قرار ندهند» از بت ها و اصنام، «و دزدی نکنند» نه از شوهرانشان و نه از دیگران، «و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند» به هیچ روی، نه با زنده به گور کردن و نه با سقط کردن، «و نیاورند بهتانی که آن را می بندند» یعنی به دروغی که می بافند، در باره نوزادی که یافت می شود «در برابر دست ها و پاهایشان»، یعنی بچه هایی را که فرزند آنها نیستند (بچه های سر راهی)، به شوهرانشان نسبت ندهند. آنچه گفته شد، سخن ابن عباس بود. 1

1 / 3 أقبِح البُهتانِ الكتاب « وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا » . (1)

الحديث تفسير ابن أبي حاتم عن عطية العوفي: إن رجلاً يقال له: «طعمة بن أبيرق» سرق درعا على عهد النبي صلى الله عليه وآله، فرفع ذلك إلى النبي صلى الله عليه وآله، فألقاها في بيت رجل، ثم قال لأصحابه: انطلقوا فأعذروني عند النبي صلى الله عليه وآله، فإن الدرع قد وجد في بيت فلان، فانطلقوا يعذرونه عند النبي صلى الله عليه وآله، فانزل الله تعالى: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا»، قال: بهتان قذفه الرجل. (2)

1- النساء: 112 .

2- تفسير ابن أبي حاتم: ج 4 ص 1063 ح 5953، الدر المنثور: ج 2 ص 676 .

1 / 3 زشت ترین بهتان

1 / 3 زشت ترین بهتانقرآن«و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود ، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناهی آشکار را بر دوش کشیده است» .

حدیثتفسیر ابن ابی حاتم_ به نقل از عطیّه عوفی _ در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله ، مردی به نام طعمه بن اُبیرق، زرهی را دزدید . شکایت آن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برده شد . طعمه، زره را در خانه مردی انداخت و سپس به دوستانش گفت : بروید و عذر مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهید و بگویید زره در خانه فلانی پیدا شده است . آنان برای تبرئه او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند . پس خداوند متعال، این آیه را فر فرستاد : «و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود و سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است» . بهتان زدن، به معنای تهمت زدن به شخص است .

مجمع البيان في تفسير قوله تعالى: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ . . . إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (1) _ نَزَلَتْ فِي بَنِي أُبَيْرِقٍ ؛ وَكَانُوا ثَلَاثَةَ إِخْوَةٍ : بِشَرٍّ وَبُشَيْرٍ وَمُبَشِّرٍ ، وَكَانَ بُشَيْرٌ يُكْنَى أَبُو طُعْمَةَ ، وَكَانَ يَقُولُ الشُّعْرَ يَهْجُو بِهِ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : قَالَهُ فَلَانٌ . وَكَانُوا أَهْلَ حَاجَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ ، فَتَنَّبَ أَبُو طُعْمَةَ عَلَى عَلِيَّةَ (2) وَرَفَاعَةَ بْنَ زَيْدٍ وَأَخَذَ لَهُ طَعَامًا وَسَيِّفًا وَدِرْعًا ، فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى ابْنِ أَخِيهِ قَتَادَةَ بْنِ النُّعْمَانِ ، وَكَانَ قَتَادَةُ بَدْرِيًّا ، فَتَجَسَّسَا فِي الدَّارِ وَسَأَلَا أَهْلَ الدَّارِ فِي ذَلِكَ ، فَقَالَ بَنُو أُبَيْرِقٍ : وَاللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا لَبِيدٌ بْنُ سَهْلٍ ؛ رَجُلٌ ذُو حَسَبٍ وَنَسَبٍ ، فَأَصَلَتْ عَلَيْهِمْ لَبِيدٌ بْنُ سَهْلٍ سَيْفَهُ وَخَرَجَ إِلَيْهِمْ ، وَقَالَ : يَا بَنِي أُبَيْرِقٍ ! أترمونني بالسَّرِقِ وَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنِّي ، وَأَنْتُمْ مُنَافِقُونَ ، تَهْجُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَسْتَجِبُونَ ذَلِكَ إِلَى فُرَيْشٍ ؟ لَتَيِّبَنَّ ذَلِكَ أَوْ لَأَضَعَنَّ سَيْفِي فِيكُمْ ، فَدَارَوْهُ . وَأَتَى قَتَادَةُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَّا أَهْلُ بَيْتِ سَوْءٍ ، عَدَاوَةٌ عَلَيَّ عَمِّي فَحَرَقُوا عَلِيَّةَ لَهُ مِنْ ظَهْرِهَا ، وَأَصَابُوا لَهُ طَعَامًا وَسَيِّفًا . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَنْظُرُوا (3) فِي شَأْنِكُمْ . فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ رَجُلٌ مِنْ بَطْنِهِمُ الَّذِي هُمْ مِنْهُ يُقَالُ لَهُ : «أَسَدُ بْنُ عُرْوَةَ» ، جَمَعَ رِجَالًا مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ، ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : إِنَّ قَتَادَةَ بْنَ النُّعْمَانِ وَعَمَّهُ عَمَدًا إِلَى أَهْلِ بَيْتٍ مِنَّا لَهُمْ حَسَبٌ وَنَسَبٌ وَصِدَاقٌ وَأَبْنَوْهُمْ بِالْقَبِيحِ ، وَقَالُوا لَهُمْ مَا لَا يَنْبَغِي ، وَأَنْصَرَفَ . فَلَمَّا أَتَى قَتَادَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ ذَلِكَ لِيُكَلِّمَهُ ، جَبَّهَتْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَدِيدًا ، وَقَالَ : عَمَدَتِ إِلَى أَهْلِ بَيْتِ حَسَبٍ وَنَسَبٍ تَأْتِيهِمْ بِالْقَبِيحِ وَتَقُولُ لَهُمْ مَا لَا يَنْبَغِي ؟! قَالَ : فَقَامَ قَتَادَةُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَجَعَ إِلَى عَمِّهِ ، وَقَالَ : لَيْتَنِي مِثُّ وَلَمْ أَكُنْ كَلَّمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَدْ قَالَ لِي مَا كَرِهْتُ . فَقَالَ عَمُّهُ رَفَاعَةُ : اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ . فَتَنَزَّلَتِ الْآيَاتُ : «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ» (4) إِلَى قَوْلِهِ : «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (5) ، فَبَلَغَ بُشَيْرًا مَا نَزَلَ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ فَهَرَبَ إِلَى مَكَّةَ وَارْتَدَّ كَافِرًا . (6)

1- النساء : 105 _ 116 .

2- العَلِيَّةُ وَالْعَلِيَّةُ جَمِيعًا : العُرْفَةُ (لسان العرب : ج 15 ص 86 « علا ») .

3- كَذَا فِي الْمَصْدَرِ ، وَفِي الْمُسْتَدْرَكِ عَلَى الصَّحِيحِينَ : «سَأَنْظُرُ» ، وَهُوَ الْمُنَاسِبُ لِلسِّيَاقِ .

4- .. النساء : 105 .

5- .. النساء : 116 .

6- مجمع البيان : ج 3 ص 160 ، التبيان في تفسير القرآن : ج 3 ص 316 نحوه ، بحار الأنوار : ج 22 ص 22 وراجع : المستدرک علی

الصحيحين : ج 4 ص 426 ح 8164 .

مجمع البیان_ در تفسیر سخن خداوند متعال : «ما این کتاب را بر تو نازل کردیم ... همانا خدا این را که به او شرک آورده شود ، نمی آمرزد» _ : این آیات در باره پسران اُبیرق، نازل شد . آنان سه برادر به نام های بِشیر و بُشیر و مُبَشِّر بودند . کنیه بُشیر ، ابو طعمه بود و در هجو یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شعر می سرود و سپس می گفت : این را فلانی سروده است . این سه برادر، هم در جاهلیت و هم در روزگار اسلام، فقیر بودند . روزی ابو طعمه بالاخانه رفاعه بن زید را از پشت ، سوراخ کرد و مقداری خوراک و شمشیر زرهی را به سرقت برد . رفاعه موضوع را با برادرزاده اش قَتاده بن نعمان _ که از مجاهدان بدر بود _ ، در میان گذاشت و هر دو ، به اتفاق هم ، خانه را گشتند و از اهل خانه پرس و جو کردند . پسران اُبیرق گفتند : به خدا سوگند که دزد شما، کسی جز لُبید بن سهل نیست . لُبید که مردی محترم و با اصل و نسب بود، شمشیرش را بر کشید و به سراغ آنان رفت و گفت : ای پسران اُبیرق ! آیا به من نسبت دزدی می دهید، در حالی که شما خود به این کار، از من سزاوارترید؟! شما همان منافقانی هستید که پیامبر خدا را هجو می کنید و آن [هجو] را به قریش ، نسبت می دهید . یا اقرار می کنید، یا شما را از دم تیغ می گذرانم ! پسران اُبیرق با او از درِ مدارا و نرمش در آمدند . قتاده نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای پیامبر خدا ! خانواده ای از ما خانواده نابابی هستند و به خانه عمویم تجاوز و بالاخانه او را از پشت، سوراخ کرده اند و خوراک و سلاحش را برده اند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «در کار خود، بیشتر فکر کنید» . چون مردی از تیره آنان به نام اُسَیر بن عروه این ماجرا را شنید ، مردانی از خاندان را جمع کرد و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت : قَتاده بن نعمان و عمویش نزد خانواده ای از ما که مردمانی محترم و با اصل و نسب و صالح هستند، رفته و آنها را به کاری زشت ، سرزنش کرده اند و به ایشان کاری را نسبت داده اند که شایسته نیست . و رفت . پس از آن، قتاده نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت تا با ایشان صحبت کند؛ اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با او برخورد تندی کرد و فرمود : «نزد خانواده ای محترم و با اصل و نسب رفته ای و آنها را به کاری زشت ، سرزنش کرده ای و آنچه نشاید، گفته ای ؟» . قتاده از نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاست و پیش عمویش باز گشت و گفت : کاش مرده بودم و با پیامبر خدا، صحبت نکرده بودم ؛ زیرا او با من سخنی گفت که خوش نمی دارم ! عمویش رفاعه گفت : خدا کمک می کند ! پس این آیات، نازل شد : «ما این کتاب را به سوی تو فرو فرستادیم» تا «خدا این را که به او شرک آورده شود ، نمی آمرزد» . خبر نازل شدن این آیات در باره بُشیر، به او رسید و او به مکه گریخت و به کفر ، باز گشت .

الإمام الباقر عليه السلام: إن أناساً من رهطِ بشيرِ الأدين قالوا: انطلقوا إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله، وقالوا: نُكَلِّمُهُ فِي صَاحِبِنَا وَنُعْذِرُهُ وَإِنَّ صَاحِبَنَا بَرِيءٌ. فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ: «يَسَّ تَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسَّ تَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ» إِلَى قَوْلِهِ: «وَكَيْلًا» (1)، فَأَقْبَلَتْ رَهْطُ بَشِيرٍ، فَقَالَ (2): يَا بَشِيرُ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَتُبْ إِلَيْهِ مِنَ الذَّنْبِ، فَقَالَ: وَالَّذِي أَحْلَفُ بِهِ مَا سَرَقَهَا إِلَّا لَبِيدًا! فَنَزَلَتْ: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا». ثُمَّ إِنَّ بَشِيرًا كَفَرَ وَلَحِقَ بِمَكَّةَ. وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي النَّعْرِ الَّذِينَ أَعْدَرُوا بَشِيرًا وَأَتُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُعْذِرُوهُ قَوْلُهُ: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (3). وَنَزَلَتْ فِي بَشِيرٍ وَهُوَ بِمَكَّةَ: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (4). (5)

1- النساء: 108 و 109 .

2- في بحار الأنوار: «فقالوا» .

3- النساء: 113 .

4- النساء: 115 .

5- تفسير القمي: ج 1 ص 152 عن أبي الجارود، بحار الأنوار: ج 17 ص 79 ح 1 و ج 22 ص 75 ح 26 .

امام باقر علیه السلام: گروهی از خویشان نزدیک بُشیر گفتند: نزد پیامبر خدا می رویم و در باره او با ایشان سخن می گوئیم و او را تبرئه می کنیم و می گوئیم بشیر، بی گناه است. در این هنگام، خداوند، این آیات را فرو فرستاد: «[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند و [لی نمی توانند] از خدا پنهان دارند، در حالی که او با آنان است» تا «وکیل است». خویشاوندان بشیر آمدند و گفتند: ای بشیر! برای گناهانت از خدا آمرزش بخواه و به درگاه او توبه کن. بشیر گفت: سوگند به آن که به او سوگند می خورم، آنها را کسی جز لبید ندزیده است. پس این آیه نازل شد: «و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناهی آشکار را به دوش کشیده است». آن گاه، بشیر کافر شد و به مکه گریخت. خداوند در باره کسانی که بشیر را بی گناه دانسته بودند و برای تبرئه او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند، این آیه را فرو فرستاد: «و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، طایفه ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند؛ ولی جز خودشان را گم راه نمی سازند، و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند، و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی، به تو آموخت و تفصّل خدا بر تو همواره بزرگ است». و در باره بشیر نیز که در مکه بود، این آیه نازل شد: «و هر کس، پس از آن که راه هدایت برایش آشکار شد، با پیامبر به مخالفت بر خیزد و غیر راه مؤمنان را در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده، وا می گذاریم و به دوزخش می کشانیم، و چه بازگشتگاه بدی است!». .

الفصل الثاني: ذمُّ الباهت والبهتان 2 / 1 الباهتُ شَرُّ النَّاسِ الكافي عن جابر بن عبد الله: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِ رِجَالِكُمْ؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: إِنَّ مِنْ شِرَارِ رِجَالِكُمُ الْبَهَّاتِ الْجَرِيءِ الْفَحَّاشِ، الْآكِلِ وَحَدَّةً، وَالْمَانِعِ رِفْدَهُ (1)، وَالضَّارِبِ عَبْدَهُ، وَالْمُلْجِي عِيَالَهُ إِلَى غَيْرِهِ. (2)

الإمام الصادق عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ: الْمَسْأُورُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَجْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبِ. (3)

1- الرِّفْدُ: الْعَطَاءُ وَالصِّلَةُ (الصَّحاح: ج 2 ص 475 «رِفْد»).

2- الكافي: ج 2 ص 292 ح 13، تهذيب الأحكام: ج 7 ص 400 ح 1597، بحار الأنوار: ج 72 ص 114 ح 13.

3- الكافي: ج 2 ص 369 ح 1 عن عبد الله بن سنان، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 375 ح 5762، الخصال: ص 182 ح 249 عن حماد بن عمرو عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 75 ص 72 ح 212؛ مسند ابن حنبل: ج 10 ص 443 ح 27670، الأدب المفرد: ص 104 ح 323، المعجم الكبير: ج 24 ص 167 ح 423، كنز العمال: ج 1 ص 440 ح 1901.

فصل دوم : نکوهش بهتان و بهتان زنده

1 / 2 بهتان زنده ، بدترین مردم است

فصل دوم : نکوهش بهتان و بهتان زنده 1 / 2 بهتان زنده ، بدترین مردم استالکافی_ به نقل از جابر بن عبد الله _ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را از بدترین مردانتان خبر ندهم؟». گفتیم : چرا ، ای پیامبر خدا ! فرمود : «از بدترین مردان شما، کسی است که بهتان زن است ، گستاخ است ، بدزبان است ، تنهاخور است ، از دهش دریغ می ورزد ، بنده اش را می زند و عائله اش را محتاج دیگران می سازد» .

امام صادق علیه السلام : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا شما را از بدترین افرادتان خبر ندهم؟». گفتیم : چرا ، ای پیامبر خدا ! فرمود : «آنان که سخن چینی می کنند (شایعه سازند) ، میان دوستان جدایی می افکنند ، و برای بی گناهان، عیبجویی می نمایند» .

2 / 2 البُهتانُ من أقبِح الذنوبِ رسول الله صلى الله عليه وآله: البُهتانُ عُذِلَ بالشُّركِ باللهِ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : خَمَسَ لَيْسَ لَهُنَّ كَفَّارَةٌ : الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ بِغَيْرِ حَقٍّ ، وَبُهْتُ الْمُؤْمِنِ ، وَالْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ ، وَيَمِينُ صَبْرٍ يُقَطَّعُ بِهَا مَالٌ أَمْرِيٍّ مُسْلِمٍ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله : مَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ . (3)

الإمام علي عليه السلام : لا قِحَّةَ (4) كَالْبُهْتِ . (5)

2 / 3 البُهتانُ أثقلُ الأشياءِ رسول الله صلى الله عليه وآله: البُهتانُ عَلَى الْبَرِيِّ أَثْقَلُ مِنَ السَّمَاءِ . (6)

الإمام الصادق عليه السلام : تَبَعَ حَكِيمٌ حَكِيمًا سَبْعِمِئَةَ فَرَسَخٍ فِي سَبْعِ كَلِمَاتٍ ، فَلَمَّا لَحِقَ بِهِ قَالَ لَهُ : يَا هَذَا! مَا أَرْفَعُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَأَوْسَعُ مِنَ الْأَرْضِ ، وَأَغْنِي مِنَ الْبَحْرِ ، وَأَقْسَى مِنَ الْحَجَرِ ، وَأَشَدُّ حَرَارَةً مِنَ النَّارِ ، وَأَشَدُّ بَرْدًا مِنَ الزَّمْهَرِيرِ ، وَأَثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ ؟ فَقَالَ لَهُ : يَا هَذَا! الْحَقُّ أَرْفَعُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَالْعَدْلُ أَوْسَعُ مِنَ الْأَرْضِ ، وَغِيَى النَّفْسِ أَغْنَى مِنَ الْبَحْرِ ، وَقَلْبُ الْكَافِرِ أَقْسَى مِنَ الْحَجَرِ ، وَالْحَرِيصُ الْجَشِيعُ أَشَدُّ حَرَارَةً مِنَ النَّارِ ، وَالْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَشَدُّ بَرْدًا مِنَ الزَّمْهَرِيرِ ، وَالْبُهْتَانُ عَلَى الْبَرِيِّ أَثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ . (7)

- 1- نوادر الأصول : ج 1 ص 121 .
- 2- مسند الشاميين : ج 2 ص 188 ح 1161 عن معاذ بن جبل ، المغني لعبد الله بن قدامة : ج 11 ص 178 نحوه ، الدر المنثور : ج 2 ص 629 عن أبي هريرة ، كنز العمال : ج 16 ص 79 ح 44007 .
- 3- صحيح البخاري : ج 5 ص 2248 ح 5700 ، مسند ابن حنبل : ج 5 ص 519 ح 16385 ، المعجم الكبير : ج 2 ص 73 ح 1332 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 347 وفيه « كفيله » بدل « ققتله » وكلها عن ثابت بن ضحَّاك ، كنز العمال : ج 3 ص 616 ح 8183 .
- 4- وَفُحَّ الرَّجُلُ : إِذَا صَارَ قَلِيلَ الْحَيَاءِ (لسان العرب : ج 2 ص 637 « وقح ») .
- 5- غرر الحكم : ج 6 ص 349 ح 10455 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 536 ح 9834 .
- 6- إرشاد القلوب : ص 192 ، جامع الأخبار : ص 383 ح 1071 عن الإمام علي عليه السلام ، وفيه « أعظم » بدل « أثقل » ، معدن الجواهر : ص 60 ، كشف الريبية : ص 43 وفي كليهما « السماوات » بدل « السماء » من دون إسناد إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 78 ص 31 ح 99 ؛ نوادر الأصول : ج 1 ص 120 عن الإمام علي عليه السلام وفيه « السماوات » بدل « السماء » .
- 7- الخصال : ص 348 ح 21 عن معاوية بن وهب ، معاني الأخبار : ص 177 عن محمد بن وهب ، جامع الأحاديث للقمي (الغايات) : ص 227 ، الاختصاص : ص 247 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 447 ح 7 .

2 / 2 بهتان زدن، از زشت ترین گناهان است

2 / 3 بهتان زدن، سنگین ترین چیزهاست

2 / 2 بهتان زدن، از زشت ترین گناهان استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله : بهتان زدن ، همسنگ شرك ورزیدن به خداست .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : پنج گناه است که هیچ کفاره ای ندارند : شرك ورزیدن به خدا ، کشتن بی گناه ، بهتان زدن به مؤمن ، فرار از میدان جهاد ، و سوگند دروغی که با آن، مال مرد مسلمانی تصرف شود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کس به مؤمنی تهمت کفر زند، این کار، مانند کشتن اوست .

امام علی علیه السلام : هیچ وقاحتی چون بهتان زدن نیست .

2 / 3 بهتان زدن، سنگین ترین چیزهاستپیامبر خدا صلی الله علیه و آله : [گناه] بهتان زدن به بی گناه، از آسمان ، سنگین تر است .

امام صادق علیه السلام : حکیمی هفتصد فرسنگ در جستجوی حکیمی راه پیمود تا از او هفت پرسش کند ، و چون به او رسید ، پرسید : ای حکیم ! آن چیست که از آسمان ، بلندتر است ، از زمین ، گسترده تر است ، از دریا توانگرتر است ، از سنگ ، سخت تر است ، از آتش ، داغ تر است ، از زمهریر ، سردتر است و از کوه های سر به فلک کشیده ، سنگین تر است ؟ آن حکیم گفت : ای حکیم ! حق ، از آسمان ، بلندتر است . عدل ، از زمین ، گسترده تر است . توانگری نفس ، از دریا توانگرتر است . دل کافر ، از سنگ ، سخت تر است . آزمند سیری ناپذیر ، از آتش ، داغ تر است . نومیادی از رحمت خدای عز و جل ، از زمهریر ، سردتر است و بهتان زدن به بی گناه ، از کوه های سر به فلک کشیده ، سنگین تر است .

نوادِر الأُصول: رُويَ في الخَبَرِ: إنَّ داوودَ عليه السلام سألَ سُلَيْمانَ عليه السلام: ما أثقلُ شيءٍ؟ فَقَالَ: البُهتانُ عَلى البريءِ. (1)

4/2 النَّوَادِرُ رسولُ الله صلى الله عليه وآله: لا يرمي رَجُلٌ رَجُلًا بِالفُسوقِ ولا يرميه بِالكُفْرِ، إلا ارتَدَّتْ عَليه إن لم يَكُنْ صاحِبُهُ كَذَلِكَ. (2)

عنه صلى الله عليه وآله: . . . أما علامَةُ الفاسِقِ فَأَرْبَعَةٌ: اللَّهُو، وَاللَّغُو، وَالْعُدوانُ، وَالْبُهتانُ. (3)

الإمام الصادق عليه السلام: إِيَّاكُمْ أن تُزَلِّقُوا السِّنَّتَكُمْ بِقَوْلِ الرُّورِ وَالْبُهتانِ وَالإِثْمِ وَالْعُدوانِ. (4)

1- نوادر الأُصول: ج 1 ص 121 .

2- صحيح البخاري: ج 5 ص 2247 ح 5698، مسند ابن حنبل: ج 8 ص 136 ح 21627، رياض الصالحين: ص 571، مجمع الزوائد: ج 8 ص 141 ح 13015 نقلاً عن البزار، إمتاع الأسماع: ج 9 ص 213 وكلها عن أبي ذر، تفسير الثعالبي: ج 5 ص 276 .

3- تحف العقول: ص 22، بحار الأنوار: ج 1 ص 122 .

4- الكافي: ج 8 ص 2 ح 1 عن إسماعيل بن مخلد السراج، بحار الأنوار: ج 78 ص 211 ح 93 .

2 / 4 گوناگون

نوادر الأصول: در خبر آمده است که: داوود علیه السلام از سلیمان علیه السلام پرسید: سنگین ترین چیز چیست؟ سلیمان علیه السلام گفت: بهتان زدن به بی گناه.

2 / 4 گوناگون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس نسبت فسق و کفر به دیگری دهد، چنانچه آن کس چنان نباشد، آن نسبت، به خود او باز می گردد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: نشانه فاسق، چهار چیز است: پرداختن به لهو و لعب، بیهوده کاری، تعدی و بهتان زدن.

امام صادق علیه السلام: زنهار که زیان هایتان را به سخن دروغ و بهتان و گناه و عداوت بلغزانید.

الفصل الثالث : مبادئ البهتان 3 / 1 البُغْضُ الْكُتَابُ « وَبِكَفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا » . (1)

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله : يا عَلِيُّ ، فَيْكَ مَثَلٌ مِنْ عَيْسَى ؛ أَبْغَضَتْهُ الْيَهُودُ حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ ، وَأَحَبَّهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلِ الَّذِي لَيْسَ بِهِ . (2)

الإمام علي عليه السلام : يَهْلِكُ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَرِيقَانِ : مُحِبُّ مَطَرٍ (3) ، وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ . (4)

1- النساء : 156 .

- 2- السنن الكبرى للنسائي : ج 5 ص 137 ح 8488 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 336 ح 1376 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 133 ح 462 عیون الأخبار فی مناقب الأخیار : ص 252 ، شواهد التنزیل : ج 2 ص 227 وكلها عن ربيعة بن ناخذ عن الإمام علي عليه السلام ، كنز العمال : ج 11 ص 623 ح 33032 ؛ الأمالي للطوسي : ص 256 ح 462 ، الغارات : ج 2 ص 589 كلاهما عن ربيعة بن ناخذ عن الإمام علي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله ، بحار الأنوار : ج 35 ص 316 ح 5 .
- 3- أطريت فلانا : مدحته ، وقيل : بالغت في مدحه وجاوزت الحدّ (المصباح المنير : ص 372 « طرو ») .
- 4- السنّة لابن أبي عاصم : ص 470 ح 1005 عن نزال بن سبرة ، كنز العمال : ج 11 ص 325 ح 31641 .

فصل سوم : خاستگاه های بهتان

3 / 1 دشمنی

فصل سوم : خاستگاه های بهتان 3 / 1 دشمنیقرآن«و [نیز] به سزای کفرشان و آن بهتان بزرگی که به مریم زدند» .

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی ! در تو، نمونه ای از عیسی است : یهود، چندان او را دشمن داشتند که به مادرش بهتان زدند ، و نصارا چندان دوستش داشتند که او را در جایگاهی که سزاوارش نیست، نشانند .

امام علی علیه السلام : در پیوند با ما خاندان ، دو گروه به هلاکت می افتند : دوستداری که در مدح ما از حد می گذرد ، و بهتان زننده ای که افترا می بندد .

عنه عليه السلام: يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرَطٍ، وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ. (1)

عنه عليه السلام: يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرَطٍ يُفْرَطُنِي (2) بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَمُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ شَتَانِي (3) عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي. (4)

عنه عليه السلام: يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُطْرٍ يَضْعُنِي غَيْرَ مَوْضِعِي وَيَمْدَحُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَمُبْغِضٌ مُفْتَرٍ يَرْمِينِي بِمَا أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ. (5)

2/3 حُبُّ الْمَالِ الْكَتَابُ «وَأِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَعَاطَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا * وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا». (6)

الحديث تفسير الصافي: «أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا» إنكارٌ وتوبيخٌ، قيل: كَانَ الرَّجُلُ إِذَا أَرَادَ جَدِيدَةً بَهَتَ النَّبِيَّ تَحْتَهُ بِفَاحِشَةٍ حَتَّى يُلْجِئَهَا إِلَى الْإِفْتِدَاءِ مِنْهُ بِمَا أَعْطَاهَا؛ لِيَصْرِفَهُ إِلَى تَزْوُجِ الْجَدِيدَةِ! فَتُهَوَّأُ عَنْ ذَلِكَ. (7)

1- نهج البلاغة: الحكمة 469، خصائص الأئمة: ص 124، بحار الأنوار: ج 34 ص 344 ح 1167.

2- التقريظ: مدح الحي ووصفه (النهاية: ج 4 ص 43 «قرظ»).

3- شتأ: بغض (الصحيح: ج 1 ص 57 «شتأ»).

4- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 337 ح 1376، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 133 ح 4622، عيون الأخبار في مناقب الأخيار: ص 252 وكلها عن ربيعة بن ناجذ، النهاية: ج 4 ص 43، كنز العمال: ج 13 ص 125 ح 36399؛ الأمالي للطوسي: ص 256 ح 462 عن ربيعة بن ناجذ، الغارات: ج 2 ص 590، بحار الأنوار: ج 25 ص 285 ح 37.

5- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 5 ص 5 عن محمد بن سليمان النوفلي.

6- النساء: 20 و 21.

7- تفسير الصافي: ج 2 ص 210؛ تفسير البيضاوي: ج 1 ص 332، وراجع: مجمع البيان: ج 3 ص 42.

3 / 2 مال دوستی

امام علی علیه السلام: در باره من، دو کس هلاک می شوند: دوستدار افراطی و بهتان زننده دروغزن.

امام علی علیه السلام: در باره من، دو کس هلاک می شوند: یکی دوستدار افراطی ای که مرا به چیزهایی می ستاید که در من نیست، و دیگری کینه توزی که دشمنی اش با من، او را به بهتان زدن بر من وا می دارد.

امام علی علیه السلام: در باره من، دو کس هلاک می شوند: دوستدارِ مدحگوی که مرا در جایگاهی بالاتر از آنچه هستم، قرار می دهد و مرا به آنچه در من نیست، می ستاید، و کینه توز افترازن که به من چیزهایی نسبت می دهد که از آنها میرا هستم.

3 / 2 مال دوستیقرآن «و اگر خواستید همسری [دیگر] به جای همسر [پیشین خود] ستانید، و به یکی از آنان قنطاری داده بودید، چیزی از آن را پس مگیرید. آیا می خواهید آن [مال] را به بهتان و گناه آشکار بگیرید؟! و چگونه آن را می ستانید، با آن که از یکدیگر کام گرفته اید و آنان از شما پیمانی استوار گرفته اند؟!».

حدیثتفسیر الصافی: «آیا می خواهید آن را به بهتان و گناه آشکار بگیرید?!»، استفهام انکاری و توییحی است. گفته شده است که: مرد، هر گاه می خواست همسر جدیدی بگیرد، به همسری که داشت، تهمت زنا می زد تا او را مجبور سازد که آنچه را [به عنوان مهریه] داده است، فدیّه دهد و آن را خرج ازدواج با همسر جدیدش کند. پس، از این کار نهی شدند.

3 / 3 النِّفَاقُ الكافي عن سليم بن قيس الهلالي: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادِ وَأَبِي ذَرٍّ شَيْئًا مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَأَحَادِيثِ عَنِ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصَدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ، وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمِنَ الْأَحَادِيثِ عَنِ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا، وَتَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ، أَفْتَرَى النَّاسُ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدِينَ، وَيُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ؟! قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ؛ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكُذْبًا، وَنَاسِدًا وَمَنْسُوحًا، وَعَامًّا وَخَاصًّا، وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحِفْظًا وَوَهْمًا، وَقَدْ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: «إِنَّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَابَةُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»، ثُمَّ كَذَبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ! وَإِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ، مُتَصَدِّعٌ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأَنَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدًا، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوهُ، وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا: هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ، وَأَخَذُوا عَنْهُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ، وَقَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ، وَوَصَّاهُمْ بِمَا وَصَّاهُمْ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَسْمَعُوا لِقَوْلِهِمْ» (1)، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الصَّلَاةِ وَالِدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْكَذِبِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ، وَحَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، وَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالِدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ، فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ... (2)

الإمام علي عليه السلام في الديوان المنسوب إليه في شكاية أهل النفاق: هذا زمانٌ ليس إخوانها أيها المرء إخوان إخوانه كلهم ظالم لهم لسانان ووجهان يلقاتك بالبشر وفي قلبه داء يواريه بكتمان حتى إذا ما غبت عن عينه ماك بالزور وبهتان هذا زمان هكذا أهلها لود لا يصدقك اثنان يا أيها المرء فكن مفردا هرك لا تأنس بإنسان (3)

1- المنافقون: 4.

2- الكافي: ج 1 ص 62 ح 1، الخصال: ص 255 ح 131، الاعتقادات للصدوق: ص 118، الاستنصار: ص 10، الغيبة للنعماني: ص 75 ح 10، بحار الأنوار: ج 2 ص 228 ح 12؛ المعيار والموازنة: ص 301 نحوه.

3- الديوان المنسوب إلى الإمام علي عليه السلام: ص 598، بحار الأنوار: ج 34 ص 446 ح 103.

3 / 3 دورویی الکافی_ به نقل از سلیم بن قیس هلالی_ : به امیر مؤمنان علیه السلام گفتم : من از سلمان و مقداد و ابو ذر، مطالبی در تفسیر قرآن و نیز احادیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که با آنچه در نزد مردم است، مغایر است . از شما نیز مطالبی شنیده ام که آنچه را از آنها شنیده ام، تأیید می کند . از سوی دیگر ، مطالب فراوانی در باره تفسیر قرآن و احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دست مردم دیده ام که شما با آنها مخالفت می کنید و همه آنها را نادرست می دانید . آیا به نظر شما ، مردم عمدا بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندند و قرآن را تفسیر به رأی می کنند ؟ امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود : «سؤالی کردی . اکنون پاسخ آن را نیک در یاب . در میان مردم ، مطالب درست و نادرست و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و محفوظ و موهوم، وجود دارد . در زمان خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، چندان بر ایشان دروغ بستند که خطبه ای ایراد کرد و فرمود : ای مردم ! دروغ بندگان بر من، زیاد شده اند . هر کس به عمد بر من دروغ بزند، جایش در آتش است . با این حال ، بعد از آن باز بر ایشان دروغ بسته شد . حدیث ، در حقیقت ، از چهار طریق به شما رسیده است و پنجمین ندارد : از طریق شخص منافق که به ایمان وانمود می کند و به ظاهر، از مسلمانی دم می زند؛ اما از این که عمدا بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بزند، پروا و پرهیزی ندارد . اگر مردم می دانستند که او منافقی دروغگوست، از او نمی پذیرفتند و گفته هایش را تصدیق نمی کردند؛ ولی آنها می گویند: این شخص، صحابی پیامبر خدا بوده و ایشان را دیده و از ایشان شنیده است . از این رو، حدیث او را می گیرند، در حالی که از ماهیت او آگاه نیستند ، در صورتی که خداوند، به پیامبرش از حال منافقان خبر داده و اوصاف آنان را بیان کرده و فرموده است : «چون ایشان را ببینی، ظاهرشان تو را پسند می افتد و اگر سخن گویند، به گفتارشان گوش می دهی» . این گروه ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز باقی ماندند و به پیشوایان گم راهی و کسانی که با نیرنگ و دروغ و بهتان، به آتش فرا می خوانند، (1) نزدیک شدند ، و آن پیشوایان ، ایشان را کارگزاران خود قرار دادند و بر کرده مردم سوارشان کردند و به واسطه آنها دنیا را خوردند ؛ چرا که مردم ، در حقیقت ، با زمامداران و به دنبال دنیا هستند، مگر کسی که خداوند، نگاهش دارد . این بود یکی از چهار طریق ...» .

1- . احتمال دارد که در متن عربی، «بالزور و ...» متعلق به «فتقرّبوا» باشد که در این صورت معنای جمله، چنین است : پس با توسّل به نیرنگ و دروغ و بهتان، خود را به پیشوایان گم راهی و دعوتگران به سوی آتش، نزدیک کردند . م .

3 / 4 الكَذِبُرسول الله صلى الله عليه وآله: أما علامة الكذابِ فأربعةٌ: إن قالَ لم يصدق ، وإن قيلَ له لم يصدق ، والنميمةُ (1) ، والبُهتُ .
(2)

علل الشرائع عن وهب بن مُنبهٍ_ فيما نقله عن التوراة_ : إذا صدَّ عُفَّ الصِّدْقُ كَثُرَ الكَذِبُ ، وفَشَتِ الفِرْيَةُ ، وجاءَ الإفكُ بِكُلِّ وَجِهٍ وَالبُهْتَانُ .
وإذا حصلَ الصِّدْقُ اختسأ الكَذِبُ ، ودلَّ وصمَّت الإفكُ ، وأميتتِ الفِرْيَةُ ، وأهينَ البُهْتَانُ . (3)

1- .النميمة : هي نقل الحديث من قوم إلى قوم على جهة الإفساد والشرِّ (النهاية : ج 5 ص 120 « نمم ») .

2- .تحف العقول : ص 22 ، بحار الأنوار : ج 1 ص 122 .

3- .علل الشرائع : ص 112 ح 9 ، بحار الأنوار : ج 61 ص 289 .

3 / 4 دروغگویی

امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان و در نالیدن از منافقان _ این زمان ، زمانی است که برادرانش ای مرد! برادر نیستند برادرانش همه ستمکارند و دوزبان و دورو دارند با تو با خوش رویی برخورد می کند، در حالی که در دلش مَرَضی است که پنهان می دارد و چون از برابر دیدگانش ناپدید شوی به تو دروغ و بهتان می بندد این زمانه ، مردمانش چنین اند حتّی دو نفر هم با تو از سر صدق، دوستی نمی کنند پس _ ای مرد _ تنها باش برای همیشه عمرت ، و با هیچ کس دمخور مباش.

3 / 4 دروغگویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : نشانه دروغگو، چهار چیز است : اگر بگویند، راست نمی گویند ، اگر سخنی به او گفته شود، آن را راست نمی شمارد ، و [نیز] سخن چینی و بهتان زدن .

علل الشرائع _ به نقل از وهب بن مُنَبّه، از تورات _ هر گاه راستی سستی گیرد، دروغ ، بسیار می شود ، و افترا بستن ، شایع می گردد ، و تهمت و بهتان ، از هر سو می آیند . و هر گاه راستی قوّت گیرد، دروغ ناپدید می شود ، و تهمت زنی خوار و خاموش می گردد ، و افترا بستن میرانده می شود ، و بهتان زدن بی ارج می گردد .

3 / 5 مُجَالَسَةُ جَلِيسِ السَّوَاءِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِحْذَرِ مِمَّنْ إِذَا حَدَّثْتَهُ مَلَكًا ، وَإِذَا حَدَّثَكَ غَمَّكَ ، وَإِنْ سَرَرْتَهُ أَوْ ضَرَرْتَهُ سَلَكَ مَعَكَ فِيهِ سَبِيلَكَ ، وَإِنْ فَارَقَكَ سَاءَكَ مَغِيبُهُ بِذِكْرِ سَوَاتِكَ ، وَإِنْ مَانَعْتَهُ بَهْتِكَ وَافْتَرَى ، وَإِنْ وَافَقْتَهُ حَسَدَكَ وَاعْتَدَى ، وَإِنْ خَالَفْتَهُ مَمْتَنَكَ وَمَارَى ، يَعْجِزُ عَنِ مُكَافَأَةِ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ ، وَيُفْرِطُ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْهِ ، يُصْبِحُ صَاحِبُهُ فِي أَجْرٍ ، وَيُصْبِحُ هُوَ فِي وَزْرِ ، لِسَانُهُ عَلَيْهِ لَا لَهُ ، وَلَا يَضْبُطُ قَلْبُهُ قَوْلَهُ ، يَتَعَلَّمُ الْمِرَاءَ ، وَيَفْقَهُ الرِّيَاءَ (1) ، يُبَادِرُ الدُّنْيَا ، وَيُوَاكِلُ التَّقْوَى . (2)

1- في بحار الأنوار : يتعلم للمراء ويتفقه للرياء .

2- مطالب السؤل : ص 232 ، تاريخ دمشق : ج 47 ص 81 نحوه من دون إسناد إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام ؛ بحار الأنوار : ج 78 ص 10 ح 67 .

3 / 5 هم نشینی با بدان

3 / 5 هم نشینی با بدانامام علی علیه السلام: حذر کن از آن کس که هر گاه با او سخن می گویی، تورا ملول می گرداند، و هر گاه او با تو سخن می گوید، غمگینت می سازد، و اگر به او شادی یا زبانی برسانی، با تو رفتار متقابل می کند، و اگر از تو جدا شود، جدایی او، تورا بد می آید؛ چرا که پشت سرت بد می گوید، و اگر در برابرش ایستادگی کنی، به تو بهتان و افترا می زند، و اگر با او سازگاری نمایی، بر تو حسادت می ورزد و تعدی می کند، و اگر با او ناسازگاری کنی، با تو از در دشمنی و جدال بر می خیزد. از جبران خوبی دیگران به خود، ناتوان است، و در بدی کردن به کسی که به او بدی کرده، زیاده روی می کند. هم نشین او، مأجور است و خودش گنهکار. زبانش به زیان اوست، نه به سودش. دلش سخنش را نگه نمی دارد. برای مجادله کردن می آموزد، و برای خودنمایی، فقه می آموزد. به سوی دنیا می شتابد و تقوا را وا می گذارد.

الفصل الرابع : جزاء الباهت 4 / 1 اضطراب النفس لإمام الصادق عليه السلام : خَمْسَةٌ لَا يَنَامُونَ : الْهَامُّ بِدَمِّ يَسْفِكُهُ ، وَذُو الْمَالِ الْكَثِيرِ لَا أَمِينَ لَهُ ، وَالْقَائِلُ فِي النَّاسِ الرَّؤُورَ وَالْبُهْتَانَ عَنْ عَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا يَنَالُهُ ، وَالْمَأْخُودُ بِالْمَالِ الْكَثِيرِ وَلَا مَالَ لَهُ ، وَالْمُحِبُّ حَبِيبًا يَتَوَقَّعُ فِرَاقَهُ . (1)

4 / 2 عَذَابُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ قَالَ فِي امْرِي مُسْلِمٍ مَا لَيْسَ فِيهِ لِيُؤْذِيَهُ ، حَبَسَهُ اللَّهُ فِي رَدْعَةِ الْخَبَالِ (2) يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَقْضَى بَيْنَ النَّاسِ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله : مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا لَيْسَ فِيهِ ، أَسَكَّنَهُ اللَّهُ رَدْعَةَ الْخَبَالِ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ . (4)

-
- 1- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 503 ح 1446 ، الخصال : ص 296 ح 64 كلاهما عن أبي بصير ، بحار الأنوار : ج 70 ص 15 ح 5 .
 - 2- رَدْعَةُ الْخَبَالِ : عَصَاةُ أَهْلِ النَّارِ ، وَالرَدْعَةُ : طِينٌ وَوَحْلٌ كَثِيرٌ (النِّهَايَةُ : ج 2 ص 215 « رَدْعٌ ») .
 - 3- .تاريخ دمشق : ج 6 ص 73 عن أبي الدرداء ، كنز العمال : ج 3 ص 564 ح 7925 .
 - 4- .سنن أبي داود : ج 3 ص 305 ح 3597 عن يحيى بن راشد ، المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 33 ح 2222 عن عبد الله بن عمر ، كنز العمال : ج 16 ص 108 ح 44079 ؛ المؤمن : ص 70 ح 191 عن الإمام الصادق عليه السلام ، تفسير القمي : ج 2 ص 19 ، عوالي اللآلي : ج 1 ص 165 ح 172 وكلها نحوه .

فصل چهارم : سزای بهتان زننده

1 / 4 اضطراب روانی

2 / 4 عذاب روز قیامت

فصل چهارم : سزای بهتان زننده 1 / 4 اضطراب روانی امام صادق علیه السلام : پنج کس اند که خواب ندارند : کسی که در فکر ریختن خونی است ، کسی که مال بسیار دارد و امینی ندارد ، کسی که برای رسیدن به مالی از دنیا بر مردم دروغ و بهتان می بندد ، کسی که بدهکاری بسیار دارد و دستش از مال، تهی است ، و کسی که محبوبی دارد و نگران جدا شدن از اوست .

2 / 4 عذاب روز قیامت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کس در باره انسان مسلمانی چیزی بگوید که در او نیست تا بدین وسیله آزارش دهد، روز قیامت، خداوند، او را در میان لجن چرکابه دوزخیان نگه می دارد، تا زمانی که میان همه مردم ، داوری شود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کس چیزی را به مؤمنی نسبت دهد که از آن مبراست ، خداوند، او را در لجن چرکابه دوزخیان جای می دهد، تا آن گاه که از [عهد] آنچه گفته است، به در آید .

عنه صلى الله عليه وآله: **إِذَا رَجُلٌ أَشَاعَ عَلَى رَجُلٍ مُسْلِمٍ بِكَلِمَةٍ وَهُوَ مِنْهَا بَرِيءٌ، سَبَّهُ بِهَا فِي الدُّنْيَا؛ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُذَيَّبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي النَّارِ حَتَّى يَأْتِيَ بِإِنْفَازٍ مَا قَالَ . (1)**

عنه صلى الله عليه وآله: **مَنْ ذَكَرَ امْرَأً بِمَا لَيْسَ فِيهِ لِيَعِيبَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ، حَبَسَهُ اللَّهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ حَتَّى يَأْتِيَ بِإِنْفَازٍ مَا قَالَ فِيهِ . (2)**

عنه صلى الله عليه وآله: **مَنْ بَهَّتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ . (3)**

الكافي عن ابن أبي يعفور عن الإمام الصادق عليه السلام: **مَنْ بَهَّتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً بِمَا لَيْسَ فِيهِ، بَعَثَهُ اللَّهُ فِي طِينَةِ خَبَالٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ . قُلْتُ: وَمَا طِينَةُ الْخَبَالِ؟ قَالَ: صَدِيدٌ يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الْمُؤْمِسَاتِ . (4)**

1- .مجمع الزوائد : ج 4 ص 363 ح 7040 نقلاً عن المعجم الكبير ، تفسير القرطبي : ج 12 ص 206 ، تفسير الثعلبي : ج 7 ص 81 كلاهما نحوه وكلهما عن أبي الدرداء ، الدرّ المنثور : ج 5 ص 286 عن أبي ذرّ نقلاً عن الحاكم النيشابوري وليس فيه « سبّه بها في الدنيا » ، كنز العمال : ج 16 ص 38 ح 43837 ؛ كشف الريبية : ص 42 عن أبي الدرداء وليس فيه ذيله من « حَتَّى يَأْتِيَ » .

2- .المعجم الأوسط : ج 8 ص 380 ح 8936 ، ربيع الأبرار : ج 2 ص 155 ، تاريخ دمشق : ج 37 ص 253 كلّها عن أبي الدرداء ، كنز العمال : ج 3 ص 587 ح 8032 .

3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 33 ح 63 ، صحيفة الإمام الرضا عليه السلام : ص 99 ح 37 كلاهما عن أحمد بن عامر الطائي عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، جامع الأخبار : ص 419 ح 1164 ، بحار الأنوار : ج 75 ص 194 ح 5 ؛ تفسير القرطبي : ج 3 ص 29 ، ربيع الأبرار : ج 2 ص 183 كلاهما عن الإمام علي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله ، كنز العمال : ج 3 ص 564 ح 7924 .

4- .الكافي : ج 2 ص 357 ح 5 ، معاني الأخبار : ص 164 ، بحار الأنوار : ج 75 ص 244 ح 5 ؛ المعجم الكبير : ج 12 ص 297 ح 13435 ، تهذيب الكمال : ج 22 ص 614 الرقم 4629 كلاهما عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وآله نحوه ، كنز العمال : ج 3 ص 564 ح 7924 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر مردی سخنی را در باره مرد مسلمانی اشاعه دهد که او از آن مبرّاست و غرضش بدنام کردن او در دنیا [و در بین مردم] باشد، بر خدای متعال است که روز قیامت، او را در آتش، ذوب کند، تا آن گاه که مَفَرّی (دلیلی) برای آنچه گفته است، بیاورد [و آن را اثبات نماید].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس چیزی را به کسی نسبت دهد که در او نیست و غرضش بدنام کردن او باشد، خداوند، آن کس را در آتش دوزخ نگه می دارد تا برای آنچه در باره او گفته است، مَفَرّی (دلیلی) بیاورد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتان زند یا در باره اش چیزی بگوید که در او نیست، خداوند عز و جلد ر روز قیامت، او را بر تلی از آتش بر پا نگه می دارد تا از [عهده] آنچه در باره او گفته است، به در آید.

الکافی_ به نقل از ابن ابی یعفور_: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتانی زند که از آن مبرّاست، خداوند، او را در طینت خَبال بر می انگیزد تا از [عهده] آنچه گفته است، بیرون آید». گفتم: طینت خَبال چیست؟ فرمود: «چرکابه ای است که از فرج های زنان بدکاره خارج می شود».

4 / 3 الخلود في النار رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا بِمَا فِيهِ، لَمْ يَجْمَعْ اللَّهُ بَيْنَهُمَا فِي الْجَنَّةِ أَبَدًا، وَمَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا بِمَا لَيْسَ فِيهِ، فَقَدِ انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ بَيْنَهُمَا، وَكَانَ الْمُغْتَابُ فِي النَّارِ خَالِدًا فِيهَا وَيُسَّ الْمَصِيرُ. (1)

1- الأُمالي للصدوق: ص 164 ح 163، قصص الأنبياء للراوندي: ص 203 ح 264 كلاهما عن علقمة عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، مشكاة الأنوار: ص 302 ح 941، جامع الأخبار: ص 412 ح 1143، روضة الواعظين: ص 515، بحار الأنوار: ج 70 ص 2 ح 4.

3 / 4 جاودانگی در آتش دوزخ

3 / 4 جاودانگی در آتش دوزخ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس پشت سر مؤمنی، از او چیزی بگوید که در او هست، خداوند هرگز آن دورا در بهشت جمع نمی کند، و هر کس پشت سر مؤمنی از او چیزی بگوید که در او نیست، پیوند میان آن دو بریده شده است، و غیبت کننده، در آتش، جاویدان می گردد، و آن بدسرانجامی است!

الفصل الخامس : مواجهة البهتان 5 / 1 المكافحة الكتاب « وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ » .
(1)

الحديث المعجم الكبير للطبراني عن ابن عمر : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِأَسَامَةَ فِي شَأْنِ عَائِشَةَ (2) لَمَّا رُمِيَتْ بِالْإِفْكَ : مَا تَقُولُ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ! مَا يَجِلُّ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا ، سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ . (3)

المعجم الكبير للطبراني عن ابن عباس : « وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ » يُرِيدُ : أَفَلَا سَمِعْتُمُوهُ « قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ » يُرِيدُ بِالْبُهْتَانِ الْإِفْتِرَاءَ الْعَظِيمَ ، مِثْلُ قَوْلِهِ فِي مَرْيَمَ : « وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا » (4) . (5)

1- .النور : 16 .

2- .راجع : موسوعة معارف الكتاب والسنة : ج 10 ص 213 الهامش 3 .

3- .المعجم الكبير للطبراني : ج 23 ص 143 ح 202 .

4- .النساء : 156 .

5- .المعجم الكبير للطبراني : ج 23 ص 144 ح 203 .

فصل پنجم : مقابله با بهتان

5 / 1 مبارزه با آن

فصل پنجم : مقابله با بهتان 1 / 5 مبارزه با آنقرآن (و چرا وقتی آن را شنیدید ، نگفتید : «برای ما سزاوار نیست که در این باره سخن بگوییم . منزهی تو [ای خداوند] ! این ، بهتانی بزرگ است؟») .

حدیثالمعجم الکبیر ، طبرانی_ به نقل از ابن عمر _ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قضیّه تهمت زدن به عایشه ، (1) به اسامه فرمود : «تو چه می گویی ؟» . اسامه گفت : سبحان الله ! برای ما روا نیست که در این باره سخن بگوییم . منزهی تو [ای خداوند] ! این ، بهتانی بزرگ است .

المعجم الکبیر ، طبرانی_ به نقل از ابن عباس _ : «و چرا وقتی آن را شنیدید» ، مراد ، این است که : آیا آن را نشنیدید ؟ «نگفتید : «برای ما سزاوار نیست که در این باره سخن بگوییم . منزهی تو [ای خداوند] ! این ، بهتانی بزرگ است؟» ، مراد از بهتان ، افترای بزرگ است ، مانند سخش در باره مریم که : «و آن بهتان بزرگی که بر مریم زدند» .

المعجم الكبير للطبراني عن سعيد بن جبير: « وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ » يَعْنِي الْقَذْفَ ، أَلَا « قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا » يَعْنِي مَا يَنْبَغِي لَنَا « أَنْ تَتَكَلَّمُ بِهِذَا » يَعْنِي بِالْقَذْفِ ، وَلَمْ تَرَ أَعْيُنُنَا « سُبْحَانَكَ » يَعْنِي أَلَا قُلْتُمْ : سُبْحَانَكَ « هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ » . (1)

2 / 5 عَدَمُ تَرْتِيبِ الْأَثْرِ عَلَى الْأَقَاوِيلِ لِإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ؟ فَقَالَ : أَرْبَعُ أَصَابِعَ ، وَوَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى أُذُنِهِ وَعَيْنَيْهِ ، فَقَالَ : مَا رَأَيْتُهُ عَيْنَاكَ فَهُوَ الْحَقُّ ، وَمَا سَمِعْتَهُ أُذْنَاكَ فَأَكْثَرُهُ بَاطِلٌ . (2)

نهج البلاغة عن الإمام علي عليه السلام في النهي عن سماع الغيبة وفي الفرق بين الحق والباطل _ : أَيُّهَا النَّاسُ ! مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ . أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّمَامِي وَتُخَطِّئُ السَّهَامُ ، وَيُحِيلُ الْكَلَامُ ، وَبَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَدِيدٌ . أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ . فَسَدَّ بَلَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا ، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ : « سَمِعْتُ » ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ : « رَأَيْتُ » . (3)

1- .المعجم الكبير للطبراني : ج 23 ص 144 ح 204 ، مجمع الزوائد : ج 7 ص 183 ح 11205 ، تفسير ابن أبي حاتم : ج 8 ص 2549 ح 14236 و 14239 ، الدر المنثور : ج 6 ص 153 .

2- .الخصال : ص 236 ح 78 عن ميسر بن عبد العزيز ، بحار الأنوار : ج 75 ص 196 ح 9 و 10 .

3- .نهج البلاغة : الخطبة 141 ، بحار الأنوار : ج 75 ص 197 ح 16 .

5 / 2 ترتیب اثر ندادن به گفته ها

المعجم الكبير، طبرانی_ به نقل از سعید بن جبیر _ : «و چرا وقتی آن را شنیدید» یعنی آن تهمت را ، «نگفتید: برای ما نیست» یعنی برای ما سزاوار نیست «که در این باره سخن بگوییم» یعنی در باره آن تهمت ، در حالی که با چشم خود ندیده ایم. «منزهی تو!» ، یعنی : چرا نگفتید : «منزهی تو!» «این، بهتانی بزرگ است» ؟ .

5 / 2 ترتیب اثر ندادن به گفته ها امام باقر علیه السلام : از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد : فاصله میان حق و باطل، چه قدر است ؟ فرمود : «چهار انگشت» و امیر مؤمنان علیه السلام دستش را بر گوش و چشمان خود نهاد و فرمود : «آنچه چشمانت می بیند، آن ، حق است و آنچه گوش هایت می شنوند، بیشتر آن، نادرست است» .

نهج البلاغه_ در نهی از گوش کردن به غیبت و فرق میان حق و باطل _ : [امام علی علیه السلام فرمود:] «ای مردم ! هر کس برادر خود را به استواری در دین و درستی راه، شناخت ، دیگر هرگز نباید به گفته های مردم در باره او گوش سپارد . آگاه باشید که گاه تیرانداز تیر می افکند و تیرها به خطا می رود ، و بسا سخنی که باطل است و بطلان آن، از بین می رود ، و خدا شنوا و گواه است . آگاه باشید که میان حق و باطل، تنها چهار انگشت فاصله است» . از امام علیه السلام در باره معنای این سخنش سؤال شد . ایشان ، انگشتان خود را به هم چسبانند و آنها را میان گوش و چشم خویش نهاد و سپس فرمود : «باطل، این است که بگویی : شنیدم ، و حق، آن است که بگویی : دیدم» .

5 / 3 الصَّبْرُ عَلَى بُهْتِ السَّفِيهِعِيُونَ أَخْبَارَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ كَاتِبِ أَبِي الْفَيْضِ عَنْ أَبِيهِ : حَضَرْنَا مَجْلِسَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَدَّ كَأَنَّ رَجُلًا أَخَاهُ ، فَأَنْشَأَ يَقُولُ : إِعْذِرْ أَخَاكَ عَلَى ذُنُوبِهِوَاسْتُرْ وَعَظَّ عَلَى عُيُوبِهِ وَاصْبِرْ عَلَى بُهْتِ السَّفِيهِ وَلِلزَّمَانِ عَلَى خُطُوبِهِ وَدَعِ الْجَوَابَ تَفَضُّلاً وَكُلِّ الظُّلْمَ إِلَى حَسِيْبِهِ (1)

مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُنَاجَاتِهِ _ : أَسْأَلُكَ يَا رَبُّ أَنْ لَا يُقَالَ فِيَّ مَا لَيْسَ فِيَّ . فَقَالَ : يَا مُوسَى ، مَا فَعَلْتَ هَذَا لِنَفْسِي ، فَكَيْفَ لَكَ ؟ (2)!

5 / 4 ثَوَابُ الصَّبْرِ عَلَى الْبُهْتَانِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يُجَاءُ بِالْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَتَوَضَّعَ حَسَدًا نَائِثَةً فِي كِفَّةٍ وَسَيِّئَاتُهُ فِي كِفَّةٍ ، فَتَرْجَحُ السَّيِّئَاتُ ، فَتَجِيءُ بِطَاقَةٍ فَتَنْعَقُ فِي كِفَّةِ الْحَسَنَاتِ فَتَرْجَحُ بِهَا ، يَقُولُ : يَا رَبُّ ! مَا هَذِهِ الْبِطَاقَةُ ؟ فَمَا مِنْ عَمَلٍ عَمِلْتُهُ فِي لَيْلِي وَنَهَارِي إِلَّا وَقَدْ اسْتَقْبَلْتُ بِهِ ! قَالَ : هَذَا مَا قِيلَ فِيكَ وَأَنْتَ مِنْهُ بَرِيءٌ . (3)

-
- 1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 176 ح 4 ، بشارة المصطفى : ص 78 عن إبراهيم بن هاشم ، إعلام الوري : ج 2 ص 69 ، كشف الغمّة : ج 3 ص 59 عن أبي الحسن كاتب الفريضة عن أبيه ، بحار الأنوار : ج 49 ص 110 ح 5 .
 - 2- .إرشاد القلوب : ج 1 ص 134 .
 - 3- .نوادير الأصول : ج 1 ص 120 عن ابن عمر ، كنز العمال : ج 14 ص 383 ح 39024 ؛ بحار الأنوار (الإجازات للمجلسي) : ج 109 ص 112 .

5 / 3 شکیبایی در برابر بهتان های نادانان**5 / 4 ثواب شکیبایی در برابر بهتان**

5 / 3 شکیبایی در برابر بهتان های نادانانعیون أخبار الرضا علیه السلام_ به نقل از احمد بن حسین (کاتب ابو فیاض)، از پدرش _: در محضر امام رضا علیه السلام بودیم که مردی از برادر خود، گله و شکایت کرد. امام علیه السلام این ابیات را خواند: برادرت را در اشتباهاتش معذور بدار پرده پوشی کن و عیب هایش را بپوشان. در برابر بهتان زدن های نابخرد مردمان و بر ناملایمات روزگار، شکیبا باش. بزرگوارانه از جواب دادن به او در گذر و کار ستمکار را به حساب برش و گذار.

إرشاد القلوب: موسی بن عمران علیه السلام در مناجاتش گفت: پروردگارا! از تو می خواهم که آنچه در من نیست، به من نسبت داده نشود. خداوند فرمود: «ای موسی! من این کار را برای خودم نکرده ام. پس چگونه برای تو انجام دهم؟!».

5 / 4 ثواب شکیبایی در برابر بهتان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: روز رستاخیز، بنده را می آورند و کارهای خوب او را در يك کفّه [ترازوی اعمال] می نهند و بدی هایش را در کفّه دیگر. پس کفّه بدی هایش سنگینی می کند. برگه ای می آید و در کفّه کارهای خوب او می افتد و در نتیجه، این کفّه سنگین تر می شود. می گوید بار پروردگارا! این برگه چیست؟ من در هیچ شب و روز خود، عملی انجام نداده بودم، مگر این که با آن رو به رو شدم. خداوند می فرماید: «این، چیزی است که در باره ات گفته شد و تو از آنها مبرا بودی».

الإمام علي عليه السلام: لا- يَسُوءُكَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيكَ ؛ فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ كَانَ ذَنْبًا عَجَّلْتَ عُقُوبَتَهُ ، وَإِنْ كَانَ عَلَيَّ خِلَافٍ مَا قَالُوا كَانَتْ حَسَنَةً لَمْ تَعْمَلْهَا . (1)

5 / 5 بَدَلُ الْمَالِ لِرِيقَايَةِ الْعَرِضِ شَرَحَ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ لِابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ: رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ أَنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَعْطَى شَاعِرًا ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ : سَبِّحَانَ اللَّهَ ! أَعْطَيْتَ شَاعِرًا يَعَصِي الرَّحْمَنَ ، وَيَقُولُ الْبُهْتَانَ ؟ فَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، إِنَّ خَيْرَ مَا بَدَلْتَ مِنْ مَالِكَ مَا وَقَيْتَ بِهِ عَرَضَكَ ، وَإِنَّ مِنْ ابْتِغَاءِ الْخَيْرِ اتِّقَاءَ الشَّرِّ . (2)

-
- 1- .غرر الحكم : ج 6 ص 320 ح 10378 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 526 ح 9585 .
 - 2- .شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 16 ص 10 ؛ بحار الأنوار : ج 43 ص 358 ح 35 .

5 / 5 بخشیدن مال برای آبروداری

امام علی علیه السلام: از آنچه مردم در باره ات می گویند، ناراحت مشو؛ زیرا اگر چنان باشد که آنها می گویند، گناهی از تو سر زده است که در کفرش تعجیل شده [و با آن سخنان مردم، در همین دنیا مجازات شده ای]، و اگر چنان نباشد که آنها گفته اند، [غیبت آنها برای تو] حسنه ای خواهد بود که انجامش نداده ای .

5 / 5 بخشیدن مال برای آبروداری شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ابو جعفر محمد بن حبیب، روایت کرده است که حسن علیه السلام به شاعری صله ای داد . مردی از اهل مجلس گفت : سبحان الله ! به شاعری که خدای مهربان را نافرمانی می کند و بهتان می زند [و دروغ می بافد]، داد و دهش می کنی ؟ فرمود : «ای بنده خدا ! بهترین بخششی که از دارایی ات می کنی، آن بخششی است که با آن، آبرویت را نگه داری ، و یکی از راه های به دست آوردن خیر، نگه داشتن خود از شر است» .

48 . مباهله (نفرین کردن به یکدیگر)

اشاره

48 . مباهله (نفرین کردن به یکدیگر) در آمدفصل یکم : تشریح مباهلهفصل دوم : استدلال های اهل بیت علیهم السلام به ماجرای مباهلهفصل سوم : چند نمونه از مباهله های غیر اهل بیت علیهم السلامفصل چهارم : آداب روز مباهله

مباهله ، در لغت

درآمد مباهله ، در لغتواژه «مباهله»، برگرفته از ریشه «بَهَل» است . گفتنی است که «بَهَل»، دارای معانی مختلفی است (1) که یکی از آنها عبارت است از: نوعی دعا که همراه با اخلاص، اصرار ، التماس و ناله و زاری باشد (2) و «بَهَل» و «مباهله» در این جا به این معناست . فراهیدی در این باره می گوید : **بَاهَلْتُ فُلَانًا أَي : دَعَوْنَا عَلَى الظَّالِمِ مِنَّا ، وَ بَهَلْتُهُ : لَعْنَتُهُ ، وَ ابْتَهَلَ إِلَى اللَّهِ فِي الدُّعَاءِ أَي : جَدَّ وَ اجْتَهَدَ . (3) [جمله] «بَاهَلْتُ فُلَانًا»، یعنی: [من و فلانی] بر ستمگر از خویش نفرین کردیم . (4) «بَهَلْتُهُ» یعنی : او را لعنت کردم . «ابتهل إلى الله في الدعاء» یعنی : در دعا به درگاه خدا کوشش و تلاش کرد .**

-
- 1- در معجم مقاییس اللغة (ج 1 ص 310 ماده «بَهَل») آمده : الباء ، والهاء واللام أصول ثلاثة : أحدها التخلية ، والثاني جنس من الدعاء ، والثالث قلة في الماء ... وأما الآخر فالابتهاه والتضرع في الدعاء .
 - 2- در صحاح اللغة (ج 4 ص 1643 ماده «بَهَل») آمده : المباهلة : الملاعنة . والابتهاه : التضرع . ويقال في قوله تعالى : « ثُمَّ نَبْتَهَلُ » (آل عمران : آیه 61) أي نُخْلِصُ فِي الدُّعَاءِ .
 - 3- ترتیب کتاب العین : ص 100 ماده «بَهَل» .
 - 4- یعنی: هر يك از ما گفتيم : نفرین خدا بر آن يك از ما که ستمگر است و در حق دیگری ظلم کرده است .

مباهله، در قرآن و حدیث

متن حدیث مباهله

بنا بر این، «بهل» با «لعن»، این تفاوت را دارد که «لعن»، نفرین کردن دیگری به این است که از رحمت خدا دور باشد؛ ولی «بهل»، پافشاری و اصرار در لعن است. از این رو، کسی که اصرار و التماس در دعا و نفرین داشته باشد، «مبتهل» نامیده می شود. این نکته نیز قابل توجه است که «مباهله» همواره رابطه ای میان دو نفر و یا دو گروه متخاصم است که هر یک برای اثبات حقانیت خود، از خداوند متعال می خواهد بر طرف مقابل خود - که او را ظالم می پندارد - لعنت فرستد؛ اما «ابتهال» می تواند تنها دعا برای شخص «مبتهل» باشد. بنا بر این، هر مباهله ای، ابتهال نیز هست؛ ولی هر ابتهالی، مباهله نیست.

مباهله، در قرآن و حدیث قرآن کریم، واژه «مباهله» به کار نرفته و تنها یک بار، کلمه «نبتهل» (به صیغه مضارع متکلم مع الغیر) در آیه 61 از سوره آل عمران (آیه مباهله) به کار رفته است که به همین جهت آیه یاد شده، آیه مباهله نامیده می شود؛ اما در احادیث اسلامی و منابع تاریخی، در تبیین شأن نزول آیه مباهله، این واژه و مشتقات آن، فراوان به کار رفته اند. (1)

متن حدیث مباهله حدیث مباهله، حدیثی است در باره شأن نزول آیه مباهله. متن این حدیث، به تناسب منابع مختلفی که آن را نقل کرده اند، گاه به صورت موجز و کوتاه و گاه همراه با داستان تاریخی مربوط به آن، به تفصیل، گزارش شده است. کوتاه ترین گزارش این حدیث، روایت مسلم نیشابوری است که از سعد بن ابی وقاص چنین نقل کرده

1- ر. ک: ص 162_ 172 ح 4_ 7 و... .

اعتبار حدیث مباحله

است: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلِي. (1) چون این آیه نازل شد: «بگو: بیایید ما فرزندانمان را و شما فرزندانتان را بخوانیم»، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود: بار خدایا! اینان، خانواده من اند. و بلندترین گزارش این حدیث نیز، روایت سید ابن طاووس است که تفصیل آن در فصل یکم آمده است. (2)

اعتبار حدیث مباحله حدیث مباحله، در منابع مختلف حدیثی، تفسیری، تاریخی و کلامی پیروان اهل بیت و اهل سنت، نقل شده است
3.

1- ر.ك: ص 162، ح 3

2- ر.ك: ص 172، ح 7.

گفتنی است که اکثر قریب به اتفاق ناقلان حدیث مباحله، تواتر و یا صحّت آن را تأیید کرده اند. سیّد ابن طاووس در کتاب سعد السعود، با نقل از تفسیر ابو عبد الله محمد بن عباس بن مروان معروف به حجّام می گوید: وَفِي آيَةِ الْمُبَاهَلَةِ بِمَوْلَانَا عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِنَصَارَى نَجْرَانَ رَوَاهُ مِنْ أَحَدٍ وَ خَمْسِينَ طَرِيقًا عَمَّنْ سَمَّاهُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ غَيْرِهِمْ . (1) در آیه مباحله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به توسّط مولایمان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با ترسایان نجران، حدیث مربوط آن را ابن حجّام (2) از پنجاه و یک طریق، از صحابه و غیر صحابه، روایت کرده و نام آنان را آورده است. او در ادامه به نام راویان این حدیث، اشاره کرده است. حاکم نیشابوری می گوید: وَقَدْ تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ فِي التَّفَاسِيرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ غَيْرِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخَذَ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ حَسَنِ وَ حُسَيْنٍ وَ جَعَلُوا فَاطِمَةَ وَرَاءَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: هَؤُلَاءِ أَبْنَاءُنَا وَ أَنْفُسُنَا وَ نِسَاءُنَا ... (3)

1- سعد السعود: ص 91 .

2- صاحب تفسیر ما أنزل من القرآن فی النبی و أهل بیته .

3- معرفة علوم الحدیث: ص 50 .

در تفاسیر، اخبار و احادیث متواتر، به نقل از عبد الله بن عباس و دیگران آمده است که در روز مباحله، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست علی و حسن و حسین را گرفت و فاطمه را پشت سر خود قرار دادند و سپس فرمود: «اینان اند فرزندان ما و خود ما و زنان ما» جصاص در احکام القرآن آورده است: نَقَلَ رِوَاةُ السَّيْرِ وَ نَقَلَهُ الْأَثَرُ لَمْ يَخْتَلَفُوا فِيهِ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ، ثُمَّ دَعَا النَّصَارَى الَّذِينَ حَاجُّوهُ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ . (1) راویان اخبار و ناقلان آثار، به اتفاق آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین و علی و فاطمه علیهم السلام را گرفت و سپس نصرانیان را - که خواهان محاجه با وی از طریق مباحله شده بودند - فرا خواند . فخر رازی پس از نقل حدیث مباحله می نویسد : وَ اعْلَمَ أَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ كَالْمُتَّفَقِ عَلَى صِدْقِهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ . (2) آگاه باش که این حدیث در میان مفسران، مانند حدیثی است که علما بر آن، اتفاق نظر دارند . در سنن الترمذی نیز با اشاره به حدیث مباحله آمده است : هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ . (3) این حدیث، حدیثی صحیح و از این جهت، غریب است . و ابن تیمیّه می گوید : أَمَّا أَخْذُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فِي الْمُبَاهَلَةِ فَحَدِيثٌ صَحِيحٌ . (4)

1- .أحكام القرآن، جصاص : ج 2 ص 295 .

2- .تفسير الفخر الرازي : ج 8 ص 89 .

3- .سنن الترمذی : ج 5 ص 638 ذیل ح 3724 .

4- .منهاج السنّة : ج 7 ص 123 .

زمینه های واقعه مباحله

این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز مباحله، علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه خود برد، حدیثی صحیح است. بنا بر این ، تردید در صحت این حدیث ، (1) یا تحریف آن به صورت افزودن (2) بر نام های این چهار نفر (علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام) که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه خود برای مباحله برد و یا کاستن از آنها ، (3) ناشی از جهل و لجاج، یا بی مهری و یا بغض نسبت خاندان رسالت است و ارزش علمی ندارد. (4)

زمینه های واقعه مباحلهفتح مکه در سال هشتم هجری توسط سپاه اسلام که بدون خونریزی انجام گردید ، موجب درخشش تدریجی قدرت فرهنگی و سیاسی اسلام در حجاز و بلکه در سراسر جهان گردید . از این رو ، مدینه که کانون اصلی انقلاب اسلامی بود ، مورد توجه رهبران مذهبی و سیاسی جهان قرار گرفت . این پدیده فرهنگی و سیاسی ، بستر مناسبی شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اعزام نماینده ویژه و ارسال نامه برای رهبران سیاسی و مذهبی جهان، بویژه مناطق نزدیک به مدینه ، آنها را به پذیرش اسلام و یا به رسمیت شناختن دولت اسلامی و التزام به مقررات آن، فرا خواند . طبعاً بسیاری از مخاطبان نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله ، مایل بودند که با آمدن به مدینه ، از نزدیک با کانون انقلاب اسلامی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آشنا شوند . از این رو در سال نهم

1- ر.ك : تفسير المنار : ج 3 ص 322 .

2- ر.ك : تاريخ دمشق : ج 39 ص 177 ، السيرة النبوية، دحلان : ج 3 ص 5 .

3- ر.ك : تفسير الطبری : ج 3 ص 299 ، تاريخ المدينة المنورة : ج 2 ص 582 .

4- ر.ك : الميزان في تفسير القرآن : ج 3 ص 375 .

هجری به تدریج، هیئت های نمایندگی طوایف و قبایل عرب به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می رسیدند و بدین جهت، مورخان، این سال را «عام الوفود» نامیده اند. نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به مسیحیان نجران، (1) از جمله نامه های ارسالی ایشان در سال نهم هجری (2) است. متن نامه چنین است: بِسْمِ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، مِنْ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَسْقَفِ نَجْرَانَ وَ أَهْلِ نَجْرَانَ: إِنْ أَسَلَمْتُمْ فَأَيُّ أَحَمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ. أَمَّا بَعْدُ، فَأَيُّ أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ، وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى وَلايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلايَةِ الْعِبَادِ، فَإِنْ أَيْتُمْ فَالْجِزْيَةُ، فَإِنْ أَيْتُمْ فَقَدْ أَدْنَتْكُمْ بِحَرْبٍ، وَ السَّلَامُ. (3) به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. از محمد پیامبر، فرستاده خدا، به اسقف نجران و مردم نجران: اگر اسلام آوردید، پس هم صدا با شما، خدای معبود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را می ستایم و سپس من شما را از پرستش بندگان به پرستش خداوند، و از حاکمیت بندگان به حاکمیت خداوند، فرا می خوانم، و اگر نپذیرفتید، باید گزیت دهید، و اگر ندهید، با شما اعلام جنگ می کنم. بدرود. پس از ارسال این نامه، يك هیئت بلندپایه از رهبران مسیحیان نجران، به مدینه آمدند و با پیامبر صلی الله علیه و آله مذاکره و مناظره نمودند. آنها از روی تعصب و لجاجت، دلایل روشن پیامبر صلی الله علیه و آله را برای اثبات رسالت او نپذیرفتند. از این رو، گفتگوهای آنان به نتیجه نرسید و در نهایت، با نزول آیه 61 سوره آل عمران، پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خداوند متعال مأموریت یافت که به آنها پیشنهاد مباحله دهد تا خداوند متعال، خود، میان مدعی نبوت (پیامبر صلی الله علیه و آله) و مسیحیان، داوری کند و دروغگو را رسوا سازد. این پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله برای فیصله دادن به مجادلات هیئت اعزامی مسیحیان نجران، نزد خاص و عام مسلمانان و مسیحیان، از هر دلیل و برهانی، کارسازتر بود؛ اما رهبران مسیحیان نجران، با این که ابتدا پیشنهاد مباحله را پذیرفته بودند، پس از این که در روز موعود به میعادگاه وارد شدند و نشانه های صدق و حقانیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدند، از انجام آن منصرف شدند و به امضای صلح نامه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله شروط آن را مشخص فرمود و به پرداخت جزیه، تن در دادند.

1- ر.ك: نهاية الأرب: ص 19 و 55، معجم البلدان: ج 2 ص 538 و ج 5 ص 267، معجم ما استعجم: ج 4 ص 1298، فتوح البلدان: ج 1 ص 79، لغت نامه دهخدا: مدخل «نجران»، لسان العرب: ج 5 ص 195.

2- ر.ك: كلام في تاريخ المباحلة.

3- دلائل النبوة، بیهقی: ج 5 ص 385، تفسیر ابن کثیر: ج 2 ص 43، البداية و النهاية: ج 5 ص 53، إمتاع الأسماع: ج 14 ص 67، سبل الهدی و الرشاد: ج 6 ص 451، الوثائق السياسيّة: ص 179 ش 95، الدر المنثور: ج 2 ص 229؛ تاریخ یعقوبی: ج 2 ص 81، بحار الأنوار: ج 35 ص 262.

برجسته ترین نکات در واقعه مباحله

1. اثبات حَقانیت اسلام در برابر مسیحیت

برجسته ترین نکات در واقعه مباحلهواقعه مباحله، از جهات مختلفی حائز اهمیت و قابل تأمل و بررسی است. مهم ترین و برجسته ترین نکاتی که در این رویداد ملاحظه می شود، عبارت اند از:

1. اثبات حَقانیت اسلام در برابر مسیحیتواقعه مباحله، نشان داد که رهبران مسیحی نجران، مانند دیگر علمای مسیحی معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله، علائم پیامبر خاتم را در کتب آسمانی خود، خوانده بودند و آنها را کاملاً بر شخص ایشان، منطبق می دانستند؛ اما برای آن که موقعیت خود را در جامعه مسیحیت از دست ندهند، حق را کتمان می کردند، چنان که قرآن تصریح می فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (1)

2. اثبات جانبداری اسلام از منطق و صلح

3. اثبات برتری اهل بیت علیهم السلام

کسانی که به آنان کتاب دادیم، او را می شناسند، همچنان که فرزندان خود را می شناسند؛ لیکن گروهی از ایشان، حقیقت را پوشیده می دارند، با آن که می دانند». بنا بر این، جریان مباحله، نه تنها برای اثبات صداقت و حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مسیحیت نجران، از هر برهانی کارآیی بیشتری داشت، بلکه یکی از ادله حقانیت اسلام در برابر مسیحیت در طول زمان و تا دامنه قیامت است. جالب توجه، این که: از زمان واقعه مباحله در سال نهم هجری تا کنون، هیچ عالم مسیحی ای برای مباحله با مسلمانان، اعلام آمادگی نکرده است.

2. اثبات جانبداری اسلام از منطق و صلحدومین نکته قابل توجه در واقعه مباحله، اثبات جانبداری اسلام از منطق و صلح است. این ماجرا نشان می دهد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در برخورد با قدرت های مخالف خود، در گام نخست، تلاش می کرد با بهره گیری از گفتگو و مناظره و استفاده از دلیل و برهان، آنها را به حق دعوت نماید و در گام دوم، اگر معتقد به خدا بودند، آنها را به مباحله و داوری خداوند متعال می خواند، و اگر مباحله را هم نمی پذیرفتند، در صورتی که شرایط اسلام را قبول می کردند، پیمان نامه سیاسی امضا می کرد. بنا بر این، استفاده اسلام از قدرت در میدان نبرد، تنها برای شکستن سدهای آگاهی و آزادی اندیشه بود.

3. اثبات برتری اهل بیت علیهم السلام در واقعه مباحله، پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیان مصداق «أبنائنا» در آیه مباحله، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را، و برای روشن شدن مصداق «نساءنا»، فاطمه علیها السلام را، و برای نشان دادن مصداق «أنفسنا»، امام علی علیه السلام را، همراه خود برای مباحله برد و آنان را اهل خود

4. اثبات خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام

بزرگداشت روز مباحله

خواند . (1) این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله ، بیانگر برتری آنان بر سایر امت اسلامی است ، چنان که اهل بیت علیهم السلام در احادیث فراوان و در موارد متعددی، برای نشان دادن جایگاه الهی و قرآنی خود ، به آیه مباحله احتجاج کرده اند . (2)

4. اثبات خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام مایه مباحله در کنار اقدام عملی پیامبر صلی الله علیه و آله در معرفی امام علی علیه السلام به عنوان «نفس» خود ، به روشنی نشان می دهد که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ يك از صحابه، مانند علی علیه السلام شایستگی خلافت بلا فصل ایشان را ندارد. از این رو، امام رضا علیه السلام در جواب مأمون که پرسید: دلیل بر خلافت جدت [علی بن ابی طالب] چیست؟ عبارت «خودمان» را بیان می نماید و وقتی مأمون می گوید: این در صورتی است که «زنانمان» نبود؛ ولی امام رضا علیه السلام در جواب می فرماید که: «اگر «پسرانمان» نبود، دلالت نداشت»، که مأمون، ساکت می شود .

بزرگداشت روز مباحلهبر پایه برخی احادیث ، روز 24 ذی حجه، (3) روز میعاد مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله با نمایندگان

1- در کتاب المحاسن و المساوی (ص 42)، به نقل از مردی از بنی هاشم آمده که: پدرم برایم نقل کرد: در جلسه محمد بن عایشه در بصره شرکت کردم. مردی از وسط جمعیت برخاست و [رو به محمد کرد و] گفت: ای ابو عبد الرحمان! با فضیلت ترین صحابه پیامبر خدا چه کسانی بودند؟ گفت: ابو بکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبد الرحمان بن عوف و ابو عبیده جراح. آن مرد به محمد گفت: پس علی بن ابی طالب کجاست؟ گفت: ای مرد! در باره اصحاب پیامبر خدا پرسیدی، یا در باره خودش؟ گفت: در باره اصحابش پرسیدم. گفت: خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ؛ بگو: بیایید، پسرانمان و زنانمان و خودتان را فرا بخوانیم» (آل عمران: آیه 61). با این وصف، چگونه اصحاب پیامبر، همانند خود او خواهند بود؟!

2- ر.ك: ص 281 (فصل دوم: استدلال های اهل بیت علیهم السلام به ماجرای مباحله).

3- نظریات دیگر در باره روز مباحله، 21، 24، 25 یا 27 ذی حجه اند؛ اما شیخ طوسی با استناد به حدیث 24 ذی حجه، این قول را اختیار نموده و این گفتار، شهرت پیدا کرده است (ر.ك: الإقبال: ج 2 ص 354، المصباح، کفعمی: ص 515، المصباح المتهدج: ص 759 و 764).

مشروعیت عامّ مباحله برای اثبات حق

مسیحیان نجران بود که آنها از مباحله امتناع کردند و مصالحه را پذیرفتند. در احادیث اهل بیت علیهم السلام، آداب و اعمالی برای این روز، ذکر شده (1) که شایسته است برای بهره‌گیری از برکات این روز مبارك و تجدید خاطره واقعه مباحله و تعظیم شعائر الهی، مورد توجه جامعه اسلامی بویژه اهل مراقبت، قرار گیرد.

مشروعیت عامّ مباحله برای اثبات حق‌مشروعیت عامّ «مباحله برای اثبات و روشن شدن حق، پس از اقامه برهان»، از جمله مطالبی است که می‌توان از آیه مباحله استنباط کرد، چنان که احادیث اهل بیت علیهم السلام (2) و سیره بزرگان دین (3) نیز بر این معنا دلالت دارند. از این رو، بسیاری از فقها به مشروعیت مطلق مباحله برای اثبات حق، فتوا داده‌اند. (4) گفتنی است که در شماری از احادیث، آدابی برای مباحله ذکر شده (5) که رعایت آنها، موجب تقویت توجه قلبی مباحله‌کننده به خداوند متعال و زمینه ساز اجابت دعای اوست.

1- ر.ك: ص 309 (مباحله / فصل چهارم: آداب روز مباحله).

2- ر.ك: ص 277 (مباحله / فصل یکم / جایز بودن مباحله با هر منکر حقی).

3- ر.ك: الغیبة: ص 307 ح 258.

4- ر.ك: الکافی: ج 1 ص 324 ح 2 وج 2 ص 513 ح 1 و فتح الباری: ج 8 ص 74.

5- راجع: ص 309 (مباحله / فصل چهارم: آداب روز مباحله).

الفصل الأول: تشريع المباهلة 1 / 1 مبدأ تشريع المباهلة الكتاب «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (1)

الحديث تفسير الطبري عن زيد بن علي عليه السلام في قوله تعالى: «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» الآية _ : كان النبي صلى الله عليه وآله وعليّ وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام. (2)

دلائل النبوة لأبي نعيم عن جابر في تفسير آية المباهلة _ : «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»: رسول الله صلى الله عليه وآله وعليّ، «أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ»: الحسن والحسين، «وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ»: فاطمة، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ. (3)

1- آل عمران: 61 .

2- تفسير الطبري: ج 3 الجزء 3 ص 300 .

3- دلائل النبوة لأبي نعيم: ص 354 ح 244، تفسير ابن كثير: ج 2 ص 45، شواهد التنزيل: ج 1 ص 163 ح 173 .

فصل یکم : تشریح مباهله

1 / 1 مبدأ تشریح مباهله

فصل یکم : تشریح مباهله 1 / 1 مبدأ تشریح مباهله (1) قرآن «از آن پس که به آگاهی رسیده ای ، هر کس که در باره او (عیسی) با تو مجادله کرد ، بگو : بیایید تا فرا خوانیم پسرانمان و پسرانتان را ، و زنانمان و زنانتان را ، و خودمان و خودتان را، آن گاه دعا و زاری کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم» .

حدیث تفسیر الطبری_ به نقل از زید بن علی علیه السلام ، در باره سخن خدای متعال : «بیایید تا فرا خوانیم پسرانمان و پسرانتان را» تا آخر آیه _ : پیامبر صلی الله علیه و آله بود و علی و فاطمه و حسن و حسین .

دلایل النبوة، ابو نعیم_ به نقل از جابر، در تفسیر آیه مباهله _ : «و خودمان و خودتان را» ، یعنی : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی . «پسرانمان و پسرانتان را» ، یعنی : حسن و حسین . «و زنانمان و زنانتان را» ، یعنی : فاطمه . خداوند از همه ایشان خشنود باد !

1- . یعنی : زمان صدور نخستین فرمان مباهله ؛ آغاز قانون شدن مباهله در سنت اسلامی .

صحيح مسلم عن سعد بن أبي وقاص . . . لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي. (1)

تفسير العياشي عن عامر بن سعد: قَالَ مُعَاوِيَةُ لِأَبِي: مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا تُرَابٍ؟ قَالَ: لِثَلَاثٍ رَوَيْتُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ الْمُبَاهَلَةِ: «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» الْآيَةَ، أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: هَؤُلَاءِ أَهْلِي. (2)

1 / 2 قِصَّةُ الْمُبَاهَلَةِ بِرِوَايَةِ الْإِمَامِ الرَّازِيِّ تَفْسِيرُ الْفَخْرِ الرَّازِيِّ: رُوِيَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أوردَ الدَّلَائِلَ عَلَى نَصَارَى نَجْرَانَ، ثُمَّ إِنَّهُمْ أَصَدُّوا عَلَى جَهْلِهِمْ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا الْحُجَّةَ أَنْ أَبَاهِلَكُمْ. فَقَالُوا: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، بَلْ نَرْجِعُ فَتَنْظُرُ فِي أَمْرِنَا ثُمَّ نَأْتِيكَ. فَلَمَّا رَجَعُوا قَالُوا لِلْعَاقِبِ (3) _ وَكَانَ ذَا رَأْيِهِمْ _ : يَا عَبْدَ الْمَسِيحِ، مَا تَرَى؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ! لَقَدْ عَرَفْتُمْ يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيُّ مُرْسَلٌ، وَلَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْكَلامِ الْحَقِّ فِي أَمْرِ صَاحِبِكُمْ. وَاللَّهِ! مَا بَاهَلَ قَوْمٌ نَبِيًّا قَطُّ فَعَاشَ كَبِيرُهُمْ وَلَا نَبَتْ صَغِيرُهُمْ، وَلَئِنْ فَعَلْتُمْ لَكَانَ الْإِسْتِئْصَالَ، فَإِنْ أُبِيْتُمْ إِلَّا الْإِصْرَارَ عَلَى دِينِكُمْ وَالْإِقَامَةَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، فَوَادِعُوا الرَّجُلَ وَأَنْصَرِفُوا إِلَى بِلَادِكُمْ. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ (4) مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ، وَكَانَ قَدْ احْتَضَنَ الْحُسَيْنَ وَأَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ، وَفَاطِمَةَ تَمْشِي خَلْفَهُ، وَعَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَلْفَهَا، وَهُوَ يَقُولُ: إِذَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا. فَقَالَ أُسْقِفُ نَجْرَانَ: يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى! إِنِّي لَأَرَى وُجُوهًا لَوْ سَأَلُوا اللَّهَ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا، فَلَا تُبَاهِلُوا فَتَهْلِكُوا وَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ نَصْرَانِيٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ قَالُوا: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، رَأَيْنَا أَنْ لَا تُبَاهِلَكَ وَأَنْ تُفْرِكَ عَلَى دِينِكَ. فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أُبِيْتُمْ الْمُبَاهَلَةَ فَأَسْلِمُوا؛ يَكُنْ لَكُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَعَلَيْكُمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَلَبُّوا، فَقَالَ: فَإِنِّي أَنَا جِرْتُمْ الْقِتَالَ، فَقَالُوا: مَا لَنَا بِحَرْبِ الْعَرَبِ طَاقَةٌ، وَلَكِنْ نَصَالِحُكَ عَلَى أَنْ لَا تَغْزُونَ وَلَا تَرُدَّنَا عَنْ دِينِنَا، عَلَى أَنْ نُؤَدِّيَ إِلَيْكَ فِي كُلِّ عَامٍ أَلْفِي حُلَّةٍ: أَلْفًا فِي صَفَرٍ، وَأَلْفًا فِي رَجَبٍ، وَثَلَاثِينَ دِرْعًا عَادِيَّةً مِنْ حَدِيدٍ. فَصَالَحَهُمْ عَلَى ذَلِكَ. وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنْ الْهَلَكَ قَدْ تَدَلَّى عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ، وَلَوْ لَا عَنَّا لُمَسِيخُ خَوَارِزْمٍ وَخَنَازِيرِ، وَلَا ضَطْرْمَ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَارًا، وَلَا سَتَاصَلَ اللَّهُ نَجْرَانَ وَأَهْلَهُ، حَتَّى الطَّيْرَ عَلَى رُؤُوسِ الشَّجَرِ، وَلَمَّا حَالَ الْحَوْلُ عَلَى النَّصَارَى كُلِّهِمْ حَتَّى يَهْلِكُوا. وَرُوِيَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا خَرَجَ فِي الْمِرْطِ الْأَسْوَدِ، فَجَاءَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (5). وَعَاطَمَ أَنْ هَذِهِ الرُّوَايَةُ كَالْمُتَّفَقِ عَلَى صِحَّتِهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَالْحَدِيثِ. (6)

- 1- صحيح مسلم: ج 4 ص 1871 ح 32، سنن الترمذي: ج 5 ص 638 ح 3724، مسند ابن حنبل: ج 1 ص 391 ح 1608، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 163 ح 4719، السنن الكبرى: ج 7 ص 101 ح 13392.
- 2- تفسير العياشي: ج 1 ص 177 ح 59، بحار الأنوار: ج 21 ص 342 ح 11.
- 3- وهو عبد المسيح بن ثوبان أسقف نجران (شرح الأخبار: ج 2 ص 339)، والعاقب يُطلق على من يكون بعد السيّد؛ أي يعقبه (راجع: بحار الأنوار: ج 35 ص 264).
- 4- المِرْطُ: كِسَاءٌ مِنْ صُوفٍ أَوْ خَزٍّ كَانَ يُؤْتَرُّ بِهِ (مجمع البحرين: ج 3 ص 1688 «مرط»).
- 5- الأحراب: 33.
- 6- تفسير الفخر الرازي: ج 8 ص 88.

1 / 2 ماجرای مباحله به روایت فخر رازی

صحیح مسلم به نقل از سعد بن ابی وقاص _ : چون این آیه: «پس بگو: بیایید تا فرا خوانیم پسرانمان و پسرانتان را» نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود: «بار خدایا! اینان خانواده من اند» .

تفسیر العیاشی _ به نقل از عامر بن سعد _ : معاویه به پدرم گفت: چه چیزی مانع تو از آن می شود که ابو تراب را سب کنی؟ گفت: سه چیز که خود، آنها را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده ام: چون آیه مباحله: «بیایید تا فرا خوانیم پسرانمان و پسرانتان را ..» نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و فرمود: «اینان، خانواده من اند» .

1 / 2 ماجرای مباحله به روایت فخر رازی تفسیر الفخر الرازی: روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله چون در برابر نصارای نجران ، دلایل [خود] را اقامه کرد؛ آنها همچنان بر جهل خویش پای فشردند، فرمود: «خدا به من دستور داده است که اگر قبول حجّت نکنید، با شما مباحله کنم». نصارا گفتند: نه ای ابو القاسم! بر می گردیم و در این باره می اندیشیم و آن گاه نزدت می آییم. چون باز گشتند، به نایب _ که خردمند آنان بود _ گفتند: چه کنیم، ای عبد المسیح؟ گفت: به خدا سوگند، شما _ ای گروه نصارا _ می دانید که محمّد، پیامبر و فرستاده الهی است، و در باره پیامبر شما، سخن حق آورده است. به خدا سوگند، هر قومی که با پیامبری مباحله کرد، بزرگشان به پیری و خردسالشان به بزرگی نرسید. اگر شما مباحله کنید، ریشه تان کنده خواهد شد، و اگر اصرار دارید که همچنان بر دین و عقیده خود بمانید، با این مرد، مصالحه کنید و به شهرتان باز گردید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد، در حالی که ردایی از موی سیاه بر تن داشت و حسین را بغل کرده و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت سرش حرکت می کرد و علی رضی الله عنہ پشت سر فاطمه بود، و می فرمود: «هر گاه من دعا کردم، شما آمین بگویید». اسقف نجران گفت: ای گروه نصارا! من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جایش بر کَنَد، به حرمت آنها آن کوه را از جا بر می کند. پس با او مباحله نکنید، که نابود می شوید و تا روز قیامت، يك نصرانی بر روی زمین باقی نمی ماند. پس گفتند: ای ابو القاسم! تصمیم گرفته ایم که با تو مباحله نکنیم و بر دین تو، صحّه گذاریم. پیامبر _ که دروهای خدا بر او باد _ فرمود: «حال که مباحله را نپذیرفتید، اسلام آورید تا شما نیز حقوق و وظایف مسلمانان را داشته باشید». آنها نپذیرفتند. فرمود: «پس، من با شما می جنگم». گفتند: ما را توان جنگ با عرب نیست؛ بلکه با تو مصالحه می کنیم بر سر این که با ما جنگی و ما را از دینمان باز نداری. در مقابل، متعهد می شویم که سالی دو هزار جامه به تو بدهیم: هزار جامه در ماه صفر و هزار جامه در رجب، و نیز سی زره آهنین عادی (منسوب به قوم عاد). پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان مصالحه کرد و فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، نابودی از بیخ گوش نجرانیان گذشت. اگر به مباحله تن می دادند، به بوزینه و خوک تبدیل می شدند، و این وادی، يك پارچه بر آنان آتش می شد و خداوند، نجران و مردم آن را ریشه کن می ساخت، حتّی پرندگان روی درختان را، و يك سال نمی گذشت که همه نصارا نابود می شدند». روایت شده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله با ردای سیاه بیرون آمد، حسن علیه السلام بیامد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را داخل کرد. سپس حسین علیه السلام بیامد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را نیز داخل گردانید. سپس فاطمه و آن گاه علی علیه السلام بیامدند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا در حقیقت، می خواهد پلیدی را از شما خانواده ببرد و پاک پاکتان گرداند». بدان که میان اهل تفسیر و حدیث، در باره صحّت این حدیث، چنان است که گویی بر آن، اتفاق دارند

1 / 3 قِصَّةُ الْمُبَاهَلَةِ بِرِوَايَةِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ الْإِرْشَادِ: لَمَّا انْتَشَرَ الْإِسْلَامُ بَعْدَ الْفَتْحِ وَمَا وَلِيَهُ مِنَ الْغَزَوَاتِ الْمَذْكُورَةِ وَقَوِي سُلْطَانُهُ، وَفَدَّ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوُفُودُ، فَمِنْهُمْ مَنْ أَسْلَمَ، وَمِنْهُمْ مَنْ اسْتَأْمَنَ لِيَعُودَ إِلَى قَوْمِهِ بِرَأْيِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيهِمْ. وَكَانَ فِيهِمْ مَنْ وَفَدَّ عَلَيْهِ أَبُو حَارِثَةَ أَسْقَفُ نَجْرَانَ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنَ النَّصَارَى، مِنْهُمْ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ وَعَبْدُ الْمَسِيحِ، فَقَدِمُوا الْمَدِينَةَ وَقَتَّ صَدْلَةَ الْعَصْرِ وَعَلَيْهِمْ لِبَاسُ الدَّبِيحِ وَالصُّلْبِ، فَصَارَ إِلَيْهِمُ الْيَهُودُ، وَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ، فَقَالَتِ النَّصَارَى لَهُمْ: لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ، وَقَالَتِ لَهُمُ الْيَهُودُ: لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ. وَفِي ذَلِكَ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: « وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ » (1) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. فَلَمَّا صَدَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَصْرَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ يَقْدُمُهُمُ الْأَسْقَفُ، فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، مَا تَقُولُ فِي السَّيِّدِ الْمَسِيحِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَبْدٌ لِلَّهِ اصْطَفَاهُ وَانْتَجَبَهُ. فَقَالَ الْأَسْقَفُ: أَتَعْرِفُ لَهُ يَا مُحَمَّدُ أَبَا وَوَلَدَهُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمْ يَكُنْ عَن نِكَاحٍ فَيَكُونُ لَهُ وَالِدٌ. قَالَ: فَكَيْفَ قُلْتَ: إِنَّهُ عَبْدٌ مَخْلُوقٌ، وَأَنْتَ لَمْ تَرَ عَبْدًا مَخْلُوقًا إِلَّا عَن نِكَاحٍ وَلَهُ وَالِدٌ؟! فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ إِلَى قَوْلِهِ: « إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ » (2)، فَتَلَاهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى النَّصَارَى وَدَعَاهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ سَمِعَهُ أَخْبَرَنِي أَنَّ الْعَذَابَ يَنْزِلُ عَلَى الْمُبْطِلِ عَقِيبَ الْمُبَاهَلَةِ وَيُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ بِذَلِكَ. فَاجْتَمَعَ الْأَسْقَفُ مَعَ عَبْدِ الْمَسِيحِ وَالْعَاقِبِ عَلَى الْمَشُورَةِ، فَاتَّفَقَ رَأْيُهُمْ عَلَى اسْتِنَظَارِهِ إِلَى صَبِيحَةِ غَدٍ مِنْ يَوْمِهِمْ ذَلِكَ. فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى رِحَالِهِمْ قَالَ لَهُمُ الْأَسْقَفُ: أَنْظِرُوا مُحَمَّدًا فِي غَدٍ، فَإِنَّ غَدًا يُولِدُهُ وَأَهْلُهُ فَاحْذَرُوا مُبَاهَلَتَهُ، وَإِنْ غَدًا بِأَصْحَابِهِ فَبَاهَلُوهُ فَإِنَّهُ عَلَى غَيْرِ شَيْءٍ. فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخِذًا بِبَيْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَمِشُ بِيَانٍ، وَفَاطِمَةَ – صَدْلَوَاتِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ – تَمْشِي خَلْفَهُ. وَخَرَجَ النَّصَارَى يَقْدُمُهُمْ أَسْقَفُهُمْ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَقْبَلَ بِمَنْ مَعَهُ سَأَلَ عَنْهُمْ، فَقِيلَ لَهُ: هَذَا ابْنُ عَمَّتِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ صِهْرُهُ وَأَبُو وُلْدِهِ وَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ، وَهَذَا ابْنُ الطُّفْلَانِ ابْنَا بِنْتِي مِنْ عَلِيٍّ، وَهُمَا مِنْ أَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ، وَهَذِهِ الْجَارِيَةُ بِنْتُهُ فَاطِمَةُ عَزَّتِ النَّاسُ عَلَيْهِ وَأَقْرَبُهُمْ إِلَى قَلْبِهِ. فَظَنَرَ الْأَسْقَفُ إِلَى الْعَاقِبِ وَالسَّيِّدِ وَعَبْدِ الْمَسِيحِ وَقَالَ لَهُمْ: أَنْظِرُوا إِلَيْهِ قَدْ جَاءَ بِخَاصَّتِهِ مِنْ وُلْدِهِ وَأَهْلِهِ لِيُبَاهِلَ بِهِمْ وَاتِّقَا بِحَقِّهِ، وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِهِمْ وَهُوَ يَتَخَوَّفُ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ، فَاحْذَرُوا مُبَاهَلَتَهُ، وَاللَّهِ لَوْلَا مَكَانُ قَيْصَرَ لَأَسْلَمْتُ لَهُ، وَلَكِنْ صَالِحُوهُ عَلَى مَا يَتَّفِقُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ، وَارْجِعُوا إِلَى بِلَادِكُمْ وَارْتَوُوا لِأَنْفُسِكُمْ. فَقَالُوا لَهُ: رَأَيْنَا لِرَأْيِكَ تَبِعَ. فَقَالَ الْأَسْقَفُ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، إِنَّا لَا نُبَاهِلُكَ وَلَكِنَّا نُصَالِحُكَ، فَصَالِحِنَا عَلَى مَا نَنْهَضُ بِهِ. فَصَالِحَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْفِي حُلَّةٍ مِنْ حُلَلِ الْأَوَاقِي، قِيمَةُ كُلِّ حُلَّةٍ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا جِيَادًا، فَمَا زَادَ أَوْ نَقَصَ كَانَ بِحِسَابِ ذَلِكَ، وَكَتَبَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كِتَابًا بِمَا صَالِحَهُمْ عَلَيْهِ، وَكَانَ الْكِتَابُ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ لِنَجْرَانَ وَحَاشِيَتَيْهَا، فِي كُتْلٍ صَفْرَاءَ وَبَيْضَاءَ وَثَمَرَةَ وَرَقِيقٍ، لَا يُؤْخَذُ مِنْهُ شَيْءٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الْفِي حُلَّةٍ مِنْ حُلَلِ الْأَوَاقِي، ثَمَنُ كُلِّ حُلَّةٍ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا، فَمَا زَادَ أَوْ نَقَصَ فَعَلَى حِسَابِ ذَلِكَ، يُؤَدُّونَ أَلْفًا مِنْهَا فِي صَفَرٍ وَأَلْفًا مِنْهَا فِي رَجَبٍ، وَعَلَيْهِمْ أَرْبَعُونَ دِينَارًا مِثْوَةَ رَسُولِي مِمَّا فَوْقَ ذَلِكَ، وَعَلَيْهِمْ فِي كُلِّ حَدَثٍ يَكُونُ بِالْيَمَنِ مِنْ كُلِّ ذِي عَدَنِ (3) عَارِيَّةٌ مَضْمُونَةٌ؛ ثَلَاثُونَ دِرْعًا وَثَلَاثُونَ فَرَسًا وَثَلَاثُونَ جَمَلًا عَارِيَّةً مَضْمُونَةٌ، لَهُمْ بِذَلِكَ جَوَازُ اللَّهِ وَذِمَّةُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، فَمَنْ أَكَلَ الرَّبَا مِنْهُمْ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا فَذِمَّتِي مِنْهُ بَرِيئَةٌ». وَأَخَذَ الْقَوْمُ الْكِتَابَ وَانْصَرَفُوا. (4)

1- البقرة: 113 .

2- آل عمران: 59 _ 61 .

3- عَدَنُ فُلَانٌ بِالْمَكَانِ: أَقَامَ، وَعَدَنَتُ الْبَلَدَ: تَوَطَّنْتُهُ (لسان العرب: ج 13 ص 279 «عدن»).

4- الإرشاد: ج 1 ص 166 وراجع: تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 82.

1 / 3 ماجرای مباحله به روایت شیخ مفید

1 / 3 ماجرای مباحله به روایت شیخ مفیدالإرشاد: پس از فتح و جنگ های یاد شده که اسلام انتشار یافت و قدرت گرفت ، هیئت های نمایندگی، یکی پس از دیگری به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و برخی از آنها اسلام آوردند و برخی امان خواستند تا نزد قوم خویش باز گردند و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله در باره ایشان را با آنان در میان بگذارند . از جمله کسانی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، ابو حارثه اسقف نجران بود که با سسی مرد از نصارا، از جمله نایب و مهتر 1 و عبدالمسیح ، آمد . این عده که جامه های دینا پوشیده و صلیب بر گردن آویخته بودند ، هنگام نماز عصر، به مدینه وارد شدند . یهودیان نزد آنان رفتند و با یکدیگر به بحث و مجادله پرداختند . نصارا به آنها گفتند : شما بر حق نیستید . و یهودیان جواب دادند : شما بر حق نیستید . در همین باره خداوند سبحان، این آیه را فرو فرستاد : «یهودیان گفتند : نصارا بر حق نیستند . و نصارا گفتند : یهودیان بر حق نیستند» تا آخر آیه . چون پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را خواند ، هیئت نصارا که پیشاپیش آنان اسقف حرکت می کرد ، نزد ایشان آمدند . اسقف گفت : ای محمد ! در باره مسیح چه می گویی ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «بنده خدا بود که خداوند، او را برگزید و انتخابش کرد» . اسقف گفت : ای محمد ! آیا برایش پدری می شناسی که از او به دنیا آمده باشد ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «او حاصل ازدواجی نبوده که پدری داشته باشد» . اسقف گفت : پس چگونه گفتمی که او بنده ای مخلوق بود، در حالی که هیچ بنده مخلوقی نمی یابی، مگر آن که حاصل ازدواجی است و پدری دارد ؟! در این هنگام ، خداوند متعال، آیات سوره آل عمران را فرو فرستاد تا این آیات : «در واقع ، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است که او را از خاکی آفرید ، سپس بدو گفت : «باش» . پس وجود یافت . [آنچه در باره عیسی گفته شد، [حق او] از جانب پروردگار توست . پس ، از تردید کنندگان مباش . پس هر که در این باره ، پس از دانشی که برای تو آمده ، با تو محاجّه کند ، بگو : بیاید پسرانمان و پسرانتان را ، و زنانمان و زنانتان را ، و خودمان و خودتان را فرا خوانیم ، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» . پیامبر صلی الله علیه و آله این آیات را برای نصارا تلاوت کرد و آنان را به مباحله فرا خواند و فرمود : «خداوند عز و جل به من خبر داد که در پس مباحله ، بر گروه باطل، عذاب نازل می شود و بدین سان، حق را از باطل متمایز می گرداند» . اسقف با عبدالمسیح و نایب ، به رایزنی پرداخت و بر آن شدند که از پیامبر صلی الله علیه و آله تا صبح فردای آن روز، مهلت بخواهند . چون به اُترقگاه خود باز گشتند ، اسقف به آنان گفت : بنگرید، اگر فردا محمد با فرزندان و خانواده اش آمد، از مباحله کردن با او بپرهیزید؛ ولی اگر همراه یارانش آمد، با او مباحله کنید که بر حق نیست . فردا که شد ، محمد صلی الله علیه و آله ، در حالی آمد که دست امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را گرفته بود و حسن و حسین ، پیشاپیش او حرکت می کردند و فاطمه _ که دروهای خدا بر آنان باد _ پشت سرش می آمد . نصارا نیز در حالی که اسقفشان پیشاپیش آنها حرکت می کرد ، آمدند . او چون پیامبر صلی الله علیه و آله را با همراهانش دید ، در باره آنان سؤال کرد . به او گفته شد : این، پسرعموی او علی بن ابی طالب است . او داماد پیامبر و پدر فرزندان او و محبوب ترین محبوب ترین انسان ها در نزد اوست ، و این دو کودک، پسران دختر او از علی هستند و محبوب ترین خلق در نزد اویند ، و این بانو، دختر او فاطمه است که عزیزترین و محبوب ترین مردم در نزد اوست . اسقف به نایب و مهتر و عبدالمسیح نگاه کرد و به آنها گفت : ببینید ، او عزیزترین کسان خود ، یعنی فرزندان و خانواده اش را آورده است تا به همراه آنان مباحله کند . این، نشان می دهد که او به حقانیت خود، اطمینان دارد . به خدا سوگند، اگر می ترسید که محکوم شود، هرگز آنها را نمی آورد . پس ، از مباحله با او بپرهیزید . به خدا سوگند، اگر پای موقعیت قیصر در میان نبود، تسلیم او می شدم ؛ اما با او توافق و مصالحه کنید و به شهرتان باز گردید و فکری به حال خود نمایید . نصارا به او گفتند : نظر ما، تابع نظر توست . اسقف گفت : ای ابو القاسم ! ما با تو مباحله نمی کنیم ؛ بلکه حاضریم با تو مصالحه کنیم . پس بر سر چیزی که از عهده اش بر می آیم، با ما مصالحه کن . پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان بر دو هزار جامه از جامه های اوقیه ای _ که ارزش هر يك از آنها چهل

درهم باشد _ ، با آنان صلح کرد و [بنا شد که] بیشتر و کمترش با همین حساب محاسبه شود . پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس این توافق برای آنان مکتوبی نگاشت ، بدین شرح : «به نام خدای مهرگستر مهربان . این، نبشته ای است از محمد پیامبر و فرستاده خدا برای نجران و پیرامون آن، در باره هر زر و سیم و محصول و برده ای . از این موارد، چیزی از آنان گرفته نشود ، مگر دو هزار جامه از جامه های اوقیه ای ، که بهای هر جامه چهل درهم باشد و بیشتر و کمتر از این مقدار، به همین حساب محاسبه گردد . هزار تایی آنها را در صَفَر بپردازند و هزار دیگر را در رجب ، و علاوه بر این ، برای اقامت فرستادگانم نیز ، چهل دینار بر عهده آنان است ، و نیز هر جنگی که در یمن رخ دهد ، هر یمنی باید سی زره و سی اسب و سی شتر به عنوان عاریه مضمونه بدهد و [در مقابل ،] آنان در پناه خدا و زنهار محمد بن عبد الله اند و هر کس از آنان پس از امسال ربا خورد، زنهار من از او برداشته است» . نجرانیان، مکتوب را گرفتند و رفتند .

1 / 4 قِصَّةُ الْمُبَاهَلَةِ بِرِوَايَةِ السَّيِّدِ ابْنِ طَاوُوسٍ قَدَسَ سِرْهَا لِإِقْبَالِ - فِي بَيَانِ إِنْفَاذِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِرُسُلِهِ إِلَى نَصَارَى نَجْرَانَ وَمُنَاطَرَتِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَظُهُورِ تَصَدِيقِهِ فِيمَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ - : رَوَيْنَا ذَلِكَ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحِيحَةِ ، وَالرِّوَايَاتِ الصَّرِيحَةِ إِلَى أَبِي الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ [1] الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ كِتَابِ الْمُبَاهَلَةِ ، وَمِنْ أَصْلِ كِتَابِ الْحَسَنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَشْنَسِ بْنِ كِتَابِ عَمَلِ ذِي الْحِجَّةِ ، فِيمَا رَوَيْنَاهُ بِالطَّرِيقِ الْوَاضِحَةِ عَنْ ذَوِي الْهِمَمِ الصَّالِحَةِ ، لَا حَاجَةَ إِلَى ذِكْرِ أَسْمَائِهِمْ ؛ لِأَنَّ الْمَقْصُودَ ذِكْرَ كَلَامِهِمْ . قَالُوا : لَمَّا فَتَحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَّةَ ، وَانْقَادَتْ لَهُ الْعَرَبُ ، وَأَرْسَلَ رَسُولَهُ دُعَاتِهِ إِلَى الْأَمَمِ ، وَكَاتَبَ الْمَلِكِينَ - كَسْرَى وَقَيْصَرَ - يَدْعُوهُمَا إِلَى الْإِسْلَامِ ، وَالْأَقْرَابَ بِالْحِزْبِ وَالصَّغَارِ (2) ، وَإِلَّا أَذِنَا بِالْحَرْبِ الْعَوَانِ (3) ؛ أَكْبَرَ شَأْنَهُ نَصَارَى نَجْرَانَ وَخُلَطَاؤُهُمْ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمَدَانِ وَجَمِيعِ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ ، وَمِنْ ضَوْئِ (4) إِلَيْهِمْ وَنَزَلَ بِهِمْ مِنْ دَهْمَاءِ (5) النَّاسِ عَلَى اخْتِلَافِهِمْ هُنَاكَ فِي دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ ، مِنَ الْأُرُوسِيَّةِ (6) ، وَالسَّلَالُوسِيَّةِ (7) ، وَأَصْحَابِ دِينِ الْمَلِكِ (8) ، وَالْمَارُوتِيَّةِ ، وَالْعَبَادِ ، وَالنَّسْطُورِيَّةِ ، وَأَمَلَيْتُ قُلُوبَهُمْ - عَلَى تَفَاوُتِ مَنَازِلِهِمْ - رَهْبَةً مِنْهُ وَرُعْبًا . فَإِنَّهُمْ كَذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِمْ ، إِذَا وَرَدَتْ عَلَيْهِمْ رُسُلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكِتَابِهِ ؛ وَهُمْ عُنْتَةٌ بَنُ غَزْوَانَ ، وَعَبْدُ اللَّهِ بَنُ أَبِي أُمَيَّةَ ، وَالْهَدِيدُ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ - أَخُو تَيْمِ بْنِ مُرَّةَ - ، وَصَدَّ هَيْبُ بْنُ سِدْنَانَ - أَخُو النَّمْرِ بْنِ قَاسِطٍ - يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ ، فَإِنْ أَجَابُوا فَأَخَوَانٌ ، وَإِنْ أَبَوْا وَاسْتَكْبَرُوا فَالْيَ الْخُطَّةِ الْمُخْزِيَّةِ ؛ إِلَى آدَاءِ الْجِزْيَةِ عَنْ يَدٍ ، فَإِنْ رَغِبُوا عَمَّا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ مِنْ إِحْدَى (9) الْمَنْزِلَتَيْنِ وَعَبَدُوا ، فَقَدْ أَذْنَهُمْ عَلَى سِوَاءِ . وَكَانَ فِي كِتَابِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ » . (10) قَالُوا : وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَقَاتِلُ قَوْمًا حَتَّى يَدْعُوهُمْ ، فَازْدَادَ الْقَوْمُ - لِيُرُودِ رَسُولِ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكِتَابِهِ - ثُغُورًا وَامْتِزَاجًا ، فَفَزِعُوا لِذَلِكَ إِلَى بَيْعَتِهِمْ الْعُظْمَى ، وَأَمَرُوا فَفَرَّشَ أَرْضَهَا وَالْبَسَ جُدْرَهَا بِالْحَرِيرِ وَالذَّبِيحِ ، وَرَفَعُوا الصَّلِيبَ الْأَعْظَمَ - وَكَانَ مِنْ ذَهَبٍ مُرْصَعٍ أَنْفَذَهُ إِلَيْهِمْ الْقَيْصَرُ الْأَكْبَرُ - ، وَحَضَرَ ذَلِكَ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ ، وَكَانُوا لِيُوثِ الْحَرْبِ وَفُرْسَانَ النَّاسِ ، قَدْ عَرَفَتِ الْعَرَبُ ذَلِكَ لَهُمْ فِي قَدِيمِ أَيَّامِهِمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ . فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ جَمِيعًا لِلْمَشُورَةِ وَالنَّظَرِ فِي أُمُورِهِمْ ، وَأَسْرَعَتْ إِلَيْهِمْ الْقَبَائِلُ مِنْ مَذْحِجٍ وَعَكٍّ وَحِمَيْرٍ وَأَنْمَارٍ وَمَنْ دَنَا مِنْهُمْ نَسَبًا وَدَارًا مِنْ قَبَائِلِ سَبَأٍ ، وَكُلُّهُمْ قَدِ وِرِمَ أَنْفُهُ غَضَبًا لِقَوْمِهِمْ ، وَنَكَصَ مَنْ تَكَلَّمَ مِنْهُمْ بِالْإِسْلَامِ ارْتِدَادًا ، فَخَاضُوا وَأَفَاضُوا فِي ذِكْرِ الْمَسِيرِ بِنَفْسِهِمْ وَجَمْعِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالتَّزْوِيلِ بِهِ بِبَيْتِ رَبِّ لِمُنَاجَرَتِهِ . فَلَمَّا رَأَى أَبُو حَارِثَةَ (11) حُصَيْنَ بْنَ عَلْقَمَةَ أَسْقَفَهُمْ الْأَوَّلُ وَصَاحِبُ مَدَارِسِهِمْ وَعَلَامُهُمْ - وَكَانَ رَجُلًا مِنْ بَنِي بَكْرِ بْنِ وَاثِلٍ - مَا أَزْمَعَ الْقَوْمَ عَلَيْهِ مِنْ إِطْلَاقِ الْحَرْبِ ، دَعَا بِعِصَابَةٍ فَرَفَعَ بِهَا حَاجِيَهُ عَنْ عَيْنَيْهِ - وَقَدْ بَلَغَ يَوْمَئِذٍ عِشْرِينَ وَمِئَةً سَنَةً - ثُمَّ قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا مُعْتَمِدًا عَلَى عَصَا ، وَكَانَتْ فِيهِ بَقِيَّةٌ وَلَهُ رَأْيٌ وَرِوِيَّةٌ ، وَكَانَ مُوَحِّدًا يُؤْمِنُ بِالْمَسِيحِ وَبِالنَّبِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَيَكْتُمُ ذَلِكَ مِنْ كُفْرَةِ قَوْمِهِ وَأَصْحَابِهِ ، فَقَالَ : مَهْلًا بَنِي عَبْدِ الْمَدَانِ مَهْلًا ، اسْتَدِيمُوا الْعَاقِبَةَ وَالسَّعَادَةَ ؛ فَإِنَّهُمَا مَطْوِيَّانِ فِي الْهُوَادَةِ ، دُبُوا إِلَى قَوْمِ فِي هَذَا الْأَمْرِ دَيْبِ (12) الذَّرِّ (13) ، وَإِيَّاكُمْ وَالسَّوْرَةَ (14) الْعَجَلَى ؛ فَإِنَّ الْبَدِيهَةَ بِهَا لَا تُنَجَّبُ ، إِنَّكُمْ وَاللَّهِ عَلَى فِعْلِ مَا لَمْ تَفْعَلُوا أَقْدَرُ مِنْكُمْ عَلَى رَدِّ مَا فَعَلْتُمْ ، أَلَا إِنَّ النَّجَاةَ مَقْرُونَةٌ بِالْأَنَاةِ ، أَلَا رَبُّ إِحْجَامٍ أَفْضَلُ مِنْ إِقْدَامٍ ، وَكَأَيِّنْ (15) مِنْ قَوْلٍ أْبْلَغَ مِنْ صَوْلِ (16) . ثُمَّ أَمْسَكَ ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ كُرْزُ بْنُ سَبْرَةَ الْحَارِثِيُّ ، وَكَانَ يَوْمَئِذٍ زَعِيمَ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ وَفِي بَيْتِ شَرَفِهِمْ وَالْمُعَصَّبِ فِيهِمْ وَأَمِيرِ حُرُوبِهِمْ ، فَقَالَ : لَقَدْ ائْتَفَخَ سَحْرُكَ وَاسْتُطِيرَ قَلْبُكَ أبا حَارِثَةَ ، فَظَلَّتْ كَالْمَسْبُوعِ الزَّرَاعَةِ (17) الْهَلُوعِ ، نَضْرِبُ لَنَا الْأَمْثَالَ وَتُخَوِّفُنَا النَّزَالَ ، لَقَدْ عَلِمْتَ - وَحَقَّ الْمَنَانِ - بِفَضِيلَةِ الْحَقَائِظِ بِالتَّوَهُُّ بِالْعَبَاءِ (18) وَهُوَ عَظِيمٌ ، وَتَلَقَّحُ الْحَرْبِ وَهِيَ عَقِيمٌ ، تَتَّقَفُ أَوْدَ (19) الْمَلِكِ الْجَبَّارِ ، وَلَنَحْنُ أَرْكَانُ الرَّائِشِ (20) وَذِي الْمَنَارِ (21) الَّذِينَ شَدَدْنَا مُلْكَهُمَا وَأَمَرْنَا مَلِكَهُمَا ، فَأَيُّ أَيَّامِنَا تُنَكِّرُ أَمْ لِأَيِّهِمَا - وَيَكُ - تَلْمِزٌ ؟ فَمَا أَتَى عَلَى آخِرِ كَلَامِهِ حَتَّى انْتَضَمَ (22) نَصَلَ (23) نَبَلَةً كَانَتْ فِي يَدِهِ بِكَفِّهِ غِيظًا وَغَضَبًا وَهُوَ لَا يَشْعُرُ . فَلَمَّا أَمْسَكَ كُرْزُ بْنُ سَبْرَةَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْعَاقِبُ ، وَاسْمُهُ عَبْدُ الْمَسِيحِ بْنُ شُرْحَيْلٍ - وَهُوَ يَوْمَئِذٍ عَمِيدُ الْقَوْمِ وَأَمِيرُ رَأْيِهِمْ وَصَاحِبُ مَسُورَتِهِمْ ، الَّذِي لَا يَصْدِرُونَ جَمِيعًا إِلَّا عَنْ قَوْلِهِ - فَقَالَ لَهُ : أُلْفَحَ وَجْهُكَ ، وَأَنْسَ رَبْعُكَ (24) ، وَعَزَّ جَاؤُكَ ، وَامْتَنَعَ ذِمَّائِكَ ، ذَكَرْتَ - وَحَقَّ مُعْبِرَةَ الْجَبَاهِ - حَسَبًا صَمِيمًا ، وَعَيْصًا (25) كَرِيمًا ، وَعَزًّا قَدِيمًا ، وَلَكِنْ أبا سَبْرَةَ ! لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ ، وَلِكُلِّ عَصْرِ رِجَالٌ ، وَالْمَرْءُ يَوْمَهُ أَشْبَهُ مِنْهُ بِأَمْسِهِ ، وَهِيَ الْأَيَّامُ تُهْلِكُ جِيلًا وَتُدِيلُ قَبِيلًا ، وَالْعَاقِبَةُ أَفْضَلُ جِلْبَابٍ ، وَلِلْأَقَاتِ

أسبابٌ، فَمِنْ أوكَدِ أسبابِهَا التَّعَرُّضُ لِأَبْوَابِهَا . ثُمَّ صَمَتَ الْعَاقِبُ مُطْرِقًا ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّيِّدُ وَاسْمُهُ أَهْتَمُ بْنُ النُّعْمَانِ _ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ أُسْقِفُ نَجْرَانَ ، وَكَانَ نَظِيرَ الْعَاقِبِ فِي عُلُوِّ الْمَنْزِلَةِ ، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ عَامِلَةِ وَعِدَادِهِ فِي لَحْمٍ ، فَقَالَ لَهُ : سَعَدَ جَدُّكَ وَسَمَا جَدُّكَ أَبَا وَاثِلَةَ ، إِنَّ لِكُلِّ لَامِعَةٍ ضِيَاءً ، وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا ، وَلَكِنْ لَا يَدْرِكُهُ _ وَحَقٌّ وَاهِبِ الْعَقْلِ _ إِلَّا مَنْ كَانَ بَصِيرًا ، إِنَّكَ أَفْضَيْتَ وَهَذَا فِي مَا تَصَرَّفَ بِكُمَا الْكَلِمُ إِلَى سَبِيلِي حَزَنٍ (26) وَسَهْلٍ ، وَلِكُلِّ عَلَى تَفَاوُتِكُمْ حَظٌّ مِنَ الرَّأْيِ الرَّبِيقِ (27) وَالْأَمْرِ الْوَثِيقِ إِذَا أُصِيبَ بِهِ مَوَاضِعُهُ ، ثُمَّ إِنَّ أَخَا قُرَيْشٍ قَدِ نَجَدَكُمْ لِحَظَبٍ عَظِيمٍ وَأَمْرٍ جَسِيمٍ ، فَمَا عِنْدَكُمْ فِيهِ قَوْلُوا وَأَنْجِزُوا ، أَبْخُوعُ (28) وَإِقْرَازُ ، أَمْ نُزُوعٌ ؟ قَالَ عْتَبَةُ وَالْهَدِيدُ (29) وَالنَّفَرُ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ : فَعَادَ كُرْزُ بْنُ سَبْرَةَ لِكَلَامِهِ وَكَانَ كَمِيًّا (30) أَيًّا ، فَقَالَ : أَنْحُنْ نَفَارِقُ دِينَا رَسَخَتْ عَلَيْهِ عُرُوفُنَا ، وَمَضَى عَلَيْهِ آبَاؤُنَا ، وَعَرَفَ مُلُوكُ النَّاسِ ثُمَّ الْعَرَبُ ذَلِكَ مِنَّا ؟ ! أَنْتَهَالُكَ إِلَى ذَلِكَ أَمْ تُفَرُّ بِالْحِزْيَةِ وَهِيَ الْخِزْيَةُ حَقًّا ؟ لَا وَاللَّهِ حَتَّى نُجَرِّدَ الْبَوَاتِرَ مِنْ أَعْمَادِهَا ، وَتَذْهَلَ الْحَلَائِلُ عَنِ أَوْلَادِهَا ، أَوْ نَشْرُقَ نَحْنُ [و] (31) مُحَمَّدًا بِدِمَانِنَا ، ثُمَّ يَدْبِلُ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ . قَالَ لَهُ السَّيِّدُ : إِرْبَعُ (32) عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَيْنَا أَبَا سَبْرَةَ ، فَإِنَّ سَلَّ السَّيْفِ يَسِلُّ السَّيْفِ ، وَإِنْ مُحَمَّدًا قَدِ بَخَعَتْ لَهُ الْعَرَبُ وَأَعْطَتْهُ طَاعَتَهَا وَمَلَكَ رِجَالَهَا وَأَعْتَتَتْهَا ، وَجَرَتْ أَحْكَامُهَا فِي أَهْلِ الْوَبْرِ مِنْهُمْ وَالْمَدْرِ ، وَرَمَقَهُ الْمَلِكَانِ الْعَظِيمَانِ كِسْرَى وَقَيْصَرَ ، فَلَا أَرَاكُمْ _ وَالرُّوحُ _ لَوْ نَهَدَ (33) لَكُمْ إِلَّا وَقَدْ تَصَدَّعَ عَنكُمْ مَنْ حَفَّ مَعَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْقَبَائِلِ ، فَصَيَّرْتُمْ جُفَاءً كَأَمْسِ الذَّاهِبِ ، أَوْ كَلَحْمٍ عَلَى وَصْمٍ (34) . وَكَانَ فِيهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ جَهِيرُ بْنُ سُرَّاقَةَ الْبَارِقِيُّ مِنْ زَنَادِقَةِ نَصَارَى الْعَرَبِ ، وَكَانَ لَهُ مَنْزِلَةٌ مِنْ مُلُوكِ النَّصْرَانِيَّةِ ، وَكَانَ مَثْوَاهُ بِنَجْرَانَ ، فَقَالَ لَهُ : أَبَا سَعَادَ ، قُلْ فِي أَمْرِنَا وَأَنْجِدْنَا بِرَأْيِكَ ، فَهَذَا مَجْلِسٌ لَهُ مَا بَعْدَهُ . فَقَالَ : فَإِنِّي أَرَى لَكُمْ أَنْ تُقَارِبُوا مُحَمَّدًا وَتُطِيعُوهُ فِي بَعْضِ مُلْتَمَسِهِ عِنْدَكُمْ ، وَلِيَنْطَلِقَ وَفُودُكُمْ إِلَى مُلُوكِ أَهْلِ مِلَّتِكُمْ ؛ إِلَى الْمَلِكِ الْأَكْبَرِ بِالرُّومِ قَيْصَرَ ، وَإِلَى مُلُوكِ هَذِهِ الْجِلْدَةِ السُّودَاءِ الْخَمْسَةِ ؛ يَعْنِي مُلُوكَ السُّودَانِ : مَلِكَ الثُّوبَةِ ، وَمَلِكَ الْحَبَشَةِ ، وَمَلِكَ عَلُوهُ ، وَمَلِكَ الرَّعَا ، وَمَلِكَ الرَّاحَاتِ وَمَرِيَسَ وَالْقَبِطِ _ وَكُلُّ هَؤُلَاءِ كَانُوا نَصَارَى _ . قَالَ : وَكَذَلِكَ مَنْ ضَوَى (35) إِلَى السَّامِ وَحَلَّ بِهَا مِنْ مُلُوكِ غَسَّانَ وَلَحْمٍ وَجُذَامٍ وَقُضَاعَةَ ، وَغَيْرِهِمْ مِنْ ذَوِي يُمْنِكُمْ ، فَهَمُّ لَكُمْ عَشِيرَةٌ وَمَوَالِي وَأَعْوَانٌ ، وَفِي الدِّينِ إِخْوَانٌ _ يَعْنِي أَنَّهُمْ نَصَارَى _ وَكَذَلِكَ نَصَارَى الْحَيْرَةِ مِنَ الْعُبَادِ وَغَيْرِهِمْ ، فَقَدْ صَدَّ بَتَّ إِلَى دِينِهِمْ قَبَائِلُ تَعْلِبَ بِنْتِ وَاثِلٍ وَغَيْرِهِمْ مِنْ رِبِيعَةَ بْنِ نَزَارٍ ، لِيَسِيرَ وَفُودُكُمْ ثُمَّ لِيَخْرُقَ إِلَيْهِمُ الْبِلَادَ إِغْذَاذَا (36) ، فَيَسْتَصْرِخُونَهُمْ لِدِينِكُمْ فَيَسْتَجِدُّكُمْ الرُّومُ وَتَسِيرُ إِلَيْكُمْ الْأَسَاوِدَةُ (37) مَسِيرَ أَصْحَابِ الْفِيلِ ، وَتَقْبَلُ إِلَيْكُمْ نَصَارَى الْعَرَبِ مِنْ رِبِيعَةَ الْيَمَنِ . فَإِذَا وَصَلَتْ الْأَمْدَادُ وَارِدَةٌ سَدَّ رُتْمَ أَنْتُمْ فِي قَبَائِلِكُمْ وَسَائِرِ مَنْ ظَاهَرَكُمْ وَبَدَلَ نَصْرَهُ وَمَوَازَرَتَهُ لَكُمْ ، حَتَّى تَضَاهِيُونَ مَنْ أَنْجَدَكُمْ وَأَصْرَحَكُمْ مِنَ الْأَجْناسِ وَالْقَبَائِلِ الْوَارِدَةِ عَلَيْكُمْ . فَأَمُّوا مُحَمَّدًا حَتَّى تَنْجُوا بِهِ جَمِيعًا ، فَسَيَعْتَقُ إِلَيْكُمْ وَإِذَا لَكُمْ مَنْ صَبَا إِلَيْهِ مَغْلُوبًا مَقْهُورًا ، وَيَنْعَتُقُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ فِي مَدْرَتِهِ مَكْشُورًا (38) ، فَيُوشِكُ أَنْ تَصْطَلِمُوا (39) حَوَازَتَهُ وَتُطْفِنُوا جَمْرَتَهُ ، وَيَكُونُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْوَجْهُ وَالْمَكَانُ فِي النَّاسِ ، فَلَا تَتَمَالَكُ الْعَرَبُ حِينَئِذٍ حَتَّى تَتَهافتَ دُخُولًا فِي دِينِكُمْ ، ثُمَّ لَتَعْظَمَنَّ بِيَعْتُكُمْ هَذِهِ وَلَتَشْرُفَنَّ حَتَّى تَصِيرَ كَالْكَعْبَةِ الْمَحْجُوجَةِ بِتِهَامَةَ ، هَذَا الرَّأْيُ فَاتْتَهَرُوهُ فَلَا رَأْيَ لَكُمْ بَعْدَهُ . فَأَعْجَبَ الْقَوْمُ كَلَامَ جَهِيرِ بْنِ سُرَّاقَةَ ، وَوَقَعَ مِنْهُمْ كُلُّ مَوْجِعٍ ، فَكَادَ أَنْ يَتَفَرَّقُوا عَلَى الْعَمَلِ بِهِ ، وَكَانَ فِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ رِبِيعَةَ بْنِ نَزَارٍ مِنْ بَنِي قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ ، يُدْعَى حَارِثَةَ بْنَ أَثَالٍ عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَامَ حَارِثَةُ عَلَى قَدَمَيْهِ وَأَقْبَلَ عَلَى جَهِيرٍ وَقَالَ مُتَمَثِّلًا شِعْرًا : مَتَى مَا تُقَدِّ بِالْبَاطِلِ الْحَقُّ يَأْبَهُوَانِ قُدَّتْ بِالْحَقِّ الرَّوَاسِي تَقْدِدِ 40 إِذَا مَا آتَيْتَ الْأَمْرَ مِنْ غَيْرِ بِابْهَضَلَّتْ وَإِنْ تَقْصِدُ إِلَى الْبَابِ تَهْتَدِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ السَّيِّدَ وَالْعَاقِبَ وَالْقَسَيْسِينَ وَالرُّهْبَانَ وَكَافَّةَ نَصَارَى نَجْرَانَ بِوَجْهِهِ لَمْ يَخْلِطْ مَعَهُمْ غَيْرُهُمْ ، فَقَالَ : سَمِعَا سَمْعًا يَا أَبْنَاءَ الْحِكْمَةِ ، وَبَقَايَا حَمَلَةَ الْحُجَّةِ ، إِنَّ السَّعِيدَ وَاللَّهَ مَنْ نَفَعْتَهُ الْمَوْعِظَةُ ، وَلَمْ يَعِشْ عَنِ التَّذَكُّرَةِ ، أَلَا وَإِنِّي أَنْذِرُكُمْ وَأَذْكُرُكُمْ قَوْلَ مَسِيحِ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ . ثُمَّ شَرَحَ وَصِيَّتَهُ عَلَى وَصِيَّتِهِ شَمْعُونَ بْنَ يُوْحَنَّا ، وَمَا يَحْدُثُ عَلَى أُمَّتِهِ مِنَ الْإِفْتِرَاقِ ، ثُمَّ ذَكَرَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَوْحَى إِلَيْهِ : « فَحُذِّ يَا بَنَ أُمَّتِي كِتَابِي بِقُوَّةٍ ، ثُمَّ فَسِّرْهُ لِأَهْلِ سُورِيَا بِلِسَانِهِمْ ، وَأَخْبِرْهُمْ أَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحَيُّ الْقَيُّومُ ، الْبَدِيعُ الدَّائِمُ الَّذِي لَا أَحُولُ وَلَا أَزُولُ ، إِنِّي بَعَثْتُ رُسُلًا لِي وَنَزَلَتْ كُتُبِي رَحْمَةً وَنُورًا وَعِصْمَةً لِيَخْلُقِي ، ثُمَّ إِنِّي بَاعَثْتُ بِذَلِكَ نَجِيبَ رِسَالَتِي أَحْمَدَ ، صَفْوَتِي مِنْ بَرِيَّتِي ، الْبَارِقِلِيطَا (40) عَبْدِي ، أَرْسَلُهُ فِي حُلُوٍّ مِنَ الزَّمَانِ ، أَبْعَثُهُ بِمَوْلِدِهِ فَارَانَ مِنْ مَقَامِ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَنْزَلَ عَلَيْهِ تَوْرَةَ حَدِيثَةً ، أَفْتَحَ بِهَا أَعْيُنًا عُمِيًّا ، آذَانًا (41) صَمًّا ، وَقُلُوبًا غُلْفًا ، طُوبَى لِمَنْ شَهِدَ أَيَّامَهُ وَسَمِعَ كَلَامَهُ فَأَمَّنَ بِهِ ، وَاتَّبَعَ التَّوْرَ الَّذِي جَاءَ بِهِ ، فَإِذَا ذَكَرْتَ يَا عَيْسَى ذَلِكَ النَّبِيِّ فَصَلِّ عَلَيْهِ فَإِنِّي وَمَلَائِكَتِي نُصَلِّي عَلَيْكَ » . قَالَ : فَمَا أَتَى حَارِثَةَ بْنَ أَثَالٍ عَلَى قَوْلِهِ هَذَا ، حَتَّى أَظْلَمَ بِالسَّيِّدِ وَالْعَاقِبِ

مَكَانُهُمَا ، وَكَرِهًا مَا قَامَ بِهِ فِي النَّاسِ مُعْرَبًا وَمُخْبِرًا عَنِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا أَخْبَرَ وَقَدَّمَ مِنْ ذِكْرِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ لِأَنَّهُمَا كَانَا قَدْ أَصَابَا بِمَوَاضِعِ جِهَمَا مِنْ دِينِهِمَا شَرَفًا بَنَجْرَانَ ، وَوَجَّهًا عِنْدَ مُلُوكِ النَّصْرَانِيَّةِ جَمِيعًا ، وَكَذَلِكَ عِنْدَ سَوْقَتِهِمْ وَعَرَبِهِمْ فِي الْبِلَادِ ، فَأَشْفَقْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ سَبَبًا لِانْصِرَافِ قَوْمِهِمَا عَنِ طَاعَتِهِمَا لِدِينِهِمَا وَفَسَاخِ لِمَنْزِلَتِهِمَا فِي النَّاسِ . فَأَقْبَلَ الْعَاقِبُ عَلَى حَارِثَةَ فَقَالَ : أَمْسِكْ عَلَيْكَ يَا حَارِ ، فَإِنَّ رَأَى هَذَا الْكَلَامَ عَلَيْكَ أَكْثَرَ مِنْ قَائِلِهِ ، وَرُبَّ قَوْلٍ يَكُونُ بَلِيَّةً عَلَى قَائِلِهِ ، وَلِلْقُلُوبِ نَفَرَاتٌ عِنْدَ الْإِصْدَاعِ بِمَظُنُونِ الْحِكْمَةِ ، فَاتَّقِ نُفُورَهَا ، فَلِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلٌ ، وَلِكُلِّ خَطْبٍ مَحَلٌّ ، وَإِنَّمَا الدَّرَكُ مَا أَخَذَ لَكَ بِمَوَاضِي النَّجَاةِ ، وَالْبَسْتُ جُنَّةَ السَّلَامَةِ ، فَلَا تَعْدِلَنَّ بِهِمَا حَظًّا ، فَإِنِّي لَمْ أَلِكْ - لَا أَبَا لَكَ (42) - نُصْحًا . ثُمَّ أَرَمَ (43) . فَأَوْجَبَ السَّيِّدُ أَنْ يُشْرِكَ الْعَاقِبَ فِي كَلَامِهِ ، فَأَقْبَلَ عَلَى حَارِثَةَ فَقَالَ : إِنِّي لَمْ أَزَلْ أَتَعَرَّفُ لَكَ فَضْلًا تَمِيلُ إِلَيْكَ الْأَلْبَابُ ، فَإِيَّاكَ أَنْ تَقْتَعِدَ (44) مَطِيَّةَ اللَّجَاجِ ، وَأَنْ تَوْجِفَ (45) إِلَى السَّرَابِ ، فَمَنْ عَذِرَ بِذَلِكَ فَلَسْتَ فِيهِ أَيُّهَا الْمَرْءُ بِمَعذُورٍ ، وَقَدْ أَغْفَلَكَ أَبُو وَائِلَةَ - وَهُوَ وَلِيُّ أَمْرِنَا وَسَيِّدُ حَضْرِنَا - عِتَابًا ، فَأَوْلِهِ اعْتِبَارًا (46) . ثُمَّ تَعَلَّمَ أَنَّ نَاجِمَ (47) قُرَيْشٍ - يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَكُونُ زُرُوءَهُ قَلِيلًا ثُمَّ يَنْقَطِعُ ، وَيَخْلُو أَنْ بَعْدَ ذَلِكَ قَرْنٌ (48) يُبْعَثُ فِي آخِرِهِ النَّبِيُّ الْمَبْعُوثُ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ وَالسَّيْفِ وَالسُّلْطَانِ ، يَمْلِكُ مُلْكًا مُؤَجَّلًا تَطْبُقُ فِيهِ أُمَّتُهُ الْمَشَارِقَ وَالْمَغَارِبَ ، وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ الْأَمِيرُ الظَّاهِرُ ؛ يَظْهَرُ عَلَى جَمِيعِ الْمَمْلَكَاتِ وَالْأَدْيَانِ ، وَيَبْلُغُ مُلْكُهُ مَا طَلَعَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ ، وَذَلِكَ - يَا حَارِ - أَمَلٌ مِنْ وَرَائِهِ أَمَدٌ وَمِنْ دُونِهِ أَجَلٌ ، فَتَمَسَّكَ مِنْ دِينِكَ بِمَا تَعَلَّمَ ، وَتَمَنَّعَ - لِلَّهِ أَبُوكَ (49) - مِنْ أُنْسٍ مُتَصَرِّمٍ (50) بِالزَّمَانِ ، أَوْ لِعَارِضٍ مِنَ الْحَدَثَانِ ، فَإِنَّمَا نَحْنُ لِيَوْمِنَا وَلِعَدِّ أَهْلِهِ . فَأَجَابَهُ حَارِثَةُ بِنُ اثَالٍ فَقَالَ : إِيهَا عَلَيْكَ أَبَا قُرَّةَ ! فَإِنَّهُ لَا حَظَّ فِي يَوْمِهِ لِمَنْ لَا دَرَكَ لَهُ فِي عَمَدِهِ ، وَاتَّقِ اللَّهَ تَجِدَ اللَّهَ جَلَّ وَتَعَالَى بِحَيْثُ لَا مَفْرَعٌ إِلَّا إِلَيْهِ . وَعَرَضَتْ مُشِيدًا بِذِكْرِ أَبِي وَائِلَةَ ! فَهُوَ الْعَزِيزُ الْمُطَاعُ ، الرَّحْبُ الْبَاعُ ، وَإِلَيْكُمَا مَعَا مُلْقَى الرَّحَالِ ، فَلَوْ أَضْرَبْتَ التَّذَكُّرَةَ عَنْ أَحَدٍ لِتَبْرِيزِ فَضْلٍ لَكُنْتُمَا ، لَكِنَّهَا أَبْكَارُ الْكَلَامِ تُهْدِي لِأَرْبَابِهَا ، وَنَصِيحَةٌ كُنْتُمَا أَحَقَّ مَنْ أَصْغَى لَهَا (51) . إِنَّكُمَا مَلِيكَا ثَمَرَاتِ قُلُوبِنَا ، وَوَلِيَا طَاعَتِنَا فِي دِينِنَا ، فَالْكَيْسُ الْكَيْسُ - يَا أَيُّهَا الْمُعْظَمَانِ - عَلَيْكُمَا بِهِ ، أَرِيَا مَقَامًا يُدْهِكُمَا نَوَاحِيهِ ، وَاهْجُرَا سُنَّةَ (52) التَّسْوِيفِ فِيهَا أَنْتُمَا بَعْرَضِهِ . آثِرَا اللَّهَ فِيهَا كَانَ يُؤَثِّرُكُمَا بِالْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ ، وَلَا تَخْلُدَا فِيهَا أَطْلُكُمَا إِلَى الْوَيْتَةِ (53) ، فَإِنَّهُ مِنْ أَطَالِ عِنَانِ الْأَمْرِ أَهْلَكْتَهُ الْغَرَّةَ (54) ، وَمَنْ اقْتَعَدَ مَطِيَّةَ الْحَذَرِ كَانَ بِسَبِيلِ أَمْنٍ مِنَ الْمَتَالِفِ ، وَمَنْ اسْتَنْصَحَ عَقْلَهُ كَانَتْ الْعِبْرَةُ لَهُ لَا - بِهِ ، وَمَنْ نَصَّحَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آسَهُ اللَّهُ جَلَّ وَتَعَالَى بِعِزِّ الْحَيَاةِ وَسَعَادَةِ الْمُنْقَلَبِ . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْعَاقِبِ مُعَاتِبًا ، فَقَالَ : وَرَعَمْتَ - أَبَا وَائِلَةَ - أَنْ رَأَى مَا قُلْتَ أَكْثَرَ مِنْ قَائِلِهِ ، وَأَنْتَ لَعَمْرُو اللَّهُ حَرِيٌّ أَلَّا يُؤَثِّرَ هَذَا عَنكَ ، فَقَدْ عَلِمْتَ وَعَلِمْنَا أُمَّةَ الْإِنْجِيلِ مَعَا بِسِيرَةٍ مَا قَامَ بِهِ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَوَارِيهِ ، وَمَنْ آمَنَ لَهُ مِنْ قَوْمِهِ ، وَهَذِهِ مِنْكَ فَهَتْةٌ (55) لَا يَرَحْصُهَا (56) إِلَّا التَّوْبَةُ وَالْإِقْرَارُ بِمَا سَبَقَ بِهِ الْإِنْكَارُ . فَلَمَّا أَتَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ صَرَفَ إِلَى السَّيِّدِ وَجْهَهُ ، فَقَالَ : لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو نُبُوءَةٍ ، وَلَا عَلِيمَ إِلَّا ذُو هَفْوَةٍ ، فَمَنْ نَزَعَ عَن وَهْلَةٍ وَأَقْلَعَ فَهُوَ السَّعِيدُ الرَّشِيدُ ، وَإِنَّمَا الْآفَةُ فِي الْإِصْرَارِ . وَأَعْرَضَتْ بِذِكْرِ نَبِيِّنِ يُخْلِقَانِ - رَعَمْتَ - بَعْدَ ابْنِ الْبَتُولِ ، فَإِنَّ يَدَ هَبَّ بِكَ عَمَّا خَلَدَ فِي الصُّحُفِ مِنْ ذِكْرِ ذِيكَ ؟ أَلَمْ تَعَلَّمَ مَا أَنْبَأَ بِهِ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ ، وَقَوْلُهُ لَهُمْ : « كَيْفَ بِكُمْ إِذَا ذَهَبَ بِي إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ ، وَخُلِّفَ بَعْدَ أَعْصَارٍ يَخْلُو مِنْ بَعْدِي وَبَعْدِكُمْ صَادِقٌ وَكَاذِبٌ ؟ قَالُوا : وَمَنْ هُمَا يَا مَسِيحَ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَبِيٌّ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَادِقٌ ، وَمُسْتَبَيٌّ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَاذِبٌ ، فَالصَّادِقُ مُنْبَعِثٌ مِنْهُمَا بِرَحْمَةٍ وَمَلْحَمَةٍ ، يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ وَالسُّلْطَانُ مَا دَامَتِ الدُّنْيَا ، وَأَمَّا الْكَاذِبُ فَلَهُ نَبْرٌ يُذَكِّرُ بِهِ الْمَسِيحُ الدَّجَالَ ، يَمْلِكُ فُوقًا (57) ثُمَّ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِي إِذَا رُجِعَ بِي » . قَالَ حَارِثَةُ : وَأَحْذَرُكُمْ يَا قَوْمَ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْيَهُودِ أَسْوَةٌ لَكُمْ ، إِنَّهُمْ أَنْذَرُوا بِمَسِيحِيْنَ ؛ مَسِيحٍ رَحْمَةٍ وَهُدًى ، وَمَسِيحٍ ضَلَالَةٍ ، وَجُعِلَ لَهُمْ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آيَةٌ وَأَمَارَةٌ ، فَجَحَدُوا مَسِيحَ الْهُدَى وَكَذَّبُوا بِهِ ، وَأَمَنُوا بِمَسِيحِ الضَّلَالَةِ الدَّجَالِ وَأَقْبَلُوا عَلَى انْتِظَارِهِ ، وَأَضْرَبُوا فِي الْفِتْنَةِ وَرَكِبُوا نَتَجَهَا ، وَمَنْ قَبْلَ تَبَدُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَقَتَلُوا أَنْبِيَاءَهُ وَالْقَوَامِينَ بِالْقِسْطِ مِنْ عِبَادِهِ ، فَحَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُمْ الْبَصِيرَةَ بَعْدَ التَّبَصُّرَةِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ ، وَنَزَعَ مِنْهُمْ مِنْهُمْ بِبَغِيهِمْ ، وَأَلْزَمَهُمُ الدَّلَّةَ وَالصَّغَارَ ، وَجَعَلَ مُنْقَلَبَهُمْ إِلَى النَّارِ . قَالَ الْعَاقِبُ : فَمَا أَشْعَرَكَ - يَا حَارِ - أَنْ يَكُونَ هَذَا النَّبِيُّ الْمَذْكُورُ فِي الْكُتُبِ هُوَ قَاطِنٌ يَتْرَبُ ، وَلَعَلَّهُ ابْنُ عَمِّكَ صَاحِبُ الْيَمَامَةِ ، فَإِنَّهُ يَذْكُرُ مِنَ النَّبُوءَةِ مَا يَذْكُرُ مِنْهَا أَخُو قُرَيْشٍ ، وَكِلَاهُمَا مِنْ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ وَلِجَمِيعِهِمَا أَنْبَاءٌ وَأَصْحَابٌ ، يَشْهَدُونَ بِنُبُوءَتِهِ وَيُقَرِّونَ لَهُ بِرِسَالَتِهِ ، فَهَلْ تَجِدُ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ مِنْ فَاصِلَةٍ فَتَذَكَّرُهَا ؟ قَالَ حَارِثَةُ : أَجَلٌ وَاللَّهِ ، أَحَدُهَا وَاللَّهِ أَكْبَرَ وَأَبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ السَّحَابِ وَالتُّرَابِ ، وَهِيَ الْأَسْبَابُ الَّتِي بِهَا وَبِمِثْلِهَا تَثْبُتُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي قُلُوبِ الْمُعْتَبِرِينَ مِنْ عِبَادِهِ لِرُسُلِهِ وَأَنْبِيَائِهِ . وَأَمَّا صَاحِبُ الْيَمَامَةِ

فَيَكْفِيكَ فِيهِ مَا أَخْبَرَكَ بِهِ سَفَرَاؤُكُمْ وَغَيْرُكُمْ (58)، وَالْمُنْتَجِعَةُ (59) مِنْكُمْ أَرْضُهُ، وَمَنْ قَدِمَ مِنْ أَهْلِ الْيَمَامَةِ عَلَيْكُمْ، أَلَمْ يُخْبِرْكُمْ جَمِيعًا عَنْ رُؤَادِ مُسَيْلِمَةَ وَسَمَاعِيهِ، وَمَنْ أَوْفَدَهُ صَاحِبُهُمْ إِلَى أَحْمَدَ يَثْرِبَ، فَعَادُوا إِلَيْهِ جَمِيعًا بِمَا تَعَرَّفُوا هُنَاكَ فِي بَنِي قَيْلَةَ وَتَبَيَّنُوا بِهِ! قَالُوا: قَدِمَ عَلَيْنَا أَحْمَدُ يَثْرِبَ وَبِنَارِنَا ثِمَادٌ (60) وَمِيَاهُنَا مَلْحَةٌ، وَكُنَّا مِنْ قَبْلِهِ لَا نَسْتَطِيبُ وَلَا نَسْتَعِزُّ، فَبَصَقَ فِي بَعْضِهَا وَمَجَّ (61) فِي بَعْضٍ فَعَادَتْ عِذَابًا مُحَلُولِيَّةً، وَجَاشَ (62) مِنْهَا مَا كَانَ مَأْوَاهَا ثِمَادًا فَحَارَ (63) بِحَرِّهِ. قَالُوا: وَتَقَلَّ مُحَمَّدٌ فِي عِيُونِ رِجَالِ ذَوِي رَمَدٍ، وَعَلَى كُلُومِ (64) رِجَالِ ذَوِي جِرَاحٍ، فَبَرَأَتْ لَوْقَتِهِ عِيُونُهُمْ فَمَا اشْتَكَوْهَا، وَأَنْدَمَلَتْ جِرَاحَاتُهُمْ فَمَا أَلِمُوهَا، فِي كَثِيرٍ مِمَّا أَدَّوْا وَتَبَيَّنُوا عَنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ دَلَالَةِ آيَةٍ. وَأَرَادُوا صَاحِبَهُمْ مُسَيْلِمَةَ عَلَى بَعْضِ ذَلِكَ، فَأَنْعَمَ لَهُمْ كَارِهَا، وَأَقْبَلَ بِهِمْ إِلَى بَعْضِ بِنَارِهِمْ فَمَجَّ فِيهَا، وَكَانَتِ الرِّكْيُ (65) مَعْدُودَةً فَصَارَتْ مَلِحًا لَا يُسْتَطَاعُ شَرَابُهُ، وَبَصَقَ فِي بِنْرِ كَانَ مَأْوَاهَا وَشَلًّا (66) فَعَادَتْ فَلَمْ تَبْصُرْ (67) بِقَطْرَةٍ مِنْ مَاءٍ، وَتَقَلَّ فِي عَيْنِ رَجُلٍ كَانَ بِهَا رَمَدٌ فَعَمِيَتْ، وَعَلَى جِرَاحٍ - أَوْ قَالُوا: جِرَاحٍ آخَرَ - فَكَتَسَى جِلْدَهُ بَرِّصًا. فَقَالُوا لِمُسَيْلِمَةَ فِيمَا أَبْصَرُوا فِي ذَلِكَ مِنْهُ وَاسْتَبْرَأُوهُ، فَقَالَ: وَيْحَكُمْ! بِنْسِ الْأُمَّةِ أَنْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ وَالْعَشِيرَةِ لِابْنِ عَمَّتِكُمْ، إِنَّكُمْ كَلَفْتُمُونِي يَا هَؤُلَاءِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُوْحَى إِلَيَّ فِي شَيْءٍ مِمَّا سَأَلْتُمْ، وَالآنَ قَدِّدْ أَدْنَ لِي فِي أَجْسَادِكُمْ وَأَشْعَارِكُمْ دُونَ بِنَارِكُمْ وَمِيَاهِكُمْ، هَذَا لِمَنْ كَانَ مِنْكُمْ بِي مُؤْمِنًا، وَأَمَّا مَنْ كَانَ مُرْتَابًا فَإِنَّهُ لَا يَزِيدُهُ تَقَلَّتِي عَلَيْهِ إِلَّا بَلَاءً، فَمَنْ شَاءَ الْآنَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِ لِأَتَقِلَّ فِي عَيْنِهِ وَعَلَى جِلْدِهِ. قَالُوا: مَا فِينَا - وَأَبِيكَ - أَحَدٌ يَشَاءُ ذَلِكَ، إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَشَمَّتَ بِكَ أَهْلُ يَثْرِبَ. وَأَضْرَبُوا عَنْهُ حَمِيَّةً لِنَسَبِهِ فِيهِمْ وَتَدَمُّمًا لِمَكَانِهِ مِنْهُمْ. فَضَحِكَ السَّيِّدُ وَالْعَاقِبُ حَتَّى فَحَصَا الْأَرْضَ بِأَرْجُلَيْهِمَا، وَقَالَا: مَا التَّوْرُ وَالظَّلَامُ وَالْحَقُّ وَالْبَاطِلُ، بِأَشَدِّ تَبَايُنًا وَتَفَاوُتًا مِمَّا بَيْنَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ صِدْقًا وَكُذْبًا. قَالُوا: وَكَانَ الْعَاقِبُ أَحَبَّ - مَعَ مَا تَبَيَّنَ مِنْ ذَلِكَ - أَنْ يُشِيدَ مَا فَرَطَ مِنْ تَقْرِيطِ مُسَيْلِمَةَ، وَيُؤَهَّلَ (68) مَنْزِلَتَهُ لِيَجْعَلَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفًّا (69)، اسْتَظْهَارًا بِذَلِكَ فِي بَقَاءِ عِزَّتِهِ، وَمَا طَارَ لَهُ مِنَ السُّمُوفِ فِي أَهْلِ مَلَّتِهِ، فَقَالَ: وَلَيْتَنِي فَخَرْتُ أَخُو بَنِي حَنِيفَةَ فِي زَعْمِهِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْسَلَهُ، وَقَالَ مِنْ ذَلِكَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ، فَلَقَدْ بَرَّ فِي أَنْ تَقَلَّ قَوْمُهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى الْإِيمَانِ بِالرَّحْمَنِ. قَالَ حَارِثَةُ: أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ الَّذِي دَحَاهَا (70)، وَأَشْرَقَ بِاسْمِهِ فَمَرَاهَا، هَلْ تَجِدُ فِيمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْكُتُبِ السَّالِفَةِ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا دَيَّانُ يَوْمِ الدِّينِ، أَنْزَلْتُ كُتُبِي وَأَرْسَلْتُ رُسُلِي؛ لِأَسْتَقِدَّ بِهِمْ عِبَادِي مِنْ حَبَائِلِ الشَّيْطَانِ، وَجَعَلْتُهُمْ فِي بَرِيَّتِي وَأَرْضِي كَالنَّجُومِ الدَّرَارِيِّ فِي سَمَائِي، يَهْدُونَ بِوَحْيِي وَأَمْرِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنِّي لَعَنْتُ وَمَلَأَيْتُ فِي سَمَائِي وَأَرْضِي وَالْأَلْعَانُونَ مِنْ خَلْقِي، مَنْ جَحَدَ رُبُوبِيَّتِي، أَوْ عَدَلَ بِي شَيْئًا مِنْ بَرِيَّتِي، أَوْ كَذَبَ بِأَحَدٍ مِنْ أَنْبِيَائِي وَرُسُلِي، أَوْ قَالَ: أَوْحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ، أَوْ غَمَصَ (71) سُلْطَانِي أَوْ نَقَمَصَهُ مُتَّبِرًا، أَوْ أَكَمَهُ (72) عِبَادِي وَأَصْلَهُمْ عَنِّي، أَلَا وَإِنَّمَا يَعْبُدُنِي مَنْ عَرَفَ مَا أُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي وَطَاعَتِي مِنْ خَلْقِي، فَمَنْ لَ يَقْصِدْ إِلَيَّ مِنَ السَّبِيلِ الَّتِي نَهَجْتُهَا بِرُسُلِي، لَمْ يَزِدْ فِي عِبَادَتِي مِنِّي إِلَّا بُعْدًا»؟ قَالَ الْعَاقِبُ: رُوَيْدَكَ، فَأَشْهَدُ لَقَدْ تَبَّتْ حَقًّا. قَالَ حَارِثَةُ: فَمَا دُونَ الْحَقِّ مِنْ مُنْعِعٍ، وَمَا بَعْدَهُ لَا مَرِيٍّ مَفْرَعٌ، وَلِذَلِكَ قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ. فَاعْتَرَضَهُ السَّيِّدُ - وَكَانَ ذَا مِحَالٍ (73) وَجِدَالٍ شَدِيدٍ - فَقَالَ: مَا أُحْرَى وَمَا أَرَى أَخَا قُرَيْشٍ مُرْسَلًا إِلَّا إِلَى قَوْمِهِ بَنِي إِسْمَاعِيلَ [ب - (74) - دِينِهِ، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ جَمِيعًا! قَالَ حَارِثَةُ: أفتَعَلِمَ أَنْتَ - يَا أَبَا قُرَّةَ - أَنَّ مُحَمَّدًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً؟ قَالَ: أَجَلٌ. قَالَ: أَتَشْهَدُ لَهُ بِذَلِكَ؟ قَالَ: وَيْحَكَ! وَهَلْ يُسْتَطَاعُ دَفْعُ الشَّوَاهِدِ؟ نَعَمْ، أَشْهَدُ غَيْرَ مُرْتَابٍ بِذَلِكَ، وَبِذَلِكَ شَهِدَتْ لَهُ الصُّحُفُ الدَّارِسَةُ وَالْأَنْبَاءُ الْخَالِيَّةُ. فَأَطْرَقَ حَارِثَةُ ضَاحِكًا يَنْكُتُ الْأَرْضَ بِسَبِّ بَابَتِهِ. قَالَ السَّيِّدُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا بَنِي إِسْمَاعِيلَ؟ قَالَ: عَجِبْتُ فَضَحِكْتُ، قَالَ: أَوْ عَجَبٌ مَا تَسْمَعُ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْعَجَبُ أَجْمَعُ، أَلَيْسَ - بِاللَّهِ - بِعَجِيبٍ مِنْ رَجُلٍ أُوتِيَ اثْرَةً مِنْ عِلْمٍ وَحِكْمَةٍ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اصْطَفَى لِنُبُوتِهِ وَاخْتَصَّ بِرِسَالَتِهِ وَأَيَّدَ بِرُوحِهِ وَحِكْمَتِهِ، رَجُلًا خَرَّاصًا (75) يَكْذِبُ عَلَيْهِ، وَيَقُولُ: أَوْحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ، فَيَخْلُطُ - كَالكَاهِنِ - كَذِبًا بِصِدْقٍ وَبِاطِلًا بِحَقٍّ؟! فَارْتَدَّ السَّيِّدُ وَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ وَهَلَ (76)، فَأَمْسَكَ مَحْجُوجًا. قَالُوا: وَكَانَ حَارِثَةُ بِنَجْرَانَ حَثِيثًا (77)، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ الْعَاقِبُ وَقَدْ قَطَعَهُ مَا فَرَطَ إِلَى السَّيِّدِ مِنْ قَوْلِهِ، فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ أَخَا بَنِي قَيْسِ بْنِ نَعْلَبَةَ، وَاحْسِسْ عَلَيْكَ ذَلِكَ (78) لِسَانِكَ، وَمَا لَمْ تَزَلْ تَسْتَحِمْ (79) لَنَا مِنْ مَثَابَةِ سَهْمِكَ، فَرُبَّ كَلِمَةٍ يَرْفَعُ صَاحِبُهَا بِهَا رَأْسًا قَدْ أَلْقَتْهُ فِي قَعْرِ مُظْلَمَةٍ، وَرُبَّ كَلِمَةٍ لَأَمَّتْ وَرَبَّتْ قُلُوبًا نَعْلَةً (80)، فَدَعَّ عَنْكَ مَا يَسْبِقُ إِلَى الْقُلُوبِ إِنْكَارُهُ، وَإِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَا يَبِينُ اعْتِدَاؤَهُ. ثُمَّ أَعْلَمَ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ صُورَةً، وَصُورَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ، وَصُورَةُ الْعَقْلِ الْأَدَبُ، وَالْأَدَبُ أَذْبَانِ: طَبَاعِيٌّ وَمُرْتَضِيٌّ، فَأَفْضَلُهُمَا أَدَبُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ، وَمِنْ أَدَبِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَحِكْمَتِهِ أَنْ يُرَى

لِسُلْطَانِهِ حَقٌّ لَيْسَ لِيَشِيءٍ مِنْ خَلْقِهِ ؛ لِأَنَّهُ الْحَبْلُ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِبَادِهِ ، وَالسُّلْطَانُ اثْنَانِ : سُلْطَانُ مَلَكَةٍ وَقَهْرٍ ، وَسُلْطَانُ حِكْمَةٍ وَشَرِّعٍ ، فَأَعْلَاهُمَا فَوْقًا سُلْطَانُ الْحِكْمَةِ ، قَدْ تَرَى يَا هَذَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ صَنَعَ لَنَا حَتَّى جَعَلَنَا حُكَّامًا وَقُوَّامًا عَلَى مُلُوكِ مِلَّتِنَا ، وَمِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ حَشَوْتِهِمْ وَأَطْرَافِهِمْ ، فَأَعْرِفْ لِيَذِي الْحَقِّ حَقَّهُ أَيُّهَا الْمَرْءُ وَخَلَاكَ (81) ذَمًّا . ثُمَّ قَالَ : وَذَكَرْتَ أَخَا قُرَيْشٍ وَمَا جَاءَ بِهِ مِنَ الْآيَاتِ وَالنُّذُرِ ، فَأَطَلْتَ وَأَعْرَضْتَ ، وَلَقَدْ بَرَرْتَ (82) ؛ فَحَنُّ بِمُحَمَّدٍ عَالِمُونَ ، وَبِهِ جِدًّا مَوْفُونَ ، شَهِدْتَ لَقَدْ انْتَضَمَتْ لَهُ الْآيَاتُ وَالْبَيِّنَاتُ ، سَالِفُهَا وَأَنْفُهَا ، إِلَّا آيَةَ (83) هِيَ أَشْفَاهَا وَأَشْرَفُهَا ، وَإِنَّمَا مَثَلُهَا فِيمَا جَاءَ بِهِ كَمَثَلِ الرَّأْسِ لِلجَسَدِ ، فَمَا حَالَ جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ ؟ ! فَأَمْهَلْ رُؤَيْدًا تَتَجَسَّسُ الْأَخْبَارَ وَتَعْتَبِرُ الْآثَارَ ، وَلِنَسْتَشْفِ مَا أَلْفِينَا مِمَّا أَفْضَى إِلَيْنَا ، فَإِنْ آنَسْنَا الْآيَةَ الْجَامِعَةَ الْخَاتِمَةَ لَدَيْهِ ، فَنَحْنُ إِلَيْهِ أَسْرَعُ وَلَهُ أَطْوَعُ ، وَإِلَّا فَاعْلَمْ مَا تَذَكَّرُ (84) بِهِ النَّبُوءَةَ وَالسَّفَارَةَ عَنِ الرَّبِّ الَّذِي لَا تَفَاوُتَ فِي أَمْرِهِ وَلَا تُغَايِرَ فِي حُكْمِهِ . قَالَ لَهُ حَارِثَةُ : قَدْ نَادَيْتَ فَاسْمَعْتَ ، وَقَرَعْتَ (85) فَصَدَعْتَ ، وَسَمِعْتَ وَأَطَعْتَ ، فَمَا هَذِهِ الْآيَةُ الَّتِي أَوْحَشَ بَعْدَ الْأُنْسَةِ فَقَدْهَا ، وَأَعْقَبَ الشُّكَّ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ عُدْمُهَا ؟ ! وَقَالَ لَهُ الْعَاقِبُ : قَدْ أَثْلَجَكَ أَبُو قُرَّةَ بِهَا ، فَذَهَبَتْ عَنْهَا فِي غَيْرِ مَذْهَبٍ ، وَحَاوَرْتَنَا فَأَطَلْتَ فِي غَيْرِ مَا طَائِلٍ حِوَارِنَا (86) . قَالَ حَارِثَةُ : إِلَى ذَلِكَ فَجَلَّهَا الْآنَ لِي فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي . قَالَ الْعَاقِبُ : أَلْفَحَ مَنْ سَلَّمَ لِلْحَقِّ وَصَدَعَ بِهِ وَلَمْ يَرِغَبْ عَنْهُ ، وَقَدْ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا ، فَقَدْ عَلِمْنَا وَعَلِمْتَ مِنْ أَنْبَاءِ الْكُتُبِ الْمُسْتَوْدَعَةِ عِلْمَ الْقُرُونِ ، وَمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ ، فَإِنَّهَا اسْتَهَلَّتْ بِلِسَانِ كُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ ، مُعْرَبَةً مُبَشِّرَةً وَمُنْذِرَةً بِأَحْمَدَ النَّبِيِّ الْعَاقِبِ ، الَّذِي تُطَبِّقُ أُمَّتُهُ الْمَشَارِقَ وَالْمَغَارِبَ ، يَمْلِكُ _ وَشِيعَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ _ مُلْكًا مُؤَجَّلًا يَسْتَأْتِرُ مُتَبَلِّغُهُمْ مُلْكًا عَلَى الْأَحَمِّ (87) مِنْهُمْ بِذَلِكَ النَّبِيِّ وَتَبَاعَةَ وَبَيْتًا (88) . وَيُوسِعُ مِنْ بَعْدِهِمْ أُمَّتُهُمْ عُدْوَانًا وَهَضْمًا ، فَيَمْلِكُونَ بِذَلِكَ سَبْتًا (89) طَوِيلًا ، حَتَّى لَا يَبْقَى بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ بَيْتٌ إِلَّا وَهُوَ رَاغِبٌ إِلَيْهِمْ أَوْ رَاهِبٌ لَهُمْ ، ثُمَّ يُدَالُ بَعْدَ لَايٍ (90) مِنْهُمْ ، وَيَشَعُثُ سُلْطَانُهُمْ حَدًّا حَدًّا ، وَيَبْتِئُ فَبَيْتًا ، حَتَّى تَجِيءَ أَمْثَالُ النَّعْفِ (91) مِنَ الْأَقْوَامِ فِيهِمْ ، ثُمَّ يَمْلِكُ أَمْرُهُمْ عَلَيْهِمْ عَبْدَاؤُهُمْ وَفُتُّهُمْ ، يَمْلِكُونَ جِيلًا فَجِيلًا ، يَسِيرُونَ فِي النَّاسِ بِالْقَعَسَرِيَّةِ (92) خَبَطًا خَبَطًا ، وَيَكُونُ سُلْطَانُهُمْ سُلْطَانًا عَضُوضًا ضَرُوسًا ، فَتَنْقُصُ الْأَرْضُ حِينَئِذٍ مِنْ أَطْرَافِهَا ، وَيَشْتَدُّ الْبَلَاءُ وَتَشْتَمِلُ الْآفَاتُ ، حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ أَعَزَّ مِنَ الْحَيَاةِ الْحَمْرَاءِ ، أَوْ أَحَبَّ حِينَئِذٍ إِلَى أَحَدِهِمْ مِنَ الْحَيَاةِ ، وَمَا ذَلِكَ إِلَّا لِمَا يُدْهَوْنَ (93) بِهِ مِنَ الضَّرِّ وَالصَّرَاءِ ، وَالْفِتْنَةِ الْعَشَوَاءِ . وَقُوَّامُ الدِّينِ يَوْمئِذٍ وَرُعْمَاؤُهُمْ يَوْمئِذٍ أَنَا سِوَا مَنْ أَهْلِهِ ، فَيَمُجُّ الدِّينُ بِهِمْ وَتَعْفُو آيَاتُهُ ، وَيُدْبِرُ تَوَلِّيًّا وَإِمْحَاقًا ، فَلَا يَبْقَى مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ ، حَتَّى يَنْعَاهُ نَاعِيَهُ ، وَالْمُؤْمِنُ يَوْمئِذٍ غَرِيبٌ ، وَالذَّيَّانُونَ قَلِيلٌ مَا هُمْ ، حَتَّى يَسْتَأْسِ (94) النَّاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَفَرَجِهِ إِلَّا أَقْلَهُمْ ، وَتُظَنُّ أَقْوَامٌ أَنْ لَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ رُسُلَهُ وَيُحِقِّ وَعْدَهُ ، فَإِذَا بِهِمُ الشَّصَائِبُ (95) وَالنَّقَمُ ، وَأُخِذَ مِنْ جَمِيعِهِمْ بِالْكَظْمِ ، تَلَفَى اللَّهُ دِينَهُ ، وَرَاشَ (96) عِبَادَهُ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا بِرَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهِمْ أَحْمَدَ وَنَجَلِهِ ، يَأْتِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ، تُصَلِّيَ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ وَسُكَّانُهَا ، وَتَفْرُحُ بِهِ الْأَرْضُ وَمَا عَلَيْهَا مِنْ سَوَامٍ وَطَائِرٍ وَأَنَامٍ ، وَتَخْرُجُ لَهُ أُمَّكُمْ _ يَعْنِي الْأَرْضَ _ بَرَكَتِهَا وَزِينَتِهَا ، وَتُلْقِي إِلَيْهِ كُنُوزَهَا وَأَفْلاذَ كَبِيدِهَا ، حَتَّى تَعُودَ كَهَيْئَتِهَا عَلَى عَهْدِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَتَرْفَعُ عَنْهُمْ الْمَسْكَنَةَ وَالْعَاهَاتِ فِي عَهْدِهِ ، وَالنَّقَمَاتِ الَّتِي كَانَتْ تَضْرِبُ بِهَا الْأُمَمَ مِنْ قَبْلِ ، وَتُلْقَى فِي الْبِلَادِ الْأَمَّةِ ، وَتُنزَعُ حُمَةٌ (97) كَذَلِكِ ذَاتِ حُمَةٍ ، وَمِنْخَلَبٌ كُلُّ ذِي مِخْلَبٍ ، وَنَابٌ كُلُّ ذِي نَابٍ ، حَتَّى أَنْ الْجُورِيَّةَ اللَّكَّاعَ (98) لَتَلْعَبُ بِالْأَفْعُوَانِ (99) فَلَا يَضُرُّهَا شَيْئًا ، وَحَتَّى يَكُونَ الْأَسَدُ فِي الْبَاقِرِ (100) كَأَنَّهُ رَاعِيهَا ، وَالذَّنْبُ فِي النَّهْمِ كَأَنَّهُ رَبُّهَا ، وَيُظْهِرُ اللَّهُ عَبْدَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ فَيَمْلِكُ مَقَالِيدَ الْأَقَالِيمِ إِلَى بَيْضَاءِ الصَّيْنِ ، حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى عَهْدِهِ فِي الْأَرْضِ أَجْمَعِهَا إِلَّا دِينَ اللَّهِ الْحَقُّ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ ، وَبَعَثَ بِهِ آدَمَ بَدِيعَ فِطْرَتِهِ ، وَأَحْمَدَ خَاتِمَ رِسَالَتِهِ ، وَمَنْ بَيْنَهُمَا مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ . فَلَمَّا أَتَى الْعَاقِبُ عَلَى اقْتِصَاصِهِ (101) هَذَا ، أَقْبَلَ عَلَيْهِ حَارِثَةُ مُجِيبًا ، فَقَالَ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ الْبَدِيعِ _ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْخَطِيرُ وَالْعَلِيمُ الْأَثِيرُ ! _ لَقَدْ ابْتَسَمَ الْحَقُّ بِقَلْبِكَ ، وَأَشْرَقَ الْجَنَانُ (102) بِعَدَلٍ مَنْطِقِكَ ، وَتَنَزَّلَتْ كُتُبُ اللَّهِ الَّتِي جَعَلَهَا نُورًا فِي بِلَادِهِ وَشَاهِدَةً عَلَى عِبَادِهِ بِمَا اقْتِصَصْتَ مِنْ سَطُورِهَا حَقًّا ، فَلَمْ يُخَالَفِ طَرَسُ (103) مِنْهَا طَرَسًا ، وَلَا رَسَمَ مِنْ آيَاتِهَا رَسْمًا ، فَمَا بَعْدَ هَذَا ؟ ! قَالَ الْعَاقِبُ : فَإِنَّكَ زَعَمْتَ زَعْمَةً أَخَا قُرَيْشٍ ، فَكُنْتَ بِمَا تَأْتِرُ مِنْ هَذَا حَقًّا غَالِطًا . قَالَ : وَبِمِمْ ؟ أَلَمْ تَعْتَرِفْ لَهُ بِنُبُوتِهِ وَرِسَالَتِهِ الشَّوَاهِدُ ؟ قَالَ الْعَاقِبُ : بَلَى _ لَعَمْرُؤُ اللَّهِ _ وَلَكِنَّهُمَا نَبِيَّانِ رَسُولَانِ ، يَعْتَبِقَانِ (104) بَيْنَ مَسِيحِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجُلُوبَيْنِ السَّاعَةِ ، اسْتَقَى اسْمَهُ أَحَدُهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ : مُحَمَّدٍ وَأَحْمَدَ ، بَشَّرَ بَأَوْلِهِمَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِثَانِيهِمَا عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَخُو قُرَيْشٍ هَذَا مُرْسَلٌ إِلَى قَوْمِهِ ، وَيَقْفُوهُ مِنْ بَعْدِهِ ذُو الْمُلْكِ الشَّدِيدِ ، وَالْأَكْلُ الطَّوِيلِ ، يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلْخَاتِمًا لِلدِّينِ ، وَحُجَّةً عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ ، ثُمَّ تَأْتِي مِنْ بَعْدِهِ فِتْرَةٌ تَتْرَابِلُ فِيهَا الْقَوَاعِدُ مِنْ مَرَّاسِيهَا ، فَيَعِيدُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

جلو يُظهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، فَيَمْلِكُ هُوَ وَالْمُلُوكُ الصِّاحُونَ مِنَ عَقِبِهِ جَمِيعَ مَا طَلَعَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، مِنْ أَرْضٍ وَجَبَلٍ وَبَرٍّ وَبَحْرٍ، يَرْتُونَ أَرْضَ اللَّهِ عِزٍّ وَجَلٍّ مُلْكًا كَمَا وَرَثَتُهُمَا أَوْ مَلَكْتُهُمَا الْأَبْوَانُ أَدَمَ وَنُوحَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ. يُلْقُونَ - وَهُمْ الْمُلُوكُ الْأَكَابِرُ - فِي مِثْلِ هَيْبَةِ الْمَسَاكِينِ بَدَاذَةً (105) وَاسْتِكَانَةً، فَأُولَئِكَ الْأَكْرَمُونَ الْأَمَائِلُ، لَا يَصْلُحُ عِبَادُ اللَّهِ وَبِلَادُهُ إِلَّا بِهِمْ، وَعَلَيْهِمْ يَنْزِلُ عَيْسَى ابْنُ الْبَكْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى آخِرِهِمْ، بَعْدَ مَكْتَبِ طَوِيلٍ وَمُلْكٍ شَدِيدٍ، لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَهُمْ. وَتَرَدُّفُهُمْ رَجْرَجَةً طَغَامٍ (106) فِي مِثْلِ أَحْلَامِ الْعَصَافِيرِ، وَعَلَيْهِمْ تَقَوْمُ السَّاعَةِ، وَإِنَّمَا تَقَوْمُ عَلَى شَرِّ رَارِ النَّاسِ وَأَخَابِيهِمْ، فَذَلِكَ الْوَعْدُ الَّذِي صَدَّقَ بِهِ اللَّهُ عِزٍّ وَجَلَعَلَى أَحْمَدَ، كَمَا صَدَّقَ لِي بِهِ [عَلَى] (107) خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لِأَحْمَدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْبَرَاهِينِ وَالْتَأْيِيدِ، الَّذِي خَبَّرَتْ بِهِ كُتُبُ اللَّهِ الْأُولَى. قَالَ حَارِثَةُ: فَمِنْ الْأَثَرِ الْمُسْتَقَرِّ عِنْدَكَ - أبا واثلة - فِي هَذَيْنِ الْأَسْمَيْنِ أَنَّهُمَا لِشَخْصَيْنِ؛ لِنَبِيِّنِ مُرْسَلَيْنِ، فِي عَصْرَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ؟ قَالَ الْعَاقِبُ: أَجَلٌ. قَالَ: فَهَلْ يَتَخَالَجُكَ فِي ذَلِكَ رَيْبٌ، أَوْ يَعْرِضُ لَكَ فِيهِ ظَنٌّ؟ قَالَ الْعَاقِبُ: كَلَّا وَالْمَعْبُودِ، إِنَّ هَذَا لِأَجَلِي مِنْ بُوحِ (108) - وَأَشَارَ لَهُ إِلَى جِرْمِ الشَّمْسِ الْمُسْتَدِيرِ - . فَأَكْبَّ حَارِثَةُ مُطْرِقًا وَجَعَلَ يَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ عَجْبًا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا الْآفَةُ - أَيُّهَا الرَّعِيمُ الْمُطَاعُ - أَنْ يَكُونَ الْمَالُ عِنْدَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْ لَدُنِّهِ، وَالسَّلَاحُ عِنْدَ مَنْ يَتَزَيَّنُ بِهِ لَا مَنْ يُقَاتِلُ بِهِ، وَالرَّأْيُ عِنْدَ مَنْ يَمْلِكُهُ لَا مَنْ يَنْصُرُهُ. قَالَ الْعَاقِبُ: لَقَدْ أَسْمَعْتَ - يَا حَوْرِيثُ - فَأَقْدَعْتَ (109)، وَطَفِقْتَ فَأَقْدَمْتَ، فَمَهْ؟! قَالَ: أَقْسِمُ بِالَّذِي قَامَتْ (110) السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ بِإِذْنِهِ، وَعَلَبَتِ الْجَبَابِرَةُ بِأَمْرِهِ، إِنَّهُمَا اسْمَانِ مُشْتَقَّانِ لِنَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَلِنَبِيِّ وَاحِدٍ وَرَسُولٍ وَاحِدٍ (111)، أَنْذَرَ بِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ، وَبَشَّرَ بِهِ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ، وَمِنْ قَبْلِهِمَا أُشَارَ بِهِ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَتَضَحَّكَ السَّيِّدُ؛ يُرِي قَوْمَهُ وَمَنْ حَضَرَ رَهْمَ أَنْ ضَحِكَهُ هُزْءٌ مِنْ حَارِثَةَ وَتَعَجَّبَ. وَانْتَشَطَ (112) الْعَاقِبُ مِنْ ذَلِكَ، فَأَقْبَلَ عَلَى حَارِثَةَ مُؤْتَبًا فَقَالَ: لَا يَغْرُوكَ بَاطِلُ أَبِي قُرَّةَ، فَإِنَّهُ وَإِنْ ضَحِكَ لَكَ فَإِنَّمَا يَضْحَكُ مِنْكَ. قَالَ حَارِثَةُ: لَيْنَ فَعَلَهَا لِأَنَّهَا لِأَحْدَى الدَّهَارِسِ (113) أَوْ سُوءِ (114)، أَفَلَمْ تَتَعَرَّفَا - رَاجِعَ اللَّهُ بِكُمَا - مِنْ مَوْرُوثِ الْحِكْمَةِ: «لَا يَنْبَغِي لِلْحَكِيمِ أَنْ يَكُونَ عَبَّاسًا فِي غَيْرِ أَدَبٍ، وَلَا ضَحَّاكًا فِي غَيْرِ عَجَبٍ»؟ أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمَا عَنْ سَيِّدِكُمَا الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «فَضِحْكُ الْعَالِمِ فِي غَيْرِ حِينِهِ غَفْلَةٌ مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ سَكْرَةٌ أَلْهَتْهُ عَمَّا فِي عَدِيهِ»؟ قَالَ السَّيِّدُ: يَا حَارِثَةُ! إِنَّهُ لَا يَعِيشُ - وَاللَّهِ - أَحَدٌ بَعْقَلِهِ حَتَّى يَعِيشَ بِظَنِّهِ، وَإِذَا أَنَا لَمْ أَعْلَمْ إِلَّا مَا رَوَيْتُ فَلَا عَلِمْتُ، أَوْ لَمْ يَبْلُغْكَ أَنْتَ عَنْ سَيِّدِنَا الْمَسِيحِ - عَلَيْنَا سَلَامُهُ - أَنَّ لِلَّهِ عِبَادًا ضَحِكُوا جَهْرًا مِنْ سَعَةِ رَحْمَةِ رَبِّهِمْ، وَبَكُوا سِرًّا مِنْ خِيفَةِ رَبِّهِمْ؟ قَالَ: إِذَا كَانَ هَذَا فَنَعَمْ. قَالَ: فَمَا هُنَا فَلْيَكُنْ مَرَاجِمَ ظُنُونِكَ بِعِبَادِ رَبِّكَ، وَعُدْ بِنَا إِلَى مَا نَحْنُ بِسَبِيلِهِ، فَقَدْ طَالَ التَّنَازُعُ وَالْخِصَامُ بَيْنَنَا يَا حَارِثَةُ! قَالُوا: وَكَانَ هَذَا مَجْلِسًا ثَالِثًا فِي يَوْمٍ ثَالِثٍ مِنْ اجْتِمَاعِهِمْ لِلنَّظَرِ فِي أَمْرِهِمْ. فَقَالَ السَّيِّدُ: يَا حَارِثَةُ، أَلَمْ يُبْنِكَ أَبُو وَاثِلَةَ بِأَفْصَحِ لَفْظٍ اخْتَرَقَ أُذُنًا، وَدَعَا ذَلِكَ بِمِثْلِهِ مُخْبِرًا، فَأَلْفَاكَ مَعَ غَرَمَاتِكَ (115) بِمَوَارِدِهِ حَجْرًا؟ وَهَذَا أَنَا ذَا أَوْكُدُ (116) عَلَيْكَ التَّذَكُّرَةَ بِذَلِكَ مِنْ مَعَدِنِ ثَالِثٍ، فَأَنْشُدُكَ اللَّهَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِهِ، هَلْ تَجِدُ فِي الرَّاحِرَةِ الْمَنْقُولَةِ مِنْ لِسَانِ أَهْلِ سُورِيَا إِلَى لِسَانِ الْعَرَبِ، يَعْنِي صَدْحِيْفَةَ شَمْعُونِ بْنِ حَمُونَ الصَّفَا الَّتِي تَوَارَثَهَا عَنْهُ أَهْلُ النَّجْرَانَ؟! قَالَ السَّيِّدُ: أَلَمْ يَقُلْ - بَعْدَ نَبَذِ طَوِيلٍ مِنْ كَلَامٍ - : «فَإِذَا طَبَّقْتَ وَقَطَعْتَ الْأَرْحَامَ، وَعَقَتِ الْأَعْلَامَ، بَعَثَ اللَّهُ عَبْدَهُ الْفَارَقْلِيطَا بِالرَّحْمَةِ وَالْمَعْدِلَةَ. قَالُوا: وَمَا الْفَارَقْلِيطَا يَا مَسِيحَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَحْمَدُ النَّبِيُّ الْخَاتِمُ الْوَارِثُ، ذَلِكَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْهِ حَيًّا وَيُصَلِّي عَلَيْهِ بَعْدَ مَا يَقْبِضُهُ إِلَيْهِ، بِإِذْنِ الطَّاهِرِ الْخَائِرِ، يَشْهَرُهُ اللَّهُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، بَعْدَ مَا انْقَضَتْ (117) عُرَى الدِّينِ، وَخَبَّتْ مَصَابِيحُ النَّامُوسِ، وَأَفَلَّتْ نُجُومُهُ، فَلَا يَلْبُثُ ذَلِكَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَّا أَمَّا (118) حَتَّى يَعُودَ الدِّينُ بِهِ كَمَا بَدَأَ، وَيُقِرُّ اللَّهُ عِزٍّ وَجَلٍّ سُلْطَانَهُ فِي عَبْدِهِ، ثُمَّ فِي الصَّالِحِينَ مِنْ عَقِبِهِ، وَيَشْهَرُ مِنْهُ حَتَّى يَبْلُغَ مُلْكُهُ مُنْقَطِعَ الثَّرَابِ»؟ قَالَ حَارِثَةُ: كُلُّ مَا قَدْ أَنْشُدْتُمَا (119) حَقٌّ، لَا وَحْشَةَ مَعَ الْحَقِّ، وَلَا أَنْسَ فِي غَيْرِهِ، فَمَهْ؟! قَالَ السَّيِّدُ: فَإِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ لَا حَظَّ فِي هَذِهِ الْأُكْرَمَةِ لِلْأَبْتَرِ. قَالَ حَارِثَةُ: إِنَّهُ لَكَ ذَلِكَ، وَلَيْسَ (120) بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ السَّيِّدُ: إِنَّكَ مَا عَمِلْتَ إِلَّا لُدًّا (121)، أَلَمْ يُخْبِرْنَا سَفَرْنَا وَأَصْحَابُنَا فِيمَا تَجَسَّسْنَا مِنْ خَبْرِهِ، أَنْ وَلَدِيهِ الذَّكْرَيْنِ - الْفَرَشِيَّةَ وَالْقَبِيطِيَّةَ - بَادَا، وَغُودِرَ مُحَمَّدَ كَفَرْنَ الْأَعْصَبِ (122)، مَوْفٍ عَلَى صَدْرِيحِهِ، فَلَوْ كَانَ لَهُ بَقِيَّةٌ لَكَانَ لَكَ بِذَلِكَ مَقَالًا، إِذَا وَلَّتْ أَنْبَاؤُهُ الَّذِي تَذَكَّرُ. قَالَ حَارِثَةُ: الْعَبْرُ - لَعَمْرُو اللَّهُ - كَثِيرَةٌ، وَالْإِعْتِبَارُ بِهَا قَلِيلٌ، وَالذَّلِيلُ مَوْفٍ عَلَى سَنَنِ السَّبِيلِ إِنْ لَمْ يَعِشْ عَنْهُ نَاطِرٌ، وَكَمَا أَنَّ أَبْصَارَ الرَّمِيْدَةِ لَا تَسْتَطِيعُ النَّظَرَ فِي قُرْصِ الشَّمْسِ لِسَمَمِهَا، فَكَذَلِكَ الْبَصَائِرُ الْقَصِيْرَةُ لَا تَتَعَلَّقُ بِنُورِ الْحِكْمَةِ لِعَجْزِهَا، أَلَا وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَلَسْتُمَاءُ - وَأَشَارَ إِلَى السَّيِّدِ وَالْعَاقِبِ - إِنَّكُمَا - وَيَمِينُ اللَّهِ - لَمَحْجُوجَانِ بِمَا آتَاكُمَا اللَّهُ عِزٍّ وَجَلٍّ مِنْ مِيرَاثِ الْحِكْمَةِ، وَاسْتَوْدَعَكُمَا مِنْ

بَقَايَا الْحُجَّةِ ، ثُمَّ بِمَا أَوْجَبَ لَكُمْ مِنَ الشَّرَفِ وَالْمَنْزِلَةِ فِي النَّاسِ ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ مَنْ آتَاهُ سَلْطَانًا مُلُوكًا لِلنَّاسِ وَأَرْبَابًا ، وَجَعَلَ كُمْ حَكَمًا وَقُوَامًا عَلَى مُلُوكٍ مَلْتَنَا ، وَذَادَةَ (123) لَهُمْ يَفْرَعُونَ إِلَيْكُمْ فِي دِينِهِمْ وَلَا تَفْرَعَانِ إِلَيْهِمْ ، وَتَأْمُرَانِهِمْ فَيَأْتِمِرُونَ لَكُمْ ، وَحَقٌّ لِكُلِّ مَلِكٍ أَوْ مُوْطَأٍ الْأَكْنَافِ ، أَنْ يَتَوَاضَعَ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلَالًا زَفَعَهُ ، وَأَنْ يَصْخَرَ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلَّ فِي عِبَادِهِ ، وَلَا يَدَّهِنَ (124) فِي أَمْرِهِ . وَذَكَرْتُمَا مُحَمَّدًا بِمَا حَكَمَتْ لَهُ الشَّهَادَاتُ الصَّادِقَةُ ، وَبَيَّنْتُهُ فِيهِ الْأَسْفَارَ الْمُسْتَحْفَظَةَ ، وَرَأَيْتُمَا مَعَ ذَلِكَ مُرْسَلًا إِلَى قَوْمِهِ لَا إِلَى النَّاسِ جَمِيعًا ، وَأَنْ لَيْسَ بِالْخَاتِمِ الْحَاشِرِ (125) وَلَا الْوَارِثِ الْعَاقِبِ ؛ لِأَنَّكُمْ زَعَمْتُمَا أُبْتَرَ ، أَلَيْسَ كَذَلِكَ ؟ قَالَا : نَعَمْ . قَالَ : أَرَأَيْتُمْ لَوْ كَانَ لَهُ بَقِيَّةٌ وَعَقَبٌ هَلْ كُنْتُمَا مُمْتَرِيَانِ _ لِمَا تَجِدَانِ وَبِمَا تُكْذِبَانِ مِنَ الْوَرَاثَةِ وَالظُّهُورِ عَلَى النَّوَامِيسِ _ أَنَّهُ النَّبِيُّ الْخَاتِمُ ، وَالْمُرْسَلُ إِلَى كَافَّةِ الْبَشَرِ ؟ قَالَا : لَا . قَالَ : أَفَلَيْسَ هَذَا الْقَبِيلُ لِهَذِهِ الْحَالِ مَعَ طُولِ اللَّوَانِمِ وَالْخَصَائِمِ عِنْدَكُمْ مُسْتَمْتَرًا ؟ قَالَا : أَجَلٌ . قَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ . قَالَا : كَبُرَتْ كَبِيرًا ، فَمَا دَعَاكَ إِلَى ذَلِكَ ؟ قَالَ حَارِثَةُ : الْحَقُّ أَبْلَجُ (126) ، وَالْبَاطِلُ لَجَلَجٌ ، وَلِنَقْلِ مَاءِ الْبَحْرِ وَلِشَقِّ الصَّخْرِ أَهْوَنُ مِنْ إِمَاتَةِ مَا أَحْيَاهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ وَإِحْيَاءِ مَا أَمَاتَهُ . الْآنَ فَاعْلَمَا أَنَّ مُحَمَّدًا غَيْرُ أُبْتَرَ ، وَأَنَّ الْخَاتِمَ الْوَارِثَ ، وَالْعَاقِبَ الْحَاشِرَ حَقًّا ، فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ ، وَعَلَى أُمَّتِهِ تَقُومُ السَّاعَةُ ، وَيَرِثُ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا ، وَأَنْ مِنْ دُرِّيَّتِهِ الْأَمِيرِ الصَّالِحِ الَّذِي بَيَّنْتُمَا وَنَبَأْتُمَا أَنَّهُ يَمْلِكُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ، وَيُظْهِرُهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ الْحَنِيفِيَّةَ الْإِبْرَاهِيمِيَّةَ عَلَى النَّوَامِيسِ كُلِّهَا . قَالَا : أَوْلَى لَكَ يَا حَارِثَةُ ! لَقَدْ أَغْفَلْنَاكَ ، وَتَأْتِي إِلَّا مُرَاوَعَةً كَالْتَّعَالِيَةِ ، فَمَا تَسَامُ الْمُنَارَعَةَ ، وَلَا تَمَلُّ مِنَ الْمُرَاجَعَةِ ، وَلَقَدْ زَعَمْتَ مَعَ ذَلِكَ عَظِيمًا ! فَمَا بُرْهَانُكَ بِهِ ؟ قَالَ : أَمَا _ وَجَدْتُمَا _ لِأَنَّكُمْ بَرَّهَانٍ يُجِيرُ مِنَ الشُّبْهَةِ ، وَيُشْفِي بِهِ جَوَى الصُّدُورِ . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَبِي حَارِثَةَ حُصَيْنِ بْنِ عَلْقَمَةَ شَيْخِهِمْ وَأُسْقَفِيهِمْ الْأَوَّلِ ، فَقَالَ : إِنْ رَأَيْتَ أَيُّهَا الْأَبُّ الْأَثِيرُ أَنْ تُؤَنَسَ قَلْبُنَا وَتُثَلِّجَ صُدُورُنَا بِإِحْضَارِ الْجَامِعَةِ وَالرَّاجِرَةِ . قَالُوا : وَكَانَ هَذَا الْمَجْلِسُ الرَّابِعُ مِنَ الْيَوْمِ الرَّابِعِ ، وَذَلِكَ لَمَّا حَلَقَتِ الشَّمْسُ (127) ، وَفِي زَمَنِ قَيْظٍ (128) شَدِيدٍ ، فَأَقْبَلَا عَلَى حَارِثَةَ فَقَالَا : أَرْجِ هَذَا إِلَى غَدٍ ؛ فَقَدْ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ مِنَّا الصُّدُورَ . فَتَفَرَّقُوا عَلَى إِحْضَارِ الرَّاجِرَةِ وَالْجَامِعَةِ مِنْ غَدٍ ، لِلنَّظَرِ فِيهِمَا وَالْعَمَلِ بِمَا يَتَرَاءَى مِنْهُمَا . فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ صَارَ أَهْلُ نَجْرَانَ إِلَى بَيْعَتِهِمْ ؛ لِإِعْتِبَارِ مَا أَجْمَعَ صَاحِبَاهُمْ مَعَ حَارِثَةَ عَلَى اقْتِبَاسِهِ وَتَبْيِيهِ مِنَ الْجَامِعَةِ ، وَلَمَّا رَأَى السَّيِّدُ وَالْعَاقِبُ اجْتِمَاعَ النَّاسِ لِذَلِكَ ، قَطَعَ بِهِمَا ؛ لِعِلْمِهِمَا بِصَوَابِ قَوْلِ حَارِثَةَ ، وَاعْتِرَاضِهِ لِيَصُدَّانِهِ عَنْ تَصَدُّحِ الصُّحُفِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ ، وَكَانَا مِنْ شَيْطَانِ الْإِنْسِ . فَقَالَ السَّيِّدُ : إِنَّكَ قَدْ أَكْثَرْتَ وَأَمَلْتَ ، فَضَّ الْحَدِيثَ لَنَا مَعَ قَصِّهِ (129) ، وَدَعَانَا مِنْ تَبْيَانِهِ . فَقَالَ حَارِثَةُ : وَهَلْ هَذَا إِلَّا مِنْكَ وَصَاحِبِكَ ؟ فَمِنْ الْآنَ فَقُولَا مَا شِئْتُمَا . فَقَالَ الْعَاقِبُ : مَا مِنْ مَقَالٍ إِلَّا قُلْنَا ، وَسَدَّ نَعُودُ فَنَخَبَّرُ بَعْضَ ذَلِكَ تَخْبِيرًا ، غَيْرَ كَاتِمِينَ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلَّ مِنْ حُجَّةٍ ، وَلَا جَاحِدِينَ لَهُ آيَةً ، وَلَا مُفْتَرِينَ مَعَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ لِعَبْدٍ أَنَّهُ مُرْسَلٌ مِنْهُ وَلَيْسَ بِرَسُولِهِ ، فَنَحْنُ نَعْتَرِفُ _ يَا هَذَا _ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ إِلَى قَوْمِهِ مِنْ بَنِي إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فِي غَيْرِ أَنْ تَجِبَ لَهُ بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِمْ مِنْ عَرَبِ النَّاسِ وَلَا أَعَاجِمِهِمْ تِبَاعَةً وَلَا طَاعَةً ، بِخُرُوجِ لَهُ عَنْ مَلَّةٍ وَلَا دُخُولِ مَعَهُ فِي مَلَّةٍ ، إِلَّا الْإِقْرَارَ لَهُ بِالنُّبُوَّةِ وَالرَّسَالَةِ إِلَى أَعْيَانِ قَوْمِهِ وَدِينِهِ . قَالَ حَارِثَةُ : وَبِمِ شَهَدْتُمَا لَهُ بِالنُّبُوَّةِ وَالْأَمْرِ ؟ قَالَا : حَيْثُ جَاءَتْنا فِيهِ الْبَيِّنَةُ مِنَ تَبَاشِيرِ الْأَنْجِيلِ وَالْكِتَابِ الْخَالِيَةِ . فَقَالَ : مُنْذُ وَجَبَ هَذَا لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْكُمْ فِي طَوِيلِ الْكَلَامِ وَقَصِيرِهِ ، وَبَدَيْتُهُ وَعَوْدِهِ ، فَمِنْ أَيْنَ زَعَمْتُمَا أَنَّهُ لَيْسَ بِالْوَارِثِ الْحَاشِرِ ، وَلَا الْمُرْسَلِ إِلَى كَافَّةِ الْبَشَرِ ؟ قَالَا : لَقَدْ عَلِمْتَ وَعَلِمْنَا ، فَمَا نَمْتَرِي بِأَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ لَمْ يَنْتَهِ أَمْرُهَا ، وَأَنَّهَا كَلِمَةُ اللَّهِ جَارِيَةٌ فِي الْأَعْقَابِ مَا اعْتَقَبَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَمَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ شَخْصَانِ ، وَقَدْ ظَنَّنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَبُّهَا (130) ، وَأَنَّ الْقَائِدَ بِزَمَانِهَا ، فَلَمَّا أَعْقَمَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ بِمَهْلِكِ الذُّكُورَةِ مِنْ وُلْدِهِ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَيْسَ بِهِ ؛ لِأَنَّ مُحَمَّدًا أُبْتَرَ ، وَحُجَّةَ اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ الْبَاقِيَةَ وَبَيَّنَّ الْخَاتِمَ _ بِشَهَادَةِ كُتُبِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ الْمُنْزَلَةِ _ لَيْسَ بِأُبْتَرَ ، فَإِذَا هُوَ نَبِيٌّ يَأْتِي وَيُخَلِّدُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، اسْتَقَّ اسْمُهُ مِنْ اسْمِ مُحَمَّدٍ ، وَهُوَ أَحْمَدُ الَّذِي تَبَّى الْمَسِيحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاسْمِهِ وَبِنُبُوَّتِهِ وَرِسَالَاتِهِ الْخَاتِمَةِ ، وَيَمْلِكُ ابْنَهُ الْقَاهِرُ الْجَامِعَةَ لِلنَّاسِ جَمِيعًا عَلَى نَامُوسِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ الْأَعْظَمِ ، لَيْسَ بِمُظْهِرَةِ دِينِهِ وَلَكِنَّهُ مِنْ دُرِّيَّتِهِ وَعَقِبِهِ ، يَمْلِكُ قُرَى الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ لُوبٍ وَسَهْلٍ وَصَحْرٍ وَبَحْرٍ ، مُلْكًا مُورَثًا مُوْطَأً ، وَهَذَا نَبَأٌ أَحَاطَتْ سَفَرُهُ الْأَنْجِيلِ بِهِ عَلِمًا ، وَقَدْ أَوْسَدَ عِنَاكَ بِهَذَا الْقَبِيلِ سَمْعًا ، وَعُدْنَا لَكَ بِهِ آفَةً بَعْدَ سَالِفَةٍ ، فَمَا إِرْبُكَ (131) إِلَى تِكْرَارِهِ . قَالَ حَارِثَةُ : قَدْ أَعْلَمْتُ أَنِّي وَإِيَّاكُمْ فِي رَجْعِ مِنَ الْقَوْلِ مُنْذُ ثَلَاثٍ ؛ وَمَا ذَلِكَ إِلَّا لِذِكْرِ نَاسٍ وَيَرْجِعُ فَارِطٌ (132) وَتُظْهِرُ لَنَا الْكَلِمَ . وَذَكَرْتُمَا نَبِيَّيْنِ يُعْتَبَرَانِ بَيْنَ مَسِيحِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ وَالسَّاعَةِ ؛ قُلْتُمَا : وَكِلَاهُمَا مِنْ بَنِي إِسْمَاعِيلِ ، أَوْلُهُمَا (133) : مُحَمَّدٌ بَيْتَرِبَ ، وَثَانِيهِمَا : أَحْمَدُ الْعَاقِبُ . وَأَمَّا مُحَمَّدٌ

صلى الله عليه وآله - أخو فرّيش - هذا القاطن بيثرب فأنا به (134) حقّ مؤمن، أجل وهو - والمعبود - أحمد الذي تبتت به كتبت الله عز وجل، ودلت عليه آياته، وهو حجة الله عز وجل، ورسوله صلى الله عليه وآله الخاتم الوارث حقاً، ولا نبوة ولا رسول لله عز وجل ولا حجة بين ابن البتول والساعة غيره، بلى ومن كان منه من ابنته البهلولة (135) الصديقة، فأنتما ببلاغ الله إليكما (136) من نبوة محمد صلى الله عليه وآله في أمر مستقر، ولو لا انقطاع نسله لما ارتبتمما فيما زعمتمما به أنه السابق العاقب؟ قال: أجل، إن ذلك لمن أكبر أماراته عندنا. قال: فأنتما - والله - فيما تزعمان من نبي ثانٍ من بعده في أمر ملتبس، والجامعة تحكم في ذلك بيننا. فتنادى الناس من كل ناحية، وقالوا: الجامعة - يا أبا حارثة! - الجامعة؛ وذلك لما مسهم في طول تحاور الثلاثة من السامة والممل، وظن القوم مع ذلك أن الفلج (137) لصاحبيهما لما كانا يدعيان في تلك المجالس من ذلك. فأقبل أبو حارثة إلى عالج (138) واقف منه [أمما] (139)، فقال: امض يا غلام فأت بها. فجاء بالجامعة يحملها على رأسه وهو لا يكاد يتماسك بها لثقلها. قال: فدثني رجل صدق (140) من التجارئة - ممن كان يلزم السيّد والعاقب، ويحفّ لهما في بعض أمورهما، ويطلع على كثير من شأنهما - قال: لما حضرت الجامعة بلغ ذلك من السيّد والعاقب كل مبلغ؛ لعلمهما بما يهجمان عليه في تصدقهما من دلائل رسول الله صلى الله عليه وآله وصفته، وذكر أهل بيته وأزواجه وذريته، وما يحدث في أمته وأصحابه من بوائق الأمور من بعده إلى فناء الدنيا وانقطاعها. فأقبل أحدهما على صاحبه فقال: هذا يوم ما بورك لنا في طلوع شمسهِ! لقد شهدت أجسامنا وغابت عنه أراؤنا بحضور طعامنا (141) وسفلتنا، ولقلما شهد سفهاء قوم مجمعة إلا كانت لهم الغلبة. قال الآخر: فهم شرّ غالب لمن غلب، إن أحدهم ليفيق (142) بأدنى كلمة، ويسد في بعض ساعة، ما لا يستطيع الآسي الحليم له رتقا، ولا الخولي (143) النفيس إصلاحاً له في حول محرم؛ ذلك لأن السفيه هادم والحليم بان، وشتان بين البناء والهدم. قال: فانتهر حارثة الفرصة فأرسل في خفية وسرّاً إلى النفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فاستحضرهم استظهاراً بمشهدهم، فحضروا، فلم يستطع الرّجلان فص ذلك المجلس ولا إرجاءه، وذلك لما تبينا (144) من تطلع عاقبتهم من نصارى نجران إلى معرفة ما تضمنت الجامعة من صفة رسول الله صلى الله عليه وآله وانبعثهم (145) له مع حضور رسل رسول الله صلى الله عليه وآله له لذلك، وتأليب حارثة عليهما فيه، وصغور (146) أبي حارثة شيخهم إليه. قال: قال لي ذلك الرجل النجرائي: فكان الرأي عندهما أن يتقادا لما يدهمهما من هذا الخطب، ولا يطهران شماسا (147) منه ولا نفورا؛ حذار أن يطرقا الظنة فيه إليهما، وأن يكونا أيضاً أوّل معتبر للجامعة ومستحث لها؛ لئلا يفتات (148) في شيء من ذلك المقام والمنزلة عليهما، ثم يستبين (149) أن الصواب في الحال ويستجدانه ليأخذان بموجبه. فتدما لما تقدّم في أنفسهما من ذلك إلى الجامعة - وهي بين يدي أبي حارثة -، وحاذاهما حارثة بن أثال، وتناولت إليهما فيه الأعناق، وحقّت رسل رسول الله صلى الله عليه وآله بهم. فأمر أبو حارثة بالجامعة ففتح طرفها، واستخرج منها صحيفة آدم الكبرى المستودعة علم ملكوت الله عز وجل جلاله، وما ذراً وما برأ في أرضه وسمايه، وما وصلهما جل جلاله به من ذكر عالميه؛ وهي الصحيفة التي ورثها شيث من أبيه آدم عليه السلام، عمّا دعا من الذكر المحفوظ. فقرأ القوم السيّد والعاقب وحارثة في الصحيفة؛ تطلّبا لما تنازعا فيه من نعت رسول الله صلى الله عليه وآله وصفته، ومن حضرهم يومئذ من الناس إليهم، مضجون مرتقبون لما يستدرّك من ذكرى ذلك، فألقوا في المسباح الثاني من فواصلها (150): «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحَيُّ الْقَيُّومُ، مُعَقَّبُ الدُّهُورِ، وَفَاصِلُ الْأُمُورِ، سَبَقْتُ بِمَشِيئَتِي الْأَسْبَابَ، وَذَلَّلْتُ بِقُدْرَتِي الصَّعَابَ، فَأَدَّأ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، إِرْحَمْ تُرْحَمَ، سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضَبِي، وَعَفَوِي عُقُوبَتِي، خَلَقْتُ عِبَادِي لِعِبَادَتِي، وَالزَّمْتُهُمْ حُجَّتِي، أَلَا إِنِّي بَاعَثْتُ فِيهِمْ رُسُلِي، وَمُنَزَّلْتُ عَلَيْهِمْ كُتُبِي، أُبْرِمُ ذَلِكَ مِنْ لَدُنْ أَوَّلِ مَذْكُورٍ مِنْ بَشَرٍ، إِلَى أَحْمَدَ نَبِيِّ وَخَاتِمِ رُسُلِي، ذَاكَ الَّذِي أَجْعَلُ عَلَيْهِ صَمَوَاتِي، وَأَسْلُكُ فِي قَلْبِهِ بَرَكَاتِي، وَبِهِ أَكْمَلُ أَنْبِيَائِي وَنُذْرِي. قَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِلَهِي! مَنْ هُوَ لِئَلَّا الرُّسُلُ؟ وَمَنْ أَحْمَدُ هَذَا الَّذِي رَفَعْتَ وَشَرَّفْتَ؟ قَالَ: كُلٌّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، وَأَحْمَدُ عَاقِبُهُمْ. قَالَ: رَبِّ! بِمَا أَنْتَ بَاعَثْتَهُمْ وَمُرْسِلُهُمْ؟ قَالَ: بِتَوْحِيدِي، ثُمَّ أَقْبَى ذَلِكَ بِثَلَاثِمِئَةٍ وَثَلَاثِينَ شَرِيعَةً، أَنْظَمْتُهَا وَأَكْمَلْتُهَا لِأَحْمَدَ جَمِيعًا، فَأَذِنْتُ لِمَنْ جَاءَنِي بِشَرِيعَةٍ مِنْهَا مَعَ الْإِيمَانِ بِي وَبِرُسُلِي أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ». ثُمَّ ذَكَرَ مَا جُمِلَتْهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَرَضَ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْرِفَةَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَذُرِّيَّتِهِمْ، وَنَظَرَ إِلَيْهِمْ آدَمُ، ثُمَّ قَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: «ثُمَّ نَظَرَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى نُورٍ قَدْ لَمَعَ فَسَدَّ الْجَوَّ الْمُنْخَرِقَ، فَأَخَذَ بِالْمَطَالِعِ مِنَ الْمَشَارِقِ، ثُمَّ سَرَى كَذَلِكَ

حَتَّى طَبَّقَ الْمَغَارِبَ ، ثُمَّ سَمَا حَتَّى بَلَغَ مَلَكَوَتَ السَّمَاءِ ، فَنَظَرَ فَإِذَا هُوَ نُورٌ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِذَا الْأَكْنَافُ بِهِ قَدْ تَصَوَّعَتْ طَبِيبًا ، وَإِذَا أَنْوَارٌ أَرْبَعَةٌ قَدْ اِكْتَنَفَتْهُ عَنِ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَأَمَامِهِ ، أَشْبَهَهُ شَيْءٌ بِهِ أَرْجَا (151) ونورا ، ويتلوهَا أنوارٌ من بعدها تَسْتَمِدُّ مِنْهَا ، وَإِذَا هِيَ شَبِيهَةٌ (152) بِهَا فِي ضِيَائِهَا وَعَظْمِهَا وَنَشْرِهَا ، ثُمَّ دَنَّتْ مِنْهَا فَتَكَالَّتْ عَلَيْهَا وَحَفَّتْ بِهَا . وَنَظَرَ فَإِذَا أَنْوَارٌ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فِي مِثْلِ عَدَدِ الْكَوَاكِبِ ، وَدُونَ مَنَازِلِ الْأَوَائِلِ حِدًا حِدًا ، وَبَعْضُ هَذِهِ أَضْوَاءٌ مِنْ بَعْضٍ ، وَهِيَ فِي ذَلِكَ مُتَفَاوِتَةٌ (153) حِدًا ، ثُمَّ طَلَعَ عَلَيْهِ سَوَادٌ كَاللَّيْلِ وَكَالسَّيْلِ ، يَنْسِلُونَ مِنْ كُلِّ وَجْهَةٍ وَأَوْبٍ (154) ، فَأَقْبَلُوا كَذَلِكَ حَتَّى مَلَأُوا الْقَاعَ وَالْأَكْمَ ، فَإِذَا هُمْ أَقْبَحُ شَيْءٍ صُورًا وَهَيْئَةً ، وَأَنْتَنُهُ رِيحًا ، فَهَبَرَ (155) آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا رَأَى مِنْ ذَلِكَ ، وَقَالَ : يَا عَالِمِ الْغُيُوبِ وَغَايِرِ الدُّنُوبِ ، يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْقَاهِرَةَ وَالْمَشِيئَةَ الْغَالِبَةَ ! مَنْ هَذَا الْخَلْقُ السَّعِيدُ الَّذِي كَرَّمَتْ وَرَفَعَتْ عَلَى الْعَالَمِينَ ، وَمَنْ هَذِهِ الْأَنْوَارُ الْمُنِيفَةُ الْمُكْتَنَفَةُ لَهُ ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ : يَا آدَمُ ، هَذَا وَهُؤُلَاءِ وَسَيَلْتُكَ وَوَسِيلَةُ مَنْ أَسْعَدْتُ مِنْ خَلْقِي ، هُؤُلَاءِ السَّابِقُونَ الْمُقَرَّبُونَ وَالشَّافِعُونَ الْمُشْفَعُونَ ، وَهَذَا أَحْمَدُ سَيِّدُهُمْ وَسَيِّدُ بَرِيَّتِي ، اخْتَرْتَهُ بِلِعْمِي ، وَاشْتَقَقْتُ اسْمَهُ مِنْ إِسْمِي ، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَهُوَ مُحَمَّدٌ ، وَهَذَا صِنُوءُهُ وَوَصِيئُهُ ، آزَرْتُهُ بِهِ ، وَجَعَلْتُ بَرَكَاتِي وَتَطْهِيرِي فِي عَقْبِهِ ، وَهَذِهِ سَيِّدَةُ إِمَائِي وَالْبَقِيَّةُ فِي عِلْمِي مِنْ أَحْمَدَ نَبِيِّ ، وَهَذَانِ السَّبْطَانِ وَالْخَلْفَانِ لَهُمْ ، وَهَذِهِ الْأَعْيَانُ الْمُضَارِعُ (156) نُورُهَا أَنْوَارُهُمْ بَقِيَّةٌ مِنْهُمْ ، أَلَا إِنَّ كَلًّا اصْطَفَيْتُ وَطَهَّرْتُ ، وَعَلَى كُلِّ بَارَكْتُ وَتَرَحَّمْتُ ، فَكَلًّا بِلِعْمِي جَعَلْتُ قُدُوةً عِبَادِي وَنُورَ بِلَادِي . وَنَظَرَ فَإِذَا شَبَّحَ فِي آخِرِهِمْ يَزْهَرُ فِي ذَلِكَ الصَّفِيحِ كَمَا يَزْهَرُ كَوْكَبُ الصُّبْحِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : وَبِعَبْدِي هَذَا السَّعِيدِ أَفْكَ عَنْ عِبَادِي الْأَغْلَالِ ، وَأَضْعُ عَنْهُمْ الْأَصَارَ ، وَأَمَلًا أَرْضِي بِهِ حَنَانًا وَرَأْفَةً وَعَدْلًا ، كَمَا مُلِئْتُ مِنْ قَبْلِهِ قَسُوءَةً وَقَشَعْرِيَّةً وَجُورًا . قَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَبِّ ! إِنَّ الْكَرِيمَ مَنْ كَرَّمْتَ ، وَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَّفْتَ ، وَحَقٌّ - يَا إِلَهِي - لِمَنْ رَفَعْتَ وَأَعْلَيْتَ أَنْ يَكُونَ كَذَلِكَ ، فَيَا ذَا النِّعَمِ الَّتِي لَا تَنْقَطِعُ ، وَالْإِحْسَانِ الَّذِي لَا يُجَازَى وَلَا يَنْفَدُ ، بِمِ بَلَغَ عِبَادُكَ هُؤُلَاءِ الْعَالُونَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ مِنْ شَرَفِ عَطَائِكَ وَعَظِيمِ فَضْلِكَ وَجِبَائِكَ ، وَكَذَلِكَ مَنْ كَرَّمْتَ مِنْ عِبَادِكَ الْمُرْسَلِينَ ؟ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ، عَالِمِ الْغُيُوبِ وَمُضَمَّرَاتِ الْقُلُوبِ ، أَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ مِمَّا يَكُونُ كَيْفَ يَكُونُ ، وَمَا لَا - يَكُونُ كَيْفَ لَوْ كَانَ يَكُونُ ، وَإِنِّي أَطَّلَعْتُ - يَا عَبْدِي - فِي عِلْمِي عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي ، فَلَمْ أَرِ فِيهِمْ أَطْوَعَ لِي وَلَا أَنْصَحَ لِخَلْقِي مِنْ أَنْبِيَائِي وَرُسُلِي ، فَجَعَلْتُ لِدَلِكِ فِيهِمْ رُوحِي وَكَلِمَتِي ، وَأَلَزَمْتُهُمْ عِبَاءَ حُجَّتِي ، وَاصْطَفَيْتُهُمْ عَلَى الْبَرَايَا بِرِسَالَتِي وَوَحْيِي (157) . ثُمَّ أَلْقَيْتُ بِمَكَاتِبِهِمْ تِلْكَ فِي مَنَازِلِهِمْ حَوَائِثَهُمْ (158) وَأَوْصِيَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ (159) [فَأَلْحَقْتُهُمْ بِأَنْبِيَائِي وَرُسُلِي ، وَجَعَلْتُهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ] (160) وَدَائِعَ حُجَّتِي ، وَالسَّادَةَ (161) فِي بَرِيَّتِي ؛ لِأَجْبُرَ بِهِمْ كَسَرَ عِبَادِي ، وَأَقِيمَ بِهِمْ أَوْدَهُمْ ، ذَلِكَ أَنِّي بِهِمْ وَبِقُلُوبِهِمْ لَطِيفٌ خَبِيرٌ . ثُمَّ أَطَّلَعْتُ عَلَى قُلُوبِ الْمُصْطَفِينَ مِنْ رُسُلِي ، فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَطْوَعَ وَلَا أَنْصَحَ لِخَلْقِي مِنْ مُحَمَّدٍ خَيْرَتِي وَخَالِصَتِي ، فَأَخْتَرْتُهُ عَلَى عِلْمٍ ، وَرَفَعْتُ ذِكْرَهُ إِلَى ذِكْرِي ، ثُمَّ وَجَدْتُ قُلُوبَ حَامِيَتِهِ اللَّاتِي مِنْ بَعْدِهِ عَلَى صِدْقَةٍ قَلْبِهِ ، فَأَلْحَقْتُهُمْ بِهِ ، وَجَعَلْتُهُمْ وَرَثَةَ كِتَابِي وَوَحْيِي ، وَأَوْكَارَ حِكْمَتِي وَنُورِي ، وَالَيْتُ بِي الْأَعْدَبَ بِنَارِي مَنْ لَقِيَنِي مُعْتَصِمًا بِتَوْحِيدِي ، وَحَبْلَ (162) مَوَدَّتِهِمْ أَبَدًا . ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَبُو حَارِثَةَ أَنْ يَصِيرُوا إِلَى صَحِيفَةِ شَيْثِ الْكَبِيرِي ، الَّتِي أَنْتَهَى مِيرَاثُهَا إِلَى إِدْرِيسَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : وَكَانَ كِتَابَتُهَا بِالْقَلَمِ السَّرْيَانِيِّ الْقَدِيمِ ، وَهُوَ الَّذِي كُتِبَ بِهِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَلُوكِ الْهَيَاظِلَةِ وَهُمْ النَّمَادِرَةُ . قَالَ : فَأَقْتَصَصَ الْقَوْمُ الصَّحِيفَةَ وَأَفْضَوْا مِنْهَا إِلَى هَذَا الرَّسْمِ ، قَالَ : «اجْتَمَعَ إِلَى إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْمُهُ وَصَدِّقَاتُهُ - وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فِي بَيْتِ عِبَادَتِهِ مِنْ أَرْضِ كُوفَانَ - فَخَبَّرَهُمْ فِيمَا أَقْتَصَصَ عَلَيْهِمْ ، قَالَ : إِنَّ بَنِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الصُّلْبِيَّةُ (163) وَبَنِي بَنِيهِ وَذُرِّيَّتُهُ ، اخْتَصَصَ مَوَافِيئَهُمْ ، وَقَالُوا : أَيُّ الْخَلْقِ عِنْدَكُمْ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَأَرْفَعُ لَدَيْهِ مَكَانَةً ، وَأَقْرَبُ مِنْهُ مَنْزِلَةً ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ : أَبُوكُمْ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِيَدِهِ وَأَسَجَدَ لَهُ مَلَائِكَتُهُ ، وَجَعَلَهُ الْخَلِيفَةَ فِي أَرْضِهِ وَسَخَّرَ لَهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ . وَقَالَ آخَرُونَ : بَلِ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ لَمْ يَعْصُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ . وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَا ، بَلِ رُؤَسَاءُ الْمَلَائِكَةِ الثَّلَاثَةُ : جِبْرَائِيلُ ، وَمِيكَائِيلُ ، وَإِسْرَافِيلُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَا ، بَلِ أَمِينُ اللَّهِ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَانْظَلَقُوا إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرُوا الَّذِي قَالُوا وَاخْتَلَفُوا فِيهِ ، فَقَالَ : يَا بَنِي ! إِنَّمَا أُخْبِرْتُكُمْ بِأَكْرَمِ الْخَلَائِقِ جَمِيعًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، إِنَّهُ - وَاللَّهِ - لَمَّا أَنْ نُفِخَ فِي الرُّوحِ حَتَّى اسْتَوَيْتُ جَالِسًا ، فَبَرَقَ لِي الْعَرْشُ الْعَظِيمُ ، فَنَظَرْتُ فِيهِ فَإِذَا فِيهِ : لَا - إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، فَلَانَ صَفْوَةُ اللَّهِ ، فَلَانَ أَمِينُ اللَّهِ ، فَلَانَ خَيْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَذَكَرَ عِدَّةَ أَسْمَاءٍ مَقْرُونَةٍ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . قَالَ آدَمُ : ثُمَّ لَمْ أَرِ فِي السَّمَاءِ مَوْضِعَ أَدِيمٍ - أَوْ قَالَ : صَدْفِيحٍ - مِنْهَا إِلَّا وَفِيهِ مَكْتُوبٌ : لَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ، وما من موضع مكتوب فيه: لا إله إلا الله إلا وفيه مكتوبٌ - خَلَقَا لَا حَظَّ - : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وما من موضع فيه (164) مكتوبٌ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إلا ومكتوبٌ: فَلَانٌ خَيْرُهُ اللَّهُ، فَلَانٌ صَفْوَةُ اللَّهِ، فَلَانٌ أَمِينُ اللَّهِ عز وجل، فَذَكَرَ عِدَّةَ أَسْمَاءٍ تَنْتَظِمُ حِسَابَ الْمَعْدُودِ. قَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَا بَنِيَّ - وَمَنْ حُطَّ مِنْ تِلْكَ الْأَسْمَاءِ مَعَهُ، أَكْرَمُ الْخَلَائِقِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى جَمِيعًا». ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّ أَبَا حَارِثَةَ سَأَلَ السَّيِّدَ وَالْعَاقِبَ أَنْ يَقِفَا عَلَى صَمَلَاتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي جَاءَ بِهَا الْأَمْلَاكُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عز وجل، فَفَعَنُوا بِمَا وَقَفُوا عَلَيْهِ فِي الْجَامِعَةِ. قَالَ أَبُو حَارِثَةَ: لَا، بَلْ شَارَفُوهَا بِأَجْمَعِهَا وَأَسْبِرُوهَا (165)؛ فَإِنَّهُ أَصْرَمُ (166) لِلْمَعْدُودِ وَأَرْفَعُ لِحِكَّةَ (167) الصُّدُورِ، وَأَجْدَرُ أَلَّا تَرْتَابُوا فِي الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي. فَلَمْ يَجِدَا (168) مِنَ الْمَصِيرِ إِلَى قَوْلِهِ مِنْ بَدِّ، فَعَمَدَ الْقَوْمُ إِلَى تَابُوتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «وَكَانَ اللَّهُ عز وجل بِفَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، قَدْ اصْطَفَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَلْتِهِ، وَشَرَفَهُ بِصَلَوَاتِهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَجَعَلَهُ قِبْلَةً وَإِمَامًا لِمَنْ يَأْتِي مِنْ بَعْدِهِ، وَجَعَلَ الثُّبُوتَ وَالْإِمَامَةَ وَالْكِتَابَ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَتَلَقَّهَا آخِرَ عَن أَوَّلٍ، وَوَرَّثَهُ تَابُوتَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُتَّصِ مَنْ لِلْحِكْمَةِ وَالْعِلْمِ، الَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ عز وجل بِهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ طَرًا. فَنَظَرَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ التَّابُوتِ فَأَبْصَرَ فِيهِ بَيُوتًا بَعْدَ ذَوِي الْعِزْمِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ وَأَوْصِيَ بِأَيُّهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَنَظَرَهُمْ (169) فَإِذَا بَيْتٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آخِرَ الْأَنْبِيَاءِ، عَنِ يَمِينِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخَذَ بِحُجْرَتِهِ (170)، فَإِذَا سَكَلٌ عَظِيمٌ يَتَلَأَلُ نُورًا، فِيهِ: هَذَا صِدْقُهُ وَوَصِيئُهُ الْمُؤَيَّدُ بِالنَّصْرِ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي! مَنْ هَذَا الْخَلْقِ السَّرِيفُ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عز وجل: هَذَا عَبْدِي وَصَفْوَتِي الْفَاتِحُ الْخَاتِمُ، وَهَذَا وَصِيئُهُ الْوَارِثُ، قَالَ: رَبِّ! مَا الْفَاتِحُ الْخَاتِمُ؟ قَالَ: هَذَا مُحَمَّدٌ خَيْرَتِي، وَبِكُرْفَطْرَتِي، وَحُجَّتِي الْكُبْرَى فِي بَرِيَّتِي، تَبَاتُهُ وَاجْتَبِيئُهُ إِذْ آدَمُ بَيْنَ الطَّيْنِ وَالْجَسَدِ، ثُمَّ إِنِّي بَاعْتُهُ عِنْدَ انْقِطَاعِ الزَّمَانِ لِتَكْمِلَةَ دِينِي، وَخَاتِمَ بِهِ رِسَالَتِي وَذُنْدُرِي، وَهَذَا عَلِيُّ أَخُوهُ وَصَدِيقُهُ الْأَكْبَرُ، آخِيَتْ بَيْنَهُمَا وَآخَرْتُهُمَا وَصَلَّيْتُ وَبَارَكْتُ عَلَيْهِمَا، وَطَهَّرْتُهُمَا وَأَخْلَصْتُهُمَا وَالْأَبْرَارَ مِنْهُمَا وَذُرِّيَّتَهُمَا قَبْلَ أَنْ أُخْلِقَ سَمَائِي وَأَرْضِي وَمَا فِيهِمَا مِنْ خَلْقِي، وَذَلِكَ لِعِلْمِي بِهِمْ وَبِقُلُوبِهِمْ، إِنِّي بَعْبَادِي عَلِيمٌ (171) خَبِيرٌ. قَالَ: وَنَظَرَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا اثْنَا عَشَرَ [عَظِيمًا] (172) تَكَادُ تَلَأَلُ أَشْكَالُهُمْ لِحُسْنِهَا نُورًا، فَسَأَلَ رَبَّهُ عز وجل فَقَالَ: رَبِّ تَبَنَّنِي بِأَسْمَاءِ هَذِهِ الصُّورِ الْمُقْرُونَةِ بِصُورَةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيئِهِ؛ وَذَلِكَ لِمَا رَأَى مِنْ رَفِيعِ دَرَجَاتِهِمْ وَالتَّحَاقُّقِ بِشَكْلِي مُحَمَّدٍ وَوَصِيئِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَأَوْحَى اللَّهُ عز وجل إِلَيْهِ: هَذِهِ أُمَّتِي وَالتَّبَقِيَّةُ مِنْ نَبِيِّي فَاطِمَةُ الصَّدِيقَةُ الرَّهْرَاءُ، وَجَعَلْتُهَا مَعَ خَلِيلِهَا عَصَبَةً لِدُرِّيَّةِ نَبِيِّي هَؤُلَاءِ، وَهَذَانِ الْحَسَنَانِ، وَهَذَا فَلَانٌ، وَهَذَا فَلَانٌ، وَهَذَا كَلِمَتِي الَّتِي أُنشِرُ بِهَا رَحْمَتِي فِي بِلَادِي، وَبِهِ أُنْتَأَشُ (173) دِينِي وَعِبَادِي، ذَلِكَ بَعْدَ إِيَّاسٍ مِنْهُمْ وَقُنُوطٍ مِنْهُمْ مِنْ غِيَاثِي، فَإِذَا ذَكَرْتَ مُحَمَّدًا نَبِيَّ لِصَلَوَاتِكَ (174) فَصَلِّ عَلَيْهِمْ مَعَهُ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَالَ: فَعِنْدَهَا صَلَّى عَلَيْهِمْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا اجْتَبَيْتَهُمْ وَأَخْلَصْتَهُمْ إِخْلَاصًا. فَأَوْحَى اللَّهُ عز وجل: لِتَهْنِئَتِكَ كَرَامَتِي وَفَضْلِي عَلَيْكَ، فَإِنِّي صَانِرٌ بِسَلَاةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ اصْطَفَيْتُ مَعَهُ مِنْهُمْ إِلَى قَنَاتِ صُلْبِكَ وَمُخْرَجِهِمْ مِنْكَ، ثُمَّ مِنْ بَكْرِكَ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَبْشِرْ يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنِّي وَاصِلٌ صَمَلَاتِكَ بِصَمَلَاتِهِمْ، وَمُتَّبِعٌ ذَلِكَ بَرَكَاتِي وَتَرْحُمِي عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ، وَجَاعِلٌ حَنَانِي (175) وَحُجَّتِي إِلَى الْأَمَدِ الْمَعْدُودِ وَالتَّيَوْمِ الْمَوْعُودِ الَّذِي أَرِثُ فِيهِ سَمَائِي وَأَرْضِي، وَأَبْعَثُ لَهُ خَلْقِي لِفَصْلِ قَضَائِي وَإِفَاضَةِ رَحْمَتِي وَعَدْلِي». قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَفْضَى إِلَيْهِ الْقَوْمُ مِنْ تِلَاوَةِ مَا تَضَمَّنَتِ الْجَامِعَةُ وَالتَّصْحُفُ الدَّارِسَةُ مِنْ نَعْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَصِفَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَذْكُورِينَ مَعَهُ بِمَا هُمْ بِهِ مِنْهُ، وَبِمَا شَاهَدُوا مِنْ مَكَانَتِهِمْ عِنْدَهُ، أَزَادَ الْقَوْمُ بِذَلِكَ يَقِينًا وَإِيمَانًا، وَاسْتُطِيرُوا لَهُ فَرَحًا. قَالَ: ثُمَّ صَارَ الْقَوْمُ إِلَى مَا نَزَلَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَلْفَوْا فِي السَّفَرِ الثَّانِي مِنَ التَّوْرَةِ: «إِنِّي بَاعَثْتُ فِي الْأُمِّيِّينَ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ رَسُولًا، أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابِي، وَأَبْعَثُهُ بِالشَّرِيعَةِ الْقِيَمَةِ إِلَى جَمِيعِ خَلْقِي، أَوْتِيَهُ (176) حِكْمَتِي، وَأَيَّدْتُهُ بِمَلَائِكَتِي وَجُنُودِي، يَكُونُ ذُرِّيَّتُهُ مِنْ ابْنَةِ لَهُ مَبَارَكَةً بَارَكْتُهَا، ثُمَّ مِنْ شِبْلِينَ لَهُمْ - كِاسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ -، أَصْلِينَ لِشُعْبَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ، أَكْثَرُهُمْ جِدًّا جِدًّا، يَكُونُ مِنْهُمُ اثْنَا عَشَرَ قِيَمًا (177)، أَكْمَلُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِمَا أُرْسِلُ لَهُ بِهِ مِنْ بِلَاغٍ وَحِكْمَةٍ دِينِي، وَأَخْتِمُ بِهِ أَنْبِيَائِي وَرُسُلِي، فَعَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأُمَّتِهِ تَقُومُ السَّاعَةُ». فَقَالَ حَارِثَةُ: الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ لِدِي عَيْنِينَ، وَوَضَحَ الْحَقُّ لِمَنْ رَضِيَ بِهِ دِينًا، فَهَلْ فِي أَنْفُسِكُمْ مِنْ مَرَضٍ تَسْتَشْفِيَانِ بِهِ؟ فَلَمْ يُرْجِعَا إِلَيْهِ قَوْلًا. فَقَالَ أَبُو حَارِثَةَ: اِعْتَبِرُوا الْإِمَارَةَ الْخَاتِمَةَ مِنْ قَوْلِ سَيِّدِكُمْ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَصَارَ [الْقَوْمُ] (178) إِلَى الْكُتْبِ وَالتَّأْنِجِيلِ الَّتِي جَاءَ بِهَا عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَلْفَوْا فِي الْمِفْتَاحِ الرَّابِعِ مِنَ الْوَحْيِ إِلَى الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عِيسَى، يَا بَنَ الطَّاهِرَةَ الْبَتُولِ، اسْمَعْ قَوْلِي وَجِدِّ فِي

أمري، إني خلقتك من غير فحل، وجعلتك آية للعالمين، فإيتاي فاعبد، وعلي فتوكل، وخذ الكتاب بقوة، ثم فسره لأهل سوريا وأخبرهم أنني آتيا الله لا إله إلا أنا الحي القيوم، الذي لا حول ولا أزل، فأمنوا بي وبرسولي النبي الأمي، الذي يكون في آخر الزمان؛ نبي الرحمة والملمحة، الأول والآخِر - قال: أول النبيين خلقا، وأخزهم مبعثا - ذلك العاقب الحاشر، فبشر به بني إسرائيل. قال عيسى عليه السلام: يا مالك الدهور، وعلام الغيوب! من هذا العبد الصالح الذي قد أحبه قلبي ولم تره عيني؟ قال: ذلك خالصتي ورسولي المجاهد بيده في سبيلي، يوافق قوله فعله، وسريره علانيته، أنزل عليه توراة حديثه، أفتح بها أعينا عميا، وأذانا صمما، وقلوبا غلغا، فيها يبايع العلم، وفهم الحكمة، وربيع القلوب. وطوباه! طوبى أمتة! قال: رب! ما اسمه وعلامته، وما أكل أمته - يقول: ملك أمته - وهل له من بقية - يعني ذرية -؟ قال: سأبتك بما سألت؛ اسمه أحمد صلى الله عليه وآله، منتخب من ذرية إبراهيم، ومصطفى من سلاله إسماعيل عليه السلام، ذو الوجه الأقم، والجبين الأزهر، راكب الجمل، تنام عيناه ولا ينام قلبه، يبعثه الله في أمة أمية ما بقي الليل والنهار، مولده في بلد أبيه إسماعيل - يعني مكة - كثير الأزواج، قليل الأولاد، نسله من مباركة صديقة، يكون له منها ابنة، لها فرخان سيدان يستشهدان، أجعل نسل أحمد منهما، فطوباؤهما ولمن أحبهما، وشهد أيامهما فنصرهما. قال عيسى عليه السلام: إلهي! وما طوبى؟ قال: شجرة في الجنة، ساقها وأغصانها من ذهب، وورقها حلل، وحملها كئدي الأبار، أحلى من العسل وألين من الربد، وماؤها من تسنيم (179)، لو أن غربا طار وهو فرخ لا دركه الهرم من قبل أن يقطعها، وليس منزل من منازل أهل الجنة إلا وظلاله فتن (180) من تلك الشجرة». قال: فلما أتى القوم على دراسة ما أوحى الله عز وجل إلى المسيح عليه السلام، من نعت محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وصيته، وملك أمته، وذكر ذريته وأهل بيته، أمسك الرجال مخصومين، وانقطع التحاوُر بينهم في ذلك. قال: فلما فذج حارثة على السيد والعاقب بالجامعة وما تبيوه في الصحف القديمة، ولم يتم لهما ما قدروا من تحريفها، ولم يمكنهما أن يلبسا على الناس في تأويلهما، أمسكا عن المنازعة من هذا الوجه، وعلمتا أنهما قد أخطا سبيل الصواب، فصارا إلى معبدهم آسفين، لينظرا ويرتيا. وفرغ إليهما نصارى نجران، فسألوهما عن رأيهما وما يعملان في دينهما، فقالا ما معنا: تمسكوا بدينكم حتى يكشف دين محمد، وسنسير إلى بني قريش - إلى يثرب - وننظر إلى ما جاء به وإلى ما يدعو إليه. قال: فلما تجهز السيد والعاقب للمسير إلى رسول الله بالمدينة، انتدب معهما أربعة عشر راكبا من نصارى نجران، هم من أكابرهم فضلا وعِلما في أنفسهم، وسبعون رجلا من أشرف بني الحارث بن كعب وسادتهم. قال: وكان قيس بن الحصين ذو الغصة يزيد بن عبد المدان ببلاد حضرموت، فقدم نجران على بقية مسير قومهم، فشخصا معهم. فاعتزز القوم في ظهور مطاياهم، وجنبا خيلهم، وأقبلوا لوجههم حتى وردوا المدينة. قال: ولما استراحت (181) رسول الله صلى الله عليه وآله خبى أصحابه، أنفذ إليهم خالد بن الوليد في خيل سرحها (182) معه لمشاركة أمرهم، فألفوهم وهم عامدون (183) إلى رسول الله صلى الله عليه وآله. قال: ولما دنوا من المدينة أحب السيد والعاقب أن يباهيا المسلمين وأهل المدينة بأصحابهما وبمن حَفَّ من بني الحارث معهما، فاعتراضاهم فقالا: لو كففتهم صدور ركابكم ومسستهم الأرض فآلقتهم عنكم تتشك (184) وثياب سفركم، وشنتم (185) عليكم من باقي مياهم، كان ذلك أمثل. فانحدر القوم عن الركاب فأماطوا من شعثهم، وألقوا عنهم ثياب بذلتهم، ولبسوا ثياب صونهم من الأتحيمات (186) والحرير، وذروا المسك في لمبهم ومفارقهم، ثم ركبو الخيل واعترضوا بالرماح على مناسج (187) خيلهم، وأقبلوا يسيرون رزقا (188) واحدا، وكانوا من أجمل العرب أجساما وخلقًا. فلما تشرفهم (189) الناس أقبلوا نحوهم، فقالوا: ما رأينا وفدا أجمل من هؤلاء! فأقبل القوم حتى دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وآله في مسجده، وحانت وقت صلاتهم فقاموا يصلون إلى المشرق، فأراد الناس أن ينهوهم عن ذلك، فكففهم رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم أمهلهم وأمهلوهم ثلاثا، فلم يدعهم ولم يسألوه لينظروا إلى هديه، ويعتبروا ما يشاهدون منه مما يجدون من صفتيه، فلما كان بعد ثلاثة دعاهم صلى الله عليه وآله إلى الإسلام. فقالوا: يا أبا القاسم، ما أخبرتنا كتب الله عز وجل بشيء من صفة النبي المبعوث بعد الروح عيسى عليه السلام إلا وقد تعرفناه فيك، إلا حلة هي أعظم الخلال آية ومنزلة، وأجلاها أمانة ودلالة! قال صلى الله عليه وآله: وما هي؟ قالوا: إننا نجد في الإنجيل من صفة النبي الغابر من بعد المسيح أنه يصدق به ويؤمن به، وأنت تسببه وتكذب به، وترغم أنه عبد! قال: فلم تكن خصومتهم ولا منازعتهم للنبي صلى الله عليه وآله إلا في عيسى عليه

السلام . فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لا ، بَلْ أَصَدَّقُهُ وَأَصْدُقُ بِهِ وَأُؤَمِّنُ بِهِ ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَأَقُولُ : إِنَّهُ عَبْدٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا . قالوا : وهل يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ أَنْ يَفْعَلَ مَا كَانَ يَفْعَلُ ؟ ! وهل جَاءَتِ الْأَنْبِيَاءُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنَ الْقُدْرَةِ الْقَاهِرَةِ ؟ أَلَمْ يَكُنْ يُحْيِي الْمَوْتَى وَيُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ ، وَيُبْنِئُهُمْ بِمَا يَكْتُونُ فِي صُدُورِهِمْ وَمَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ ؟ فَهَلْ يَسْتَطِيعُ هَذَا إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ ابْنُ اللَّهِ ؟ ! وقالوا فِي الْغُلُوفِ فِيهِ وَأَكْثَرُوا ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوقًا كَبِيرًا . فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : قَدْ كَانَ عَيْسَى أَخِي كَمَا قُلْتُمْ ، يُحْيِي الْمَوْتَى وَيُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ ، وَيُخْبِرُ قَوْمَهُ بِمَا فِي نَفْسِهِمْ وَبِمَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ ، وَكُلُّ ذَلِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَهُوَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدٌ ، وَذَلِكَ عَلَيْهِ غَيْرُ عَارٍ ، وَهُوَ مِنْهُ غَيْرُ مُسْتَكْفٍ ، فَقَدْ كَانَ لَحْمًا وَدَمًا وَشَعْرًا وَعَظْمًا وَعَصَبًا وَأَمْشَاجًا (190) ، يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَطْمَأُ وَيَنْصَبُ بِأَرْبِهِ ، وَرَبُّهُ الْأَحَدُ الْحَقُّ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، وَلَيْسَ لَهُ نَدٌّ . قالوا : فَأَرْنَا مِثْلَهُ مَنْ جَاءَ مِنْ غَيْرِ فَحَلَّ وَلَا أَبٍ ؟ قَالَ : هَذَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْجَبُ مِنْهُ خَلْقًا ، جَاءَ مِنْ غَيْرِ أَبِي وَلَا أُمِّ ، وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْخَلْقِ بِأَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قُدْرَتِهِ مِنْ شَيْءٍ وَلَا أَصْعَبُ ، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (191) . وتلا عَلَيْهِمْ : «إِنَّ مِثْلَ عَيْسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمِثْلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (192) . قالوا : - فَمَا نَزَادُ مِنْكَ فِي أَمْرِ صَاحِبِنَا إِلَّا تَبَايُنًا ، وَهَذَا الْأَمْرُ الَّذِي لَا تُفَرِّ لَكَ ، فَهَلُمَّ فَلْنَلْعَنِكَ أَيُّهَا أَوْلَى بِالْحَقِّ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ، فَإِنَّهَا مُثَلَّةٌ وَإِيَّةٌ مُعْجَلَةٌ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آيَةَ الْمُبَاهَلَةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (193) ، فَتَلَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا نَزَلَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي [أَنْ] (194) أَصِيرَ إِلَى مُلْتَمَسِكُمْ ، وَأَمَرَنِي بِمُبَاهَلَتِكُمْ إِنْ أَقَمْتُمْ وَأَصْرَرْتُمْ عَلَى قَوْلِكُمْ . قالوا : وَذَلِكَ آيَةٌ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ ، إِذَا كَانَ غَدًا بَاهِلْنَاكَ . ثُمَّ قَامَا ، وَأَصْحَابُهُمَا مِنَ النَّصَارَى مَعَهُمَا ، فَلَمَّا أَبْعَدَا وَقَدْ كَانُوا أَنْزَلُوا (195) بِالْحَرَّةِ ، أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَقَالُوا : قَدْ جَاءَكُمْ هَذَا بِالْفَصْلِ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِكُمْ ، فَانظُرُوا أَوْلًا - بِمَنْ يُبَاهِلُكُمْ ؛ أِبْكَافَةَ اتِّبَاعِهِ ، أَمْ بِأَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ أَصْحَابِهِ ، أَوْ بِذَوِي التَّحْشِيعِ وَالتَّمَشُّكِ (196) وَالصَّفْوَةِ دِينًا ، وَهُمْ الْقَلِيلُ مِنْهُمْ عَدَدًا ؟ فَإِنْ جَاءَكُمْ بِالْكَثْرَةِ وَذَوِي الشَّدَّةِ مِنْهُمْ ، فَإِنَّمَا جَاءَكُمْ مُبَاهِيًا كَمَا يَصْنَعُ الْمُلُوكُ ، فَالْفَلَجُ (197) إِذَا لَكُمْ دُونُهُ ، وَإِنْ أَتَاكُمْ بِفَرٍ قَلِيلٍ ذَوِي تَخْشَعٍ فَهَؤُلَاءِ سَدِّجِيَّةٌ (198) الْأَنْبِيَاءُ وَصَدَفُوتُهُمْ وَمَوْضِعُ بَهْلَتِهِمْ ، فَإِيَّاكُمْ وَالْإِقْدَامَ إِذَا عَلَى مُبَاهَلَتِهِمْ ، فَهَذِهِ لَكُمْ أَمَارَةٌ ، وَانظُرُوا حِينِيذًا مَا تَصْنَعُونَ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ ، فَقَدْ أَعْدَرَ مَنْ أُنذَرَ . فَأَمَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِشَجَرَتَيْنِ فَقَصَدَتَا وَكَسَحَ مَا بَيْنَهُمَا ، وَأَمَهَلَ حَتَّى إِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَمَرَ بِكِسَاءِ أُسُودٍ رَقِيقٍ فَنَشَرَ عَلَى الشَّجَرَتَيْنِ ، فَلَمَّا أَبْصَرَ السَّيِّدُ وَالْعَاقِبُ ذَلِكَ خَرَجَا يَوْلِدِيهِمَا : صِبْغَةَ الْمُحْسِنِ ، وَعَبْدِ الْمُنْعَمِ ، وَسَارَةَ ، وَمَرِيَمَ ، وَخَرَجَ مَعَهُمَا نَصَارَى نَجْرَانَ ، وَرَكِبَ فُرْسَانُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْكَعْبِ فِي أَحْسَنِ هَيْئَةٍ . وَأَقْبَلَ النَّاسُ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ فِي قَبَائِلِهِمْ وَشِعَارِهِمْ مِنْ رَايَاتِهِمْ وَالْوَلِيَّتِهِمْ وَأَحْسَنَ شَارِتِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ ، لِيَنْظُرُوا مَا يَكُونُ مِنَ الْأَمْرِ . وَوَلِبَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حُجْرَتِهِ حَتَّى مَتَعَ (199) النَّهَارَ ، ثُمَّ خَرَجَ أَخِذًا بِيَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَمَامَهُ ، وَفَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ خَلْفِهِمْ ، فَأَقْبَلَ بِهِمْ حَتَّى أَتَى الشَّجَرَتَيْنِ فَوَقَفَ مِنْ بَيْنَهُمَا مِنْ تَحْتِ الْكِسَاءِ عَلَى مِثْلِ الْهَيْئَةِ الَّتِي خَرَجَ بِهَا مِنْ حُجْرَتِهِ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمَا يَدْعُوهُمَا إِلَى مَا دَعَاهُ إِلَيْهِ مِنَ الْمُبَاهَلَةِ . فَأَقْبَلَا إِلَيْهِ فَقَالَا : بِمَنْ تُبَاهِلُنَا يَا أَبَا الْقَاسِمِ ؟ قَالَ : بِخَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَأَكْرَمِهِمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، بِهِؤُلَاءِ . وَأَشَارَ لَهُمَا إِلَى عَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَدَلَمَاتٍ اللَّهُ عَلَيْهِمْ . قالوا : فَمَا نَرَاكَ جِئْتَ لِمُبَاهَلَتِنَا بِالْكَبْرِ ، وَلَا - مِنَ الْكُثْرِ ، وَلَا - أَهْلِ الشَّارَةِ مِمَّنْ نَرَى مِمَّنْ آمَنَ بِكَ وَاتَّبَعَكَ ، وَمَا نَرَى هَاهُنَا مَعَكَ إِلَّا هَذَا الشَّابَّ وَالْمَرْأَةَ وَالصَّبِيَّ ، أَفَبِهَؤُلَاءِ تُبَاهِلُنَا ؟ ! قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : نَعَمْ ، أَوْلَمْ أُخْبِرْكُمْ بِذَلِكَ أَنفَا ؟ ! نَعَمْ بِهِؤُلَاءِ أَمَرْتُ - وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ - أَنْ أَبَاهِلْكُمْ . فَاصْفَارَتْ حِينِيذًا الْوَأْنَهُمَا ، وَكَرَّرَا وَعَادَا إِلَى أَصْحَابِهِمَا وَمَوْقِفِهِمَا . فَلَمَّا رَأَى أَصْحَابُهُمَا مَا بِهِمَا وَمَا دَخَلُهُمَا ، قالوا : مَا خَطْبُكُمْ ؟ فَتَمَاسَكَا وَقَالَا : مَا كَانَ نَمَّةً مِنْ خَطْبٍ فَخُخِرْكُمْ . وَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ شَابٌّ كَانَ مِنْ خِيَارِهِمْ قَدْ أُوتِيَ فِيهِمْ عِلْمًا ، فَقَالَ : وَيَحْكُمُ ! لَا تَفْعَلُوا وَادْكُرُوا مَا عَثَرْتُمْ عَلَيْهِ فِي الْجَامِعَةِ مِنْ صِفَتِهِ ، فَوَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَتَعْلَمُونَ حَقَّ الْعِلْمِ أَنَّهُ لَصَادِقٌ ، وَإِنَّمَا عَهْدُكُمْ بِأَخْوَانِكُمْ حَدِيثٌ ؛ قَدْ مَسَّخُوا قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ ! فَعَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ نَصَحَ لَهُمْ ، فَأَمَسَّ كُوا . قَالَ : وَكَانَ لِلْمُنْذِرِ بْنِ عَلْقَمَةَ - أَخِي أَسْقَفْتُهُمْ أَبِي حَارِثَةَ - حَظٌّ مِنَ الْعِلْمِ فِيهِمْ يَعْرِفُونَهُ لَهُ ، وَكَانَ نَازِحًا عَنِ نَجْرَانَ فِي وَقْتِ تَنَازُرِهِمْ ، فَقَدِمَ وَقَدْ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الرَّحْلَةِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَشَدَّ خَصَّ مَعَهُمْ ، فَلَمَّا رَأَى الْمُنْذِرُ

انتشار أمر القوم يومئذ وترددهم في رأيهم، أخذ بيد السَّيِّدِ وَالْعَاقِبِ وَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: «أخْلُونِي وَهَذَيْنِ»، فَأَعْتَزَلَ بِهِمَا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمَا فَقَالَ: إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، [وَأَنَا لَكُمْ حَقٌّ نَصِيحٌ] (200) وَأَنَا لَكُمْ جِدُّ شَفِيقٍ، فَإِنْ نَظَرْتُمَا لِأَنْفُسِكُمَا نَجَوْتُمَا، وَإِنْ تَرَكْتُمَا ذَلِكَ هَلَكْتُمَا وَأَهْلَكْتُمَا. قَالَا: أَنْتَ النَّاصِحُ جَيِّبًا (201)، الْمَأْمُونُ عَيِّبًا، فَهَاتِ. قَالَ: أَتَعْلَمَانِ أَنَّ مَا بَاهِلٌ قَوْمٌ (202) نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا كَانَ مَهْلِكُهُمْ كَلْمَحُ الْبَصَرِ، وَقَدْ عَلِمْتُمَا - وَكُلُّ ذِي أَرْبٍ مِنْ وَرْدَةِ الْكُتْبِ مَعَكُمْ - أَنَّ مُحَمَّدًا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا هُوَ الرَّسُولُ الَّذِي بَشَّرَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَأَفْصَحَتْ بِنَعْتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأُمْنَاءُ (203)، وَأُخْرَى أَنْذَرَكُمَا بِهَا فَلَا تَعْشُوا عَنْهَا. قَالَا: وَمَا هِيَ يَا أَبَا الْمُثَنَّى؟ قَالَ: أَنْظِرَا إِلَى النَّجْمِ قَدْ اسْتَطَلَعَ إِلَى الْأَرْضِ، وَإِلَى خُشُوعِ الشَّجَرِ، وَتَسَاقُطِ الطَّيْرِ بِإِزَائِكُمَا لِيُجَوِّهَهَا (204)، قَدْ نَشَرَتْ عَلَى الْأَرْضِ أَجْنَحَتَهَا، وَقَاءَتْ (205) مَا فِي حَوَاصِلِهَا، وَمَا عَلَيْهَا لِلَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ مِنْ تَبَعَةٍ، لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا مَا قَدْ أَظْلَمَ مِنَ الْعَذَابِ! وَأَنْظِرَا إِلَى اقْشَعْرَارِ الْجِبَالِ، وَإِلَى الدُّخَانِ الْمُنَشِّيرِ، وَقِرْعِ السَّحَابِ، هَذَا وَنَحْنُ فِي حِمَاةِ الْقَيْظِ (206) وَإِبَانِ الْهَجِيرِ! وَأَنْظِرُوا إِلَى مُحَمَّدٍ رَافِعًا يَدَهُ وَالْأَرْبَعَةَ مِنْ أَهْلِهِ (207) مَعَهُ، إِنَّمَا يَنْتَظِرُ مَا تُجِيبَانِ بِهِ، ثُمَّ أَعْلَمُوا أَنَّهُ إِنْ نَطَقَ فَوْهُ بِكَلِمَةٍ مِنْ بَهْلَاءَةٍ، لَمْ تَنْدَارْكَ هَلَاكًا، وَلَمْ تَرْجِعْ إِلَى أَهْلِ وَلَا مَالٍ. فَنَظَرَا فَبَصَّرَا أَمْرًا عَظِيمًا، فَأَيَقِنَا أَنَّهُ الْحَقُّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، فَزَلَزَلَتْ أَقْدَامُهُمَا، وَكَادَتْ أَنْ تَطْيِشَ عُقُولُهُمَا، وَاسْتَشَعَرَا أَنَّ الْعَذَابَ وَقَعَ بِهِمَا. فَلَمَّا أَبْصَرَ الْمُنْذِرُ بِنُ عِلْقَمَةَ مَا قَدْ لَقِيَا مِنَ الْخِيفَةِ وَالرَّهْبَةِ، قَالَ لَهُمَا: إِنَّكُمَا إِنْ أَسْلَمْتُمَا لَهُ سَلِمْتُمَا فِي عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ (208)، وَإِنْ آثَرْتُمَا دِينَكُمَا وَعَضَارَةَ مِلَّتِكُمَا (209) وَشَدَّ حَحْتُمَا بِمَنْزِلَتِكُمْ مِنَ الشَّرْفِ فِي قَوْمِكُمَا، فَاسْتُ أَحْجُرَ عَلَيْكُمَا الصَّنِينِ بِمَا نَلْتُمَا مِنْ ذَلِكَ، وَلَكِنَّكُمَا بَدَهْتُمَا مُحَمَّدًا بِتَطَلُّبِ الْمُبَاهَلَةِ، وَجَعَلْتُمَا حِجَازًا وَإِيَّةَ بَيْنِكُمَا وَبَيْنَهُ، وَشَخَصْتُمَا مِنْ نَجْرَانَ وَذَلِكَ مِنْ تَالِيكُمَا، فَاسْرَعَ مُحَمَّدٌ إِلَى مَا بَغَيْتُمَا مِنْهُ، وَالْأَنْبِيَاءُ إِذَا أَظْهَرَتْ بِأَمْرِ لَمْ تَرْجِعْ إِلَّا بِقَضَائِهِ وَفِعْلِهِ، فَإِذَا نَكَلْتُمَا عَنْ ذَلِكَ، وَأَذْهَلْتُمَا مَخَافَةً مَا تَرِيَانِ، فَالْحَظُّ فِي التُّكُولِ لَكُمْ، فَالْوَحَا (210) - يَا إِخْوَتِي - الْوَحَا، صَالِحًا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَرْضِيَاهُ، وَلَا تُرْجِنَا ذَلِكَ؛ فَإِنَّكُمَا - وَأَنَا مَعَكُمْ - بِمَنْزِلَةِ قَوْمِ يُونُسَ لَمَّا غَشِيَهُمُ الْعَذَابُ! قَالَا: فَكُنْ أَنْتَ - يَا أَبَا الْمُثَنَّى - أَنْتَ الَّذِي تَلْقَى مُحَمَّدًا بِكِفَالَةٍ مَا يَتَّبِعِيهِ لَدِينَا، وَالتَّمَسْ لَنَا إِلَيْهِ ابْنُ عَمِّهِ هَذَا لِيَكُونَ هُوَ الَّذِي يُبْرِئُ الْأَمْرَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ ذُو الْوَجْهِ وَالرَّعِيمُ عِنْدَهُ، وَلَا تُبْطِنَنَّ بِمَا (211) تَرْجِعُ إِلَيْنَا بِهِ. وَأَنْطَلَقَ الْمُنْذِرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي ابْتَعَثَكَ، وَأَنْتَ وَعِيسَى عَبْدَانِ لِلَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ مُرْسَلَانِ. فَاسْلَمَ وَبَلَغَهُ مَا جَاءَ لَهُ، فَارْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمُصَالِحَةِ الْقَوْمِ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَيُّ أَنْتَ، عَلَى مَا أَصَالِحُهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ: رَأَيْكَ - يَا أَبَا الْحَسَنِ - فِي مَا تُبْرِئُ مَعَهُمْ رَأْيِي. فَصَارَ إِلَيْهِمْ، فَصَالِحَاهُ عَلَى أَلْفِ حُلَّةٍ وَأَلْفِ دِينَارٍ خَرَجًا فِي كُلِّ عَامٍ، يُؤَدِّيَانِ شَطْرَ ذَلِكَ فِي الْمُحَرَّمِ وَشَطْرًا فِي رَجَبٍ، فَصَارَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِيلَيْنِ صَاغِرَيْنِ، وَأَخْبَرَهُ بِمَا صَالِحَهُمَا عَلَيْهِ، وَأَقْرَأَ لَهُ بِالْخُرُوجِ وَالصَّغَارِ. فَقَالَ لَهُمَا 213 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَدْ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْكُمْ؛ أَمَا إِنَّكُمْ لَوْ بَاهَلْتُمُونِي بِمَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ، لَأَضْرَمَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْوَادِي نَارًا تَأْتِجُ، ثُمَّ لَسَاقَهَا اللَّهُ عِزٌّ وَجَلَالِي مَنْ وَرَاءَكُمْ فِي أَسْرَعِ مِنْ طَرْفِ الْعَيْنِ فَحَرَقَهُمْ تَأْتِجًا. فَلَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَصَارَ إِلَى مَسْجِدِهِ، هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ عِزٌّ وَجَلٌّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: إِنَّ عَبْدِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاهِلٌ عَدُوَّةَ قَارُونَ بِأَخِيهِ هَارُونَ وَبَنِيهِ، فَخَسَفَتْ بِقَارُونَ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَبِمَنْ أَرَزَهُ مِنْ قَوْمِهِ، وَبِعِزَّتِي أُقْسِمُ وَبِجَلَالِي - يَا أَحْمَدُ -، لَوْ بَاهَلْتَ - بِكَ وَبِمَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ مِنْ أَهْلِكَ - أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْخَلَائِقِ جَمِيعًا، لَنَقَطَعْتَ السَّمَاءَ كَسَفًا وَالْجِبَالَ زُبْرًا، وَلَسَاخَتْ الْأَرْضُ فَلَمْ تَسْتَقِرَّ أَبَدًا، إِلَّا أَنْ أَشَاءَ ذَلِكَ. فَسَدَّ جَدَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَوَضَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَجْهَهُ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى تَبَيَّنَ لِلنَّاسِ عُفْرَةٌ يُطْبِئُهُ 214، فَقَالَ: شُكْرًا لِلْمُنْعِمِ، شُكْرًا لِلْمُنْعِمِ - قَالَهَا ثَلَاثًا - . فَسَدَّ بِلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَمَّا 215 رُئِيَ مِنْ تَبَاشِيرِ السَّرُورِ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: «شُكْرًا لِلَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ لِمَا أَبْلَانِي مِنَ الْكِرَامَةِ فِي أَهْلِ بَيْتِي»، ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِمَا جَاءَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. 216

1- ما بين المعقوفين أثبتناه من الذريعة فقد ذكر للمؤلف كتاب المباهلة (راجع: الذريعة: ج 19 ص 47 الرقم 243).

2- الصَّغَارُ - بالفتح - : الذَّلُّ وَالضَّمِيمُ (الصَّحاح: ج 2 ص 713 «صغر»).

- 3- الحربُ العَوَانُ : التي قُوتِلَ فيها مرّةً بعد مرّةٍ (الصحاح : ج 6 ص 2168 «عون»).
- 4- ضويت إليه أضوي ضويا : إذا أويت إليه وانضمت (الصحاح : ج 6 ص 2410 «ضوا»).
- 5- دهماء الناس : جماعتهم (الصحاح : ج 5 ص 1924 «دهم»).
- 6- الأروسية : الذين يقولون إنّ عيسى عليه السلام ابن الله على جهة الاختصاص والإكرام ، ولا يجدون لذلك دفعا (تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل للباقلاني : ص 194).
- 7- السالوسية : لعلّه تصحيف عن السباليوسية ، نسبة إلى سابليوس من قساوسة مصر في القرن الثالث ، أو عن النوء توس : نسبة إلى نوء توس قسيس في القرن الثالث (هامش بحار الأنوار : ج 21 ص 287).
- 8- هم الملكانية أصحاب ملك الروم ، أو الملكائية أصحاب الملكا الذي ظهر بالروم واستولى عليها (المصدر السابق).
- 9- في المصدر : «أحد» ، والتصويب من بعض النسخ .
- 10- آل عمران : 64 .
- 11- في المصدر : «أبو حامد» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 12- دبّ على الأرض يدبّ دبيبا ، وكلّ ماشٍ على الأرض دابةٌ ودبيب . والذرّ - جمع ذرّة - : وهي أصغر النمل (الصحاح : ج 1 ص 124 «دب» وج 2 ص 663 «ذر»).
- 13- في المصدر : «الزور» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 14- سورةُ الخمر وغيرها : حدّتها (تاج العروس : ج 6 ص 551 «سور»).
- 15- في المصدر : «وكائن» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 16- في المصدر : «وصوله» ، والتصويب من بحار الأنوار . وصال عليه : وثب صولاً وصولاً ، يقال : «ربّ قولٍ أشدّ من صولٍ» (الصحاح : ج 5 ص 1746 «صول»).
- 17- كذا ، وفي بحار الأنوار : «اليراعة» بدل «النزاعة» . ويقال للجبان : يرع ويراعة (الصحاح : ج 3 ص 1310 «يرع»).
- 18- في المصدر : «باللعب» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 19- في المصدر : «أورد» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 20- الحارث الرائش : ملك من ملوك اليمن (الصحاح : ج 3 ص 1008 «ريش»).
- 21- قيل لملك من ملوك اليمن : «ذو المنار» ؛ لأنّه أوّل من ضرب المنار [أي العلائم] على الطريق ليُهتدى به (الفائق في غريب الحديث : ج 3 ص 334).
- 22- يقال : طعنه فانتظمه : أي اختلّه [واختلّه بمعنى أنفذ الطعنة من الجانب الآخر] (راجع : الصحاح : ج 5 ص 2041 «نظم»).
- 23- النَّصْلُ : حديدة السهم والرمح (تاج العروس : ج 15 ص 736 «نصل»).
- 24- الرِّبْعُ : المَنزِلُ ودار الإقامة (النهاية : ج 2 ص 189 «ربع»).
- 25- العَيْصُ : الأَصْلُ (الصحاح : ج 3 ص 1047 «عيص»).
- 26- الحَزْنُ : المكانُ الغليظُ الحَشِينُ (النهاية : ج 1 ص 380 «حزن»).
- 27- من الرأي الربيق : أي الرأي الذي عزم عليه ، كأنّه مشدود في ربقة ، أو يلزم العمل به ، كأنّه يجعل في عنق الإنسان في ربقة ؛ وهي العروة التي يُشدّ بها البهيمة (بحار الأنوار : ج 21 ص 326).
- 28- بَخَعَ بالحقِّ بُخوعاً : أقربه وخضع له (الصحاح : ج 3 ص 1183 «بخع»).
- 29- وهما رسولاً رسول الله صلى الله عليه وآله إلى نصارى نجران ، وقد تقدّم ذكرهما .

- 30- الكَمِيّ : الشجاعُ (مجمع البحرين : ج 3 ص 1596 «كمي»).
- 31- زِيدَت الوَاو من بحار الأنوار .
- 32- إِرْبَع : أي إِرْفَق بنفسك وَكُفَّ (الصحاح : ج 3 ص 1212 «ربع»).
- 33- نَهَدَ : نهَضَ وتقدّم (مجمع البحرين : ج 3 ص 839 «نهد»).
- 34- الوُضْمُ : الخَشْبَةُ أو البارية التي يوضع عليها اللحم تقيه من الأرض (النهاية : ج 5 ص 199 «وضم»).
- 35- صَوَى : آوَى وانصَمَّ (الصحاح : ج 6 ص 2410 «ضوا»).
- 36- يَغْدُ إِغْذَاذا : إذا أسرع في السير (النهاية : ج 3 ص 347 «غذذ»).
- 37- الأَسَاوِدُ : أي الجماعة المتفرّقة (النهاية : ج 2 ص 418 «سود»).
- 38- المَكْثُور : المغلوبُ ، وهو الذي تكاثر عليه الناس فقهروه (النهاية : ج 4 ص 153 «كثر»).
- 39- الاصطلام : الاستئصال (الصحاح : ج 5 ص 1967 «صلم»).
- 40- البارقليط : قال القاضي : هو اسمه صلى الله عليه وآله في الإنجيل ؛ ومعناه روح القدس . وقال ثعلب : الذي يفرّق بين الحقّ والباطل ، وقيل : الحامد ، وقيل : الحمّاد (سبيل الهدى والرشاد : ج 1 ص 438).
- 41- في المصدر : «وأذنا» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 42- لا أبأ لك : أكثر ما يذكّر في المدح ؛ أي لا كافي لك غير نفسك ، وقد يذكر في معرض الذمّ (النهاية في غريب الحديث : ج 1 ص 19 «أبا»).
- 43- أَرَمَ : أي سَكَّتَ (النهاية : ج 2 ص 267 «رمم»).
- 44- في المصدر : «تعدد» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 45- وَجَفَ : اضطرَبَ وسار سريعا (مجمع البحرين : ج 3 ص 1911 «وجف»).
- 46- في بحار الأنوار : «أعتابا» بدل «اعتبارا» .
- 47- نجم الشيء ينجم نجوما : ظهر وطلع (الصحاح : ج 5 ص 2039 «نجم»).
- 48- في بحار الأنوار : «ويكون بعد ذلك قرن» بدل «ويخلو أن بعد ذلك قرن» .
- 49- لله أبوك : في معرض المدح والتعجب ؛ أي أبوك لله خالصا حيث أنجب بك وأتى بمثلك (النهاية : ج 1 ص 19 «أبا»).
- 50- الانصرام : الانقطاع ... والتصرّم : التقطع (الصحاح : ج 5 ص 1965 «صرم»).
- 51- في المصدر : «بها» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 52- في المصدر : «سنته» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 53- الوني : الضعف والفتور والكلال والإعياء (تاج العروس : ج 20 ص 317 «وني»).
- 54- في بحار الأنوار : «العِرَّة» بدل «الغِرَّة» .
- 55- الفهه والفهاهة : العيّ (الصحاح : ج 6 ص 2245 «فهه»).
- 56- يَرِحْضُها : أي يغسلها (النهاية : ج 2 ص 208 «رحض»).
- 57- الفَوَاقُ : ما بين الحلبتين من الوقت _ أي قليلاً من الوقت _ (الصحاح : ج 4 ص 1546 «فوق»).
- 58- في بحار الأنوار : «وعيركم» .
- 59- التُّجعة : طلب الكلا في موضعه (تاج العروس : ج 11 ص 469 «نجع»).
- 60- التَّمْدُ : الماء القليل (النهاية : ج 1 ص 221 «تمد»).

- 61- مَجَّ الرجل الشراب من فيه : إذا رمى به (الصحاح : ج 1 ص 340 «مَجَّ»).
- 62- جاشَ : أي زَخَرَ وامتدَّ (الصحاح : ج 3 ص 999 «جيش»).
- 63- تحيَّر المكان بالماء واستحار : إذا امتلأ (الصحاح : ج 2 ص 641 «حير»).
- 64- الكَلْمُ : الجراحة ، والجمع كُلم وِكلام (الصحاح : ج 5 ص 2023 «كلم»).
- 65- الرَكِيُّ : البئرُ (النهاية : ج 2 ص 261 «ركا»).
- 66- الوَسْطَلُ : الماء القليلُ (النهاية : ج 5 ص 189 «وشل»).
- 67- يقال : بَصَّ الماءُ : إذا قطر وسال (النهاية : ج 1 ص 132 «بضض»).
- 68- في بحار الأنوار : «ويؤثَّل» بدل «يؤهَّل» . والتأثيل : التأصيل ، قال ابن الأثير : أثلة الشيء : أصله (النهاية : ج 1 ص 23 «أثل»).
- 69- في بحار الأنوار : «كفؤا» بدل «كُفأ» .
- 70- دَحَاها : بَسَطَها (المصباح المنير : ص 190 «دحا»).
- 71- غَمَصَ : أي استصغَرَ . وَغَمَصَ النعمةَ : لم يشكرها (الصحاح : ج 3 ص 1047 «غمص»).
- 72- من سَلَبِ العقل لا سَلَبِ البصر ؛ من قولهم : كَمَهُ الرَّجُلُ ؛ إذا سَلَبَ عقله (راجع : تاج العروس : ج 19 ص 87 «كمه»).
- 73- المِحَال : الكيد وروم الأمر بالحيل (لسان العرب : ج 11 ص 616 «محل»).
- 74- إضافة يقتضيها السياق .
- 75- الخِرَاصُ : الكَذَّابُ (الصحاح : ج 3 ص 1035 «خرص»).
- 76- وَهَلَ : أي غَلِطَ (المصباح المنير : ص 674 «وهل»).
- 77- رجلٌ حثيثٌ وحَثوثٌ : حادٌّ سريع في أمره ، كأن نفسه تحثُّه (تاج العروس : ج 3 ص 188 «حثث»).
- 78- دَلَّقَ اللسان : حَدَّثَهُ (لسان العرب : ج 10 ص 109 «ذلق»).
- 79- في بحار الأنوار : تستخِمُ بدل «تَسْتَحِمُّ» .
- 80- نَعَلَ قلبه عليَّ : أي ضغن ، يقال : نغلت نياتهم ؛ أي فسدت (الصحاح : ج 5 ص 1832 «نغل»).
- 81- وخَلَاكَ ذَمٌّ : أي أَعْدَرْتَ وسقط عنك الذمُّ (النهاية : ج 2 ص 76 «خلل»).
- 82- في المصدر : «برزت» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 83- في المصدر : «إنه» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 84- في المصدر : «نذكر» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 85- في المصدر : «وفزعت» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 86- في المصدر : «وجاورتها ... وحاورتنا» بدل «وحاورتنا ... حوارنا» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 87- الحَمِيم : القريب ، والجمع أَحِمَاء (لسان العرب : ج 12 ص 152 «حمم»).
- 88- في المصدر : «وتباعة وسيما» ، والتصويب من بحار الأنوار ؛ أي على من كان أقرب منهم من جهة المتابعة . والبيت : النسب .
- 89- السَّبَبُ : الدهر (الصحاح : ج 1 ص 250 «سبت»).
- 90- يقال : «فعل ذلك بعد لآي» أي بعد شِدَّةٍ وإبطاء (الصحاح : ج 6 ص 2478 «لآي»).
- 91- في المصدر : «النعف» ، والتصويب من بحار الأنوار . والنغف : دود يكون في أنوف الإبل (النهاية : ج 5 ص 87 «نغف»).
- 92- القعسريُّ : الصلْبُ الشديد (لسان العرب : ج 5 ص 110 «قعسر»).

- 93- في المصدر : « يدهنون » ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 94- في المصدر : « يستأنس » ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 95- الشَّصْبُ : الشَّدَّةُ والجذب (لسان العرب : ج 1 ص 495 «شصب»).
- 96- راش يَرِشُ : أي يعينه (النهاية : ج 2 ص 288 «ريش»).
- 97- حَمَّةٌ : سُمُّ كلِّ شيء يلدغ أو يلسع (المصباح المنير : ص 154 «حمم»).
- 98- الجويرية : تصغير الجارية . واللحع يطلق على الصغير ؛ أي جارية صغيرة (راجع : النهاية : ج 4 ص 268 «لحع»).
- 99- الأفعوان _ بالضم _ : ذَكَر الأفاعي (النهاية : ج 1 ص 55 «أفع»).
- 100- الباقِرُ : جماعة البَقَرِ مع رُعَاتِهَا (لسان العرب : ج 4 ص 73 «بقر»).
- 101- اقتصصت الحديث : رويته على وجهه ، وقد قصَّ عليه الخبر قصصا (الصحاح : ج 3 ص 1051 «قصص»).
- 102- في بحار الأنوار : «الجناب» بدل «الجنان» .
- 103- الطرسُ : الصحيفة (المصباح المنير : ص 371 «طرس»).
- 104- أي يأتي كلٌّ منهما عقيب صاحبه .
- 105- البذاذة : رثاءة الهيئة (لسان العرب : ج 3 ص 477 «بذذ»).
- 106- الرجرجة : الاضطراب (الصحاح : ج 1 ص 317 «رجرج»).
- 107- ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار .
- 108- بُوَح : الشمس ؛ سُمِّيت بذلك لظهورها (لسان العرب : ج 2 ص 416 «بوح»).
- 109- القذع : الخنا والفحش ... يقال : قذعته وأقذعته ؛ إذا رميته بالفحش وشتمته (الصحاح : ج 3 ص 1261 «قذع»).
- 110- في المصدر : «قامت به ...» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 111- في المصدر : «واحد لنبي وواحد رسول واحد» بدل «ولنبي واحد ورسول واحد» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 112- النشط : اللسع باختلاص وسرعةٍ ، وكلُّ شيء اختلس فقد انتشط (الفائق في غريب الحديث : ج 2 ص 277 «ضحضح»).
- 113- الدهارسُ : الدواهي (لسان العرب : ج 6 ص 89 «دهرس»).
- 114- في بحار الأنوار : «أو سوءة» بدل «أو سوء» .
- 115- في بحار الأنوار : «عزماتك» بدل «غرماتك» .
- 116- في المصدر : «... حجرا وهاجما أنا ذا أكد» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 117- في بحار الأنوار : «انقصمت» بدل «انقصت» .
- 118- الأَمَم : اليسير (النهاية : ج 1 ص 69 «أمم»).
- 119- في بحار الأنوار «أشدتما بهذه المأثرة لأحمد وكررتما بها القول وهي» بدل «أشدتما» .
- 120- في المصدر : «أليس» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 121- الألدُّ : الخصم الجدل الشحيح الذي لا يزيغ إلى الحق ، وجمعه لُدُّ ولداد (لسان العرب : ج 3 ص 391 «لدد»).
- 122- الأعضب : المكسور القرن الداخل ، والأعضب من الرجال : الذي ليس له أخ ولا أحد (لسان العرب : ج 1 ص 609 «عضب»).
- 123- أذدت الرجل : أعنته على زياد إبله ، ورجل ذائد وذوَاد ؛ أي حامى الحقيقة (الصحاح : ج 2 ص 471 «ذود»).
- 124- المداهنة كالمصانعة ، والادّهان مثله (الصحاح : ج 5 ص 2116 «دهن»).
- 125- الحاشِرُ : الذي يُحشِرُ الناس خَلْفَهُ وعلى مِلَّةٍ دون مِلَّةٍ غيره (النهاية : ج 1 ص 388 «حشر»).

- 126- البلوج : الإشراق ... وصبح أبلج ؛ أي مشرق مضيء (الصحاح : ج 1 ص 300 «بلج»).
- 127- في المصدر : «وذلك لما حَلَّتِ الأرضُ ورَكَدَتِ الشمسُ» وما في المتن أثبتناه من بحار الأنوار . وتحليق الشمس : ارتفاعها .
- 128- القِيظ : صميم الصيف (لسان العرب : ج 7 ص 456 «قيظ»).
- 129- هكذا وردتا في المصدر : «قَصَّ ... قَصَّه» ، وفي بحار الأنوار : «فَصَّ ... فَصَّه» ، وفي بعض النسخ «قَصَّ» . والقَصَّ : الكسر ، واستعمل في سرعة الإرسال . وكذلك فَصَّ فهو بمعنى الكسر أيضا (راجع : الفائق في غريب الحديث : ج 3 ص 107 «قنض» و ج 2 ص 323 «قنض»).
- 130- رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ : مالكة (الصحاح : ج 1 ص 130 «رب»).
- 131- الإرب : الحاجة (الصحاح : ج 1 ص 87 «إرب»).
- 132- فرط في الأمر يفرط فرطا : أي قَصَّر فيه وضيَّعه حتَّى فات (الصحاح : ج 3 ص 1148 «فرط»).
- 133- في المصدر : «أولهم» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 134- في المصدر : «فآياته» بدل «فأنا به» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 135- البُهلول : العزيز الجامع لكلِّ خير . والبُهلول _ أيضا _ : الحَيِّ الكريم (لسان العرب : ج 11 ص 73 «بهل»).
- 136- في المصدر : «لكنكما» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 137- الفلج : الظفر والفوز (الصحاح : ج 1 ص 335 «فلج»).
- 138- العِلْجُ : الرجل القوي الضخم (النهاية : ج 3 ص 286 «علج»).
- 139- الزيادة من بحار الأنوار .
- 140- رَجُلٌ صِدْقٍ : أي نِعَمَ الرجل هو . وَرَجُلٌ صَدَقٌ : تقيض رَجُلٌ سَوْءٌ (راجع : لسان العرب : ج 10 ص 194 «صدق»).
- 141- في المصدر : «طغانتا» ، والتصويب من بحار الأنوار . والطَّغام : أوغاد الناس وأرذالهم (تاج العروس : ج 17 ص 441 «طغم»).
- 142- في بحار الأنوار : «ليفتق» .
- 143- الحَوْلِيُّ : القِيَمُ بأمر الإبل وإصلاحها ، من التحَوَّل : التعهُّد وحسنُ الرعاية (النهاية : ج 2 ص 88 «خول»).
- 144- في المصدر : «بينا» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 145- في المصدر : «وانبعاث» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 146- صَغَا إليه : مَالَ (لسان العرب : ج 14 ص 461 «صغا»).
- 147- شَمَسَ لي فلانٌ : إذا أبدى لك عداوته (الصحاح : ج 3 ص 940 «شمس»).
- 148- فلانٌ لا يُقْتاتُ عليه : أي لا يُعْمَلُ شيءٌ دون أمره (الصحاح : ج 1 ص 260 «فوت»).
- 149- في بحار الأنوار : «يستبينان» بدل «يستبين» .
- 150- في المصدر : «فواصلهما» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 151- الأرج والأريج : توهَّج ريح الطيب (الصحاح : ج 1 ص 298 «أرج»).
- 152- في المصدر : «شبيهه» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 153- في المصدر : «متفاوتون» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 154- في المصدر : «وأرب» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 155- البُهر _ بالضم _ : تتابع النفس ، وبالفتح المصدر ، يقال : بَهَرَ الحملُ يَبهره بهرا ؛ أي أوقع عليه البهر فانبهر ؛ أي تتابع نفسه (الصحاح : ج 2 ص 598 «بهر»).

- 156- المضارعة : المشابهة (الصحاح : ج 3 ص 1249 «ضرع»).
- 157- في الطبعة المعتمدة : «ولي» بدل «وولي» ، والتصويب من طبعة دار الكتب الإسلامية وبحار الأنوار .
- 158- أي قرابتهم ، من الحميم بمعنى القريب (راجع : الصحاح : ج 5 ص 1905 «حمم»).
- 159- في الطبعة المعتمدة : «بعدي» ، وما أثبتناه من طبعة دار الكتب الإسلامية . وفي بحار الأنوار : «من بعد» .
- 160- في طبعة دار الكتب الإسلامية : «والأساة» .
- 161- في الطبعة المعتمدة : «وجعل» ، والتصويب من طبعة دار الكتب الإسلامية وبحار الأنوار .
- 162- في بحار الأنوار : «لصلبه» بدل «الصلبيّة» .
- 163- في المصدر «في» والتصويب من بحار الأنوار .
- 164- أسيرة : إختبره (النهاية : ج 2 ص 333 «سير»).
- 165- صرم : أي انقطاع وانقضاء (النهاية : ج 3 ص 26 «صرم»).
- 166- لِحَسَكَة (خ ل) . والحَسَكَة : الحقد والعداوة . يقال : في قلبه عَلَيَّ حَسَكَة : أي ضغن وعداوة (مجمع البحرين : ج 1 ص 511 «حسك»).
- 167- في المصدر «يجد» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 168- في بحار الأنوار : «ونظر» بدل «ونظرهم» .
- 169- أصل الحجة : موضع شدّ الإزار ... فاستعار للاعتصام والالتجاء والتمسك بالشيء والتعلّق به (النهاية : ج 1 ص 344 «حجز»).
- 170- في الطبعة المعتمدة : «عليهم» ، والتصويب من طبعة دار الكتب الإسلامية وبحار الأنوار .
- 171- ما بين المعقوفين أثبتناه من طبعة دار الكتب الإسلامية وبحار الأنوار .
- 172- تتشت الشيء بالمنتاش وهو المنتاش : أي استخرجته به (الصحاح : ج 3 ص 1021 «نتش»).
- 173- في بحار الأنوار : «بصلواتك» بدل «لصلواتك» .
- 174- في طبعة دار الكتب الإسلامية : «حسناتي» بدل «حانتي» .
- 175- في المصدر : «أوتيته» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- 176- في المصدر : «فيما» بدل «قيما» والتصويب من بحار الأنوار .
- 177- تسنيم : هو عينٌ في الجثة ، وهو أشرف شراب في الجثة (مجمع البحرين : ج 2 ص 891 «سنم»).
- 178- الفنن : الغصنُ وما تشعب منه (راجع : لسان العرب : ج 13 ص 327 «فنن»).
- 179- في المصدر «استرات» والتصويب من بحار الأنوار . والاستراتة : الاستبطاء ، استفعل من الريث ، يقال : راث علينا خبر فلان ؛ إذا أبطأ (راجع : النهاية : ج 2 ص 287 «ريث»).
- 180- في المصدر «سَرَجَهَا» وما في المتن أثبتناه من بحار الأنوار .
- 181- عمدت للشيء أعمدت عمدا : قصدت له (الصحاح : ج 2 ص 511 «عمد»).
- 182- التفننُ : التنظيف من الوسخ (مجمع البحرين : ج 1 ص 226 «تفنن»).
- 183- الشننُ : صبُّ الماء المنقطع (النهاية : ج 2 ص 507 «شنن»).
- 184- الأتحمي : ضرب من البرود (الصحاح : ج 5 ص 1877 «تحم»).
- 185- المنسج من الفرس : أسفل من حاركه ... وقيل : هو ما بين العرف وموضع اللبد (تاج العروس : ج 3 ص 498 «نسج»).
- 186- الرزداق : لغة في تعريب الرستاق . والرزداق السطر من النخيل ، والصف من الناس (الصحاح : ج 4 ص 1481 «رزداق»).

187- في بحار الأنوار : «تَشَوَّفَهُمْ» بدل «تَشَرَّفَهُمْ» .

188- أمشاج : أي أخلاط من الدم (مفردات ألفاظ القرآن : ص 769 «مشبح»).

189- يس : 82 .

190- آل عمران : 59 .

191- آل عمران : 61 .

192- في بحار الأنوار : «نزلوا» .

193- في بحار الأنوار : «والتمسكن» بدل «والتمسك» .

194- فَلَج : ظَفَرَ بِمَا طَلَبَ (المصباح المنير : ص 480 «فلج»).

195- قال العلامة المجلسي قدس سره : والأظهر «شجنة» بالشين المعجمة والنون ، كما في بعض النسخ . قال في النهاية : «الرحم شجنة من الرحمن» ؛ أي قرابة مشتبكة كاشتباك العروق، شَبَّهه بذلك مجازاً واتساعاً . وأصل الشجنة _ بالكسر والضم _ : شعبة من غصن من غصون الشجرة (بحار الأنوار : ج 21 ص 335) .

196- مَتَعَ النَّهْأُ : ارتَفَعَ (الصحاح : ج 3 ص 1282 «متع»).

197- في المصدر : «الناصح حبيبا» ، والتصويب من بحار الأنوار . يقال : رجلٌ ناصِحُ الجَيبِ : أي نقيُّ الصدر ، ناصح القلب ، لا غش فيه (لسان العرب : ج 2 ص 616 «نصح»).

198- في المصدر : «يوم» بدل «قوم» ، والتصويب من بحار الأنوار .

199- في المصدر : «وأفصحت ببيعتهم وأهل بيتهم الأمانة» ، والتصويب من بحار الأنوار .

200- في المصدر : «لوجههما» ، والتصويب من بحار الأنوار .

201- في المصدر : «وفات» ، والتصويب من بحار الأنوار .

202- حمارة القَيْظِ : أي شدة الحرِّ (النهاية : ج 1 ص 439 «حمر»).

203- في المصدر «أهل» ، والتصويب من بحار الأنوار .

204- في بحار الأنوار : «في عاجلةٍ وأجلةٍ» .

205- في طبعة دار الكتب الإسلامية و بحار الأنوار : «أيكتكما» بدل «ملتكما» .

206- الوَحا الوَحا : أي السرعة السرعة (النهاية : ج 5 ص 163 «وحا»).

207- في المصدر : «به ما» بدل «بما» ، والتصويب من بحار الأنوار .

208- في المصدر : «له» بدل «لهما» ، والتصويب من بحار الأنوار .

209- العفرة : بياضٌ ليس بالناصح ، ولكن كلون عفر الأرض ؛ وهو وجهها (النهاية : ج 3 ص 261 «عفر»).

210- في المصدر : «مما» ، والتصويب من بحار الأنوار .

211- الإقبال : ج 2 ص 310 ، بحار الأنوار : ج 21 ص 286 .

1 / 4 ماجرای مباحله به روایت سید ابن طاووس

1 / 4 ماجرای مباحله به روایت سید ابن طاووس اقبال۔ در بیان این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادگانش را به نزد نصارای نجران گسیل داشت و نیز بیان مناظره بزرگان نجرانیان با یکدیگر و سرانجام، آشکار شدن حَقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله در آنچه آنان را بدان فرا خواند۔ این ماجرا را با اسانید صحیح و احادیث صریح از کتاب المباحله فی ابو المفضل محمد بن [عبد الله بن محمد بن عبد المطلب شیبانی رحمه الله] از اصل کتاب عمل ذی الحجّة ای حسن بن اسماعیل بن شناس، با طُرُق روشن از افرادی خوش نیت، روایت کرده ایم که نیازی به بردن نام آنها نیست؛ زیرا غرض، نقل سخن آنهاست. گفته اند: چون پیامبر صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد و عرب ها فرمان بردار او شدند و فرستادگان و دعوتگراانش را به سوی ملت ها روانه ساخت و به دو پادشاه (کسرا و قیصر) نامه نوشت و از آنها خواست اسلام آورند و در صورت اسلام نیاوردن، یا به جزیه و فرمان برداری تن دهند و یا خود را برای جنگی بی امان آماده نمایند، نصارای نجران و همگنان آنان، از بنی عبد المَدان و همه بنی حارث بن کعب و توده مردمی که به آنان پناه برده و در میان آنان ساکن گشته بودند۔ از هر فرقه نصرانی چون: اروسیان و سالوسیان، و پیروان دین پادشاه، و مارونیان و عبّاد و نسطوریان، به عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله پی بردند و دل هایشان، در هر جایگاه و منزلتی که بودند، آکنده از ترس و وحشت از او شد. در چنین وضع و حالی، فرستادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ـ که عبارت بودند از: عتبه بن غزوان و عبد الله بن ابی امیه و هُدیر بن عبد الله، برادر تیم بن مُره، و صُهیب بن سنان، برادر نمر بن قاسط، بر ایشان وارد شدند و آنان را به اسلام دعوت کردند، که اگر پذیرفتند، برادر آنان خواهند بود و اگر سر باز زدند و گردن فرازی نمودند، می باید به کاری ذلّت آور گردن نهند: پرداخت داوطلبانه جزیه، و چنانچه هیچ یک از این دو پیشنهاد را نپذیرفتند و خیره سری کردند، باید همگی خود را برای جنگ آماده نمایند. در نامه پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود: «بگو: ای اهل کتاب! بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یک سان است، بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگوید: شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]». گفته اند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با هیچ قومی نمی جنگید، مگر این که پیش تر، آنان را [به پذیرش اسلام] دعوت می کرد. با ورود فرستادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نامه ایشان، بر ترس و هراس مردمان، افزوده گشت. پس به کلیسای اعظم خود پناه بردند و دستور دادند آن را فرش کردند و دیوارهایش را با حریر و دیبا پوشانند و صلیب بزرگ را که از طلا و جواهر نشان بود و قیصر بزرگ، آن را برایشان فرستاده بود، بر افراشتند. بنی حارث بن کعب در آن جا حضور داشتند. آنان جنگاورانی شیردل و شهسواران مردم بودند و عرب ها آنان را از دیرباز در روزگار جاهلیت می شناختند. پس مردم، همگی برای رایزنی و اندیشیدن در کار خویش گرد آمدند و قبایل مذحج و عک و حمیر و أنمار و نزدیکان نسبی و همسایگان سرزمین آنان از قبایل سبأ به سوی آنان شتافتند، و همگی بر آشفته و خشمناک برای قوم خویش بودند و کسانی از آنان که از اسلام آوردن [و تسلیم] سخن می گفتند، از سخن خود برگشتند و در باره این که همگی با هم به سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ره سپار شوند و در یترب با او به پیکار برخیزند، به بحث و گفتگو پرداختند. ابو حامد حُصین بن علقمه که اسقف اول و صاحب مدرسه های آنان و دانشمندشان و از بنی بکر بن وائل بود، چون دید که همگی بر به راه انداختن جنگ هم داستان شده اند، پیشانی بندی خواست و با آن ابروهایش را از روی چشمانش بالا زد. او در آن هنگام، صد و بیست سال عمر داشت. سپس برخاست و بر عصایی تکیه زد. او که مردی فهمیده و صاحب نظر و خردمند و یکتا پرست بود و به مسیح و به پیامبر علیهما السلام ایمان داشت، اما آن را از قوم و یاران کافر خویش پنهان می داشت، گفت: آرام باشید، ای بنی عبد المَدان! آرام! عافیت و سعادت را پایدار بدارید، که این دو [نعمت] در دل صلح، نهفته است. در این باره ـ ای قوم من ـ چون موران حرکت کنید و از خشم زودگذر بپرهیزید، که خشم بی محابا، فرجام خوشی ندارد. به خدا سوگند، شما بر انجام دادن کاری که هنوز انجامش نداده اید، توانا ترید تا

پس گرفتن کاری که انجامش داده باشید . آگاه باشید که نجات، در گرو تائی و بردباری است . آگاه باشید که گاه، خویشنداری، بهتر از بی محابا دست به کاری زدن است ، و ای بسا جمله ای که مؤثرتر از حمله است ! و سپس خاموش ماند . کُرز بن سَبْره حارثی _ که در آن زمان، پیشوای بنی حارث بن کعب و از خاندان اشراف آنان و فرمانش مطاع و فرمانده جنگ های آنان بود _ ، رو به او کرد و گفت : ای ابو حارثه ! تو ریه هایت باد کرده (1) و قلبت از جا کنده شده است و همچون کسی که اسیر چنگال درنده ای شده باشد، پریشان و هراسناک گشته ای . برای ما مثال می زنی و ما را از جنگ می ترسانی ! به حقّ خدای متّان، سوگند که تو از ارزشِ بر دوش کشیدن بارهای گران و سترگ ، و بارورسازی جنگ سترون ، و راست گردانی کژی پادشاه بزرگ، آگاهی و ما ارکان رانش (2) و ذو مناریم . (3) ما بودیم که سلطنت آن دورا استواری بخشیدیم و شهریاری آنها را گسترانیدیم . پس کدام يك از روزهای (پیروزی های) ما را انکار می کنی؟ و یا _ وای بر تو _ بر کدام يك از آن دو، خرده می گیری؟ سخن کُرز، تمام نشده بود که پیکان تیری که در دستش بود ، از شدت خشم و عصبانیت ، در کف او فرو رفته بود، بی آن که خودش متوجّه باشد . چون کُرز بن سَبْره از سخن باز ایستاد ، نایب _ که نامش عبدالمسیح (4) بن شُرَحیبیل بود و در آن ایّام، رئیس قوم و صاحب رأی و طرف مشورت آنان بود و هیچ کس از گفته او سر باز نمی زد _ ، رو به او کرد و گفت : رویت رستگار و خانه ات آباد و پناهت مستحکم و حرّمت پاس داشته باد ، به حقّ پیشانی های غبار گرفته [بر اثر سجده]! سوگند که از نژادی ناب و تباری ارجمند و عزّتی دیرین یاد کردی ؛ امّا _ ای ابو سَبْره _ هر سخن، جایی دارد و هر عصری، مردانی ، و آدمی به امروزش شبیه تر است تا به دیروزش [و باید فرزند زمان خویشتن باشد] . این روزگار است که نسلی را از بین می برد و گروهی را چیره می سازد، و عافیت، بهترین تن پوش است . آفت ها و آسیب ها اسبابی دارند و یکی از مهم ترین اسباب آنها، کوبیدن در آنهاست . آن گاه نایب، لب از سخن فرو بست و اندیشمندانه سر بر زیر افکند . مهتر _ که نامش اهتم بن نعمان بود و در آن وقت، اسقف نجران و در بلندپایگی، همتای نایب ، و مردی از تیره عامله و در شمار قبیله لَحْم بود _ ، رو به او کرد و گفت : بخت یار و مقامت بلند باد، ای ابو وائله ! هر برقی در خشکی دارد و هر چیز درستی، نورانیتی ؛ لیکن به حقّ خداوند خردبخش، سوگند که آن نور را جز بینا نمی بیند . تو و این دو تن با این سخنانی که گفتید، به سوی دوراه، یکی ناهموار و دیگری هموار، رفتید و هر يك از شما ، علی رغم اختلافتان ، بهره ای از رأی محکم و اندیشه استوار دارید، به شرط آن که در جایگاه خود به کار گرفته شود ؛ امّا این مرد قرشی، شما را به کاری بزرگ و امری سترگ فرا خوانده است . پس آنچه در این باره دارید، بگویید و به کار زنید ، یا تسلیم شوید و بپذیرید ، یا دست بردارید . عتبه و هَدیر و گروهی از اهل نجران گفته اند : کُرز بن سَبْره که مردی دلیر و مغرور بود ، دوباره زبان به سخن گشود و گفت : آیا دینی را که در رگ های ما ریشه دوانیده و پدران ما بر آن در گذشته اند و شهریارانِ مردم و سپس تازیان، آن را از ما آموخته اند ، رها سازیم ؟! آیا نسنجیده به پذیرفتن این دین (اسلام) بشتابیم، یا به جزیه _ که به راستی، خفّت آور است _ ، تن دهیم ؟! نه به خدا سوگند ، باید شمشیرها را از نیام بر کشیم و زنان از فرزندانشان دست شویند و به پیکاری خونین با محمّد پردازیم . آن گاه خدای عز و جل با نصرت خویش، هر که را بخواهد، پیروزی خواهد بخشید . مهتر به او گفت : بر خویش و بر ما رحم کن _ ای ابو سَبْره _ که شمشیرکشی ، شمشیرکشی می آورد ، و عرب ها سر تسلیم در برابر محمّد فرود آورده اند و از او فرمان می برند و او صاحب اختیار است و زمام آنان را به دست گرفته است و فرمانش در بین بیابان نشین و شهرنشین، روان است و دو پادشاه بزرگ ، کسرا و قیصر ، چشم به او دوخته اند . بنا بر این ، به روح، سوگند که او به سوی شما می آید و این قبایلی که به یاری شما شتافته اند، از گرد شما پراکنده و تار و مار می شوند ، و شما به سان دیروز از میان رفته ، بر باد می شوید ، یا همچون گوشتی بر کنده زیر ساطور می گردید . در میان ایشان مردی به نام جَهِیر بن سَراقه باریقی، از زندیقان نصارای عرب بود که نزد پادشاهان مسیحیت، جایگاهی داشت و در نجران می نشست . مهتر به او گفت : ای ابو سَعاد ! تو در این باره چیزی بگو و با رأی خود، یاری مان رسان ؛ زیرا این، نشستی سرنوشت ساز است . جَهِیر گفت : رأی من، آن است که به محمّد نزدیک شوید و به پاره ای خواسته های او از شما تن دهید . آن گاه ، نمایندگان شما به نزد پادشاهان همکیشان روند ؛ پادشاه بزرگ در روم ، قیصر ، و پنج پادشاه این سیاه بوستان _ یعنی پادشاهان سیاهان : پادشاه نوبه، پادشاه حبشه، پادشاه علوه، پادشاه رعا و پادشاه راحت و مریس و قبط که همگی

شان نصرانی بودند _ و نیز به نزد کسانی که به شام رفته و در آن جا سکنا گزیده اند ، یعنی شاهان غسان و لخم و جذام و قُضاعه و جز اینان از صاحبان برکت شما ؛ زیرا اینان عشیره و طرفدار و یاور و برادر دینی شما هستند _ یعنی نصرانی اند _ و نیز به نزد نصارای حیره از بندگان و جز آنان ؛ زیرا قبیله تغلب بن وائل و قبایل دیگر از بنی ربیعۀ بن نزار به دین ایشان گرویده اند . نمایندگان حرکت کنند و شهرها و آبادی ها را شتابان به سوی آنان بپیمایند و برای دینتان از آنان فریاد کمک بطلبند . پس ، رومیان به یاری شما می آیند و سیاهان چونان اصحاب فیل به جانب شما حرکت می کنند و نصارای عرب از ربیعۀ یمن به شما رو می کنند ، و چون این نیروهای کمکی سر رسیدند ، شما با قبایلتان و دیگر کسانی که به پشتیبانی و یاری و حمایت شما برخاسته اند ، حرکت می کنید تا با نژادها و قبایلی که به یاری و کمک شما آمده اند ، برابری کنید و آن گاه ، آهنگ محمّد نمایید تا همگی [با کمک هم] او را نابود سازید . در این صورت ، کسانی که به او گرویده اند ، شکست خورده و مقهور به سوی شما می شتابند ، و آنان که در شهر او هستند ، یک پارچه بر سر او فریاد خواهند زد ، و چیزی نمی گذرد که ریشه اش را بر می کنید و آتشش را خاموش می گردانید ، و با این کار در میان مردم ، مقام و منزلت می یابید و عرب ها بی اختیار به طرف دین شما سرازیر می شوند . آن گاه این کلیسای شما عظمت و شکوه می یابد تا جایی که همانند کعبه که در تهامه به زیارتش می روند ، می گردد . رأی درست ، این است . پس آن را مغتنم شمارید که رأیی بهتر از این نخواهید داشت . آن عدّه ، سخن جهیر بن سراقه را پسندیدند و سخت تحت تأثیر آن قرار گرفتند و نزدیک بود که بروند و آن را به کار زنند . در میان ایشان ، مردی بود از طایفه ربیعۀ بن نزار از قبیله بنی قیس بن ثعلبه ، به نام حارثۀ بن اثال ، که بر دین مسیح علیه السلام بود . او از جا برخاست ، رو به جهیر کرد و این ابیات را در پاسخ او خواند : هر گاه حق را با [مهاری] باطل بکشی ، امتناع می کند اما اگر با [زامام] حق ، کوه ها را بکشی ، به دنبال می آیند هر گاه در کاری ، از غیر دَرَش وارد شوی گم راه می شوی و اگر از در وارد شوی ، راه می یابی . سپس رو به مهتر و نایب و کشیشان و راهبان و همه نصارای نجران کرد و بی آن که به دیگران توجهی نماید ، خطاب به آنان گفت : بشنوید ، بشنوید ، ای فرزندان حکمت ، و بازماندگان حاملان حجّت ! به خدا سوگند ، خوش بخت ، کسی است که اندرز در او کارگر افتد و از پند گرفتن ، روی بر نتابد . هان ! من به شما هشدار می دهم و سخن مسیح خدای عز و جل را برایتان یادآور می شوم . سپس سفارش و سخن او به وصیّتش شمعون بن یوحنا را باز گفت . آن گاه از عیسی علیه السلام یاد کرد و گفت : خدای پر جلال به او وحی فرمود که : «ای پسر کنیزم ! کتاب مرا با قدرت بگیر و آن را برای مردم سوریه به زبان خودشان تفسیر کن و به ایشان بگو که : منم خدا . معبودی نیست جز من زنده پاینده ؛ دادار همیشگی که نه تغییر می کنم و نه زوال می پذیرم . من ، پیامبران را فرستادم و کتاب هایم را نازل کردم که رحمت و روشنایی و مایه نگهداشت خلق من است . سپس با همین ها ، فرستاده برجسته ام احمد را _ که برگزیده من از میان آفریدگانم است _ ، بنده ام فارقلیطا را بر خواهم انگیخت . او را در برهه ای از زمان می فرستم . او را در زادگاهش فاران _ ، که محلّ مقام پدرش ابراهیم علیه السلام است _ ، مبعوث می کنم و توراتی جدید بر او نازل می کنم و با آن ، دیدگان کور و گوش های کر و دل های فرو بسته را باز می کنم . خوشا به حال کسی که روزگار او را درک کند و سخنش را بشنود و به او ایمان آورد و از نوری که می آورد ، پیروی نماید . «ای عیسی ! هر گاه از آن پیامبر نام بردی ، بر او صلوات فرست ؛ زیرا من و فرشتگانم بر او صلوات می فرستیم» . چون سخن حارثۀ بن اثال به این جا رسید ، دنیا در نظر مهتر و نایب ، تیره و تار شد و از آنچه حارثه در جمع مردمان گفت و از قول مسیح علیه السلام در باره محمّد پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد ، دیگرگون شدند ؛ زیرا آن دو به خاطر جایگاه دینی شان ، در نجران ، به جاه و جلالی و در نزد همه پادشاهان و نیز در نزد توده مردم و عرب های آبادی ها ، به اعتباری دست یافته بودند . از این رو ترسیدند که این سخنان ، موجب شود تا قومشان دیگر از دستورات دینی آنها پیروی نکنند و جایگاهشان در میان مردم از بین برود . پس ، نایب رو به حارثه کرد و گفت : خوددار باش _ ای حارث ؛ زیرا مخالفان این سخن ، بیشتر از پذیرندگان آن اند ، و ای بسا سخنی که بلای جان گوینده اش شود و دل ها در هنگام آشکار ساختن راز حکمت می رمند ! پس ، از رمیدگی آنها بترس ، که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد . کامیابی ، آن چیزی است که تو را در جایگاه های نجات نشاند و زره سلامت بر تو پوشاند . پس هرگز هیچ بهره ای را با این دو ، برابر مدار . من _ ای پدر آمرزیده _ آنچه شرط بلاغ بود ، با تو گفتم . آن گاه خاموش ماند . مهتر لازم دید که

با نایب، هم سخن شود. پس رو به حارث کرد و گفت: من همیشه تو را انسانی با فضل و دانش می دانسته ام که خردها به تو میل می کنند. پس زنهار که بر مرکب خیره سری بنشین و سوی سراب بتازانی، که هر کس در این کار معذور باشد، تو ای مرد - معذور نیستی! ابو وائله - که ولی امر ما و سرور شهر ماست - از عتاب تو فروگذار کرد. پس آن را قدر بدان. وانگهی، تو می دانی که این ظهور کننده در میان قریش - یعنی پیامبر خدا - بلایش اندک می باید و سپس از بین می رود، و پس از آن، نسلی می آید که در پایان آن، پیامبری با حکمت و بیان و شمشیر و قدرت برانگیخته می شود و سلطنتی پایدار پدید می آورد که در آن، امتش بر شرق و غرب عالم، فرمان می رانند، و از نسل اوست آن فرمان روای ظفرمند که بر همه ممالک و ادیان چیره می گردد، و قلمروش تا آن جا می رسد که شب و روز بر آن طلوع می کند، و این - ای حارث - آرزویی است که تا رسیدن به آن، روزگاری دراز در پیش است و عمر ما بدان کفاف نمی دهد. پس - ای بزرگ مرد - به آنچه از دین خود می دانی، چنگ در زن، و از دل بستگی ای که با زمان به سر می آید یا با پیشامدی از روزگار، از بین می رود، دست بردار؛ زیرا ما در حقیقت، فرزندان امروز خویش هستیم و فردا را خود، فرزندان است. حارث بن اثال در جوابش گفت: بس کن، ای ابو قُرّه! کسی که به فردایش امید نداشته باشد، برای او از امروزش بهره ای نخواهد بود. از خدا بترس، که خدای بزرگ و بلندمرتبه را به گونه ای می یابی که جز به او پناه نتوان برد. تو از ابو وائله به نیکی یاد کردی. او ارجمند و فرمانش مطاع، و بخشنده است، و بارها به نزد شما دو تن افکنده می شود. پس اگر کسی باشد که به دلیل فضل آشکار، نیازی به پند و اندرز نداشته باشد، آن کس شما دو تن هستید؛ لیکن این دوشیزگان سخن اند که به خانه شوهرانشان فرستاده می شوند، و نصیحتی است که شما دو تن، سزاوارترین کسی هستید که به آن گوش بسپارید. شما دو تن، شهریاران میوه های دل مایید (بر دل های ما حکومت می کنید) و فرمان روایان ما در دین ما هستید. پس - ای دو بزرگوار - بردبار باشید، بردبار! مقامی [و حقیقتی] را که کرانه های آن برایتان روشن گشته است، ببینید و از امروز و فردا کردن در کاری که بر عهده شماست، دوری کنید. خدا را در آنچه از فضل خویش بر شما افزوده است، ترجیح دهید و در آنچه بر شما سایه افکنده است، به سستی مگراییید؛ زیرا هر کس زمان کار را به درازا کشاند، فریب، او را به نابودی می کشاند، و هر کس بر مرکب احتیاط بنشیند، در راهی امن از تلفگاه ها قرار می گیرد، و هر که از خردش راه نمایی جوید، عبرت می گیرد و مایه عبرت دیگران نمی شود، و هر که برای خدای عز و جلا خلاص ورزد، خداوند بزرگ و بلندمرتبه، او را در زندگی، عزیز و در آخرت، سعادت مند می گرداند. او سپس روی عتابش را به نایب کرد و گفت: ای ابو وائله! تو گفتی که مخالفان سخن من، بیش از پذیرندگانش هستند. به خدا سوگند که گفتن این سخن، از تو نسزد؛ زیرا هم تو و هم ما پیروان انجیل، از رفتار مسیح علیه السلام با حواریانش و دیگر افراد قومش که به او ایمان آوردند، آگاهیم، و این از جانب تو لغزشی است که آن را چیزی جز توبه و اقرار به آنچه انکار شده است، نمی شوید. و چون به این جای سخن رسید، رویش را به مهتر کرد و گفت: هیچ شمشیری نیست، مگر آن که کند می شود، و هیچ عالمی نیست، مگر آن که دچار لغزش می گردد. پس هر که از خطای خویش دست بردارد و رهایش کند، او خوش بخت و خردمند است، و آفت، در پافشاری (لجاجت) است. تو از دو پیامبری یاد کردی که به گفته خودت، پس از پسر [مریم] باکره می آیند. پس آنچه در کتاب ها [ای آسمانی] در این باره آمده است، چه می شود؟! آیا از آنچه مسیح علیه السلام در باره بنی اسرائیل خبر داد، آگاه نیستی، که به آنان فرمود: «شما چگونه خواهید بود، آن گاه که من به نزد پدرم و پدر شما برده شوم و روزگاری پس از من و شما، راستگو و دروغگویی بیابند؟» و بنی اسرائیل گفتند: آن دو کیستند، ای مسیح خدا؟ فرمود: «پیامبری از نسل اسماعیل که راستگوست و پیامبرنمایی از بنی اسرائیل که دروغگوست. آن راستگو، با رحمت و جنگ، برانگیخته می شود، و پادشاهی و سلطنتش تا وقتی دنیا بر پاست، بر پا خواهد بود و آن دروغگو، که با لقب مسیح دجال از او یاد می شود، برهه ای کوتاه سلطنت می کند. سپس خداوند، او را به دست من، زمانی که مرا بر می گرداند، به هلاکت می رساند». حارثه گفت: ای قوم! من شما را بر حذر می دارم از این که یهودیان پیش از شما، الگویی برایتان باشند [و به آنان اقتدا کنید]. به آنان از دو مسیح، خبر داده شد: مسیح رحمت و هدایت، و مسیح گم راهی، و برای هر يك از آن دو، نشانه و علامتی قرار داده شد؛ اما یهودیان، مسیح هدایت را انکار و تکذیب کردند و به مسیح دجال گم راه کننده، ایمان آوردند و منتظر او شدند،

و در فتنه [و گم راهی] ماندند و بر گُرّه آن سوار شدند، و پیش تر، کتاب خدا را پشت سرشان انداختند و پیامبران او و بندگان عدالتخواهش را کشتند. پس خداوند عز و جل به سبب اعمالشان، بپیشی را که داشتند، از آنان گرفت، و به سبب سرکشی شان، سلطنتشان را از چنگشان در آورد، و داغ ذلت و خواری بر پیشانی شان زد، و بازگشتشان را به سوی آتش دوزخ، قرار داد. نایب گفت: ای حارث! تو از کجا می دانی که این پیامبر پاد شده در کتاب ها، همان مرد ساکن یثرب است؟ شاید پسرعموی یمامه ای تو (5) باشد؛ زیرا او نیز از نبوت، همان می گوید [و ادعا می کند] که مرد قرشی می گوید، و هر دوی آنها هم از نسل اسماعیل اند، و هر دو پیروان و یارانی دارند که به نبوتشان گواهی می دهند و به رسالتش اقرار دارند. آیا میان آن دو، فرقی می یابی که [برای ما] بیان کنی؟ حارثه گفت: آری، به خدا سوگند! به خدا که فرقی را که بزرگ تر و دورتر از فاصله میان ابرها و زمین است، می یابم. این فرق، همان اسباب [و معجزاتی] هستند که به وسیله آنها و مانند آنها، حجّت خدا بر حقانیت فرستادگان و پیامبرانش، در دل های بندگان عبرت آموز او استوار می شود. در باره مرد یمامی، همان خبری که فرستادگان و کاروان های شما و غیر شما، یا کوچ گرانتان به سرزمین او، و یمامیانی که نزد شما آمده اند و برایتان آورده اند، خود، دلیلی کافی بر بطلان اوست. آیا همه آنان از قول جاسوسان و خبرچینان مسیلمه و فرستادگان او به سوی احمد در یثرب، به شما خبر ندادند که پس از بازگشت به نزد مسیلمه آنچه را در آن جا از بنی قیله (6) شنیده بودند، برایش باز گفتند؟ بنی قیله گفته بودند: زمانی که احمد به یثرب نزد ما آمد، چاه هایمان نیمه خشک و آب هایمان شور بود و تا پیش از آمدن او، آب شیرین و گوارایی نداشتیم، و او در برخی چاه ها آب دهان انداخت و از برخی دیگر، قدری آب در دهانش کرد و دوباره در آنها ریخت؛ آب های شور، شیرین شدند، و از چاه های نیمه خشک، مانند دریا آب بیرون زد. گفتند: محمد در چشم کسانی که به چشم درد مبتلا بودند، و نیز روی زخم افرادی که زخم و جراحت داشتند، تف کرد و چشم ها و زخم هایشان در دم، بهبود یافت و دیگر از درد چشم و زخم، شکایت نکردند. و بسیاری از نشانه ها و معجزات دیگر که از محمد گفتند و خبر دادند، و از مسیلمه خواستند که او نیز چشمه ای از این کارها را نشان دهد و او بر خلاف میلش پذیرفت و با آنها به طرف یکی از چاه هایشان که آبی شیرین داشت، رفت و در آن تف انداخت؛ اما آبش چنان شور شد که نمی شد خورد، و در چاه دیگری که اندک آبی داشت، آب دهان انداخت؛ اما همان اندک آبش خشکید، به طوری که يك قطره آب هم نیامد. در چشم مردی که چشم درد داشت، تف کرد و کور شد. بر زخمی آب دهان انداخت و تمام بدن آن شخص، پیس شد. مردم با دیدن این صحنه ها، بر مسیلمه خرده گرفتند و از او خواستند که دست بردارد؛ اما مسیلمه گفت: وای بر شما! شما چه بد امتی هستید برای پیامبرتان و چه بد عشیره ای هستید برای پسرعمویتان! ای مردم! شما این کارها را زمانی از من خواستید که در باره آنها بر من وحی نیامده بود؛ اما اکنون در باره بدن ها و موهایتان به من اجازه داده شد، نه در باره چاه ها و آب هایتان و این برای کسانی از شماست که به من ایمان دارند؛ اما کسی که شك و تردید داشته باشد، آب دهان انداختن من بر او جز بر درد و مرض او نمی افزاید. پس اینك هر يك از شما می خواهد، بیاید تا در چشم او و بر پوستش آب دهان بیندازم. آنها گفتند: به پدرت سوگند که هیچ کس از ما، خواهان چنین چیزی نیست. ما می ترسیم که موجب شاد شدن یثربیان شوی. و از او روی گرداندند و حرمت خویشاوندی و جایگاهی را که در میان آنها داشت، نگه داشتند [و متعرض او نشدند]. مهتر و نایب خندیدند، چنان که از شدت خنده پا بر زمین می کوفتند و گفتند: فرق میان راستگویی و دروغگویی این دو مرد، از فرق میان روشنایی و تاریکی و حق و باطل هم بیشتر است! گفتند: نایب، با آن که حقیقت برایش روشن شد، دوست داشت آبروی رفته مسیلمه را به جا آورد و جایگاه او را در خور سازد تا وی را همسنگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار دهد و بدین وسیله بقای عزت خود و منزلت والایی را که در میان همکیشان کسب کرده بود، استمرار بخشد. از این رو گفت: اگر این مرد بنی حنیفه (مسیلمه) در این ادعایش که خدای عز و جل او را فرستاده، گنهکار است و در این باره چیزهایی گفته که حقّ او نیست، ولی این خدمت را کرده که قوم خود را از بت پرستی به ایمان به خدای مهربان کشانده است. حارثه گفت: تو را به آن خدایی که زمین را گسترانید و به نام خود، ماه و خورشید را روشنایی بخشید، سوگند می دهم آیا در آنچه خداوند عز و جل در کتاب های پیشین نازل فرموده است، می یابی که خدای عز و جل گفته باشد: «منم خدا. معبودی نیست جز من که حاکم و جزا دهنده روز جزایم

کتاب هایم را نازل کردم و رسولانم را فرستادم تا به واسطه ایشان، بندگانم را از دام های شیطان برهانم، و آنان را در میان آفریدگانم و زمینم چونان ستارگان درخشان آسمانم قرار دادم، که با وحی من و فرمان من، هدایت می کنند. هر که از آنان فرمان برد، از من فرمان برده و هر که از آنان نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است، و من و فرشتگانم در آسمان و زمینم و آفریدگان لعنتگرم، همگی، آن کس را لعنت کرده ایم که پروردگاری مرا انکار کند یا چیزی از آفریدگانم را شریک من قرار دهد، یا یکی از پیامبران و فرستادگانم را تکذیب کند، یا بگوید: به من وحی شده، در حالی که چیزی به او وحی نشده است، یا سلطنت مرا کوچک شمارد، یا ردای سلطنتم را به باطل بر تن کند، یا بندگانم را کور و از من گم راه و منحرف سازد. هان! مرا در حقیقت، آن کس می پرستد که می داند من از عبادت و طاعتم از خلقم چه می خواهم. پس هر که از راهی که من به واسطه رسولانم رسم کرده ام، به سوی من نیاید، عبادت او، جز بر دوری اش از من نمی افزاید»؟ نایب گفت: حُب، آرام باش! من گواهی می دهم که تو حق را بیان داشتی. حارثه گفت: پس به چیزی جز حق نباید راضی شد و به چیزی جز آن، پناهی نیست، و من آنچه گفتم، از همین روی گفتم. مهتر - که مردی سخت مگار و مجادله گر بود - سخن او را برید و گفت: بسیار خوب؛ اما به نظر من، این مرد قرشی (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) با آن دینش، تنها به سوی قومش [یعنی] فرزندان اسماعیل فرستاده شده است. با این حال، ادعا می کند که خدای عز و جل او را به سوی همه مردمان فرستاده است. حارثه گفت: ای ابو قرقه! آیا تو می دانی که خداوند، محمد را فقط به سوی قوم خودش فرستاده است؟ مهتر گفت: آری. حارثه گفت: به این امر، گواهی می دهی؟ مهتر گفت: وای بر تو! آیا می توان شواهد را رد کرد؟ آری، بدون تردید، گواهی می دهم. کتاب های کهن و خبرهای پیشین هم به آن گواهی می دهند. حارثه خنده کنان سر به زیر افکند و به فکر فرو رفت و با انگشت نشانه اش با [خاک های] زمین، ور رفت. مهتر گفت: چرا می خندی، ای پسر اثال؟ گفت: از تعجب، خنده ام گرفت. مهتر گفت: مگر آنچه می شنوی، تعجب دارد؟ حارثه گفت: آری، کاملاً تعجب دارد. به حق خدا، آیا عجیب نیست مردی که فضیلت علم و حکمت به او داده شده است، می گوید که خداوند عز و جل برای نبوت خود، مردی دروغگو را برگزیده و رسالتش را به او سپرده و او را با روح و حکمت خود، تأیید کرده است؛ کسی را که به خدا دروغ می بندد و می گوید: «به من وحی شده»، با آن که به او وحی نشده است و چون کاهن، راست و دروغ و درست و نادرست را به هم می بافتد؟ مهتر، باز ایستاد و فهمید که خراب کرده است و محکوم شد و خاموش ماند. گفتند: حارثه در نجران، غریب بود. از این رو، نایب که از سخنان تند و آزار دهنده او به مهتر جریحه دار شده بود، رو به حارثه کرد و گفت: بس کن - ای مرد بنی قیس بن ثعلبه - و تیزی زبانت را ننگه دار، و این قدر تنور نادانی ات را برای ما داغ مکن؛ زیرا ای بسا سخنی که گوینده اش با آن، سری را بلند می کند، (7) لیکن همان سخن، او را در قعر تاریکی می افکند، و ای بسا سخنی که دل های کینه ور را به صلاح و آشتی می آورد. پس، از آنچه دل ها پیشاپیش، انکارش می کنند و آن را نمی پذیرند، دست بردار، هر چند در نزد خودت برای آن، عذری باشد. وانگهی، بدان که برای هر چیزی صورتی است، و صورت انسان، خرد است، و صورت خرد، ادب، و ادب بر دو گونه است: سرشتین و آموختنی، و برترین آنها، ادب خدای عز و جل (ادب خدادادی) است، و از ادب و حکمت خدای سبحان، این است که برای سلطنت او، حقی است که برای هیچ یک از مخلوقاتش نیست؛ زیرا این سلطنت، ریسمان میان خدا و بندگان اوست. و سلطنت، دو گونه است: سلطنت پادشاهی و چیرگی، و سلطنت حکمت و شریعت. در رأس این دو، سلطنت حکمت، جای دارد، و تو - ای مرد - خود، می بینی که خدای عز و جل با لطف و احسان خویش، ما را بر پادشاهان دینمان و بر ملازمان و اطرافیان آنان، حاکم و مسلط گردانیده است. پس - ای مرد - حق را به حقدار بده. در این صورت، بر تو نکوهشی نخواهد بود. سپس گفت: از آن مرد قرشی و نشانه ها و هشدارهایی که آورده است، گفتمی و با طول و تفصیل هم گفتمی، و درست گفتمی. ما از محمد آگاهیم و به او کاملاً یقین داریم. من گواهی می دهم که تو نشانه ها و معجزات او را از قدیم و جدیدش، بیان کردی، بجز يك نشانه را که شفا بخش ترین و شریف ترین نشانه های اوست، و نسبت آن با دیگر نشانه هایی که آورده، همانند سر به بدن است. بدنی که سر ندارد، چگونه است؟! پس، اندکی مهلت ده تا اخبار را جستجو کنیم و نشانه ها را از نظر بگذرانیم و آنچه را به ما رسیده است، واریسی نماییم. اگر آن نشانه فراگیر و نهایی او را مشاهده کردیم، ما زودتر از هر

کس دیگر به او خواهیم پیوست و بیش از همگان فرمان بردارش خواهیم بود. در غیر این صورت، بدان که حقیقت، همان است که نبوت و سفارت از جانب خداوندی که در حکم و فرمان او تفاوت و تغیری نیست، می گوید. حارثه به او گفت: تو حرف هایت را زدی و به گوش همگان رساندی، و من شنیدم و فرمان بردارم؛ اما این نشانه ای که فقدان آن می ماند و نبودش تردید می آورد، چیست؟! نایب به او گفت: ابوقره، آن را برای روشن ساخت؛ لیکن تو راهی دیگر را در پیش گرفتی و بیهوده با ما این همه بحث و جدل نمودی. حارثه گفت: علاوه بر آن، اکنون تو آن را برای روشن گردان. پدر و مادرم به قربانت! نایب گفت: رستگار است کسی که حق را شناخت و در برابر حق گردن نهاد و بدان اعتراف نمود و از آن روی نگرداند. هم ما و هم تو از خبرهای کتاب های آسمانی که شامل علم اقوام و امت ها و رخدادهای گذشته و آینده است، آگاهی داریم. این کتاب ها که به زبان هر امتی از آن امت ها نازل شده اند، ظهور احمد پیامبر نهایی را اعلام کرده اند و بشارت و هشدار داده اند؛ پیامبری که امتش شرق و غرب عالم را می پوشانند و پیروانش پس از او سلطنتی دیر یمنده بر پا می کنند که اولین آنها، حکومت را از نزدیک ترین فردشان به آن پیامبر، از جهت دنباله روی و خویشاوندی، غصب می کند. بعدا امتشان دست به تجاوزگری و توسعه طلبی می زنند و بدین ترتیب، روزگاری دراز حکومت می کنند، تا جایی که در جزیره العرب، هیچ خانه ای و خانواده ای نمی ماند، مگر این که یا طرفدار آنهاست و یا از آنان بیمناک است. سپس بعد از مشقات بسیار، روزگار از آنان بر می گردد و سلطنتشان به مرزها و خاندان های گوناگون تجزیه می شود، و مانند کرم هایی که در بینی شتر و گوسفند می افتند، اقوامی در میان آنان می افتند. سپس بردگان و غلام زادگانشان بر آنها حاکم می شوند و نسل اندر نسل، سلطنت می کنند و در میان مردم، با زور و خشونت، دسته دسته فرمان می رانند، و سلطنتشان سلطنتی پر نیش و گزند است. در این هنگام، از گوشه و کنار زمین، فرو کاسته می شود، و بلا سخت می شود و آسیب ها همه جا را می گیرد، چندان که مرگ در نزد هر یک از آنها از آن زندگی فلاکتبار، عزیزتر و محبوب تر است، و این نیست، مگر به سبب بدبختی ها و مصیبت ها و فتنه کوری که به جان آنها می افتد. سرپرستان و پیشوایان دین در آن هنگام، مردمانی هستند که اهل آن نیستند. از این رو، دین، آنها را مانند آب دهان بیرون می اندازد، و نشانه های دین از بین می روند، و خودش رو به محو و نابودی می نهد و سرانجام از آن، جز نامش چیزی باقی نمی ماند، به طوری که مرگش را اعلام می کنند. در آن روز، مؤمن، غریب است، و دینداران، اندک اند، تا جایی که جز اندکی، بقیه مردم از لطف و گشایش الهی نومید می گردند، و عده ای گمان می کنند که خداوند هرگز پیامبرانش را یاری نمی کند و وعده اش را تحقق نمی بخشد؛ لیکن چون سختی ها و کیفرها بر سرشان فرود آمد و گلوی همه آنها را فشرد، آن گاه خداوند به داد دینش می رسد، و بندگانش را که دیگر نومید شده اند، با مردی از نسل و ذریه پیامبرشان احمد، کمک می کند. خداوند عز و جل ناگهان، او را می آورد. آسمان ها و آسمانیان بر او درود می فرستند، و زمین و هر چه بر روی زمین است، از گزنده و پرنده و آدمی، از آمدن او شادمان می شوند، و مادران - یعنی زمین - برکت ها و زیورهایش را برای او بیرون می ریزد. زمین، گنج ها و پاره های جگرش را به سوی او می افکند، آن سان که بر شکل و حالتش در زمان آدم علیه السلام بر می گردد. در روزگار او (فائمه علیه السلام)، فقر و بیماری ها و کیفرهایی که پیش تر به سر امت ها فرود می آمد، از مردم برطرف می شود و همه جا را امنیت فرا می گیرد، و زهر هر زهرداری و چنگال هر چنگالداری و نیش هر نیشداری، کنده می شود، به طوری که دختر بچه نوپا با مار زنگی، بازی می کند و به او هیچ گزندی نمی رساند، به طوری که شیر در میان گله گاو، به سان چوپان آن است، و گرگ در میان رمه بره ها گویا صاحب آن. خداوند، بنده اش را بر هر آنچه دین است، چیره می گرداند، و زمام جهان را تا بیضای چین در دست می گیرد، به طوری که به روزگار او در سرتاسر زمین، تنها دینی که هست، همان دین حق خداست، که برای بندگانش پسندیده و آدم، این مخلوق بدیعیش، و احمد، خاتم پیامبرانش، و پیامبران و فرستادگان میان این دورا با آن دین فرستاده است. چون نایب، این نقلش را بدین جا رسانید، حارثه رو به او کرد و در جوابش گفت: به خدای دادار، سوگند - ای خردمند بزرگ و ای دانای برگزیده - که حق در دل تو درخشید، و دل ها از عدالت [و حقانیت] گفتار تو روشن شد، و کتاب های خدا - که آنها را نوری در شهرهایش و گواهی بر بندگانش قرار داده است -، با این نقلی که تو از سطور آنها کردی، نازل شدند و هیچ دفتری از آنها با دفتری دیگر ناساز نبود، و نه هیچ خطی از آیات آنها با خطی دیگر. پس دیگر چه

می خواهی [و چرا به او ایمان نمی آوری]؟ نایب گفت: تو او را همان مرد قرشی می پنداری؛ اما با این تصوّر سخت در اشتباهی. حارثه گفت: به چه دلیل؟ مگر شواهد، بر نبوّت و رسالت او گواهی نمی دهند؟ نایب گفت: چرا به خدا؛ اما دو پیامبر و رسول هستند که در فاصله بعد از مسیح خدا و قیامت می آیند، و نام یکی از آن دو، از دیگری مشتق است: محمّد و احمد. به [ظهور] اوّلی، موسی علیه السلام بشارت داده است و به دومی، عیسی علیه السلام. این مرد قرشی [فقط] به سوی قوم خودش فرستاده شده و بعد از او، صاحب سلطنتی نیرومند و بهره ای طولانی [از دنیا] می آید. خداوند عز و جل او را خاتم [آوردگان] دین و حجّت بر همه آدمیان بر می انگیزد. سپس بعد از او، دوره ای می آید که در آن دوره، پایه ها از جایگاه خود، دور می شوند. پس خداوند عز و جل او را باز می گرداند و بر هر چه دین است، چیره اش می گرداند، و او و فرمان روایان شایسته پس از او بر هر آنچه شب و روز آنها را فرا می گیرد از دشت و کوه و خشکی و دریا، فرمان می رانند و همچون دو پدر، آدم و نوح علیهما السلام، وارث ملك زمین خدای عز و جل می شوند؛ اما با آن که پادشاهانی بزرگ اند، آنان را در هیئت درویشان پریشان حال و بیچاره می بینی. اینان، همان مردان ارجمند و برتری هستند که بندگان خدا و سرزمین او جز با آنان، سامان نمی گیرند. و در زمان آخرین فرد آنها (امام زمان) و پس از درنگی طولانی و سلطنتی نیرومند، عیسی پسر [مریم] باکره [از آسمان] بر آنان فرود می آید. بعد از آنان، دیگر خیری در زندگی نیست. در پی آنها آشوب توده های پست که در خرد چونان گنجشک اند، به راه می افتد، و آن گاه است که قیامت بر پا می شود، و قیامت در زمان بدترین و پلیدترین مردمان، بر پا می شود. این وعده ای است که خدای عز و جله واسطه آن بر احمد درود فرستاد، چنان که به واسطه آن بر خلیلش ابراهیم علیه السلام درود فرستاد و این یکی از فراوان براهین در تأیید احمد صلی الله علیه و آله است که کتاب های پیشین خدا از آنها خبر داده اند. حارثه گفت: پس، از نظر تو_ ای ابو واثله_ قطعی و ثابت است که این دو نام، برای دو نفر است؛ برای دو پیامبر مُرسَل در دو عصر مختلف؟ نایب گفت: آری. حارثه گفت: آیا در این باره تردیدی یا گمانی به وجود تو راه می یابد؟ نایب گفت: نه، به معبود سوگند، این، از آفتاب هم روشن تر است. و به قرص خورشید، اشاره کرد. حارثه سرش را پایین انداخت و تعجّب کنان با انگشتش با زمین ور رفت. سپس گفت: ای پیشوای مُطاع! مصیبت است این که مال، در نزد کسی باشد که آن را می اندوزد، نه کسی که خرجش می کند، و سلاح، نزد کسی باشد که از آن برای تزیین خود، استفاده می کند، نه نزد کسی که با آن می جنگد، و رأی، نزد کسی باشد که آن را در اختیار می گیرد، نه کسی که یاری اش می کند. نایب گفت: ای حارثک! هر ناسزایی که خواستی، گفتی، و هر گستاخی ای که خواستی کردی. بس کن دیگر! حارثه گفت: به خدایی که آسمان ها و زمین ها به اذن او بر پاست و شاهان به فرمان او چیره گشته اند، سوگند می خورم که این دو نام برای يك نفر و يك پیامبر و يك فرستاده است، که موسی بن عمران از آمدنش خبر داده، و عیسی بن مریم بشارتش را داده، و پیش از آن دو نیز صَدِّحُف ابراهیم علیه السلام به او اشاره کرده است. مهتر خندید، طوری که به قومش و به حاضران وانمود کند که خنده اش برای ریشخند حارثه و از سر تعجّب است. نایب از خنده او به شوق و نشاط آمده، سرزنش کنان رو به حارثه کرد و گفت: [خنده] دروغ ابو قرّه، تو را نفریب؛ زیرا اگر چه او برای تو خندید؛ اما در حقیقت به تو خندید. حارثه گفت: اگر چنین کرده باشد، يك جوری سبکی یا کار بدی کرده است. آیا شما دو تن_ که خدایتان به راهتان آورد_ از حکمت کهن نمی دانید که: «خردمند را سزد رو ترش نمودن جز از بهر ادب کردن، و خندیدن، مگر از سر شگفتی»؟ آیا از سرورتان مسیح علیه السلام به شما نرسیده است که فرمود: «خنده بی جای عالم، از غفلت دل اوست یا از سرمستی ای که او را از فردایش بی خبر کرده است». مهتر گفت: ای حارثه! به خدا سوگند که هیچ کس با خرد خویش زندگی نمی کند، مگر این که با گمانش نیز زندگی می کند، (8) و اگر من جز آنچه را تو روایت کردی، نمی دانستم که عالم نبودم. آیا به تو نیز از سرورمان مسیح_ که درود او بر ما باد_ نرسیده است که: «خداوند، بندگان دارد که به سبب رحمت بی کران پروردگارشان آشکارا می خندند و از ترس پروردگارشان، در نهان می گریند»؟ حارثه گفت: اگر این است، بسیار خوب [اشکالی ندارد]. مهتر گفت: آنچه را گفتی، باید به حساب بدگمانی های تو به بندگان خدایت دانست. بر گردیم بر سر آنچه موضوع سخن ماست؛ زیرا بحث و کشمکش میان ما به درازا کشید، ای حارثه! گفته اند: این، سومین نشست در سومین روز از گردهمایی آنان برای بحث و مشورت در باره

مسئله ای بود که برایشان پیش آمده بود. مهتر گفت: ای حارثه! آیا ابو وائله با روشن ترین بیانی که به گوش می خورد است، تو را خبر نداد؟ و با يك چنین زبانی به تو گزارش نکرد؟ و تو را با دلایلی که آورد، مجاب نمود؟ (9) و اینک من از باب تأکید، آن را از منبعی سوم به تو یادآور می شوم. تو را به خدا و به آنچه بر کلمه ای از کلماتش (پیامبری از پیامبرانش) نازل کرده است، سوگند می دهم، آیا در زاجره نقل شده از زبان اهل سوریه به زبان عربی - یعنی صحیفه شمعون بن حَمّون صفا که اهل نجران، آن را از او به ارث برده اند - نمی یابی؟! مهتر گفت: آیا او پس از ایراد سخنی طولانی، نگفت: «آن گاه که رشته خویشاوندی ها جدا و بریده شود، و نشانه ها از میان رود، خداوند، بنده اش فارقلیطا را با رحمت و دادگری می فرستد. گفتند: فارقلیطا چیست، ای مسیح خدا؟ گفت: احمد پیامبر خاتم و وارث [پیامبران]. او کسی است که در زمان حیاتش [خداوند] بر او درود می فرستد، و پس از آن که او را نزد خویش برد نیز بر وی درود می فرستد، به واسطه فرزند پاک و برگزیده او که در آخر الزمان، آن گاه که دستگیره های دین از هم می گسلند، و چراغ های شریعت، خاموش می گردند و ستارگانش افول می کنند، خداوند، او را می فرستد، و اندکی از ظهور آن بنده صالح نمی گذرد که دین به حالت آغازش باز می گردد، و خداوند عز و جل سلطنت خود را در بنده اش، و سپس در نیکان از نسل او، مستقر می سازد، و این سلطنت، از او منتشر می شود، تا جایی که پادشاهی اش در سراسر زمین قرار می گیرد»؟ حارثه گفت: تمام آنچه شما دو تن بیان داشتید، حق است، و با وجود حق، جای هراس نیست و با غیر حق انس نتوان گرفت. پس دیگر چه می خواهید؟ مهتر گفت: حقیقت، آن است که شخص بی دنباله از این افتخار، بهره ای ندارد. حارثه گفت: همین طور است؛ اما محمد چنین نیست. مهتر گفت: تو جز ستیزه گری نمی دانی. آیا کاروانیان ما و یارانمان پس از جستجو در باره او به ما خبر ندادند که او تنها دو فرزند پسر، قُرشی و قِبطی، (10) داشته و هر دو مرده اند و محمد، چون شاخ شکسته [یعنی بی کس و فرزند] مانده و پایش بر لب گور است. اگر از دنیا رفت و از او فرزندی بر جای ماند، آن گاه سخن تو جا دارد. حارثه گفت: به خدا سوگند که عبرت ها بسیارند؛ اما عبرت گرفتن از آنها اندک است، و نشانه های راه راست، موجودند، اگر چشم از دیدن آنها کور نباشد. همان گونه که چشمان بیمار نمی توانند به قرص خورشید بنگرند، همچنین نظرهای کوتاه، دستشان به نور حکمت نمی رسد؛ چون ناتوان اند. البته هر کس چنین باشد، شما دو تن - به مهتر و نایب اشاره کرد - چنین نیستید. به خدا سوگند که شما دو تن، به سبب میراث حکمتی که خدای عز و جل عطایان کرده و به واسطه بقایای حجتی که نزد شما به امانت سپرده است، و بزرگی و منزلتی که برای شما در میان مردم قرار داده است، حجت بر شما تمام است. خداوند عز و جل کسی را که به او سلطنتی بخشیده، شهریار و خدایگان مردم قرار داده است، و شما دو تن را حاکم و سرپرست بر شهریاران آیین ما، و حامیان آنان قرار داده است، آن سان که در دینشان به شما پناه می آورند؛ اما شما به آنان پناه نمی برید، و به آنان فرمان می دهید و آنان فرماتان می برند، و هر شهریاری یا سلطانی باید برای خداوند عز و جل که او را بالا برده است، فروتنی نماید، و برای خدای عز و جل بنا بندگان خیرخواه باشد، و در کار او سستی نکند. شما دو تن از شهادت های راستی که به نفع محمد، حکم کرده اند، و در کتاب های محفوظ مانده [در نزد شما] بر حَقّانیت او صحّه می گذارند، یاد کردید، و با این حال، بر آنید که او تنها به سوی قوم خودش فرستاده شده و نه به سوی همه مردمان، و او را پیامبر خاتم و جهانی و وارث نهایی [پیامبران] نمی دانید؛ چون او را بی دنباله می پندارید. چنین نیست؟ مهتر و نایب گفتند: چرا. حارثه گفت: اگر او بازمانده و دنباله ای داشت، آیا شما دو تن که به دلیل آنچه در دل دارید و به خاطر تکذیب وراثت و چیره آمدن [وارث نهایی او] بر همه شرایع، در شك هستید، باز هم در این که او پیامبر خاتم و فرستاده شده به سوی همه بشر است، شك می کردید؟ گفتند: نه. حارثه گفت: آیا این پاسخ برای این ایراد، بعد از این همه سرزنش ها و ستیزه ها، برایتان کافی نیست؟ گفتند: چرا. حارثه گفت: الله اکبر. آن دو گفتند: تکبیر گفتی. سبب چیست؟ حارثه گفت: حق آشکار شد، و باطل به لکنت افتاد، و کشیدن آب دریا و شکافتن کوه از میراندن آنچه خدا زنده کرده و زنده کردن آنچه او میرانده، آسان تر است. اینک، بدانید که محمد، مقطوع النسل نیست، و او حقیقتاً خاتم و وارث [نهایی پیامبران] و فرستاده نهایی است، و پس از او پیامبری نیست، و امت او، آخرین امت اند تا قیام قیامت که خداوند، زمین و زمینیان را به ارث می برد، و از نسل اوست آن فرمان روای شایسته ای که توضیح دادید و خبر دادید که بر شرق

و غرب عالم، حاکم می شود، و خداوند عز و جل او را با آیین توحیدی ابراهیم بر همه آیین ها چیره می گرداند. آن دو گفتند: وای بر تو، ای حارثه! ما از تو غافل بودیم؛ لیکن تو چونان روبهان مگّار، از ستیزه گری خسته نمی شوی، و از بحث سیر نمی گردی. تو ادّعی بزرگ کردی. برهانت بر آن چیست؟ حارثه گفت: به نیایتان سوگند، شما را از برهانی خبر دهم که از شبه ننگه می دارد، و درد سینه ها پدان شفا می یابد! آن گاه به ابو حارثه حُصّین بن علقمه، رئیس آنان و اسقف اولشان، رو کرد و گفت: ای پدر عزیز! اگر صلاح می دانی، با آوردن جامعه (11) و زاجره، دل های ما را آرام و سینه هایمان را شاد گردان. گفتند: این، چهارمین نشست در روز چهارم بود و این روز، روزی بود که زمین، آفریده شد و خورشید به وسط آسمان رسید و چلّه تابستان بود. پس، آن دو به حارثه رو کردند و گفتند: دنباله این بحث را به فردا بيفکن، که دیگر جانمان به لب رسیده است. پس، جمعیت پراکنده شدند تا فردا که زاجره و جامعه را بیاورند و در آن دو بنگرند و به آنچه در آنها آمده، عمل کنند. چون فردا شد، نجرانیان به کلیسایشان آمدند تا ببینند جامعه که دورئیسشان و حارثه بر آن توافق کرده بودند، چه می گوید. مهتر و نایب، چون اجتماع مردم را برای این منظور دیدند، خود را باختند؛ چون می دانستند که سخن حارثه درست است، و راه را بر حارثه گرفتند تا او را از گشودن کتاب ها در حضور مردم، منصرف کنند. آن دو، شیطان هایی انسان نما بودند. مهتر گفت: تو زیاد گویی کردی و همه را خسته نموده ای. پس بحث و سخن با ما را که رشته اش بریده شد، در همین جا مختومه دار، و از ادامه دادن به آن دست بشوی. حارثه گفت: آیا این جز از تو و یار تو بود؟ پس، از حالا آنچه می خواهید، بگوئید. نایب گفت: آنچه گفتی بود، گفتیم، و دوباره پاره ای از آنها را می آزماییم، بی آن که حجّت از حجّت های خدا را کتمان نماییم، یا نشانه ای از او را انکار کنیم، یا به خدا افترا بندیم و بنده ای را که از جانب او فرستاده شده است، فرستاده اش ندانیم. ای مرد! ما اعتراف داریم که محمّد، فرستاده خداوند عز و جل به سوی قومش از فرزندان اسماعیل است، بدون آن که بر دیگر مردمان از عرب و عجم، لازم باشد که از او پیروی و فرمان برداری کنند و به خاطر او از دینی دست بردارند و با او به دینی دیگر در آیند؛ بلکه تنها کافی است که اقرار کنند او پیامبر و فرستاده به سوی بزرگان قوم و دین خودش است. حارثه گفت: به چه دلیل بر پیامبری او و فرمان برداری از وی گواهی می دهید؟ آن دو گفتند: چون در بشارت های اناجیل و کتاب های پیشین، در باره او برای ما گواهی داده شده است. حارثه گفت: حال که پس از این همه سخنان بلند و کوتاه و مکرّر، پذیرفتید که محمّد این گونه است، از کجا می گوئید که او وارث نهایی و فرستاده به سوی همه انسان ها نیست؟ آن دو گفتند: هم تو و هم ما می دانیم و شك نداریم که حجّت خداوند عز و جل تمام نشده است؛ بلکه آن کلمه خداست که تا شب و روز در پی هم می آیند و تا زمانی که حتّی دو نفر آدم در این عالم باقی اند، در نسل ها جاری خواهد بود، و ما پیش تر گمان می کردیم که محمّد، صاحب این کلمه است، و اوست که زمام آن را می کشد؛ لیکن چون خداوند عز و جل با بردن فرزندان ذکورش، او را بی نسل کرد، دانستیم که او نیست؛ زیرا محمّد، مقطوع النسل است، در حالی که به شهادت کتاب های آسمانی خدای عز و جل، حجّت باقی مانده خدای عز و جل و پیامبر خاتم او، مقطوع النسل نیست. بنا بر این، او (حجّت نهایی و پیامبر خاتم)، پیامبر دیگری است که پس از محمّد می آید و [دینش] جاوید می ماند. نامش از نام محمّد گرفته شده است، و او همان احمد است که مسیح علیه السلام از نام او و از ختم نبوت و رسالتش خبر داده است، و فرزندش چنان سلطنتی قاهر می یابد که همه مردم را بر شریعت بزرگ خداوند عز و جل گرد می آورد. او یکی از یاران دین [و امت] او نیست؛ بلکه از ذریّه او و از پشت اوست. بر تمام آبادی های زمین، و آنچه میان این آبادی هاست از سنگلاخ و دشت و کوه و دریا، سلطنت می کند؛ سلطنتی به ارث رسیده و آماده. این، خبری است که کتاب های اناجیل از آن، اطلاع داده اند و ما هم این سخن را به گوش تو خواندیم و پیاپی برایت باز گفتیم. پس دیگر تو را چه حاجت به تکرار آن؟! حارثه گفت: می دانم که من و شما سه روز است بحث و گفتگو می کنیم، و این نیست، مگر برای آن که فراموش کرده، به یاد آورد و غفلت زده، به خود آید، و حقایق برای ما روشن گردد. شما دو تن، از دو پیامبری سخن گفتید که در فاصله میان [رفتن] مسیح خدا و قیام قیامت، پشت سر هم می آیند و گفتید: هر دوی آنها از فرزندان اسماعیل اند. اولین آنها، محمّد در یثرب، و دومین آنها، احمد خاتم. محمّد، آن مرد قرشی، همین ساکن در یثرب است و من به او حقیقتا ایمان دارم. آری، به معبود سوگند، او همان احمد است که کتاب های خدای عز و

جل، از او خبر داده اند و نشانه هایش بر او دلالت دارند. او حجت خدا و فرستاده خاتم او و وارث حقیقی [پیامبران] است، و در فاصله میان پسر [مریم] باکره تا قیامت، جز او پیامبر و فرستاده ای و حجتی نخواهد بود، مگر کسی که از نسل دختر پاك دامن و بزرگوار و مؤمن اوست [که البته او هم حجت خداست]. پس شما دو تن، به سبب ابلاغی که از جانب خداوند در باره نبوت محمد، به شما شده است، به آن اطمینان دارید، و اگر انقطاع نسل او نبود، در این که او اولین و آخرین است، شك نمی داشتید؟ آن دو گفتند: آری، این یکی از بزرگ ترین نشانه های او در نزد ماست. حارثه گفت: پس _ به خدا سوگند _، شما دو تن در باره پیامبر دومی که پس از او می آید، دچار شك و شبهه اید، و جامعه در این باره میان ما داوری می کند. مردم از هر سو فریاد زدند: جامعه _ ای ابو حارثه _! جامعه! علت این [درخواست آوردن جامعه] آن بود که مردم از بحث و جدل های طولانی میان آن سه، خسته شده و به ستوه آمده بودند. به علاوه، می پنداشتند که پیروزی، با آن دو تن خواهد بود و ادعاهایی که در آن نشست ها کرده بودند، تأیید خواهد شد. ابو حارثه به مرد غول پیکری که کنارش ایستاده بود، رو کرد و گفت: ای غلام! برو و آن [جامعه] را بیاور. او جامعه را آورد، در حالی که روی سرش گذاشته و از سنگینی به زور، آن را نگه داشته بود. مردی راستگو از نجرانیان _ که با مهتر و نایب، ملازم بود و در پاره ای امورشان به آن دو، خدمت می کرد و از بسیاری کارهای آنان اطلاع داشت _ به من (راوی) گفت: چون جامعه آورده شد، مهتر و نایب در مخمصه شدیدی افتادند؛ چون می دانستند که با ورق زدن آن به نشانه ها و اوصاف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ذکر خانواده و همسران و فرزندان او، و مصائبی که پس از او تا پایان دنیا در میان امت و یاران او رخ می دهد، دست خواهند یافت. از این رو، یکی از آن دو، رو به دیگری کرد و گفت: امروز، روزی است که طلوع خورشید آن برای ما خجسته نیست. پیکرهایمان در این روز، حاضر است؛ اما اندیشه هایمان حضور ندارند؛ چرا که فرومایگان و سفالگان ما حضور دارند، و به ندرت پیش می آید که نابخردان قومی در جمعی باشند و پیروزی از آن ایشان نباشد. آن دیگری گفت: آنان برای آن که مغلوب می شود، بد چیره شوندگانی هستند. يك نفر آنان با کمترین سخنی چنان ضربتی می زند و در يك آن، چنان خرابی ای به بار می آورد که طبیب خردمند نمی تواند آن ضربه را التیام بخشد، و تیماردار (12) حاذق در يك سال تمام، از عهده اصلاح آن خرابی بر نمی آید؛ چرا که نادان، ویرانگر است و دانا سازنده، و میان ساختن و ویران کردن، تفاوت از زمین تا آسمان است. حارثه از فرصت استفاده کرد و در خفا و پنهانی، پیکی نزد گروهی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و از آنان خواست که در گردهمایی ایشان حاضر شوند و آنان آمدند. در نتیجه، آن دو نتوانستند آن جلسه را تعطیل کنند یا به تأخیر افکنند؛ زیرا در یافتند که عموم نصارای نجران منتظرند تا بدانند که در جامعه از اوصاف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه آمده است، مخصوصاً که حضور فرستادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن جمع و تحریک حارثه علیه آن دو و تمایل شیخشان به ابو حارثه، آنان را به این امر برانگیخته [و کنجکاو کرده] بود. آن مرد نجرانی به من (راوی) گفت: پس، رأی آن دو بر این شد که به وضعیت پیش آمده، گردن نهند و نشان ندهند که از آن گریزان اند، مبادا بدگمانی به آن را به خود راه دهند، و نیز تا اولین ارج گزار جامعه و مشوق به آن باشند تا مقام و منزلت آن دو، خدشه دار نشود. سپس حقیقت امر، روشن شود و از آن کمک بگیرند تا به موجب آن عمل نمایند. از این رو، با این ذهنیت، به طرف جامعه _ که در برابر ابو حارثه بود _ پیش رفتند. حارثه بن اثال، در برابر آن دو، قرار گرفت، و گردن ها به طرف آن دو کشیده شدند و فرستادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیرامون آنان را گرفتند. ابو حارثه دستور داد جامعه را باز کردند و [نیز] صحیفه بزرگ آدم علیه السلام را که مشتمل بود بر علم ملکوت خدای عزیز و پُر جلال و آنچه در زمین و آسمانش آفریده و پدید آورده، و آنچه جهان های میان آسمان و زمینش را از آن بیرون آورده؛ همان صحیفه ای که شیت از پدرش آدم علیه السلام به ارث برد و آدم آن را از لوح محفوظ گرفته بود. پس، مهتر و نایب و حارثه، در صحیفه برای یافتن مشخصات و اوصاف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که موضوع اختلاف آن سه بود، به جستجو پرداختند و مردمانی که در آن روز، حاضر شده بودند، هیاهو می کردند و منتظر نتیجه بودند. آن سه در مسباح (/ مصباح) دوم، از فاصله های صحیفه چنین یافتند: «به نام خدای مهرگستر مهربان. منم خدا. معبودی نیست جز من زنده جاویدان، در پی هم آورنده روزگاران، و فیصله دهنده امور. با مشیت خود، بر اسباب، پیشی گرفته ام، و با قدرتم، دشواری ها [ی

سرکش] را رام ساخته ام. پس منم نیرومند فرزانه، مهرگستر مهربان. رحم کن تا به تو رحم شود. (13) رحمت من بر غضبم پیشی دارد، و عفو من بر مجازاتم. بندگانم را برای پرستش کردم آفریدم، و حجّت را بر آنان تمام کردم. من رسولانم را در میان ایشان بر می انگیزم، و کتاب هایم را بر ایشان فرو می فرستم. این کار را از همان زمان نخستین موجود بشری تا زمان پیامبرم و خاتم رسولانم احمد، انجام می دهم؛ همان پیامبری که درودهایم را بر او قرار می دهم و برکت هایم را در دلش می نشانم، و [زنجیره] پیامبران و هشدار دهندگانم را به او کامل می گردانم. آدم علیه السلام گفت: معبودا! این فرستادگان، کیان اند؟ و این احمدی که او را چنین جایگاه بالا و بلندی بخشیده ای، کیست؟ خداوند فرمود: همگی از نسل تو هستند و احمد، فرجامین آنهاست. آدم گفت: خداوندا! آنان را به چه بر می انگیزی و می فرستی؟ فرمود: به توحیدم. سپس سیصد و سی شریعت را پیایی می فرستم، و همه آنها را با احمد به سامان می رسانم و کامل می گردانم. پس هر که با یکی از این شریعت ها نزد من آید و به من و فرستادگانم ایمان داشته باشد، او را به بهشت می برم. سپس مطالبی گفت که خلاصه اش این است که خداوند متعال، پیامبران علیهم السلام و ذرّیه آنان را به آدم علیه السلام شناساند و آدم به آنها نگریست. در ادامه آن، چنین آمده بود: «آن گاه آدم علیه السلام نوری را دید که درخشش آن، فضای شکافته را بست و شرق را فرا گرفت. سپس همچنان پیش رفت تا آن که غرب را هم پوشاند. آن گاه بالا رفت تا به ملکوت آسمان رسید. آدم، نگاه کرد و دید که آن، نور محمد پیامبر خداست، و ناگاه، کران تا کران از بوی خوش آن، آکنده شد، و دید که چهار نور از راست و چپ و پشت سر و پیش رویش آن را در میان گرفته اند که عطر و روشنایی آنها، بسیار شبیه اوست. به دنبال آنها نورهایی بودند که از نور آنها اقتباس می کردند، و این نورها در روشنایی و عظمت و گستردگی، به آن نورها می مانستند. آن گاه این نورها به آن چهار نور، نزدیک شدند و آنها را در میان گرفتند. آدم سپس نورهایی به شمار ستارگان دید که بسیار بسیار پایین تر از جایگاه نورهای نخستین بودند. و برخی از آن نورها، روشن تر از برخی دیگر بودند، و از این جهت نیز تفاوت بسیاری میانشان بود. سپس ناگهان لشکری همچون شب، سیل آسا به طرف آن نور، سرازیر شدند و از هر سو و از هر جهت، پیشروی می کردند، و همچنان آمدند تا آن که دشت و کوه را پر کردند، و بسیار زشت و بدریخت و بدبو بودند. آدم، از دیدن این صحنه ها متحیر گشت و گفت: ای دانای اسرار نهان و ای آمرزنده گناهان، و ای پروردگار قدرت قاهر و مشیت غالب! این مخلوق خوش بختی که گرمی اش داشته ای و بر جهانیان، برتری اش داده ای، کیست؟ و این نورهای والا که گرداگرد او را گرفتند، کیستند؟ خدای عز و جل به او وحی فرمود: ای آدم! او و اینان، دستاویز تو و دستاویز آن دسته از آفریدگان من اند که سعادت مندشان کرده ام. اینان، پیشتازان مقرب [درگاه من] و شفاعت کنندگانی هستند که شفاعتشان پذیرفته می شود. این یکی، احمد است که سرور آنان و سرور آفریدگان من است. با علم خویش، او را برگزیدم، و نامش را از نام خودم برگزیدم: من محمودم و او محمد است. و این یکی، برادر و وصی اوست و با او پشتیبانی اش کردم، و نسل وی را بر برکت و پاک گردانیدم. و این یکی، بانوی کنیزان من و بازمانده پیامبرم احمد است و در علم من، چنین است. و این دو، نوه ها و جانشینان ایشان اند، و این دیگران که نورشان همسان نور آنهاست، از نسل آنان اند. بدان که هر يك از آنان را من برگزیده ام و پاکشان گردانیده ام، و وجود همه آنان را بر برکت و رحمت ساخته ام. پس هر کدامشان را، به علم خویش، پیشوای بندگانم و نور شهرهایم قرار داده ام. آدم، چشمش به شبیحی در آخر آنان افتاد که در آن پهنه، همچون ستاره صبحگاهی که برای مردم دنیا می درخشد، می درخشید. خداوند _ تبارک و تعالی _ فرمود: با این بنده سعادت مند غل و زنجیرها را از بندگانم می گشایم، و بارهای گران را از دوششان بر می دارم، و به واسطه او زمینم را از مهر و رأفت و دادگری پر می کنم، چنان که پیش از او از بی رحمی و وحشت و ستم پر شده است. آدم علیه السلام گفت: بار خدایا! گرمی [واقعی]، کسی است که تو گرمی اش داشته ای، و بزرگ، کسی است که تو بزرگی اش بخشیده ای. معبودا! حقاً کسی که تو او را رفعت و بلندی بخشی، باید چنین باشد. پس _ ای خداوندگار نعمت های بی وقفه، و احسان بی پایانی که پاداش آن را نتوان داد! این بندگان والای تو از چه به این منزلت رسیدند و سزایند دهش بزرگ و فضل و بخشش فراوان تو گشتند و نیز بندگان فرستاده ات که آنان را گرمی داشته ای؟ خدای _ تبارک و تعالی _ فرمود: منم من آن خدایی که معبودی جز من نیست. مهرگستر و مهربانم، ارجمند و فرزانه ام، دانا به نهان ها، و اسرار نهفته در دل هایم.

موجوداتی را که هستند، آن زمان که نبودند، می دانستم که [بعد از هستی یافتن] چگونه خواهند بود، و می دانم که آنچه نیست، اگر هستی می یافت، چگونه می بود، و من - ای بنده من - در علم خویش بر دل های بندگانم نگریستم و در میان ایشان، مطیع تر و برای خلقم خیر خواه تر از پیامبران و رسولانم ندیدم. از این رو، روح و کلمه خویش را در آنان قرار دادم، و بار حجّتم را بر دوش ایشان نهادم، و به واسطه رسالت و وحیم، آنان را بر دیگر آفریدگان برگزیدم. سپس این جایگاه و منزلت ایشان را به بستگان و جانشینان پس از ایشان سپردم و [بدین سان آنان را به پیامبران و رسولانم ملحق نمودم و آنان را پس از ایشان] امانتداران حجّتم، و سروران خلقم قرار دادم، تا به واسطه آنان شکستگی بندگانم را التیام بخشم و کژی هایشان را راست گردانم؛ چرا که من به آنها و به دل هایشان خیر و آگاهم. سپس به دل های برگزیدگانم، یعنی رسولانم، نظر افکندم، و در میان ایشان، مطیع تر و برای بندگانم خیر خواه تر از محمد، این منتخب و برگزیده ام، نیافتم. پس به علم خویش، او را برگزیدم، و نامش را تا [حدّ] نام خودم بالا آوردم. سپس دل های بستگان او را که پس از اویند، به رنگ دل وی یافتم. پس ایشان را به او ملحق نمودم، و وارثان کتاب و وحیم، و آشیانه های حکمت و نورم قرارشان دادم، و با خود، عهد کردم که کسی را که با چنگ زدن به توحید من و ریسمان محبّت آنان به دیدارم آید، هرگز عذاب نکنم». ابو حارثه، سپس دستور داد به سراغ صحیفه بزرگ شیث علیه السلام - که به ادریس پیامبر علیه السلام به ارث رسیده بود -، بروند. نگارش آن به خطّ سُرّیانی قدیم بود و آن، خطّی است که بعد از نوح علیه السلام، شاهان هیاطله (14) - که همان نمرودان اند -، با آن می نوشتند. پس، آن عدّه صحیفه را خواندند، تا به این جا رسیدند که گفت: «قوم ادریس علیه السلام و یارانش به نزد او - که آن روز در عبادت خانه اش در سرزمین کوفان بود - رفتند و ادریس از جمله چیزهایی که به ایشان گفت، این بود: پسران بلافضل پدرتان آدم علیه السلام و پسران پسران او و ذریّه اش، با هم بحث کردند و گفتند: به نظر شما کدام کس نزد خدای عز و جل گرامی تر و بلند پایه تر و مقرب تر است؟ برخی گفتند: پدرتان آدم علیه السلام؛ [چون] خداوند عز و جل او را با دست خودش آفرید و فرشتگانش را به سجده در برابرش وا داشت و او را در زمین، جانشین قرار داد و همه آفریدگانش را مسخّر او گردانید. برخی گفتند: نه، فرشتگان اند که از فرمان خدای عز و جل سرپیچی نکردند. برخی گفتند: نه، سه رئیس فرشتگان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اند. و برخی گفتند: نه، امین خدا جبرئیل علیه السلام است. [برای داوری] نزد آدم علیه السلام رفتند و موضوع بحث و اختلاف خود را به او گفتند. آدم علیه السلام گفت: پسران من! من به شما می گویم که گرامی ترین خلق خدای عز و جل در نزد او کیست. به خدا سوگند که وقتی او در من جان دمید، به طوری که من راست نشستم، عرش بزرگ برایم درخشید. من در آن نگریستم و دیدم نوشته است: معبودی جز خدا نیست. محمد، پیامبر خداست. فلانی، برگزیده خداست. فلانی، امین خداست. فلانی، منتخب خداست و چند نام در کنار محمد صلی الله علیه و آله اسم برد. آدم گفت: در آسمان، هیچ جای پیدایی نبود، مگر این که در آن، نوشته شده بود: معبودی جز خدا نیست و هیچ جایی نبود که در آن، نوشته شده باشد: معبودی جز خدا نیست، مگر این که در کنارش نوشته شده بود - به نگارش تکوینی و نه خطّی - : «محمد، پیامبر خداست، و هیچ جایی نبود که در آن، نوشته شده باشد: محمد، پیامبر خداست، مگر این که در کنارش نوشته شده بود: فلانی، منتخب خداست. فلانی، برگزیده خداست. فلانی، امین خداست و چند نام به ترتیب شماره، نام برد. آدم علیه السلام گفت: پس - ای فرزندان من - محمد صلی الله علیه و آله و آن کسانی که نامشان در کنار او نوشته شده بود، از همه آفریدگان خدای متعال، در نزد او گرامی ترند». ابو حارثه از مهتر و نایب خواست که درودهای ابراهیم علیه السلام را هم - که فرشتگان از نزد خدای عز و جل آورده اند -، بخوانند [و مطلع شوند]؛ لیکن حاضران به همین مقدار از جامعه که خوانده بودند، رضایت دادند. ابو حارثه گفت: نه، همه آن را ببینید و امتحان کنید؛ زیرا این کار، هر بهانه دیگری را از بین می برد، و تردیدها را از دل می زداید، و دیگر جای شك و شبهه ای باقی نمی گذارد. پس، چاره ای جز تن دادن به سخن او نماند. از این رو، آن عدّه، آهنگ تابوت (صندوق) ابراهیم علیه السلام کردند. در آن آمده بود: «خداوند عز و جل به فضل خویش - که آن را شامل هر يك از خلق خود که خواهد، می گرداند -، ابراهیم علیه السلام را به دوستی خویش برگزید و به درودها و برکاتش مفتخر گردانید، و او را جلودار و پیشوای آیندگان قرار داد، و پیامبری و پیشوایی و کتاب را در نسل او نهاد که یکی از دیگری آن را می گیرد، و او را وارث

تابوت آدم علیه السلام گردانید که در بردارنده حکمت و دانش بود و به واسطه همان، خداوند عز و جل آدم را بر همه فرشتگان، برتری داد. پس ابراهیم علیه السلام به آن تابوت نگریست و در آن، خانه هایی به شمار پیامبران مرسل اولو العزم و اوصیای [جانشین] آنان دید. به آن خانه ها نگریست و چشمش به خانه محمد، و پسین پیامبران، افتاد و علی بن ابی طالب را در سمت راست او دید که کمر بند وی را گرفته است. پیکری بزرگ بود و نوری در آن می درخشید. او برادر محمد و وصی ظفر مند او بود. ابراهیم علیه السلام گفت: ای معبود و ای سرور من! این مخلوق شریف کیست؟ خدای عز و جل به او وحی فرمود که: این، بنده من و برگزیده آغازین و انجامین من است، و این یکی، وصی و وارث اوست. ابراهیم گفت: پروردگارا! آغازین و انجامین چیست؟ فرمود: این محمد است؛ برگزیده من و نخستین آفریده من و بزرگ ترین حجت من در میان آفریدگانم. او را آن گاه که آدم هنوز میان گل و تن بود، پیامبر قرار دادم و برگزیدم، و در پایان زمان، او را برای تکمیل و دینم بر می انگیزم و [رشته] پیام ها و هشدارهایم را بدو ختم می کنم، و این علی، برادر و بزرگ ترین دوست (و گرونده به) اوست. میان آن دو، پیوند برادری افکندم، و هر دو را برگزیدم، و بر آن دو، درود و برکت نثار کردم، و هر دو را پاک و خالص گردانیدم، و نیکان را از این دو و فرزندان ایشان قرار دادم، و این همه را انجام دادم، پیش از آن که آسمانم و زمینم و مخلوقات را که در آسمان و زمین اند، بیافرینم؛ چرا که من به آنان و دل هایشان علم داشتم. من به بندگانم، دانا و آگاهم. ابراهیم علیه السلام [باز] نظر کرد و چشمش به دوازده [بزرگ] افتاد که از زیبایی می درخشیدند. از پروردگارش پرسید: پروردگارا! مرا از نام های این صورت هایی که در کنار صورت محمد و وصی او هستند، خبر ده. این [کنجکاوی] از آن رو بود که دید آن عده، درجات بالایی دارند و در کنار صورت محمد و وصی او قرار دارند. خداوند عز و جل به او وحی فرمود: این یکی، کنیز من و یادگار پیامبرم، فاطمه صدیقه زهراست. او و همسرش را منشأ این ذریه پیامبرم قرار دادم. این دو، حسن و حسین هستند، و این، فلانی است، و این فلانی، و این یکی، کلمه من است که به واسطه او رحمتم را در سرزمینم می گسترانم، و دینم و بندگانم را نجات می دهم، و این، زمانی است که آنان از کمک من مأیوس و نومید گشته اند. پس - ای ابراهیم - هر گاه در درودهایت از پیامبرم محمد یاد کردی، در کنار او، بر ایشان نیز درود فرست. در این هنگام، ابراهیم علیه السلام بر آنان درود فرستاد و [چنین] گفت: پروردگارا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، چنان که آنان را برگزیدی و کاملاً پاک و خالصشان گردانیدی. خداوند عز و جل وحی فرمود که: کرامت و فضل من بر تو، خجسته و گوارا باد؛ زیرا من سلاله محمد و کسانی از آنان را که برگزیده ام، در مجرای صلب تو قرار می دهم و آنان را از تو و سپس از نخستین فرزندان اسماعیل بیرون می آورم. پس، شاد باش - ای ابراهیم - که من درودهای تو را به درودهای آنان پیوند زدم، و در پی آن [درودها]، برکات و رحمتم را بر تو و بر ایشان قرار دادم، و مهر خویش و حجتم را تا زمان مشخص و آن روز موعود، بر قرار نمودم؛ روزی که در آن، آسمان و زمین را خود به ارث می برم، و مخلوقاتم را برای داوری ام و پراکندن مهر و دادم بر می انگیزم». چون یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدند آنچه را که آن عده از تلاوت جامعه و کتاب های کهن بدان رسیدند - یعنی اوصاف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او که در کنار او از ایشان یاد شده بود - و دریافتند که آنان با او چه نسبت [وقرابتی] دارند و منزلت آنان در نزد او را مشاهده کردند، بر یقین و ایمانشان افزوده گشت و از خوش حالی می خواستند بال در آوردند. سپس آن عده به سراغ آنچه بر موسی علیه السلام نازل شده بود، رفتند و در سفر دوم تورات، چنین یافتند: «من در میان امی ها پیامبری از فرزندان اسماعیل بر خواهم انگیزم. کتابم را بر او نازل می کنم و او را با آیین درست، به سوی همه آفریدگانم می فرستم، حکمتم را به او می دهم و با فرشتگان و لشکریانم یاری اش می نمایم. نسل او از طریق دختر مبارك اوست که من به آن دختر، برکت داده ام. سپس از دو شیر بچه او، همانند اسماعیل و اسحاق - که منشأ دو شاخه (طایفه) بزرگ اند -، شمار آنان را بسیار بسیار افزون می سازم. از ایشان، دوازده پیشوا خواهد بود. با محمد صلی الله علیه و آله و رسالت او، پیام دینم را کامل می گردانم و رشته پیامبران و رسولانم را با او ختم می نمایم. پس قیامت، در پی محمد و امت او بر پا می شود». حارثه گفت: اکنون صبح برای کسی که دو چشم بینا داشته باشد، آشکار شد و حقیقت، برای آن که حق پذیر است، روشن گردید. پس آیا در دل های شما دو تن (مهرت و نایب)، مَرْضی هست که بخواهید شفایم دهید؟ آن دو، پاسخی ندادند. ابو حارثه گفت: آخرین نشانه را هم در

سخن سرور تان مسیح علیه السلام بیاید . پس آن عده به سراغ کتاب ها و اناجیلی رفتند که عیسی علیه السلام آورده است ، و در مفتاح چهارم وحی به مسیح علیه السلام چنین یافتند : «ای عیسی ، ای پسر عذرای پاك ! سخنم را بشنو و در فرمان من کوشا باش . من تو را بدون پدر آفریدم ، و نشانه ای (/ معجزه ای) برای جهانیان فرات دادم . پس فقط مرا پرستش کن و بر من توکل نمای و کتاب را محکم بگیر . سپس آن را برای مردم سوریا تفسیر کن و به ایشان خبر ده که : منم خدای یکتا . معبودی نیست جز من زنده جاویدان ، که دگرگونی و زوال نمی پذیریم . پس به من و به فرستاده ام ، پیامبر اُمّی ، ایمان آورید ؛ همو که در آخر الزمان می آید ؛ پیامبر رحمت و جنگ ؛ نخستین و واپسین . گفت : نخستین پیامبری است که آفریده شد و واپسین پیامبری است که بر انگیخته می شود و آن ، آخرین و فرجامین [پیامبر] است . پس بنی اسرائیل را به [آمدن] او بشارت ده . عیسی علیه السلام گفت : ای مالک روزگاران و دانا به نهان ها ! این بنده نیکی که چشمم او را ندیده ، اما دلم دوستش می دارد ، کیست ؟ خداوند فرمود : او برگزیده من و فرستاده من است که با دستش در راه من جهاد می کند و گفتارش با کردارش ، و نهانش با آشکارش یکی است ، توراتی جدید بر او فرو می فرستم که با آن ، چشم های کور و گوش های کر و دل های فرو بسته را می گشاید و چشمه های دانش ، دریافت حکمت و بهار دل ها ، در آن است . خوشا به حال او و خوشا به حال امت او ! عیسی گفت : پروردگارا ! نام و نشان او و خوراک امت او _ یعنی : سلطنت امت او _ چیست ؟ و آیا او را باز مانده ای _ یعنی ذریّه ای _ هست ؟ خداوند فرمود : تو را از آنچه پرسیدی ، خبر می دهم . نامش احمد است ؛ برگزیده ای از ذریّه ابراهیم و منتخبی از نسل اسماعیل . دارای رخساری تابان و جبینی درخشان است ، مرکبش اُشتر است ، و چشمانش می خوابند ؛ اما دلش نمی خوابد . خداوند ، او را در میان امتی اُمّی بر می انگیزد ، تا زمانی که شب و روز باقی است [و نبوت و دین او به قوت خود ، باقی خواهد ماند] . زادگاه او ، شهر پدرش اسماعیل _ یعنی مکه _ است . پُر همسر است و کم فرزند . نسل او از بانویی خجسته و مؤمن است و از آن بانو ، صاحب دختر می شود ، و آن دختر ، صاحب دو دُر دانه آقا می شود که هر دو شهید می شوند . نسل احمد را از آن دو ، قرار می دهم . پس ، طوبا برای آن دو باشد و هر که آن دو را دوست دارد و در زمان آن دو است و یاری شان می دهد . عیسی علیه السلام گفت : معبودا ! طوبا چیست ؟ فرمود : درختی است در بهشت که تنه و شاخه های آن ، از طلاست ، و برگ هایش حریر ، و میوه هایش چون پستان دختران ، شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه ، و آب آن ، از [چشمه] تسنیم (15) است . اگر جوجه کلاغی بر فراز آن بپرد ، پیر می شود و به آخر آن نمی رسد . هیچ منزلی از منازل بهشتیان نیست ، مگر که شاخه ای از آن درخت بر آن ، سایه افکننده است .» . چون افراد از خواندن آنچه خدای عز و جل به مسیح علیه السلام وحی فرموده است _ یعنی اوصاف و ویژگی های محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلطنت امت او و یادکرد از ذریّه و اهل بیت او _ ، فراغت یافتند ، آن دو مرد ، محکوم گشته ، دم فرو بستند ، و گفتگوی میان ایشان در این باره تمام شد . پس از آن که حارثه از طریق [کتاب] جامعه و آنچه در کتاب های قدیم آمده بود ، بر مهتر و نایب پیروز شد و آن دو نتوانستند در مطالب جامعه ، مطابق خواست خود دست برند و موقّق نشدند با تأویل و تفسیرهای خود ، مردم را بفریبند ، از بحث و ستیزه در این باب ، باز ایستادند و دانستند که راه درست را نپیموده اند . پس افسرده و غمگین به معبدشان رفتند تا ببیندیشند و فکری بکنند . نصارای نجران به نزد ایشان رفتند و نظر آن دو را پرسیدند و این که در کار دینشان چه می کنند . آن دو ، سخنی بدین مضمون گفتند : [فعالاً] به دین خود چنگ زیند تا وضعیت دین محمد معلوم شود . به زودی ، ما نزد قریشیان _ به یثرب _ می رویم تا ببینیم که او چه آورده و به چه چیز ، دعوت می کند . چون مهتر و نایب برای رفتن به نزد پیامبر خدا در مدینه آماده شدند ، چهارده سوار از نصارای نجران که به نظرشان از فاضل ترین و دانشمندترین افرادشان بودند ، و هفتاد مرد از بزرگان و سروران بنی حارث بن کعب انتخاب شدند که آن دو را همراهی کنند . راوی گفت : قیس بن حصین ذو العَصّه و یزید بن عبد المَدان که در سرزمین حَضْرَموت بودند ، به نجران آمدند و ورودشان هم زمان با حرکت قومشان بود . از این رو آن دو نیز با آن عده ، همراه شدند . افراد بر پشت مرکب هایشان نشستند و اسبانشان را هی زدند و روی در راه نهادند تا آن که به مدینه وارد شدند . [از طرف دیگر] ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون دید یارانش دیر کردند ، خالد بن ولید را با عده ای سوار فرستاد تا از آنان خبر بیاورند ، که به آنان در راه که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می آمدند ، برخوردند . چون [هیئت نجرانی] نزدیک مدینه

رسیدند، مهتر و نایب بر آن شدند تا یاران خود و بنی حارث را که با آن دو آمده بودند، به رخ مسلمانان و مردم مدینه بکشند، از این رو، راه را بر آنان گرفتند و گفتند: اگر اشتران خود را بخوابانید و پیاده شوید و گرد و خاک از خود بزدایید و جامه های سفرتان را از تن بر کنید و از باقی مانده آبی که دارید، بر خود بریزید، این، بهتر است. مسلمانان از شترها پیاده شدند و گرد و غبار از خود زدودند و جامه های کهنه شان را در آوردند و جامه های نو بُرد و حریر خود را پوشیدند، و زلف و فرق خود را مشک زدند. آن گاه [نجرانیان] بر اسب ها نشستند و نیزه ها را بر روی کتف اسبان شان نهادند و در یک ردیف به حرکت در آمدند. آنان از خوش شکل و شمایل ترین عرب ها بودند. مردم با دیدن آنها به طرفشان رفتند و گفتند: نمایندگان به این زیبایی ندیده ایم! نجرانیان آمدند تا آن که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجدش وارد شدند. در این هنگام، وقت نمازشان رسید و سوی مشرق به نماز ایستادند. مردم [مسلمان] خواستند آنها را از این کار باز دارند، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مانع آنان شد. سپس نجرانیان و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سه روز به یکدیگر مهلت دادند، و نه پیامبر صلی الله علیه و آله، آنان را [به اسلام] فرا خواند و نه آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤالی کردند، تا به رفتار او دقت کنند و آنچه را از او مشاهده می کنند، با اوصافی که از او [در کتب آسمانی خویش] می یابند، بسنجند. روز سوم که تمام شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را به اسلام دعوت نمود. نجرانیان گفتند: ای ابو القاسم! هر چیزی که کتاب های خداوند عز و جل در وصف پیامبر مبعوث شونده بعد از روح [خدا] عیسی علیه السلام، به ما خبر داده اند، آن را در تو دیدیم، مگر یک چیز را که آن هم بزرگ ترین نشانه و روشن ترین اماره و دلیل است! فرمود: «آن چیست؟». گفتند: ما در انجیل می خوانیم که پیامبر آینده پس از مسیح، او را تصدیق می کند و به او ایمان دارد، در حالی که تو از او بد می گویی و تکذیبش می کنی، و می گویی که او [نیز همچون ما] بنده (انسان) است! پس، بحث و دعوای آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله فقط بر سر عیسی علیه السلام بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نیست؛ بلکه من او را تصدیق می کنم و به او باور و ایمان دارم، و گواهی می دهم که او پیامبر و فرستاده از جانب پروردگارش بود، و می گویم: او بنده ای است که اختیار سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز خود را هیچ ندارد». نجرانیان گفتند: آیا بنده [ی مخلوق] می تواند آن کُند که او می کرد؟ آیا پیامبران، آن قدرت فوق العاده ای را که او از خود نشان می داد، داشته اند؟ آیا او مردگان را زنده نمی کرد و کور مادرزاد و پیس را شفا نمی داد، و از آنچه در سینه هایشان نهان می داشتند و در خانه هایشان اندوخته بودند، به آنان خبر نمی داد؟ آیا کسی جز خدا یا فرزند خدا می تواند این کارها را بکند؟! و سخنان غلوآمیز فراوان در حق او گفتند، در حالی که خداوند از این نسبت ها بسی پاک و به دور است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برادرم عیسی چنان بود که گفتید؛ مرده را زنده می کرد و کور مادرزاد و پیس را شفا می داد، و افراد را از آنچه در دل هایشان بود و از آنچه در خانه هایشان می اندوختند، خبر می داد، و همه اینها با اجازه خداوند عز و جل بود. در عین حال، او بنده خدای عز و جل بود، و این برای او ننگ نیست، و خودش نیز از آن استتکاف نمی کرد؛ چرا که او گوشت و خون و مو و استخوان و پی و اخلاط بود. غذا می خورد، و تشنه می شد، و نیاز (/قضای حاجت) پیدا می کرد، و اما پروردگار او، آن خدای یگانه حقی است که چیزی همانندش نیست، و همتا ندارد». نجرانیان گفتند: پس کسی چون او را به ما نشان بده که بدون جنس مذکری و پدری به دنیا آمده باشد. فرمود: «آدم علیه السلام. او خلقتش از عیسی علیه السلام عجیب تر است. او بدون پدر و مادر آفریده شد. برای خداوند عز و جل با آن قدرتش، آفریدن هیچ چیزی آسان تر یا سخت تر از آفریدن مخلوق دیگری نیست؛ بلکه کار او چنان است که هر گاه چیزی را اراده کند، به او می گوید: باش. و او [بی درنگ] هست می شود.» و این آیه را برایشان خواند: «همانا مثل عیسی نزد خدا، همچون مثل [خلقت] آدم است که او را از خاک آفرید. سپس بدو گفت: «باش». پس وجود یافت». مهتر و نایب گفتند: در باره سرورمان [عیسی]، ما با تو به توافق نمی رسیم و به پیامبری تو، اقرار نمی کنیم. پس بیا یکدیگر را لعنت کنیم تا معلوم شود که کدام یک از ما بر حق است و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم؛ زیرا لعنت، نمونه و نشانه ای سریع است [و زود دامنگیر می شود]. در این هنگام، خداوند عز و جل آیه مباهله را بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرو فرستاد: «پس هر که در این باره، پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو محاجّه کرد، بگو: بیاید پسرانمان و پسرانمان و زنانمان و زنانمان و خودمان و خودتان را فرا بخوانیم،

سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه از قرآن را که بر او نازل شده بود، برای آنان خواند و فرمود: «خداوند به من فرمود که به درخواست شما پاسخ مثبت دهم و مأمورم کرد که در صورت ایستادگی و پافشاری بر سختتان، با شما مباحله کنم». آن دو گفتند: این نشانه میان ما و توست. چون فردا شود، با تو مباحله می کنیم. سپس با یاران مسیحی خود برخاستند و رفتند. چون دور شدند - آنان در حرّه منزل کرده بودند - به یکدیگر گفتند: او تصمیم به فیصله دادن میان خود و شما گرفته است. پس نخست بنگرید که همراه چه کسانی به مباحله با شما می آید. آیا با همه پیروانش یا با یاران اهل کتابش (16) و یا کسانی که اهل فروتنی و تمسک به دین و اخلاص هستند - که اینان شمارشان اندک است - . اگر با جمعیت زیاد و افراد یال و کوپال دار آمد، برای به رخ کشیدن آمده است، چنان که شاهان چنین می کنند [تا قدرت خود را در برابر دشمن به نمایش بگذارند]. در این صورت، پیروزی با شما خواهد بود، نه با او. و اگر با اندک افرادی فروتن [و بی نام و نشان] آمد، [بدانید که] آنان از تبار پیامبران و برگزیده آنان و کسانی هستند که پیامبران با ایشان مباحله می کنند. در این صورت از مباحله کردن با آنان بپرهیزید. پس، این نشانه ای است برای شما، و آن گاه بیندیشید که با او چه باید بکنید؛ زیرا آن که پیشاپیش، هشدار می دهد، معذور است. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد بین دو درخت را جارو کردند و صبح فردای آن روز، دستور داد جامه سیاه نازکی را روی آن دو درخت، پهن نمودند. مهتر و نایب، چون آن را دیدند، با فرزندان خود (صبغة المحسن و عبد المنعم و ساره و مریم) بیرون آمدند و نصارای نجران با آن دو، خارج شدند و سواران بنی حارث بن کعب در زیباترین شکل و شمایل بر مرکب هایشان نشستند. مردم مدینه، از مهاجر و انصار و دیگران با قبایل خود و پرچم ها و درفش هایشان و با زیباترین جامه ها و هیئت های خود آمدند تا ببینند که چه می شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجره اش بماند تا آن که روز بالا آمد. سپس در حالی که دست علی را گرفته بود و حسن و حسین، پیشاپیش او و فاطمه علیها السلام پشت سرشان حرکت می کردند، بیرون آمد و به طرف آنها رفت تا به آن دو درخت رسید و با همان هیتی که از حجره اش بیرون آمده بود، بین دو درخت زیر ردا ایستاد، و در پی مهتر و نایب فرستاد و آنها را به مباحله فرا خواند. آن دو آمدند و گفتند: چه کسانی را برای مباحله با ما آورده ای، ای ابو القاسم؟ فرمود: «بهترین مردمان روی زمین و گرامی ترین آنها در نزد خدای عز و جل را؛ اینان را» و علی و فاطمه و حسن و حسین - که دروذهای خدا بر آنها باد - را به آن دو نشان داد. آن دو گفتند: نمی بینیم که برای مباحله با ما، بزرگان و انبوه جمعیت و یا افراد نام و نشاننداری را که به تو ایمان آورده و پیروی ات کرده اند، آورده باشی. ما در این جا با تو جز این جوان و زن و دو کودک نمی بینیم. آیا با اینها می خواهی با ما مباحله کنی؟ فرمود: «آری، آیا اندکی پیش، این را به شما نگفتم؟! آری، سوگند به آن که مرا به حق بر انگیخت، من مأمورم که با این افراد با شما مباحله کنم». رنگ آن دو، زرد شد و به سوی یاران خود در اقامتگاهشان باز گشتند. چون یارانشان رنگ و روی آن دو را دیدند، گفتند: چه اتفاقی برایتان افتاده است؟ آن دو، موضوع را کتمان کردند و گفتند: اتفاقی نیفتاده است تا به شما بگوییم. جوانی که از نیکان آنها و فردی دانا بود، به نجرانیان رو کرد و گفت: وای بر شما! دست بر دارید و در باره اوصافی که از او در جامعه یافتید، فکر کنید. به خدا سوگند، شما خوب می دانید که او راستگوست. هنوز از زمانی که برادران شما به صورت بوزینه و خوک در آمدند، مدّت زیادی نمی گذرد! نجرانیان دانستند که او خیر خواه آنهاست. از این رو چیزی نگفتند. منذر بن علقمه برادر اُسقفشان ابو حارثه - که از علمای آنان بود و نجرانیان، او را به علم می شناختند؛ ولی در زمان بحث و گفتگوهای آنان در نجران نبود و وقتی آمد که تصمیم گرفته بودند نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بروند و او نیز با آنان همراه شد -، چون در هم ریختگی نجرانیان و شک و دودلی آنها را در آن روز دید، دست مهتر و نایب را گرفت و به یارانش گفت: مرا با این دو تنها بگذارید. پس، آن دو را به کناری برد و گفت: پیشرو، به افرادش دروغ نمی گوید و [من حقیقتا خیر خواه شما و] به راستی دلسوزتان هستم. پس اگر به عاقبت خود اندیشیدید، نجات می یابید، و گر نه هم خودتان نابود می شوید و هم دیگران را نابود می کنید. آن دو گفتند: تو پاک دل و مورد اعتمادی. پس بگو. گفت: آیا می دانید که هرگز گروهی با پیامبری مباحله نکردند، مگر آن که در چشم بر هم زدنی، نابود شدند؟ شما و هر عالم خردمند دیگری چون شما، می دانید که این ابو القاسم محمّد، همان پیامبری است که پیامبران آمدن او را نوید داده اند و از اوصاف او و خاندان در ستکارش یاد

کرده اند، و يك نشان ديگر هم هست که من شما را از آن آگاه می کنم. پس، آن را نادیده نگیرید. آن دو گفتند: آن نشان چیست، ای ابو مُثَنَّى؟ گفت: به ستارگان بنگرید که چه سان به زمین، خیره شده اند، و به سر فرود آوردن درختان و به پرندگان که در برابر شما به رو در افتاده اند؛ بال هایشان را بر زمین گسترده اند و آنچه را در چینه دان هایشان است، بالا آورده اند، بی آن که نزد خداوند عز و جل گناهی و تقصیری کرده باشند. اینها نیست، مگر به خاطر آن که عذاب، سایه افکنده است. به لرزش کوه ها و دود پراکنده و تگه های ابر بنگرید، در حالی که ما در چله تابستان و وسط ظهر به سر می بریم! بنگرید محمّد؛ که چهار عضو خانواده اش همراه اویند، دست به آسمان برداشته و منتظر جواب شماست. بدانید که اگر دهان او به کلمه ای از نفرین باز شود، هلاک ما قطعی است و به سوی زن و فرزند و مال بر نمی گردیم. مهتر و نایب، نگاه کردند و صحنه ای مهیب دیدند و یقین کردند که آن، امری از جانب خدای متعال است. پس گام هایشان لرزید و نزدیک بود عقلشان را از دست بدهند، و احساس کردند که عذاب بر آن دو، فرود آمده است. چون منذر بن علقمه ترس و وحشی را که به جان آن دو افتاده بود، دید، گفت: اگر تسلیم او شوید، در دنیا و آخرتش سالم [و بی گزند] خواهید بود، و اگر دین خودتان و خزّمی آیینتان را برگزیدید و حاضر نشدید از آزمندی به جاه و مقامی که نزد قومتان دارید، چشم ببوشید، من نمی توانم جلو آزمندی شما به جاه و مقامتان را بگیرم. شما داوطلب مباحله با محمّد شدید و آن را راه حلّ نهایی میان خود و او قرار دادید و با همین نیت از نجران بیرون آمدید، و محمّد هم در پذیرفتن درخواست شما شتافت، و پیامبران، هر گاه کاری را اعلان کنند، تا آن را برآورده نسازند و انجامش ندهند، دست بر نمی دارند. پس اگر از این کار منصرف شده اید و ترس آنچه می بینید، شما را گیج و هراسان کرده است، هنوز فرصت انصراف دادن دارید. پس زود باشید - ای برادران من - زود باشید، بروید با محمّد صلح کنید و رضایتش را به دست آورید، و آن را به تأخیر نیندازید؛ زیرا شما - و من نیز در کنار شما - به منزله قوم یونسید، آن گاه که عذاب بر فراز سرشان قرار گرفت. آن دو گفتند: پس تو خودت - ای ابو مُثَنَّى - با محمّد ملاقات کن و در باره آنچه از ما می خواهد، به او تضمین بده و [متقابلاً] از او تقاضا کن که همین پسرعمویش را برای عقد قرارداد میان ما و خودش بفرستد؛ زیرا او در نزد محمّد، دارای وجهه و اعتبار است. زودتر خبرش را برای ما بیاور. منذر، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: درود بر تو، ای فرستاده خدا! گواهی می دهم که معبودی نیست، جز آن خدایی که تو را برانگیخت، و [گواهی می دهم که] تو و عیسی، هر دو، بنده و فرستاده خدا هستید. پس [منذر] اسلام آورد و پیغام آن دو را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای مصالحه با نجرانیان فرستاد. علی علیه السلام گفت: پدرم فدایت باد! بر چه اساس با آنان مصالحه کنم؟ فرمود: «نظر تو - ای ابو الحسن - در توافقی که با آنان می کنی، نظر من است.» علی علیه السلام نزد آنان رفت و مهتر و نایب با وی توافق کردند که سالی هزار جامه و هزار دینار بابت خراج بدهند و نصف آن را در محرم و نصف دیگرش را در رجب بپردازند. علی علیه السلام آن دو را خوار و حقیر نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد و ایشان را از توافقی که با آنان کرده بود، آگاه ساخت، و مهتر و نایب به خراج و فرمان برداری از پیامبر صلی الله علیه و آله تن دادند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود: «این را از شما پذیرفتم. بدانید که اگر با من و این کسانی که زیر این ردا هستند، مباحله می کردید، خداوند، این درّه را بر شما آتشی شعله ور می کرد و سپس آن آتش را زودتر از چشم بر هم زدنی، به طرف کسانی که پشت سرتان هستند، می کشاند و آنها را در شعله هایش می سوزاند.» وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله با خانواده اش بر گشت و به مسجد رفت، جبرئیل علیه السلام بر او فرود آمد و گفت: ای محمّد! خدای عز و جل تو را سلام می رساند و می فرماید: بنده ام موسی به واسطه هارون و پسرانش با دشمن خود، قارون، مباحله کرد و قارون و خانواده اش و اموالش و کسانی از قومش که از او پشتیبانی می کردند، همگی، در کام زمین فرو رفتند. به عزّت و جلالم سوگند می خورم - ای احمد - که اگر با خودت و خانواده ات که زیر آن ردا بودند، با همه زمینیان و خلائق مباحله می کردی، بی گمان، آسمان، پاره پاره و کوه ها ریز ریز می شدند، و زمین فرو می ریخت و دیگر هرگز آرام نمی گرفت، مگر آن که من چنین می خواستم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده افتاد و پیشانی اش را بر خاک نهاد. سپس دو دستش را به طرف آسمان برداشت، چندان که سفیدی زیر بغلش بر مردم نمایان شد و سه بار گفت: «سپاس، [خدای] نعمت بخش را! سپاس [خدای]

نعمت بخش را!!». از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره [علت] سجده اش و نشانه های شادی در چهره اش سؤال شد. فرمود: «خدای عز و جل را سپاس، به خاطر لطفی که به من در باره خانواده ام کرد» و سپس پیغامی را که جبرئیل علیه السلام آورده بود، برای آنان بیان فرمود.

- 1- کنایه از غلبه ترس و وحشت بر وجود اوست. این تعبیر، در باره شخص بزدل و ترسو به کار می رود.
- 2- پادشاهی از پادشاهان یمن بوده است.
- 3- ذو منار، لقب یکی از شاهان یمن است. او را چنین لقب داده اند؛ چون او نخستین کسی است که در راه ها، برای راه نمایی ره گذران، مناره نصب کرد.
- 4- در روایت شیخ مفید، عبدالمسیح به عنوان شخص سومی، در کنار نایب و رئیس، آمده و نه به عنوان نامی برای نایب.
- 5- مقصود، مسیلمه کذاب است که در یمامه به دروغ، ادعای نبوت کرد.
- 6- مراد از بنی قیله، انصار اوس و خزرج اند. قیله، مادر این دو طایفه بود.
- 7- یعنی: دیگران به سخن او توجه می کنند.
- 8- یعنی: زندگی کردن با گمان های نادرست، بیشتر است تا زندگی کردن بر اساس خرد. این، کنایه از آن است که این سخن تو، ناشی از گمان نادرست است، و مرادش این بود که خنده اش عقب نبوده است (پانوشت محقق اقبال الأعمال). در بیان علامه مجلسی آمده است: شاید معنایش این باشد که کسانی که با اتکای محض به عقل زندگی می کنند، از گمان های باطل پیروی می کنند، یا معنایش این است که خردمند، خردمند نیست، مگر آن که با گمان و فهم خود، مطالبی را در یابد و فهم و علم او به روایت و خبر، محدود و منحصر نباشد.
- 9- یا بنا به ضبط بحار الأنوار: «فألقاك مع غرمانك بموارده حبرا»، ترجمه چنین می شود: «تورا با وجود آگاهی ات از این مطلب، چون سنگ یافت [که هیچ سخنی در تو کارگر نمی افتد]».
- 10- منظور از قرشی، قاسم فرزند ایشان از خدیجه است و مراد از قبلی، ابراهیم فرزند ایشان از ماریه قبلیه است.
- 11- جامعه: هر يك از اسفار کتاب مقدس (فرهنگ لاروس عربی - فارسی: واژه «جامعه»).
- 12- یا: پیشکار؛ باغبان.
- 13- در بحار الأنوار، «رحم می کنم و رحمت می فرستم» آمده است.
- 14- هیاطله: معرب «هفتالیان» که نام قبیله ای از هون های سفید است که در تاریخ قرون پنجم و ششم ایران و هند، اهمیت فراوان داشته است (ر.ک: دائرة المعارف فارسی مصاحب: مدخل «هفتالیان»).
- 15- تسنیم: چشمه ای در بهشت که بهترین شراب بهشتی را دارد.
- 16- یعنی یاران عالم و قرآن دان خود.

سخنی در باره تاریخ مباحله

سال مباحله

الف - سال ششم هجری

اشاره

سخنی در باره تاریخ مباحلهسال مباحلهبر پایه اسناد تاریخی متعدّد، مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله با نجرانیان، پس از هجرت به مدینه رخ داده است. (1) مشهور مورّخان، این رویداد را در سال دهم و برخی در سال نهم ذکر کرده اند و علامه طباطبایی قدس سره آن را در سال ششم و یا پیش از آن دانسته است. اینک نقل و نقد اقوال:

الف - سال ششم هجری علامه طباطبایی، بر این باور است که واقعه مباحله از نظر تاریخی، فاصله چندانی با نامه نگاری پیامبر صلی الله علیه و آله به سران کشورها ندارد و چون نامه نگاری در سال ششم بوده، مباحله نیز در همین سال و یا حتی پیش تر، روی داده است. (2) قرینه های علامه

1- گفتنی است که بیهقی، از نامه نجرانیان به پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه و قبل از هجرت، گزارشی داده است که بر فرض صحّت، مخالفتی با وقوع مباحله در مدینه - که می تواند واقعه ای جداگانه باشد - ندارد (ر. ک: سبل الهدی و الرشاد: ج 6 ص 415، البدایة و النهایة: ج 5 ص 64).

2- ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن: ج 3 ص 4 و 293. گفتنی است که علامه طباطبایی رحمه الله در پانوش (ص 263) نیز هر دو قول سال نهم و دهم را خالی از اشکال ندانسته است.

نقد نظر علامه طباطبایی

طباطبایی، قرار داشتن آیه مباحله در سوره آل عمران است که به گمان ایشان، یکباره و در سال های میانی هجرت، یعنی پس از جنگ اُحد و پیش از استقرار کامل حکومت مدینه، نازل شده است. (1) علامه طباطبایی قدس سره همچنین بنا به قول برخی مفسران، نزول آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا . . .» (2) را ناظر به نجرانیان می داند و چون این آیه در میان چند نامه از نامه های ارسالی پیامبر صلی الله علیه و آله به سران کشورها به چشم می خورد، باید آیه در سال ششم و یا قبل از آن، نازل شده باشد. علامه در پایان، این نکته را که پیامبر صلی الله علیه و آله به سران کشورهای دوردستی مانند روم و مصر و ایران نامه بنویسد، اما از نجرانیان در همسایگی خود چشم پوشد، بعید شمرده است. (3)

نقد نظر علامه طباطبایی دلیل علامه بر نزول سوره آل عمران در سال های میانی هجرت، يك تحليل و برداشت و نه يك سند تاریخی است. ایشان از دعوت به شکیبایی و استقامت در جنگ، عدم آرامش و استقرار کامل حکومت مدینه را نتیجه گرفته اند، در حالی که در سال های هشتم و نهم نیز به دلیل تهدیدهای خارجی، شاهد نبرد موته و غزوه تبوک هستیم و مسلمانان به استقامت نیاز داشته اند. قرینه دوم نیز بر این استوار است که ما نزول هم زمان آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا» با آیه مباحله را، خواه بر پایه نزول یکباره همه سوره آل عمران و یا نزول دفعی هشتاد و اندی آیه آغاز آن (بر پایه سخن برخی مفسران) بپذیریم و

1- ر.ك: المیزان فی تفسیر القرآن: ج 3 ص 2.

2- آل عمران: آیه 64.

3- ر.ك: المیزان فی تفسیر القرآن: ج 3 ص 294.

ب - سال نهم هجری

این هم زمانی را چندان قطعی بدانیم که اسناد تاریخی معارض را طرد کند، در حالی که چنین نیست. گفتنی است که می توان قائل به تعدد نزول آیه «تعالوا» یک بار در سال ششم و بار دیگر در ماجرای نجرانیان شد و یا آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالُوا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءٌ لِيْنَا . . .» را در ابتدای هجرت و ناظر به یهودیان دانست. (1) استبعاد علامه را نیز می توان چنین پاسخ داد که نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله، به سران کشورهای قدرتمند و مؤثر در دنیای آن روز بوده و این کار، گونه ای رفتار سیاسی و باز کردن عرصه بین المللی و عمومی برای عرضه پیام های اسلام بوده است. از این رو، به نامه نگاری با یک اقلیت مذهبی در درون جزیره العرب به نام مسیحیان نجران، نیازی نبوده است. افزون بر این، نگاشتن نامه هایی استوار و باصلابت به سران روم و مصر و حبشه که به گونه ای حامی نجرانیان بودند، به اندازه کافی برای ایشان، هشدار دهنده بوده است.

ب _ سال نهم هجری باین کثیر، مورخ و مفسر مشهور، ورود نجرانیان را به مدینه در سال نهم هجری می داند که با شهرت این سال به نام «عام الوفود»، سازگار است. (2) حلبی و شنیطی نیز با ابن کثیر موافق اند، (3) هر چند ورود هیئات نمایندگی تا محرم سال یازدهم نیز استمرار داشته است. گفتنی است دلیلی استوار بر رد این قول نداریم و سخن شیخ مفید قدس سره که مباحله را

-
- 1- السیرة الحلبيّة: ج 3 ص 287.
 - 2- ر.ك: البداية و النهاية: ج 4 ص 250.
 - 3- ر.ك: السیرة الحلبيّة: ج 3 ص 287، أضواء البيان: ج 4 ص 341.

قرینه های دو قول اخیر

پس از فتح مکه می داند (1) نیز با آن مخالف نیست؛ زیرا وقایع مکه و نبرد حنین و محاصره طائف، موجب می شود پیامبر صلی الله علیه و آله در اواخر سال هشتم به مدینه باز گردد و نامه نگاری و حرکت نجرانیان نیز یکی دو ماه زمان نیاز دارد.

ج - سال دهم هجری طبری، مورخ مشهور، ابن اثیر، مورخ نامدار، و نیز مسعودی، ابن خلدون، مقریزی و تنی چند از معاصران، وقوع مباحله را در سال دهم هجری دانسته اند (2) و اگر فراوانی مورخان، مرجح قابل اعتمادی باشد، سال دهم از سال نهم، مقبول تر خواهد بود.

قرینه های دو قول اخیر بنا بر اسناد تاریخی، برخی از گواهان معاهده پیامبر صلی الله علیه و آله و نجرانیان، کسانی مانند ابو سفیان و اقرع بن حابس اند که از جمله بزرگان تازه مسلمان قریش در فتح مکه (در اواخر سال هشتم هجری) شمرده می شوند. همچنین تهدید کردن مسیحیان نجران به جنگ یا پرداخت جزیه در صورت اسلام نیاوردن، وقتی معقول است که دولت های مسیحی حامی آنان در نبردی مانند تبوک، عقب نشسته باشند و نیز مانع مهمی مانند قریش مکه، در سر راه سپاه اسلام به نجران نباشد. افزون بر این، جزیه - که در نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به نجرانیان ذکر شده -، در سال نهم هجری تشریح شده است (3) و نه در سال ششم؛ چرا که در این صورت،

1- الإرشاد: ج 1 ص 166.

2- تاریخ الطبری: ج 2 ص 394، الكامل فی التاريخ: ج 2 ص 293، التنبيه والإشراف: ص 239، تاریخ ابن خلدون: ج 2 ص 57، إمتاع الأسماع: ج 2 ص 94، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله: ج 2 ص 496.

3- مفسران متعددی، نزول آیات جزیه را مقارن غزوه تبوک و در سال نهم هجری دانسته اند (ر. ک: مجمع البیان: ج 5 ص 40، جامع البیان: ج 10 ص 141، الجزية وأحكامها، کلاتری: ص 41).

ماه و روز مباحله

پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در جنگ خیبر در سال هفتم هجری، با یهودیان در میان می گذاشت.

ماه و روز مباحلهموزخان مشهور، ماه و روز مباحله را تعیین نکرده اند؛ اما دو محدث شیعی، شیخ طوسی و ابن طاووس، بر اساس دو روایت ضعیف السنند، روز مباحله را بیست و چهارم ذی حجّه ذکر کرده و روزهای بیست و یکم، بیست و پنجم و بیست و هفتم را نیز محتمل دانسته اند. (1) بر پایه اصل تسامح در این گونه امور، مشکلی در پذیرش این احتمالات نیست؛ زیرا با وجود حجّ امام علی علیه السلام در سال نهم و دهم و نیز حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هجدهم ذی حجّه سال دهم در جحفه و غدیر خم، حضور این دو بزرگوار در مدینه در اواخر ذی حجّه بجز روز بیست و یکم، ممکن است؛ زیرا فاصله مدینه تا جحفه در حدود پنج روز و تا مکه حدود هفت روز بوده است. گفتنی است لزومی به در نظر گرفتن مدّت زمان زیادی میان بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حج و حرکت نجرانیان به سوی مدینه نیست. می توان تصوّر کرد که آنان با آگاهی از عزیمت پیامبر به حج، حرکت کرده و همراه قافله های حج، خود را به مدینه رسانده باشند. (2)

1- مصباح المتهدّج: ص 764، الإقبال: ج 2 ص 354.

2- ر. ك: سيّد المرسلين، سبحانی: ج 2 ص 610 _ 621.

1 / 5 جَوَازُ مُبَاهَلَةٍ كُلِّ مَنْ جَحَدَ حَقًّا الْكَافِي عَنْ أَبِي مَسْرُوقٍ عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : قُلْتُ : إِنَّا نَكَلِّمُ النَّاسَ فَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُؤَلِّى الْأَمْرَ مِنْكُمْ » (1) ، فَيَقُولُونَ : نَزَلَتْ فِي أَمْرَاءِ السَّرَايَا ! فَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ » (2) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ، فَيَقُولُونَ : نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ ! وَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » (3) ، فَيَقُولُونَ : نَزَلَتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ ! قَالَ : فَلَمْ أَدْعُ شَيْئًا مِمَّا حَضَرَنِي ذِكْرُهُ مِنْ هَذِهِ وَشِبْهِهِ إِلَّا ذَكَرْتُهُ . فَقَالَ لِي : إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْعُهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ . قُلْتُ : وَكَيْفَ أَصْنَعُ ؟ قَالَ : أَصْلِحْ نَفْسَكَ ثَلَاثًا . وَأُظِنَّهُ قَالَ : وَصُمْ وَاعْتَسِلْ وَابْرُزْ أَنْتَ وَهُوَ إِلَى الْجَبَّانِ (4) ، فَشَبَّكَ أَصَابِعَكَ مِنْ يَدِكَ الْيُمْنَى فِي أَصَابِعِهِ ، ثُمَّ أَنْصَفَهُ وَأَبْدَأَ بِنَفْسِكَ وَقُلْ : « اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ ، عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ ، إِنْ كَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقًّا وَادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا (5) مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا » ، ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَةَ عَلَيْهِ فَقُلْ : « وَإِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا وَادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا » . ثُمَّ قَالَ لِي : فَإِنَّكَ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَرَى ذَلِكَ فِيهِ . فَوَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقًا يُجِيبُنِي إِلَيْهِ ! (6)

1- النساء : 59 .

2- المائدة : 55 .

3- الشورى : 23 .

4- الجبَّان والجبَّانة _ بالتشديد _ : الصحراء (الصحاح : ج 5 ص 2090 «جبين»).

5- حُسبانًا : أي عذابًا (النهاية : ج 1 ص 383 «حسب»).

6- الكافي : ج 2 ص 513 ح 1 ، عدة الداعي : ص 200 ، بحار الأنوار : ج 95 ص 349 ح 2 .

1 / 5 جایز بودن مباحله با هر منکر حقی

1 / 5 جایز بودن مباحله با هر منکر حقیالکافی_ به نقل از ابو مسروق _ : به امام صادق علیه السلام گفتم : ما با مردم (مخالفان) بحث می کنیم و برایشان آیه «از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولو الامر خود، فرمان برید» را دلیل می آوریم . می گویند : این، در باره فرماندهان جنگ ها نازل شده است ! آیه «ولّی شما تنها خدا و پیامبر او هستند...» را دلیل می آوریم . می گویند : این، در باره همه مؤمنان نازل شده است ! آیه «بگو : من از شما مزدی نمی خواهم، جز دوستی با نزدیکان» را دلیل می آوریم . می گویند : این، در باره نزدیکان خود مسلمانان [و نه پیامبر] نازل شده است ! و هر چه از این قبیل آیات در خاطر بود ، ذکر کردم . به من فرمود : «اگر چنین است، آنها را به مباحله بخوان» . گفتم : چگونه عمل کنم ؟ فرمود : «سه روز به اصلاح خود پرداز»، و گمان می کنم فرمود : «روزه بگیر و غسل کن و با او به صحرا برو و انگشتان دست راستت را در انگشتان او چنگ کن . سپس جهت رعایت انصاف، [نفرین و لعن را] از خودت آغاز کن و بگو : بار الها ! ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین ! ای دانای نهان و آشکار ! ای مهرگستر مهربان ! اگر ابو مسروق حقی را انکار کرده و باطلی ادعا نموده است ، از آسمان بر او عذابی دردناک فرو فرست و سپس نفرین را به او بر گردان و بگو : و اگر فلانی حقی را انکار و باطلی را ادعا می کند ، بر او از آسمان، عذابی دردناک فرود آور» . سپس به من فرمود : «دیری نپاید که اثرش را در او خواهی دید» . به خدا سوگند، هیچ کس را نیافتم که حاضر به مباحله با من شود .

الكافي عن الخيراني عن أبيه ، أنه قال : كان يلزم باب أبي جعفر [الإمام الجواد] عليه السلام للخدمة التي كان وكل بها ، وكان أحمد بن محمد بن عيسى يجيء في السحر في كل ليلة ليعرف خبر علة أبي جعفر عليه السلام ، وكان الرسول الذي يختلف بين أبي جعفر عليه السلام وبين أبي إذا حضر قام أحمد وخلا به أبي ، فخرجت ذات ليلة وقام أحمد عن المجلس وخلا أبي بالرسول ، واستدار أحمد فوقف حيث يسمع الكلام . فقال الرسول لأبي : إن مولاك يقرأ عليك السلام ويقول لك : إني ماض والأمر صائر إلى ابني علي ، وله عليكم بعدي ما كان لي عليكم بعد أبي . ثم مضى الرسول ورجع أحمد إلى موضعه ، وقال لأبي : ما الذي قد قال لك ؟ قال : خيرا ، قال : قد سمعت ما قال ، فلم تكتمه ؟ وأعاد ما سمع ، فقال له أبي : قد حرم الله عليك ما فعلت ؛ لأن الله تعالى يقول : «وَلَا تَجَسَّسُوا» (1) ، فاحفظ الشهادة لعلمنا نحتاج إليها يوما ما ، وإياك أن تظهرها إلى وقتها . فلما أصبح أبي كتب نسخة الرسالة في عشر رقع ، وختمها ودفعها إلى عشرة من وجوه العصابة ، وقال : إن حدث بي حدث الموت قبل أن أطالبكم بها فافتحوها واعملوا بما فيها . فلما مضى أبو جعفر عليه السلام ذكر أبي أنه لم يخرج من منزله حتى قطع على يديه نحو من أربعين إنسان ، واجتمع رؤساء العصابة عند محمد بن الفرج يتفأوضون هذا الأمر ، فكتب محمد بن الفرج إلى أبي يعلمه باجتماعهم عنده ، وأنه لولا مخافة الشهرة لصار معهم إليه ، ويسأله أن يأتيه ، فركب أبي وصار إليه ، فوجد القوم مجتمعين عنده ، فقالوا لأبي : ما تقول في هذا الأمر ؟ فقال أبي لمن عنده الرقع : أحضروا الرقع ، فأحضروها ، فقال لهم : هذا ما أمرت به ، فقال بعضهم : قد كنا نحب أن يكون معك في هذا الأمر شاهد آخر . فقال لهم : قد آتاكم الله عز وجل به ، هذا أبو جعفر الأشعري يشهد لي بسماع هذه الرسالة ، وسأله أن يشهد بما عنده ، فأنكر أحمد أن يكون سمع من هذا شيئا فدعاه أبي إلى المباهلة ، فقال : لما حقق عليه قال : قد سمعت ذلك ، وهذا مكرمة كنت أحب أن تكون لرجل من العرب لا لرجل من العجم . فلم يبرح القوم حتى قالوا بالحق جميعا . (2)

1- الحجرات : 12 .

2- الكافي : ج 1 ص 324 ح 2 ، كشف الغمة : ج 3 ص 167 ، إعلام الوري : ج 2 ص 111 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 50 ص 119 ح 3 .

الكافی: خیرانی (1) به نقل از پدرش گفت که وی به نگرهبانی از درِ خانه ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) گماشته شده بود، و احمد بن محمد بن عیسیٰ [اشعری] (2) هر شب هنگام سحر می آمد تا از بیماری ابو جعفر علیه السلام خبر بگیرد. شخصی به عنوان پیک، میان ابو جعفر علیه السلام و پدرم رفت و آمد می کرد. هر گاه او می آمد، احمد می رفت و پدرم با آن پیک خلوت می کرد. شبی [آن پیک] بیرون آمد و احمد از جا بر خاست و پدرم با پیک خلوت کرد. احمد، گشتی زد و در جایی ایستاد که صحبت آنها را بشنود. پیک به پدرم گفت: سَرورت به تو سلام می رساند و می فرماید: «من در می گذرم و کار [امامت] به پسر علی می رسد. او هم پس از من بر گردن شما همان حقی را دارد که من پس از پدرم بر شما داشتم». پیک رفت و احمد به جای خود باز گشت و به پدرم گفت: او به تو چه گفت؟ پدرم گفت: خیر بود. گفت: خودم شنیدم چه گفت. پدرم گفت: پس چرا پنهانش می کنی؟ و آنچه را شنیده بود، بازگو کرد. پدرم به او گفت: خداوند، این کاری را که کردی، بر تو حرام کرده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «تجسس نکنید». حال [که شنیده ای]، این شاهد بودن را داشته باش؛ شاید روزی به آن احتیاج پیدا کنیم، و مبادا تا زمانی که وقتش برسد، آن را آشکار سازی. صبح که شد، پدرم آن پیغام را در ده نسخه نوشت و آنها را مهر کرد و به ده نفر از بزرگان گروه [شیعه] داد و گفت: اگر من پیش از آن که این را از شما مطالبه کنم، مُردم، آن را باز کنید و به آنچه در آن است، عمل کنید. چون ابو جعفر (امام جواد) علیه السلام در گذشت، پدرم گفت که هنوز از منزلش خارج نشده بود که حدود چهارصد نفر به امامت او (امام هادی علیه السلام) یقین حاصل کرده بودند. سران شیعه نزد محمد بن فرج، گرد آمده بودند و در این باره (امام جانشین) گفتگو می کردند. محمد بن فرج به پدرم نوشت که سران شیعه نزد او جمع شده اند و اگر از بیم شهرت نبود، خودش با آن عده نزد او می آمد و از او (پدرم) خواهش کرد که به منزل وی برود. پدرم سوار شد و نزد او رفت. دید که جمعیت نزد او گرد آمده اند. آنها به پدرم گفتند: در باره این موضوع، چه می گویی؟ پدرم به کسانی که آن نوشته ها در اختیارشان بود، گفت: نوشته ها را بیاورید. آوردند. پدرم به آنها گفت: این، چیزی است که به آن، امر شده ام. برخی از آنان گفتند: خوب بود که در این باره شاهد دیگری هم می داشتی. پدرم به آنها گفت: این را هم خدای عز و جل به شما داده است. این ابو جعفر اشعری برایم به شنیدن این پیغام، گواهی می دهد. و از او خواست که به آنچه دیده است، گواهی دهد. احمد، انکار کرد که در این باره چیزی شنیده است. پدرم او را به مباحثه فرا خواند. چون بر او محقق شد، گفت: من این پیغام را شنیدم. و این، افتخاری (3) بود که دوست می داشتم نصیب مردی از عرب شود، نه مردی غیر عرب. پس آن عده همگی به حق، معترف شدند.

1- .. خیرانی و پدرش، غیر عرب بوده اند.

2- .. ابو جعفر اشعری، شیخ و معتمد و فقیه قُمیان بوده است (نقل از: شرح أصول الكافی و بحار الأنوار).

3- افتخار دریافت پیغام امام علیه السلام. م.

1 / 6 آدابُ المُباهلةِ للإمامِ الصادقِ عليه السلامُ في المُباهلةِ - نُشِّبُكَ أَصَابِعَكَ فِي أَصَابِعِهِ ثُمَّ تَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا وَأَقْرَبَ بَاطِلًا، فَأَصِبهُ بِحُسبانٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِكَ»، وَتُلَاعِنُهُ سَبْعِينَ مَرَّةً. (1)

الكافي عن أبي جميلة عن بعض أصحابه، قال (2): الكافي عن أبي جميلة عن بعض أصحابه، قال (3): إِذَا جَحَدَ الرَّجُلُ الْحَقَّ، فَإِنْ أَرَادَ أَنْ تُلَاعِنَهُ قُلِّ: اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَرَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ، وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ الْحَقِّ وَكَفَرَ بِهِ، فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسبانًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا. (4)

الإمام الباقر عليه السلام: السَّاعَةُ الَّتِي تُبَاهِلُ فِيهَا، مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ. 5

1- الكافي: ج 2 ص 514 ح 4 عن أبي العباس، بحار الأنوار: ج 95 ص 350 ح 2.

2- هكذا جاء الحديث موقوفاً.

3- الكافي: ج 2 ص 515 ح 5، وسائل الشيعة: ج 4 ص 1168 ح 8938.

4- الكافي: ج 2 ص 514 ح 2، عدة الداعي: ص 200 كلاهما عن أبي حمزة الثمالي، بحار الأنوار: ج 95 ص 349 ح 2.

1 / 6 آداب مباحله

1 / 6 آداب مباحله امام صادق علیه السلام_ در باره آداب مباحله _ پنجاه ات را در پنجه او می گذاری و سپس می گویی : «خدایا ! اگر فلانی حقی را انکار یا به باطلی اقرار کرده است، او را به بلایی از آسمان یا عذابی از جانب خودت گرفتار کن» و هفتاد بار، او را لعنت می کنی .

الکافی_ به نقل از ابو جمیل، از یکی از یارانش _ هر گاه شخصی حق را انکار کرد ، اگر خواستی با او مباحله کنی ، بگو : «بار الها! ای پروردگار هفت آسمان و ای پروردگار هفت زمین و ای پروردگار عرش بزرگ ! اگر فلانی حق را انکار و بدان کافر است ، از آسمان بلایی یا عذابی دردناک بر او فرست» .

امام باقر علیه السلام : زمانی که برای مباحله کردن است ، از طلوع سپیده تا طلوع خورشید است .

الفصل الثاني : احتجاجات أهل البيت عليهم السلام بقصة المباهلة 1 / 2 | احتجاج الإمام علي عليه السلام على العابدین عليه السلام : لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ أَبِي بَكْرٍ وَبَيْعَةِ النَّاسِ لَهُ وَفِعْلِهِمْ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ ، لَمْ يَزَلْ أَبُو بَكْرٍ يُظْهِرُ لَهُ الْإِنْسَاظَ وَيَرَى مِنْهُ انْقِبَاضًا ، فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ، فَأَحَبَّ لِقَاءَهُ وَاسْتَخْرَجَ مَا عِنْدَهُ ، وَالْمَعْدِرَةَ إِلَيْهِ مِمَّا (1) اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَتَقْلِيدِهِمْ إِيَّاهُ أَمْرَ الْأُمَّةِ وَقَلَّةَ رَغْبَتِهِ فِي ذَلِكَ وَزُهْدِهِ فِيهِ ، أَتَاهُ فِي وَقْتِ غَفْلَةٍ وَطَلَبَ مِنْهُ الْخُلُوءَ ، وَقَالَ لَهُ : وَاللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، مَا كَانَ هَذَا الْأَمْرُ مُوَاطَأَةً مِنِّي ، وَلَا رَغْبَةً فِيهَا وَقَعْتُ فِيهِ ، وَلَا حِرْصًا عَلَيْهِ ، وَلَا ثِقَةً بِنَفْسِي فِيمَا تَحْتَاخُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ ، وَلَا قُوَّةَ لِي لِمَالٍ ، وَلَا كَثْرَةَ الْعَشِيرَةِ ، وَلَا ابْتِرَازًا لَهُ دُونَ غَيْرِي ، فَمَا لَكَ تُضْمِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ أَسْتَحِقَّهُ مِنْكَ ، وَتُظْهِرُ لِي الْكِرَاهَةَ فِيمَا صَدَرْتُ إِلَيْهِ ، وَتَنْظُرُ إِلَيَّ بِعَيْنِ السَّأَمَةِ مِنِّي ؟ قَالَ : فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَا حَمَلَكَ عَلَيْهِ إِذَا لَمْ تَرَعَبْ فِيهِ وَلَا حَرَصْتَ عَلَيْهِ وَلَا وَثَقْتَ بِنَفْسِكَ فِي الْقِيَامِ بِهِ ، وَبِمَا يُحْتَاجُ مِنْكَ فِيهِ ؟! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ» ، وَلَمَّا رَأَيْتُ اجْتِمَاعَهُمْ اتَّبَعْتُ حَدِيثَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَأَحَلْتُ أَنْ يَكُونَ اجْتِمَاعُهُمْ عَلَى خِلَافِ الْهُدَى ، وَأَعْطَيْتُهُمْ قَوْدَ الْإِجَابَةِ ، وَلَوْ عَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا يَتَخَلَّفُ لَا مَتْنَعْتُ . قَالَ : فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ حَدِيثِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ» ، أَفَكُنْتُ مِنَ الْأُمَّةِ أَوْ لَمْ أَكُنْ ؟ قَالَ : بَلَى . قَالَ : وَكَذَلِكَ الْعِصَابَةُ الْمُتَمَتِّعَةُ عَلَيْكَ مِنْ سَلْمَانَ وَعَمَارٍ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمَقْدَادِ وَابْنِ عَبَادَةَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْأَنْصَارِ ؟ قَالَ : كُلُّ مِنَ الْأُمَّةِ . فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... فَأَنْشُدُكَ بِاللَّهِ ، أَبِي بَرَزَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَأْهَلِ بَيْتِي وَوُلْدِي فِي مُبَاهَلَةِ الْمُشْرِكِينَ مِنَ النَّصَارَى ، أَمْ بِكَ وَيَأْهَلِكَ وَوُلْدِكَ ؟ قَالَ : بِكُمْ ... (2)

1- في المصدر : «لما» ، والتصويب من بحار الأنوار .

2- النخصال : ص 548 ح 30 عن أبي سعيد الوراق عن أبيه عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 304 ح 53 عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 29 ص 3 ح 1 .

فصل دوم : استدلال های اهل بیت علیهم السلام به ماجرای مباحله

2 / 1 استدلال امام علی علیه السلام

فصل دوم : استدلال های اهل بیت به ماجرای مباحله 2 / 1 استدلال امام علی علیه السلام زین العابدین علیه السلام : چون قضیه ابو بکر پیش آمد و مردم با او بیعت کردند و با علی بن ابی طالب علیه السلام آن کردند که کردند ، ابو بکر پیوسته با ایشان خوش برخوردی می نمود؛ ولی از او روی ناخوش و دل تنگی می دید . این موضوع بر ابو بکر ناگوار بود و دوست داشت ایشان را خصوصی ملاقات کند و آن را از دل ایشان در آورد و چنین عذر آورد مردم که گردش را گرفته اند و مسئولیت زمامداری امت را به گردش انداخته اند و خودش به آن، میل و رغبتی نداشته است . از این رو، يك بار سرزده نزد ایشان رفت و از ایشان خواست که با هم تنها باشند ، و گفت : ای ابو الحسن ! به خدا سوگند، این کار نه با توافق و رضایت من بود ، و نه به آنچه پیش آمد، رغبتی یا آزمندی داشتم ، و نه از سر اعتمادم به خویش در رتق و فتق امور امت بود ، و نه به خاطر داشتن قدرت مالی و نه برخورداری از کثرت عشیره، و نه این که خواسته باشم آن را از چنگ کسی بر بایم . پس چرا از من چیزی را در دل داری که سزاوار آن از سوی تو نیستم ، و به خاطر کاری که به گردن من انداختند، از من ناراحتی و به چشم بیزاری به من می نگری ؟ پس به او فرمود : «اگر به آن راغب و آزمند نبودی و به خود اطمینان نداشتی که بتوانی از عهده این کار بر آیی و انتظاراتی را که از تو در این باره می رود، بر آوری ، چه چیزی تو را به پذیرفتن آن وا داشت ؟». ابو بکر گفت : حدیثی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم : «خدا امت مرا بر گم راهی، گرد نمی آورد» و چون اجتماع آنان را دیدم، از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کردم و گفتم محال است که آنان بر خلاف راه درست، هم داستان شوند . از این رو، عنان پذیرش را به دست آنها دادم . اگر می دانستم که [حتی] يك نفر با آنها نیست ، نمی پذیرفتم . علی علیه السلام فرمود : «اما حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که : خدا امت مرا بر گم راهی، گرد نمی آورد ، آیا من هم از امت بودم یا نبودم ؟». ابو بکر گفت : آری . فرمود : «و همچنین آن گروهی که تو را نپذیرفتند ، یعنی سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و ابن عباد و گروه انصار او ؟». گفت : همه اینها جزو امت اند . علی علیه السلام فرمود : «... تو را به خدا سوگند ، آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای مباحله با نصارای مشرک، مرا و همسر مرا و فرزندان مرا بیرون برد، یا تو و همسر و فرزندان تو را ؟». ابو بکر گفت : شما را

تاريخ دمشق عن عاصم بن ضمرة وهبيرة وعباد بن عبد الله الأسدي وعمرو بن واثلة: قال علي بن أبي طالب يوم الشورى: وَاللَّهِ لَأَحْتَجِّنَّ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا- يَسْتَطِيعُ قُرْبُهُمْ وَلَا- عَرِيَّتُهُمْ وَلَا- عَجْمِيَّتُهُمْ رَدَّهُ وَلَا- يَقُولُ خِلَافُهُ . ثُمَّ قَالَ لِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَلِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ وَلِطَلْحَةَ وَسَعْدٍ : ... نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الرَّحِمِ ، وَمَنْ جَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَفْسَهُ ، وَابْنَاهُ أَبْنَاءَهُ ، وَنِسَاءَهُ نِسَاءَهُ ، غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا ! (1)

1- . تاريخ دمشق : ج 42 ص 431 ، الصواعق المحرقة : ص 156 نحوه .

تاریخ دمشق_ به نقل از عاصم بن ضمیره و هبیره و عبّاد بن عبد الله اسدی و عمرو بن واثله _ :علی بن ابی طالب در روز شورا گفت : به خدا سوگند، در برابرشان به چیزی استدلال می کنم که نه قرشی آنان می تواند آن را رد کند و بر خلافتش بگوید ، نه عربشان و نه غیر عربشان» . سپس به عثمان بن عفّان و عبد الرحمان بن عوف و زبیر و طلحه و سعد فرمود : «... شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در بین شما کسی هست که در خویشاوندی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، نزدیک تر از من باشد ، و جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را نفس خودش ، و فرزندان او را فرزندان خودش ، و زنان او را زنان خودش شمرده کرده باشد؟». گفتند : نه، به خدا !

الأُمالي للطوسي عن أبي ذر: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، أَمَرَهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يَدْخُلُوا بَيْتًا وَيُغْلِقُوا عَلَيْهِمْ بَابَهُ وَيَتَشَاوَرُوا فِي أَمْرِهِمْ، وَأَجَلَهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنْ تَوَافَقَ خَمْسَةٌ عَلَى قَوْلٍ وَاحِدٍ وَأَبَى رَجُلٌ مِنْهُمْ قُتِلَ ذَلِكَ الرَّجُلُ، وَإِنْ تَوَافَقَ أَرْبَعَةٌ وَأَبَى اثْنَانِ قُتِلَ الْإِثْنَانِ. فَلَمَّا تَوَافَقُوا جَمِيعًا عَلَى رَأْيٍ وَاحِدٍ، قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَحِبُّ أَنْ تَسْمَعُوا مِنِّي مَا أَقُولُ، فَإِنْ يَكُنْ حَقًّا فَاقْبَلُوهُ، وَإِنْ يَكُنْ بَاطِلًا فَانْكُرُوهُ. قَالُوا: قُلْ. قَالَ: أَنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ... فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ وَفِي زَوْجَتِهِ وَوَلَدَيْهِ آيَةَ الْمُبَاهَلَةِ، وَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَفْسَهُ نَفْسَ رَسُولِهِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا. (1)

المستترشد- في ذكرِ مُنَاشِدَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الشُّورَى - : هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَبَ يَوْمَ الشُّورَى فَعَدَّدَ خِصَالًا - هَذِهِ مِنْهَا، فَقَالَ: ... نَشِدْكُمْ اللَّهَ، أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ، إِذْ نَزَلَتْ «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»: أَنْتَ نَفْسِي، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا! (2)

الخصال عن مكحول: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنَقِبَةٌ إِلَّا وَقَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَفُضِّلْتُهُ، وَلِي سَبْعُونَ مَنَقِبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ. قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَوَّلَ مَنَقِبَةٍ لِي أَنِّي لَمْ أُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ... وَأَمَّا الرَّابِعَةُ وَالثَّلَاثُونَ فَإِنَّ النَّصَارَى ادَّعَوْا أَمْرًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»، فَكَانَتْ نَفْسِي نَفْسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَالنِّسَاءُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَالْأَبْنَاءُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، ثُمَّ نَدِمَ الْقَوْمُ فَسَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِعْفَاءَ فَأَعْفَاهُمْ، وَالَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى وَالْفُرْقَانَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! لَوْ بَاهَلُونَا لَمُسِخُوا قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ. (3)

1- الأُمالي للطوسي: ص 545_ 551 ح 1168، بحار الأنوار: ج 31 ص 372 ح 24 نقلًا عن إرشاد القلوب.

2- المستترشد: ص 354 ح 46.

3- الخصال: ص 572_ 576 ح 1، بحار الأنوار: ج 31 ص 432 ح 2.

الأمالی، طوسی_ به نقل از ابو ذر _ :عمر بن خطاب به علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص دستور داد به اتافی بروند و در را به روی خود ببندند و در باره تعیین خلیفه رایزنی کنند و سه روز به آنان مهلت داد [و گفت : اگر پنج نفر بر یک چیز توافق کردند و یک نفرشان نپذیرفت، آن یک نفر کشته شود، و اگر چهار نفر توافق کردند و دو نفر مخالفت ورزیدند، آن دو نفر کشته شوند . پس چون همگی بر یک نظر هم داستان شدند ، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنها فرمود : «مایلم سخنی را که می گویم ، گوش کنید . اگر درست بود، آن را بپذیرید و اگر نادرست بود، ردش کنید» . گفتند : بگو . فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم... آیا در میان شما کسی هست که خداوند عز و جل آیه مباهله را در باره او و همسرش و دو فرزندش نازل کرده باشد و خداوند عز و جل نفس او را نفس پیامبرش قلمداد کرده باشد ، جز من ؟» . گفتند : نه .

المستترشد_ در بیان سوگنددهی امیر مؤمنان علیه السلام در روز شورا _ :علی امیر مؤمنان علیه السلام ، در روز شورا به ایراد سخن پرداخت و چیزهایی را بر شمرد . از جمله این که فرمود : «... شما را به خدا ، آیا در میان شما کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز مباهله ، وقتی آیه «بگو : بیاید پسرانمان و پسرانتان را و زنانمان و زنانتان را و خودمان و خودتان را فرا بخوانیم» نازل شد ، به او _ جز به من _ فرموده باشد : تو خود من هستی ؟» . گفتند : نه ، به خدا !

الخصال_ به نقل از مکحول _ :امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «یاران پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله _ که حافظان دین او هستند _ ، می دانند که در بین آنان هیچ مردی نیست که امتیازی داشته باشد، مگر این که من نیز آن امتیاز را دارم و بیشترش را هم دارم ؛ ولی مرا هفتاد امتیاز است که هیچ کس از آنان در آنها با من شریک نیست» . گفتم : ای امیر مؤمنان ! مرا از آنها آگاه فرما . فرمود : «نخستین امتیازم، این است که من یک چشم به هم زدن نیز به خدا شریک نوزیده ام... و سی و چهارمین امتیاز، این است که نصارا چیزی را ادعا کردند و خداوند عز و جل در باره آن، این آیه را فر فرستاد : «پس هر که در این باره ، پس از دانشی که تو را حاصل آمده ، با تو محاجه کرد ، بگو : بیاید پسرانمان و پسرانتان را و زنانمان و زنانتان را و خودمان و خودتان را فرا بخوانیم ، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» . خود من ، خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود ، و زنان ، فاطمه علیها السلام ، و پسران ، حسن و حسین بودند . سپس آن عدّه (نصارا) پشیمان شدند و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستند که آنان را [از مباهله] معاف دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را معاف داشت . سوگند به آن خدایی که تورات را بر موسی و فرقان را بر محمد صلی الله علیه و آله فر فرستاد ، اگر با ما مباهله کرده بودند، به صورت بوزینه و خوک در می آمدند» .

2 / 2 احتجاج الإمام الحسن بن علي عليه السلام لأمالى للطوسي عن أبي عمر زاذان: لَمَّا وَاذَعَ الْحَسَنُ بِنُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُعَاوِيَةَ، صَعِدَ مُعَاوِيَةَ الْمِنْبَرَ، وَجَمَعَ النَّاسَ فَخَطَبَهُمْ، وَقَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ رَأَى لِي خِلَافَةَ أَهْلًا وَلَمْ يَرِ نَفْسَهُ لَهَا أَهْلًا. وَكَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْفَلَ مِنْهُ بِمِرْقَاةٍ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ كَلَامِهِ، قَامَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الْمُبَاهَلَةَ فَقَالَ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْأَنْفُسِ بِأَبِي، وَمِنَ الْأَبْنَاءِ بِي وَبِأَخِي، وَمِنَ النِّسَاءِ بِأُمِّي، وَكُنَّا أَهْلَهُ وَنَحْنُ لَهُ، وَهُوَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُ. (1)

1- الأمالى للطوسي: ص 559 ح 1173، بحار الأنوار: ج 44 ص 62 ح 12.

2 / 2 استدلال امام حسن علیه السلام

2 / 2 استدلال امام حسن علیه السلام مالمالی، طوسی_ به نقل از ابو عمر زاذان_ : چون حسن بن علی علیه السلام با معاویه صلح کرد، معاویه بر منبر رفت و مردم را جمع کرد و برایشان سخنرانی نمود و گفت : حسن بن علی، مرا برای خلافت، شایسته دید و خودش را شایسته آن ندید . حسن علیه السلام يك پله پایین تر از او قرار داشت . چون معاویه سخنش را به پایان برد، حسن علیه السلام برخاست و خدای متعال را به آنچه شایسته آن است، ستود . سپس از مباحله یاد کرد و فرمود : «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خودها، پدرم را آورد، و از پسران، من و برادرم را، و از زنان، مادرم را . ما خانواده او هستیم . ما متعلق به اویمیم . او از ماست و ما از او اویمیم» .

2 / 13 احتجاج الإمام الحسين بن علي عليه السلام مكتاب سليم بن قيس: لَمَّا كَانَ قَبْلَ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ بِسَنَةٍ، حَجَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ مَعَهُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِي هَاشِمٍ؛ رِجَالَهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَمَوَالِيَهُمْ وَشِيَعَتَهُمْ مَنْ حَجَّ مِنْهُمْ، وَمِنَ الْأَنْصَارِ مِمَّنْ يَعْرِفُهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، ثُمَّ أَرْسَلَ رَسُولًا: لَا تَدْعُوا أَحَدًا مِمَّنْ حَجَّ الْعَامَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَعْرُوفِينَ بِالصَّلَاحِ وَالنُّسُكِ إِلَّا اجْمَعُوهُمْ لِي، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ بِمَنْىَ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِمِئَةِ رَجُلٍ وَهُمْ فِي سُرَادِقِهِ، عَامَّتُهُمْ مِنَ التَّابِعِينَ، وَنَحْوٍ مِنْ مِئَتِي رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْرِهِمْ. فَقَامَ فِيهِمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيْبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: ... أَنشُدْكُمْ اللَّهَ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ، لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَبِصَاحِبَيْتِهِ وَابْنَيْهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ! (1)

2 / 4 احتجاج الإمام موسى بن جعفر عليه السلام لأمير المؤمنين الكاظم عليه السلام في احتجاجات له مع هارون الرشيد - ... ثم قال [أي الرشيد]: كَيْفَ قُلْتُمْ: «إِنَّا ذُرِّيَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يُعَقَّبْ، وَإِنَّمَا الْعَقْبُ لِلذَّكَرِ لَا لِلْأُنْثَى، وَأَنْتُمْ وَلَدُ الْبِنْتِ وَلَا يَكُونُ لَهَا عَقْبٌ؟ فَقُلْتُ: ... أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ» (2)، مَنْ أَبُو عِيسَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: لَيْسَ لِعِيسَى أَبٌ! فَقُلْتُ: إِنَّمَا الْحَقْنَاهُ بِذَرَارِيِّ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ طَرِيقِ مَرِيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَكَذَلِكَ الْحَقْنَا بِذَرَارِيِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَبْلِ أُمَّنَا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ. أَزِيدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: هَاتِي. قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»، وَلَمْ يَدَّعِ أَحَدٌ أَنَّهُ أَدْخَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ الْمُبَاهَلَةِ لِلنَّصَارَى إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَكَانَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَبْنَاءَنَا» الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، «وَنِسَاءَنَا» فَاطِمَةَ، «وَأَنْفُسَنَا» عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (3)

1- كتاب سليم بن قيس: ج 2، ص 788 - 791، بحار الأنوار: ج 33 ص 181.

2- الأنعام: 84 و 85.

3- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 1 ص 84 ح 9، الاختصاص: ص 56 نحوه، الاحتجاج: ج 2 ص 339 ح 271، بحار الأنوار: ج 96 ص 240 ح 4.

2 / 3 استدلال امام حسین علیه السلام**2 / 4 استدلال امام کاظم علیه السلام**

2 / 3 استدلال امام حسین علیه السلام مکتب سُلیم بن قیس: یک سال پیش از مرگ معاویه، حسین بن علی - که دروهای خدا بر او باد - به همراه عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر به حج رفت و بنی هاشم را، از مرد و زن و دوستاران و پیروان آنها که به حج آمده بودند، و از انصار که حسین علیه السلام و اهل بیت او را می شناختند، گرد آورد. سپس فرستادگانی روانه کرد و به آنان فرمود: «تمام یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که به پاکی و زهد معروف اند و امسال به حج آمده اند، برایم گرد آورید». پس، بیش از هفتصد مرد که عموماً از تابعیان بودند و حدود دویست مرد از صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر آنان، در منا در سراپرده او جمع شدند. حسین علیه السلام در میان آنان به سخنرانی ایستاد و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و سپس فرمود: «... شما را به خدا سوگند، آیا می دانید [و قبول دارید] که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی نصاری اهل نجران را به مباحله فرا خواند، کسی جز او (علی) و همسر او و دو پسر او را نیاورد؟». همگی گفتند: آری، به خدا.

2 / 4 استدلال امام کاظم علیه السلام امام کاظم علیه السلام در احتجاجش با هارون الرشید - رشید گفت: چگونه می گوید: ما ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله نسلی از خود بر جای نگذاشت؟ نسل انسان از فرزند پسر است نه دختر، و شما فرزند دختر هستید و دختر، نسل ندارد. گفتیم: ... به خدا پناه می برم از شیطان رانده شده. به نام خدای مهرگستر مهربان. (و از ذریه اوست داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، و این گونه، نیکو کاران را پاداش می دهیم، و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس). پدر عیسی کیست، ای امیر مؤمنان؟ هارون گفت: عیسی پدری ندارد! گفتیم: ما او را از طریق مریم علیها السلام به فرزندان پیامبران، ملحق کرده ایم. به همین ترتیب، ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله، ملحق شده ایم. باز هم دلیل بیاورم، ای امیر مؤمنان؟ هارون گفت: بیاور. گفتیم: این سخن خدای عز و جل که: «پس هر که در این باره، پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو محاجه کرد، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان را و زنانمان و زنانتان را و خودمان و خودتان را فرا بخوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». هیچ کس ادعا نکرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام مباحله با نصارا، کسی جز علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین را به زیر ردا برد. پس مراد از «پسرانمان» در این آیه، حسن و حسین اند، و مراد از «زنانمان»، فاطمه و مراد از «خودمان»، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

2 / 5 احتجاج الإمام علي بن موسى عليه السلام عن الريان بن الصلت: حَضَرَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْلِسَ المَأْمُونِ بِمَرَوْ، وَقَدِ اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ العِرَاقِ وَخُرَاسَانَ . فَقَالَ المَأْمُونُ : أَخْبِرُونِي عَنِ مَعْنَى هَذِهِ الآيَةِ : « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا » (1) ، فَقَالَتِ العُلَمَاءُ : أَرَادَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ الأُمَّةَ كُلَّهَا . فَقَالَ المَأْمُونُ : مَا تَقُولُ يَا أَبَا الحَسَنِ ؟ فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : لا- أَقُولُ كَمَا قَالُوا ، وَلِكِنِّي أَقُولُ : أَرَادَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ العِتْرَةَ الطَّاهِرَةَ . فَقَالَ المَأْمُونُ : وَكَيْفَ عَنَى العِتْرَةَ مِنْ دُونِ الأُمَّةِ ؟ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُ لَوْ أَرَادَ الأُمَّةَ لَكَانَتْ أَجْمَعُهَا فِي الجَنَّةِ ، لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللهُ ذَلِكَ هُوَ الفَضْلُ الكَبِيرُ » (2) ، ثُمَّ جَمَعَهُمْ كُلَّهُمْ فِي الجَنَّةِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : « جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ » (3) الآيَةَ ، فَصَارَتِ الوِرَاثَةُ لِلعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ لا لِغَيْرِهِمْ . فَقَالَ المَأْمُونُ : مَنْ العِتْرَةُ الطَّاهِرَةُ ؟ فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : الَّذِينَ وَصَّ فَهَهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (4) ، وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ : كِتَابَ اللهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، أَلَا- وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الحَوْضَ ، فَانظُرُوا كَيْفَ تُخَلَّفُونِي فِيهِمَا ، أَيُّهَا النَّاسُ ! لا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ » . قَالَتِ العُلَمَاءُ : أَخْبِرْنَا يَا أَبَا الحَسَنِ عَنِ العِتْرَةِ ، أَهْمُ الأَلُّ أَمْ غَيْرُ الأَلِّ ؟ فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُمُ الأَلُّ . فَقَالَتِ العُلَمَاءُ : فَهَذَا رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُؤَثِّرُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ : « أُمَّتِي آلي » ، وَهُوَ لِأَصْحَابِهِ يَقُولُونَ بِالْخَبَرِ المُسْتَقْضَى الَّذِي لا يُمَكِّنُ دَفْعُهُ : أَلُّ مُحَمَّدٍ أُمَّتُهُ . فَقَالَ أَبُو الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرُونِي ، فَهَلْ تَحْرُمُ الصَّدَقَةُ عَلَى الأَلِّ ؟ فَقَالُوا : نَعَمْ . قَالَ : فَتَحْرُمُ عَلَى الأُمَّةِ ؟ قَالُوا : لا . قَالَ : هَذَا فَرَقٌ مَا بَيْنَ الأَلِّ وَالأُمَّةِ . وَيَحْكُمُ ! أَيْنَ يَذْهَبُ بِكُمْ ، أَصَدَرْتُمْ عَنِ الذِّكْرِ صَفْحًا أَمْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (5) ؟! أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ وَقَعَتِ الوِرَاثَةُ وَالتَّطَهُّرُ عَلَى المُصْطَفِينَ المُهْتَدِينَ دُونَ سَائِرِهِمْ ؟ قَالُوا : وَمِنْ أَيْنَ يَا أَبَا الحَسَنِ ؟ فَقَالَ : مِنْ قَوْلِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ : « وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ » (6) ، فَصَارَتِ وِرَاثَةُ النُّبُوَّةِ وَ الكِتَابِ لِلْمُهْتَدِينَ دُونَ الفَاسِقِينَ ، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ نُوحًا حِينَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ « فَقَالَ رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِى وَ إِنِّي وَعَدْتُكَ الحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الحَاكِمِينَ » (7) وَ ذَلِكَ أَنَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَهُ أَنْ يُنَجِّيه وَ أَهْلَهُ ، فَقَالَ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْئَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الجَاهِلِينَ » (8) ؟ فَقَالَ المَأْمُونُ : هَلْ فَضَّلَ اللهُ العِتْرَةَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ ؟ فَقَالَ أَبُو الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَبَانَ فَضْلَ العِتْرَةِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ . فَقَالَ لَهُ المَأْمُونُ : أَيْنَ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللهِ ؟ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ اللهُ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى العَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (9) ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ : « أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلٍ لِيهِ فَقَدْ آتَيْنَاهُ آلَ إِبْرَاهِيمَ الكِتَابَ وَ الحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا » (10) . ثُمَّ رَدَّ المُخَاطَبَةَ فِي أَثَرِ هَذِهِ إِلَى سَائِرِ المُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ » (11) ؛ يَعْنِي الَّذِينَ قَرَنَهُمْ بِالكِتَابِ وَ الحِكْمَةِ وَ حُسْنِ دَوَا عَلَيْهِمَا ، فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : « أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلٍ لِيهِ فَقَدْ آتَيْنَاهُ آلَ إِبْرَاهِيمَ الكِتَابَ وَ الحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا » ؛ يَعْنِي الطَّاعَةَ لِلْمُصْطَفِينَ الطَّاهِرِينَ ، فَالْمُلْكُ هَاهُنَا هُوَ الطَّاعَةُ لَهُمْ . فَقَالَتِ العُلَمَاءُ : فَأَخْبِرْنَا هَلْ فَسَّرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الإِصْطِفَاءَ فِي الكِتَابِ ؟ فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَسَّرَ الإِصْطِفَاءَ فِي الطَّاهِرِ سِوَى البَاطِنِ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَوْطِنًا وَ مَوْضِعًا ، فَأَوَّلُ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ » (12) وَ رَهْطَكَ (13) المُخْلِصِينَ ، هَكَذَا فِي قِرَاءَةِ أَبِي بِنِ كَعْبٍ ، وَ هِيَ ثَابِتَةٌ فِي مُصْحَفِ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ ، وَ هَذِهِ مَنزِلَةٌ رَفِيعَةٌ وَ فَضْلٌ عَظِيمٌ وَ شَرَفٌ عَالٍ ، حِينَ عَنَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ جَلَبَذَ الأَلَّ ، فَذَكَرَهُ لِرَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ . وَ الآيَةُ الثَّانِيَّةُ فِي الإِصْطِفَاءِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (14) ، وَ هَذَا الفَضْلُ الَّذِي لا يَجْهَلُهُ أَحَدٌ إِلا مُعَانِدٌ ضَالٌّ ؛ لِأَنَّهُ فَضْلٌ بَعْدَ طَهَارَةٍ تَنْتَظَرُ ، فَهَذِهِ الثَّانِيَّةُ . وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَحِينَ مَيَّرَ اللهُ الطَّاهِرِينَ مِنْ خَلْقِهِ ، فَأَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالمُبَاهَلَةِ بِهِمْ فِي آيَةِ الإِبْتِهَالِ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : يَا مُحَمَّدُ « فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ العِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الكَاذِبِينَ » (15) ، فَبَرَزَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا وَ الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ وَ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللهُ عَلَيْهِمْ ، وَ قَرَنَ أَنْفُسَهُمْ

بِنَفْسِهِ ، فَهَلْ تَدْرُونَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» ؟ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ : عَنَى بِهِ نَفْسَهُ . فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : غَلِطْتُمْ ، إِنَّمَا عَنَى بِهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ قَالَ : «لَيْتَنِّي بَنُو وَلِيَعَةٍ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي» ؛ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَعَنَى بِالْأَبْنَاءِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَعَنَى بِالنِّسَاءِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ 16 ، فَهَذِهِ خُصُوصِيَّةٌ لَا يَتَقَدَّمُ فِيهَا أَحَدٌ ، وَفَضْلٌ لَا يَلْحَقُهُمْ فِيهِ بَشَرٌ ، وَشَرَفٌ لَا يَسْبِقُهُمْ إِلَيْهِ خَلْقٌ ، إِذْ جَعَلَ نَفْسَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَنَفْسِهِ ، فَهَذِهِ الثَّلَاثَةُ ... 17

-
- 1- فاطر : 32 .
 - 2- فاطر : 33 .
 - 3- الأحزاب : 33 .
 - 4- اقتباس من قوله تعالى في سورة الزخرف الآية 5 .
 - 5- الحديد : 26 .
 - 6- هود : 45 .
 - 7- هود : 46 .
 - 8- آل عمران : 33 و 34 .
 - 9- النساء : 54 .
 - 10- النساء : 59 .
 - 11- الشعراء : 214 .
 - 12- رَهْطُ الرَّجُلِ : قَوْمُهُ وَقَبِيلَتُهُ (الصَّحاح : ج 3 ص 1128 «رَهْط»).
 - 13- آل عمران : 61 .
 - 14- ليس في الأمالي : «وعنى بالأبناء الحسن والحسين عليهما السلام وعنى بالنساء فاطمة عليها السلام» واللفظ فيه بعده هكذا : «فهذه خصوصية لا يتقدمه فيها أحد ، وفضل لا يلحقه فيه بشر ، وشرف لا يسبقه إليه خلق أن جعل نفس علي كنفسه» .
 - 15- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 229 _ 232 ح 1 ، الأمال للصدوق : ص 615 ح 843 ، تحف العقول : ص 425 نحوه ، بحار الأنوار : ج 25 ص 220 ح 20 .

2 / 5 استدلال امام رضاعلیه السلام

2 / 5 استدلال امام رضا علیه السلام - به نقل از ریّان بن صلت - : امام رضا علیه السلام در مرو به مجلس مأمون - که گروهی از علمای عراق و خراسان در آن گرد آمده بودند - ، وارد شد . مأمون گفت : معنای این آیه را به من بگوئید : «سپس کتاب را به کسانی از بندگانش که آنان را برگزیده بودیم ، میراث دادیم» . علما گفتند : مراد خداوند عز و جل از آن ، تمام امت است . مأمون گفت : شما چه می گویی ، ای ابو الحسن ؟ امام رضا علیه السلام فرمود : «من سخن آنان را نمی گویم ؛ بلکه می گویم : مراد خداوند عز و جلاز آن ، عترت پاک [پیامبر صلی الله علیه و آله] اند» . مأمون گفت : به چه دلیل ، مقصودش فقط عترت است ، نه امت ؟ امام رضا علیه السلام فرمود : «اگر مرادش تمام امت باشد ، همه آنها اهل بهشت بودند؛ زیرا خداوند عز و جلی فرماید : «برخی از آنان به خود ستم می کنند ، برخی شان میانه رو هستند و برخی شان به اذن خدا در نیکی ها پیشتازند . این است آن فضل بزرگ» . سپس همه آنان را اهل بهشت قرار داده و فرموده است : «بهشت های جاودانی که در آنها وارد می شوند و در آنها با دستبندهایی از طلا زیور می یابند» تا آخر آیه . پس ، وراثت ، مختصّ عترت است و دیگران از آن بهره ای ندارند» . مأمون گفت : عترت پاک ، چه کسانی هستند ؟ امام رضا علیه السلام فرمود : «همان کسانی که خداوند عز و جل در کتابش در وصف ایشان فرموده است : «خدا در حقیقت ، می خواهد از شما خاندان ، پلیدی را ببرد و شما را پاک پاک گرداند» ، و همان کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من در میان شما دو چیز گران سنگ از خود بر جای می گذارم : کتاب خدا و عترتم ، یعنی اهل بیت . آگاه باشید که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند ، تا آن که در کنار حوض ، بر من وارد شوند . پس مراقب باشید که پس از من با آن دو ، چگونه رفتار می کنید . ای مردم ! به آنان چیزی نیاموزید ؛ زیرا آنها از شما داناترند» . علما گفتند : ای ابو الحسن ! از عترت به ما بگو . آیا عترت ، همان آل است یا غیر آل ؟ امام رضا علیه السلام فرمود : «همان آل است» . علما گفتند : اما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود : «امت من ، آل من اند» و طبق خبر متواتر غیر قابل رد ، اصحاب او نیز می گویند : آل محمد ، امت اویند . امام رضا علیه السلام فرمود : «به من بگوئید که آیا صدقه (زکات) بر آل ، حرام است ؟» . گفتند : بله . فرمود : «آیا بر امت ، حرام است ؟» . گفتند : نه . فرمود : «این ، فرق میان آل و امت است . وای بر شما ! به کجا برده می شوید ؟ آیا از قرآن روی گردان شده اید ، یا که شما مردمانی زیاده روید ؟ آیا نمی دانید که وراثت و طهارت ، تنها به برگزیدگان ره یافته تعلق گرفت ، نه دیگران ؟» . علما گفتند : به چه دلیل ، ای ابو الحسن ؟ فرمود : به دلیل سخن خدای عز و جل : «و هر آینه ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و پیامبری و کتاب را در نسل آن دو قرار دادیم . پس برخی از ایشان ره یافته اند و بیشترشان گم راه اند» . پس ارث بردن نبوت و کتاب ، متعلق به ره یافتگان است و گم راهان را از آن بهره ای نیست . مگر نمی دانید که وقتی نوح از پروردگار توانا و بزرگش درخواست کرد «و گفت : پروردگارم ! پسر من جزو خانواده من است و وعده تو هم حق است و تو بهترین داورانی» - چون خداوند عز و جل به نوح وعده داده بود که او و خانواده اش را نجات دهد - ، خداوند عز و جل فرمود : «ای نوح ! او از خانواده تو نیست . او کاری ناشایست است . پس چیزی را که نمی دانی ، از من درخواست مکن . من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی» ؟» . مأمون گفت : آیا خدا عترت را بر دیگر مردمان ، برتری داده است ؟ امام رضا علیه السلام فرمود : «خدای عز و جل برتری عترت بر دیگر مردمان را در کتاب استوارش بیان فرموده است» . مأمون گفت : در کجای کتاب خداست ؟ امام رضا علیه السلام فرمود : «در آیه شریف : «خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید ؛ نسلی که یکی از دیگری است و البته خدا شنوا و داناست» ، و در جایی دیگر فرموده است : «بلکه به مردم ، به خاطر امتیازی که خدا به آنان داده است ، رشک می برند . ما به خاندان ابراهیم ، کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی بزرگ بخشیدیم» . سپس در پی آن ، خطاب را متوجه دیگر مؤمنان کرده و فرموده است : «ای کسانی که ایمان آورده اید ! خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و اولو الأمر خود ، فرمان برید» . مقصودش از اولو الأمر ، همان کسانی هستند که آنان را کتاب و حکمت

داده و به خاطر این دو، مورد رشك واقع شده اند. پس آیه شریف: «بلکه به مردم، به خاطر امتیازی که خدا به آنان داده است، رشك می برند. ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم»، به معنای اطاعت از برگزیدگان پاك است؛ زیرا ملك در این جا، همان اطاعت کردن از ایشان است». علما گفتند: به ما بفرما که آیا خدای عز و جل این برگزیدگی [عترت] را در قرآن، بیان نموده است؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «در ظاهر [قرآن]، این برگزیدگی را در دوازده جا و موضع بیان نموده، و این، غیر از مواردی است که در باطن آن آمده است. نخستین مورد آن، این سخن خداست: «و عشیره نزدیکت را هشدار ده» و خویشان بااخلاصت را. در قرائت اُبی بن کعب، این گونه است [یعنی با اضافه «و خویشان بااخلاصت را»]. این جمله در مصحف عبد الله بن مسعود نیز وجود داشته است و این، جایگاهی والا و امتیازی بزرگ و شرافتی عظیم است؛ چرا که خداوند عز و جل با این کلام، «آل» را قصد کرد و آن را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ذکر نمود. این، یکی. آیه دوم در باره برگزیدگی، این سخن خدای عز و جل است: «جز این نیست که خدا می خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را پاك پاك گرداند». این نیز امتیازی است که هیچ کس آن را انکار نمی کند، مگر شخصی که معاند و گم راه باشد؛ چون او با وجود چنین پاکی و طهارتی، [دیگری را] برتری داده است. این، دوم. و آیه سوم، وقتی خداوند، پاکان خلق خود را متمایز ساخت، در آیه مباحله به پیامبرش دستور داد که همراه آنان مباحله کند و فرمود: ای محمد! «هر کس در باره آن، پس از آن که تو را دانش حاصل آمد، محاجّه کرد، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانمان را و زنانمان و زنانمان را و خودمان و خودتان را فرا بخوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و حسن و حسین و فاطمه _ که دروذهای خدا بر آنان باد _ را بیرون آورد و آنها را در کنار خود قرار داد. آیا می دانید معنای سخن او عز و جل: «خودمان و خودتان» چیست؟». علما گفتند: مقصودش خود اوست. ابو الحسن علیه السلام فرمود: «اشتباه می کنید؛ بلکه مقصودش از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است. دلیل بر این مطلب، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است، آن جا که فرمود: یا بنی ولیعه دست از این کارها بر می دارند، یا مردی را سوی آنان گسیل می دارم که همانند خود من است؟ و مقصود ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. مراد از پسران [در این آیه شریف] هم حسن و حسین اند و مراد از زنان، فاطمه است. این ویژگی است که هیچ کس در آن بر ایشان پیشی نمی گیرد، و امتیازی است که هیچ بشری در آن به پای آنان نمی رسد، و شرافتی است که هیچ مخلوقی در آن بر ایشان پیش دستی نمی کند؛ زیرا نفس علی را همچون نفس خودش قرار داده است. این، سوم است...».

الفصول المختارة: قَالَ الْمَأْمُونُ يَوْمَا لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرْنِي بِأَكْبَرِ فَضِيلَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُلُّ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ ؟ قَالَ : فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَضِيلَتُهُ فِي الْمُبَاهَلَةِ ؛ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ : « فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ » ، فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَكَانَا ابْنَيْهِ ، وَدَعَا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَكَانَتْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ نِسَاءَهُ ، وَدَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ نَفْسَهُ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَقَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ سُدَّ بِحَانَهُ أَجَلَ مَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَفْضَلَ ، فَوَجَبَ أَنْ لَا يَكُونَ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْ نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . قَالَ : فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ : أَلَيْسَ قَدْ ذَكَرَ اللَّهُ الْأَبْنَاءَ بِلَفْظِ الْجَمْعِ ، وَإِنَّمَا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْنَيْهِ خَاصَّةً ، وَذَكَرَ النِّسَاءَ بِلَفْظِ الْجَمْعِ وَإِنَّمَا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْنَتَهُ وَحَدَهَا ، فَلِمَ لَا جَازَ أَنْ يَذْكَرَ الدُّعَاءَ لِمَنْ هُوَ نَفْسُهُ وَيَكُونُ الْمُرَادُ نَفْسَهُ فِي الْحَقِيقَةِ دُونَ غَيْرِهِ ، فَلَا يَكُونُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْفَضْلِ ؟ قَالَ : فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ بِصَحِيحٍ مَا ذَكَرْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَذَلِكَ أَنَّ الدَّاعِيَ إِذَا كَانَ دَاعِيًا لِغَيْرِهِ كَمَا يَكُونُ الْأَمْرُ أَمْرًا لِغَيْرِهِ ، وَلَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ دَاعِيًا لِنَفْسِهِ فِي الْحَقِيقَةِ كَمَا لَا يَكُونُ أَمْرًا لَهَا فِي الْحَقِيقَةِ ، وَإِذَا لَمْ يَدْعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلًا فِي الْمُبَاهَلَةِ إِلَّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ نَفْسُهُ الَّتِي عَنَاهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ ، وَجَعَلَ حُكْمَهُ ذَلِكَ فِي تَنْزِيلِهِ . قَالَ : فَقَالَ الْمَأْمُونُ : إِذَا وَرَدَ الْجَوَابَ سَقَطَ السُّؤَالُ . (1)

الفصول المختارة: روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: بزرگ ترین فضیلت امیر مؤمنان [علی علیه السلام] که قرآن بر آن دلالت دارد، چیست؟ امام رضا علیه السلام به او فرمود: «فضیلت مباحله اش. خداوند عز و جل فرمود: «پس هر کس که در این باره، پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو محاجه کرد، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان را و زنانمان و زنانتان را و خودمان و خودتان را فرا بخوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام را فرا خواند. پس این دو، پسران اویند، و فاطمه علیها السلام را فرا خواند. پس در این جا مراد از زنانش اوست، و امیر مؤمنان علیه السلام را فرا خواند. پس به حکم خدا، امیر مؤمنان علیه السلام، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است. از طرفی می دانیم که هیچ يك از خلق خداوند سبحان، بزرگ تر و برتر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست. پس لازم است که هیچ کس برتر از نفس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نباشد، به حکم خدا». مأمون گفت: آیا نه این است که خداوند، عبارت «پسران» را به صورت جمع، ذکر فرمود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور خاص، دو پسرش را فرا خواند، و «زنان» را نیز به صورت جمع آورد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط دخترش را فرا خواند؟ پس چرا جایز نباشد که فرا بخواند و خودش را بخواند و مرادش هم در حقیقت، خود او باشد و نه کسی دیگر؟ بنا بر این، فضیلتی را که گفتی، به امیر مؤمنان، مربوط نمی شود. امام رضا علیه السلام به او فرمود: «آنچه گفتی، درست نیست، ای امیر مؤمنان؛ زیرا فرا خواننده، در حقیقت، کسی جز خود را فرا می خواند، چنان که فرمان دهنده به کسی جز خود، فرمان می دهد و درست نیست که در حقیقت، خودش را فرا بخواند، چنان که فرمان دهنده نمی تواند فرمان دهنده به خودش باشد. و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مباحله، مردی جز امیر مؤمنان علیه السلام را فرا نخواند، ثابت می شود که مقصود از «خود» که خداوند متعال در کتابش فرموده، امیر مؤمنان علیه السلام است، و حکم آن را در تنزیلش قرار داد». مأمون گفت: چون جواب آمد، سؤال رخت بر می بندد.

طرائف المقال: إِنَّ الْمَأْمُونَ قَالَ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى خِلَافَةِ جَدِّكَ [عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ]؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنْفُسَنَا»، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلَا «نِسَاءَنَا»! فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْلَا «أَبْنَاؤَنَا»! فَسَكَتَ الْمَأْمُونُ (1). (2)

-
- 1- قال العلامة الطباطبائي في بيان هذا الحديث: قوله عليه السلام: «أَنْفُسَنَا»، يريد أن الله جعل نفس علي عليه السلام كنفس نبيه صلى الله عليه وآله، وقوله: «لَوْلَا نِسَاءَنَا» معناه: أن كلمة «نِسَاءَنَا» في الآية دليل على أن المراد بالأنفس الرجال، فلا فضيلة فيه حينئذٍ، وقوله عليه السلام: «لَوْلَا أَبْنَاؤَنَا» معناه: أن وجود «أَبْنَاؤَنَا» فيها يدل على خلافه؛ فإن المراد بالأنفس لو كان هو الرجال لم يكن مورد لذكر الأبناء (الميزان في تفسير القرآن: ج 3 ص 230).
- 2- طرائف المقال: ج 2 ص 302.

طرائف المقال: مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: دلیل بر خلافت جدّت [علی بن ابی طالب] چیست؟ فرمود: «کلمه خودمان». مأمون گفت: البتّه اگر کلمه «زنانمان» نبود! امام رضا علیه السلام فرمود: «البتّه اگر کلمه پسرانمان نبود!». مأمون، سکوت کرد. (1)

1- علامه طباطبایی قدس سره در توضیح این حدیث می فرماید: مراد امام علیه السلام از این که فرمود: «کلمه خودمان»، این است که خداوند، خود علی علیه السلام را همانند خود پیامبرش قرار داده است و مراد مأمون از جمله: «اگر کلمه زنانمان نبود»، این است که کلمه «زنانمان» در آیه دلیل آن است که مراد از «خودها» مردان اند. بنا بر این، فضیلتی در آن برای امیر مؤمنان نیست، و جمله امام علیه السلام که: «اگر کلمه پسرانمان نبود»، معنایش این است که وجود «پسرانمان» در این آیه، بر خلاف نظر مأمون دلالت دارد؛ زیرا اگر مراد از «خودها» مردان باشند، آوردن کلمه «پسرانمان» مورد نداشت [چرا که کلمه «خودمان» در صورتی که به معنای مردان باشد، شامل حسنین هم می شود و دیگر ذکر «پسرانمان» لزومی نداشت (المیزان فی تفسیر القرآن: ج 3 ص 230)].

الفصل الثالث : نماذج من مباهلات غير أهل البيت عليهم السلام الملهوف: قال الراوي : وَخَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ خُصَّيْرٍ - وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا - فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ ، وَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ فِي أَنْ يَقْتَلَ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ ، فَتَلَاقِيَا فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ . (1)

رجال النجاشي : مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قُضَاعَةَ بْنِ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَالِ ، مَوْلَى بَنِي أَسَدٍ ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ، شَيْخُ الطَّائِفَةِ ، ثِقَّةٌ فَقِيهٌ فَاضِلٌ ، وَكَانَتْ لَهُ مَنْزِلَةٌ مِنَ السُّلْطَانِ ، كَانَ أَصْلُهَا أَنَّهُ نَاطَرَ قَاضِيِ الْمَوْصِلِ فِي الْإِمَامَةِ بَيْنَ يَدَيْ ابْنِ حَمْدَانَ ، فَانْتَهَى الْقَوْلُ بَيْنَهُمَا إِلَى أَنْ قَالَ لِلْقَاضِي : تَبَاهِلْنِي ؟ فَوَعَدَهُ إِلَى غَدٍ ، ثُمَّ حَصَدُوا فَبَاهَلَهُ وَجَعَلَ كَفَّهُ فِي كَفِّهِ ، ثُمَّ قَامَا مِنَ الْمَجْلِسِ . وَكَانَ الْقَاضِي يَحْصُرُ دَارَ الْأَمِيرِ ابْنِ حَمْدَانَ فِي كُلِّ يَوْمٍ ، فَتَأَخَّرَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَمِنْ غَدِهِ ، فَقَالَ الْأَمِيرُ : اِعْرِفُوا خَبَرَ الْقَاضِي ! فَعَادَ الرَّسُولُ فَقَالَ : إِنَّهُ مُنْذُ قَامَ مِنْ مَوْضِعِ الْمُبَاهَلَةِ حُمٌّ وَانْتَفَخَ الْكَفُّ الَّذِي مَدَّهُ لِلْمُبَاهَلَةِ وَقَدْ اسْوَدَّتْ ، ثُمَّ مَاتَ مِنَ الْغَدِ . فَانْتَشَرَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّفْوَانِيِّ بِهَذَا ذِكْرٌ عِنْدَ الْمُلُوكِ ، وَحُطِّيَ مِنْهُمْ وَكَانَتْ لَهُ مَنْزِلَةٌ . (2)

الغيبة للطوسي عن أبي علي بن همام : أَنْفَذَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ السَّلْمَغَانِيِّ الْعِرَاقِيَّ إِلَى الشَّيْخِ الْحَسَنِ بْنِ رُوحٍ ؛ يَسْأَلُهُ أَنْ يُبَاهِلَهُ ، وَقَالَ : أَنَا صَاحِبُ الرَّجْلِ وَقَدْ أُمِرْتُ بِإِظْهَارِ الْعِلْمِ ، وَقَدْ أَظْهَرْتُهُ بَاطِنًا وَظَاهِرًا ، فَبَاهِلْنِي . فَأَنْفَذَ إِلَيْهِ الشَّيْخُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي جَوَابِ ذَلِكَ : إِنِّي تَقَدَّمَ صَاحِبُهُ فَهُوَ الْمَخْصُومُ . فَتَقَدَّمَ الْعِرَاقِيُّ فَقَتَلَ وَصَلَبَ ، وَأُخِذَ مَعَهُ ابْنُ أَبِي عَوْنٍ ، وَذَلِكَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَثَلَاثِمِئَةً . (3)

1- الملهوف : ص 160 ، مثير الأحزان : ص 61 .

2- رجال النجاشي : ج 2 ص 316 الرقم 1051 ، خلاصة الأقوال : ص 144 رقم 33 .

3- الغيبة للطوسي : ص 307 ح 258 ، الخرائج والجرائح : ج 3 ص 1122 ح 39 ، بحار الأنوار : ج 51 ص 323 ح 43 .

فصل سوم: چند نمونه از مباحله های غیر اهل بیت علیهم السلام

فصل سوم: چند نمونه از مباحله های غیر اهل بیت علیهم السلام: راوی گفت: بُریر بن خُصَیر _ که مردی زاهد و عابد بود _ ، به میدان قدم نهاد و یزید بن معقل به رزم او آمد . قرار گذاشتند مباحله کنند و از خدا بخواهند که هر يك از آن دو بر باطل است، به دست آن که بر حق است، کشته شود . پس با هم به رزم پرداختند و بریر، او را کشت .

رجال النجاشی: ابو عبد الله محمد بن احمد بن عبد الله بن قضاة بن صفوان بن مهران جمال، وابسته بنی اسد، شیخ طایفه و فردی موثق و فقیه و فاضل بود و نزد سلطان، منزلتی والا داشت . علّتش آن بود که وی در حضور ابن حمدان با قاضی موصل در باره امامت مناظره کرد و کار به آن جا رسید که به قاضی گفت: با من مباحله کن . و برای فردای آن روز، وعده مباحله گذاشتند . سپس همگی جمع شدند و نجاشی دستش را در دست قاضی گذاشت و با او مباحله کرد . آن گاه هر دو برخاستند و رفتند . قاضی هر روز در سرای امیر ابن حمدان حاضر می شد؛ اما آن روز و روز بعد نیامد . امیر گفت: از قاضی خبر بگیرید! فرستاده امیر، بر گشت و گفت: قاضی از همان وقت که محلّ مباحله را ترك کرده، دچار تب شده و دستی که با آن مباحله نموده، ورم کرده و سیاه شده است . وی فردای آن روز از دنیا رفت . این واقعه موجب شد که آوازه ابو عبد الله صفوانی در میان بیچد و از عنایات آنان برخوردار گردد و منزلتی والا یابد .

الغیبة، طوسی _ به نقل از ابو علی بن همّام _ : محمد بن علی شلمغانی عزاقری، به شیخ حسین بن روح پیغام داد و از او خواست که با وی مباحله کند و گفت: من نماینده آقا هستم، و به من امر شده که اظهار علم [و نمایندگی] کنم و من هم آن را در پنهان و آشکارا اظهار کردم . [اگر قبول نداری که من نماینده هستم،] با من مباحله کن . شیخ رضی الله عنه در جوابش پیغام داد که: هر يك از ما جلوتر از دیگری رفت (مُرد)، او محکوم است . عزاقری جلوتر مُرد. او را کشتند و به دار آویختند و ابن ابی عون نیز با او دستگیر شد . این واقعه در سال 323 بود .

بحار الأنوار عن ابن عباس: الوُضوءُ غَسَلَتَانِ وَمَسْحَتَانِ ، مَنْ بَاهَلَنِي بَاهَلْتُهُ . (1)

جامع بيان العلم عن ابن عباس: لِيَتَّقِيَ اللَّهُ زَيْدٌ (2) ، أَيْجَعَلُ وَلَدَ الْوَالِدِ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ ، لَا يَجَعَلُ أَبَ الْأَبِ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ ؟ ! إِنْ شَاءَ بَاهَلْتُهُ عِنْدَ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ . (3)

-
- 1- بحار الأنوار : ج 80 ص 247 .
 - 2- هوزيد بن ثابت ، حَكَمَ فِي الْإِرْثِ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ وَخَالَفَ حُكْمَ الْإِسْلَامِ .
 - 3- جامع بيان العلم : ج 2 ص 107 .

بحار الأنوار_ به نقل از ابن عبّاس _ :وضو، دو شستن و دو مسح کشیدن دارد . هر کس حاضر است [در این باره]با من مباحله کند ، با او مباحله می کنم .

جامع بیان العلم_ به نقل از ابن عبّاس _ :زید (1) باید از خدا بترسد . آیا او فرزند فرزند را به منزله فرزند می شمارد؛ امّا پدر پدر را به منزله پدر نمی داند؟! اگر بخواهد ، در کنار حجر الأسود با او مباحله می کنم .

1- منظور، زید بن ثابت است که در باره ارث، بر اساس حکم دوره جاهلیت و بر خلاف حکم اسلام ، حکم داد.

الفصل الرابع : آداب يوم المباهلة 4 / 1 الغسلاً لإمام الصادق عليه السلام_ في حديثٍ يَدُكُرُ فِيهِ الْأَغْسَالُ _ :غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَاجِبٌ ... وَغُسْلُ الْمُبَاهَلَةِ وَاجِبٌ (1) . (2)

4 / 2 الصَّلَاةُ لإمام الصادق عليه السلام : مَنْ صَلَّى فِي هَذَا الْيَوْمِ [يَعْنِي الرَّابِعَ وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ] رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ الزَّوَالِ بِنِصْفِ سَاعَةٍ شُكِرَ لِلَّهِ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْهِ وَخَصَّهُ بِهِ ، يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ أُمَّ الْكِتَابِ مَرَّةً وَاحِدَةً ، وَعَشْرَ مَرَّاتٍ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ، وَعَشْرَ مَرَّاتٍ آيَةَ الْكُرْسِيِّ إِلَى قَوْلِهِ : «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» ، وَعَشْرَ مَرَّاتٍ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» ؛ عَدَلَتْ عِنْدَ اللَّهِ مِئَةَ أَلْفِ حِجَّةٍ ، وَمِئَةَ أَلْفِ عُمْرَةٍ ، وَلَمْ يَسْأَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ كَأَنَّهُ مَا كَانَتْ ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ . (3)

1- .ورواه الكليني عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد عن عثمان بن عيسى نحوه ، إلا أنه أسقط غسل من مس ميتا ، وغسل المحرم ، وغسل يوم عرفة ، وغسل دخول الحرم ، وغسل المباهلة . أقول : حمل الشيخ وغيره الوجوب على الاستحباب المؤكّد في غير الأغسال الستّة الواجبة ، وذكروا أنّ الأخبار دالة على نفي وجوبها (وسائل الشيعة : ج 2 ص 937 ح 3708) .

2- .تهذيب الأحكام : ج 1 ص 104 ح 270 عن سماعة ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 78 ح 176 ، وسائل الشيعة : ج 2 ص 937 ح 3708 .

3- .مصباح المتهدّد : ص 758 ، الإقبال : ج 2 ص 371 ، وسائل الشيعة : ج 5 ص 287 ح 10354 .

فصل چهارم : آداب روز مباحله**4 / 1 غسل کردن****4 / 2 نماز خواندن**

فصل چهارم : آداب روز مباحله 4 / 1 غسل کردن امام صادق علیه السلام_ در حدیثی که در آن از انواع غسل ها یاد می کند _ : غسل جنابت، واجب است... و غسل مباحله نیز واجب است . (1)

4 / 2 نماز خواندن امام صادق علیه السلام: هر کس در این روز _ یعنی بیست و چهارم ذی حجّه _ نیم ساعت قبل از ظهر، دو رکعت نماز به شکرانه نعمتی که خدا به او اختصاص داده است ، به جا آورد و در هر رکعتی، يك بار امّ الكتاب (سوره فاتحه) ، و ده مرتبه «قل هو الله احد» و ده مرتبه آیه الكرسي تا «هم فيها خالدون» ، و ده مرتبه «انا انزلناه فى ليلة القدر» را بخواند ، [این عملش] در نزد خداوند با صد هزار حج و صد هزار عمره برابر است و هر حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را که از خداوند عز و جل بخواهد، به او عطا می فرماید ؛ هر حاجتی که باشد ، إن شاء الله .

1- . شیخ حرّ عاملی می گوید: مانند این حدیث را کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی روایت کرده است، جز آن که غسل مسّ میّت و غسل محرّم و غسل روز عرفه و غسل داخل شدن به حرم و غسل مباحله را انداخته است. من می گویم : شیخ و دیگران، وجوب را در غیر شش غسل واجب ، بر استحباب مؤکّد، حمل کرده اند و گفته اند که اخبار بر نفی وجوب این غسل ها دلالت دارند. (وسائل الشیعة: ج 2 ص 937 ح 3708)

4 / 3 الدُّعَاءُ الْإِقْبَالُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ قُلْتُ إِنَّ فِي هَذَا الدُّعَاءِ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ لَصَدَقْتُ، وَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِيهِ مِنَ الْإِجَابَةِ لَاضْطَرُّوا عَلَى تَعْلِيمِهِ بِالْأَيْدِي، وَأَنَا لَأُقَدِّمُهُ بَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي فَيُنَجِّحُ، وَهُوَ دُعَاءُ الْمُبَاهَلَةِ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (1) ثُمَّ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، وَإِنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبَرَهُ بِهَذَا الدُّعَاءِ، قَالَ: تَخْرُجُ أَنْتَ وَوَصِيكَ وَسِبْطَكَ وَابْنَتُكَ وَبَاهِلُ الْقَوْمِ وَادْعُوا بِهِ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا دَعَوْتُمْ فَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى مِنْ كُنُوزِ الْعِلْمِ، فَاشْفَعُوا بِهِ وَاکْتُمُوهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ السُّفَهَاءِ وَالْمُنَافِقِينَ. الدُّعَاءُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِبَهَائِهِ، وَكُلُّ بَهَائِكَ بِبَهَائِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِجَلَالِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِجَمَالِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِعَظَمَتِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِأَنْوَرِهِ، وَكُلُّ نُورِكَ بِأَنْوَرِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِأَوْسَعِهَا، وَكُلُّ رَحْمَتِكَ بِأَوْسَعِهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَمَالِكَ بِكَمَالِهِ، وَكُلُّ كَمَالِكَ بِكَمَالِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَمَالِكَ كَامِلٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَمَالِكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَلِمَاتِكَ بِأَتْمَمِّهَا، وَكُلُّ كَلِمَاتِكَ تَامَّةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ أَسْمَانِكَ بِأَكْبَرِهَا، وَكُلُّ أَسْمَانِكَ كَبِيرَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَانِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِأَعَزِّهَا، وَكُلُّ عِزَّتِكَ عَزِيزَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَشِيئَتِكَ بِأَمْضَاهَا، وَكُلُّ مَشِيئَتِكَ مَاضِيَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَشِيئَتِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ الَّتِي اسْتَطَلَّتْ بِهَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، وَكُلُّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطِيلَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِأَنْفَذِهِ، وَكُلُّ عِلْمِكَ نَافِذٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِأَرْضَاهُ، وَكُلُّ قَوْلِكَ رِضًا (رَضِي)، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقَوْلِكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَسَائِلِكَ بِأَحَبِّهَا إِلَيْكَ، وَكُلُّ مَسَائِلِكَ إِلَيْكَ حَبِيبَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَسَائِلِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَرَفِكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَرَفِكَ بِأَشْرَفِهِ، وَكُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَلِكِكَ بِأَفْخَرِهِ، وَكُلُّ مَلِكِكَ فَاحِزٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَلِكِكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَلَانِكَ بِأَعْلَاهُ، وَكُلُّ عَلَانِكَ عَالٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَلَانِكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ آيَاتِكَ بِأَعْجَبِهَا، وَكُلُّ آيَاتِكَ عَجِيبَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِآيَاتِكَ كَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَنَّاكَ بِأَقْدَمِهِ، وَكُلُّ مَنَّاكَ قَدِيمٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنَّاكَ كَلِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا تُجِيبُنِي بِهِ حِينَ أَسْأَلُكَ، يَا اللَّهُ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِبَهَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِجَلَالِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِعَظَمَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِكَمَالِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِقَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِبَلَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَبَّاهُ - حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ - ». وَتَقُولُ: «أَسْأَلُكَ سَيِّدِي فَلَيْسَ مِثْلَكَ شَيْءٌ، وَأَسْأَلُكَ بِكُلِّ دَعْوَةٍ دَعَاكَ بِهَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُفْرَبٌ أَوْ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَتْ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ اسْتَجَبْتَ دَعْوَتَهُ مِنْهُ، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، وَأَتَقَدَّمُ بَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي بِمُحَمَّدٍ، يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، أَتَوَجَّهُ إِلَى رَبِّكَ وَرَبِّي وَأَقْدَمُكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي، يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ، أَسْأَلُكَ بِكَ فَلَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ خَلِيلِكَ وَنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَبِعِزَّتِهِ، وَأَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي. وَأَسْأَلُكَ بِحَيَاتِكَ الَّتِي لَا تَمُوتُ، وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي لَا يُطْفَأُ، وَبِالْعَيْنِ الَّتِي لَا تَنَامُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ». ثُمَّ

تَسْأَلُ حَاجَتَكَ تُقْضَىٰ إِن شَاءَ اللَّهُ . (2)

1- آل عمران : 61 .

2- الإقبال : ج 2 ص 356 ، مصباح المتهدّد : ص 759 ح 844 وليس فيه صدره إلى « وادعوا به » .

4 / 3 دعا کردن لاقبال_ به نقل از حسین بن خالد، از امام صادق علیه السلام _ : [پدرم] باقر علیه السلام فرمود : «اگر بگویم در این دعا اسم اعظم است، راست گفته ام، و اگر مردم از اجابتی که در این دعا هست، آگاه بودند، برای آن سر و دست می شکستند، و من خود، پیش از [طلب] حوائج، آن را می خوانم و کارساز می شود. این دعا، دعای مباحله است برگرفته از این سخن خداوند متعال : «بگو: بیاید پسرانمان و پسرانمان را و زنانمان و زنانمان را و خودمان و خودتان را فرا بخوانیم» تا آخر آیه . جبرئیل علیه السلام بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و این دعا را به او آموخت و گفت : خودت به همراه وصیت و دونو ات و دخترت بیرون می روی و با آن عده مباحله کن و این دعا را بخوان» . هر گاه دعا کردید، در دعا کوشش و پافشاری ورزید؛ زیرا آنچه نزد خداست، از گنج های دانش، بهتر و ماندگارتر است . پس این دعا را شفیع قرار دهید و آن را از ناهلش _ یعنی نابخردان و منافقان _ ، پوشیده بدارید» . دعا این است : «بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ تابناک ترین تابناکی ات، و همه تابناکی های تو تابناک است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه تابناکی ات . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ شکوهمندترین شکوهت، و همه شکوه های تو شکوهمند است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه شکوهت . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ زیباترین زیبایی ات، و همه زیبایی های تو زیباست . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه زیبایی ات . بار خدایا ! تو را می خوانم، چنان که فرمانم دادی . پس دعایم را اجابت فرما، چنان که به من وعده داده ای . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ بزرگ ترین بزرگی ات، و همه بزرگی های تو بزرگ است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه بزرگی ات . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ نورانی ترین نورهایت، و همه نورهای تو نورانی است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه نورت . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ گسترده ترین رحمت و همه رحمت های تو گسترده است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه رحمت . بار خدایا ! تو را می خوانم، چنان که فرمانم دادی . پس دعایم را اجابت فرما، چنان که به من وعده داده ای . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ کامل ترین کمالت، و همه کمالت های تو کامل است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه کمالت . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ تمام ترین کلمات، و همه کلمات تو، تمام است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه کلمات . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ بزرگ ترین نام هایت، و همه نام های تو بزرگ است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه نام هایت . بار خدایا ! تو را می خوانم، چنان که فرمانم دادی . پس دعایم را اجابت کن، چنان که به من وعده داده ای . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ عزیزترین عزّت، و همه عزّت های تو عزیز است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه عزّت . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ جاری ترین خواستت، و همه خواست های تو جاری اند . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه خواست هایت . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ قدرتت که به واسطه آن بر هر چیزی چیره ای ، و همه قدرت های تو چیره است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه قدرتت . بار خدایا ! تو را می خوانم، چنان که فرمانم دادی . پس دعایم را اجابت فرما، چنان که به من وعده داده ای . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ نافذترین علمت و همه علم های تو نافذ است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه علمت . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ پسندیده ترین گفتارت، و همه گفتارهای تو پسندیده است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه گفتارت . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ محبوب ترین درخواست ها در نزد تو، و همه درخواست ها از تو، محبوب توست . بار خدایا ! از تو درخواست می کنم به حقّ همه درخواست ها از تو . بار خدایا ! تو را می خوانم، چنان که فرمانم دادی . پس دعایم را اجابت فرما، چنان که به من وعده داده ای . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ والاترین والایی ات، و همه والایی های تو والاست . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه والایی ات . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ پاینده ترین مراتب سلطنتت، و همه مراتب سلطنت تو پاینده است . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ همه مراتب سلطنتت . بار خدایا ! از تو می خواهم به حقّ باشکوه ترین مراتب پادشاهی ات، و همه مراتب پادشاهی تو، باشکوه است

الإقبال: 1: دُعَاءُ الْمُبَاهَلَةِ وَالْإِنَابَةِ وَالتَّضَرُّعِ وَالْمَسْأَلَةِ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (1).

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (2). «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (3). «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مَتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَلْقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (4). هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْرَفُ لَهُ سَمِيٌّ، وَهُوَ اللَّهُ الرَّجَاءُ وَالْمُرْتَجَى، وَاللَّجَأُ وَالْمُلْتَجَى، وَإِلَيْهِ الْمُشْتَكَى، وَمِنْهُ الْفَرَجُ وَالرَّخَاءُ، وَهُوَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ بِحَقِّ الْإِسْمِ الرَّفِيعِ عِنْدَكَ، الْعَالِي الْمَنِيعِ، الَّذِي اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ، وَاخْتَصَصْتَهُ لِذِكْرِكَ، وَمَنْعْتَهُ جَمِيعَ خَلْقِكَ، وَأَفْرَدْتَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ دُونَكَ، وَجَعَلْتَهُ دَلِيلًا عَلَيْكَ وَسَبَبًا إِلَيْكَ، وَهُوَ أَعْظَمُ الْأَسْمَاءِ، وَأَجَلُّ الْأَقْسَامِ، وَأَفْخَرُ الْأَشْيَاءِ، وَأَكْبَرُ الْغَنَائِمِ، وَأَوْفَقُ الدُّعَاءِ، ثُمَّ (5) لَا تَحِيَّبُ رَاجِيَهُ وَلَا تَرُدُّ دَاعِيَهُ، وَلَا يَضَعُفُ مَنْ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ وَلَجَأَ إِلَيْهِ. وَأَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ الَّتِي تَفَرَّدْتَ بِهَا أَنْ تَقْبَلِي النَّارَ بِقُدْرَتِكَ، وَتُدْخِلِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ. يَا نُورُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قَدْ اسْتَضَاءَ بِنُورِكَ أَهْلُ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ، فَاسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي نُورًا فِي سَمْعِي وَبَصَرِي أَسْتَضِيءُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. يَا عَظِيمُ أَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، بِعَظَمَتِكَ اسْتَعْنَتْ فَارْفَعَنِي وَالْحَقْنِي دَرَجَةَ الصَّالِحِينَ. يَا كَرِيمُ بِكَرَمِكَ تَعَرَّضْتُ، وَبِهِ تَمَسَّكْتُ، وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاعْتَمَدْتُ، فَأَكْرِمْنِي بِكَرَامَتِكَ، وَأَنْزِلْ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ، وَقَرِّبْنِي مِنْ جِوَارِكَ، وَأَلْبَسْنِي مِنْ مَهَابَتِكَ وَبِهَابَتِكَ، وَأِنلني مِنْ رَحْمَتِكَ وَجَزِيلِ عَطَائِكَ. يَا كَبِيرُ لَا تَصْغُرْ خَدْيِي، وَلَا تَسْلُطْ عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي، وَارْفَعْ ذِكْرِي، وَشَدِّدْ مَقَامِي، وَأَعْلِفْ فِي عِلِّيِّينَ دَرَجَتِي. يَا مُتَعَالٍ (/ مُتَعَالِي) أَسْأَلُكَ بِعُلُوِّكَ أَنْ تَرْفَعَنِي وَلَا تَصْغُرْ عَنِّي، وَلَا تُذِلَّنِي بِمَنْ هُوَ أَرْفَعُ مِنِّي، وَلَا تَسْلُطْ عَلَيَّ مَنْ هُوَ دُونِي، وَأَسْكِنْ خَوْفَكَ قَلْبِي. يَا حَيُّ أَسْأَلُكَ بِحَيَاتِكَ الَّتِي لَا تَمُوتُ أَنْ تَهْوُونَ عَلَيَّ الْمَوْتَ، وَأَنْ تُحْيِيَنِي حَيَاةً طَيِّبَةً، وَتُوفِّيَنِي مَعَ الْأَبْرَارِ. يَا قَيُّومُ أَنْتَ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ (بِمَا كَسَبَتْ)، وَالْمُقِيمُ بِكُلِّ شَيْءٍ، اجْعَلْنِي مِمَّنْ يُطِيعُكَ وَيَقُومُ بِأَمْرِكَ وَحَقِّكَ، وَلَا يَغْفُلُ عَنْ ذِكْرِكَ. يَا رَحْمَنُ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ، وَجِدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ وَجُودِكَ (/ جِوَارِكَ)، وَنَجِّنِي مِنْ عِقَابِكَ، وَأَجْرِنِي مِنْ عَذَابِكَ. يَا رَحِيمُ تَعَطَّفْ عَلَيَّ صُرْبِي بِرَحْمَتِكَ، وَجِدْ عَلَيَّ بِجُودِكَ وَرَأْفَتِكَ، وَخَلِّصْنِي مِنْ عَظِيمِ جُرْمِي بِرَحْمَتِكَ؛ فَإِنَّكَ الشَّفِيقُ الرَّفِيقُ، وَمَنْ لَجَأَ إِلَيْكَ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَالرُّكْنِ الْوُثْقَى. يَا مَلِكُ مِنْ مَلِكِكَ أَطْلُبُ، وَمِنْ خَزَائِنِكَ الَّتِي لَا تَنْفَدُ أَسْأَلُ، فَأَعْطِنِي مُلْكَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُعْجِزُكَ وَلَا يَنْقُصُكَ شَيْءٌ، وَلَا يُؤَثِّرُ فِيمَا عِنْدَكَ. يَا قُدُّوسُ أَنْتَ الطَّاهِرُ الْمُقَدَّسُ، فَطَهِّرْ قَلْبِي وَفَرِّغْنِي لِذِكْرِكَ، وَعَلِّمْنِي مَا يَنْفَعُنِي، وَزِدْنِي عِلْمًا إِلَى مَا عَلَّمْتَنِي. يَا جَبَّارُ بِقُوَّتِكَ أَعْتِي عَلَى الْجَبَّارِينَ، وَأَجْبِرْنِي يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ، وَكُلُّ جَبَّارٍ خَاضِعٌ لَكَ. يَا مُتَكَبِّرُ اكْنُفْنِي بِرُكْنِكَ، وَحُلِّ بَيْنِي وَبَيْنَ الْبُغَاةِ مِنْ خَلْقِكَ بِكِبَرِيَّاتِكَ. يَا عَزِيزُ أَعِزَّنِي بِطَاعَتِكَ، وَلَا تُذِلَّنِي (6) بِالْمَعَاصِي فَأَهْوُونَ عِنْدَكَ وَعِنْدَ خَلْقِكَ. يَا حَلِيمُ عُدْ عَلَيَّ بِحِلْمِكَ، وَاسْتُرْنِي بِعَفْوِكَ، وَاجْعَلْنِي مُؤَدِّيًا لِحَقِّكَ، وَلَا تَفْضَحْنِي يَوْمَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ. يَا عَلِيمُ أَنْتَ الْعَالِمُ بِحَالِي وَسِرِّي وَجَهْرِي وَخَطِّي وَعَمْدِي، فَاصْفَحْ لِي عَمَّا خَفِيَ عَنْ خَلْقِكَ مِنْ أَمْرِي. يَا حَكِيمُ أَسْأَلُكَ بِمَا أَحْكَمْتَ بِهِ الْأَشْيَاءَ فَأَتَقَنَّتْهَا، أَنْ تَحْكُمَ لِي بِالْإِجَابَةِ فِيمَا أَسْأَلُكَ وَأَرْغَبُ فِيهِ إِلَيْكَ. يَا سَلَامُ سَلِّمْ عَلَيَّ مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ، وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. يَا مُؤْمِنُ أَمِّتِي مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، وَارْحَمْ صُرْبِي وَذُلَّ مَقَامِي، وَاكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي. يَا مُهَيَّبُ خُذْ بِنَاصِيَتِي إِلَى رِضَاكَ، وَاجْعَلْنِي عَامِلًا بِطَاعَتِكَ مَعْصُومًا عَنْ طَاعَةِ مَنْ سِوَاكَ. يَا بَارِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلْنِي مِنَ الصَّادِقِينَ الْمَبْرُورِينَ عِنْدَكَ. يَا مُصَوِّرُ صَوْرَتِي فَأَحْسَنْتَ صَوْرَتِي، وَخَلَقْتَنِي فَأَكْمَلْتَ خَلْقِي، فَتَمِّمْ أَحْسَنَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، وَلَا تُشَوِّهْ خَلْقِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. يَا قَدِيرُ بِقُدْرَتِكَ قَدَّرْتَ وَقَدَّرْتَنِي عَلَى الْأَشْيَاءِ، فَاسْأَلُكَ أَنْ تُحْسِنَ عَلَيَّ أُمُورَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعُونَتِي، وَتُنَجِّنِي مِنْ سَوْءِ

أقدارك . يا غنِّي أغنني بَعْنائِكَ ، وأوسع عَلَيَّ في عَطائِكَ ، وأسفيني بِشَفائِكَ ، ولا تُبعِدني مِن سَلامَتِكَ . يا حَميدُ لَكَ الحَمْدُ كُلُّهُ ، وبِيدِكَ الأَمْرُ كُلُّهُ ، وَمِنكَ الخَيْرُ كُلُّهُ . اللَّهُمَّ الهَمِّهِ الشُّكْرَ عَلَيَّ ما أَعْطَيْتَنِي . يا مَجيدُ أَنْتَ المَجيدُ وَحَدَّكَ ، لا يَفوتُكَ شَيْءٌ ولا يُؤودُكَ (7) شَيْءٌ ، فَاجعَلني مَمَّنْ يَدُدُّسُكَ وَيَمَجِّدُكَ وَيُثني عَلَيكَ . يا أَحَدُ أَنْتَ اللهُ الفَرْدُ الأَحَدُ الصَّمَدُ لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوا أَحَدٌ ، فَكُنْ لي اللَّهُمَّ جارا ومونسا وَحصنا مَنيعا . يا وَترُ أَنْتَ وَترُ كُلِّ شَيْءٍ ، ولا يَعدِلُكَ شَيْءٌ ، فَاجعَلْ عاقِبَةَ أَمري إلى خَيرٍ ، وَاجعَلْ خَيرَ أَيامِي يَوْمَ الأَقالِ . يا صَمَدُ يا مَنْ لا تَأخُذُهُ سَنَةٌ ولا نَوْمٌ ، ولا يَخفي عَلَيهِ خَافِيَةٌ في ظُلُماتِ البَيرِ وَالبَحرِ ، احفَظْني في تَقَلُّبِي (/ تَحْيَلِي) ونومِي وبَيقَظَتِي . يا سَميعُ اسْمَعْ صَوْتِي ، وارحَمْ صَرَختِي . يا سَميعُ يا مُجيبُ يا بَصيرُ ، قَدِ احاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُكَ وَنَفَذَ فِيهِ عِلْمُكَ وَكُلُّهُ بِعَينِكَ ، فَانظُرْ إِلَيَّ بِرَحْمَتِكَ ، ولا تُعْرِضْ عَنِّي بِوَجْهِكَ . يا زُروفُ أَنْتَ أَرأفُ بي مِن أبي وَأُمِّي ، وَلو لا رَأفَتُكَ لَما عَطَفَا عَلَيَّ ، فَتَمِّمْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ ولا تُنغِّصْني ما أَعْطَيْتَنِي . يا لَطيْفُ الطَيفِ بي بِلطِيفِكَ الخَفيِّ مِن حَيْثُ أَعْلَمُ وَمِن حَيْثُ لا- أَعْلَمُ ، إِنَّكَ أَنْتَ عَلامُ الغُيوبِ . يا حَفيظُ احفَظْني في نَفْسِي وأهلي ومالي وولدي ، وما حَضَرْتُهُ وَوَعَيْتُهُ وَغَبْتُ عَنْهُ مِن أَمري بِما حَفِظْتَ بِهِ السَّمَاواتِ وَالأَرْضينِ وَما بَينَهُما ، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ . يا غَفورُ اغفِرْ لي ذُنوبي وَأَسْتُرْ عُيوبِي ، ولا تَقْضِ حَني بِسَرائِرِي إِنَّكَ أرحَمُ الرَّاحِمينِ . ويا وَدودُ اجعَلْ لي مِنكَ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً في الدُّنيا وَالأَخرَةِ ، وَاجعَلْ لي ذَليكَ في صَدورِ المُؤمِنينِ . يا ذا العَرشِ المَجيدِ اجعَلْني مِنَ المُسَبِّحينِ المُمَجِّدينِ لَكَ في آناءِ اللَّيلِ وَأَطرافِ النَّهارِ وَبالِغُدُوِّ وَالأَصْقالِ ، وَأَعِني عَلَيَّ ذَليكَ . يا مُبدئُ أَنْتَ بَدَأْتَ الأَشياءَ كَما تُريدُ ، وَأَنْتَ المُبدئُ المُعيدُ الفَعالُ لَما تُريدُ ، فَاجعَلْ لي الخَيرَةَ في البَدءِ وَالعاقِبَةِ في الأُمورِ . يا مُعيدُ أَنْتَ تُعيدُ الأَشياءَ كَما بَدَأْتَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ، أَسأَلُكَ إِعادَةَ الصِّحَّةِ وَالمالِ وَجَليلِ الأَحْوالِ إِلَيَّ وَالتَّفَضُّلِ بِذَليكَ . يا رَقيبُ احْرُسْني بِرَقبَتِكَ ، وَأَعِني بِحَفِظِكَ ، وَاكفِنِي بِفَضْلِكَ ، ولا- تَكِلْني إلى غَيرِكَ . يا شَكورُ أَنْتَ المَشكورُ عَلَيَّ ما رَعَيْتَ وَغَدَّيْتَ ، وَوَهَبْتَ وَأَعْطَيْتَ وَأَغْنَيْتَ ، فَاجعَلْني لَكَ مِنَ الشَّاكرينِ وَالأَلائِكِ مِنَ الحامِدينِ . يا باعِثُ ابْعَثْني شَهِيدا صَديقا رَضيّا ، عَزيزا حَميدا ، مُغْتَبِطا مَسرورا ، مَشكورا مَحبورا . يا وارِثُ تَرِثْ الأَرْضَ وَمَن عَلَیْها ، وَالسَّمَاواتِ وَسُكَّانَها ، وَجَميعَ ما خَلَقْتَ ، فَوَرِّثْني حِلْما وَعِلْما إِنَّكَ خَيرُ الوارِثينِ . يا مُحِبي أَحِبي حَياةً طَيبَةً بِجودِكَ ، وَاللهَمِّهِ شُكْرَكَ [وَذِكْرَكَ] (8) أَبدا ما أَبقيتَني ، وَأَتِني في الدُّنيا حَسَنَةً وَفي الأَخرَةِ حَسَنَةً وَقَني عَذابِ النَّارِ . يا مُحسِنُ عُدْ عَلَيَّ اللَّهُمَّ بِإِحسانِكَ ، وَضاعِفِ عِندي نِعْمَتِكَ وَجَميلِ بَلائِكَ . يا مُمِيتُ هَوْنٌ عَلَيَّ سَكَراتِ المَوْتِ وَغُصَصُهُ ، وَبارِكْ لي فِيهِ عِنْدَ نُزولِهِ ، ولا تَجعَلْني مِنَ النَّادِمينِ عِنْدَ مُفارِقَةِ الدُّنيا . يا مُجَمِلُ لا تُبَغِّضْني بِما أَعْطَيْتَنِي ، ولا تَمْنَعْني ما رَزَقْتَنِي ، ولا تَحْرِمْني ما وَعَدْتَنِي ، وَجَمِّلْني بِطاعَتِكَ . يا مُنعمُ تَمِّمْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ ، وَأَنسِنِي بِها ، وَاجعَلْني مِنَ الشَّاكرينِ لَكَ عَلَیْها . يا مُفضَّلُ بِفَضْلِكَ أَعيشُ ، وَلَكَ أَرجو ، وَعَلَيْكَ أَعْتَمِدُ ، فَأَوسعْ عَلَيَّ مِن فَضْلِكَ ، وَارزُقْني مِن حلالِ رِزْقِكَ . أَنْتَ الأَوَّلُ وَالأَخرُ ، وَالأَظاهِرُ وَالباطِنُ ، وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ، فَاجعَلْني أَوَّلَ التَّائِبينِ ، وَمَمَّنْ يَروى مِن حَوْضِ نَبِيِّكَ يَوْمَ القِيامَةِ . يا آخِرُ أَنْتَ الآخِرُ ، وَكُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلا وَجْهَكَ ، تَعالَيْتَ عَلَوا كَبيرا . يا ظاهِرُ أَنْتَ الظَّاهِرُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ مَكنونٍ ، وَالعالمِ بِكُلِّ شَيْءٍ مَكتومٍ ، فَأَسأَلُكَ أَنْ تُظَهَرَ مِن أُموري أَحَبَّها إِلَيَّ . يا باطنُ أَنْتَ تُبْطِنُ في الأَشياءِ مِثْلَ ما تُظَهَرُ فِيها ، وَأَنْتَ عَلامُ الغُيوبِ ، فَأَسأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُصَلِّحَ ظاهِرِي وَباطِنِي بِقُدْرَتِكَ . يا قاهرُ أَنْتَ الَّذي فَهَرَّتْ الأَشياءُ بِقُدْرَتِكَ ، فَكُلُّ جَبارٍ دونَكَ ، وَنَواصيِ الحَلْقِ كُلُّهُم بِيدِكَ ، وَكُلُّهُم واقِفٌ بَينَ يَدَيْكَ وَخاضِعٌ لَكَ . يا وَهابُ هَبْ لي مِن لَدُنكَ رَحْمَةً وَعِلْما ومالا وَولدا طَيبا ، إِنَّكَ أَنْتَ الوَهابُ . يا فَتَّاحُ افتَحْ لي أَبوابَ رَحْمَتِكَ وَأَدْخِلْني فِيها ، وَأَعِذْني مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيمِ ، وَافتَحْ لي مِن فَضْلِكَ . يا رَزاقُ ارزُقْني مِن فَضْلِكَ ، وَزِدْني مِن عَطائِكَ ، وَسَعَةَ ما عِنْدَكَ ، وَأَغْنِي عَن خَلْقِكَ . يا خَلاقُ أَنْتَ خَلَقْتَ الأَشياءَ بِغَيرِ نَصَبٍ ولا لُغوبٍ ، خَلَقْتَنِي خَلقا سَويّا حَسَنا جَميلا ، وَفَضَلْتَنِي عَلَيَّ كَثيرٌ مَمَّنْ خَلَقْتَ تَفْضيلا . يا قاضي أَنْتَ تَقْضي في خَلْقِكَ بِما تُريدُ ، فَاقضِ لي بِالْحُسْني ، وَجَنِّبْني الرِّدى ، وَاحْتِمِ لي بِالْحُسْني في الأَخرَةِ وَالأولى . يا حَناؤُ تَحَنَّنْ عَلَيَّ بِرَأْفَتِكَ ، وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ بِرِزْقِكَ وَرَحْمَتِكَ ، وَاقْبِضْ عَنِّي يَدَ كُلِّ جَبارٍ عَينِدِ وَشَيطانٍ مَرِيدٍ ، وَأَخرِجْني بِعِزَّتِكَ مِنَ حَلْقِ المَضيقي إِلى فَرَجِكَ القَريبِ . يا مَنانُ امْنُنْ عَلَيَّ بِالعَافِيَةِ في الدُّنيا وَالأَخرَةِ ، ولا تَسْلُبْنيها أَبدا ما أَبقيتَني . يا ذا الجَلالِ وَالإِكرامِ اغفِرْ لي بِجَلالِكَ وَكَرَمِكَ مَغْفِرَةً تُحِلُّ بِها عَنِّي قُيودَ ذُنوبي ، وَتَغْفِرْ لي سَئِياتِي ، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ . يا جوادُ أَنْتَ الجوادُ الكَرِيمُ الَّذي لا تَبخُلُ ، وَالمُعْطِي الَّذي لا تَتَكَلَّفُ ، فَجَدِّدْ عَلَيَّ بِكَرَمِكَ ، وَاجعَلْني شاكِرا لِإِنعامِكَ . يا قَويُّ خَلَقْتَ السَّمَاواتِ وَما فِي الأَرْضِ وَما بَينَهُما وَما فِيهِما وَحَدَّكَ لا شَريكَ لَكَ بِغَيرِ نَصَبٍ ولا لُغوبٍ ، فَقَوِّني عَلَيَّ أَمري بِقَوَّتِكَ . يا شَديدُ أَشَدُّ

أزري ، وأعني على أمري ، وكُن لي من كُلِّ حَاجَةٍ قَاضِيَا . يَا غَالِبُ غَلَبْتَ كُلَّ غَالِبٍ بِقُدْرَتِكَ ، فَاعْلِبْ بَالِي وَهَوَايَ حَتَّى تَرُدَّهُمَا إِلَى طَاعَتِكَ ، وَاعْلِبْ بِعِزَّتِكَ مَنْ بَغَى عَلَيَّ وَرَامَ حَرْبِي . يَا دِيَّانُ أَنْتَ تَحْسُدُ الْخَلْقَ ، وَعَلَيْكَ الْعَرَضُ ، وَكُلُّ يَدِينُ لَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، فَاعْفِرْ لِي الذُّنُوبَ بِعِزَّتِكَ . يَا ذَكَورُ اذْكُرْنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ، وَعِنْدَ كُلِّ خَيْرٍ تَقَسِّمُهُ . يَا خَفِيُّ أَنْتَ تَعَلَّمُ السِّرَّ وَأَخْفَى وَهُوَ ظَاهِرٌ عِنْدَكَ ، فَاعْفِرْ لِي مَا خَفِيَ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَمْرِي ، وَلَا تَهْتِكْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ . يَا جَلِيلُ جَلَلْتَ عَنِ الْأَشْيَاءِ فَكُلُّهَا صَغِيرَةٌ عِنْدَكَ ، فَأَعْطِنِي مِنْ جَلَائِلِ نِعْمَتِكَ ، وَلَا تَحْرِمْنِي مِنْ فَضْلِكَ . يَا مُتَقَدُّ أَنْقِذْنِي مِنَ الْهَلَاكِ ، وَاكْشِفْ عَنِّي غَمَاءَ الضَّلَالَاتِ ، وَخَلِّصْنِي مِنْ كُلِّ مَوْبِقَةٍ ، وَفَرِّجْ عَنِّي كُلَّ مِلْمَةٍ . يَا رَفِيعُ ارْتَفَعْتَ عَنِ أَنْ يَبْلُغَكَ وَصْفٌ ، أَوْ يُدْرِكَكَ نَعْتٌ ، أَوْ يُقَاسَ بِكَ قِيَاسٌ ، فَارْفَعْنِي فِي عِلِّيِّينَ . يَا قَابِضُ كُلُّ شَيْءٍ فِي قَبْضَتِكَ ، مُحِيطٌ بِهِ قُدْرَتُكَ ، فَاجْعَلْنِي فِي ضِمَانِكَ وَحِفْظِكَ ، وَلَا تَقْبِضْ يَدِي عَنْ كُلِّ خَيْرٍ أَفْعَلُهُ . يَا بَاسِطُ ابْسُطْ يَدِي بِالْخَيْرَاتِ ، وَأَعْطِنِي بِقُدْرَتِكَ أَعْلَى الدَّرَجَاتِ . يَا وَاسِعُ وَسِّعْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَوَسِّعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي . يَا شَفِيقُ أَنْتَ أَشْفَقْتَ عَلَى خَلْقِكَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ وَأَرْفَ بِهِمْ ، فَاجْعَلْنِي شَفِيقًا رَفِيقًا ، وَكُنْ بِي شَفِيقًا رَفِيقًا بِرَحْمَتِكَ . يَا رَفِيقُ ارْفُقْ بِي إِذَا أَخْطَأْتُ ، وَتَجَاوَزْ عَنِّي إِذَا أَسَأْتُ ، وَأَمْرُ مَلِكِ الْمَوْتِ وَأَعْوَانِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يَرْفُقُوا بِرُوحِي إِذَا أَخْرَجُوهَا عَنْ جَسَدِي ، وَلَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ . يَا مُشِئُ أَنْشَأْتَ كُلَّ شَيْءٍ كَمَا أَرَدْتَ ، وَخَلَقْتَ مَا أَحْبَبْتَ ، فَيَتِلَّكَ الْقُدْرَةَ أَنْشَأْتَنِي سَعِيدًا مَسْعُودًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَأَنْشَأْتَنِي دُرَيْتِي وَمَا زَرَعْتَ وَبَدَّرْتَ فِي أَرْضِكَ ، وَأَنْشَأْتَنِي مَعَاشِي وَرِزْقِي وَبَارِكْ لِي فِيهِمَا بِرَحْمَتِكَ . يَا بَدِيعُ أَنْتَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمُبْدِعُهُمَا ، وَلَيْسَ لَكَ شِبْهُهُ ، وَلَا يَلْحَقُكَ وَصْفٌ ، وَلَا يُحِيطُ بِكَ فَهْمٌ . يَا مَنِيْعُ لَا تَمْنَعْنِي مَا أَطْلُبُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ ، وَامْنَعْ عَنِّي كُلَّ مَحْذُورٍ وَمَخُوفٍ . يَا تَوَّابُ اقْبَلْ تَوْبَتِي ، وَارْحَمْ عِبْرَتِي ، وَاصْفَحْ عَن خَطِيئَتِي ، وَلَا تَحْرِمْنِي ثَوَابَ عَمَلِي . يَا قَرِيبُ قَرَّبْنِي مِنْ جِوَارِكَ ، وَاجْعَلْنِي فِي حِفْظِكَ وَكَنْفِكَ ، وَلَا تُبْعِدْنِي عَنْكَ بِرَحْمَتِكَ . يَا مُجِيبُ اجِبْ دُعَائِي وَتَقَبَّلْهُ مِنِّي ، وَلَا تَحْرِمْنِي الثَّوَابَ كَمَا وَعَدْتَنِي . يَا مُنْعِمُ بَدَأْتَ بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا وَقَبْلَ السُّؤَالِ بِهَا ، فَكَذَلِكَ إِمْتَامُهَا بِالْكَمَالِ وَالزِّيَادَةَ مِنْ فَضْلِكَ . يَا ذَا الْإِفْضَالِ (/ الْفَضْلِ) ، يَا مُفْضِلُ ، لَوْ لَا فَضْلُكَ هَلَكْنَا ، فَلَا تُقْصِرْ عَنَّا فَضْلَكَ . يَا مَنَّانُ ، فَاْمُنْ عَلَيْنَا بِاللَّدْوَامِ ، يَا ذَا الْإِحْسَانِ . يَا مَعْرُوفُ أَنْتَ الْمَعْرُوفُ الَّذِي لَا يَجْهَلُ ، وَمَعْرُوفُكَ ظَاهِرٌ لَا يُنْكَلُ ، فَلَا تَسْلُبْنَا مَا أَوْدَعْتَنَا مِنْ مَعْرُوفِكَ بِرَحْمَتِكَ . يَا خَبِيرُ خَبَرْتَ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا ، وَخَلَقْتَهَا عَلَى عِلْمٍ مِنْكَ بِهَا ، فَأَنْتَ أَوْلَاهَا وَأَخْرَجَهَا ، فَارْزُقْنِي خَيْرًا بِمَا أَلْهَمْتَنِيهِ مِنْ شُكْرِكَ وَبَصِيرَةٍ . يَا مُعْطِيْ اعْطِنِي مِنْ جَلِيلِ عَطَايِكَ ، وَبَارِكْ لِي فِي قَضَائِكَ ، وَأَسْكِنْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي جِوَارِكَ . يَا مُعِينُ اعْنِي عَلَى أُمُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِقُوَّتِكَ ، وَلَا تَكْلِنِي فِي شَيْءٍ إِلَى غَيْرِكَ . يَا سَتَّارُ اسْتُرْ عُيُوبِي ، وَاعْفِرْ ذُنُوبِي ، وَاحْفَظْنِي فِي مَشْهَدِي وَمَغِيْبِي . يَا شَهِيدُ اشْهَدْكَ اللَّهُمَّ وَجَمِيعَ خَلْقِكَ وَمَلَائِكَتِكَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدُّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ ، فَارْتَبِ هَذِهِ الشَّهَادَةَ عِنْدَكَ وَنَجِّنِي بِهَا مِنْ عَذَابِكَ . يَا فَاطِرُ أَنْتَ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، فَكُنْ لِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَتَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ . يَا مُرْشِدُ ارشِدْنِي إِلَى الْخَيْرِ بِعِزَّتِكَ ، وَجَنِّبْنِي السَّيِّئَاتِ بِعِصْمَتِكَ ، وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ . يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ وَمَوْلَى الْمَوَالِي إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ شَيْءٍ ، فَانْظُرْ إِلَيَّ بِعَيْنِ عَفْوِكَ . يَا سَيِّدُ أَنْتَ سَيِّدِي وَعِمَادِي وَمُعْتَمِدِي ، وَذُخْرِي وَذَخِيرَتِي وَكَهْفِي ، فَلَا تَخْذُلْنِي . يَا مُحِيطُ احْطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ، وَوَسِّعْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً ، فَاجْعَلْنِي فِي ضِمَانِكَ ، وَحُطْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ بِقُدْرَتِكَ . يَا مُجِيبُ اجْرِنِي مِنْ عِقَابِكَ ، وَأَمْنِي مِنْ عَذَابِكَ . اللَّهُمَّ إِنِّي خَائِفٌ ، وَإِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِكَ ، فَأَجْرِنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ ، يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَأَهْلَ الْمَغْفِرَةِ ، يَا عَدْلُ أَنْتَ أَعْدَلُ الْحَاكِمِينَ وَأَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ، فَالْطُّفْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ ، وَآتِنَا شَيْئًا بِقُدْرَتِكَ ، وَوَفِّقْنَا لِطَاعَتِكَ ، وَلَا تَبْتَلِنَا بِمَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ، وَخَلِّصْنَا مِنَ مَظَالِمِ الْعِبَادِ ، وَأَجْرِنَا مِنَ ظُلْمِ الظَّالِمِينَ وَغَشْمِ الْغَاشِمِينَ بِقُدْرَتِكَ ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . اللَّهُمَّ اسْمَعْ دُعَائِي ، وَاقْبَلْ ثَنَائِي ، وَعَجِّلْ إِجَابَتِي ، وَآتِنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً ، وَفِي رَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعِزَّتِهِ الطَّاهِرِينَ . (9)

3- آل عمران : 26 و 27 .

4- الحشر : 21 _ 24 .

5- في الطبعة المعتمدة : «أوفى الدعائم» بدل «أوفى الدعاء ثم» ، وما في المتن أثبتناه من طبعة دار الكتب الإسلامية .

6- في الطبعة المعتمدة : «ولا تبتلني» بدل «من خلقك بكبيرائك يا عزيز أعزني بطاعتك ولا تذلني» وما في المتن أثبتناه من طبعة دار الكتب الإسلامية .

7- وأدّه : أي أثقله (المصباح المنير : ص 674 «وأد»).

8- أثبتناه من طبعة دار الكتب الإسلامية .

9- الإقبال : ج 2 ص 359 _ 368 .

الإقبال: 1: دعای مباحله و توبه و لابه و خواهش [به درگاه خدا] از مولا امیر مؤمنان علیه السلام: «خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و پاینده (بیدار) است. نه چرتی او را فرا می گیرد و نه خوابی. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آن اوست. کیست آن کس که جز با اجازه او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را در پیش روی آنان است و آنچه را در پشت سرشان است، می داند، و به چیزی از علم او، جز به آنچه او خود بخوهد، احاطه نمی یابند. کرسی او، آسمان ها و زمین را در بر گرفته، و نگهداری آنها بر او دشوار نیست، و اوست والای بزرگ». «خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست، و فرشتگان و دانشوران نیز [گواهی می دهند که] معبودی نیست جز او که ارجمند و حکیم است». «بگو: بار خدایا! تویی که فرمان روایی. هر آن کس را که خواهی، فرمان روایی می بخشی، و از هر که خواهی، فرمان روایی را باز می ستانی، و هر که را خواهی، عزت می بخشی، و هر که را خواهی، خوار می گردانی. همه خوبی ها به دست توست، و توبه هر چیزی توانایی. شب را به روز در می آوری، و روز را به شب در می آوری، و زنده را از مرده بیرون می آوری، و مرده را از زنده بیرون می آوری، و هر که را خواهی، بی حساب، روزی می دهی». «اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، یقیناً آن کوه را از بیم خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی، و این مثل ها را برای مردم می زنیم. باشد که آنان بیندیشند. اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ داننده نهان و آشکار است. اوست مهرگستر مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ همان فرمان روای پاک، سلامت [از هر عیب]، ایمنی بخش، مراقب، شکست ناپذیر و جبار و متکبر. پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. اوست خدای آفریننده نوساز صورتگر که بهترین نام ها از آن اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است، تسبیح او می گویند، و او توانا و حکیم است». اوست خدایی که برایش همنامی، شناخته نمی شود. اوست خدایی که به او امید و آرزوست، و پناه و پناهگاه است، و به درگاه او شکوه می شود، و گشایش و آسایش، از جانب اوست، و شنونده دعاست. بار خدایا! من از تو می خواهم. ای خدا. به حق نام بلند و والا. و دست نیافتنی ات، همان نامی که برای خود برگزیدی و آن را به ذکر خویش اختصاص دادی، و همه آفریدگانت را از آن باز داشتی، و آن را از هر چیزی جز خودت جدا ساختی، و آن را راه نما به خودت ورشته ای [جهت اتصال] به خودت قرار دادی، و آن، بزرگ ترین نام ها و ارزشمندترین بهره ها و فاخرترین چیزها و بزرگ ترین سودها و مؤثرترین دعاست. سپس امیدوارش را نومید نمی گردانی، و به سینه دعا کننده اش دست رد نمی زنی، و کسی که به آن تکیه کند و بدان پناه برد، ناتوان نیست. ای خدا! به حق پروردگاری ای که مختص ذات توست، از تو می خواهم که با قدرتت مرا از آتش دوزخ ننگه داری، و با رحمتت مرا به بهشت در آوری. ای نور! تویی نور آسمان ها و زمین که اهل آسمان هایت و زمینت از نور [هستی] تو، روشنایی [هستی] گرفته اند. پس، از تو می خواهم که در گوش و چشم من نوری قرار دهی که در دنیا و آخرت از آن روشنایی گیرم. ای بزرگ! تویی پروردگار عرش بزرگ. از بزرگی تو، کمک می جویم. پس مرا رفعت بخش و مرا به درجه نیکان برسان. ای کریم! خود را در معرض کرم تو قرار می دهم و بدان چنگ می زنم، و بر آن توکل و تکیه می کنم. پس به کرامتت، مرا گرامی بدار، و رحمت و برکت هایت را بر من فرو فرست، و به جوار خود نزدیکم گردان، و از مهابت و جلال خود، بر من بپوشان، و از رحمتت و دهش فراوانت، به من برسان. ای بزرگ! رویم را [از خودت، به تکبر] بر مگردان، و کسی را که بر من رحم نمی کند، بر من مسلط مگردان، و نامم را بلند و مقامم را والا گردان، و درجه ام را در علّیین (در میان بلندپایگان)، بلند دار. ای بلندمرتبه! به حق بلندمرتبیگی ات از تو می خواهم که مرا رفعت بخشی و پستم نسازی و به دست کسی که فرادست من است، خوارم نکنی، و کسی را که از من پست تر است، بر من مسلط نسازی، ترس از خودت را در سراچه قلبم جای ده. ای زنده! به حق زندگی نامیرایت از تو می خواهم که مرگ را بر من آسان گردانی، و زندگی ام را زندگی خوش و پاک قرار دهی، و مرا با نیکان بمیرانی. ای بر پا دارنده! تو بر هر نفسی بر پایی و بر پا دارنده هر چیزی. مرا از کسانی قرار ده که اطاعتت می کنند، و فرمان و حق تو را بر پا می دارند، و از تو غافل نیستند. ای مهرگستر! به رحمتت بر من رحم آور، و از فضل وجود خود بر من ببخش، و مرا از کیفیت برهان، و از عذابت پناهم ده. ای مهربان! با مهربانی ات، بر بیچارگی من رحمت آور، و به جود و

رأفت، بر من ببخش، و با رحمت مرا از گناه بزرگم نجات بخش، که تو مشفق و دلسوزی، و هر که به تو پناه آورد، به دستگیره استوار و تکیه گاه محکم، چنگ زده است. ای صاحب مُلک! از ملك تو و از خزانه پایان ناپذیر تو می طلبم. پس ملك دنیا و آخرت را به من عطا فرما، که هیچ چیزی تو را ناتوان نمی گرداند و از تو چیزی نمی کاهد و بر آنچه در نزد توست، ترجیح داده نمی شود. ای قُدوس! تو پاك و مقدّسی. پس قلب مرا پاك گردان و برای یاد خودت فارغم بدار، و آنچه را سودم بخشد، به من بیاموز، و بر آنچه به من آموخته ای، بیفزای. ای جَبّار! با قدرتت مرا در برابر جَبّاران، کمک فرما و مرا التیام بخش _ ای التیام بخش استخوان شکسته _ که هر جَبّاری در برابر تو خاضع است. ای متکبّر! مرا در پناه قدرت خویش گیر، و با کبریایی ات، شرّ ستمگران و سرکشان را از من دور بدار. ای عزیز! مرا با طاعتت عزّت بخش و با گناهان، خوارج مکن، که در نتیجه، نزد تو و نزد خَلقت، بی مقدار گردم. ای بردبار! با بردباری ات به من بنگر، و با عفو تو بر من پرده پوشی فرما، و مرا گزارنده حقّت قرار ده، و در روز ایستادن در پیشگاهت، رسوایم مگردان. ای دانا! تو از حال من و نهان و آشکارم و خطا و عدمد آگاهی. پس هر آنچه از کار [و گناهان] من که بر خلقت پوشیده است، بر من ببخشی. ای حکیم! به حقّ آنچه با آن، اشیا را محکم و استوار ساختی، از تو می خواهم که در آنچه از تو مسئلت دارم و آن را از تو تقاضا می کنم، به اجابت، حکم نمایی. ای سلام! مرا از مظالم بندگان و از عذاب قبر و وحشت های روز قیامت به سلامت دار. ای ایمنی بخش! مرا از هر گونه ترسی ایمن دار و بر بیچارگی ام و بی مقداری ام رحم فرما، و دغدغه های دنیا و آخرت مرا بر طرف فرما. ای نگاهبان! کاکلم را بگیر و مرا به سوی آنچه مایه خشنودی توست، بکشان، و مرا عمل کننده به طاعت خودت قرار ده و از طاعت غیر خودت مصونم بدار. ای ایجاد کننده چیزها بدون الگو! از تو می خواهم که مرا از راستگویان و اهل صدق در نزد خودت قرار دهی. ای صورتگر! تو مرا شکل دادی و شکلم را نیکو ساختی، و مرا آفریدی و کاملم آفریدی. پس نیکوترین نعمتی را که به من دادی، بر من تمام ساز و در روز قیامت، مرا بدمنظر مگردان. ای توانا! تو با قدرتت، مقدّرات را رقم زدی و مرا بر اشیا توانایی بخشیدی. پس، از تو می خواهم که در کارهای دنیا و آخرت، مرا خوش کمک نمایی، و از بدی مقدّرات نجاتم دهی. ای بی نیاز! با بی نیازی ات مرا بی نیاز گردان، و داد و دهشت را بر من وسعت بخش، و با شفایت مرا شفا ده، و از سلامتت دورم مکن. ای ستوده! ستایش، سراسر از آن توست، و کارها (/فرمان ها)، همه در دست توست، و هر چه خیر و خوبی است، از توست. بار خدایا! به من سپاس گزاری برای آنچه عطایم کرده ای، الهام فرما. ای بزرگوار! تویی یگانه بزرگوار. هیچ چیز، از چنگ تو خارج نمی شود، و چیزی بر تو سنگینی نمی کند. پس مرا از کسانی قرار ده که تو را به پاکی و بزرگی می ستایند و ثنای تو می گویند. ای یکتا! تویی خدای فرد و یکتا و بی نیاز که نه زاده ای و نه زاده شده ای و هیچ کس همتای تو نیست. پس _ ای خداوند _ پناه و مونس و دژ استوار من باش. ای تك! تویی تك هر چیز و هیچ چیزی همسنگ تو نیست. پس فرجام کار مرا به نیکی ختم کن و بهترین روزهای مرا روز دیدارم با خودت قرار ده. ای بی نیاز! ای آن که نه چرتی او را فرامی گیرد و نه خوابی، و هیچ پنهانی در تاریکی های خشکی و دریا بر او پوشیده نیست! در از این پهلو به آن پهلو شدنم و در خوابم و بیداری ام، مرا نگهبان باش. ای شنوا! صدای مرا بشنو و به ناله و فریادم رحم آور. ای شنوا، ای پاسخ دهنده، ای بینایی که علم تو همه چیز را در بر گرفته و در آن، نفوذ کرده است و همه چیز را زیر نظر داری! بر من به رحمت بنگر، و رویت را از من مگردان. ای رثوف! تو از پدر و مادرم هم به من رثوف تری، و اگر رأفت تو نبود، آن دو هم به من توجّهی نمی کردند. پس نعمتت را بر من تمام کن و آنچه را به من عطا کرده ای، بر من تلخ و ناگوار مگردان. ای صاحب لطف! مرا با لطف نهانت، از آن جا که می دانم و از آن جا که نمی دانم، مورد لطف قرار ده، که تو دانای نهان هایی. ای نگهدار! با آنچه بدان آسمان ها و زمین ها و آنچه را میان آنهاست، نگه می داری، مرا و همسرم را و دارایی ام و فرزندانم را و هر چیز دیگری را که به من تعلق دارد و آن را به یاد و خاطر دارم یا ندارم، نگه دار، که تو بر هر چیز، توانایی. ای آمرزگار! گناهانم را بیامرزد و عیب هایم را ببوشان و مرا به آنچه در درونم می گذرد، رسوا مگردان، که تو مهربان ترین مهربانانی. ای بامحبّت! برای من از جانب خودت در دنیا و آخرت، مهر و محبّتی قرار ده، و آن را برایم در سینه های مؤمنان جای ده [که مؤمنان مرا دوست بدارند و به من مهر ورزند]. ای خداوندگار عرش شکوهمند! مرا از کسانی قرار ده که در تمام اوقات شب و روز و در هر بام و شام، تو را تسبیح و تمجید، می کنند و مرا بر

این کار، یاری ده . ای آغاز کننده! تویی که اشیا را آن گونه که خواستی، آغاز کردی و تویی آغاز کننده و باز گرداننده و انجام دهنده هر کاری که بخواهی . پس در آغاز و انجام کارها [یم] برای من خیر و نیکی قرار ده . ای باز گرداننده! تویی که اشیا را همان گونه که نخستین بار آغاز کردی، باز می گردانی . از تو می خواهم که تن درستی و ثروت و حالات خوش را به من باز گردانی و بدین وسیله فضل خود را شامل حالم سازی . ای مراقب! با مراقبت خود، از من حراست فرما ، و با نگهداشت خود، کمکم کن ، و به فضل خود، مرا در پناهت گیر و مرا به غیر خودت وا مگذار. ای سپاس گزار! تو برای آنچه خود سرپرستی می کنی و تغذیه می نمایی و می بخشی و عطا می کنی و توانگر می سازی، [از سوی بنده ات] سپاس گزاری [و قدردانی] می شوی . پس مرا از سپاس گزاران و حمدگویان نعمت هایت قرار ده . ای بر انگیزنده! مرا [در قیامت] گواهی دهنده و تصدیق کننده و خشنود و سرافراز و پسندیده و شادمان و مسرور و شایسته قدردانی و خوش حال، بر انگیز . ای ارث برنده ای که وارث زمین و زمینیان و آسمان ها و ساکنان آنها و همه آفریدگانت هستی! بر دباری و دانش را به من میراث ده، که تو بهترین ارث برندگان. ای زنده کننده! به جود خود، مرا زندگی پاک و خوش، ارزانی بدار ، و تا زمانی که زنده ام می داری، همواره مرا سپاس گزار خود [و به یاد خودت] قرار ده ، و در دنیا و آخرت به من خیر عطا فرما ، و از عذاب آتش نگاهم بدار . ای نیکوکار! احسانت را _ ای خداوند _ شامل حال من گردان ، و نعمت را و بنده نوازی ات را بر من دو چندان ساز . ای میراننده! سختی های مرگ و رنج های جان کندن را بر من آسان ساز و پا قدم مرگ را بر من مبارک گردان ، و مرا در هنگام مفارقت از دنیا، از پشیمانان [و افسوس خوران] قرار مده . ای نیکو کننده کار! مرا به واسطه آنچه عطایم کرده ای، مبعوض خود مساز ، و آنچه را روزی ام کرده ای، از من باز مدار ، و از وعده ای که به من داده ای، محروم مگردان ، و مرا به زیور طاعتت بیارای . ای نعمت دهنده! نعمت را بر من تمام گردان ، و مرا با آن، انس و الفت بخش ، و از سپاس گزارانت بر آن نعمت قرارم ده . ای عطا کننده فضل! من با فضل تو، زندگی می کنم ، و به تو امید دارم، و بر تو تکیه می کنم . پس، از فضل خود، بر من وسعت بخش و از روزی حلالیت روزی ام فرما . تویی آغاز و پایان و آشکار و نهان ، و تو بر هر چیز، توانایی . پس مرا نخستین توبه کنندگان و از کسانی قرار ده که در روز قیامت از حوض پیامبرت سیراب می شوند . ای پایان! تویی پایان ، و هر چیزی از بین می رود، مگر روی [و ذات] تو . بسی والا و بلند مرتبه ای تو . ای آشکار! تویی آشکار بر هر چیز نهفته ای ، و دانا به هر چیز پوشیده ای . پس، از تو می خواهم که از کارهای من، آن را که نزد تو محبوب تر است، آشکار گردانی . ای نهان! تو در دل اشیا نهان می سازی، همانند آنچه را که در آنها آشکار می گردانی . تو دانای نهان هایی . پس ، از تو می خواهم _ ای خداوند _ که با قدرت خویش آشکار و نهان مرا نیک و اصلاح گردانی . ای قاهر! تو آنی که با قدرتت، اشیا را مقهور خود ساخته ای . پس هر جباری، زیر دست توست ، و اختیار همه خلایق به دست توست ، و همگی آنان در برابر تو ایستاده و در برابرت خاضع اند . ای پُر بخشش! از نزد خودت به من رحمتی و دانشی و مالی و فرزندی پاک ببخش ، که به راستی، تنها تویی پُر بخشش . ای گشاینده! درهای رحمت را برایم بگشای و مرا در آن، وارد کن ، و از شرّ شیطان رانده شده، در پناهم گیر ، و از فضل خود به [زندگی] من، گشایش ده . ای روزی ده! از فضل خود، مرا روزی ده ، و از دهش و رزق بی پایانی که نزد توست، بر من بیفزای و مرا از آفریدگانت بی نیاز گردان . ای آفریننده! تو موجودات را ، بی هیچ رنج و زحمتی آفریدی و مرا پرداخته و نیکو و زیبا خلق کردی و بر بسیاری از آفریدگانت بسی برتری ام دادی . ای حکم کننده! تو در باره آفریدگانت، هر آن گونه که بخواهی، حکم می فرمایی . پس برای من نیکی حکم فرما ، و از هلاکت به دورم دار ، و در دنیا و آخرت، عاقبت به خیرم گردان . ای مهرورز! با رأفت بر من مهر بورز ، و روزی و رحمتت را به من عنایت کن ، و دست هر زورگوی خودکامه و شیطان سرکش را از من کوتاه کن ، و به عزّتت، مرا از حلقه های تنگی به گشایشت نزدیک باشد، بیرون بر . ای بنده نواز! مرا در دنیا و آخرت، به نعمت عافیت بنواز و تا زنده ام، هیچ گاه آن را از من مگیر . ای خداوندگار شکوه و کرم! به حقّ شکوه و کرمّت مرا بیامرز ، چنان آمرزشی که با آن، بندهای گناهانم را از من بگشایی و بدی هایم را ببخشایی ، که به راستی، تو بر هر چیز، توانایی . ای صاحب جود! تو بخشنده و کریمی هستی که بخل نمی ورزی ، و عطا کننده ای هستی که از دهش، خودداری نمی کنی . پس به کرم خود، بر من جود کن ، و مرا سپاس گزار انعامت قرار ده . ای نیرومند! تو آسمان ها را و آنچه را در زمین است و آنچه را ما بین آسمان ها و

زمین و در آسمان ها و زمین است، به تنهایی و بی همدست و بی هیچ رنج و زحمتی آفریدی . پس به نیرومندی ات، مرا در کارم نیرومند گردان . ای پُر توان ! مرا توانایی بخش و در کارم یاری ام رسان ، و بر آورنده حاجت هایم باش . ای چیره ای که با قدرتت بر هر چیره شونده ای، چیره گشته ای ! خاطر و خواهش مرا مقلوب کن تا آن دورا به فرمان برداری از خودت باز گردانی ، و به عزّتت، هر آن کس را که بر من تعدّی کرده و آهنگ جنگ با من نموده ، مغلوب ساز . ای جزا دهنده [ای روز قیامت] ! تو خلاق را گرد می آوری و [اعمال آنان] بر تو عرضه می شود ، و همگی سر در فرمان تو می آورند و به پروردگاری تو اعتراف می کنند . پس به عزّتت، گناهان مرا بیامرزد . ای یاد کننده ! مرا در شمار نخستینیان و گواهی دهندگان [به توحیدت] و نیکان، و هر آن گاه که خیری را قسمت می کنی، یاد کن . ای پنهان ! تو درون و پنهان تر [از آن] را می دانی و آن برای تو آشکار است . پس آنچه را از [بدی ها و گناهان] من که بر مردم نماند است، بیامرزد ، و روز قیامت، مرا در برابر عموم، رسوا مساز . ای شکوهمند ! تو از هر موجودی شکوهمندتری و همه موجودات در برابر تو خُردند . پس، از نعمت های باشکوهت به من عطا فرما ، و از فضل خود محروم مگردان . ای نجاتبخش ! مرا از هلاکت نجات ده ، و بلائی (پرده) گم راهی ها را از من کنار زن ، و از هر مهلکه ای خلاصی ام بخش ، و هر گرفتاری و مصیبتی را از من بر طرف فرما . ای بلندمرتبه ! تو بالاتر از آبی که وصفی یا مدحی به آستان تو رسد ، یا چیزی با تو سنجیده شود . پس مرا به علّیین بالا بر . ای کسی که هر چیزی را در قبضه خود گرفته ای و قدرتت آن را در میان دارد ! مرا در ضمانت و نگهداشت خودت قرار ده ، و دستم را از هیچ کار نیکی که می کنم، مگیر . ای باز کننده ! دستان مرا در کارهای نیک باز بگذار ، و به قدرتت ، بالاترین درجات را به من عطا فرما . ای گسترده ای که رحمت و علمت بر هر چیزی گسترده است ! روزی ام را بر من گسترده ساز . ای با شفقت ! تو بر خلق خود از پدران و مادرانشان هم مشفق تر و رؤف تری . پس مرا مشفق و بامدارا قرار ده ، و با من مشفق و بامدارا باش . ای مداراگر ! با من چون خطا می کنم، مدارا کن ، و چون بدی می نمایم، از من در گذر ، و فرشته مرگ و دستیاران او را بفرمای که چون خواستند جان مرا از پیکرم بیرون برند، با آن مدارا نمایند ، و مرا با آتش، عذاب مکن . ای پدید آورنده ! تو هر چیزی را چنان که خواستی، پدید آوردی ، و آنچه را زنده ساختی [و دوست داشتی]، آفریدی . پس به همان قدرت، مرا در دنیا و آخرت، خوش بخت و سعادتمند گردان ، و ذریّه مرا و آنچه را که در زمین تو کاشتم و افشاندم، بیروان ، و معاش و روزی مرا برسان و به رحمت خویش ، در آن دو برایم برکت و افزونی قرار ده . ای ابداعگر ! تو ابداع کننده آسمان ها و زمین و مخترع آنهايي . تو را همانندی نیست و در وصف نمی گنجی و هیچ فهم [و اندیشه ای] تو را در میان نمی گیرد . ای باز دارنده ! آنچه را که از رحمت و فضل تو می طلبم، از من باز مدار ، و هر امر خطر خیز و ترسناک را از من باز مدار . ای توبه پذیر ! توبه مرا بپذیر و بر اشک من رحم آور و از خطایم در گذر و مرا از پاداش کردارم محروم مفرما . ای نزدیک ! به حقّ رحمتت، مرا به جوار خودت نزدیک گردان ، و در سایه محافظت و پناه خویش قرارم ده ، و مرا از خودت دور مساز . ای اجابت کننده ! همان گونه که وعده ام داده ای، دعایم را اجابت فرما و آن را از من بپذیر و مرا از پاداش، محروم مکن . ای نعمت بخش ! تو [بخشیدن] نعمت ها را آغاز کردی، پیش از آن که کسی مستحقّ آنها شود و پیش از آن که از تو بخواهند . پس به همین سان، آنها را کامل و تمام گردان و از فضل خود، بر آن بیفزای . ای صاحب فضل و لطف ! ای لطف کننده ! اگر لطف تو نبود، ما هلاک می شدیم . پس لطفت را از ما دریغ مدار . ای مَثان ! با پایدار داشتن لطف و نعمت هایت، بر ما مَنّت نه ، ای خداوندگار احسان ! ای نیکی ! تو آن نیکی ای هستی که انکار نتوان کرد ، و نیکی تو، آشکار و باز ناگرفتنی است . پس به حقّ رحمتت ، آنچه را از نیکی ات که به ما وعده داده ای، از ما مگیر . ای باخبر ! تو از موجودات، پیش از پدید آمدنشان خبر داشتی و آنها را با علم به آنها آفریدی . پس تو آغاز و انجام آنها هستی . پس به واسطه شکرگزاری از تو _ که تو خود، آن را به من الهام فرمودی _ ، بر خیر و بینش من بیفزای . ای عطا کننده ! از عطای بزرگت به من ببخش ، و در قضای خود به من برکت ده ، و به حقّ رحمتت، مرا در جوار خویش ساکن گردان . ای کمک کننده ! با قدرت خود، مرا در کارهای دنیا و آخرت کمک فرما و در هیچ کاری مرا به غیر خودت وا مگذار . ای پوشاننده ! عیب های مرا بپوشان و گناهانم را بیامرزد و در حضور و غیابم [و در حضر و سفر] نگهدارم باش . ای گواه ! تو را _ ای خداوند _ و همه آفریدگان و فرشتگان را گواه می گیرم که معبودی جز تو نیست ، و یگانه ای و شریک نداری . پس این گواهی را در نزد خودت ثبت فرما ،

و به واسطه آن، مرا از عذابت نجات ده . ای شکافنده! تویی شکافنده آسمان ها و زمین و آنچه ما بین آنها و در آنهاست . پس در دنیا و آخرت، با من باش و مرا مسلمان بمیران و مرا به نیکان ملحق فرما . ای ارشاد کننده! به حقّ عزّتت مرا به خوبی ها ارشاد فرما ، و با نگهداشت خود، مرا از بدی ها دور گردان و در روز قیامت، خوار و سرافکننده ام مساز . ای آقای آقایان و ای سرور سروران! حرکت هر چیز، به سوی توست . پس با دیده عفو خود، به من بنگر . ای آقا! تو آقا و ستون و تکیه گاه و اندوخته و خزانه و پناهگاه من هستی . پس مرا تنها مگذار . ای احاطه کننده ای که علم تو همه چیز را احاطه کرده و رحمتت هر چیزی را در بر گرفته است! مرا در ضمانت خودت قرار ده ، و به قدرتت، مرا از هر بدی، محافظت فرما . ای پناه دهنده! مرا از کیفیت پناه ده و از عذابت در امان دار . بار خدایا! من ترسانم و به تو پناه آورده ام . پس به حقّ رحمتت، مرا از آتش، پناه ده . ای که باید از تو ترسید و ای اهل آموزش! ای دادگر! تو دادگرتین داوران و مهربان ترین مهربانانی . پس به حقّ رحمتت، بر ما لطف نمای ، و به حقّ قدرتت، چیزی عطایمان فرما ، و توفیق طاعتت را به ما ارزانی دار ، و به آنچه تاب و توانش را نداریم، گرفتارمان (/ آزمایشمان) مکن ، و ما را از مظالم [و حقوق] بندگان برهان ، و از ستم ستمگران و بیداد بیدادگران، پناهمان ده، به حقّ قدرتت، که تو بر هر چیز، قادری . بار خدایا! دعایم را بشنو و ثنایم را بپذیر ، و هر چه زودتر اجابت فرما ، و خیر دنیا و آخرت را به من عطا کن ، و مرا به حقّ رحمتت ، از عذاب آتش، نگره دار . درود خدا بر برگزیده او از میان آفریدگانش و بر خاندان پاک او باد!

الإمام الكاظم عليه السلام: يَوْمُ الْمُبَاهَلَةِ الْيَوْمُ الرَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، تُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَا أُرِدْتَ مِنَ الصَّلَاةِ، فُكَلِّمًا صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَقِبِهَا سَبْعِينَ مَرَّةً، ثُمَّ تَقُومُ قَائِمًا وَتَرْمِي (1) بِطَرْفِكَ فِي مَوْضِعِ سَجُودِكَ وَتَقُولُ وَأَنْتَ عَلَى غُسْلٍ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (2)، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَرَّفَنِي مَا كُنْتُ بِهِ جَاهِلًا، وَلَوْ لَا تَعْرِيفُهُ إِنِّي لَكُنْتُ هَالِكًا، إِذْ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (3)، فَبَيَّنْ لِي الْقَرَابَةَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (4)، فَبَيَّنْ لِي الْبَيْتَ (5) بَعْدَ الْقَرَابَةِ، ثُمَّ قَالَ تَعَالَى مُبَيِّنًا عَنِ الصَّادِقِينَ الَّذِينَ أَمَرْنَا بِالْكَوْنِ مَعَهُمْ وَالرَّدِّ إِلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (6)، فَأَوْضَحْ عَنْهُمْ وَأَبَانَ عَنْ صِفَتِهِمْ بِقَوْلِهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَتَّلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ فَلَكَ الشُّكْرُ يَا رَبِّ وَلَكَ الْمَنْ حَيْثُ هَدَيْتَنِي وَأَرْشَدْتَنِي، حَتَّى لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ الْأَهْلُ وَالْبَيْتُ وَالْقَرَابَةُ، فَعَرَّفْتَنِي نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَرِجَالَهُمْ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذَلِكَ الْمَقَامِ الَّذِي لَا يَكُونُ أَعْظَمَ مِنْهُ فَضْلًا لِلْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أَكْثَرَ رَحْمَةً لَهُمْ، بِتَعْرِيفِكَ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذَلِكَ الْمَقَامِ الَّذِي أَنْقَذْتَنِي بِهِ وَدَلَلْتَنِي عَلَى اتِّبَاعِ الْمُحَقِّقِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ الصَّادِقِينَ عَنكَ، الَّذِينَ عَصَمَتْهُمْ مِنْ لَعْنِ الْمَقَالِ وَمِدَانِسِ الْأَفْعَالِ، لِحُصْمِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَظَهَرَتْ كَلِمَةُ أَهْلِ الْإِلْحَادِ وَفَعَلَ أُولِي الْعِنَادِ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمَنْ وَلَكَ الشُّكْرُ عَلَى نِعْمَاتِكَ وَأَيَادِيكَ. اللَّهُمَّ فَصَّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الَّذِينَ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ، وَعَدَدْتَ فِي رِقَابِنَا وَلَا يَتَّيَهُمْ، وَأَكْرَمْتَنَا بِمَعْرِفَتِهِمْ، وَشَرَّفْتَنَا بِاتِّبَاعِ آثَارِهِمْ، وَتَبَيَّنَّا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ الَّذِي عَرَّفُونَاهُ، فَأَعْتَنَا عَلَى الْأَخْذِ بِمَا بَصَّرُونَاهُ، وَاجِزْ مُحَمَّدًا عَنَّا أَفْضَلَ الْجِزَاءِ بِمَا نَصَحَ لِخَلْقِكَ، وَبَدَّلَ وَسَعَهُ فِي إِبْلَاحِ رِسَالَتِكَ، وَأَخْطَرَ بِنَفْسِهِ فِي إِقَامَةِ دِينِكَ، وَعَلَى أُخِيهِ وَوَصِيِّهِ وَالْهَادِي إِلَى دِينِهِ وَالْقِيَمِ بِسُنتِهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَصَلِّ عَلَى الْأَيِّمَةِ مِنْ أَبْنَائِهِ الصَّادِقِينَ الَّذِينَ وَصَلَتْ طَاعَتُهُمْ بِطَاعَتِكَ، وَأَدْخَلْنَا بِشَفَاعَتِهِمْ دَارَ كَرَامَتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ هُوَ لِأَصْحَابِ الْكِسَاءِ وَالْعِبَاءِ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ اجْعَلْهُمْ شَفَاعَةً، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ ذَلِكَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَالْيَوْمِ الْمَشْهُودِ، أَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَتَوَبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ أَرْوَاحَهُمْ وَطِينَتَهُمْ وَاحِدَةٌ، وَهِيَ الشَّجَرَةُ الَّتِي طَابَ أَصْلُهَا وَأَغْصَانُهَا (7) ، إِرْحَمْنَا بِحَقِّهِمْ، وَأَجِرْنَا مِنْ مَوَاقِفِ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَوْلَايَتِهِمْ، وَأُورِدْنَا مَوَارِدَ الْأَمْنِ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِحُبِّهِمْ، وَإِقْرَارِنَا بِفَضْلِهِمْ ، وَاتَّبَاعِنَا آثَارَهُمْ، وَاهْتِدَائِنَا بِهَدَايَتِهِمْ، وَاعْتِقَادِنَا مَا عَرَّفُونَاهُ مِنْ تَوْحِيدِكَ، وَوَقْفُونَا عَلَيْهِ مِنْ تَعْظِيمِ شَأْنِكَ وَتَقْدِيرِ أَسْمَائِكَ، وَشُكْرِ آيَاتِكَ، وَنَفْيِ الصِّفَاتِ أَنْ تَحُلَّكَ، وَالْعِلْمِ أَنْ يُحِيطَ بِكَ وَالْوَهْمِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْكَ؛ فَإِنَّكَ أَقَمْتَهُمْ حُجْجًا عَلَى خَلْقِكَ، وَدَلَائِلَ عَلَى تَوْحِيدِكَ، وَهَدَاةً تَبَيَّنَتْ عَنْ أَمْرِكَ، وَتَهْدِي إِلَى دِينِكَ، وَتَوْضِيحَ مَا أَشْكَلَ عَلَى عِبَادِكَ، وَبَابًا لِلْمُعْجَزَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ عَنْهَا غَيْرُكَ، وَبِهَا تُبَيَّنُ حُجَّتُكَ وَتَدْعُو إِلَى تَعْظِيمِ السَّفِيرِ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ، وَأَنْتَ الْمُتَّفَضِّلُ عَلَيْهِمْ حَيْثُ قَرَّبْتَهُمْ مِنْ مَلَكُوتِكَ، وَاخْتَصَصْتَهُمْ بِسِرِّكَ، وَاصْطَفَيْتَهُمْ لَوْحِيكَ، وَأَوْرَثْتَهُمْ غَوَامِصَ تَأْوِيلِكَ؛ رَحْمَةً بِخَلْقِكَ، وَلُطْفًا بِعِبَادِكَ، وَحَنَانًا عَلَى بَرِيَّتِكَ، وَعِلْمًا بِمَا تَنْطَوِي عَلَيْهِ ضَمَائِرَ أُمَّتِكَ، وَمَا يَكُونُ مِنْ شَأْنِ صَفْوَتِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ فِي مُنْشِئِهِمْ وَمُبْتَدِئِهِمْ، وَحَرَسْتَهُمْ مِنْ نَفْثِ (8) نَافِثِ إِلَيْهِمْ، وَأَرَيْتَهُمْ بُرْهَانًا عَلَى مَنْ عَرَّضَ بِسُوءِ لَهُمْ، فَاسْتَجَابُوا لِأَمْرِكَ، وَشَغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِطَاعَتِكَ، وَمَلَّوْا أَجْزَاءَهُمْ مِنْ ذِكْرِكَ، وَعَمَّرُوا قُلُوبَهُمْ بِتَعْظِيمِ أَمْرِكَ، وَجَزَّوْا أَوْقَاتَهُمْ فِيمَا يُرْضِيكَ، وَأَخْلَوْا دَخَائِلَهُمْ مِنْ مَعَارِضِ الْخَطَرَاتِ الشَّاغِلَةِ عَنكَ، فَجَعَلْتَ قُلُوبَهُمْ مَكَامًا لِإِعْرَازَتِكَ، وَعَقُولَهُمْ مَنَاصِبَ لِأَمْرِكَ وَنَهْيِكَ، وَالسِّدِّ نَتْنَهُمْ تَرَاجِمَةً لِسُنَّتِكَ، ثُمَّ أَكْرَمْتَهُمْ بِنُورِكَ حَتَّى فَضَلْتَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ وَالْأَقْرَبِينَ إِلَيْهِمْ، فَخَصَصْتَهُمْ بِوَحْيِكَ، وَأَنْزَلْتَ إِلَيْهِمْ كِتَابَكَ، وَأَمَرْتَنَا بِالتَّمَسُّكِ بِهِمْ وَالرَّدِّ إِلَيْهِمْ وَالِاسْتِنْبَاطِ مِنْهُمْ. اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ تَمَسَّكْنَا بِكِتَابِكَ وَبِعِتْرَةِ نَبِيِّكَ - صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ - الَّذِينَ أَقَمْتَهُمْ لَنَا دَلِيلًا وَعَلَمًا، وَأَمَرْتَنَا بِاتِّبَاعِهِمْ، اللَّهُمَّ فَإِنَّا قَدْ تَمَسَّكْنَا بِهِمْ فَارْزُقْنَا شَفَاعَتَهُمْ حِينَ يَقُولُ الْخَائِيُونَ: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» (9)، وَاجْعَلْنَا مِنَ الصَّادِقِينَ الْمُصَدِّقِينَ لَهُمْ، الْمُتَنْظِرِينَ لِأَيَّامِهِمْ، النَّاطِرِينَ إِلَى شَفَاعَتِهِمْ، وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا، وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، أَمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أُخِيهِ وَوَصِيِّهِ؛ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَقِبْلَةِ الْعَارِفِينَ، وَعَلَمِ الْمُهْتَدِينَ، وَثَانِيِ الْخَمْسَةِ الْمَيَامِينِ، الَّذِينَ

فَخَرَّ بِهِمُ الرُّوحُ الأَمِينُ ، وبَاهَلَ اللهُ بِهِمُ المُبَاهِلِينَ ، فَقَالَ وَهُوَ أَصْدَقُ القَائِلِينَ : «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ العِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ» إلى آخِرِ الآيَةِ (10) . ذَلِكَ الإِمَامُ المَخْصُوصُ بِمُؤَاخَاتِهِ يَوْمَ الإِخَاءِ ، وَالمُؤَثِّرُ بِالقُوَّةِ بَعْدَ صَدْرِ الطَّوِيِّ (11) ، وَمَنْ شَكَرَ اللهُ سَعِيَهُ فِي «هَلْ أَتَى» ، وَمَنْ شَهِدَ بِفَضْلِهِ مُعَادُوهُ ، وَأَقَرَّ بِمَنَاقِبِهِ جَاحِدُوهُ ، مَوْلَى الأَنْبِيَاءِ وَالمُكَسَّرِ الأَصْنَامِ ، وَمَنْ لَمْ تَأْخُذْهُ فِي اللهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ ، صَدَّقَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا طَلَعَتْ شَمْسُ النَّهَارِ وَأَوْرَقَتِ الأشْجَارُ ، وَعَلَى النُّجُومِ المُشْرِقَاتِ مِنْ عِثْرَتِهِ وَالحُجَجِ الوَاضِحَاتِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ . (12)

- 1- .في المصباح للكفعمي : «تؤمي» .
- 2- .الأنعام : 1 .
- 3- .الشورى : 23 .
- 4- .الأحزاب : 33 .
- 5- .في المصباح للكفعمي : «أهل البيت» .
- 6- .التوبة : 119 .
- 7- .في المصباح للكفعمي : «وأورأفها» بدل «وأغصانها» .
- 8- .في الدعاء : «أعوذ بك من نفث الشيطان» وهو ما يلقيه في قلب الإنسان ويوقعه في باله مما يصطاده به (مجمع البحرين : ج4 ص340 «نفث») .
- 9- .الشعراء : 100 و 101 .
- 10- .آل عمران : 61 .
- 11- .الطَّوِيُّ : الجوع (لسان العرب : ج 15 ص 20 «طوي») .
- 12- .مصباح المتهجد : ص 764 ح 845 عن محمد بن صدقة العنبري ، المصباح للكفعمي : ص 911 ، الإقبال : ج 2 ص 354 من دون إسناد إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام .

امام کاظم علیه السلام: روز مباحله، (1) روز بیست و چهارم ذی حجه است. در آن روز، ابتدا غسل می کنی و سپس هر اندازه که خواستی، نماز می خوانی و بعد از هر دو رکعتی که خواندی، هفتاد مرتبه استغفار می گویی. آن گاه بر می خیزی و نگاهت را به موضع سجده ات می اندازی و می گویی: «ستایش، خدایی را که پروردگار جهانیان است. ستایش، خدایی را که شکافنده آسمان ها و زمین است. ستایش، خدایی را که آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن اوست. «سپاس، خدایی را که آسمان ها و زمین را آفرید، و تاریکی ها و روشنایی را ایجاد کرد و با این حال، کافران برای پروردگار خود، همتا می آورند». ستایش، خدایی را که آنچه را نمی دانستم، به من شناساند و اگر شناساندن او به من نبود، بی گمان، هلاک می شدم؛ چرا که او فرموده _ و فرموده او راست است _ که: «بگو: من از شما برای آن [رسالتم]، مزدی نمی خواهم، مگر دوستی با خویشان». پس خویشان را برایم بیان فرمود. نیز فرمود: «خدا، در حقیقت، می خواهد پلیدی را تنها از شما اهل بیت بزداید و شما را کاملاً پاک گرداند». پس، بعد از بیان خویشاوندی، بیت را برایم بیان فرمود و سپس به بیان راستگویی پرداخت که به ما امر کرده با آنان باشیم و به ایشان ارجاع دهیم، آن جا که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و با راستگویان باشید»، و این راستگویان را روشن ساخت و اوصاف آنان را شرح داد با این سخنش: «پس بگو: بیاید پسرانمان و پسرانمان را و زنانمان و زنانمان را و خودمان و خودتان را بخوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». «پس تو را سپاس _ ای پروردگار من _ و منت، تو را که هدایتیم کردی و ارشادم نمودی تا اهل و بیت و خویشاوندی بر من پوشیده نماند، و زنان و فرزندان و مردان آنها را به من شناساندی. بار خدایا! به تو تقرب می جویم، به واسطه آن مقامی که با شناساندن جایگاه آن به مؤمنان، و بیان نمودن برتری اهل آن مقام _ همانان که به وسیله ایشان، باطل بودن دشمنان را اثبات کردی و پایه های دینت را استوار ساختی _، بزرگ ترین لطف و بیشترین محبت را به مؤمنان نمودی، و اگر نبود این مقام ارجمند که به واسطه آن، ما را نجات دادی و به پیروی خاندان بر حق پیامبرت و سخنگویان راستین تو _ که همانا از گفتار بیهوده و کردار پلید، نگاهشان داشتی _ راه نمایی مان کردی، بی گمان، پیروان اسلام [در برابر ملحدان]، شکست می خوردند و عقیده ملحدان و کردار منکران، چیره می گشت. پس ستایش، تو راست و منت تو را، و سپاس تو را بر نعمت ها و نیکی هایت. بار خدایا! بر محمد و خاندان محمد، درود فرست؛ همانان که فرمان برداری از ایشان را بر ما واجب ساختی، و ولایتشان را بر گردن ما نهادی، و با شناخت آنان، ما را گرامی داشتی، و به دنباله روی از آنان مفتخرمان ساختی، و با گفتار [و عقیده] استواری که این بزرگواران آن را به ما شناساندند، استوارمان نمودی. پس کمکمان کن تا آنچه را که به ما شناساندند، در پیش گیریم، و از جانب ما به محمد، بدان سبب که خلق تو را راه نمایی نمود و برای رساندن پیام تو، نهایت تلاشش را به کار برد و در راه بر پا کردن دینت، جان خود را به خطر افکند، برترین پاداش را عطا فرما، و [درود فرست] بر برادر و وصی او و راه نما به دین او و بر پا دارنده سنت او، علی امیر مؤمنان، و درود فرست بر امامان از فرزندان راستگوی او؛ همانان که اطاعت از ایشان را به اطاعت از خود، پیوند زدی، و با شفاعت آنان، ما را در سرای کرامت در آور، ای مهربان ترین مهربانان! بار خدایا! اینان اند اصحاب کسا و عبای روز مباحله. آنان را شفیع ما قرار ده. به حق آن مقام ارجمند و آن روز به یاد ماندنی، از تو می خواهم که مرا بیماری و توبه ام را بپذیری که به راستی، تو توبه پذیر و مهربانی. بار خدایا! من گواهی می دهم که جان ها و سرشت آنان، یکی است و آن درختی است که ریشه و شاخه ها [و برگ ها] ایش پاک اند. به حق آنان، بر ما رحم کن و به برکت ولایت ایشان، ما را از جایگاه های خواری در دنیا و آخرت، پناه ده، و به واسطه محبت ما به آنان و اقرارمان به برتری شان و پیروی مان از راه و رسم آنان و قدم نهادنمان در راه درست آنان و اعتقادمان به یکتایی تو _ که ایشان آن را به ما شناساندند _ و بزرگداشت مقام تو و مقدس شمردن نام های تو و سپاس گزاردن نعمت های تو و نفی حلول صفات در تو و [نفی] احاطه علم [ما] به تو و در وهم گنجیدن تو _ که آنان ما را از این همه آگاه ساختند _، ما را از هراس های روز قیامت، در امن و امان بدار؛ زیرا این بزرگواران را تو حجت بر خلقت قرار دادی و نیز نشانه توحیدت و هدایتگرانی که از کار [و فرمان] تو آگاه سازند و به دین تو راه نمایی کنند و آنچه را بر بندگان مشکل گشته است، روشن سازند، و آنان را دری برای معجزات قرار

دادی _ معجزاتی که هر کس غیر تو از [انجام دادن] آنها ناتوان است، و به وسیله آنها اقامه حجت می کنی و به بزرگداشت پیک میان خودت و خلقت فرا می خوانی _، و تو بر آنان تفصّل فرمودی؛ چرا که ایشان را به ملکوت نزدیک ساختی، و راز خود را در اختیار آنان گذاشتی، و ایشان را برای وحی خود برگزیدی، و [گشودن] پیچیدگی های تأویلت را در دست آنان قرار دادی، و این همه، از سر رحمت تو بود به خلقت، و لطف تو به بندگانت، و غمخواری تو برای آفریدگانت، و آگاهی تو از آنچه در اندرون امینان تو و مقام برگزیدگان توست، و ایشان را در خاستگاه و شروعثان پاک گردانیدی، و از وسوسه هر وسوسه گری نگه داشتی، و به آنان در برابر کسی که قصد سوء به ایشان داشت، برهان نشان دادی. پس فرمان تو را اجابت کردند و خویشان را به طاعت تو مشغول داشتند و سراسر وجود خود را از یاد تو آکنده. دل هایشان را به بزرگداشت مقام تو آباد کردند، و اوقات خود را در کارهایی که تو را خشنود می سازد، صرف نمودند، و درون ها [و اندیشه ها] ی خود را از خطورات [و افکار] باز دارنده از تو، نهی ساختند. پس دل های آنان را نهانگاه اراده خودت قرار دادی، و خرد هایشان را افراشته گاه امر و نهیت، و زبان هایشان را ترجمان راه و رسمت (احکام و قوانینت). سپس ایشان را به نور خودت گرمی داشتی تا این که ایشان را بر هم روزگارانش و نزدیک ترین کسان ایشان برتری دادی. پس آنان را مخصوص وحی خودت قرار دادی، و کتابت را بر ایشان فرو فرستادی، و به ما فرمان دادی که به ایشان چنگ در زنیم و [مشکلات فکری و عقیدتی خود را] به آنان ارجاع دهیم و از سرچشمه آنان بر گیریم. بار خدایا! ما به کتابت تو و به عترت پیامبرت _ که دروهای تو بر آنان باد _ چنگ در زدیم؛ همانان که راه نما و نشانه ای برای ما قرارشان دادی و به پیروی از آنان فرمانمان دادی. بار خدایا! ما به آنان چنگ در زده ایم. پس شفاعت ایشان را روزی ما فرما، در آن هنگام که نومیدان می گویند: «ما را نه شفاعتگرانی است و نه دوستی صمیمی»، و ما را از راستگویان و تصدیق کنندگان آنان و کسانی که چشم به راه دولت ایشان اند و به شفاعت ایشان چشم دوخته اند، قرار ده، و پس از آن که هدایتمان کردی، گم راهمان مکن، و از جانب خودت به ما رحمتی بخش، که به راستی، تو پُر بخششی. آمین، ای پروردگار جهانیان! بار خدایا! درود فرست بر محمد و بر برادر او و همتایش امیر مؤمنان و قبله عارفان و نشانه رهجویان و دومین فرد از پنج تن بزرگواری که روح الامین (جبرئیل) به وجود آنان نازید و خداوند با آنان با مباحله جویان مباحله کرد، و او که راستگوترین گویندگان است، فرمود: «پس هر که در این باره، پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو محاجّه کرد، بگو: بیاید» (تا آخر آیه)؛ آن امامی که در روز عقد اخوت، به برادری او (پیامبر صلی الله علیه و آله) برگزیده شد، و با وجود گرسنگی شدید، خوراک خود را ایثار کرد؛ کسی که خداوند در سوره «هل ائی»، از کار او قدردانی نمود؛ کسی که دشمنانش به فضل او گواهی داده اند و منکرانش به مناقب او اقرار کرده اند، سرور مردمان و شکننده بت ها، و کسی که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری در او اثر نکرد. درود خدا بر او و خاندانش، تا آن گاه که خورشید روز بر می آید، و درختان، برگ بر می آورند، و [درود خدا] بر اختران تابناک عترت او و بر حجت های روشن [و رسا] از نسل او! .

49 . بیعت

اشاره

49 . بیعتدرآمدفصل یکم : آغاز شدن اسلام با بیعتفصل دوم : بیعت عقبهفصل سوم : بیعت رضا (تسلیم)فصل چهارم : بیعت رضوان (خشنودی خدا)فصل پنجم : بیعت فتحفصل ششم : بیعت غدیرفصل هفتم : بیعت مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلامفصل هشتم : اقسام بیعتفصل نهم : احکام بیعتفصل دهم : گوناگون

بیعت، در لغت

درآمد بیعت، در لغت کلمه «بیعت» از ماده «بیع» است که در کنار واژه «بیع»، مصدر و به معنای معاهده و معاهده، عهد و پیمان، پذیرش ریاست و فرمان برداری و وفاداری است. ابن منظور در این باره می گوید: **الْبَيْعَةُ: الصَّفَقَةُ عَلَىٰ إِيْجَابِ الْبَيْعِ وَعَلَى الْمُبَايَعَةِ وَالطَّاعَةِ.** (1) بیعت: کف بر کف دیگری زدن به نشانه فروختن چیزی یا پیمان بستن و فرمان برداری از او. عرب ها هنگام خرید و فروش و برای اعلام قطعی شدن معامله، دست راست خود را به یکدیگر می زدند و آن را «صفقه» یا «بیعت» می گفتند. آنها همچنین برای پذیرش ریاست حاکم و امیر، به او دست می دادند و این عمل، نوعی معامله و داد و ستد محسوب می شد، بدین معنا که بیعت کننده، اطاعت و فرمان برداری را پذیرفته و بیعت شونده هم به اموری متعهد می شود. از این رو، این عمل را نیز «بیعت» می نامیدند. (2)

1- لسان العرب: ج 8 ص 26 ماده «بیع».

2- ر. ك: دائرة المعارف قرآن كريم: ج 6 ص 407 _ 408، مقدمه ابن خلدون: ص 209، دائرة المعارف جهان اسلام: ج 5 مدخل «بیعت»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ج 13 مدخل «بیعت».

بیعت، پیش از اسلام

بیعت، در قرآن و حدیث

بیعت، پیش از اسلام بیعت، یکی از سنت های مهم جامعه عرب در دوران جاهلیت برای انتخاب و یا اعلام وفاداری به حاکم، رئیس قبیله و فرمانده جنگ بود که به صورت های گوناگون انجام می گرفت. از مهم ترین بیعت های قبل از اسلام می توان به بیعت قریش و بنی کنانه با قصی بن کلاب برای اخراج خزاعه و بنی بکیر از مکه اشاره کرد. (1)

بیعت، در قرآن و حدیث مفهوم «بیعت» در قرآن، پنج بار و در سه آیه با صراحت آمده که همه از باب مفاعله اند. (2) البته يك مورد دیگر نیز از این باب در قرآن آمده که همانند دیگر هم خانواده های آن، به معنای فروش کالای بهشت جاوید به اهل ایمان به بهای دادن جان و مال است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (3) خدا از مؤمنان، جان ها و مال هایشان را به ازای این که بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کُشند و کشته می شوند. [این] به سان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن، بر عهده اوست، و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید، شادمان باشید، و این، همان کامیابی بزرگ است».

1- ر. ک: دانش نامه جهان اسلام: مدخل «بیعت».

2- فتح: آیه 10 و 18، ممتحنه: آیه 12.

3- توبه: آیه 111.

بیعت، در سیره پیامبر صلی الله علیه وآله

1. بیعت اسلام

بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله و یا جانشینان او، در واقع، بیعت با خداست (1) و کسی که با آنان پیمان فرمانبری بندد، در حقیقت، پیمان سودمندترین معامله را امضا می نماید. (2) در قرآن، تعبیر دیگری چون «عهد»، «عقد» و «میثاق» نیز که به معنای مطلق پیمان اند، گاه در خصوص «بیعت» استفاده گردیده یا به آن، تفسیر و یا بر یکی از بیعت های دوره پیامبر صلی الله علیه و آله تطبیق داده شده است. (3) همچنین برخی از آیات، بدون آن که واژه خاصی ناظر به «بیعت» در آنها به کار رفته باشد، از طریق شأن نزول (4) یا برخی احادیث، به موضوع «بیعت» ارتباط داده شده اند. (5)

بیعت، در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله هم زمان با بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و نزول قرآن، سنت های نادرست جاهلیت، به وسیله آموزه های وحی، منسوخ گردیدند؛ اما سنت های نیکو (6) مورد تأیید قرار گرفتند. یکی از سنت های نیکوی جاهلیت که با اصلاحات می توانست در جهت تأمین حقوق مردم مورد بهره برداری جامعه واقع شود، سنت بیعت بوده به همین جهت مورد تأیید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت و در قرآن و سیره نبوی بازتاب یافت، بیعت های دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله عبارت اند از :

1. بیعت اسلام نخستین بیعتی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت و گسترش آیین اسلام با آن آغاز

1- فتح: آیه 10.

2- ر.ك: فتح: آیه 10 و 18، توبه: آیه 111.

3- ر.ك: نحل: آیه 95، مائده: آیه 7 و 14.

4- ر.ك: مائده: آیه 67.

5- ر.ك: دائرة المعارف قرآن کریم: ج 6 ص 309.

6- ر.ك: دانش نامه عقاید اسلامی: ج 2 ص 135 (معرفت شناسی/بخش سوم/فصل پنجم: جاهلیت نخست).

2 . بیعت عشیره**3 . بیعت نخست در عقبه**

شد، بیعت علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام بود. در حدیثی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «جبرئیل، نزد من است و شما را به بیعت با اسلام فرا می خواند. پس اسلام آورید تا سالم بمانید، و فرمان برید تا هدایت شوید». و آن دو، در پاسخ گفتند: چنین کنیم و فرمان برداریم، ای پیامبر خدا! (1) در ادامه این حدیث آمده که این نخستین بیعتی که در سیره نبوی تحقّق یافت، توسط جبرئیل، «بیعت اسلام» نام گذاری شد. گفتنی است پس از آن، این اصطلاح برای هر تازه مسلمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت می کرد، استفاده می شده است. (2)

2 . بیعت عشیره نخستین بیعت آشکار و رسمی در تاریخ اسلام، «بیعت عشیره» است که در سال سوم بعثت پس از نزول آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ (3) و خویشان نزدیکت را اندرز ده» در روزی که «یوم الدار» (4) نامیده شد، صورت گرفت. در این روز، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فرمان الهی، خواستار پذیرش اسلام و بیعت با او از سوی بنی هاشم شد و بر اساس احادیث شیعه و اهل سنت، تنها امام علی علیه السلام که کم سن ترین افراد آن خاندان بود، با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد. (5)

3 . بیعت نخست در عقبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از اعلام رسمی رسالت، فعالیت های جدی تبلیغی خویش را آغاز کرد. اوج این فعالیت، در ایام حج بود که مردم از شهرهای مختلف در مکه

1- ر.ك: ص 363 ح 1 .

2- ر.ك : ص 365 ح 2 .

3- شعرا: آیه 214 .

4- از آن جا که این بیعت در خانه ابوطالب اتفاق افتاد، به آن روز، «یوم الدار (واقعه خانه)» گفته شده است .

5- ر.ك: ص 367 (بیعت / فصل یکم / بیعت عشیره) .

حضور پیدا می کردند . از جمله در سال یازدهم بعثت ، پیامبر صلی الله علیه و آله با شش تن از قبیله خزرج _ که در شهر مدینه ساکن بودند _ دیدار و آنها را به اسلام دعوت نمود . آنها پس از پذیرفتن اسلام و بازگشت به مدینه، به تبلیغ دین اسلام پرداختند . تبلیغات پیگیر آنها سبب شد که گروهی از مردم مدینه اسلام را پذیرفتند و در سال دوازدهم بعثت، دوازده نفر از اهل مدینه به مکه آمدند و در عقبه (1) با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کردند و با ایشان بیعت نمودند و این چنین، نخستین حرکت سیاسی برای تشکیل حکومت اسلامی آغاز شد . اسعد بن زراره و عبادة بن صامت، برجسته ترین چهره ها در این بیعت بودند . عبادة بن صامت، ماجرای این بیعت را چنین گزارش می کند : كُنْتُ فِي مَن حَضَرَ الْعَقَبَةَ الْأُولَى ، وَ كُنَّا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا ، فَبَايَعَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى بَيْعَةِ النِّسَاءِ ، وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُفْتَرَضَ الْحَرْبُ ، عَلَى أَنْ لَا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَ لَا نَسْرِقَ ، وَ لَا نَزْنِيَ ، وَ لَا نَقْتُلَ أَوْلَادَنَا ، وَ لَا نَأْتِيَ بُهْتَانٍ نَفْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِينَا وَ أَرْجُلِنَا ، وَ لَا نَعَصِيهِ فِي مَعْرُوفٍ ؛ فَإِنْ وَفَيْتُمْ فَلَكُمْ الْجَنَّةُ ، وَ إِنْ غَشَيْتُمْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَأَمْرُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَذَّبَكُمْ وَ إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَكُمْ . (2) من هم با کسانی که در بیعت اول عقبه حضور داشتند ، بودم . ما دوازده مرد بودیم و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بیعت زنان، بیعت کردیم (3) _ و این در آن زمانی بود که هنوز جنگ [و جهاد]، واجب نگشته بود _ ، با این شروط که: چیزی را شریک خدا قرار ندهیم ، دزدی نکنیم ، زنا نکنیم ، فرزندانمان را نکشیم ، بچه های نامشروعی را که پس انداخته ایم، به دیگری نسبت ندهیم ، و در کار نیک از او (پیامبر صلی الله علیه و آله) نافرمانی نکنیم . [و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :] اگر به این شرط ها عمل کردید، بهشت برای شما خواهد بود ، و اگر چیزی از این کارها را مرتکب شدید، سر و کارتتان با خداست . اگر خواست، عذابتان می کند و اگر خواست، شما را می بخشد . این بیعت ، در اصطلاح سیره نویسان، «بیعة النساء» نیز نامیده می شود ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه از زنان نیز با همین شروط، بیعت گرفت .

1- گرده ای نزدیک منا در مکه در کنار جمره عقبه که اکنون به صورت مسجدی متروک، مورد بازدید قرار می گیرد .

2- ص 372 ح 6 .

3- یعنی بیعت بدون شرط جنگ و با همان شرایطی که زنان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند (ر.ک: ممتحنه: آیه 12).

4 . بیعت دوم در عقبه

4 . بیعت دوم در عقبه نخستین بیعت کنندگان با پیامبر در عقبه، پس از بازگشت به مدینه، نامه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشتند و از ایشان مُبَلَّغی درخواست کردند که به آنها قرآن بیاموزد. پیامبر صلی الله علیه و آله، مصعب بن عمیر را فرستاد و وی در مدتی کوتاه توانست شمار قابل توجهی از مردم مدینه را مسلمان کند. آنان در سال بعد، یعنی سال سیزدهم بعثت، 73 مرد و دوزن (1) را در ایام حج به مکه فرستادند و در عقبه _ همان مکانی که سال قبل با پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جا بیعت کرده بودند _ مجدداً با ایشان بیعت کردند؛ اما این بار، محتوای پیمان آنان، آغاز يك حرکت سیاسی و نظامی بود. به گزارش جابر، پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها خواست که با شرایطی با وی بیعت کنند و فرمود: *تَبَاعُونِي عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ، وَالتَّقَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ، وَعَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَنْ تَقُولُوا فِي اللَّهِ لَا تَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، وَعَلَى أَنْ تَنْصُرُونِي فَتَمْنَعُونِي إِذَا قَدِمْتُ عَلَيْكُمْ، مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ؛ وَ لَكُمْ الْجَنَّةُ*. (2) با من بیعت می کنید بر این که در نیرومندی و سستی، از من حرف شنوی و فرمان برداری کنید، و در تنگ دستی و گشایش، انفاق نمایید، و امر به معروف و نهی از منکر کنید، و از بهر خدا بگوئید و از سرزنش هیچ سرزنشگری بیم مدارید، و چون به میان شما آمدم، مرا حمایت کنید، آن چنان که از خودتان و زنان و فرزندانان حمایت می کنید. در این صورت، بهشت برای شما خواهد بود.

1- ر.ك: ص 392 ح 14 .

2- ر.ك: ص 368 ح 11 .

5 . بیعت رضا**6 . بیعت رضوان**

جابر می گوید: پس از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، ما از جا برخاستیم و با ایشان بیعت کردیم. این بیعت، زمینه ساز هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه گردید. بر اساس گفته شماری از مفسران، آیه هفتم از سوره مائده و آیه پانزدهم از سوره احزاب، به این بیعت، اشاره دارد. (1)

5. بیعت رضای پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، در سال دوم هجری و پیش از جنگ بدر - که نخستین درگیری مسلمانان با کفار قریش بود -، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام حرکت به سوی دشمن، از مسلمانان بیعت گرفت. این بیعت، در حدیثی از امام صادق علیه السلام، «بیعة الرضا» نامیده شده است. متن حدیث، چنین است: لَمَّا هَاجَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ... وَ حَضَرَ خُرُوجَهُ إِلَى بَدْرٍ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبَيْعَةِ فَبَايَعَهُمْ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ. (2) پیامبر صلی الله علیه و آله چون به مدینه هجرت کرد... و هنگام خارج شدنش به سوی بدر رسید، مردم را به بیعت فرا خواند. آنان همگی به حرف شنوی و فرمان برداری، بیعت کردند.

6. بیعت رضوان این بیعت در سال ششم هجری در حدیبیه، (3) در سفری که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه جمعی از مسلمانان برای انجام مناسک عمره رفته بود، انجام گرفت. در پی جلوگیری مشرکان از ورود مسلمانان به مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله یاران همراه خود را به این بیعت فرا خواند.

1- ر.ك: ص 385 پانوش 1 و 2.

2- ر.ك: ص 408 ح 24.

3- نام مکانی در دوفرسنگی مکه، و برخی در نه میلی مکه گفته اند. و آن نام چاهی یا درختی خمیده است که در آن جا بوده و غزوه حدیبیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن جا روی داد (لغت نامه دهخدا: واژه «حدیبیه»).

7. بیعت پیروزی

تعداد مسلمانان همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر، از 1200 نفر تا 1525 نفر، گزارش شده است. (1) بر پایه برخی از گزارش ها، موضوع این بیعت، مقاومت تا سر حد مرگ و در برخی، فرار نکردن در نبرد، ذکر شده است که به نظر می رسد تعارضی میان آنها نیست و مقصود، به کارگیری همه توان در مبارزه با دشمن است. گفتنی است که این بیعت، دو نام دارد: یکی «بیعت رضوان»؛ زیرا خداوند متعال، از کسانی که در این پیمان شرکت کرده اند، اظهار رضایت کرده، و دیگری، «بیعت شجره»؛ زیرا این بیعت در زیر درخت، صورت گرفته است. بر اساس منابع شیعه، نخستین کسی که در این پیمان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد، امام علی علیه السلام بود؛ (2) اما برخی از منابع اهل سنت، نخستین بیعت کننده را ابوسنان اسدی دانسته اند. (3)

7. بیعت پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه در سال هشتم هجری، افزون بر مردان با زنان نیز بیعت نمود؛ اما مفاد و چگونگی بیعت مردان با زنان، متفاوت بود. در برخی از احادیث آمده که مفاد بیعت مردان، «فرمانبری از خدا و پیامبر در حد توان» بوده و در برخی، مفاد آن، «اسلام، ایمان و جهاد» و در برخی دیگر، «اسلام و شهادت» ذکر شده است. بنا بر این، می توان گفت: مواد پیمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله با مردان داشته، متفاوت بوده است؛ اما مواد بیعت زنان، همان است که در آیه 12 از سوره ممتحنه آمده است، یعنی: «دوری از شرک»، «پرهیز از دزدی و فحشا» و «مخالفت نکردن با پیامبر در کارهای نیک».

1- ر. ک: ص 427 (بیعت / فصل چهارم / شمار مسلمانان در بیعت رضوان).

2- ر. ک: ص 421 (بیعت / فصل چهارم / نخستین کسی که در زیر درخت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد).

3- الطبقات الکبری: ج 2 ص 100، المصنّف، ابن ابی شیبّه: ج 8 ص 589.

8 . بیعت جن**9 . بیعت غدیر****بیعت در سیره علوی**

8 . بیعت جندر شماری از منابع حدیثی، (1) بیعت جن با پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد احزاب (2) نیز گزارش شده است؛ اما از خصوصیات آن، اطلاعی در دست نیست .

9 . بیعت غدیر آخرین بیعت در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله ، بیعت مسلمانان با امام علی علیه السلام در روز هجدهم ذی حجه سال دهم هجری در محلی به نام غدیر خم بود. (3) در این روز، پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به عنوان جانشین پس از خود به مسلمانان معرفی کرد و از آنان خواست که با او بیعت کنند. (4) افزون بر این ، به آنان دستور داد که به عنوان رهبر آینده خود بر او سلام نمایند .

بیعت، در سیره علوی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، موضوع «بیعت غدیر» به فراموشی سپرده شد؛ اما در هجدهم ذی حجه سال 35 هجری، پس از شورش مسلمانان بر ضدّ خلیفه سوم، امام علی علیه السلام با اصرار توده مسلمانان، بیعت آنان را پذیرفت و تا روز شهادت، یعنی 21 رمضان سال 40 هجری، به مدت چهار سال و نه ماه و سه روز ، زمام امور مسلمانان را در دست داشت .

1- ر . ك : ص 421 ح 32 .

2- مسجد احزاب، مسجدی است که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنا شده و اسم دیگرش، مسجد فتح است و در بالای کوه سلع قرار دارد و آن، جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ خندق در آن جا دعا خوانده است (ر . ك : معجم البلدان : ج 1 ص 111 ، البداية و النهاية : ج 4 ص 127 ، مجمع الزوائد : ج 4 ص 12 ، المصنّف، ابن ابی شیبہ : ج 7 ص 146 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 73 ، إمتاع الأسماع : ج 9 ص 275 و...) .

3- ر . ك : دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام : ج 2 ص 217 (بخش سوم/فصل دهم : حدیث غدیر) .

4- ر . ك : دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام : ج 2 ص 271 (بخش سوم/فصل دهم : حدیث غدیر / سلام رهبری) .

حقوق متقابل بیعت کننده و بیعت پذیر

نقش بیعت در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله و یا امامان اهل بیت علیهم السلام

حقوق متقابل بیعت کننده و بیعت پذیر با تأمل در آیات و احادیثی که در باره بیعت است، می توان گفت بیعت با رهبر، از نگاه اسلام، در واقع، انشای نوعی معامله و قراردادی شرعی است که بیعت کننده متعهد می شود در برابر تأمین نیازهای مادی و معنوی او توسط رهبر، تا پای جان، در راه اجرای خواست های رهبر، از وی اطاعت نماید. این حقوق متقابل، به صراحت در احادیث اسلامی مورد تأکید قرار گرفته اند. (1) در حدیثی آمده که امام علی علیه السلام در باره حقوق متقابل امام و امت می فرماید: **إِنَّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ؛ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ، وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا- تَجْهَلُوا، وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ، وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ.** (2) ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما را نیز بر من حقی. حق شما بر من، این است که خیر خواه و راه نمای شما باشم، و غنایم [و بیت المال] شما را به عدالت میانتان قسمت کنم، و به شما علم و معرفت آموزم تا در جهل باقی نمانید، و تربیتتان کنم تا دانا و فرهیخته شوید، و حق من بر شما نیز این است که به بیعت وفادار باشید، و در حضور و غیاب [من] با من یک دل و یک رنگ باشید، و هر گاه شما را [به جهاد] فرا می خوانم، اجابت کنید، و آن گاه که فرماتتان می دهم، فرمان برید.

نقش بیعت در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امامان اهل بیت علیهم السلام پایه مبانی اعتقادی پیروان اهل بیت علیهم السلام، ولایت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در مقام ثبوت، نیازی به بیعت ندارد؛ ولی در مقام اثبات و ایجاد توان و قدرت اجرایی، نیازمند بیعت یا رأی مردم است.

1- ر. ک: همین دانش نامه: ج 6 ص 501 (امامت / فصل دهم: حقوق امام و امت).

2- نهج البلاغة: خطبه 34، بحار الأنوار: ج 27 ص 251 ح 12.

نقش بیعت در عصر غیبت

به سخن دیگر، در صورتی که مردم، ولایت و رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام معصوم را بپذیرند، تأمین حقوق مادی و معنوی آنان در نظام سیاسی حاکم، توسط خداوند متعال، تضمین شده و بدین جهت، ولایت آنان نیازی به بیعت مردم ندارد. بنا بر این در عصر حضور معصوم، نقش بیعت، تنها ادای يك واجب شرعی از سوی مردم در جهت ایجاد توان اجرایی برای رهبران الهی است و نقشی در ثبوت ولایت واقعی آنها ندارد.

نقش بیعت در عصر غیبتیعت در عصر غیبت امام معصوم، همانند عصر حضور، و بلکه بیش از آن، در تأسیس و یا تداوم حکومت دینی و اقامه ارزش های الهی نقش دارد، زیرا بر پایه مبانی فقهی ولایت فقیه، در عصر غیبت، حق حاکمیت معصومان به فقهای واجد شرایط، منتقل گردیده است. چیزی که هست، شماری از فقها، واجدین شرایط ولایت را منصوب امام معصوم، می دانند؛ ولی برخی دیگر معتقدند که انتخاب مردم نیز در مشروعیت ولایت فقیه دخالت دارد. به سخن دیگر، يك مبنا در ولایت فقیه این است که فقهای واجد شرایط ثبوتاً ولایت دارند؛ ولی در مرحله اثبات، بیعت مردم ضروری است، و مبنای دیگر، این است که ولایت فقیه ثبوتاً و اثباتاً نیاز به رأی مردم دارد. بنابراین، در هر دو صورت و بر هر دو مبنا، فعلیت ولایت فقیه، بدون رأی مردم و مقبولیت عامه؛ تحقق و دوام نخواهد یافت، و از این رو، تأسیس و تداوم حکومت دینی در عصر غیبت، همانند عصر حضور، بدون بیعت، امکان پذیر نیست. بر این اساس، فقیهان واجد شرایط رهبری، پیش از بیعت مردم و یا نمایندگان آنها، بر مردم، ولایت فعلی ندارند و احکامشان نافذ نیست و پس از بیعت، بر همه مردم (حتی فقهای واجد شرایط رهبری)، ولایت پیدا می کنند و سرپیچی از احکام ولایی آنها، جایز نیست.

ارکان بیعت

شروط بیعت

ارکان بیعتماهیت بیعت، نوعی معاهده و قرارداد دو سویه میان بیعت کننده و بیعت پذیر است. بر این اساس، بیعت، دارای سه رکن اساسی است: بیعت کننده (مردم)، بیعت پذیر (رهبر)، پیمان فرمانبری (شروط بیعت). بنا بر این، محتوای بیعت، طبق شرایطی که در پیمان (1) ذکر می شود، می تواند متفاوت باشد.

شروط بیعتیکی از مسائل مهم در بیعت با رهبران سیاسی، تناسب شروط بیعت با مقتضیات زمان و نیازهای مادی و معنوی جوامع مختلف است. بدین جهت، رهبری در جلب آرای مردم، موفق است که زمان شناس، جامعه شناس و روان شناس باشد. بررسی شروطی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقاطع مختلف رهبری خود با پیروان خویش مطرح می نمود، (2) به روشنی نشان می دهد که آن بزرگوار، با اتکا به وحی و روشن بینی الهی خود، به مقتضای زمان بیعت و قلت و کثرت هواداران و خصوصیات جسمی، روحی و خانوادگی شخص بیعت کننده، شرایط متفاوتی را برای این معاهده پیشنهاد می فرمود و بدین سان، به بهترین وجه، مردم معاصر خود را رهبری می کرد. از این رو، سیره سیاسی ایشان در این باره، درس بزرگی برای رهبران سیاسی جوامع اسلامی است.

1- این پیمان، امروزه، تفصیل پیدا کرده است و «قانون اساسی» نامیده می شود.

2- ر. ک: ص 403 (بیعت/ فصل دوم: بیعت عقبه / شرط های بیعت دوم عقبه) و ص 423 (فصل چهارم/ شرط های بیعت رضوان) و ص 431 (فصل پنجم/ شرط های بیعت مردان) و ص 433 (فصل پنجم/ شرط های بیعت زنان).

وفا به بیعت

چگونگی بیعت

وفا به بیعتاً توجه به آنچه در بیان ماهیت «بیعت» بدان اشاره شد، بیعت، نوعی عقد (پیمان شرعی) است و مشمول قانون کلی: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (1) است و بر این اساس، وفا به بیعت امام عادل، واجب (2) و شکستن آن، حرام و بلکه از گناهان کبیره است، (3) مگر آن که بیعت پذیر، اجازه فسخ بیعت دهد، (4) یا بیعت کننده، ضمن بیعت، مجاز بودن به فسخ بیعت را شرط کند، چنان که در ماجرای عاشورا، هر دو مورد، مصداق پیدا کرد. (5) همین وفاداری، در خصوص بیعت پذیر نیز الزامی و عمل کردن او به شروط بیعت، واجب و نقض این شروط توسط وی حرام است.

چگونگی بیعتاً تأمل در احادیثی که کیفیت بیعت مسلمانان را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده اند، (6) می توان گفت که چگونگی بیعت گرفتن در نظام اسلامی، بستگی به سنت و فرهنگ جامعه در انعقاد این پیمان دارد، مشروط به این که سنت مردم با احکام قطعی اسلام در تضاد نباشد. از این رو، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیعت با مردان، همان سنت متداول آن دوران را پذیرفت؛ ولی در مورد بیعت با زنان، با مصافحه آنها از روی لباس با پیامبر صلی الله علیه و آله یا دست فرو بردنشان در آبی که ایشان دست خود را در آن فرو برده بود و یا با گفتن سخنی از جانب آنها، با آنان بیعت نمود.

1- مائده: آیه 1: (به پیمان های خود، وفادار (پابند) باشید).

2- ر.ك: ص 509 (بیعت/ فصل نهم: احکام بیعت/ پابندی به بیعت).

3- ر.ك: ص 519 (بیعت/ فصل نهم: احکام بیعت/ شکستن بیعت).

4- ر.ك: ص 525 (بیعت/ فصل نهم: احکام بیعت/ فسخ بیعت).

5- ر.ك: ص 471 (بیعت/ فصل هشتم: اقسام بیعت).

6- ر.ك: ص 527 ح 161.

تفاوت بیعت و رأی

بنا بر این ، همچنان که امام خمینی رحمه الله نیز تصریح نموده است ، (1) در عصر حاضر که سنت های گذشته در ارتباط با بیعت با رهبر ، منسوخ گردیده اند ، این پیمان می تواند از طریق همه پرسی ها ، یا صندوق های رأی و یا از طریق نمایندگان مردم ، منعقد شود و احکام بیعت بر آن مترتب گردد .

تفاوت بیعت و رأی پیش از این ، توضیح دادیم که بیعت ، عقد و پیمان ولایت است . بنا بر این ، رأی دادن در انتخابات ، اعم از بیعت است ؛ زیرا رأی دادن _ همان طور که اشاره شد _ می تواند به معنای بیعت و پیمان ولایت باشد _ چنان که در انتخاب رهبر در جمهوری اسلامی بدین معناست _ و می تواند به معنای پیمان وکالت یا یکی دیگر از پیمان های شرعی باشد ، مانند : رأی دادن در انتخابات مجلس شورای اسلامی . بنا بر این ، آنچه برخی تصور کرده اند که رأی دادن مطلقاً نوعی توکیل است ، (2) به نظر ، صحیح نمی رسد . شایان ذکر است که نمایندگی یا وکالت مجلس شورای اسلامی ، نیز نوعی ولایت است ، و در این گونه موارد ، معنای فقهی وکالت ، مراد نیست .

1- ر . ك : صحیفه امام: ج 20 ص 459 (پاسخ امام خمینی به استفتای رسمی نمایندگان ایشان در دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه) .

2- ر . ك : تفسیر نمونه: ج 22 ص 71 _ 72 .

الفصل الأول: بدء الإسلام بالبيعة 1 / 1 بيعة الإسلام للإمام الكاظم عليه السلام: سألت أبي؛ جعفر بن محمد عليه السلام عن بدء الإسلام، كيف أسلم علي عليه السلام، وكيف أسلمت خديجة رضي الله عنها؟... فقال لي أبي: إنهما لما أسلما دعاهما رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا علي ويا خديجة، أسلمتما لله وأسلمتما له. وقال: إن جبرئيل عندي يدعوكم إلى بيعة الإسلام، فأسلما تسلما، وأطعيا تهاديا. فقالا: فعلننا وأطعنا يا رسول الله. فقال: إن جبرئيل عندي يقول لكم: إن للإسلام شروطا وعهودا ومواثيق، فأبتدئنا بما شرطه الله عليكم لنفسه ولرسوله؛ أن تقولوا: «نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له في ملكه، ولم يلد له والد ولم يلد ولدا ولم يتخذ صاحبة، إلهها واحدًا مخلصا، وأن محمدا عبده ورسوله، أرسله إلى الناس كافة بين يدي الساعة، ونشهد أن الله يحيي ويميت، ويرفع ويضع، ويغني ويفقر، ويفعل ما يشاء، ويبعث من في القبور». قالوا: شهدنا. قال: وإسباغ الوضوء على المكاره؛ غسل اليدين والوجه والذراعين، ومسح الرأس ومسح الرجلين إلى الكعبين. وغسل الجنابة في الحر والبرد، وإقام الصلاة، وأخذ الزكاة من حلها، ووضعها في أهلها، وحج البيت، وصوم شهر رمضان، والجهاد في سبيل الله، وبر الوالدين، وصلة الرحم، والعدل في الرعية، والقسم بالسوية، والوقوف عند الشبهة [ورفعها] (1) إلى الإمام؛ فإنه لا شبهة عنده، وطاعة ولي الأمر بعدي، ومعرفة في حياتي وبعد موتي، والأئمة من بعده واحدا فواحدا، وموالات أولياء الله، ومعاداة أعداء الله، والبراءة من الشيطان الرجيم وحزبه وأشياعه... والحياة على ديني وسنتي، ودين وصبي وسنته إلى يوم القيامة، والموت على مثل ذلك، غير شاقق لأمره، ولا متقدم ولا متأخر عنه، وترك شرب الخمر، وملاحاة الناس. يا خديجة، فهمت ما شرط عليك ربك؟ قالت: نعم، وآمنت وصدقت، ورضيت وسلمت. قال علي عليه السلام: وأنا على ذلك. فقال: يا علي، تباع على ما شرطت عليك؟ قال: نعم. قال: فبسط رسول الله صلى الله عليه وآله كفه فوضع كف علي في كفه فقال: بايعني يا علي على ما شرطت عليك، وأن تمنعني مما تمنع منه نفسك. فبكى علي عليه السلام وقال: بأبي وأمي لا حول ولا قوة إلا بالله. (2)

- 1- ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار: ج 18 ص 233. وفي بحار الأنوار: ج 68: «والوقوف عند الشبهة إلى الوصول إلى الإمام».
- 2- طرف من الأنباء والمناقب: ص 115 عن عيسى بن المستفاد، بحار الأنوار: ج 18 ص 232 ح 75 و ج 68 ص 392 ح 41.

فصل یکم: آغاز شدن اسلام با بیعت

1 / 1 بیعت اسلام

فصل یکم: آغاز شدن اسلام با بیعت 1 / 1 بیعت اسلام امام کاظم علیه السلام: از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام در باره آغاز اسلام، و این که علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام چگونه اسلام آوردند، پرسیدم... پدرم به من فرمود: «چون آن دو اسلام آوردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را فرا خواند و فرمود: ای علی و ای خدیجه! شما دو تن برای خدا اسلام آوردید و در برابرش تسلیم گشتید. جبرئیل، نزد من است و شما را به بیعت با اسلام فرا می خواند. پس اسلام آورید تا سالم بمانید، و فرمان برید تا هدایت شوید! آن دو گفتند: چنین کردیم و فرمان برداریم، ای پیامبر خدا! پیامبر فرمود: جبرئیل، نزد من است و به شما می گوید: اسلام، شرط ها و عهدها و پیمان هایی دارد. پس، آن را به آنچه خداوند برای خودش و پیامبرش بر شما شرط کرده است، آغاز کنید و بگویید: از سرِ اخلاص گواهی می دهیم که خدای یکتا نیست؛ یگانه است و در جهاننداری، شریکی ندارد؛ نه پدری او را به وجود آورده است و نه فرزندی دارد و نه همسری گزیده است و خدایی یکتاست، و [گواهی می دهیم که] محمد، بنده و فرستاده اوست، و او را به سوی مردمان تا روز قیامت فرستاده است، و گواهی می دهیم که خداست که زنده می کند و می میراند، و بالا می برد و پست می گرداند، و توانگر می سازد و فقیر می کند، و آنچه بخواهد، انجام می دهد، و کسانی را که در گورهایند، دوباره زنده می کند. آن دو گفتند: گواهی می دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داد: و وضوی شاداب گرفتن در شرایط سخت، [یعنی] شستن دست ها و صورت و ساعدها، و مسح کردن سر و پاها تا برآمدگی آنها، و [نیز] غسل جنابت کردن در گرما و سرما، و خواندن نماز، و پرداخت زکات از راه حلالش و صرف کردن آن در میان مستحقانش، و گزاردن حجّ خانه خدا، و روزه ماه رمضان، و جهاد کردن در راه خدا، و نیکی کردن به پدر و مادر، و به جا آوردن صله رحم، و دادگری با رعیت، و تقسیم عادلانه [ی غنایم و بیت المال]، و درنگ کردن در گاه شبهه [و ارجاع دادنش] به امام... زیرا برای او شبهه ای وجود ندارد...، و اطاعت کردن از ولیّ امر پس از من، و شناخت او در زمان حیات من و پس از مرگم، و شناخت یکایک امامان پس از او، و دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا، و بیزاری جستن از شیطانِ رانده شده [از درگاه قرب الهی] و دار و دسته او و پیروانش...، و زیستن بر دین و سنّت من و دین و سنّت وصیّ من تا روز رستاخیز، و نیز بر اینها مُردن، بی آن که از فرمان او (وصیّ من) سرپیچی شود، و از او پیش افتد یا پس بماند، و ترک باده آشامی و ناسزا گویی به مردم. ای خدیجه! آنچه را پروردگارت بر تو شرط کرده است، در یافتی؟ گفت: آری. و بدانها ایمان آورد و تصدیق کرد و رضایت داد و گردن نهاد. علی علیه السلام گفت: و من نیز. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آیا با این شرط ها که گفتم، بیعت می کنی؟ گفت: آری. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کف دستش را گشود و کف دست علی را در کف خویش نهاد و فرمود: ای علی! با من بر اساس آنچه با تو شرط کردم و این که آنچه را که از خودت باز می داری، از من باز داری، بیعت کن. علی علیه السلام گریست و گفت: پدر و مادرم به فدایت! هیچ نیرو و توانی نیست، مگر از سوی خدا».

السنن الكبرى عن عاصم عن أبيه حصين بن مشتم: أَنَّهُ وَفَدَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَايَعَهُ بَيْعَةَ الْإِسْلَامِ، وَصَدَّقَ إِلَيْهِ مَا لَهُ، وَأَقْطَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِائَةَ عِدَّةٍ فَتَسَمَّاهُنَّ... قَالَ: وَشَرَطَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِابْنِ مِشْتَمٍ فِيمَا أَقْطَعَهُ إِثَاءَهُ الْأُيُوحَ مَاؤُهُ وَلَا يُعْقَدَ (1) مَرَعَاهُ وَلَا يَعْضَدُ (2) شَجَرَهُ. (3)

-
- 1- هكذا جاء في المصدر: «يباح»، «يعقد»، وفي أسد الغابة: «لا يُعقر مرعاه، ولا يباع ماؤه، ولا يمنع فضله، ولا يعضد شجره» ولعله الصواب كما في المصادر الأخرى.
 - 2- عَضَدْتُ الشَّجَرَ أَعْضَدُهُ: أَي قَطَعْتَهُ بِالْمِعْضَدِ (الصَّحَاحُ: ج 2 ص 509 «عضد»).
 - 3- السنن الكبرى: ج 6 ص 239 ح 11791، المعجم الكبير: ج 4 ص 29 الرقم 3555، التاريخ الكبير: ج 3 ص 2 الرقم 5، الإصابة: ج 2 ص 79 الرقم 1748، أسد الغابة: ج 2 ص 37 الرقم 1192 وكلها نحوه.

السنن الکبریٰ_ به نقل از عاصم، در باره پدرش حصین بن مشمت _ : او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و با ایشان بر اسلام بیعت کرد و زکات اموالش را به ایشان پرداخت . پیامبر صلی الله علیه و آله آب های چندی (چند جا) را به او بخشید و آن آب ها را نام برد... . پیامبر صلی الله علیه و آله در باره جاهایی که به ابن مشمت بخشید، شرط کرد که آب آنها را نفروشد و چراگاه هایش را قُرق نکند و درختش را قطع ننماید .

1 / 2 بيعة العشيّة الكتاب «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» . (1)

الحديث مسند ابن حنبل عن ربيعة بن ناجذ عن الإمام علي عليه السلام: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ أَوْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ _ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، فِيهِمْ رَهْطٌ (2) كُلُّهُمْ يَأْكُلُ الْجَدْعَةَ (3) وَيَشْرَبُ الْفَرْقَ (4) ! قَالَ : فَصَنَعَ لَهُمْ مُدًّا مِنْ طَعَامٍ ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا . قَالَ : وَبَقِيَ الطَّعَامُ كَمَا هُوَ كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ ، ثُمَّ دَعَا بِغُمَرٍ (5) ، فَشَرِبُوا حَتَّى رَوُّوا ، وَبَقِيَ الشَّرَابُ كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ ، أَوْ لَمْ يُشْرَبْ ، فَقَالَ : يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، إِنِّي بَعِثْتُ لَكُمْ خَاصَّةً وَإِلَى النَّاسِ بَعَامَّةً ، وَقَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ مَا رَأَيْتُمْ ، فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي ؟ قَالَ : فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَكُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ ، قَالَ : فَقَالَ : اجْلِسْ ، قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، كُلُّ ذَلِكَ أَقَوْمٌ إِلَيْهِ فَيَقُولُ لِي : اجْلِسْ ، حَتَّى كَانَ فِي الثَّلَاثَةِ ضَرْبٌ بِيَدِهِ عَلَى يَدِي . (6)

- 1- الشعراء : 214 .
- 2- الرهط : ما دون العشرة من الرجال (الصحيح : ج 3 ص 112 «رهط»).
- 3- الجدعُ : هو من الإبل ما دخل في السنة الخامسة ، ومن البقر والمعز ما دخل في الثانية (مجمع البحرين : ج 1 ص 279 «جدع»).
- 4- الفرقُ والفرقُ : مكيال ضخمة لأهل المدينة معروف (لسان العرب : ج 10 ص 305 «فرق»).
- 5- الغُمَرُ _ بضم الغين وفتح الميم _ : القدح الصغير (النهاية : ج 3 ص 385 «غمر»).
- 6- مسند ابن حنبل : ج 1 ص 335 ح 1371 ، السنن الكبرى للنسائي : ج 5 ص 126 ح 8451 نحوه ، كنز العمال : ج 13 ص 174 ح 36520 ؛ علل الشرائع : ص 170 ح 1 نحوه ، بحار الأنوار : ج 18 ص 178 ح 6 .

1 / 2 بیعت عشیره

1 / 2 بیعت عشیره قرآن (و خویشاوندان نزدیک را هشدار ده).

حدیث مسند ابن حنبل - به نقل از ربیعة بن ناجذ، از امام علی علیه السلام - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، فرزندان عبد المطلب را جمع کرد - یا فرا خواند - . در میان آنان، کسی بود که يك شتر کامل چهار ساله را می خورد و يك پیمانۀ بزرگ (فَدَح) نوشیدنی می آشامید؛ اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده سیر غذا برای آنان پخت و آنها خوردند و سیر شدند، و غذا هم باقی ماند، چنان که گویی دست نخورده است. سپس پیاله ای طلبید و آن عده آشامیدند، چندان که سیراب شدند، و نوشیدنی باقی ماند، چنان که گویی دست نخورده یا نوشیده نشده است. سپس فرمود: «ای فرزندان عبد المطلب! من به سوی شما خصوصاً و به سوی دیگر مردمان عموماً فرستاده شده ام، و شما این معجزه را مشاهده کردید. پس اینک، کدام يك از شما با من بیعت می کند تا برادر و یار من باشد؟». هیچ کس پاسخی نداد. من که کوچک ترین عضو آن جمع بودم، [به نشانه اعلام آمادگی]، از جا بر خاستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بنشین». پیامبر صلی الله علیه و آله سپس سه بار آن جمله اش را تکرار کرد و هر بار من بر می خاستم و او می فرمود: «بنشین»، تا آن که بار سوم، دستش را [به نشانه بیعت] بر دست من زد.

مجمع البيان عن أبي رافع - في ذكر فضيلة جمع النبي صلى الله عليه وآله بني عبد المطلب - : إنه صلى الله عليه وآله جمعه في الشعب . . ثم قال : إن الله تعالى أمرني أن أنذر عشيرتي الأقرين ، وأنتم عشيرتي ورهطي ، وإن الله لم يبعث نبيا إلا جعل من أهله أبا ووزيرا ووارثا ووصيا وخليفة في أهله ، فأياكم يقوم فيأبيني على أنه أخي ووارثي ووزير ووصي ، ويكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي ؟ فسكت القوم فقال : ليقومن قائمكم أو ليكونن في غيركم ثم لتندمن . ثم أعاد الكلام ثلاث مرات ، فقام علي عليه السلام فبايعه وأجابته . (1)

شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد عن أبي جعفر الإسكافي : قد روي في الخبر الصحيح أنه صلى الله عليه وآله كلفه عليه السلام في مبدأ الدعوة قبل ظهور كلمة الإسلام وانتشارها بمكة أن يصنع له طعاما ، وأن يدعو له بني عبد المطلب ، فصنع له الطعام ودعاهم له ، فخرجوا ذلك اليوم ولم ينذرهم صلى الله عليه وآله ؛ لكلمة قالها عمه أبو لهب . فكلفه في اليوم الثاني أن يصنع مثل ذلك الطعام ، وأن يدعوهم ثانية ، فصنعهم فدعاهم فأكلوا ، ثم كلمهم صلى الله عليه وآله فدعاهم إلى الدين ، ودعاه معهم ؛ لأنه من بني عبد المطلب ، ثم صدم من لمن يؤازره منهم وينصروه على قوله أن يجعله أخاه في الدين ، ووصيه بعد موته ، وخليفته من بعده ، فأمسكوا كلهم وأجابوه هو وحده ، وقال : أنا أنصرك على ما جئت به ، وأوازرك وأبايعك . فقال لهم - لما رأى منهم الخذلان ومنه النصرة ، وشاهد منهم المعصية ومنه الطاعة ، وعان منهم الإباء ومنه الإجابة - : هذا أخي ووصي وخليفتي من بعدي . فقاموا يسخرون ويضحكون ، ويقولون لأبي طالب : أطع ابنك ؛ فقد أمره عليك . (2)

راجع : موسوعة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام : ج 1 ص 129 (القسم الثاني : الإمام علي عليه السلام مع النبي صلى الله عليه وآله و آله / الفصل الأول : المؤازرة على الدعوة) .

1- .مجمع البيان : ج 7 ص 323 ، تفسير فرات : ص 303 ح 408 ، تأويل الآيات الظاهرة : ج 1 ص 393 ح 19 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 18 ص 212 ح 41 وص 163 .

2- .شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 13 ص 244 .

مجمع البیان_ به نقل از ابورافع، در بیان داستان پیامبر صلی الله علیه و آله که فرزندان عبد المطلب را جمع کرد _ :ایشان، آنان را در شعب گرد آورد... و سپس فرمود : «خداوند متعال به من فرمان داده است که عشیره نزدیکم را هشدار دهم ، و شما عشیره و طایفه من هستید . خداوند، هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر این که یکی از کسان او را به عنوان برادر و دستیار و وارث و وصی و جانشین وی در میان کسانش قرار داد . پس اینک، کدام يك از شما بر می خیزد و با من بیعت می کند تا برادر و وارث و دستیار و وصی من باشد و برایم به سان هارون نسبت به موسی باشد، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست ؟» . همگان خاموش ماندند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «یا یکی از شما بر می خیزد، یا این که این مقامات به غیر شما می رسد. آن گاه قطعاً پشیمان خواهید شد !» . پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار، این سخن را باز گفت ، و بار سوم، علی علیه السلام برخاست و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد و دعوتش را پذیرفت .

شرح نهج البلاغة ، ابن ابی الحدید_ به نقل از ابو جعفر اسکافی _ :در خبر صحیح، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز دعوت اسلام و پیش از آشکار شدن و انتشار آن در مکه ، به علی علیه السلام دستور داد غذایی تهیه نماید و فرزندان عبد المطلب را دعوت کند . علی علیه السلام غذا را آماده ساخت و آنان را دعوت کرد . آن روز، همه آمدند؛ اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، به خاطر سخنی [جسارت آمیز] که عمویش ابو لهب گفت ، هشدارشان نداد . روز دوم نیز به علی علیه السلام فرمود تا همانند آن غذا را تهیه نماید و دیگر بار، ایشان را دعوت کند . علی علیه السلام غذا را آماده ساخت و ایشان را دعوت کرد و غذا را خوردند . آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ایشان سخن گفت و آنان را به دین دعوت کرد و علی را هم با آنان دعوت نمود؛ چرا که او نیز از بنی عبد المطلب است . سپس تضمین کرد که هر کس از آنها، او را در گفته اش [یعنی اسلام] حمایت و یاری کند، وی را برادر دینی خویش ، و وصیش بعد از وفاتش ، و جانشینش پس از خود، قرار دهد ؛ اما همه آنان سکوت کردند و تنها علی پاسخ او را داد و گفت : من تو را در آنچه آورده ای، یاری می رسانم ، و از تو پشتیبانی می نمایم و با تو بیعت می کنم . پیامبر صلی الله علیه و آله ، پس از آن که از آنان ترك یاری دید و از علی ، یاری از آنان نافرمانی دید و از علی ، فرمان برداری ، از ایشان خودداری دید و از علی ، پذیرش، فرمود : «این، برادر و وصی و جانشین من پس از من است» . آن جماعت، در حالی که تمسخر می کردند و می خندیدند و به ابو طالب می گفتند : «از پسرت فرمان ببر ، که او را بر تو فرمان فرما ساخت!» برخاستند و رفتند .

ر . ك : دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام : ج 1 ص 201 (بخش دوم : امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله / فصل یکم : یاری پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ) .

الفصل الثاني : بيعة العقبة 2 / 1 بيعة العقبة الأولي مسند ابن حنبل عن عبادة بن الصامت : كُنْتُ فِي مَن حَضَرَ الْعَقْبَةَ الْأُولَى ، وَكُنَّا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا ، فَبَايَعَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى بَيْعَةِ النِّسَاءِ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُفْتَرَضَ الْحَرْبُ ؛ عَلَى أَنْ لَا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا نَسْرِقَ ، وَلَا نَزْنِيَ ، وَلَا نَقْتُلَ أَوْلَادَنَا ، وَلَا نَأْتِيَ بِبُهْتَانٍ نَفْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِينَا وَأَرْجُلِنَا ، وَلَا نَعْصِيَهُ فِي مَعْرُوفٍ ؛ فَإِنْ وَفَيْتُمْ فَلَكُمْ الْجَنَّةُ ، وَإِنْ غَشَيْتُمْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَأَمْرُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَذَّبَكُمْ وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَكُمْ . (1)

صحيح البخاري عن أبي إدريس عائد الله : إِنَّ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ _ مِنَ الَّذِينَ سَهَّدُوا بِدِرَاعِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَمِنْ أَصْحَابِهِ لَيْلَةَ الْعَقْبَةِ _ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ وَحَوْلَهُ عَصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ : تَعَالَوْا بَايَعُونِي عَلَى الْآلِ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَسْرِقُوا ، وَلَا تَزْنُوا ، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَقْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ ، وَلَا تَعْصُونِي فِي مَعْرُوفٍ ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ لَهُ كَفَّارَةٌ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَسَتَرَهُ اللَّهُ فَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ ، إِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ وَإِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ . قَالَ : فَبَايَعْتُهُ عَلَى ذَلِكَ . (2)

1- .مسند ابن حنبل : ج 8 ص 411 ح 22818 وص 392 ح 22731 ، السيرة النبوية لابن هشام : ج 2 ص 75 ، دلائل النبوة للبيهقي : ج 2 ص 436 نحوه ، تاريخ الطبري : ج 2 ص 356 ، كنز العمال : ج 1 ص 324 ح 1518 وح 1520 وراجع : تهذيب الكمال : ج 14 ص 186 الرقم 3107 .

2- .صحيح البخاري : ج 3 ص 1413 ح 3679 وج 1 ص 15 ح 18 ، سنن النسائي للبيهقي : ج 7 ص 142 ، السنن الكبرى للبيهقي : ج 8 ص 34 ح 15842 كلاهما نحوه ، كنز العمال : ج 1 ص 101 ح 453 .

فصل دوم : بیعت عقبه

2 / 1 بیعت نخست عقبه

فصل دوم : بیعت عقبه 1 / 2 بیعت نخست عقبه‌مسند ابن حنبل_ به نقل از عبادة بن صامت _ : من هم با کسانی که در بیعت نخست عقبه حضور داشتند ، بودم . ما دوازده مرد بودیم و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بیعت زنان، بیعت کردیم (1) _ و این در زمانی بود که هنوز جنگ [و جهاد] واجب نگشته بود _ ، با این شروط که چیزی را شریک خدا قرار ندهیم ، دزدی نکنیم ، زنا نکنیم ، فرزندانمان را نکشیم ، بچه های نامشروعی را که پس انداخته ایم، به دیگری نسبت ندهیم ، و در کار نیک از او (پیامبر صلی الله علیه و آله) نافرمانی نکنیم . [و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :] اگر به این شرط ها عمل کردید، بهشت برای شما خواهد بود ، و اگر چیزی از این کارها را مرتکب شدید، سر و کارتتان با خداست . اگر خواست، عذابتان می کند و اگر خواست، شما را می بخشد .

صحیح البخاری_ به نقل از ابو ادریس عائد الله _ : عبادة بن صامت _ که از جمله کسانی بود که در بدر با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتند و از یاران ایشان در شب عقبه بود _ به من خبر داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که گروهی از یارانش، گردش بودند ، فرمود : «بیایید با من بیعت کنید که چیزی را شریک خدا قرار ندهید ، دزدی نکنید ، زنا نکنید ، فرزندانتان را نکشید ، و بچه های نامشروعی را که پس انداخته اید، به دیگری نسبت ندهید ، و در کار نیک، از من نافرمانی نکنید . پس هر يك از شما که به این شرط ها وفا کند، اجرش با خداست ، و هر کس چیزی از اینها را مرتکب شود و در دنیا مجازاتش را ببیند، همان کفار (مجازات گناه) اوست ، و هر کس چیزی از اینها را مرتکب شود و خدا آن را بپوشاند، سر و کارش با خداست . اگر خواست، او را کیفر می دهد و اگر خواست، او را می بخشد» . عبادة گفت : من بر این امور با او (پیامبر صلی الله علیه و آله) بیعت کردم .

1- . یعنی بیعت بدون شرط جنگ و با همان شرایطی که زنان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند (ر. ک: ممتحنه: 12).

المناقب لاجن شهر آشوب: كان النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَعْرِضُ نَفْسَهُ عَلَى قَبَائِلِ الْعَرَبِ فِي الْمَوْسِمِ، فَلَقِيَ زَهْطًا مِنَ الْخَزْرَجِ فَقَالَ: أَلَا تَجْلِسُونَ أَحَدَكُمْ؟ قالوا: بلى، فَجَلَسُوا إِلَيْهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَتَلَا عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: يَا قَوْمَ تَعَلَّمُوا، وَاللَّهِ إِنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي كَانَ يُوْعِدُكُمْ بِهِ الْيَهُودُ، فَلَا يَسْبِقَنَّكُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ. فَأَجَابُوهُ، وَقَالُوا لَهُ: إِنَّا قَدْ تَرَكْنَا قَوْمَنَا وَلَا قَوْمَ بَيْنَهُمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ وَالسَّرِّ مِثْلَمَا بَيْنَهُمْ، وَعَسَى أَنْ يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ بِكَ، فَتَقْدَمُ (1) عَلَيْهِمْ وَتَدْعُوهُمْ إِلَى أَمْرِكَ. وَكَانُوا سِتَّةَ نَفَرٍ. قَالَ: فَلَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ فَأَخْبَرُوا قَوْمَهُمْ بِالْخَبْرِ، فَمَا دَارَ حَوْلَ إِلَّا وَفِيهَا حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى إِذَا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ أَتَى الْمَوْسِمَ مِنَ الْأَنْصَارِ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، فَلَقُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَبَايَعُوهُ عَلَى بَيْعَةِ النِّسَاءِ: أَلَّا يُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا يَسْرِقُوا، إِلَى آخِرِهَا. ثُمَّ انصَرَفُوا، وَبَعَثَ مَعَهُمْ مُصْعَبَ بْنَ عُمَيْرٍ يُصَلِّي بِهِمْ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ بِالْمَدِينَةِ يُسَمَّى الْمُقْرِيَّ، فَلَمَّ يَبِقُ دَارًا فِي الْمَدِينَةِ إِلَّا وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ مُسْلِمُونَ، إِلَّا دَارَ أُمِّيَّةَ وَحُطَيْمَةَ وَوَائِلَ، وَهُمْ مِنَ الْأَوْسِ. ثُمَّ عَادَ مُصْعَبٌ إِلَى مَكَّةَ، وَخَرَجَ مِنْ خَرْجٍ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى الْمَوْسِمِ مَعَ حُجَّاجِ قَوْمِهِمْ، فَاجْتَمَعُوا فِي الشَّعْبِ عِنْدَ الْعَقَبَةِ؛ ثَلَاثَةَ وَسَبْعِينَ رَجُلًا وَأَمْرَاتَانِ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ بِاللَّيْلِ. فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَبَايَعُكُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ: نُرِيدُ أَنْ تُعَرِّقَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ مَا لِلَّهِ عَلَيْنَا، وَمَا لَكَ عَلَيْنَا، وَمَا لَنَا عَلَى اللَّهِ. فَقَالَ: أَمَا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ فَأَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَمَا مَا لِي عَلَيْكُمْ فَتَنْتَصِرُونَنِي مِثْلَ نِسَائِكُمْ وَأَبْنَائِكُمْ، وَأَنْ تَصْبِرُوا عَلَى عَضِّ السَّيْفِ وَإِنْ يَتَمَلَّ خِيَارُكُمْ. قَالُوا: فَإِذَا فَعَلْنَا ذَلِكَ مَا لَنَا عَلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَمَا فِي الدُّنْيَا فَالظُّهُورُ عَلَى مَنْ عَادَاكُمْ، وَفِي الْآخِرَةِ الرِّضْوَانُ وَالْجَنَّةُ. فَأَخَذَ الْبِرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ! لَنَمْنَعَكَ بِمَا نَمْنَعُ بِهِ أُزْرَنَا (2)؛ فَبَايَعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ فَتَحْنُ وَاللَّهِ أَهْلُ الْحُرُوبِ وَأَهْلُ الْحَلْفَةِ (3)، وَرَثَانَهَا كِبَارًا عَنْ كِبَارٍ. فَقَالَ أَبُو الْهَيْثَمِ: إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الرَّجَالِ حِبَالًا، وَإِنَّا إِنْ قَطَعْنَاهَا أَوْ قَطَعَهَا فَهَلْ عَسَيْتَ إِنْ فَعَلْنَا ذَلِكَ ثُمَّ أَظْهَرَكَ اللَّهُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى قَوْمِكَ وَتَدْعَنَا؟ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ: بَلِ الدَّمُ الدَّمُ، وَالْهَدْمُ الْهَدْمُ، أَحَارِبُ مَنْ حَارِبْتُمْ، وَأَسَالِمُ مَنْ سَأَلْتُمْ. ثُمَّ قَالَ: أَخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنِي عَشَرَ نَقِيًّا. فَاخْتَارُوا. ثُمَّ قَالَ: أَبَايَعُكُمْ كَبِيْعَةَ عَيْسَى بْنِ مَرِيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ كَفَلَاءَ عَلَى قَوْمِهِمْ بِمَا فِيهِمْ، وَعَلَى أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ. فَبَايَعُوهُ عَلَى ذَلِكَ. فَصَدَّ رَحَ الشَّيْطَانِ فِي الْعَقَبَةِ: يَا أَهْلَ الْجَبَابِجِ (4)، هَلْ لَكُمْ فِي مُحَمَّدٍ وَالصُّبَاةِ (5) مَعَهُ؟ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى حَرْبِكُمْ. ثُمَّ نَفَرَ النَّاسُ مِنْ مِثْنَى، وَفَشَا الْخَبْرُ، فَخَرَجُوا فِي الطَّلَبِ، فَأَدْرَكَوا سَدَّ عَدْنِ بْنِ عَبَادَةَ وَالْمُنْدِرِ بْنِ عَمْرٍو، فَأَمَّا الْمُنْدِرُ فَأَعَجَزَ (6) الْقَوْمَ، وَأَمَّا سَدُّ عَدْنٌ فَأَخَذُوهُ وَرَبَطُوهُ بِنِسْعِ (7) رَحْلِهِ، وَأَدْخَلُوهُ مَكَّةَ يَضْرِبُونَهُ، فَبَلَغَ خَبْرَهُ إِلَى جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ وَالْحَارِثِ بْنِ حَرْبِ بْنِ أُمِّيَّةَ، فَأَتِيَاهُ وَخَلَّصَاهُ. وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يُؤْمَرْ إِلَّا بِالِدُّعَاءِ وَالصَّبْرِ عَلَى الْأَذَى، وَالصَّفْحِ عَنِ الْجَاهِلِ، فَطَالَتْ قُرَيْشٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَلَمَّا كَثُرَ عَثْوُهُمْ أَمَرَ بِالْهَجْرَةِ. فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لَكُمْ دَارًا وَإِخْوَانًا تَأْمَنُونَ بِهَا. فَخَرَجُوا أُرْسَالًا (8) حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا عَلِيٌُّّ وَأَبُو بَكْرٍ، فَحَذَرَتْ قُرَيْشٌ خُرُوجَهُ، وَعَرَفُوا أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ لِحَرْبِهِمْ، فَاجْتَمَعُوا فِي دَارِ النَّدْوَةِ - وَهِيَ دَارُ فَصَّيِّ بْنِ كِلَابٍ - يَتَشَاوَرُونَ فِي أَمْرِهِ. (9)

1- في بحار الأنوار: «فَسْتَقْدَمُ».

2- أُزْرَنَا: أَي نِسَاءَنَا وَأَهْلَنَا (النهاية: ج 1 ص 45 «أزرن»).

3- الحِلْفَةُ - بالكسر - : الحِلْفُ والمعاهدة والمعاهدة على التضاعد والمساعدة. ولعلَّ الصواب: «الحَلْفَةُ» - بالفتح - كما في بعض المتون، وهي السلاح عامَّةٌ أو الدروع خاصَّةٌ، وهو أظهر (راجع: غريب الحديث لابن قتيبة: ج 1 ص 252 والصحاح: ج 4 ص 1462 ولسان العرب: ج 10 ص 65).

4- الجَبَابِجُ: جمع جُبِجٍ، وهو المستوي من الأرض ليس يحزن، وهي أسماء منازل بمِثْنَى (النهاية: ج 1 ص 234 «جيجب»).

- 5- .يقال : صبأ فلان ؛ إذا خرج من دينٍ إلى دينٍ غيره ... ويسمّون المسلمين : الصُّبَاة (النهاية : ج 3 ص 3 «صبأ»).
- 6- .أعجزني فلانٌ : أي فاتني (لسان العرب : ج 5 ص 370 «عجز»).
- 7- .النَّسْعُ : سِير مَظفور ، يُجعل زماما للبعير (النهاية : ج 5 ص 48 «نسع»).
- 8- .أرسالاً: أي أفواجا وفرقا متقطعة يتبع بعضهم بعضاً (مجمع البحرين: ج 2 ص 700 «رسل»).
- 9- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 181 ، بحار الأنوار : ج 19 ص 25 ح 15 .

المناقب، ابن شهر آشوب: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در موسم حج، [نبوت] خود را بر قبایل عرب عرضه می داشت. در این میان به گروهی از قبیله خزرج بر خورد و فرمود: «آیا نمی نشینید تا برایتان سخن بگویم؟». گفتند: چرا. و نشستند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به خدا دعوت نمود و برایشان قرآن خواند. خزر جیان به یکدیگر گفتند: ای قوم! بدانید که _ به خدا سوگند _ این، همان پیامبری است که یهودیان، شما را به آمدنش تهدید می کردند. پس مبادا دیگران (یهودیان) در گرویدن به او، بر شما پیشی گیرند. آن گاه، اسلام آوردند و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ما قوم خود را در حالی ترك کرده ایم [و به این جا آمده ایم] که میان هیچ قومی به اندازه آنان دعوا و دشمنی نیست. امید است که خداوند به برکت تو، میان ایشان اُلفت افکند. پس به میان آنان می آیی و به دین خود دعوتشان می نمایی. اینان، شش نفر بودند. چون به مدینه آمدند و قوم خود را از ماجرا آگاه کردند، سالی بر نیامده، در هر کوی و برزن مدینه، سخن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. سال آینده، دوازده مرد از انصار به حج آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کردند و ایشان به بیعت زنان، بیعت نمودند که: چیزی را شریک خدا قرار ندهند و دزدی نکنند و... سپس باز گشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله، مصعب بن زبیر را همراه آنان فرستاد تا برایشان نماز بخواند. مصعب را در مدینه «مُقری (معلم قرآن)» می گفتند. در مدینه، هیچ سرایی نماند که در آن، مردان و زنانی مسلمان باشند، مگر سرای امیه و حُطیمه و وائل _ که از اوس بودند _ . آن گاه مصعب به مکه باز آمد، و شماری از انصار با حاجیان قوم خویش به آهنگ حج، بیرون رفتند و در ایام تشریق، شبانگاه در عقبه گرد آمدند. اینان، هفتاد و سه مرد و دوزن بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «با شما بر اسلام، بیعت می کنم». برخی از آنان به ایشان گفتند: ای پیامبر خدا! مایلیم که آنچه را برای خدا و برای تو به عهده ماست و آنچه را برای ما بر عهده خداست، به ما بشناسانی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه برای خدا بر عهده شماست، این است که او را بپرستید و چیزی را انبازش نگیرید، و آنچه را برای من بر عهده شماست، این است که مرا همچون زنان و فرزندانان یاری دهید، و بر گزشت شمشیر، شکیبایی نمایید، اگر چه بهترین های شما کشته شوند». گفتند: اگر اینها را انجام دادیم، ما را بر عهده خدا چیست؟ فرمود: «در دنیا، پیروز شدن بر دشمنانان، و در آخرت، خشنودی الهی و بهشت». در این هنگام، براء بن معرور، دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: سوگند به آن خدایی که تو را به حق بر انگیخت، از تو چنان دفاع خواهیم کرد که از زن و فرزند خویش دفاع می کنیم. پس _ ای پیامبر خدا _ با ما بیعت کن که _ به خدا سوگند _ ما مرد کارزار و سلا-حیم و این را از پدران خود، به ارث برده ایم. ابو هیثم گفت: میان ما و مردان [یهود]، رشته هایی [از پیمان ها] است. اگر آنها را بریدیم یا آنها بریدند، آیا اگر چنین کردیم و پس از آن، خداوند، تو را پیروزی بخشید، ممکن است نزد قومت باز گردی و ما را وا گذاری؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تبسم می کرد و فرمود: «نه! خون من، خون شماست و ویرانی من، ویرانی شماست. با هر که بجنگید، می جنگم و با هر که صلح کنید، صلح می کنم». سپس فرمود: «دوازده مهتر از میان خود بر گزینید» و آنان بر گزیدند. سپس فرمود: «با شما بیعت می کنم همانند بیعت عیسی بن مریم با حواریان، که نماینده قوم خویش باشند، و این که از من چنان حمایت کنید که از زنان و فرزندانان حمایت می کنید». پس بر این شرط ها با او بیعت نمودند. در این هنگام، شیطان در عقبه فریاد بر آورد که: ای مردم جَبَاجِب! (1) برای چه نشسته اید که محمّد و از دین برگشتگان، برای جنگ با شما متحد شدند! مردم از منا پراکنده شدند و خبر در همه جا پیچید و قریش در جستجوی ایشان بر آمدند و به سعد بن عباده و منذر بن عمرو رسیدند. منذر را نتوانستند بگیرند؛ اما سعد را گرفتند و او را با دوال شترش بستند و کتک زنان او را به مکه بردند. خبر دستگیری سعد به جُبیر بن مُطعم و حارث بن حرب بن امیه رسید و آن دو آمدند و آزادش کردند. در این زمان، پیامبر صلی الله علیه و آله جز به دعا کردن و شکیبایی در برابر آزار و اذیت و گذشت کردن از نادان، مأمور نبود. از این رو، قریش بر مسلمانان تعدی ها کردند و چون سرکشی ایشان فرونی گرفت، فرمان هجرت آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برای شما سرایی و برادرانی قرار داد که در آن جا آسوده و در امان بمانید». پس مسلمانان به صورت گروه های جدا از هم، خارج شدند، تا جایی که جز علی و ابو بکر، کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نماند. قریش، نگران خارج شدن پیامبر صلی

الله علیه و آله بودند و می دانستند که او در تدارك جنگ با آنان است . از این رو در دار الندوه ، همان سرای قصی بن کلاب ، گرد آمدند و در کار او به مشورت پرداختند .

1- .ججاج (جمع جُجُب) ، به زمین مسطح گفته می شود ، و نام منزلگاه هایی در مناست.

الطبقات الكبرى عن عبادة بن الصامت: لَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ مِنَ الْعَامِ الَّذِي لَقِيَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّفَرِ السَّتَّةَ، لَقِيَهِ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا بَعْدَ ذَلِكَ بِعَامٍ، وَهِيَ الْعَقَبَةُ الْأُولَى؛ مِنْ بَنِي النَّجَارِ: أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ، وَعَوْفٌ وَمُعَاذٌ وَهُمَا ابْنَا الْحَارِثِ، وَهُمَا ابْنَا عَفْرَاءَ، وَمِنْ بَنِي زُرَيْقٍ: ذَكْوَانُ بْنُ عَبْدِ قَيْسٍ وَرَافِعُ بْنُ مَالِكٍ، وَمِنْ بَنِي عَوْفِ بْنِ الْخَزْرَجِ: عَبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ وَيَزِيدُ بْنُ ثَعْلَبَةَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَمِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ عَوْفٍ: عَبَّاسُ بْنُ عَبَادَةَ بْنِ نَضَلَةَ، وَمِنْ بَنِي سَلْمَةَ: عُقْبَةُ بْنُ عَامِرِ بْنِ نَابِغٍ، وَمِنْ بَنِي سَوَادٍ: قُطَيْبَةُ بْنُ عَامِرِ بْنِ حَدِيدَةَ؛ فَهَؤُلَاءِ عَشْرَةٌ مِنَ الْخَزْرَجِ. وَمِنْ الْأَوْسِ رَجُلَانِ: أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيْهَانِ مِنْ بَلِيٍّ حَلِيفٌ فِي بَنِي عَبْدِ الْأَسْهَلِ، وَمِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ: عُوَيْمُ بْنُ سَاعِدَةَ. فَأَسْلَمُوا، وَبَايَعُوا عَلَى بَيْعَةِ النِّسَاءِ؛ عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تُسْرِقَ، وَلَا تُزْنِيَ، وَلَا تُقْتَلَ أَوْلَادُنَا، وَلَا نَأْتِيَ بِبُهْتَانٍ نَفْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِينَا وَأَرْجُلِنَا، وَلَا نَعْصِيهِ فِي مَعْرُوفٍ. قَالَ: فَإِنْ وَفَيْتُمْ فَلَكُمْ الْجَنَّةُ، وَمَنْ عَشِيَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا كَانَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ؛ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَإِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ. وَلَمْ يُفْرَضْ يَوْمَئِذٍ الْقِتَالُ. ثُمَّ انصَرَفُوا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَظْهَرَ اللَّهُ الْإِسْلَامَ، وَكَانَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ يُجَمِّعُ بِالْمَدِينَةِ بِمَنْ أَسْلَمَ. وَكَتَبَتْ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيْعَثْ إِلَيْنَا مُقْرِنًا يُقْرِنُنَا الْقُرْآنَ. فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مُصْعَبَ بْنَ عُمَيْرِ الْعَبْدَرِيِّ، فَنَزَلَ عَلَى أَسْعَدَ بْنِ زُرَّارَةَ، فَكَانَ يُقْرِنُهُمُ الْقُرْآنَ. فَرَوَى بَعْضُهُمْ أَنَّ مُصْعَبًا كَانَ يُجَمِّعُ بِهِمْ، ثُمَّ خَرَجَ مَعَ السَّبْعِينَ حَتَّى وَافُوا الْمَوْسِمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (1)

1- الطبقات الكبرى: ج 1 ص 220، تاريخ دمشق: ج 26 ص 185 وليس فيه ذيله من «وكان أسعد بن زرارة يُجَمِّعُ...».

الطبقات الكبرى_ به نقل از عبادة بن صامت _ : سال بعد از آن سالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن شش نفر ملاقات کرد ، دوازده مرد به دیدار او آمدند و این، همان بیعت نخستین عقبه است . این دوازده مرد، عبارت بودند از : اسعد بن زراره ، عوف و معاذ (پسران حارث یا همان پسران عفرء) از بنی نجار ، ذکوان بن عبد قیس و رافع بن مالک از بنی زُرَیق ، عبادة بن صامت و ابو عبد الرحمان یزید بن ثعلبه از بنی عوف بن خزرج ، عباس بن عبادة بن نضله از بنی عامر بن عوف ، عقبه بن عامر بن نابی از بنی سلمه ، و قُطَبة بن عامر بن حدیده از بنی سواد . این ده تن از قبیله خزرج بودند . دو نفر هم از اوس بودند : ابو هیثم بن تیّهان از طایفه بلی ، هم پیمان بنی عبد الأشهل ، و عُویم بن ساعده از بنی عمرو بن عوف . [این دوازده تن] اسلام آوردند و به بیعت زنان، بیعت کردند که : چیزی را شریک خدا قرار ندهیم ، دزدی نکنیم ، زنا نکنیم ، فرزندانمان را نکشیم و فرزند نامشروعی را که پس می اندازیم، به دیگری نسبت ندهیم ، و در هیچ کاری نیک، از او نافرمانی نکنیم . پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اگر [به این شرط ها] وفا کردید، بهشت برای شما خواهد بود ، و هر کس چیزی از این کارها را مرتکب شود، کارش با خدا خواهد بود . اگر خواست، او را عذاب می کند و اگر خواست، او را می بخشد» . در آن روز، هنوز جهاد، واجب نگشته بود . آن گاه ، این عدّه به مدینه باز گشتند ، و خداوند، اسلام را آشکار گردانید . اسعد بن زراره، کسانی را که در مدینه اسلام آورده بودند، جمع می کرد . اوس و خزرج، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوشتند که : قرآن آموزی را نزد ما بفرست تا قرآن را به ما بیاموزد . پیامبر صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر عبدی را نزدشان روانه کرد . مصعب بر اسعد بن زراره وارد شد و به آنان قرآن می آموخت . برخی، روایت کرده اند که مصعب، مسلمانان را جمع کرد و همراه هفتاد تن از مدینه خارج شد، تا این که در موسم حج به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیدند .

الكامل في التاريخ: فلما أراد الله إظهار دينه وإنجاز وعده، خرَجَ رسولُ الله صلى الله عليه وآله في الموسم الذي لقي فيه النفر من الأنصار، فعرض نفسه على القبائل كما كان يفعل، فبينما هو عند العقبة لقي رهطاً من الخزرج فدعاهم إلى الله عز وجل، وعرض عليهم الإسلام، وقد كانت يهود معهم بيادهم، وكان هؤلاء أهل أوثان، فكانوا إذا كان بينهم شرٌّ يقول اليهود: إن نبياً يبعث الآن نتبعه ونقتلكم معه قتل عادٍ وثمود. فقال أولئك النفر بعضهم لبعض: هذا والله النبي الذي توعدكم به اليهود، فأجابوه وصدقوه وقالوا له: إن بين قومنا شراً، وعسى الله أن يجمعهم بك، فإن اجتمعوا عليك فلا رجل أعز منك. ثم انصرفوا عنه، وكانوا سبعة نفر من الخزرج: أسعد بن زرارة بن عدس أبو أمية، وعوف بن الحارث بن رفاع، وهو ابن عفراء، كلاهما من بني النجار، ورافع بن مالك بن عجلان، وعامر بن عبد حارثة بن ثعلبة بن غنم، كلاهما من بني زريق، وقُطبة بن عامر بن حديدة بن سواد من بني سلمة - سلمة هذا بكسر اللام -، وعقبة بن عامر بن نايي من بني غنم، وجابر بن عبد الله بن رباب من بني عبدة. (1)

2 / 2 بيعة العقبة الثانية الكتاب « وأذكروا نعمة الله عليكم وميثاقه الذي واثقكم به إذ قُلتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ». (2)

« وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْتُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مُسْتَوْلاً ». 3 .

1- .الكامل في التاريخ: ج 1 ص 510، السيرة النبوية لابن هشام: ج 2 ص 70، تاريخ الطبري: ج 2 ص 353، تفسير الطبري: ج 3 الجزء 4 ص 34 كلها نحوه .

2- .المائدة: 7 . والميثاق الذي واثقهم به؛ قال البلخي والجبائي: هو ما أخذ عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله عند إسلامهم وبيعتهم بأن يطيعوا الله في كل ما يفرضه عليهم مما ساءهم أو سرتهم . قال الجبائي: هو مبايعتهم له ليلة العقبة وبيعة الرضوان، وهو قول ابن عباس (التبيان في تفسير القرآن: ج 3 ص 459، وراجع: مجمع البيان: ج 3 ص 290 وتفسير الرازي: ج 11 ص 178 وتفسير القرطبي: ج 6 ص 108) .

2 / 2 بیعت دوم عقبه

الکامل فی التاریخ: چ چون خداوند اراده کرد که دین خود را آشکار و چیره گرداند و وعده اش را عملی سازد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به موسم حجّی رفت که در آن با گروهی از انصار دیدار کرد. او طبق معمول خود، نبوت خویش را بر قبایل عرضه داشت. در عقبه، گروهی از انصار را دید و آنان را به خدا دعوت نمود و اسلام را بر ایشان عرضه داشت. یهودیان و خزرجیان در مدینه با هم می زیستند. خزرجیان، بت پرست بودند، و هر گاه میان ایشان دعوی در می گرفت، یهودیان می گفتند: به زودی، پیامبری مبعوث خواهد شد و ما از وی پیروی می کنیم و همراه او شما را چونان قوم عاد و ثمود، قتل عام خواهیم کرد. از این رو، آن گروه خزرجی به همدیگر گفتند: به خدا سوگند، این همان پیامبری است که یهود با آن، شما را تهدید می کنند. پس، دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفتند و تصدیقش کردند و گفتند: میان قوم ما، ناسازگاری است و امید است که خداوند به برکت وجود تو، آنان را متحد سازد. اگر موجب اتحاد آنان شدی، آن گاه مردی عزیزتر از تو [در میان ما] نخواهد بود. این را گفتند و رفتند. اینان، هفت تن از خزرج بودند: ابو امامه اسعد بن زراره بن عَدَس و عوف بن حارث بن رفاعه یا همان ابن عفراء (هر دو از بنی نجار)، رافع بن مالک بن عجلان و عامر بن عبد حارثه بن ثعلبه بن غنم (هر دو از بنی زُرَیق)، قُطَبة بن عامر بن حدیده بن سواد از بنی سَلَمَه، عَقُبة بن عامر بن نابی از بنی غَنَم، و جابر بن عبد الله بن رثاب از بنی عُبَیْدَه.

2 / 2 بیعت دوم عقبهقرآن «و نعمتی را که خدا به شما ارزانی داشته و نیز پیمانی را که شما را به انجام آن متعهد گردانیده است، به یاد آورید، آن گاه که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم»، و از خدا پروا دارید که خدا به راز دل ها، آگاه است». (1)

«با آن که پیش تر با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت [به دشمن] نکنند، و پیمان خدا، همواره بازخواست دارد». 2

1- بلخی و جبایی می گویند: این پیمانی که خداوند، آنان را به انجام دادنش متعهد گردانید، همان است که در هنگام اسلام آوردن و بیعتشان، از آنان گرفت، مبنی بر این که در هر تکلیف و وظیفه که خداوند بر عهده آنان می گذارد، خوشایندشان باشد یا ناخوشایندشان، از او اطاعت کنند. جبایی می گوید: منظور، بیعت آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله در شب عقبه و بیعت رضوان است. این را ابن عباس گفته است (البیان فی تفسیر القرآن: ج 3 ص 459. نیز، ر.ک: مجمع البیان: ج 3 ص 290 و تفسیر الرازی: ج 11 ص 178 و تفسیر القرطبی: ج 6 ص 108).

الحديث مسند ابن حنبل عن جابر: مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ (1)، يَتَّبِعُ النَّاسَ فِي مَنَازِلِهِمْ بِعُكَاظٍ (2) وَمَجَنَّةٍ (3)، وَفِي الْمَوَاسِمِ بِمَنَى، يَقُولُ: مَنْ يُؤْوِينِي، مَنْ يَنْصُرُنِي حَتَّى أُبَلِّغَ رِسَالَةَ رَبِّي وَلَهُ الْجَنَّةُ؟ ... فَقُلْنَا: حَتَّى مَتَى نَتْرُكُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُطْرَدُ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ وَيَخَافُ؟ فَرَحَلَ إِلَيْهِ مِنْ سَبْعُونَ رَجُلًا حَتَّى قَدِمُوا عَلَيْهِ فِي الْمَوَسِمِ، فَوَاعَدْنَاهُ شِعْبَ الْعَقَبَةِ، فَاجْتَمَعْنَا عَلَيْهِ مِنْ رَجُلٍ وَرَجُلَيْنِ، حَتَّى تَوَافَيْنَا فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُبَايِعُكَ. قَالَ: تُبَايِعُونِي عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ، وَالنَّفَقَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ، وَعَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَنْ تَقُولُوا فِي اللَّهِ لَا تَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، وَعَلَى أَنْ تَنْصُرُونِي فَتَمْنَعُونِي إِذَا قَدِمْتُ عَلَيْكُمْ، مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَأَزْوَاجَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ؛ وَلَكُمْ الْجَنَّةُ. قَالَ: فَقُمْنَا إِلَيْهِ فَبَايَعْنَاهُ. (4)

- 1- نظرا إلى وجود النصوص العديدة الدالة على وقوع هذه البيعة في السنة الثالثة عشرة من البعثة النبوية الشريفة، فالمقصود هنا هو السنة العاشرة من زمان إعلان الدعوة النبوية بعد أن كانت سرية في بداياتها.
- 2- عكاظ: موضع بقرب مكة كان تقام به في الجاهلية سوق يقيمون فيها أياما (النهاية: ج 3 ص 284 «عكظ»).
- 3- مَجَنَّةٌ: موضع بأسفل مكة على أميال، كان يقام بها للعرب سوق (النهاية: ج 4 ص 301 «مجن»).
- 4- مسند ابن حنبل: ج 5 ص 67 ح 14463، السنن الكبرى: ج 8 ص 251 ح 16556، المستدرک علی الصحیحین: ج 2 ص 681 ح 4251 نحوه.

حدیث‌مسند ابن حنبل_ به نقل از جابر_ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده سال در مکه بود (1) و در این مدت در عکاظ (2) و مَجَنَّة (3) و در موسم های حج در مِنَّا، به میان مردم می رفت و می فرمود: «چه کسی مرا پناه می دهد؟ چه کسی مرا یاری می رساند تا پیام پروردگارم را [به گوش همگان] برسانم و در عوض، بهشت برایش باشد؟». ما گفتیم: تا کی بگذاریم که پیامبر خدا از کوه های مکه رانده شود و در بیم و هراس به سربرد؟ پس، هفتاد مرد از ما به جانب پیامبر، ره سپار و در موسم بر او وارد شدیم، و با وی در شعب عقبه، قرار گذاشتیم و به صورت يك نفره و دو نفره خود را به وی رساندیم تا این که همه جمع شدیم و گفتیم: ای پیامبر خدا! با شما بیعت می کنیم. فرمود: «با من بیعت می کنید بر این که در نیرومندی و سستی، از من حرفشجوی و فرمان برداری کنید، و در تنگ دستی و گشایش، انفاق نمایید، و امر به معروف و نهی از منکر کنید، و از بهر خدا بگوئید و از سرزنش هیچ سرزنشگری بیم مدارید، و چون به میان شما آمدم، مرا یاری و حمایت کنید، آن چنان که از خودتان و زنان و فرزندانان حمایت می کنید. در این صورت، بهشت برای شما خواهد بود». ما بر خاستیم و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردیم.

-
- 1- با توجه به متون فراوانی که نشان می دهند این بیعت در سال سیزدهم بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته است، مقصود در این جا سال دهم از زمان علنی شدن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله است و نه از ابتدای دعوت که چند سالی مخفیانه بود.
 - 2- عکاظ: جایی نزدیک مکه که در زمان جاهلیت، چند روزی بازاری در آن بر پا می شد.
 - 3- مَجَنَّة: جایی در چند میلی پایین دست مکه که عرب ها در آن بازاری بر پا می کردند.

المناقب لابن شهر آشوب: فَلَمَّا تُوِّفِيَ أَبُو طَالِبٍ خَرَجَ [رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] إِلَى الطَّائِفِ وَأَقَامَ فِيهِ شَهْرًا، وَكَانَ مَعَهُ زَيْدُ بْنُ الْحَارِثِ، ثُمَّ انصَرَفَ إِلَى مَكَّةَ، وَمَكَثَ فِيهَا سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ فِي جِوَارِ مُطْعِمِ بْنِ عَدِيٍّ، وَكَانَ يَدْعُو الْقَبَائِلَ فِي الْمَوَاسِمِ، فَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَقَبَةِ الْأُولَى بِمِنَى، فَبَايَعَهُ خَمْسَةَ نَفَرٍ مِنَ الْخَزْرَجِ وَوَاحِدٌ مِنَ الْأَوْسِ - فِي خُفْيَةٍ مِنْ قَوْمِهِمْ - بَيْعَةَ النِّسَاءِ، وَهُمْ: جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَفَطْنَةُ بْنُ عَامِرِ بْنِ حِزَامٍ، وَعَوْفُ بْنُ الْحَارِثِ، وَحَارِثَةُ بْنُ ثَعْلَبَةَ، وَمَرْثَدُ بْنُ الْأَسَدِ، وَأَبُو أَمَامَةَ ثَعْلَبَةُ بْنُ عَمْرٍو، وَيُقَالُ: هُوَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ. فَلَمَّا انصَرَفُوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَذَكَرُوا الْقِصَّةَ وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ صَدَّقُوهُ. وَفِي السَّنَةِ الْقَابِلَةِ - وَهِيَ الْعَقَبَةُ الثَّانِيَةُ - أَنْفَذُوا مَعَهُمْ سِتَّةَ أُخْرَى بِالسَّلَامِ وَالْبَيْعَةِ، وَهُمْ: أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيْهَانِ، وَعُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ، وَذُكْوَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَنَافِعُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الْعَجْلَانِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عُبَادَةَ بْنِ نَضَلَةَ، وَيَزِيدُ بْنُ ثَعْلَبَةَ حَلِيفٌ لَهُ، وَيُقَالُ: مَسْعُودُ بْنُ الْحَارِثِ، وَعُوَيْمُ بْنُ سَاعِدَةَ حَلِيفٌ لَهُمْ. ثُمَّ أَنْفَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَهُمْ ابْنَ عَمِّهِ مُصْعَبَ بْنَ هَاشِمِ، فَنَزَلَ دَارَ أَسْعَدَ بْنِ زُرَّارَةَ، فَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَأَسْلَمَ أَكْثَرُهُمْ، إِلَّا دَارَ أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ وَحَطَمَةَ وَوَابِلَ وَوَأَقِفَ، فَأَتَتْهُمْ أَسْلَمُوا بَعْدَ بَدْرِ وَأُحُدٍ وَالْخَنْدَقِ. وَفِي السَّنَةِ الْقَابِلَةِ كَانَتْ بَيْعَةُ الْحَارِثِ؛ كَانُوا مِنَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ سَبْعِينَ رَجُلًا وَأَمْرَاتَيْنِ، وَاخْتَارَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيًّا؛ لِيَكُونُوا كُفْلَاءَ قَوْمِهِ، تِسْعَةٌ مِنَ الْخَزْرَجِ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوْسِ، فَمِنَ الْخَزْرَجِ أَسْعَدُ وَجَابِرُ وَالْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ حِزَامٍ وَسَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَالْمُنْدِرُ بْنُ قَمَرٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ وَسَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ، وَمِنَ الْقَوَائِلِ (1) عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ، وَمِنَ الْأَوْسِ أَبُو الْهَيْثَمِ وَأُسَيْدُ بْنُ خُضَيْرٍ وَسَعِيدُ بْنُ حَيْثَمَةَ. (2)

- 1- في المصدر: «القوافل»، والصواب ما أثبتناه. قال الجوهرى: القوافل قومٌ من الخزرج (الصحيح: ج 5 ص 1803 «قل»). وإثما سُمُّوا القوافل لأنهم كانوا في الجاهلية إذا نزل بهم الضيف قالوا له: قوقل حيث شئت؛ يريدون: اذهب حيث شئت وقل ما شئت فإن لك الأمان لأنك في ذمتي (راجع: الثقات لابن حبان: ج 3 ص 302 والسيرة النبوية لابن هشام: ج 2 ص 294).
- 2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 1 ص 174، بحار الأنوار: ج 19 ص 15 ح 7.

المناقب، ابن شهر آشوب: چون ابو طالب در گذشت، [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] به طائف رفت و یک ماه در آن جا ماند و زید بن حارث نیز با ایشان بود و سپس به مکه باز آمد، و یک سال و شش ماه در مکه در پناه مُطعم بن عدی بود و در موسم ها، قبایل را دعوت می کرد. پس، نخستین بیعت عقبه در مناصورت گرفت. در این بیعت، پنج تن از خزرج و یک تن از قبیله اوس، پنهان از قوم خویش، با ایشان بیعت زنانه کردند. آنان، عبارت اند از: جابر بن عبد الله، فطنه بن عامر بن حزام، عوف بن حارث، حارثه بن ثعلبه، مرثد بن اسد، ابو امامه ثعلبه بن عمرو، و به قولی: اسعد بن زراره. چون این عده به مدینه باز گشتند و داستان را [برای مردمشان] گفتند و از قرآن خواندند، به آن ایمان آوردند. سال بعد، یعنی عقبه دوم، شش تن دیگر را با پیام صلح و بیعت، همراه آن عده فرستادند. این شش تن، عبارت بودند از: ابو هیثم بن تیهان، عبادة بن صامت، ذکوان بن عبد الله، نافع بن مالک بن عجلان، عباس بن عبادة بن نضله، زید بن ثعلبه، هم پیمان او، و به قولی: مسعود بن حارث و عویم بن ساعده هم پیمان آنان. پس از بیعت، پیامبر صلی الله علیه و آله پسرعمویش مصعب بن هاشم را با ایشان به مدینه فرستاد و او در منزل اسعد بن زراره اقامت گزید، و اهل مدینه به نزد او گرد آمدند و بیشترشان مسلمان شدند، مگر خانه امیة بن زید و حطمه و وائل و واقف. اینان، پس از بدر و احد و خندق، اسلام آوردند. سال بعد، بیعت حارث صورت گرفت. در این بیعت، هفتاد مرد و دوزن از اوس و خزرج، حاضر بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان، دوازده نقیب برگزید تا نمایندگان قوم خویش باشند: نه تن از خزرج و سه تن از اوس. از خزرج: اسعد و جابر و براء بن معرور و عبد الله بن حزام و سعد بن عباد و منذر بن قمر و عبد الله بن رواحه و سعد بن ربیع، و از قواقل، (1) عبادة بن صامت، و از اوس، ابو هیثم و أسید بن خضیر و سعید بن خیثمه.

1- قواقل، قومی از خزرج اند. در وجه تسمیه آنها گفته اند که چون کسی به آنان پناهنده می شد، نیزه ای به او می دادند و می گفتند: «قواقل حیث شئت»؛ یعنی: با آن هر جا که خواستی، برو! آزادی.

دلائل النبوة لأبي نعيم عن الزهري في ذكر ما جرى بين رسول الله صلى الله عليه وآله وبين الأوس والخزرج وكلامه معهم _ فَمَرَّ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ يُكَلِّمُهُمْ وَيُكَلِّمُونَهُ، فَعَرَفَ صَوْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: ابْنَ أَخِي! مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا عَمُّ، سُكَّانُ يَثْرِبَ؛ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، فَدَعَوْتُهُمْ إِلَى مَا دَعَوْتُ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ، فَأَجَابُونِي وَصَدَّقُونِي، وَذَكَرُوا أَنَّهُمْ يُخْرِجُونَنِي إِلَى بِلَادِهِمْ. فَنَزَلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَعَقَلَ رَاحِلَتَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: يَا مَعْشَرَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ، هَذَا ابْنُ أَخِي وَهُوَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَإِنْ كُنْتُمْ صَدَقْتُمُوهُ وَأَمَنْتُمْ بِهِ وَأَرَدْتُمْ إِخْرَاجَهُ مَعَكُمْ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسِي، وَلَا تَخَذُلُوهُ وَلَا تَغْرُوهُ، فَإِنَّ جِيرَانَكُمْ الْيَهُودُ، وَالْيَهُودُ لَهُ عَدُوٌّ وَلَا أَمِنْ مَكْرَهُمْ عَلَيْهِ. فَقَالَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ وَشَقَّ عَلَيْهِ قَوْلُ الْعَبَّاسِ حِينَ أَنَّهُمْ عَلَيْهِ أَسْعَدُوا وَأَصْحَابُهُ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، انْذَنْ لَنَا فَلْنَجِبْهُ غَيْرَ مُخْشِنِينَ بِصَدْرِكَ وَلَا مُتَعَرِّضِينَ لَشَيْءٍ مِمَّا تَكْرَهُ، إِلَّا تَصَدِّقًا لِإِجَابَتِنَا إِيَّاكَ وَإِيمَانًا بِكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَجِيبُوهُ غَيْرَ مُتَّهَمِينَ. فَقَالَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ وَأَقْبَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِكُلِّ دَعْوَةٍ سَبِيلًا؛ إِنْ لَيْنٌ وَإِنْ شِدَّةٌ، وَقَدْ دَعَوْتَ الْيَوْمَ إِلَى دَعْوَةٍ مُتَّهَمَةٍ (1) لِلنَّاسِ مُتَوَعِّرَةٍ عَلَيْهِمْ، دَعَوْتَنَا إِلَى تَرْكِ دِينِنَا وَاتِّبَاعِكَ عَلَى دِينِكَ، وَتِلْكَ رُتْبَةٌ صَعْبَةٌ، فَأَجْبِنَاكَ إِلَى ذَلِكَ، وَدَعَوْتَنَا إِلَى قَطْعِ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ النَّاسِ مِنَ الْجَوَارِحِ وَالْأَرْحَامِ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَتِلْكَ رُتْبَةٌ صَعْبَةٌ، فَأَجْبِنَاكَ إِلَى ذَلِكَ، وَدَعَوْتَنَا _ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ فِي دَارِ عِزٍّ وَمَنْعَةٍ لَا يَطْمَعُ فِيهَا أَحَدٌ _ أَنْ يَرَأْسَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ غَيْرِنَا قَدْ أَفْرَدَهُ قَوْمُهُ وَأَسْلَمَهُ أَعْمَامُهُ، وَتِلْكَ رُتْبَةٌ صَعْبَةٌ، فَأَجْبِنَاكَ إِلَى ذَلِكَ. وَكُلُّ هَؤُلَاءِ الرُّتْبُ مَكْرُوهَةٌ عِنْدَ النَّاسِ، إِلَّا مَنْ عَزَمَ اللَّهُ عَلَى رُشْدِهِ، وَالتَّمَسَّ الْخَيْرَ فِي عَوَاقِبِهَا، وَقَدْ أَجْبِنَاكَ إِلَى ذَلِكَ بِأَلْسِنَتِنَا وَصُدُورِنَا وَأَيْدِينَا؛ إِيْمَانًا بِمَا حِثَّتْ بِهِ، وَتَصَدِّقًا بِمَعْرِفَةٍ ثَبَّتَتْ فِي قُلُوبِنَا، تُبَايِعُكَ عَلَى ذَلِكَ وَتُبَايِعُ رَبَّنَا وَرَبَّكَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِينَا، وَدِمَاؤُنَا دُونَ دَمِكَ، وَأَيْدِينَا دُونَ يَدِكَ، نَمْنَعُكَ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ أَنْفُسَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا، فَإِنْ نَفَى بِذَلِكَ فَلِلَّهِ نَفْيٌ، وَإِنْ نَغَدِرَ فَبِاللَّهِ نَغْدِرُ وَنَحْنُ بِهِ أَشْقِيَاءُ، هَذَا الصِّدْقُ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِوَجْهِهِ فَقَالَ: وَأَمَّا أَنْتَ أَيُّهَا الْمُعْتَرِضُ لَنَا بِالْقَوْلِ دُونَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ مَا أَرَدْتَ بِذَلِكَ، ذَكَرْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَخِيكَ وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْكَ، فَنَحْنُ قَدْ قَطَعْنَا الْقَرِيبَ وَالْبَعِيدَ وَذَا الرَّحِمِ، وَنَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَرْسَلَهُ مِنْ عِنْدِهِ لَيْسَ بِكَذَّابٍ، وَإِنَّ مَا جَاءَ بِهِ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ لَا تَطْمَئِنُّ لِنَا فِي أَمْرِهِ حَتَّى تَأْخُذَ مَوَاقِفَنَا، فَهَذِهِ خَصْلَةٌ لَا تَرُدُّهَا عَلَى أَحَدٍ أَرَادَهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَخُذْ مَا شِئْتَ. ثُمَّ التَّقَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خُذْ لِنَفْسِكَ مَا شِئْتَ وَاشْتَرِطْ لِرَبِّكَ مَا شِئْتَ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اشْتَرِطْ لِرَبِّي عِزَّ وَجَلَّ أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَلِنَفْسِي أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ. قَالُوا: فَذَلِكَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. (2)

1- تجهّمه: أي يلقاه بالغلظة (النهاية: ج 1 ص 323 «جهم»).

2- دلائل النبوة لأبي نعيم: ج 1 ص 302 ح 226، كنز العمال: ج 1 ص 326 ح 1525.

دلایل النبوة، ابو نعیم۔ به نقل از زُهری، در بیان آنچه میان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اوس و خزرج گذشت و سخنان ایشان با آنان _عبّاس بن عبد المطلب از کنار آنان که مشغول گفتگو با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند، گذشت و صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را شناخت. گفت: برادرزاده! اینها که نزد تو اند، کیستند؟ فرمود: «عمو جان! ساکنان یثرب اند: اوس و خزرج. من اینها را به همان چیزی دعوت نمودم که پیش تر، قبایل دیگر را دعوت کردم و آنان دعوتم را پذیرفتند و تصدیق کردند و گفتند که حاضرند مرا به دیار خویش ببرند». عبّاس بن عبد المطلب پیاده شد و شترش را عقال (مهار) کرد. سپس به آن افراد گفت: ای گروه اوس و خزرج! این مرد، برادرزاده من است. او محبوب ترین انسان ها در نزد من است. اگر تصدیقش نموده اید و به او گرویده اید و می خواهید وی را با خود ببرید، باید از شما پیمانی بستانم تا دلم آرام بگیرد. او را تنها مگذارید و فریض مدھید؛ زیرا در همسایگی شما یهود به سر می برند و یهودیان، دشمن او هستند و من از نیرنگ کردن آنان در باره او آسوده خاطر نیستم. اسعد بن زراره که از این سخن ابن عبّاس و بدگمانی او به اسعد و یارانش در خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله رنجیده خاطر شده بود، گفت: ای پیامبر خدا! اجازه دهید تا جواب او را بدهیم، بی آن که بخواهیم دل شما را بیازاریم یا چیزی بگوییم که شما خوش نداشته باشید؛ بلکه در تأیید پاسخمان به دعوت شما و گرویدنمان به شماست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به شما گمان بد نمی رود؛ اما جوابش را بدهید. اسعد بن زراره رو به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: ای پیامبر خدا! هر دعوتی، راهی دارد: آسان یا سخت، و تو امروز، ما را به دعوتی فرا خواندی که [راه آن] برای مردم، درشتناک و دشوار است. ما را به دست شستن از دینمان و پیروی از دین خودت فرا خواندی. این، يك مرحله دشوار است و ما آن را پذیرفتیم. ما را به قطع روابطمان با همسایگان و خویشاوندان نزدیک و دور، فرا خواندی. این نیز يك مرحله دشوار است و ما این دعوت تو را پذیرفتیم. از ما _ که برای خود، عزت و قدرتی داشتیم و هیچ کس را یارای طمع بستن در ما نیست _ خواستی مردی از غیر ما که قومش او را تنها گذاشتند و عموهایش به خود رهایش کردند، بر ما رئیس شود. این نیز يك مرحله دشوار است و ما این را هم از تو پذیرفتیم. همه این مراحل برای مردمان، ناخوشایند است، مگر کسی که خداوند، عزم هدایت او کرده باشد و به پایان این مراحل، امید خیر داشته باشد. ما دعوت تو را در همه این امور با زبان و قلب و دست خویش اجابت نمودیم، و به آنچه آورده ای، ایمان داریم، و شناختی را که در دل های ما استوار گشته است، تصدیق می کنیم. بر این کارها با تو و با خدایی که پروردگار ما و توست، بیعت می کنیم. دست خدا بالای دست های ماست، خون های ما فدای خون توست، و دست هایمان زیر دست توست. از تو همانند خود و زن و فرزندانمان دفاع می کنیم. پس اگر به این وفا کردیم، به خدا وفا می کنیم و اگر خیانت نمودیم، به خدا خیانت می نماییم و در این صورت از اشقیا (بَدْرَجَامَان) خواهیم بود. این را از سر صدق می گوئیم، ای پیامبر خدا! و از خدا باید یاری جست. سپس رو به عبّاس بن عبد المطلب کرد و گفت: و اما تو _ ای کسی که با سخن بر ما نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله گوشه و کنایه زد، و خدا بهتر می داند که منظورت از آن چه بود _، گفتی که او برادرزاده تو و محبوب ترین انسان ها در نزد توست. ما از آشنا و بیگانه و خویشاوند بریدیم، و گواهی می دهیم که او پیامبر خداست و خداوند، او را از نزد خود فرستاده است و دروغ نمی گوید و آنچه آورده است، به کلام بشر نمی ماند. و اما این که گفتی به ما اطمینان نداری، مگر این که از ما قول و پیمان ستانی، این کاری است که ما آن را بر هر کس که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخواهد، رد نمی کنیم. پس هر پیمانی که می خواهی، بگیر. آن گاه رو به پیامبر کرد و گفت: ای پیامبر خدا! هر پیمانی که برای خودت می خواهی، بگیر و هر شرطی که برای پروردگارت می خواهی، بگذار. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای پروردگارم، این شرط را می گذارم که او را بپرستید و چیزی را شریکش قرار ندهید، و برای خودم، این که از من همانند حمایت از خودتان و زنان و فرزندان، حمایت کنید». گفتند: قبول است، ای پیامبر خدا!

السيرة النبوية لابن هشام عن كعب بن مالك - وكان ممن شهد العقبة وبايع رسول الله صلى الله عليه وآله بها - : خَرَجْنَا إِلَى الْحَجِّ ،
 ووَاعَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَقَبَةَ مِنْ أَوْسَطِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ ، فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الْحَجِّ ، وَكَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَاعَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهَا ، وَمَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو وَبْنُ حَرَامٍ أَبُو جَابِرٍ ؛ سَيِّدٌ مِنْ سَادَاتِنَا ، وَشَدْرِيْفٌ مِنْ أَشْرَافِنَا أَخَذَنَا مَعَنَا ، وَكُنَّا نَكْتُمُ مِنْ مَعَنَا مِنْ قَوْمِنَا
 مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَمْرَنَا ، فَكَلَّمْنَاهُ وَقُلْنَا لَهُ : يَا أَبَا جَابِرٍ ، إِنَّكَ سَيِّدٌ مِنْ سَادَاتِنَا وَشَدْرِيْفٌ مِنْ أَشْرَافِنَا ، وَإِنَّا نُرْغَبُ بِكَ عَمَّا أَنْتَ فِيهِ أَنْ تَكُونَ حَطْبًا
 لِلنَّارِ غَدًا . ثُمَّ دَعَوْنَاهُ إِلَى الْإِسْلَامِ ، وَأَخْبَرْنَاهُ بِمِيعَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِيَّانَا الْعَقَبَةَ . قَالَ : فَأَسْلَمَ وَشَهِدَ مَعَنَا الْعَقَبَةَ ، وَكَانَ نَقِيْبًا .
 قَالَ : فَمِنْمَا تَلَّكَ اللَّيْلَةَ مَعَ قَوْمِنَا فِي رِحَالِنَا ، حَتَّى إِذَا مَضَى ثُلُثُ اللَّيْلِ خَرَجْنَا مِنْ رِحَالِنَا لِمِيعَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، نَسَّ لَمَلٌ
 نَسَّ لَمَلُ الْقَطَا مُسْتَحْفِينَ ، حَتَّى اجْتَمَعْنَا فِي الشُّعْبِ عِنْدَ الْعَقَبَةِ ، وَنَحْنُ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ رَجُلًا ، وَمَعَنَا امْرَأَتَانِ مِنْ نِسَائِنَا : نُسَيْبَةُ بِنْتُ كَعْبٍ أُمُّ
 عُمَارَةَ ؛ إِحْدَى نِسَاءِ بَنِي مَازِنِ بْنِ النَّجَّارِ ، وَأَسْمَاءُ بِنْتُ عَمْرٍو بْنِ عَدِيٍّ بْنِ نَابِيٍّ ؛ إِحْدَى نِسَاءِ بَنِي سَلِيْمَةَ وَهِيَ أُمُّ مَنِيْعٍ . قَالَ : فَاجْتَمَعْنَا فِي
 الشُّعْبِ نَنْظُرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، حَتَّى جَاءَنَا وَمَعَهُ عَمُّهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَهُوَ يَوْمئِذٍ عَلَى دِينِ قَوْمِهِ ، إِلَّا أَنَّهُ أَحَبَّ أَنْ
 يَحْضُرَ أَمْرَ ابْنِ أَخِيهِ وَيَتَوَقَّعَ لَهُ . فَلَمَّا جَلَسَ كَانَ أَوَّلَ مُتَكَلِّمِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْخَزْرَجِ - قَالَ : وَكَانَتِ الْعَرَبُ إِئْمًا
 يُسْمَوْنَ هَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ الْخَزْرَجِ ؛ خَزَرَ جَهَا وَأَوْسَهَا - إِنَّ مُحَمَّدًا مِتَّا حَيْثُ قَدْ عَلِمْتُمْ ، وَقَدْ مَنَعْنَا مِنْ قَوْمِنَا مِمَّنْ هُوَ عَلَى مِثْلِ رَأْيِنَا فِيهِ
 ، فَهُوَ فِي عِزٍّ مِنْ قَوْمِهِ وَمَنْعَةٍ فِي بَلَدِهِ ، وَإِنَّهُ قَدْ أَبَى إِلَّا الْإِنْحِيَارَ إِلَيْكُمْ وَاللُّحُوقَ بِكُمْ ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ وَافُونَ لَهُ بِمَا دَعَوْتُمُوهُ إِلَيْهِ وَمَانِعُوهُ
 مِمَّنْ خَالَفَهُ ، فَأَنْتُمْ وَمَا تَحَمَّلْتُمْ مِنْ ذَلِكَ ، وَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ مُسْلِمُوهُ وَخَازِلُوهُ بَعْدَ الْخُرُوجِ بِهِ إِلَيْكُمْ ، فَمِنَ الْآنَ فَدَعُوهُ ، فَإِنَّهُ فِي عِزٍّ وَمَنْعَةٍ
 مِنْ قَوْمِهِ وَبَلَدِهِ . قَالَ : فَقُلْنَا لَهُ : قَدْ سَمِعْنَا مَا قُلْتَ ، فَتَكَلَّمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَخُذْ لِنَفْسِكَ وَلِرَبِّكَ مَا أَحْبَبْتَ . قَالَ : فَتَكَلَّمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَتَلَا الْقُرْآنَ وَدَعَا إِلَى اللَّهِ وَرَغَّبَ فِي الْإِسْلَامِ ، ثُمَّ قَالَ : أَبَايِعُكُمْ عَلَى أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ . قَالَ : فَأَخَذَ
 الْبِرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : نَعَمْ ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا ، لَنَمْنَعَنَّكَ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ أُرْرْنَا ، فَبَايَعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ . (1)

1- السيرة النبوية لابن هشام : ج 2 ص 83 ، مسند ابن حنبل : ج 5 ص 358 ح 15798 ، تاريخ الطبري : ج 2 ص 361 ، أسد الغابة :
 ج 1 ص 365 الرقم 392 كلها نحوه ، كنز العمال : ج 8 ص 29 ح 21722 نقلاً عن أبي نعيم .

السيرة النبوية، ابن هشام_ به نقل از كعب بن مالك که از حاضران در عقبه بود و در آن جا با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد_ ما برای حج ره سپار شدیم و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار گذاشتیم که در نیمه ایام تشریق، در عقبه جمع شویم. چون از حج فراغت یافتیم و شب وعده ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید، ابو جابر عبد الله بن عمرو بن حرام که از مهتران و بزرگان ماست، با ما بود. او را هم با خود آورده بودیم. ما کار [و هدف] خویش را از مشرکان قوم خود، پنهان می داشتیم؛ اما با او صحبت کردیم و گفتیم: ای ابو جابر! تو از جمله سروران و بزرگان ما هستی، و بیم داریم بر این دین که داری، فردای قیامت هیزم دوزخ باشی. آن گاه او را به اسلام فرا خواندیم و گفتیم که ما در عقبه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده داریم. ابو جابر، اسلام آورد و با ما به عقبه آمد و یکی از تقیبان شد. آن شب را با قوم خود در چادرهایمان ماندیم، تا این که يك سوم شب گذشت. از چادرهایمان ره سپار وعده گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شدیم. مانند مرغ سنگ خواره، مخفیانه می رفتیم تا این که در درّه نزدیک عقبه گرد آمدیم. ما هفتاد و سه مرد بودیم و دوزن نیز با ما بودند: امّ عماره سبیه دختر کعب (یکی از زنان بنی مازن بن نجار) و امّ منیع، اسماء دختر عمرو بن عدی بن نابی (یکی از زنان بنی سلیمه). در شعب، منتظر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ماندیم، تا این که همراه عمویش عباس بن عبد المطلب آمد. عباس در آن وقت، هنوز بر دین قوم خویش بود؛ اما دوست داشت که در جریان کار برادرزاده اش باشد و برای او پیمان بگیرد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله نشست، عباس بن عبد المطلب آغاز به سخن کرد و گفت: ای گروه خزرج! (عرب ها این تیره از انصار را اعم از اوس و خزرج، خزرج می گفتند) شما می دانید که محمد در میان ما چه منزلتی دارد، و ما او را از گزند قوم خود که آنان نیز همچون ما به او می نگرند، حفظ کرده ایم، و او در میان قوم خویش، عزیز و در شهر خود، از گزند، مصون است؛ لیکن او خود اصرار دارد که به شما ملحق شود. بنا بر این، اگر می دانید که به وعده های خود به او وفا می کنید و در برابر مخالفانش از وی حمایت می نمایید، شما می دانید و آنچه متعهد می شوید؛ اما اگر می دانید که پس از بردنش به نزد خود، او را تنها می گذارید و یاری اش نمی رسانید، از هم اکنون او را وا گذارید؛ زیرا در میان قوم و دیار خویش در عزت و حمایت به سر می برد. به عباس گفتیم: آنچه تو گفتی، شنیدیم. اکنون شما سخن بگو_ ای پیامبر خدا_ و هر پیمانی که می خواهی، برای خودت و پروردگارت بگیر. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زبان به سخن گشود و قرآن خواند و به خدا دعوت نمود و به اسلام ترغیب نمود و سپس فرمود: «با شما بیعت می کنم بر این که مرا همچون زنان و فرزندان خویش حمایت کنید». براء بن معرور، دست ایشان را گرفت و گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق فرستاد، تو را همانند کسان خویش حمایت می کنیم. پس با ما بیعت کن، ای پیامبر خدا!

الكامل في التاريخ: لَمَّا فَشَا الْإِسْلَامُ فِي الْأَنْصَارِ اتَّفَقَ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مُسْتَخْفِينَ لَا يَشْعُرُ بِهِمْ أَحَدٌ، فَسَارُوا إِلَى مَكَّةَ فِي الْمَوْسِمِ فِي ذِي الْحِجَّةِ مَعَ كُفَّارِ قَوْمِهِمْ، وَاجْتَمَعُوا بِهِ وَوَاعَدُوهُ أَوْسَطَ أَيَّامِ الشَّهِرِ (1) بِالْعَقَبَةِ. فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ خَرَجُوا بَعْدَ مُضِيِّ ثَلَاثَةِ مُسْتَخْفِينَ يَتَسَلَّلُونَ حَتَّى اجْتَمَعُوا بِالْعَقَبَةِ، وَهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا، مَعَهُمْ امْرَأَتَانِ: نُسَيْبَةُ بِنْتُ كَعْبِ أُمِّ عُمَارَةَ، وَأَسْمَاءُ أُمِّ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ مَن بَنِي سَلَمَةَ، وَجَاءَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَمَعَهُ عَمَةُ الْعَبَّاسِ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهُوَ كَافِرٌ، أَحَبَّ أَنْ يَتَوَقَّعَ لِابْنِ أَخِيهِ، فَكَانَ الْعَبَّاسُ أَوَّلَ مَنْ تَكَلَّمَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْخَزَرَجِ - وَكَانَتِ الْعَرَبُ تُسَمِّي الْخَزَرَجَ وَالْأَوْسَ بِهِ - إِنَّ مُحَمَّدًا مِتَّ حَيْثُ قَدِ عَلِمْتُمْ فِي عَزٍّ وَمَنْعَةٍ، وَإِنَّهُ قَدْ أَبَى إِلَّا الْإِنْقِطَاعَ إِلَيْكُمْ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ وَافُونَ لَهُ بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ وَمَانِعُوهُ، فَانْتُمْ وَذَلِكَ، وَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ مُسْلِمُوهُ، فَمِنَ الْآنَ فَدَعُوهُ فَإِنَّهُ فِي عَزٍّ وَمَنْعَةٍ. فَقَالَ الْأَنْصَارُ: قَدْ سَمِعْنَا مَا قُلْتَ، فَتَكَلَّمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَخُذْ لِنَفْسِكَ وَرَبِّكَ مَا أَحْبَبْتَ. فَتَكَلَّمَ وَتَلَا الْقُرْآنَ وَرَغَّبَ فِي الْإِسْلَامِ، ثُمَّ قَالَ: تَمَنَعْتُمُونِي مِمَّا تَمَنَعُونَ مِنْهُ نِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ. ثُمَّ أَخَذَ الْبِرَاءَ بِنُ مَعْرُورٍ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَنَمْنَعَنَّكَ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ أَرْزُنَا، فَبَايَعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَنَحْنُ وَاللَّهِ أَهْلُ الْحَرْبِ. فَاعْتَرَضَ الْكَلَامَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ النَّيْهَانِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ النَّاسِ حِبَالًا، وَإِنَّا قَاتِعُوهَا - يَعْنِي الْيَهُودَ - فَهَلْ عَسَيْتَ أَنْ أَظْهَرَكَ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّانَ تَرْجِعَ إِلَى قَوْمِكَ وَتَدْعَنَا؟ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: بَلِ الدَّمُ الدَّمُ وَالْهَدْمُ الْهَدْمُ، أَنْتُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْكُمْ، أُسَالِمُ مَنْ سَالَمْتُمْ وَأُحَارِبُ مَنْ حَارَبْتُمْ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَخْرَجُوا إِلَيَّ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِييبًا يَكُونُونَ عَلَى قَوْمِهِمْ. فَأَخْرَجُوهُمْ تِسْعَةً مِنَ الْخَزَرَجِ وَثَلَاثَةً مِنَ الْأَوْسِ. وَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ بِنُ عُبَادَةَ بْنِ نَضَلَةَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا مَعْشَرَ الْخَزَرَجِ، هَلْ تَدْرُونَ عَلَامَ تُبَايَعُونَ هَذَا الرَّجُلَ؟ تُبَايَعُونَهُ عَلَى حَرْبِ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ إِذَا نُهِكْتَ أَمْوَالُكُمْ مُصِيبَةً وَأَشْرَافُكُمْ قَتْلًا أَسْلَمْتُمُوهُ، فَمِنَ الْآنَ فَهُوَ وَاللَّهُ خِزْيُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ وَافُونَ لَهُ، فَخُذُوهُ فَهُوَ وَاللَّهُ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. قَالُوا: فَإِنَّا نَأْخُذُهُ عَلَى مُصِيبَةِ الْأَمْوَالِ وَقَتْلِ الْأَشْرَافِ، فَمَا لَنَا بِذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْجَنَّةُ، قَالُوا: أُبْسِطْ يَدَكَ. فَبَايَعُوهُ. . . وَكَانَتِ الْبَيْعَةُ فِي هَذِهِ الْعَقَبَةِ عَلَى غَيْرِ الشُّرُوطِ فِي الْعَقَبَةِ الْأُولَى، فَإِنَّ الْأُولَى كَانَتْ عَلَى بَيْعَةِ النِّسَاءِ، وَهَذِهِ الْبَيْعَةُ كَانَتْ عَلَى حَرْبِ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ. (2)

1- في المصدر: «التشريف»، وما أثبتناه هو الصواب ويؤيده السياق والنصوص السابقة واللاحقة .

2- الكامل في التاريخ: ج 1 ص 512، المعجم الكبير: ج 19 ص 89 ح 174 عن كعب بن مالك نحوه .

الکامل فی التاریخ: چون اسلام در میان انصار انتشار یافت، گروهی از آنان با هم قرار گذاشتند تا مخفیانه به طوری که کسی متوجه نشود، به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله روند. پس در موسم حج در ماه ذی حجه، با کافران قوم خویش، ره سپار مگه شدند و با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کردند و قرار گذاشتند که در میانه ایام تشریق، در عقبه جمع شوند. شب که شد، با سپری شدن دو سوم آن، مخفیانه و دزدکی خارج شدند و همگی در عقبه گرد آمدند. آنها هفتاد مرد و دوزن بودند: یکی امّ عماره نُسَیبه دختر کعب و دیگری اسماء مادر عمرو بن عدی از بنی سلمه. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عمویش عبّاس بن عبد المطلب نزد ایشان آمد. عبّاس در آن زمان، هنوز کافر بود؛ اما دوست داشت برای برادرزاده اش پیمان بگیرد. از این رو، او نخستین کسی بود که زبان به سخن گشود و گفت: ای گروه خزرج! (عرب ها خزرج و اوس را روی هم خزرج می گفتند) چنان که می دانید، محمّد در میان ما از عزّت و حمایت برخوردار است؛ اما او خود اصرار دارد که به شما پیوندد. پس اگر فکر می کنید که در دعوت خود از او وفادار خواهید بود و حمایتش خواهید کرد، اینک شما و او؛ لیکن اگر فکر می کنید که رهائش خواهید کرد، از همین حالا رهائش کنید؛ چرا که او در عزّت و حمایت است. انصار گفتند: آنچه را تو گفتی، شنیدیم. اینک تو خود - ای پیامبر خدا - سخن بگو و هر پیمانی که دوست داری، برای خودت و پروردگارت بگیر. پیامبر صلی الله علیه و آله زبان به سخن گشود و قرآن خواند و به اسلام ترغیب کرد و سپس فرمود: «از من، همانند زنان و فرزندانان حمایت می کنید». براء بن معرور، دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: سوگند به آن خدایی که تو را به حق برانگیخت، از تو همانند کسان خویش حمایت می کنیم. پس با ما بیعت کن - ای پیامبر خدا - که به خدا سوگند، ما مرد جنگیم. ابو هیثم بن تیّهان، سخن براء را برید و گفت: ای پیامبر خدا! میان ما و مردم - یعنی یهود - رشته های پیوندی است و ما آنها را قطع خواهیم کرد. آیا چنانچه خداوند عز و جل تو را پیروز گردانید، ممکن است نزد قومت باز گردی و ما را به حال خود، رها کنی؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تبسّمی کرد و فرمود: «نه! خون شما، خون من است و ویرانی شما، ویرانی من است. (1) شما از من هستید و من از شما میم. با هر که شما در صلح باشید، من در صلحم و با هر که شما بجنگید، من نیز می جنگم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپس فرمود: «از میان خود، دوازده نقیب برگزینید تا نماینده قوم خویش باشند». آنان نُه نفر از خزرج و سه نفر از اوس انتخاب کردند. عبّاس بن عباد بن نضله انصاری به آنان گفت: ای گروه خزرج! آیا می دانید با این مرد بر سر چه بیعت می کنید؟ بر سر جنگیدن با سفید و سیاه، با او بیعت می کنید. اگر می دانید که وقتی اموالتان بر باد می رود و بزرگانان کشته می شوند، او را وا می گذارید، از هم اکنون رهائش کنید؛ زیرا - به خدا سوگند - آن کار شما، خواری و زبونی دنیا و آخرت است؛ ولی اگر فکر می کنید که به او وفادار خواهید ماند، او را بر ببرد که - به خدا سوگند - خیر دنیا و آخرت، در این است. آن عده گفتند: او را می بریم، اگر چه اموال بر باد روند و بزرگان، کشته شوند؛ اما - ای پیامبر خدا - در برابر این [وفاداری و حمایت از تو] چه به ما خواهد رسید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت». گفتند: دستت را بگشای. و با او بیعت کردند... شروط بیعت در این عقبه با عقبه نخست، فرق می کرد. بیعت نخست، بر سان بیعت زنان بود و این بیعت، بر جنگیدن با سفید و سیاه.

1- جمله «الْهَدْمُ الْهَدْمُ» یعنی: حرمت شما حرمت من است، یا: تخریب شما تخریب من است، یا: کسی که طالب ریختن خون شما باشد، طالب ریختن خون من است و هر کس شما را مهدور الدم بداند، مرا مهدور الدم دانسته است. یکی از معانی «هدم»، قبر است. بر پایه این معنا، جمله یعنی: من آن جاقبر می شوم که شما قبر می شوید. و به قولی، «هدم» به معنای منزل است. بر این اساس، جمله یعنی: منزل شما منزل من است، مانند حدیث «المحیا محیاکم و الممات مماتکم؛ با شما زندگی می کنم و با شما می میرم و هرگز از

شما جدا نخواهیم شد» (لسان العرب: ج 12 ص 604 ماده «هدم»).

تفسير القمّي: قوله: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (1) فَإِنَّهَا نَزَلَتْ بِمَكَّةَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ، وَكَانَ سَبَبُ نَزُولِهَا أَنَّهُ لَمَّا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّعْوَةَ بِمَكَّةَ قَدِمَتْ عَلَيْهِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَمْنَعُونِي وَتَكُونُونَ لِي جَارًا حَتَّى أَتْلُوَ عَلَيْكُمْ كِتَابَ رَبِّي وَثَوَابَكُمْ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ، خُذْ لِرَبِّكَ وَلِنَفْسِكَ مَا شِئْتَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَوَعِدُكُمْ الْعَقَبَةُ فِي اللَّيْلَةِ الْوُسْطَى مِنْ لَيَالِي التَّشْرِيقِ. فَحَجَّوْا وَرَجَعُوا إِلَى مِنَى، وَكَانَ فِيهِمْ مِمَّنْ قَدْ حَجَّ بَشْرٌ كَثِيرٌ. فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّانِي مِنْ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ، قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ اللَّيْلُ فَاحْضَرُوا دَارَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَى الْعَقَبَةِ، وَلَا تُنَبِّهُوا نَائِمًا، وَلَا يَنْسَلَّ وَاحِدٌ فَوَاحِدٌ. فَجَاءَ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ، فَدَخَلُوا الدَّارَ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَمْنَعُونِي وَتَجِيرُونِي حَتَّى أَتْلُوَ عَلَيْكُمْ كِتَابَ رَبِّي وَثَوَابَكُمْ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ؟ فَقَالَ أُسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ وَالْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ حِزَامٍ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، اشْتَرَطَ لِرَبِّكَ وَلِنَفْسِكَ مَا شِئْتَ. فَقَالَ: أَمَّا مَا اشْتَرَطَ لِرَبِّي فَأَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَشْتَرَطَ لِنَفْسِي أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ أَنْفُسَكُمْ، وَتَمْنَعُوا أَهْلِي مِمَّا تَمْنَعُونَ أَهْلِيكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ، فَقَالُوا: وَمَا لَنَا عَلَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ: الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ، وَتَمْلِكُونَ الْعَرَبَ وَتَدِينُ لَكُمْ الْعَجَمَ فِي الدُّنْيَا. (2) فَقَالُوا: قَدْ رَضِينَا. فَقَالَ: أَخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِيًّا يَكُونُونَ شُهَدَاءَ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ، كَمَا أَخَذَ مُوسَى مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِيًّا. فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ: هَذَا نَفِيٌّ، هَذَا نَفِيٌّ؛ تِسْعَةٌ مِنَ الْخَزْرَجِ، وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوْسِ، فَمِنْ الْخَزْرَجِ: أُسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ، وَالْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ حِزَامٍ وَهُوَ أَبُو جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَرَافِعُ بْنُ مَالِكٍ، وَسَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَالْمُنْذِرُ بْنُ عُمَرَ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، وَسَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ وَعُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ. وَمِنَ الْأَوْسِ: أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيْهَانِ وَهُوَ مِنَ الْيَمَنِ، وَأُسَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ وَسَعْدُ بْنُ حَنِيْمَةَ (3).

1- الأنفال: 30.

2- في بحار الأنوار هنا بزيادة: «وتكونون ملوكا في الجنة».

3- تفسير القمّي: ج 1 ص 272، إعلام الوری: ج 1 ص 141 نحوه، بحار الأنوار: ج 19 ص 47 ح 8.

تفسیر القمی: آیه شریف: «و آن گاه [را یاد کن] که کافران در باره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا [از مگه] اخراج کنند ، و نیرنگ می زدند و خدا تدبیر می کرد و خدا بهترین تدبیر کنندگان است» ، پیش از هجرت در مگه نازل شد و سبب نزولش آن بود که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعوت را در مگه آشکار نمود، اوس و خزرج نزد او آمدند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «از من حمایت می کنید و پناهم می دهید تا کتاب پروردگرم را برای شما بخوانم و پاداش خداوند به شما بهشت باشد؟». گفتند : آری ، هر پیمانی که می خواهی، برای خودت و پروردگارت [از ما] بگیر . پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «وعدۀ من و شما در عقبه در شب دوم از شب های تشریق». پس ، اوس و خزرج، حج گزاردند و به مناباز گشتند . در میان آنان، حج گزاران بسیاری بودند . چون دومین روز از ایّام تشریق فرا رسید ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «شب که شد، در خانه عبد المطلب در عقبه حاضر شوید و مراقب باشید که کسی بیدار نشود و یکی یکی، مخفیانه بیایید». پس هفتاد مرد از اوس و خزرج آمدند و وارد خانه شدند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «آیا از من حمایت می کنید و پناهم می دهید تا کتاب پروردگرم را برایتان بخوانم و پاداش خداوند به شما بهشت باشد؟». اسعد بن زراره و براء بن معرور و عبد الله بن حزام گفتند: آری ، ای پیامبر خدا! هر شرطی که می خواهی، برای پروردگارت و خودت بگذار . فرمود: «اما آن شرطی که برای پروردگرم [بر شما] می گذارم، این است که تنها او را پرستید و چیزی را شریکش قرار ندهید، و شرطی که برای خودم می گذارم، این است که از من و خانواده ام همانند خودتان و زنان و فرزندانان حمایت کنید». گفتند: در عوض آن، ما را چه خواهد بود؟ فرمود: «بهشت در آخرت، و حکومت بر عرب و فرمان برداری غیر عرب از شما در دنیا». گفتند: قبول است . فرمود: «اینک از میان خود، دوازده نقیب (مهتر) برگزینید که گواه این پیمان بر شما باشند ، چنان که موسی از میان بنی اسرائیل، دوازده نقیب برگزید». پس ، جبرئیل به آنان اشاره کرد و گفت: «این، یک نقیب . این، یک نقیب» [و سرانجام ، آنه تن از خزرج و سه تن از اوس [برگزیده شدند]، از خزرج: اسعد بن زراره ، و براء بن معرور ، و عبد الله بن حزام _ که همان ابو جابر بن عبد الله است _ ، و رافع بن مالک ، و سعد بن عباده ، و منذر بن عمر ، و عبد الله بن رواحه ، و سعد بن ربیع ، و عبادۀ بن صامت ، و از اوس: ابو هیشم بن تیّهان از یمن ، و أسید بن حُصین ، و سعد بن حُثیمه .

2 / 3 شروطُ بَيْعَةِ الْعَقْبَةِ الثَّانِيَةِ الإمام الصادق عليه السلام: أشهدُ على أبي لَحْدَثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَتِ الْأَنْصَارُ تُبَايِعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْعَقْبَةِ، فَقَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَبَايِعْهُمْ، فَقَالَ: عَلَى مَا أُبَايِعُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلَى أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ وَلَا يُعْصَى، وَعَلَى أَنْ تَمْنَعُوا رَسُولَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتَهُ مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَذَرَارِيَكُمْ. (1)

مسند ابن حنبل عن عبادة [بن الصامت] _ لَمَّا كَلَّمَهُ أَبُو هُرَيْرَةَ فِي رَوَايَا الْحَمْرِ الَّتِي تُبَاعُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ _ : يَا أَبَا هُرَيْرَةَ ، إِنَّكَ لَمْ تَكُنْ مَعَنَا إِذْ بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، إِنَّا بَايَعْنَاهُ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ ، وَعَلَى التَّقَةِ فِي الْيُسْرِ وَالْعُسْرِ ، وَعَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَعَلَى أَنْ نَقُولَ فِي اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلَا نَخَافَ لَوْمَةَ لَائِمٍ فِيهِ ، وَعَلَى أَنْ نَنْصُرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا قَدِمَ عَلَيْنَا يَتْرِبُ ، فَتَمْنَعُهُ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ أَنْفُسَنَا وَأَزْوَاجَنَا وَأَبْنَاءَنَا ، وَلَنَا الْجَنَّةُ ؛ فَهَذِهِ بَيْعَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّتِي بَايَعْنَا عَلَيْهَا ، فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ ، وَمَنْ أوفى بِمَا بَايَعَ عَلَيْهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى [لَهُ] بِمَا بَايَعَ عَلَيْهِ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (2)

السيرة النبوية لابن هشام عن ابن إسحاق: وكانت بَيْعَةُ الْحَرْبِ ، حِينَ أذِنَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْقِتَالِ شُرُوطًا سِوَى شَرْطِهِ عَلَيْهِمْ فِي الْعَقْبَةِ الْأُولَى ، كَانَتْ الْأُولَى عَلَى بَيْعَةِ النِّسَاءِ ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَكُنْ أذِنَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْحَرْبِ ، فَلَمَّا أذِنَ اللَّهُ لَهُ فِيهَا وَبَايَعَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْعَقْبَةِ الْأَخِيرَةِ عَلَى حَرْبِ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ ، أَخَذَ لِنَفْسِهِ وَاشْتَرَطَ عَلَى الْقَوْمِ لِرَبِّهِ ، وَجَعَلَ لَهُمْ عَلَى الْوَفَاءِ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ . (3)

-
- 1- .المعجم الأوسط : ج 2 ص 207 ح 1745 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 24 نحوه ، كلاهما عن الحسين بن زيد بن علي ، بحار الأنوار : ج 38 ص 220 ح 23 .
 - 2- .مسند ابن حنبل : ج 8 ص 415 ح 22833 ، دلائل النبوة للبيهقي : ج 2 ص 452 ، فتح الباري : ج 1 ص 66 ، تاريخ دمشق : ج 26 ص 198 وكلها نحوه .
 - 3- .السيرة النبوية لابن هشام : ج 2 ص 97 وراجع : أسد الغابة : ج 2 ص 243 الرقم 1598 .

2 / 3 شرطهای بیعت دوم عقبه

2 / 3 شرط های بیعت دوم عقبه امام صادق علیه السلام: گواهی می دهم که پدرم از پدرش از جدش حسین بن علی علیه السلام برایم حدیث کرد و فرمود: «انصار برای بیعت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عقبه آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! بر خیز و با آنان بیعت کن. علی علیه السلام گفت: بر چه با آنان بیعت کنم، ای پیامبر خدا؟ فرمود: بر این که خدا فرمان برده شود و نافرمانی نشود، و از پیامبر خدا و خاندان و ذریّه او همانند خود و فرزندان خود، حمایت کنند».

مسند ابن حنبل - به نقل از عباده [پسر صامت]، آن گاه که ابو هریره با او در باره خیک های شرابی که در زمان معاویه فروخته می شد، بحث کرد - ای ابو هریره! زمانی که ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردیم، تو با ما نبودی. ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردیم که در حال نشاط و سستی، از او حرف شنوی و اطاعت داشته باشیم، و در روزگار برخورداری و تنگ دستی، انفاق کنیم، و امر به معروف و نهی از منکر نماییم، و در راه خداوند - تبارک و تعالی - حق بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنشگری نهراسیم، و هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به یثرب نزد ما آمد، او را یاری رسانیم، و از او چنان دفاع کنیم که از خود و زنان و فرزندان خود، دفاع می کنیم، و [در عوض] برای ما بهشت باشد. این، بیعتی بود که ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بستیم. پس هر که بیعت شکنی کند، به زیان خود کرده است، و هر کس به بیعتی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسته، وفا کند، خداوند - تبارک و تعالی - هم به آنچه پیامبرش صلی الله علیه و آله بر آن بیعت نموده [یعنی بهشت]، در باره آن کس، وفا می کند.

السیرة النبویة، ابن هشام - به نقل از ابن اسحاق - بیعت جنگ - که پس از آن صورت گرفت که خداوند به پیامبرش اجازه جنگ داد -، بر پایه شرط هایی بود غیر از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در بیعت نخستین عقبه با آنان گذاشت. بیعت نخست، به سان بیعت زنان بود؛ زیرا در آن وقت، هنوز خدای متعال به پیامبر خود، اجازه جنگ نداده بود. چون خداوند، این اجازه را به او داد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عقبه دوم با شرط جنگ با سفید و سیاه با آنان بیعت کرد، برای خودش و پروردگارش با آن عده شروطی گذاشت، و پاداش وفای آنان به آن شرط ها را بهشت قرار داد.

المعجم الكبير عن عقبة بن عمرو: وَعَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي أَصْلِ الْعَقَبَةِ يَوْمَ الْأَضْحَى وَنَحْنُ سَبْعُونَ رَجُلًا، إِنِّي لِأَصْغَرُهُمْ سِنًا، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: أَوْجِزُوا فِي الْخُطْبَةِ، فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَلْنَا لِرَبِّكَ وَسَلْنَا لِنَفْسِكَ وَسَلْنَا لِأَصْحَابِكَ، وَأَخْبِرْنَا مَا لَنَا مِنَ الثَّوَابِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَيْكَ؟ فَقَالَ: أَمَّا الَّذِي أَسْأَلُ لِرَبِّي: أَنْ تُؤْمِنُوا بِهِ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَمَّا الَّذِي أَسْأَلُ لِنَفْسِي فَإِنِّي أَسْأَلُكُمْ أَنْ تُطِيعُونِي أَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَأَسْأَلُكُمْ لِي وَلِأَصْحَابِي أَنْ تُؤَاوِنُوا فِي ذَاتِ أَيْدِيكُمْ، وَأَنْ تَمْنَعُونَا مِمَّا مَنَعْتُمْ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ؛ فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَلَكُمْ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ وَعَلَيَّ. فَمَدَدْنَا أَيْدِينَا فَبَايَعَنَا. (1)

الطبقات الكبرى عن عبادة بن الوليد بن عبادة بن الصامت: إِنَّ أَسْعَدَ بْنَ زُرَّارَةَ أَخَذَ بِيَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَعْنِي لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ - فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَلْ تَدْرُونَ عَلَى مَا تُبَايِعُونَ مُحَمَّدًا؟ إِنَّكُمْ تُبَايِعُونَهُ عَلَى أَنْ تُحَارِبُوا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ وَالْحِجْنَ وَالْإِنْسَ مُجَلِبَةً (2). فَقَالُوا: نَحْنُ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَ وَسَلِمٌ لِمَنْ سَالَمَ. فَقَالَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اشْتَرَطَ عَلَيَّ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تُبَايِعُونِي عَلَى أَنْ تَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَتُؤْتُوا الزَّكَاةَ، وَالسَّمْعَ وَالطَّاعَةَ، وَلَا تُتَازَعُوا الْأَمْرَ أَهْلَهُ، وَتَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ. قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ قَائِلُ الْأَنْصَارِ: نَعَمْ، هَذَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا لَنَا؟ قَالَ: الْجَنَّةُ وَالنَّصْرُ. (3)

راجع: الطبقات الكبرى: ج 1 ص 221.

1- المعجم الكبير: ج 17 ص 256 ح 710، مسند ابن حنبل: ج 6 ص 69 ح 17077، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 8 ص 587 ح 2 و 3، المنتخب من مسند عبد بن حميد: ص 107 ح 238، تاريخ دمشق: ج 40 ص 520 ح 8177 كلّها نحوه، كنز العمال: ج 1 ص 332 ح 1534.

2- مُجَلِبَةٌ: أي مجتمعين على الحرب (لسان العرب: ج 1 ص 269 «جلب»).

3- الطبقات الكبرى: ج 3 ص 609، المعجم الأوسط: ج 5 ص 13 ح 4538 عن عبادة بن الصامت نحوه وليس فيه ذيله «قالوا: نعم...».

المعجم الكبير_ به نقل از عقبه بن عمرو_ : با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده گذاشتیم که در روز قربان در پای عقبه جمع شویم . ما هفتاد مرد بودیم و من کم سن و سال ترین آنان بودم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و فرمود : «سخن را مختصر کنید ؛ چرا که از کفار قریش بر شما می ترسم» . ما گفتیم : ای پیامبر خدا ! برای خدایت و خودت و یارانت، هر چه می خواهی، از ما بخواه ، و به ما بگو که در عوض ، خداوند عز و جل و تو، چه پاداشی به ما می دهی ؟ فرمود : «آنچه برای خدایم می خواهم، این است که به او ایمان بیاورید و چیزی را شریکش نگردانید . آنچه برای خودم می خواهم، این است که از من فرمان برید تا شما را به راه راست برم ، و برای خودم و یارانم هم از شما می خواهم که ما را در دارایی تان شریک کنید ، و از ما همانند خودتان دفاع نمایید . هر گاه این کارها را کردید، خدا و من بهشت را برای شما به گردن می گیریم» . در این هنگام ، ما دست هایمان را دراز کردیم و با ایشان بیعت نمودیم .

الطبقات الكبرى_ به نقل از عبادة بن ولید بن عبادة بن صامت _ : اسعد بن زراره، دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را گرفت _ مقصود در شب عقبه است _ و گفت : ای مردم ! آیا می دانید با محمد بر سر چه بیعت می کنید ؟ شما با او بیعت می کنید که با عرب و عجم و جن و انس ، جملگی بجنگید . گفتند : ما با هر که او بجنگد، در جنگیم و با هر که او صلح کند، در صلح خواهیم بود . اسعد بن زراره گفت : ای پیامبر خدا ! شرط هایت را با من بگو . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «با من بیعت می کنید که گواهی دهید معبودی جز خدای یگانه نیست ، و من فرستاده خدا هستم ، و نماز بخوانید ، و زکات پردازید ، و حرف شنوی و فرمانبری داشته باشید ، و بر سر این کار با اهلش ستیزه مکنید ، و از من همانند دفاع از خودتان و خانواده تان دفاع کنید» . همگی گفتند : قبول است . گوینده ای از انصار گفت : آری ، اینها برای توست، ای پیامبر خدا ! برای ما چیست ؟ فرمود : «بهشت و پیروزی» .

ر . ك : الطبقات الكبرى : ج 1 ص 221 .

2 / 4 عدد من شهد البيعة الثانية السيرة النبوية لابن هشام عن كعب بن مالك: اجتمعنا في الشعب عند العقبة ونحن ثلاثة وسبعون رجلاً، ومعنا امرأتان من نساينا: نسيبة بنت كعب أم عمارة؛ إحدى نساء بني مازن بن النجار، وأسما بنت عمرو بن عدي بن نايي؛ إحدى نساء بني سلمة وهي أم منيع. (1)

السيرة النبوية لابن هشام: قال إسحاق: وهذه تسمية من شهد العقبة، وبايع رسول الله صلى الله عليه وآله بها من الأوس والخزرج، وكانوا ثلاثة وسبعين رجلاً وامرأتين، شهدها من الأوس (2)

1- السيرة النبوية لابن هشام: ج 2 ص 84 .

2- السيرة النبوية لابن هشام: ج 2 ص 97، تاريخ دمشق: ج 11 ص 213 الرقم 1062 وزاد فيه «الثانية» بعد «العقبة» .

2 / 4 تعداد حاضران در بیعت دوم

2 / 4 تعداد حاضران در بیعت دومالسیرة النبویة، ابن هشام_ به نقل از کعب بن مالک _ : ما در شِعْب ، در عقبه ، جمع شدیم و هفتاد و سه مرد بودیم و دوزن از زنان ما نیز با ما بودند : امّ عماره نُسَیْبِیْه دختر کعب، یکی از زنان بنی مازن بن نَجَّار ، و امّ منیع اسماء دختر عمرو بن عدی بن نابی، یکی از زنان بنی سلمه .

السیرة النبویة، ابن هشام : [محمّد بن] اسحاق می گوید : اینک، نام کسانی از اوس و خزرج که در عقبه حضور داشتند و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند . آنان، هفتاد و سه مرد بودند و دوزن. از اوس، این کسان حاضر بودند....

الفصل الثالث: بيعة الرضا الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا هَاجَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ [وَأَجْتَمَعَ النَّاسُ، وَسَكَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَدِينَةَ، وَحَضَرَ خُرُوجَهُ إِلَى بَدْرٍ، دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَبَايَعَ كُلُّهُمْ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا خَلَا دَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرَهُ مَنْ يَفِي مِنْهُمْ وَمَنْ لَا يَفِي، وَيَسْأَلُهُ كِتْمَانَ ذَلِكَ. ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَمَزَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ لَهُمْ: يَا بَاعُونِي بِبَيْعَةِ الرِّضَا (1). فَقَالَ حَمَزَةُ: يَا أَبَتِ أُمِّی عَلِيُّ مَا تُبَايِعُ؟ أَلَيْسَ قَدْ بَايَعْنَا؟! فَقَالَ: يَا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، تُبَايِعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ بِالْوَفَاءِ وَالِاسْتِقَامَةِ لِابْنِ أَخِيكَ، إِذَنْ تَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ. قَالَ: نَعَمْ سَمِعْنَا وَطَاعَةً. وَسَطَّ يَدَهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (2)، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَحَمَزَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ، وَجَعْفَرُ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ، وَفَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَالسَّبْطَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، هَذَا شَرْطٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ، مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ أَجْمَعِينَ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَ يُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا». ثُمَّ قَرَأَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (3).

1- في بحار الأنوار والنسخ الخطية الأخرى للمصدر: «بَيْعَةُ الرِّضَا» بدل «بَيْعَةِ الرِّضَا».

2- الفتح: 10.

3- طرف من الأنباء والمناقب: ص 121 عن عيسى بن المستفاد عن الإمام الكاظم عليه السلام، بحار الأنوار: ج 22 ص 278 ح 32 و ج 68 ص 395.

فصل سوم : بیعت رضا (تسلیم)

فصل سوم : بیعت رضا (تسلیم) امام صادق علیه السلام : چون پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و مردم جمع شدند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه ساکن شد، هنگام خارج شدنش به سوی بدر که رسید ، مردم را به بیعت فرا خواند . آنان همگی به حرف شنوی و فرمان برداری بیعت کردند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها که شد، علی علیه السلام را صدا زد و به او خبر داد که چه کسانی از آنها [به بیعتشان] وفا می کنند و چه کسانی وفا نمی کنند، و از او خواست که این موضوع را پوشیده بدارد. سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام و حمزه رضی الله عنه و فاطمه علیها السلام را فرا خواند و به آنان فرمود : «با من به بیعت رضا بیعت کنید» . حمزه گفت : پدر و مادرم به فدایت! بر سر چه چیزی بیعت کنیم؟ آیا قبلاً بیعت نکردیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای شیر خدا و شیر پیامبر او! با خدا و پیامبرش بیعت می کنی که نسبت به برادرزاده ات وفادار و پایدار بمانی. در این صورت، ایمان را کامل کرده ای» . حمزه گفت : به روی چشم ، اطاعت می شود! و دستش را گشود . پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود : «دست خدا، بالای دست های ایشان است»؛ [یعنی : علی امیر مؤمنان علیه السلام ، حمزه سید الشهداء، جعفر پرواز کننده در بهشت ، و فاطمه بانوی بانوان جهان ، و دو نواده [ی پیامبر] حسن و حسین، سروران جوانان بهشت . این، شرطی است از جانب خداوند با همه مسلمانان از جن و انس ، هر دو. «پس هر که [این شرط و پیمان را] بشکند، در واقع به زیان خود می شکند ، و هر که به آنچه با خدا عهد بسته است، وفا کند ، به زودی، خدا مزدی بزرگ به او می دهد» . سپس این آیه را خواند : «کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت ، با خدا بیعت می کنند . دست خدا، بالای دست های آنان است» .

الإمام الصادق عليه السلام: ... ثُمَّ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى النَّاسِ ، فَدَعَاهُمْ إِلَى مِثْلِ مَا دَعَا أَهْلَ بَيْتِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ رَجُلًا رَجُلًا ، فَبَايَعُوا ، وَظَهَرَتِ الشَّحْنَاءُ وَالْعَدَاوَةُ مِنْ يَوْمَئِذٍ لَنَا . وَكَانَ مِمَّا شَرَطَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ لَا يُنَازِعَ الْأَمْرَ وَلَا يُعْلَبُهُ ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ شَاقَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ . (1)

الإمام الباقر عليه السلام: لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أُصِيبَ حَمْرَةٌ فِي يَوْمِهَا ، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : يَا حَمْرَةُ يَا عَمَّ رَسُولُ اللَّهِ ، يَوْشِكُ أَنْ تَغِيبَ غَيْبَةً بَعِيدَةً ، فَمَا تَقُولُ لَوْ وَرَدَتْ عَلَيَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسَأَلَكِ عَنِ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَشُرُوطِ الْإِيمَانِ ؟ فَبَكَى حَمْرَةٌ فَقَالَ : يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، أُرْشِدْنِي وَفَهِّمْنِي . فَقَالَ : يَا حَمْرَةُ ، تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَعَثَنِي بِالْحَقِّ . فَقَالَ حَمْرَةُ : شَهِدْتُ . قَالَ : وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ ، وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا ، وَالصِّرَاطَ حَقٌّ ، وَالْمِيزَانَ حَقٌّ ، وَ«مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (2) و«فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (3) ، وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . قَالَ حَمْرَةُ : شَهِدْتُ وَأَقْرَرْتُ وَأَمَنْتُ وَصَدَّقْتُ . وَقَالَ : الْأَيْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَالْإِمَامَةَ (4) فِي ذُرِّيَّتِهِ . قَالَ حَمْرَةُ : آمَنْتُ وَصَدَّقْتُ . وَقَالَ : وَفَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ . قَالَ : نَعَمْ ، صَدَّقْتُ . وَقَالَ : وَحَمْرَةَ سَيِّدَةَ الشُّهَدَاءِ وَأَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ وَعَمُّ نَبِيِّهِ . فَبَكَى حَمْرَةُ وَقَالَ : نَعَمْ ، صَدَّقْتُ ، وَبَرَرْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ . وَبَكَى حَمْرَةُ حَتَّى سَقَطَ عَلَى وَجْهِهِ ، وَجَعَلَ يَقْبَلُ عَيْنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . وَقَالَ : جَعْفَرُ [ابن أَخِيكَ طَبَارًا يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ، تُؤْمِنُ يَا حَمْرَةُ بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ ، وَظَاهِرِهِمْ وَبَاطِنِهِمْ ، وَتَحْيَا عَلَى ذَلِكَ وَتَمُوتُ ، وَتُؤَالِي مَنْ وَالَاهُمْ وَتُعَادِي مَنْ عَادَاهُمْ . قَالَ : نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : سَدَّدَكَ اللَّهُ وَوَفَّقَكَ . (5)

1- طرف من الأنباء والمناقب : ص 123 عن عيسى بن المستفاد عن الإمام الكاظم عليه السلام .

2- الزلزلة : 7 و 8 .

3- الشورى : 7 .

4- أثبتناه من بحار الأنوار .

5- طرف من الأنباء والمناقب : ص 125 عن عيسى بن المستفاد عن الإمام الكاظم عن أبيه عليهما السلام ، بحار الأنوار : ج 22 ص 278 ح 32 و ج 68 ص 395 .

امام صادق علیه السلام: سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به میان مردم رفت و از یکایک آنان خواست تا همانند بیعتی که از خاندان خود خواست، با او بیعت کنند، و آنان بیعت کردند. از آن روز، کینه و عداوت نسبت به ما بروز کرد. یکی از شرط های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که بر سر این امر با او ستیزه نشود و غصبش نکنند، که هر کس چنین کند، با خدا و پیامبرش مخالفت [و دشمنی] کرده است.

امام باقر علیه السلام: شبی که در روز آن، حمزه کشته شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را صدا زد و فرمود: «ای حمزه! ای عموی پیامبر خدا! به زودی غیبتی طولانی خواهی کرد [و از میان ما خواهی رفت]. اگر بر خدای _ تبارک و تعالی _ وارد شدی و از تو در باره شرایع اسلام و شروط ایمان پرسید، چه خواهی گفت؟». حمزه گریست و گفت: پدر و مادرم به فدایت! راه نمایی ام کن و به من بیاموز. فرمود: «ای حمزه! با اخلاص، گواهی ده که معبودی جز خدا نیست، و من پیامبر خدا هستم و مرا به حق فرستاده است». حمزه گفت: گواهی می دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و این که بهشت، راست است، و دوزخ، راست است، و قیامت، آمدنی است و شکی در آن نیست، و صراط، راست است، و میزان، راست است «و هر کس به اندازه ذره ای نیکی کند، آن را می بیند، و هر کس به اندازه ذره ای بدی کند، آن را می بیند» و «گروهی در بهشت اند و گروهی در آتش سوزان»، و این که علی، امیر مؤمنان است». حمزه گفت: گواهی می دهم و اقرار می کنم و ایمان دارم و تصدیق می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و این که امامان نسل او، حسن و حسین هستند و امامت در نسل اوست». حمزه گفت: ایمان دارم و تصدیق می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و این که فاطمه، بانوی بانوان جهان از اولین تا آخرین آنهاست». حمزه گفت: آری، تصدیق می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و این که حمزه، سالار شهیدان و شیر خدا و شیر پیامبر خدا و عموی پیامبر اوست». حمزه گریست و گفت: آری، درست می فرمایی و لطف داری، ای پیامبر خدا! آن گاه، حمزه گریست، چندان که به رو در افتاد، و شروع به بوسیدن چشمان پیامبر خدا کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و این که برادرزاده ات جعفر طیار، در بهشت با فرشتگان، پرواز می کند، و این که محمد و خاندان او، بهترین خلق خداوند است. ای حمزه! به نهان و آشکار ایشان و ظاهر و باطنشان ایمان می آوری، و بر این عقاید زندگی می کنی و می میری، و با دوست آنان دوستی می کنی و با دشمن آنان دشمنی می ورزی. حمزه گفت: آری، ای پیامبر خدا! خدا را و تو را گواه می گیرم، و گواه بودن خدا، خود، کافی است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، تو را راه نمایی کند و موفق بدارد!».

الفصل الرابع : بيعة الرضوان 4 / 1 البيعة تحت الشجرة (1) الكتاب «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا» . (2)

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» . (3)

الحديث تفسير القمي: نزلت في بيعة الرضوان: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»، واشترط عليهم ألا يُنكروا بعد ذلك على رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً يفعلُهُ، ولا يُخالِفوه في شيءٍ يأمرُهُم بِهِ، فقال الله عز وجل - بعد نزول آية الرضوان - : «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا» ، وإنما رضي عنهم بهذا الشرط : أن يفوا بعد ذلك بعهد الله وميثاقه ولا يتقوضوا عهده وعقده، فبهذا العهد رضي الله عنهم، فقد قدموا في التآليف آية الشرط على بيعة الرضوان، وإنما نزلت أولاً ببيعة الرضوان ثم آية الشرط عليهم فيها . (4)

1- . هي الشجرة المعروفة بالحديبية وهي شجرة السمرة (مجمع البيان : ج 9 ص 194) . ويقال : أم غيلان (تفسير السمرقندي : ج 3 ص 301) . وبلغ عمر بن الخطاب أن الناس يكثرون قصدها . . . فخشي أن تعبد . . . فأمر بقطعها وإعدامها (معجم البلدان : ج 2 - 325) . والحديبية : قرية سميت ببئر هناك عند مسجد الشجرة . . . قال الخطابي في أماليه : سميت الحديبية بشجرة حذاء كانت في ذلك الموضع . وبين الحديبية ومكة مرحلة (معجم البلدان : ج 2 - 325) .

2- .الفتح : 10 .

3- .الفتح : 18 .

4- . تفسير القمي : ج 2 ص 315 ، بحار الأنوار : ج 20 ص 354 ح 4 .

فصل چهارم : بیعت رضوان (خشنودی خدا)

4 / 1 بیعت در زیر درخت

فصل چهارم : بیعت رضوان (خشنودی خدا) 4 / 1 بیعت در زیر درختقرآن (کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت، با خدا بیعت می کنند. دست خدا، بالای دست آنهاست. پس هر که بیعت شکند، در حقیقت، به زیان خود می شکند، و هر کس به عهده که با خدا بسته است، وفا کند، به زودی، خدا مزدی بزرگ به او خواهد داد).

«هر آینه خدا از مؤمنان، خشنود شد، آن گاه که در زیر درخت (1) با تو بیعت می کردند، و آنچه را در دل هایشان بود، باز شناخت و بر آنان آرامش فرود فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان پاداش داد».

حدیثتفسیر القمّی : آیه «هر آینه خدا از مؤمنان، خشنود شد، آن گاه که در زیر درخت با تو بیعت می کردند»، در باره بیعت رضوان نازل شد و خداوند برای آنان شرط گذاشت که از آن پس، به کاری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام می دهد، هیچ خرده نگیرند و از فرمانی که به آنها می دهد، سرپیچی نکنند. خداوند عز و جل بعد از نزول آیه رضوان، فرمود: «کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت، با خدا بیعت می کنند. دست خدا، بالای دست آنهاست. پس هر که بیعت شکند، در حقیقت، به زیان خود می شکند، و هر کس به عهده که با خدا بسته است، وفا کند، به زودی، خدا مزدی بزرگ به او خواهد داد». رضایت خداوند از آنان، مشروط به این بود که از آن پس به عهد و پیمان با خدا وفا کنند و عهد و قرار او را نشکنند؛ زیرا به سبب این عهد، خدا از آنان خشنود گشت. از این روست که در نوشتن، آیه شرط را بر آیه بیعت رضوان، مقدم داشته اند، در صورتی که اول، آیه مربوط به بیعت رضوان نازل شد و سپس آیه شرط وفاداری به آن بیعت برای بیعت کنندگان.

1- مراد، درخت معروف در حدیبیه به نام سَمُرَه (مجمع البیان: ج 9 ص 194) یا اُمّ غیلان (تفسیر السمرقندی: ج 3 ص 301) است. این درخت به دلیل نگرانی از تقدیس و عبادت، به دستور عمر، بریده و نابود شد (معجم البلدان: ج 2 ص 325). حدیبیه، قریه ای است به نام چاهی در آن جا در کنار مسجد شجره، در یک فرسنگی مکه. خطابی در الأملی خود گفته است: حدیبیه را به خاطر درخت حذباء که در آن جا بوده، حدیبیه نامیده اند (معجم البلدان: ج 2 ص 229).

المناقب للكوفي: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» قَالَ: عَلَى مَنْ عَلِمَ مِنْهُ الْوَفَاءَ. (1)

المصنّف لابن أبي شيبة عن إياس بن سلمة عن أبيه: بَعَثَتْ فُرَيْشُ خَارِجَةَ بَنَ كُرْزٍ يَطْلُعُ عَلَيْهِمْ طَلِيعَةً، فَرَجَعَ حَامِدًا يُحْسِنُ الثَّنَاءَ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّكَ أَعْرَابِيٌّ فَعَقَعُوا لَكَ السَّلَاحَ فَطَارَ فُوَادُكَ، فَمَا دَرَيْتَ مَا قِيلَ لَكَ وَمَا قُلْتَ! ثُمَّ أَرَسَلُوا عُرْوَةَ بِنَ مَسْعُودٍ، فَجَاءَهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَا هَذَا الْحَدِيثُ تَدْعُو إِلَى ذَاتِ اللَّهِ، ثُمَّ جِئْتَ قَوْمَكَ بِأَوْبَاشِ النَّاسِ مَنْ تَعْرِفُ وَمَنْ لَا- تَعْرِفُ، لِتَقْطَعَ أَرْحَامَهُمْ وَتَسْتَحِلَّ حُرْمَتَهُمْ وَدِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ؟! فَقَالَ: إِنِّي لَمْ آتِ قَوْمِي إِلَّا لِأَصِلَ أَرْحَامَهُمْ، يُبَدِّلُهُمُ اللَّهُ بِدِينٍ خَيْرٍ مِنْ دِينِهِمْ، وَمَعَائِشٍ خَيْرٍ مِنْ مَعَائِشِهِمْ. فَرَجَعَ حَامِدًا يُحْسِنُ الثَّنَاءَ. فَاشْتَدَّ الْبَلَاءُ عَلَى مَنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عُمَرَ، فَقَالَ: يَا عُمَرُ، هَلْ أَنْتَ مُبَلِّغٌ عَنِّي إِخْوَانَكَ مِنْ أَسَارَى الْمُسْلِمِينَ؟ قَالَ: بَلَى يَا نَبِيَّ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا لِي بِمَكَّةَ مِنْ عَشِيرَةٍ، غَيْرِي أَكْثَرُ عَشِيرَةٍ مِنِّي! فَدَعَا عُثْمَانَ فَأَرْسَلَهُ إِلَيْهِمْ. فَخَرَجَ عُثْمَانُ عَلَى رَاحِلَتِهِ حَتَّى جَاءَ عَسْكَرَ الْمُشْرِكِينَ، فَعَتَبُوا بِهِ وَأَسَافُوا لَهُ الْقَوْلَ، ثُمَّ أَجَارَهُ أَبَانُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ عَمِّهِ، وَحَمَلَهُ عَلَى السَّرِجِ وَرَدَفَهُ (2)، فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ: يَا بَنَ عَمِّ، مَا لِي أَرَاكَ مُتَخَشِّعًا أَسْبَلَ؟ وَكَانَ إِزَارُهُ إِلَى نِصْفِ سَاقِيهِ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: هَكَذَا إِزْرُهُ صَاحِبِنَا. فَلَمْ يَدَعْ أَحَدًا بِمَكَّةَ مِنْ أَسَارَى الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَبْلَغَهُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ قَائِلُونَ (3) نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! الْبَيْعَةُ الْبَيْعَةُ، نَزَلَ رُوحُ الْقُدْسِ، فَثَرْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ تَحْتَ شَجَرَةِ سَمْرَةَ (4) فَبَايَعْنَاهُ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ». فَبَايَعَ [النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] [العُثْمَانَ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى، فَقَالَ النَّاسُ: هَنِينًا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ، يَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَنَحْنُ هَاهُنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ مَكَثَ كَذَا وَكَذَا سَنَةً مَا طَافَ حَتَّى أَطُوفَ. (5)

1- المناقب للكوفي: ج 1 ص 379 ح 298؛ الدر المنثور: ج 7 ص 523 نقلاً عن ابن أبي حاتم.

2- المرتد: هو الذي يركب خلف الراكب (الصحيح: ج 4 ص 1363 «ردف»).

3- قائلون: أي نائمون نصف النهار (مجمع البحرين: ج 3 ص 1536 «قيل»).

4- السمر: ضرب من شجر الطلح، وهي الشجرة التي كانت عندها بيعة الرضوان عام الحديبية (النهاية: ج 2 ص 399 «سمر»).

5- المصنّف لابن أبي شيبة: ج 8 ص 511 ح 15، تفسير الطبري: ج 13 الجزء 26 ص 86، تفسير ابن كثير: ج 7 ص 315، تاريخ

الطبري: ج 2 ص 632، دلائل النبوة للبيهقي: ج 4 ص 134، تاريخ دمشق: ج 39 ص 77 كلّها نحوه، كنز العمال: ج 1 ص 331 ح

المناقب، کوفی: از ابن عباس در باره آیه شریف: «هر آینه خدا از مؤمنان خشنود شد، آن گاه که در زیر درخت با تو بیعت می کردند، و آنچه را در دل هایشان بود، باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد»، روایت شده است که گفت: بر کسانی [آرامش فرو فرستاد] که می دانست [به بیعتشان] وفا می کنند.

المصنّف، ابن ابی شیبّه_ به نقل از ایاس بن سلمه، از پدرش _: قریش، خارجه بن کُرز را فرستادند تا از لشکر اسلام برای آنها خبر بیاورد. او رفت و چون باز گشت، شروع به تعریف و تمجید کرد. قریش به او گفتند: تو بادیه نشینی و برایت سلاح جنبانه اند و از چکاچک شمشیرهایشان ترسیده ای و نفهمیده ای که چه به تو گفته شده و تو چه گفته ای! سپس عروه بن مسعود را فرستادند. او آمد و گفت: ای محمّد! قصّه چیست؟ توبه خدا فرا می خوانی و سپس با مشتی آدم فرومایه آشنا و ناشناس، به سوی قومت می آیی تا پیوندهای خویشاوندی را ببری و آبرو و خون و مالشان را روا شماری؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من نزد قومم جز برای صله ارحامشان نیامده ام. خداوند، دینی بهتر از دینشان، و زندگی ای بهتر از این زندگی که دارند، به آنان داده است». عروه نیز باز گشت و شروع به تعریف و تمجید کرد. پس بر رنج و گرفتاری مسلمانانی که در دست مشرکان بودند، افزوده گشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمر را فرا خواند و فرمود: «ای عمر! آیا حاضری پیغام مرا به برادران مسلمان اسیرت برسانی؟»، عمر گفت: ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، من در مکه عشیره ای ندارم! دیگران عشیره بیشتری از من دارند! پس پیامبر صلی الله علیه و آله، عثمان را فرا خواند و او را نزد قریش فرستاد. عثمان، سوار بر اُشترش روانه شد و به اردوگاه مشرکان رفت. مشرکان، او را سرزنش کردند و به وی ناسزا گفتند. ابان بن سعید بن عاص، پسرعموی عثمان، او را پناه داد و سوار بر مرکب خویش کرد و خود در ترك او نشست. چون وارد مکه شد، به او گفت: پسرعمو! چه شده است که تو را شکسته و با ازار کوتاه می بینم؟ (آزار عثمان تا وسط ساق پایش بود). عثمان گفت: ازار رهبر ما، این گونه است. عثمان، پیغام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به تمام اسیران مسلمان در مکه رسانید. نیم روز بود و ما خفته بودیم که ناگاه جارچی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جار زد: ای مردم! بیعت، بیعت! روح القدس نازل شده است. ما به طرف پیامبر خدا که زیر درخت طلحی بود، دویدیم و با او بیعت کردیم. این است معنای سخن خداوند که: «هر آینه خدا از مؤمنان، خشنود شد، آن گاه که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند». پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب عثمان، يك دست خود را با دست دیگرش بیعت داد. مردم گفتند: خوشا به حال ابو عبد الله! او در حال طواف است و ما این جا هستیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او اگر چندین و چند سال هم [در مکه] بماند، طواف نمی کند، تا این که من طواف کنم».

المستدرک علی الصحیحین عن عبادة بن الصامت عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ : مَنْ يُبَايِعُنِي عَلَى هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ _ ثُمَّ قَرَأَ : «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ» (1) ، حَتَّى خَتَمَ الْآيَاتِ الثَّلَاثَ _ : فَمَنْ وَفَى فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ انْتَقَصَ شَيْئًا أَدْرَكَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الدُّنْيَا كَانَتْ عُقُوبَتُهُ ، وَمَنْ أُخِّرَ إِلَى الْآخِرَةِ كَانَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ . (2)

1- . الأنعام : 151 .

2- . المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 348 ح 3240 ، كنز العمال : ج 1 ص 104 ح 467 .

المستدرک علی الصحیحین۔ به نقل از عبادۃ بن صامت _ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : « کیست که بر این آیات با من بیعت کند؟ » و سپس خواند : « بگو : بیاید تا آنچه را که پروردگارم بر شما حرام کرده است، برایتان تلاوت کنم » و تا سه آیه خواند . [آن گاه فرمود :] « پس هر که [به این احکام] وفا کند، مزدش با خداست و هر کس چیزی از آنها را فروگذار نماید، کیفری را که خداوند برایش در دنیا تعیین کرده است، [چنانچه آن را بپشد]، همان کیفر او خواهد بود ، و هر کس [مجازاتش] تا آخرت به تأخیر افتاد ، سر و کارش با خداست . اگر خواست، او را عذاب می کند و اگر خواست، او را می بخشد » .

4 / 2 أوَّلَ مَنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الإمامَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِيمَا كَتَبَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ - : أَنَا أَوَّلَ مَنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فِي قَوْلِهِ : «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» . (1)

المناقب لابن شهر آشوب : كان للنبي صلى الله عليه وآله بيعة عامة وبيعة خاصة ؛ فالخاصة بيعة الجن ولم يكن للإنس فيها نصيب ، وبيعة الأنصار ولم يكن للمهاجرين فيها نصيب ، وبيعة العشيرة ابتداء وبيعة الغدير انتهاء ، وقد تفرد علي عليه السلام بهما وأخذ بطرفيهما . وأمَّا البيعة العامة فهي بيعة الشجرة ؛ وهي سمرّة أو أراك عند بئر الحديبية ، ويقال لها بيعة الرضوان ؛ لقوله : «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» ، والموضع مجهول والشجرة مفقودة ، فيقال : إنَّها بروحاء ، فلا يدري أروحاء مكة عند الحمام أو روحاء في طريقها ؟ وقالوا : الشجرة ذهبَت السُّيُولُ بها . وقد سبق أمير المؤمنين عليه السلام الصحابة كلهم في هذه البيعة أيضا بأشياء : منها أنه كان من السابقين فيها ، ذكر أبو بكر الشيرازي في كتابه عن جابر الأنصاري : إنَّ أَوَّلَ مَنْ قَامَ لِلْبَيْعَةِ أمير المؤمنين عليه السلام ، ثم أبو سنان عبد الله بن وهب الأسدي ، ثم سلمان الفارسي . وفي أخبار الليث : إنَّ أَوَّلَ مَنْ بَايَعَ عَمَّارًا ؛ يعني بعد علي . ثم إنه أولى الناس بهذه الآية ؛ لأنَّ حُكْمَ الْبَيْعَةِ ما ذكره الله تعالى : «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْأَنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ» (2) الآية . ورووا جميعا عن جابر الأنصاري أنه قال : بايَعنا رسولَ الله صلى الله عليه وآله على الموت . (3)

1- . تفسير القمي : ج 2 ص 268 عن عبد الملك بن هارون عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 33 ص 233 ح 517 .

2- . التوبة : 111 .

3- .. المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 21 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 217 ح 23 .

4 / 2 نخستین کسی که در زیر درخت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد

4 / 2 نخستین کسی که در زیر درخت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه _ من نخستین کسی بودم که در زیر درخت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد و خدا فرموده است: «هر آینه خدا از مؤمنان، خشنود شد، آن گاه که در زیر درخت با تو بیعت می کردند» .

المناقب، ابن شهر آشوب: پیامبر صلی الله علیه و آله يك بيعت عام داشت و يك بيعت خاص . بیعت های خاص، عبارت اند از: بیعت جثیان [با ایشان] که انسان ها در آن شرکت نداشتند، بیعت انصار که مهاجران در آن شرکت نداشتند، بیعت عشیره در آغاز دعوت، و بیعت غدیر در پایان کار . و علی علیه السلام، تنها کسی است که در هر دو بیعت اخیر بود و دوسوی امر را در دست داشت . بیعت عام، همان بیعت شجره است و آن، يك درخت طلع یا درخت مسواکی بود در کنار چاه حدیبیه . این بیعت را به سبب آیه شریف: «هر آینه خدا از مؤمنان، خشنود شد»، بیعت رضوان می گویند . محل آن، ناشناخته است و درخت هم از بین رفته است . گفته می شود این بیعت در روحاء بوده است؛ امّا معلوم نیست که آیا مراد، روحاء مکه، واقع در نزدیک حَمّام است یا روحاء واقع در راه مکه . همچنین گفته اند که درخت را سیل برده است . امیر مؤمنان علیه السلام در این بیعت نیز در چند چیز، گوی سبقت را از سایر صحابه ربود، از جمله این که در آن، پیش گام شد . ابو بکر شیرازی در کتابش از قول جابر انصاری می گوید: نخستین کسی که برای بیعت بر خاست، امیر مؤمنان علیه السلام بود، سپس ابو سنان عبد الله بن وهب اسدی، سپس سلمان فارسی . و در اخبار لیث آمده است: نخستین کسی که بیعت کرد، عمّار بود، یعنی نخستین کس پس از علی علیه السلام . دیگر، این که او سزاوارترین مردم به این آیه است؛ چون حکم بیعت، آن است که خداوند متعال فرموده است: «در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند . این، وعده حقّی در تورات و انجیل و قرآن، بر عهده اوست» تا آخر آیه . همگان از جابر انصاری روایت کرده اند که گفت: ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر سر جان، بیعت کردیم .

المناقب للخوارزمي: قوله تعالى: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْحَدِيثِ، قَالَ جَابِرٌ: كُنَّا يَوْمَ الْحَدِيثِ أَلْفًا وَأَرْبَعَمِئَةً، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنْتُمْ الْيَوْمَ خِيَارُ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَبَايَعَنَا تَحْتَ الشَّجَرَةِ عَلَى الْمَوْتِ، فَمَا نَكُثَ إِلَّا جَدُّ بَنِي قَيْسٍ وَكَانَ مُنَافِقًا. وَأَوْلَى النَّاسِ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ قَالَ تَعَالَى: «وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»؛ يَعْنِي فَتْحَ خَيْبَرَ، وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

4 / 3 شروطُ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ السَّيِّدَةِ النَّبَوِيَّةِ لِابْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسَ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، فَكَانَ النَّاسُ يَقُولُونَ: بَايَعَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْمَوْتِ. وَكَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يُبَايَعْنَا عَلَى الْمَوْتِ، وَلَكِنْ بَايَعْنَا عَلَى أَنْ لَا نَقْرَءَ. (2)

1- المناقب للخوارزمي: ص 276 ح 258، كفاية الطالب: ص 247 وزاد في ذيله «ياجماع منهم»؛ كشف الغمّة: ج 1 ص 305 وفيه «جزء بن قيس» بدل «جد بن قيس»، بحار الأنوار: ج 36 ص 121 ح 65.

2- السيرة النبوية لابن هشام: ج 3 ص 330، تفسير الطبري: ج 13 الجزء 26 ص 86، تفسير القرطبي: ج 16 ص 276 نحوه.

4 / 3 شرطهای بیعت رضوان

المناقب، خوارزمی: آیه شریف: «هر آینه خدا از مؤمنان، خشنود شد، آن گاه که در زیر درخت با تو بیعت می کردند»، در باره اهل حدیبیه نازل شده است. جابر گفته است: در روز حدیبیه، ما هزار و چهارصد نفر بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمود: «شما امروز، بهترین مردمان روی زمین هستید». ما در زیر درخت بر سر جان، بیعت کردیم و تنها جد بن قیس، بیعت شکنی کرد، که منافق بود. سزاوارترین مردم به این آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ چرا که خداوند متعال فرموده است: «و ایشان را فتحی نزدیک، پاداش داد» و مقصود، فتح خیبر است که به دست علی بن ابی طالب علیه السلام انجام گرفت.

4 / 3 شرط های بیعت رضوان السیرة النبویة، ابن هشام_ به نقل از عبد الله بن ابی بکر_ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم را به بیعت فرا خواند، و بیعت رضوان، در زیر درخت انجام شد. مردم می گفتند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آنان بیعت تا پای جان گرفت. البتة جابر بن عبد الله می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ما بیعت تا پای جان نگرفت؛ بلکه از ما بیعت گرفت که فرار نکنیم.

المعجم الكبير عن معقل بن يسار: كُنْتُ يَوْمَ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ رَافِعًا غُصْنَا مِنْ أَغْصَانِ الشَّجَرَةِ عَنْ رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يُبَايِعُ النَّاسَ، لَمْ يُبَايِعْهُمْ عَلَى الْمَوْتِ، بَايَعَهُمْ عَلَى الْآلِ يَفْرَوَا، وَكَانَ يُصَافِحُ النِّسَاءَ مِنْ تَحْتِ الثَّوْبِ. (1)

سنن الترمذي عن جابر بن عبد الله - في قوله تعالى: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» - :بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْآلِ نَفَرًا، وَلَمْ نُبَايِعْهُ عَلَى الْمَوْتِ. (2)

صحيح البخاري عن يزيد بن أبي عبيد: قُلْتُ لِسَلْمَةَ بِنِ الْأَكْوَعِ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. (3)

صحيح البخاري عن يزيد بن أبي عبيد عن سلمة: بَايَعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ: يَا بَنَ الْأَكْوَعِ أَلَا تُبَايِعُ؟ قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: وَأَيْضًا. فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. (4)

-
- 1- المعجم الكبير: ج 20 ص 201 ح 454، المعجم الأوسط: ج 7 ص 357 ح .
 - 2- سنن الترمذي: ج 4 ص 149 ح 1591، المعجم الأوسط: ج 6 ص 306 ح 6482، تاريخ دمشق: ج 56 ص 292 .
 - 3- صحيح البخاري: ج 4 ص 1529 ح 3936، صحيح مسلم: ج 3 ص 1486 ح 80، سنن الترمذي: ج 4 ص 150 ح 1592 .
 - 4- صحيح البخاري: ج 3 ص 1081 ح 2800، مسند ابن حنبل: ج 5 ص 548 ح 16509، السنن الكبرى: ج 8 ص 252 ح 16559 كلاهما نحوه .

المعجم الكبير_ به نقل از معقل بن یسار_ : من در روز بیعت رضوان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مردم بیعت می گرفت ، شاخه ای از شاخه های درخت را از روی سر ایشان بالا گرفته بودم . ایشان از آنان بیعت تا پای جان نگرفت ؛ بلکه از آنان بیعت گرفت بر این که فرار نکنند . با زنان نیز از پشت جامه دست می داد .

سنن الترمذی_ به نقل از جابر بن عبد الله _ : در باره آیه شریف «هر آینه خدا از مؤمنان، خشنود شد، آن گاه که در زیر درخت با تو بیعت می کردند» _ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ما بیعت گرفت که فرار نکنیم و بیعتمان با او بر سر جان نبود .

صحیح البخاری_ به نقل از یزید بن ابی عبید _ : از سلمة بن اکوع پرسیدم : در روز حدیبیه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر سر چه چیز، بیعت کردید ؟ گفت : بر سر جان .

صحیح البخاری_ به نقل از یزید بن ابی عبید _ : سلمه گفت : من با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردم و سپس به سایه درخت رفتم . چون مردم از پیرامون ایشان پراکنده شدند ، فرمود : «ای پسر اکوع ! بیعت نمی کنی ؟» . گفتم : من بیعت کردم ، ای پیامبر خدا ! فرمود : «باز هم» و من دوباره با او بیعت کردم . من (یزید بن ابی عبید) به او (سلمه) گفتم : در آن روز، بر چه بیعت می کردید ؟ گفت : بر سر جان .

4 / 4 عددُ المُسْلِمِينَ فِي بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ تَأْوِيلَ الآيَاتِ الظَّاهِرَةِ عَنْ جَابِرٍ عَنِ الإِمَامِ البَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «لَقَدْ رَضِيَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» كَمْ كَانُوا ؟ قَالَ : أَلْفَا وَمِئَتَيْنِ ، قُلْتُ : هَلْ كَانَ فِيهِمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، عَلِيُّ سَيِّدُهُمْ وَشَرِيفُهُمْ . (1)

صحيح البخاري عن عبد الله بن أبي أوفى: كان أصحاب الشجرة ألفا وثلاثمائة، وكانت أسلم ثمن المهاجرين . (2)

صحيح مسلم عن جابر: كنا يوم الحديبية ألفا وأربعمائة، فقال لنا النبي صلى الله عليه وآله: أنتم اليوم خير أهل الأرض . (3)

الطبقات الكبرى عن سالم بن أبي الجعد: سألت جابر بن عبد الله: كم كنتم يوم الشجرة؟ قال: كنا ألفا وخمسة مئة. وذكر عطشنا أصابهم، قال: فأتى رسول الله صلى الله عليه وآله، بماء في تور (4)، فوضع يده فيه فجعل الماء يخرج من بين أصابعه كأنها العيون. قال: فشربنا ووسعنا وكفانا. قال: قلت: كم كنتم؟ قال: لو كنا مئة ألف لكفانا، كنا ألفا وخمسمائة! (5)

1- تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 595 ح 7، بحار الأنوار: ج 24 ص 93 ح 4.

2- صحيح البخاري: ج 4 ص 1526 ح 3924، صحيح مسلم: ج 3 ص 1485 ح 75، صحيح ابن حبان: ج 11 ص 128 ح 4803، السنن الكبرى: ج 5 ص 385 ح 10202 كلاهما نحوه، كنز العمال: ج 10 ص 480 ح 30150.

3- صحيح مسلم: ج 3 ص 1484 ح 71، مسند ابن حنبل: ج 5 ص 40 ح 14317، السنن الكبرى للنسائي: ج 6 ص 464 ح 11507، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 8 ص 510 ح 12، كنز العمال: ج 10 ص 475 ح 30143.

4- التور: هو إناء من صُفر أو حجارة كالإجانة (النهاية: ج 1 ص 199 «تور»).

5- الطبقات الكبرى: ج 2 ص 98، مسند الطيالسي: ص 239 ح 1729؛ مجمع البيان: ج 9 ص 167، بحار الأنوار: ج 20 ص 346.

4 / 4 شمار مسلمانان در بیعت رضوان

4 / 4 شمار مسلمانان در بیعت رضوان تأویل الآيات الظاهرة_ به نقل از جابر_ : از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریف: «هر آینه خدا از مؤمنان، خوشنود شد، آن گاه که در زیر درخت با تو بیعت می کردند» پرسیدم که : [بیعت کنندگان] چند نفر بودند؟ فرمود : «هزار و دویست نفر» . گفتم : آیا علی علیه السلام هم در بین آنان بود؟ فرمود : «آری! علی، آقا و بزرگ ایشان بود» .

صحیح البخاری_ به نقل از عبد الله بن ابی اوفی_ : شمار بیعت کنندگان در زیر درخت، هزار و سیصد تن بود و قبیلہ اسلم، یک هشتم مهاجران بودند .

صحیح مسلم_ به نقل از جابر_ : ما در روز حُدیبیّه، هزار و چهار صد نفر بودیم . پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمود : «شما امروز، بهترین مردمان روی زمین هستید» .

الطبقات الکبری_ به نقل از سالم بن ابی جعد_ : از جابر بن عبد الله پرسیدم : در روز شجره، چند نفر بودید؟ گفت : ما هزار و پانصد نفر بودیم . او از تشنگی ای که [در آن روز] به آنان دست داد، یاد کرد و گفت : تاس آبی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند و ایشان دستش را در آن گذاشت و آب از میان انگشتان او چون چشمه بیرون می زد، به طوری که همه ما نوشیدیم و سیراب شدیم . گفتم : چند نفر بودید؟ جابر گفت : اگر صد هزار نفر هم بودیم، کفایتمان می کرد! ما هزار و پانصد نفر بودیم .

تفسير الطبري عن ابن عباس_ في قوله: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»_ : كان أهل البيعة تحت الشجرة ألفا وخمسمئة وخمسا وعشرين . (1)

1- . تفسير الطبري : ج 13 الجزء 26 ص 87 ، تاريخ الطبري : ج 2 ص 621 .

تفسیر الطبری_ به نقل از ابن عباس، در باره آیه شریف: «هر آینه خدا از مؤمنان، خشنود شد، آن گاه که در زیر درخت با تو بیعت می کردند»_ :بیعت کنندگان در زیر درخت، هزار و پانصد و بیست و پنج نفر بودند .

الفصل الخامس : بيعة الفتح 5 / 1 شروط بيعة الرجال الكامل في التاريخ : لَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَّةَ . . . ثُمَّ جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلْبَيْعَةِ عَلَى الصَّفَا . . . وَاجْتَمَعَ النَّاسُ لِبَيْعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ ، فَكَانَ يُبَايِعُهُمْ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فِيمَا اسْتَطَاعُوا ، فَكَانَتْ هَذِهِ بَيْعَةُ الرِّجَالِ . وَأَمَّا بَيْعَةُ النِّسَاءِ ، فَإِنَّهُ لَمَّا فَرَّغَ مِنَ الرِّجَالِ بَايَعَ النِّسَاءَ ، فَأَتَاهُ مِنْهُنَّ نِسَاءٌ مِنَ نِسَاءِ قُرَيْشٍ . (1)

صحيح البخاري عن مجاشع [بن مسعود]: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ الْفَتْحِ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ جِئْتُكَ بِأَخِي لِبَيْعَتِهِ عَلَى الْهِجْرَةِ . قَالَ : ذَهَبَ أَهْلُ الْهِجْرَةِ بِمَا فِيهَا . فَقُلْتُ : عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُبَايِعُهُ ؟ قَالَ : أَبَايِعُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَالْجِهَادِ . (2)

1- .الكامل في التاريخ : ج 1 ص 618 ، تاريخ الطبري : ج 3 ص 61 نحوه .

2- .صحيح البخاري : ج 4 ص 1566 ح 4054 وج 3 ص 1082 ح 2802 ، صحيح مسلم : ج 3 ص 1487 ح 84 وزاد في آخره «والخير» ، مسند ابن حنبل : ج 5 ص 374 ح 15848 وح 15851 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 714 ح 6581 کلها نحوه ، کنز العمال : ج 1 ص 103 ح 462 وص 101 ح 452 .

فصل پنجم : بیعت فتح**5 / 1 شرطهای بیعت مردان**

فصل پنجم : بیعت فتح 5 / 1 شرط های بیعت مردان الکامل فی التاریخ : چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه وارد شد... ، برای بیعت، بالای کوه صفا نشست... و مردم برای بیعت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر اسلام جمع شدند . او از آنان بیعت می گرفت که در حدّ توان، از خدا و پیامبرش حرف شنوی و اطاعت داشته باشند . این، بیعت مردان بود . و اما بیعت با زنان؛ ایشان چون از بیعت با مردان فراغت یافت ، با زنان بیعت کرد؛ زیرا گروهی از زنان قریش برای بیعت با ایشان آمده بودند .

صحیح البخاری_ به نقل از مجاشع [بن مسعود]_ : بعد از فتح [مکه] ، برادرم را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردم و گفتم : ای پیامبر خدا ! برادرم را نزد شما آورده ام تا بر هجرت با او، بیعت کنید . فرمود : «اهل هجرت، گوی سبقت را ربوندند» . گفتم : بر چه چیز با او بیعت می کنید ؟ فرمود : «با او بر اسلام و ایمان و جهاد، بیعت می کنم» .

مسند ابن حنبل عن محمد بن الأسود: أَنَّ أَبَاهُ الْأَسْوَدَ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُبَايِعُ النَّاسَ يَوْمَ الْفَتْحِ، قَالَ: جَلَسَ عِنْدَ قَرْنٍ مَسْقَلَةً (1)، فَبَايَعَ النَّاسَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالشَّهَادَةِ. (2)

المستدرک علی الصحیحین عن یعلی بن أمیة: کَلَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي أَبِي أُمَيَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعْ أَبِي عَلَى الْهَجْرَةِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَبَايِعُهُ عَلَى الْجِهَادِ، فَقَدِ انْقَطَعَتِ الْهَجْرَةُ. (3)

5 / 2 شروطُ بَيْعَةِ النِّسَاءِ الْكِتَابُ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (4)

راجع: الميزان في تفسير القرآن: ج 19 ص 242 و 243.

الحديث صحيح البخاري عن ابن عباس: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِ حِينَ يُجْلِسُ بِيَدِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ يَسْتَقُومُهُمْ حَتَّى جَاءَ النِّسَاءَ مَعَهُ بِلَالٌ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَكَ» الْآيَةَ. ثُمَّ قَالَ حِينَ فَرَّغَ مِنْهَا: أَنْتَنَ عَلَى ذَلِكَ؟ قَالَتْ امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ لَمْ يُجِبْهُ غَيْرُهَا: نَعَمْ... قَالَ: فَتَصَدَّقْنَ. فَسَطَّ بِلَالٌ ثُوبَهُ ثُمَّ قَالَ: هَلُمَّ لَكُنَّ فِدَاءَ أَبِي وَأُمِّي. فَيَلْقَيْنَ الْفَتْحَ (5) وَالْحَوَاتِيمَ فِي ثُوبِ بِلَالٍ. (6)

1- قَرْنٌ مَسْقَلَةٌ: هُوَ قَرْنٌ قَدِ بَقِيَتْ مِنْهُ بَقِيَّةٌ بِأَعْلَى مَكَّةَ فِي دُبُرِ دَارِ سَمْرَةَ عِنْدَ مَوْقِفِ الْغَنَمِ بَيْنَ شِعْبِ ابْنِ عَامِرٍ وَحَرْفِ دَارِ رَابِعَةَ فِي أَصْلِهِ. وَمَسْقَلَةٌ: رَجُلٌ كَانَ يَسْكُنُهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ (أَخْبَارُ مَكَّةَ لِلْأَزْرَقِيِّ: ج 2 ص 270).

2- مسند ابن حنبل: ج 5 ص 259 ح 15431، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 335 ح 5283، المصنّف لعبد الرزّاق: ج 6 ص 5 ح 9820 كلاهما نحوه.

3- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 479 ح 5789، سنن النسائي: ج 7 ص 141، مسند ابن حنبل: ج 6 ص 282 ح 17980.

4- الممتحنة: 12.

5- الفتح: كلّ خلخال لا يجرس (لسان العرب: ج 3 ص 40 «جرس»).

6- صحيح البخاري: ج 1 ص 332 ح 936، صحيح مسلم: ج 2 ص 602 ح 1، مسند ابن حنبل: ج 1 ص 710 ح 3064 كلاهما نحوه.

5 / 2 شرطهای بیعت زنان

مسند ابن حنبل_ در باره محمد بن اسود _ پدرش اسود در روز فتح [مکه]، پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که با مردم بیعت می کند . اسود گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قرن مسقله نشست و با مردم بر اسلام و شهادت [دادن به یگانگی خدا و نبوت خود]، بیعت کرد .

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از یعلی بن امیه _ در روز فتح [مکه] در باره پدرم امیه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتگو کردم و گفتم : ای پیامبر خدا ! با پدرم بر هجرت، بیعت کنید . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «با او بر جهاد، بیعت می کنم . هجرت، پایان یافته است» .

2 / 5 شرط های بیعت زنانقرآن «ای پیامبر ! چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند ، و دزدی نکنند ، و زنا نکنند ، و فرزندان خود را نکشند ، و بچه های نامشروعی را که پس انداخته اند، با بهتان به شوهر نبندند ، و در کار نیک، از تو نافرمانی نکنند ، با آنان بیعت کن و از خدا برایشان آمرزش بخواه، که خدا آمرزگار و مهربان است» .

ر . ك : المیزان فی تفسیر القرآن : ج 19 ص 242 و 243 .

حدیثصحیح البخاری_ به نقل از ابن عباس _ پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و گویی هم اینک او را می بینم که با [اشاره] دستش [مردم را] می نشاند. سپس در حالی که بلال همراهی اش می کرد ، صفوف آنان را شکافت، تا این که به نزد زنان آمد و این آیه : «ای پیامبر ! آن گاه که زنان مؤمن نزدت آمدند تا با تو بیعت کنند» را تا آخر آن خواند ، و چون آن را تمام کرد، فرمود : «آیا شما هنوز هم بر این بیعت، پایدار هستید؟» . يك زن از میان آنان جواب داد : آری... . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «پس صدقه بدهید» . بلال، جامه اش را پهن کرد و آن گاه گفت : بیایید ، پدر و مادرم به فدایتان ! و زنان شروع به ریختن خلخال ها و انگشترهای خود در جامه بلال کردند .

صحيح البخاري عن عروة بن الزبير: إِنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَمْتَحِنُ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ بِهَذِهِ الْآيَةِ؛ يَقُولُ اللَّهُ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَّكَ» إِلَى قَوْلِهِ: «عَفْوٌ رَّحِيمٌ». قَالَ عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَنْ أَقْرَبَ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَدْ بَايَعْتِكِ كَلَامًا. وَلَا وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُهُ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ فِي الْمُبَايَعَةِ، مَا يُبَايِعُهُنَّ إِلَّا بِقَوْلِهِ: قَدْ بَايَعْتِكِ عَلَى ذَلِكَ. (1)

مجمع البيان: زُوي أن النبي صلى الله عليه وآله بايعهن وكان على الصفا وكان عمر أسفل منه، وهند بنت عتبة متنبهة متكررة مع النساء خوفا أن يعرفها رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال: أباعنك على ألا تُشركن بالله شيئا. فقالت هند: إنك لتأخذ علينا أمرا ما رأيناك أخذته على الرجال؛ وذلك أنه بايع الرجال يومئذ على الإسلام والجهاد فقط. فقال صلى الله عليه وآله: ولا تسرقن. فقالت هند: إن أبا سفيان رجلٌ مُمسكٌ وإني أصبت من ماله هناتٍ، فلا أدري أيجل لي أم لا؟ فقال أبو سفيان: ما أصبت من مالي فيما مضى وفيما عבר فهو لك حلالاً. فضحك رسول الله صلى الله عليه وآله وعرفها، فقال لها: وإنك لهند بنت عتبة؟ قالت: نعم، فأعف عما سلف يا نبي الله، عفا الله عنك. فقال صلى الله عليه وآله: ولا تزنين. فقالت هند: أو تزني الحرّة؟ ... فقال صلى الله عليه وآله: ولا تقتلن أولادكن. فقالت هند: زيناهم صغارا وقتلتموهم كبارا، وأنتم وهم أعلم! وكان ابنها حنظلة بن أبي سفيان قتله علي بن أبي طالب عليه السلام يوم بدر، فضحك عمر حتى استلقى، وتبسم النبي صلى الله عليه وآله. ولما قال: ولا تأتين بيهتان، فقالت هند: والله إن البيهتان قبيح وما تأمرنا إلا بالرشد ومكارم الأخلاق. ولما قال: «ولا يعصينك في معروف»، فقالت هند: ما جلسنا مجلسنا هذا وفي أنفسنا أن نعصيك في شيء. (2)

- 1- صحيح البخاري: ج 4 ص 1856 ح 4609 و ج 2 ص 967 ح 2564 نحوه، مسند ابن حنبل: ج 10 ص 137 ح 26386.
- 2- مجمع البيان: ج 9 ص 414، بحار الأنوار: ج 21 ص 98؛ تفسير القرطبي: ج 18 ص 71، تفسير ابن كثير: ج 8 ص 124 عن ابن عباس، تاريخ الطبري: ج 3 ص 61 عن قتادة السدوسي، تاريخ دمشق: ج 70 ص 181 عن مقاتل بن سليمان وكلها نحوه.

صحیح البخاری_ به نقل از عروۀ بن زبیر_ عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله ، به من خبر داد که : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زنان مؤمنی را که به سوی او مهاجرت کرده بودند، با این آیه می آزمود : «ای پیامبر ! هر گاه زنان مؤمن نزدت آمدند تا با تو بیعت کنند» تا «آمرزگار و مهربان است» . عایشه گفت : پس هر يك از زنان مؤمن که به این شرط ها اقرار می کرد ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او می فرمود : «با تو به گفتار، بیعت کردم» . به خدا سوگند که هرگز دست ایشان در بیعت، دست زنی را لمس نکرد ؛ بلکه با این جمله با ایشان بیعت می کرد : «بر این شرط ها با تو بیعت کردم» .

مجمع البیان : روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی با زنان بیعت کرد که بالای کوه صفا بود و عمر ، پایین تر از ایشان نشسته بود . هند دختر عتبه نیز در میان زنان بود و از ترس آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را بشناسد، نقاب زده و ناشناس آمده بود . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «با شما بر این امر، بیعت می کنم که چیزی را شریک خدا قرار ندهید» . هند گفت : تو از ما پیمانی می گیری که ندیدیم آن پیمان را از مردها بگیری . در آن روز، پیامبر صلی الله علیه و آله با مردها فقط بر اسلام و جهاد، بیعت کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داد : «و دزدی نکنید» . هند گفت : ابو سفیان، مرد خسیسی است و من از اموال او، مقداری اندک برداشته ام و نمی دانم بر من حلال است یا نه ؟ ابو سفیان گفت : آنچه در گذشته از اموال من برداشته ای، بر تو حلال باد ! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خندید و هند را شناخت و فرمود : «تو، هند دختر عتبه ای ؟» گفت : بله . ای پیامبر خدا ! از گذشته ها در گذر . خدا از تو در گذرد ! پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داد : «و زنا نکنید» . هند گفت : مگر زن آزاده، زنا می کند ؟ ... پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داد : «و فرزندان خود را نکشید» . هند گفت : ما به کودکی، آنان را پروردیم و شما آنها را در بزرگی کشتید . و شما و آنان بهتر دانید . پسر او ، حنظله بن ابی سفیان ، در روز بدر ، به دست علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد . عمر ، خندید، چندان که از شدت خنده به پشت افتاد ، و پیامبر صلی الله علیه و آله هم تبسم کرد . و چون فرمود : «و بهتان نزنید» ، هند گفت : به خدا سوگند که بهتان، کار زشتی است ، و تو ما را جز به درستی و اخلاق والای فرمان نمی دهی . و چون فرمود : «و در کار نیک، از تو نافرمانی نکنند» ، هند گفت : اگر قصد داشتیم در کاری از تو نافرمانی کنیم، این جا نشسته بودیم .

الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَّةَ بَايَعَ الرِّجَالَ، ثُمَّ جَاءَ النِّسَاءُ يُبَايِعُنَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعَهُنَّ وَاسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، فَقَالَتْ هِنْدُ: أَمَّا الْوَلَدُ فَقَدِ رَبِينَا صِغَارًا وَقَتَلْتَهُمْ كِبَارًا. وَقَالَتْ أُمُّ حَكِيمِ بِنْتُ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ - وَكَانَتْ عِنْدَ عِكْرِمَةَ بْنِ أَبِي جَهْلٍ - : يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا ذَلِكَ الْمَعْرُوفُ الَّذِي أَمَرَنَا اللَّهُ أَنْ لَا نَعْصِيَنَّكَ فِيهِ؟ قَالَ: لَا تَلْطِمَنَّ خَدًّا، وَلَا تَحْمِشَنَّ وَجْهًا، وَلَا تَنْتِفِنَنَّ شَعْرًا، وَلَا تَشَقَّقَنَّ جَيْبًا، وَلَا تُسَوِّدَنَّ ثَوْبًا، وَلَا تَدْعِينَ بِوَيْلٍ. فَبَايَعَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى هَذَا. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نُبَايِعُكَ؟ قَالَ: إِنَّنِي لَا أَصَافِحُ النِّسَاءَ. فَدَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ ثُمَّ أَخْرَجَهَا، فَقَالَ: أَدْخِلِي أَيْدِيكَنَّ فِي هَذَا الْمَاءِ فَهِيَ الْبَيْعَةُ. (1)

1- الكافي: ج 5 ص 527 ح 5 عن أبان، بحار الأنوار: ج 21 ص 134 ح 23.

امام صادق علیه السلام: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، با مردان، بیعت نمود و سپس زنان برای بیعت کردن با ایشان آمدند. پس، خداوند عز و جل این آیه را نازل فرمود: «ای پیامبر! چون زنان با ایمان نزدت آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند، و دزدی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و بچه های نامشروع را که پس انداخته اند، با بهتان به شوهر نبندند، و در کار نیک، از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برایشان آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده و مهربان است». هندی گفت: فرزندان را ما به کودکی پروردیم و چون بزرگ شدند، شما آنها را کشتی. امّ حکیم، دختر حارث بن هشام و همسر عکرمه بن ابی جهل، گفت: ای پیامبر خدا! آن کار نیکی که خدا به ما امر کرده است تا در آن از تو نافرمانی نکنیم، چیست؟ فرمود: «[در عزا و ماتم] بر صورت خود، سیلی نزنید، چهره مخراشید، موی خود را نکنید، گریبان ندردید، جامه سیاه [به نشانه عزا] نپوشید، و شیون سر ندهید. با این شرط ها، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آنها بیعت کرد. امّ حکیم گفت: ای پیامبر خدا! چگونه با تو بیعت کنیم؟ فرمود: «من با زنان دست نمی دهم». پس، قدحی آب خواست و دستش را در آن فرو برد و بیرون آورد و فرمود: «دست هایتان را در این آب فرو برید. این، بیعت است».

تفسير القمّي في قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ
أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» - نزلت
يوم فتح مكة؛ وذلك أن رسول الله صلى الله عليه وآله قعد في المسجد يبايع الرجال إلى صلاة الظهر والعصر، ثم قعد لبيعة النساء، وأخذ
قدحا من ماء فأدخل يده فيه، ثم قال للنساء: من أرادت أن تبايع فلندخل يدها في القدح، فإني لا أصافح النساء. ثم قرأ عليهن ما أنزل الله
من شروط البيعة عليهن، فقال: «على أن لا يشركن بالله شيئا ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن أولادهن ولا يأتين ببهتان يفترينه بين
أيديهن وأرجلهن ولا يعصينك في معروف فبايعهن»، فقامت أم حكيم ابنة الحارث بن عبد المطلب، فقالت: يا رسول الله، ما هذا
المعروف الذي أمرنا الله به أن لا نعصيك فيه؟ فقال: أن لا تخمشن وجهها، ولا تلطمن حدا، ولا تنتفن شعرا، ولا تمزقن جيبا، ولا تسودن
ثوبا، ولا تدعون بالويل والشبور، ولا تقيمن عند قبر. فبايعهن رسول الله صلى الله عليه وآله على هذه الشروط. (1)

1- تفسير القمّي: ج 2 ص 364، بحار الأنوار: ج 21 ص 113 ح 6.

تفسیر القمّی_ در باره آیه شریف: «ای پیامبر! هر گاه زنان باایمان نزدت آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند و دزدی نکنند و زنا ندهند و فرزندان خود را نکشند و بچه های نامشروع را با بهتان به شوهران خود نبندند و در هیچ کار نیکی، از تو نافرمانی نکنند، با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه، که خداوند، آمرزنده و مهربان است»_ :این آیه در روز فتح مکه نازل شد. در آن روز، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشست و تا نماز ظهر و عصر با مردان بیعت می کرد. سپس برای بیعت با زنان نشست و قَدَح آبی گرفت و دستش را در آن فرو برد، و به زنان فرمود: «هر کس می خواهد بیعت کند، دستش را در قَدَح فرو برد؛ زیرا من با زنان دست نمی دهم». آن گاه شرط هایی را که خداوند برای بیعت آنان نازل کرده بود، برایشان خواند و فرمود: «[با این شرط که] چیزی را شریک خدا قرار ندهند، و دزدی نکنند، و زنا ندهند، و فرزندانشان را نکشند، و بچه های نامشروع را با بهتان به شوهرانشان نبندند، و در هیچ کار نیکی، از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن». امّ حکیم، دختر حارث بن عبد المطلب، بر خاست و گفت: ای پیامبر خدا! این کار نیکی که خدا به ما امر کرده است که در آن از تو نافرمانی نکنیم، چیست؟ فرمود: «این که چهره مخراشید، سیلی بر خود نزنید، موی خود را نکنید، گریبان ندرید، جامه سیاه نکنید، شیون و فغان، سر ندهید، و بر سر قبری مُقیم نشوید». آن گاه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر این شرط ها با آنان بیعت کرد.

صحيح البخاري عن أم عطية: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَ الْبَيْعَةِ الْأَنْتُوحَ، فَمَا وَفَتْ مِنَّا امْرَأَةً غَيْرَ خَمْسِ نِسْوَةٍ: أُمُّ سَلِيمٍ، وَأُمُّ الْعَلَاءِ، وَابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةً مُعَاذٍ، وَامْرَأَتَانِ. أَوْ ابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ، وَامْرَأَةٌ مُعَاذٍ، وَامْرَأَةٌ أُخْرَى. (1)

الطبقات الكبرى عن بكر بن عبد الله: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْبَيْعَةِ عَلَى النِّسَاءِ: الْأَ يَشْفُقْنَ جَبِيًّا، وَلَا يَدْعِينَ وَيَلًّا، وَلَا يَخْمِشْنَ وَجْهًا، وَلَا يَقْلَنَ هُجْرًا. (2)

سنن أبي داود عن امرأة من المبايعات: كَانَ فِيهَا أَخَذَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَعْرُوفِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْنَا إِلَّا نَعَصِيهُ فِيهِ: إِلَّا نَخْمِشَ وَجْهًا، وَلَا نَدْعُو وَيَلًّا، وَلَا نَشُقُّ جَبِيًّا، وَالْأَ نَنْشُرَ شَعْرًا. (3)

مسند ابن حنبل عن أم عطية: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَدِينَةَ، جَمَعَ نِسَاءَ الْأَنْصَارِ فِي بَيْتٍ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، قَامَ عَلَى الْبَابِ فَسَلَّمَ فَرَدَدْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَقَالَ: أَنَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيْكُمْ، قُلْنَا: مَرْحَبًا بِرَسُولِ اللَّهِ وَرَسُولِ رَسُولِ اللَّهِ. وَقَالَ: تُبَايِعُنَّ عَلَيَّ إِلَّا تُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَزْنِينَ، وَلَا تَقْتُلْنَ أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ تَفْتَرِيهِنَّ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعَصِيهِنَّ فِي مَعْرُوفٍ. قُلْنَا: نَعَمْ. فَمَدَدْنَا أَيْدِيَنَا مِنْ دَاخِلِ الْبَيْتِ، وَمَدَّ يَدَهُ مِنْ خَارِجِ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ. وَأَمَرْنَا بِالْعَيْدِينَ أَنْ نُخْرِجَ الْعَتَقَ (4) وَالْحَيْضَ، وَنَهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَا جُمُعَةَ عَلَيْنَا. وَسَأَلْتُهَا عَنْ قَوْلِهِ: «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ»، قَالَتْ: نُهِنَا عَنِ النَّيَاحَةِ. (5)

1- صحيح البخاري: ج 1 ص 440 ح 1244، صحيح مسلم: ج 2 ص 645 ح 31، مسند ابن حنبل: ج 10 ص 367 ح 27374 كلاهما نحوه.

2- الطبقات الكبرى: ج 8 ص 9.

3- سنن أبي داود: ج 3 ص 194 ح 3131، المعجم الكبير: ج 25 ص 184 ح 451، أسد الغابة: ج 7 ص 420 الرقم 7695 كلاهما نحوه.

4- العاتق: الشابة أول ما تُدرِكُ، ويُجمَعُ على العَتَقِ (لسان العرب: ج 10 ص 236 «عتق»).

5- مسند ابن حنبل: ج 7 ص 402 ح 20823، صحيح ابن حبان: ج 7 ص 314 ح 3041، صحيح ابن خزيمة: ج 3 ص 112 ح 1722، السنن الكبرى: ج 3 ص 262 ح 5637 كلها نحوه، كنز العمال: ج 1 ص 321 ح 1503.

صحیح البخاری_ به نقل از اُمّ عطیّه _ : پیامبر صلی الله علیه و آله در بیعت، از ما پیمان گرفت که مویه گری نکنیم ؛ اُمّا از میان ما، تنها پنج زن به آن، وفادار ماندند : اُمّ سُلَیم ، اُمّ العلاء ، دختر ابو سَبْرَه (زن مُعَاذ) و دوزن دیگر ، یا دختر ابو سَبْرَه و زن معاذ و یک زن دیگر .

الطبقات الکبری_ به نقل از بکر بن عبد الله _ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیعت از زنان، پیمان گرفت که : گریبان ندرند ، شیون و فغان سر ندهند ، چهره مخراشند و یاهو نگویند .

سنن أبی داوود_ به نقل از زنی از بیعت کنندگان _ : از جمله کارهای نیکی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ما پیمان گرفت که در آنها از او نافرمانی نکنیم، این بود : چهره نخراشیم ، شیون و فغان سر ندهیم ، گریبان ندریم ، و مو پریشان نسازیم .

مسند ابن حنبل_ به نقل از اُمّ عطیّه گفت _ : هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد ، زنان انصار را در اتاقی جمع کرد و سپس عمر بن خطاب را به سوی آنان فرستاد . عمر بر در ایستاد و سلام کرد . زنان سلامش را جواب دادند . عمر گفت : من فرستاده پیامبر خدا به نزد شما هستم . گفتیم : خیر مقدم باد، به پیامبر خدا و فرستاده پیامبر خدا ! عمر گفت : بیعت می کنید بر این که: چیزی را شریک خدا قرار ندهید ، و زنا نکنید ، و فرزندانتان را نکشید ، و بچه نامشروع را با بهتان به شوهرانتان نبندید ، و در هیچ کار نیکی، از او (پیامبر صلی الله علیه و آله) نافرمانی نکنید . گفتیم : آری . و دست هایمان را از داخل اتاق بیرون دادیم . او نیز دستش را از بیرون اتاق دراز کرد و سپس گفت : بار خدایا ! شاهد باش . و به ما دستور داد که در دو عید [فطر و قربان]، دختران نورسیده و زنان حائض را بیرون آوریم ، و ما را از تشییع جنازه ها نهی کرد و گفت که نماز جمعه بر ما [زنان] واجب نیست. از اُمّ عطیّه در باره سخن خداوند: «و در هیچ کار نیکی، از تو نافرمانی نکنند» پرسیدم . گفت : از مویه گری و شیون، نهی شدیم .

السنن الكبرى للنسائي عن أميمة بنت رقيقة: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نِسْوَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ نُبَايِعُهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نُبَايِعُكَ عَلَى الْأَنْشُرِكِ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا نَسْرِقُ، وَلَا نَزْنِي، وَلَا نَأْتِي بِبُهْتَانٍ نَفْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِينَا وَأَرْجُلِنَا، وَلَا نَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ. قَالَ: فِيمَا اسْتَطَعْتُنَّ وَأَطَقْتُنَّ. قَالَتْ: قُلْنَا: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْحَمُ بِنَا مِنْ أَنْفُسِنَا. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا تُصَافِحُنَا، هَلُمَّ نُبَايِعُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي لَا أَصَافِحُ النِّسَاءَ، إِنَّمَا قَوْلِي لِمِثَّةٍ أَمْرًا كَقَوْلِي لِأَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ - أَوْ مِثْلَ قَوْلِي لِأَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ - . (1)

الإمام علي عليه السلام: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْبَيْعَةَ عَلَى النِّسَاءِ: أَلَّا يَنْحُنَّ، وَلَا يَخْمِشْنَ، وَلَا يَقْعُدْنَ مَعَ الرِّجَالِ فِي الْخَلَاءِ . (2)

دعائم الاسلام: عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ كَانَ مِمَّا يَأْخُذُ عَلَى النِّسَاءِ فِي الْبَيْعَةِ: أَلَّا يُحَدِّثْنَ مِنَ الرِّجَالِ إِلَّا ذَا مَحْرَمٍ . (3)

مسند ابن حنبل عن أنس: أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى النِّسَاءِ حِينَ بَايَعَهُنَّ أَلَّا يَنْحُنَّ، فَقُلْنَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ نِسَاءً أَسْعَدَنَّا (4) فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَفْسَعِدُنَّ فِي الْإِسْلَامِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا إِسْعَادَ فِي الْإِسْلَامِ، وَلَا شِغَارَ (5)، وَلَا عُقْرَ فِي الْإِسْلَامِ، وَلَا جَلَبَ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا جَنْبَ (6)، وَمَنْ انْتَهَبَ فَلَيْسَ مِنَّا . (7)

- 1- السنن الكبرى للنسائي: ج 4 ص 429 ح 7804 .
- 2- دعائم الإسلام: ج 1 ص 226، الكافي: ج 5 ص 519 ح 6 عن مسمع أبي سيار نحوه، مكارم الأخلاق: ج 1 ص 497 ح 1726 عن الإمام الصادق عليه السلام وليس فيه «البيعة»، بحار الأنوار: ج 82 ص 101 ح 48 .
- 3- دعائم الإسلام: ج 2 ص 214 ح 791، مستدرک الوسائل: ج 14 ص 272 ح 16690 .
- 4- إسعاد النساء في المناجات: هو أن تقوم المرأة فتقوم معها أخرى من جاراتها فتساعدنها على النياحة (النهاية: ج 2 ص 366 «سعد»)
- 5- الشِّغَارُ: هو نكاح معروف في الجاهلية؛ كان يقول الرجل للرجل: شاغرني؛ أي زوجني أختك أو بنتك، حتى أزوجه أختي أو بنتي، ولا يكون بينهما مهر (النهاية: ج 2 ص 482 «شغر»).
- 6- الجَلَبُ والجَنْبُ: هو أن يقدم المصدق على أهل الزكاة، فينزل موضعاً ثم يرسل من يجلب إليه الأموال من أماكنها ليأخذ صدقتها، فنهى عن ذلك (النهاية: ج 1 ص 281 «جلب»).
- 7- مسند ابن حنبل: ج 4 ص 392 ح 13031، صحيح ابن حبان: ج 7 ص 415 ح 3146، المصنّف لعبد الرزّاق: ج 3 ص 560 ح 6690، كنز العمّال: ج 4 ص 346 ح 10822 .

السنن الکبری، نسائی۔ به نقل از آمیمه دختر رقیقه _ : با گروهی از زنان انصار برای بیعت، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم . گفتیم : ای پیامبر خدا ! با تو بیعت می کنیم که: به خدا شریک نوزیم، و دزدی نکنیم، و زنا ندهیم، و بچه های نامشروع را با بهتان به شوهرانمان نسبت ندهیم، و در هیچ کار نیکی، از تو نافرمانی نکنیم . فرمود : «تا جایی که توانستید و تاب آوردید» . گفتیم : پیامبر خدا به ما از خود ما مهربان تر است . گفتیم : ای پیامبر خدا ! با ما دست نمی دهی ؟ بیا با تو بیعت کنیم، ای پیامبر خدا ! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «من با زنان دست نمی دهم ؛ بلکه سخن من با صد زن، همانند سخنم با یک زن است» یا فرمود : «مثل سخنم با یک زن است» .

امام علی علیه السلام : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زنان، بیعت گرفت که : مویه گری نکنند ، چهره نخرانند ، و در خلوت با مردان نشینند .

دعائم الإسلام : یکی از شرط هایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیعت از زنان گرفت، این بود که با مردان نامحرم، هم سخن نشوند .

مسند ابن حنبل _ به نقل از انس _ : پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که با زنان بیعت کرد، از آنان پیمان گرفت که نوحه گری نکنند . زنان گفتند : ای پیامبر خدا ! در جاهلیت، زنانی بودند که با ما در نوحه گری، همنوایی (1) می کردند . آیا در اسلام، ما نیز با آنان همنوایی بکنیم ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «در اسلام، همنوایی در نوحه گری، جایز نیست . در اسلام، ازدواج شغار (2) و نحر کردن شتر، جایز نیست . در اسلام، جَلَب و جَنْب (3) جایز نیست ، و کسی که دست به غارت بزند، از ما نیست» .

1- واژه «اسعاد» در متن عربی، به معنای همنوایی زنان در نوحه و مویه کردن است . در جاهلیت، رسم بود که وقتی زنی عزیزش را از دست می داد، تا یک سال بر او می گریست ، و همسایگان و خویشاوندانش او را در این کار، کمک می کردند، یعنی در تعداد و اوقات گریه کردن ها با او جمع می شدند و تا زمانی که آن زن بر عزیزش نوحه و گریه می کرد، آنان نیز از او تبعیت و به او کمک می کردند، و هر گاه بعداً یکی دیگر از آنها مصیبت زده می شد، زنان دیگر در نوحه و گریه به کمکش می رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار، نهی فرمود (لسان العرب : ماده «سعد») .

2- شغار، نوعی ازدواج در جاهلیت بوده است که در آن مردی به مردی می گفت : «شاعَرَنی» یعنی خواهر یا دخترت را به ازدواج من در آور تا متقابلاً من خواهر یا دخترم را به ازدواج تو در آورم ، بدون آن که بین آن دو، مهریه ای قرار داده شود.

3- جَلَب و جَنْب، به این معناست که کارگزار زکات برای دریافت زکات از مردم ناحیه ای، در جایی دورتر چادر زند و سپس کسی را بفرستد که زکات ها را جمع آوری کند و برایش بیاورد. از این کار، نهی شده است. در معنای این دو واژه، اقوال دیگری هم هست که در کتب حدیث و لغت، از جمله لسان العرب، به تفصیل آمده است.

المعجم الكبير عن ابن عباس: لَمَّا بَايَعَ [النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] النِّسَاءَ: لَا يَتَّبِعَنَّ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى، قَالَتْ امْرَأَةٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْكَ تَشْتَرُ عَلَيْنَا إِلَّا تَبْرَجَ، وَإِنَّ فَلَانَةَ قَدْ أَسْعَدَتْنِي، وَقَدْ مَاتَ أَخُوهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذْهَبِي فَاسْعِدِيهَا، ثُمَّ تَعَالَى فَبَايَعَنِي. (1)

صحيح البخاري عن أم عطية: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَ الْبَيْعَةِ إِلَّا نَنُوحَ. (2)

مسند ابن حنبل عن سلمى بنت قيس: جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَبَايَعْتُهُ فِي نِسْوَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَلَمَّا شَرَطَ عَلَيْنَا إِلَّا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا نَسْرِقَ، وَلَا نَزْنِي، وَلَا نَقْتُلَ أَوْلَادَنَا، وَلَا نَأْتِيَ بِبُهْتَانٍ نَفْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِينَا وَأَرْجُلِنَا، وَلَا نَعْصِيهِ فِي مَعْرُوفٍ، قَالَ: وَلَا تَعْشُشْنَ أَزْوَاجَكُنَّ. قَالَتْ: فَبَايَعْنَاهُ، ثُمَّ انصَرَفْنَا، فَقُلْتُ لِمَرْأَةٍ مِنْهُنَّ: إِرْجِعِي فَاسْأَلِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا غَشُّ أَزْوَاجِنَا؟ قَالَتْ: فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: تَأْخُذُ مَالَهُ فَتُحَابِي بِهِ غَيْرَهُ. (3)

1- المعجم الكبير: ج 11 ص 211 ح 11688، مجمع الزوائد: ج 6 ص 45 ح 9873، الدر المنثور: ج 6 ص 602.

2- صحيح البخاري: ج 1 ص 440 ح 1244، صحيح مسلم: ج 2 ص 646 ح 32 نحوه، السنن الكبرى للنسائي: ج 4 ص 428 ح 7803.

3- مسند ابن حنبل: ج 10 ص 324 ح 27203، تفسير ابن كثير: ج 8 ص 122، أسد الغابة: ج 7 ص 150 الرقم 7013، المعجم الكبير: ج 24 ص 296 ح 751 كلاهما نحوه.

المعجم الكبير_ به نقل از ابن عباس _ : چون پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان بیعت کرد که مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینت های خود را آشکار نکنند، زنی گفت : ای پیامبر خدا ! می بینم که با ما شرط می کنی زینت های خود را آشکار نکنیم . فلان زن در نوحه گری با من همنوایی کرده و اکنون برادر او مرده است . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «برو و با او همنوایی کن . سپس بیا و با من بیعت نما» .

صحیح البخاری_ به نقل از امّ عطیه _ : پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام بیعت، از ما پیمان گرفت که مویه گری نکنیم .

مسند ابن حنبل_ به نقل از سلمی بنت قیس _ : نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم و همراه گروهی از زنان انصار با او بیعت کردم ، و چون با ما شرط کرد که به خدا شرك نوزیم ، و دزدی نکنیم ، و زنا ندهیم ، و فرزندانمان را نکشیم ، و بچه های نامشروع را به دروغ بر شوهرانمان نبندیم، و در هیچ کار نیکی، از او نافرمانی نکنیم ، فرمود : «و با شوهرانتان ناراستی نکنید» . ما با ایشان بیعت کردیم و رفتیم . من به یکی از آن زنان گفتم : برگرد و از پیامبر خدا بپرس که: منظور از ناراستی با شوهرانمان چیست ؟ آن زن رفت و سؤال کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «مال او را برداری و به دیگری هدیه دهی» .

مسند ابن حنبل عن عائشة بنت قدامة: أَنَا مَعَ أُمِّي رَائِطَةٌ بِنْتِ سَفِيَانَ الْخُزَاعِيَّةِ، وَالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُبَايِعُ النِّسْوَةَ، وَيَقُولُ: أُبَايِعُكَ عَلَى آلَا تُشْرِكُنِي بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُنِي وَلَا تَزْنِينَ، وَلَا تَقْتُلُنِ أَوْلَادَكُنَّ، وَلَا تَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ تَقْتَرِبُنَّهُ بَيْنَ أَيْدِيكُنَّ وَأَرْجُلِكُنَّ، وَلَا تَعْصِينَ فِي مَعْرُوفٍ، قَالَتْ: فَأَطْرَقَنِي. فَقَالَ لَهُنَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قُلْنَ: نَعَمْ فِيمَا اسْتَطَعْتُنَّ. فَكُنَّ يَقُلْنَ. (1)

رسول الله صلى الله عليه وآله لَمَّا قَالَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ بَايِعْنِي _ لا أُبَايِعُكَ حَتَّى تُغَيِّرِي كَفِّيكَ كَأَنَّهُمَا كَفَّا سَبْعَ. (2)

3/ 5 أوَّلُ مَنْ بَايَعَ مِنَ النِّسَاءِ مَقَاتِلَ الطَّالِبِيِّينَ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْعُو النِّسَاءَ إِلَى الْبَيْعَةِ حِينَ أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ»، وَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أَوَّلَ امْرَأَةٍ بَايَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (3)

-
- 1- .مسند ابن حنبل : ج 10 ص 301 ح 27130 ، أسد الغابة : ج 7 ص 191 الرقم 7100 ، تفسير ابن كثير : ج 8 ص 123 ، الإصابة : ج 8 ص 236 الرقم 11468 .
 - 2- .سنن أبي داود : ج 4 ص 76 ح 4165 ، السنن الكبرى للبيهقي : ج 7 ص 139 ح 13498 ، مسند أبي يعلى : ج 4 ص 383 ح 4735 نحوه وكلها عن عائشة ، كنز العمال : ج 1 ص 101 ح 455 .
 - 3- .مقاتل الطالبيين : ص 29 ، المناقب للخوارزمي : ص 277 ح 264 ، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 1 ص 14 نحوه ؛ كشف الغمّة : ج 1 ص 306 وزاد فيهما «أم علي بن أبي طالب» بعد «فاطمة بنت أسد» ، شرح الأخبار : ج 3 ص 214 ح 1141 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 122 ح 65 .

5 / 3 نخستین زنی که بیعت کرد

مسند ابن حنبل_ به نقل از عایشه بنت قدامه _ : من با مادرم رانطه خزاعی دختر سفیان بودم . پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان بیعت می کرد و می فرمود : «با شما بیعت می کنم بر این شرط که چیزی را شریک خدا قرار ندهید ، و دزدی و زنا نکنید ، و فرزندانتان را نکشید ، و بچه های نامشروع را که بر می دارید، به دروغ به شوهرانتان نبندید ، و در هیچ کار نیکی، از او نافرمانی نکنید» . زنان سر به زیر افکندند . پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود : «بگویید : باشد ، تا جایی که توانستید» و زنان می گفتند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ هنگامی که هند دختر عتبه گفت : ای پیامبر خدا ! با من بیعت کن _ : با تو بیعت نمی کنم، تا آن که کف دستانت را تغییر دهی [و حنا ببندی]؛ چرا که به پنجه درنده می مانند .

5 / 3 نخستین زنی که بیعت کرد مقاتل الطالبیین_ به نقل از زبیر بن عوام _ : پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که چون این آیه: «ای پیامبر ! هر گاه زنان مؤمن نزد آمدند تا با تو بیعت کنند» نازل شد ، زنان را به بیعت فرا می خواند ، و فاطمه بنت اسد، نخستین زنی بود که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد .

الطبقات الكبرى عن عاصم بن عمرو بن قتادة: أَوَّلُ مَنْ بَايَعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُمُّ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ كَبِشَّةُ بِنْتُ رَافِعِ بْنِ عَبِيدٍ ، وَأُمُّ عَامِرِ بِنْتِ يَزِيدِ بْنِ السَّكَنِ ، وَحَوَاءُ بِنْتُ يَزِيدِ بْنِ السَّكَنِ . (1)

راجع : الطبقات الكبرى : ج 8 ص 222 (تسمية النساء المسلمات المبايعات) ، الكامل في التاريخ : ج 1 ص 618 .

1- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 12 ، الإصابة : ج 8 ص 68 عن قتادة وليس فيه ذيله من «وحواء» ، و ص 304 وليس فيه ذيله من «وأمّ عامر» .

الطبقات الكبرى_ به نقل از عاصم بن عمرو بن قتاده _ :نخستین کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند ، امّ سعد کبشه دختر رافع بن عبید و مادر سعد بن مُعاذ ، و نیز امّ عامر دختر یزید بن سَکَن ، و حواء دختر یزید بن سکن بودند .

ر . ک : الطبقات الكبرى : ج 8 ص 222 (تسمية النساء المسلمات المبايعات) و الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 618 .

الفصل السادس : بيعة الغدير الكتاب « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا » . (1)

« يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » . (2)

الحديثالإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بِالْوِلَايَةِ ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالذُّوْحَاتِ (3) _ ذُوْحَاتِ غَدِيرِ خُمٍّ _ فَقَمَّتْ (4) ، ثُمَّ نُودِيَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ؟ قَالُوا : بَلَى . قَالَ : فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْي مَوْلَاهُ ، رَبِّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ . ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ ، لَا يَجِيءُ أَحَدٌ إِلَّا بِأَيْعَهُ ، وَلَا يَتَكَلَّمُ . (5)

1- المائدة : 3 .

2- المائدة : 67 .

3- الذُّوْحَةُ : الشجرة العظيمة (الصحاح : ج 1 ص 361 «دوح»).

4- قَمَمَتْ الْبَيْتَ : كَنَسَتْهُ (الصحاح : ج 5 ص 2015 «قمم»).

5- تفسير العياشي : ج 1 ص 329 ح 143 ، بحار الأنوار : ج 37 ص 138 ح 30 .

فصل ششم : بیعت غدیر

فصل ششم : بیعت غدیرقرآن «امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برایتان [به عنوان] آیین برگزیدم» .

«ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، ابلاغ کن، که اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای، و خدا تو را از [گزند] مردم، نگاه می دارد . همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی کند» .

حدیثامام صادق علیه السلام : چون این آیه در باره ولایت نازل شد ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد در درخت زار (درختزار غدیر خُم) فرود آیند . زیر درخت ها را جارو کردند و سپس صلاهی «جمع شوید» سر داده شد . آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای مردم ! آیا من بر مؤمنان، بیشتر از خود آنان، ولایت ندارم ؟» . همگی گفتند : چرا . فرمود : «پس هر که من مولای اویم ، علی هم مولای اوست . پروردگارا ! دوست بدار هر آن کس را که علی را دوست دارد ، و دشمن بدار هر آن کس را که علی را دشمن دارد» . سپس به مردم فرمود تا با او بیعت کنند و مردم با علی علیه السلام بیعت کردند . هیچ کس نمی آمد، مگر این که با او بیعت می کرد و سخن نمی گفت .

الإمام الباقر عليه السلام: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَقَدْ بَلَغَ جَمِيعَ الشَّرَائِعِ قَوْمَهُ، غَيْرَ الْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي لَمْ أَقْبِضْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِي وَلَا رَسُولًا مِنْ رُسُلِي إِلَّا بَعْدَ إِكْمَالِ دِينِي وَتَأْكِيدِ حُجَّتِي، وَقَدْ بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ فَرِيضَتَانِ مِمَّا تَحْتَاجُ أَنْ تُبَلِّغَهُمَا قَوْمَكَ: فَرِيضَةُ الْحَجِّ، وَفَرِيضَةُ الْوَلَايَةِ وَالْخِلَافَةِ مِنْ بَعْدِكَ؛ فَإِنِّي لَمْ أُخْلِ أَرْضِي مِنْ حُجَّةٍ، وَلَنْ أُخْلِهَا أَبَدًا، فَإِنَّ اللَّهَ - جَلَّ ثَنَاهُ - يَأْمُرُكَ أَنْ تُبَلِّغَ قَوْمَكَ الْحَجَّ، وَتَحُجَّ فَلَمَّا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنَّهُ قَدْ دَنَا أَجْلَكَ وَمُدَّتْكَ، وَأَنَا مُسْتَقْدِمُكَ عَلَى مَا لَابَدَّ مِنْهُ وَلَا عَنْهُ مَحِيصٌ، فَأَعْهَدَ عَهْدَكَ، وَقَدَّمَ وَصِيَّتَكَ، وَاعْمِدْ إِلَى مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ وَمِيرَاثِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ، وَالسَّلَاحِ وَالتَّابُوتِ، وَجَمِيعِ مَا عِنْدَكَ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ، فَسَلِّمْهُ إِلَى وَصِيِّكَ وَخَلِيفَتِكَ مِنْ بَعْدِكَ؛ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عَلَى خَلْقِي عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقِمَّهُ لِلنَّاسِ عِلْمًا، وَجَدِّدْ عَهْدَهُ وَمِيثَاقَهُ وَبَيْعَتَهُ. وَذَكِّرْهُمْ مَا أَخَذْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْعَتِي وَمِيثَاقِي الَّذِي وَاقَعْتَهُمْ بِهِ، وَعَهْدِي الَّذِي عَاهَدْتُ إِلَيْهِمْ؛ مِنْ وِلَايَةِ وَلِيِّي وَمَوْلَاهُمْ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنِّي لَمْ أَقْبِضْ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِكْمَالِ دِينِي وَحُجَّتِي، وَإِتْمَامِ نِعْمَتِي بِوَلَايَةِ أَوْلِيَائِي وَمُعَادَاةِ أَعْدَائِي، وَذَلِكَ كَمَا تُوْحِيدِي وَدِينِي. وَإِتْمَامِ نِعْمَتِي عَلَى خَلْقِي بِاتِّبَاعِ وَلِيِّي وَطَاعَتِهِ؛ وَذَلِكَ أَنِّي لَا أَتْرُكُ أَرْضِي بِغَيْرِ وَلِيٍّ وَلَا قِيَمٍ؛ لِيَكُونَ حُجَّةً لِي عَلَى خَلْقِي، فَ- «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» بِوَلَايَةِ وَلِيِّي وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؛ عَلَيَّ عَبْدِي، وَوَصِيِّ نَبِيِّي، وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي، وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عَلَى خَلْقِي، مَقْرُونَةً طَاعَتُهُ بِطَاعَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّي، وَمَقْرُونَةً طَاعَتُهُ مَعَ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ بِطَاعَتِي، مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي، جَعَلْتُهُ عِلْمًا بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي فَلَمَّا بَلَغَ غَدِيرِ خُمٍّ - قَبْلَ الْجُحْفَةِ بِثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ - أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَلَى خَمْسِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنَ النَّهَارِ - بِالزَّجْرِ وَالْإِنْتِهَارِ، وَالْعِصْمَةِ مِنَ النَّاسِ! فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ لَكَ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فِي عَلَيٍّ، «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». وَكَانَ أَوْلَاهُمْ قَرِيبًا مِنَ الْجُحْفَةِ، فَأَمَرَهُ بِأَنْ يَرُدَّ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْهُمْ، وَيَحْبِسَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمْ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ؛ لِيُقِيمَ عَلَيْنَا لِلنَّاسِ عِلْمًا، وَيُبَلِّغَهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي عَلَيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَأَخْبَرَهُ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَلَّقَ عَصْمَهُ مِنَ النَّاسِ. (1)

1- الاحتجاج: ج 1 ص 133 ح 32، اليقين: ص 343 ح 127 كلاهما عن علقمة بن محمد الحضرمي، روضة الواعظين: ص 100، بحار الأنوار: ج 37 ص 201 ح 86.

امام باقر علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در حالی که همه احکام، بجز حج و ولایت را به مردمش ابلاغ کرده بود، از مدینه ره سپار حج شد. جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و گفت: ای محمد! خداوند بلندنام، به تو سلام می رساند و به تو می فرماید: من جان هیچ پیامبری از پیامبرانم و هیچ رسولی از رسولانم را نگرفتم، مگر پس از آن که دینم را کامل و حجّتم را تمام کردم، و برای تو از دین، هنوز دو فریضه باقی مانده که لازم است آنها را به مردم ابلاغ کنی: فریضه حج، و فریضه ولایت و جانشینی پس از تو؛ چرا که من زمینم را از حجّت، خالی نگذاشته ام و هرگز هم خالی نخواهم گذاشت. پس، خداوند _ که ثنایش شکوهمند است _ به تو فرمان می دهد که [فریضه] حج را به مردم ابلاغ کنی، و حج بگزاری... چون پیامبر صلی الله علیه و آله در موقف وقوف کرد، جبرئیل علیه السلام از جانب خدای عز و جل به نزد او آمد و گفت: ای محمد! خدای عز و جل به تو سلام می رساند و می فرماید که: «اجل و زمانت نزدیک شده است و من تو را به چیزی (مرگ) فرا خواهم خواند که از آن، گزیری و گریزی نیست. پس سفارش (وصیّت) خود را بکن، و آنچه را در نزد توست، از علم و میراث علوم پیامبران پیش از خودت، و سلاح و تابوت و کلیه نشانه ها [و معجزات] پیامبران را که پیش توست، به وصی و جانشین پس از خویش که حجّت آشکار من بر خلق من است، [یعنی] علی بن ابی طالب، تحویل بده، و او را نشانه ای برای [هدایت و راه نمایی] مردم نصب کن، و از مردم مجدداً برای او پیمان و میثاق و بیعت بگیر، و بیعتی را که من از آنان ستانده و میثاقی را که با آنان بسته ام و سفارشی را که به آنان کرده ام در خصوص ولایت کسی که ولیّ من و مولای آنان و مولای هر مرد و زن مؤمنی است، یعنی علی بن ابی طالب، به آنان یادآوری کن؛ زیرا من جان هیچ پیامبری از پیامبران را نستاندم، مگر پس از آن که با [اصل] دوستی با دوستانم و دشمنی با دشمنانم، دینم و حجّتم را کامل و نعمتم را تمام کردم، و این [اصل]، مایه کمال توحید من و دین من است. تمام کردن نعمتم بر خلقم، به پیروی و فرمان برداری از ولیّ من است؛ زیرا من به یقین، زمینم را بدون ولی و سرپرست نمی گذارم تا او حجّت من بر خلقم باشد. پس «امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و به دین اسلام برای شما رضایت دادم»، [یعنی] به ولایت کسی که ولیّ من و مولای هر مرد و زن مؤمنی است؛ [به ولایت] علی که بنده من و وصیّ پیامبر من و جانشین پس از او، و حجّت آشکار من بر خلق من است. اطاعت از او، مقرون به اطاعت از محمد، پیامبرم، است و اطاعت از او و اطاعت از محمد، مقرون به اطاعت از من. هر که از او اطاعت کند، در واقع از من اطاعت کرده است و هر که از او نافرمانی کند، در حقیقت، از من نافرمانی کرده است. من او را نشانه ای میان خود و خلقم قرار دادم...». چون به غدیر خم (سه میل مانده به جحفه) رسید، پنج ساعت گذشته از روز، جبرئیل علیه السلام با [پیام] عتاب و خطاب و محفوظ ماندن از گزند مردم، به نزد ایشان آمد و گفت: ای محمد! خدای عز و جل به تو سلام می رساند و می فرماید: «هان، ای پیامبر! ابلاغ کن آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است» در باره علی، «که اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای، و خدا تو را از [گزند] مردم، نگاه می دارد». آن عده از مسلمانان که جلوتر حرکت کرده بودند، به نزدیک جحفه رسیده بودند، که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد پیش افتادگان بر گردند، و آنها را که عقب مانده بودند، در آن مکان (غدیر خم)، متوقف کرد تا علی را به امامت بر مردم منصوب کند، و آنچه را خداوند متعال در باره علما نازل کرده بود، به آنان ابلاغ نماید، و [جبرئیل] به او خبر داد که خداوند عز و جل وی را از گزند مردم، حفظ می کند.

الإمام الهادي عليه السلام في زيارة زار بها في يوم الغدير في السنة التي أشخصه المعتصم _ ... السلام عليك يا سيّد المسلمين ، ويعسوب المؤمنين ، وإمام المتقين ، وقائد الغر المحجلين ورحمة الله وبركاته ، أشهد أنك أخو الرسول ووصيه ، ووارث علمه ، وأمينه على شرعه ، وخليفته في أمته ، وأول من آمن بالله وصدق بما أنزل على نبيه ، وأشهد أنه قد بلغ عن الله ما أنزله فيك ، وصدق بأمره ، وأوجب على أمته فرض ولايتك ، وعقد عليهم البيعة لك ، وجعلك أولى بالمؤمنين من أنفسهم كما جعله الله كذلك . (1)

راجع : موسوعة الإمام عليّين أبي طالب عليه السلام : ج 1 ص 511 (القسم الثالث / الفصل العاشر : حديث الغدير) .

1- .المزار الكبير : ص 264 ح 12 عن أبي القاسم بن روح وعثمان بن سعيد العمري عن الإمام العسكري عليه السلام ، المزار للشهيد الأول : ص 66 من دون إسناد إليه عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 100 ص 359 ح 6 نقلاً عن المفيد .

امام هادی علیه السلام در زیارتی که آن را در روز غدیر خواند، در سالی که معتصم، ایشان را تبعید کرد، سلام بر تو - ای سرور مسلمانان، و سالار مؤمنان، و پیشوای پرهیزگاران، و جلودار ارجمندان بی همتا - و رحمت و برکات خدا بر تو باد! گواهی می دهم که برادر و وصی پیامبر، و وارث علم او، و امین او بر شریعتش، و جانشین او در میان امتش، و نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورد و آنچه را بر پیامبرش فرو فرستاد، تصدیق کرد و گواهی می دهم که او پیام خدا را که در باره تو نازل فرمود، ابلاغ، و فرمان او را اجرا نمود، و فریضه ولایت تو را بر امتش واجب ساخت، و برای تو از آنان بیعت گرفت، و تو را بر مؤمنان، سزاوارتر از خودشان قرار داد، چنان که خداوند، آن را چنین قرار داد.

ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج 2 ص 217 (بخش سوم / فصل دهم: حدیث غدیر).

الفصل السابع : بيعة الناس أمير المؤمنين عليًا عليه السلام 7 / 1 إقبال الناس على بيعة الإمام عليه السلام لإمام علي عليه السلام في وصف بيعة _ :أقبلتم إلي إقبال العوذ المطافيل (1) على أولادها ، تقولون : البيعة البيعة ! قبضت كفي فبست طتموها ، ونازعتكم يدي فجادبتموها ! (2)

عنه عليه السلام في صفة الناس عند بيعة _ :فما راعني إلا والناس كعرف الضبع (3) إلي ، ينثالون علي من كل جانب ، حتى لقد وطئ الحسان ، وشق عطفاي (4) ، مجتمعين حولي كريضنة الغنم . (5)

- 1- .العوذ : الإبل التي وضعت أولادها حديثا ، ويقال : أطفلت فهي مطفل ومطفلة ؛ ويريد أنهم جاؤوا بأجمعهم صغارهم وكبارهم (لسان العرب : ج 11 ص 402) .
- 2- .نهج البلاغة : الخطبة 137 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 78 ح 51 .
- 3- .أي يتبع بعضهم بعضا (لسان العرب : ج 9 ص 240) . قال ابن أبي الحديد : عرف الضبع تخين ويضرب به المثل فيالازدحام (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 1 ص 200) .
- 4- .عطف الرجل : جانبه من لدن رأسه إلى وركيه (الصحاح : ج 4 ص 1405 « عطف ») .
- 5- .نهج البلاغة : الخطبة 3 ، معاني الأخبار : ص 361 ح 1 ، علل الشرائع : ص 151 ح 12 ، الإرشاد : ج 1 ص 289 والثلاثة الأخيرة عن ابن عباس ، نثر الدر : ج 1 ص 275 كلاهما نحوه وليس فيها من « مجتمعين . . . » وراجع : تذكرة الخواص : ص 125 .

فصل هفتم : بیعت مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلام

1 / 7 هجوم مردم برای بیعت با امام علیه السلام

فصل هفتم : بیعت مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلام 1 / 7 هجوم مردم برای بیعت با امام علیه السلام در وصف ماجرای بیعت مردم با ایشان _ شما مثل شتران تازه زاکه به طرف بیچه هایشان می دوند، به طرف من هجوم آوردید و بیعت می گفتید ! من دستم را بستم و شما آن را گشودید . من دستم را پس می کشیدم و شما آن را به سوی خود می کشیدید .

امام علی علیه السلام _ در وصف حال مردم به هنگام بیعت با ایشان _ ناگهان دیدم که مردم چونان یال کفتار بر سرم ریختند و از هر سو بر من ازدحام کردند، چندان که حسن و حسین لگدمال شدند ، و ردایم پاره شد ، و مردم همانند رمه گوسفند، گِردم را گرفتند .

عنه عليه السلام_ في ذِكْرِ الْبَيْعَةِ (1) _ : فَتَدَاكُّوا عَلَيَّ تَدَاكُّ الْإِبِلِ الْهَيْمِ (2) يَوْمَ وِرْدِهَا وَقَدْ أُرْسِلَهَا رَاعِيهَا ، وَخُلِعَتْ مَثَانِيهَا ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِيَّ ، أَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَيَّ . (3)

عنه عليه السلام_ في ذِكْرِ بَيْعَةِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ _ : أَتَيْتُمُونِي فُقُلْتُمْ : بَايَعْنَا ، فُقُلْتُ : لَا - أَفْعَلُ ، فُقُلْتُمْ : بَلَى ، فُقُلْتُ : لَا . وَقَبِضْتُ يَدِي فَبَسَّ طُئْمُوهَا ، وَنَارَعْتُكُمْ فَجَدَّ بَدْبُتْمُوهَا ، وَتَدَاكُّتُمْ عَلَيَّ تَدَاكُّ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّكُمْ قَاتِلِيَّ ، وَأَنَّ بَعْضَكُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ ، فَبَسَطْتُ يَدِي ، فَبَايَعْتُمُونِي مُخْتَارِينَ ، وَبَايَعْتُمُونِي فِي أَوْلَاكُمْ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ . (4)

عنه عليه السلام_ في وَصْفِ بَيْعَتِهِ _ : بَسَّ طُئْمُ يَدِي فَكَفَفْتُهَا ، وَمَدَدْتُ مَوْهَا فَقَبِضْتُهَا ، ثُمَّ تَدَاكُّتُمْ عَلَيَّ تَدَاكُّ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا ، حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ ، وَسَقَطَ الرَّدَاءُ ، وَوُطِيَ الضَّعِيفُ ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ ، وَهَدَجَ (5) إِلَيْهَا الْكَبِيرُ ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ ، وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ . (6)

وقعة صفين عن خفاف بن عبد الله : تَهَافَّتِ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ بِالْبَيْعَةِ تَهَافَّتَ الْفَرَّاشُ ، حَتَّى صَلَّتِ النَّعْلُ ، وَسَقَطَ الرَّدَاءُ ، وَوُطِيَ الشَّيْخُ . (7)

- 1- . كما في نسخة فيض الإسلام : الخطبة 53 وشرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 4 ص 6 وهو الصحيح ، وأما ما ورد في نسخة صبحي الصالح وشرح ابن ميثم : الخطبة 53 «من خطبة له عليه السلام وفيها يصف أصحابه بصفين حين طال منعهم له من قتال أهل الشام» فهو غير صحيح ، وإن كان آخر الخطبة يشعر بذلك . والظاهر أن السيد الرضي قدس سره جمع بين خطبتين . ولمزيد التحقيق قارن بين ذيل هذه الخطبة والخطبة 43 ، وأيضا صدر هذه الخطبة والخطبة 229 . وراجع : بحار الأنوار : ج 32 ص 555 ح 463 .
- 2- . الهيم : الإبل العطاش (الصحاح : ج 5 ص 2063) .
- 3- . نهج البلاغة : الخطبة 54 .
- 4- . الإرشاد : ج 1 ص 244 ، الاحتجاج : ج 1 ص 375 ح 68 ، الجمل : ص 267 نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 98 ح 69 ؛ العقد الفريد : ج 3 ص 123 ، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 1 ص 309 عن زيد بن صوحان وكلاهما نحوه .
- 5- . الهدجان : مشية الشيخ ، وقد هدى يهدج (الصحاح : ج 1 ص 349 «هدج») .
- 6- . نهج البلاغة : الخطبة 229 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 51 ح 35 .
- 7- . وقعة صفين : ص 65 ؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 3 ص 111 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 105 .

امام علی علیه السلام_ در بیان بیعت (1) _ :مردم [برای بیعت با من] همانند هجوم شتران تشنه در روز آبشان _ که ساربان رهایشان کرده و بند از پایشان برداشته شده است _ ، بر من هجوم آوردند تا آن جا که گمان بردم مرا [زیر فشار جمعیت خود] خواهند کشت ، و یا یکدیگر را خواهند کشت .

امام علی علیه السلام_ در بیان بیعت طلحه و زبیر _ :نزد آمدید و گفتید : با ما بیعت کن . گفتم : نمی کنم . گفتید : چرا ! گفتم : نه . دستم را بستم . آن را گشودید . دستم را پس کشیدم . آن را پیش کشیدید و همچون اشتران تشنه که در روز آبشان به طرف آبشخورهایشان هجوم می برند ، بر سر من هجوم آوردید ، چندان که گمان بردم مرا خواهید کشت و یکدیگر را خواهید کشید . پس ، دستم را گشودم و شما آزادانه با من بیعت کردید ، و پیشاپیش شما طلحه و زبیر ، با اختیار و بدون هیچ گونه اجباری ، با من بیعت نمودند .

امام علی علیه السلام_ در وصف چگونگی بیعت مردم با ایشان _ :دست مرا گشودید و من آن را بستم . آن را کشیدید و من جمعش کردم . سپس مانند شتران تشنه ای که در روز آبشان به آبشخورهایشان هجوم می برند ، به طرف من هجوم آوردید ، تا آن جا که بند کفش پاره شد ، و ردا افتاد ، و ناتوان ، لگدمال شد ، و شادمانی مردم از بیعتشان با من بدان جا رسید که کودکان نیز از آن خوش حال بودند ، و پیران با گام های لرزان ، و آدم های علیل و بیمار ، کشان کشان ، و دخترکان نورسیده با سر و روی برهنه به تماشای آن ، بیرون آمدند

وقعة صفین_ به نقل از خفاف بن عبد الله _ :مردم برای بیعت با علی ، پروانه وار گردش را گرفتند ، چندان که کفش ها گم شدند ، و رداها [از دوش] افتادند ، و پیران ، لگدمال گردیدند.

1- .عنوان «در بیان بیعت»، بر اساس نسخه فیض الإسلام (خطبه 53) و شرح نهج البلاغةی ابن ابی الحدید (ج 4 ص 6) است و همین صحیح است؛ اما عنوان «من خطبة له علیه السلام و فیها یصف أصحابه بصفین حین طال منهم له من قتال أهل الشام» که در نسخه صبحی صالح و شرح ابن میثم (خطبه 53) آمده، صحیح نیست ، هر چند آخر خطبه، اشعار به این معنا دارد. ظاهراً سید رضی قدس سره دو خطبه را با هم جمع کرده است. برای تحقیق بیشتر ، ذیل این خطبه را با خطبه 43 و نیز اول آن را با خطبه 229 مقایسه کنید. نیز، ر. ک: بحار الأنوار: ج 22 ص 555 ح 422.

2/7 بَيْعَةُ عَامَّةِ النَّاسِ شَرَحَ نَهْجُ الْبَلَاغَةِ لِابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: لَمَّا دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ وَجَاءَ النَّاسُ لِيُبَايِعُوهُ، خِفْتُ أَنْ يَتَّكَلَّمَ بَعْضُ أَهْلِ الشَّنَّانِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ مِمَّنْ قَتَلَ أَبَاهُ أَوْ أَخَاهُ أَوْ ذَا قَرَابَتِهِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَيَرْتَدُّ عَلِيٌّ فِي الْأَمْرِ وَيَتْرُكُهُ، فَكُنْتُ أَرُصِدُ ذَلِكَ وَأَتَخَوَّفُهُ، فَلَمْ يَتَّكَلَّمَ أَحَدٌ حَتَّى بَايَعَهُ النَّاسُ كُلُّهُمْ، رَاضِينَ مُسْلِمِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ (1).

الفتوح: قَالَتِ الْأَنْصَارُ [لِلنَّاسِ]: إِنَّكُمْ قَدْ عَرَفْتُمْ فَضْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَسَابِقَتَهُ وَقَرَابَتَهُ وَمَنْزِلَتَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مَعَ عِلْمِهِ بِحِلَالِكُمْ وَحَرَامِكُمْ، وَحَاجَتِكُمْ إِلَيْهِ مِنْ بَيْنِ الصَّحَابَةِ، وَلَنْ يَأْلُوَكُمْ نُصْحًا، وَلَوْ عَلِمْنَا مَكَانَ أَحَدٍ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ وَأَجْمَلُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَأَوْلَى بِهِ مِنْهُ لَدَعَوْنَاكُمْ إِلَيْهِ. فَقَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ بِكَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ: رَضِينَا بِهِ طَائِعِينَ غَيْرِ كَارِهِينَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ: أَخْبِرُونِي عَنْ قَوْلِكُمْ هَذَا: «رَضِينَا بِهِ طَائِعِينَ غَيْرِ كَارِهِينَ»، أَحَقُّ وَاجِبٌ هَذَا مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَمْ رَأَيْ رَأَيْتُمُوهُ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلْ هُوَ وَاجِبٌ أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ عَلَيْنَا. (2)

الجمال عن عبد الحميد بن عبد الرحمن عن ابن أبيزى: أَلَا أُحَدِّثُكَ مَا رَأَتْ عَيْنَايَ وَسَمِعَتْ أُذُنَايَ؟ لَمَّا التَقَى النَّاسُ عِنْدَ بَيْتِ الْمَالِ قَالَ عَلِيٌّ لِبُلْحَةَ: أَبْسُطِ يَدَكَ أَبَايَعَكَ، فَقَالَ طَلْحَةُ: أَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنِّي، وَقَدْ اجْتَمَعَ لَكَ مِنْ أَهْوَاءِ النَّاسِ مَا لَمْ يَجْتَمِعْ لِي، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: مَا خَشِينَا غَيْرَكَ! فَقَالَ طَلْحَةُ: لَا تَخَشْ، فَوَاللَّهِ لَا تُؤْتِي مِنْ قِبَلِي. وَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، وَأَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيْهَانِ، وَرِفَاعَةُ بْنُ رَافِعِ بْنِ مَالِكِ بْنِ الْعَجَلَانِ، وَأَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ، فَقَالُوا لِعَلِيٍّ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ قَدْ فَسَدَ، وَقَدْ رَأَيْتَ مَا صَنَعَ عُثْمَانُ، وَمَا أَتَاهُ مِنْ خِلَافِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، فَابْسُطِ يَدَكَ نُبَايَعَكَ؛ لِتُصْلِحَ مِنْ أَمْرِ الْأُمَّةِ مَا قَدْ فَسَدَ. فَاسْتَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: قَدْ رَأَيْتُمْ مَا صَنَعَ بِي، وَعَرَفْتُمْ رَأْيَ الْقَوْمِ، فَلَا حَاجَةَ لِي فِيهِمْ. فَأَقْبَلُوا عَلَى الْأَنْصَارِ فَقَالُوا: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، أَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَأَنْصَارُ رَسُولِهِ، وَرَسُولُهُ أَكْرَمُكُمْ اللَّهُ تَعَالَى، وَقَدْ عَلِمْتُمْ فَضْلَ عَلِيٍّ وَسَابِقَتَهُ فِي الْإِسْلَامِ، وَقَرَابَتَهُ وَمَكَانَتَهُ الَّتِي كَانَتْ لَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِنْ وَلِيْنَا لَكُمْ خَيْرًا. فَقَالَ الْقَوْمُ: نَحْنُ أَرْضَى النَّاسِ بِهِ، مَا نُرِيدُ بِهِ بَدَلًا. ثُمَّ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ، فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى بَايَعُوهُ. (3)

1- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 4 ص 10. وفي هذا القول تأمل؛ لأنَّ عبد الله بن عباس كان عاملاً من جانب عثمان على الحجِّ وقدم المدينة وقد بويع لعلِّي عليه السلام. راجع: تاريخ الطبري: ج 4 ص 439. ويمكن أن يكون الراوي عبيد الله أو قثم ابني عباس.

2- الفتوح: ج 2 ص 435.

3- الجمال: ص 128 وراجع: الكافئة: ص 12 ح 8 والفتوح: ج 2 ص 434 و 435 وتاريخ الطبري: ج 4 ص 434.

7 / 2 بیعت عموم مردم

7 / 2 بیعت عموم مردم شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید_ به نقل از ابن عباس (1)_: چون علی علیه السلام وارد مسجد شد و مردم برای بیعت با او آمدند، من ترسیدم که مبادا یکی از دشمنان علی علیه السلام که همانا علی علیه السلام پدر یا برادر یا خویشاوند او را در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشته بود، چیزی بگوید و در نتیجه، علی از خلافت منصرف شود و رهایش کند. از این رو، مترصد و نگران این اتفاق بودم؛ اما هیچ کس سخنی نگفت تا این که همه مردم، با رضایت و اختیار و بدون هیچ زور و اجباری، با او بیعت کردند.

الفتوح: انصار [به مردم] گفتند: شما از برتری علی بن ابی طالب و پیشینه او و خویشاوندی و جایگاهش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهید، و می دانید که او حلال و حرام شما را می داند، و از بین صحابه به او نیاز مندید. او هرگز از خیرخواهی برای شما، فروگذار نخواهد کرد. اگر کس دیگری را می شناختیم که از او برتر، و برای این امر، زینده تر و سزاوارتر از علی باشد، قطعاً شما را به او فرا می خواندیم. مردم همگی يك صدا گفتند: با میل و رغبت، او را می پذیریم. علی علیه السلام به آنان فرمود: «به من بگوئید این که گفتید: با میل و رغبت او را می پذیریم، آیا این را يك وظیفه الهی بر خود می دانید، یا يك نظر شخصی است که دارید؟». گفتند: نه، وظیفه ای است که خداوند عز و جل آن را در قبال تو بر ما واجب گردانیده است.

الجمال_ به نقل از عبد الحمید بن عبد الرحمن، از ابن ابزی_ : آیا آنچه را دو چشم دید و دو گوش شنید، برایت نگویم؟! چون مردم در کنار بیت المال جمع شدند، علی به طلحه گفت: دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم. طلحه گفت: تو به این کار (خلافت)، از من سزاوارتری. مردم، آن چنان که به تو گرایش دارند، به من گرایش ندارند. [علی علیه السلام] به او فرمود: «ما از جانب کسی جز تو، نگران نیستیم!». طلحه گفت: نگران مباش؛ زیرا_ به خدا سوگند_، از جانب من ضربه ای نخواهی دید. عمّار بن یاسر و ابو هیثم بن تیّهان و رفاعة بن مالک بن عجلان و ابو ایوب خالد بن زید بر خاستند و به علی علیه السلام گفتند: اوضاع، خراب است، و تو رفتار عثمان و مخالفت های او با کتاب و سنت را دیدی. پس دستت را بگشای که با تو بیعت کنیم تا اوضاع تباه شده امت را به سامان آوری. علی علیه السلام فرمود: «مرا معاف دارید» و فرمود: «شما دیدید که با من چه شد، و نظر مردم را دانستید. پس مرا به آنان نیازی نیست». آن عده رو به انصار کردند و گفتند: ای گروه انصار! شما یاران خدا و یاران پیامبر او هستید، و خداوند متعال، شما را به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله [در میانتان]، گرامی داشت. شما از برتری علی و پیش گامی او در اسلام، و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاهش در نزد او آگاهید. اگر او زمام امور را در دست گیرد، شما را به خیر و نیکی می رساند. انصار گفتند: ما راضی ترین مردم به او هستیم، و هیچ کس را به جای او نمی خواهیم. پس، گرد علی علیه السلام را گرفتند و چندان اصرار ورزیدند تا سرانجام با او بیعت کردند.

1- این گفته، جای دقت دارد؛ چرا که عبد الله بن عباس در آن زمان، نماینده عثمان در امور حج بود و پس از بیعت مردم با امام علی علیه السلام، وارد مدینه شد. پس شاید راوی، عبید الله بن عباس یا قثم بن عباس باشد.

الطبقات الكبرى: لَمَّا قُتِلَ عُمَانُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِي عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ ، وَبُويعَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -
 بِالْمَدِينَةِ الْغَدَّ مِنْ يَوْمِ قُتِلَ عُمَانُ - بِالْخِلَافَةِ ؛ بَايَعَهُ طَلْحَةُ ، وَالزُّبَيْرُ ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ ، وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ
 ، وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، وَسَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ ، وَأَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَخُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَجَمِيعٌ مَنِ كَانَ
 بِالْمَدِينَةِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَغَيْرُهُمْ . (1)

الطبقات الكبرى: چون عثمان در روز جمعه دهم ذی حجه سال سی و پنج کشته شد و فردای کشته شدن عثمان ، مردم در مدینه با علی علیه السلام به خلافت بیعت کردند ، طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمّار بن یاسر و اسامة بن زید و سهل بن حنیف و ابویوب انصاری و محمد بن مسلمة و زید بن ثابت و خزیمة بن ثابت و دیگر یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در مدینه بودند و دیگران، با او بیعت نمودند .

7 / 3 حُرِّيَّةُ النَّاسِ فِي انْتِخَابِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَمَلِ الْكُوفَةِ عِنْدَ مَسِيرِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ -
بِإِعْيَانِ النَّاسِ غَيْرِ مُسْتَكْرَهِينَ ، وَلَا مُجْبَرِينَ ، بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ . (1)

عنه عليه السلام: فَبِضِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا أَرَى أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ! فَسَمِعْتُ وَأَطَعْتُ ،
ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ حَضَرَ فَكُنْتُ أَرَى أَنْ لَا يَعْدِلُهَا عَنِّي ، فَوَلَّى (2) عُمَرَ! فَسَمِعْتُ وَأَطَعْتُ ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ أُصِيبَ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يَعْدِلُهَا عَنِّي ،
فَجَعَلَهَا فِي سِتَّةِ أَنَا أَحَدُهُمْ! فَوَلَّوْهَا (3) عُثْمَانَ ، فَسَمِعْتُ وَأَطَعْتُ ، ثُمَّ إِنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ ، فَجَاؤُونِي فَبَايَعُونِي طَائِعِينَ غَيْرِ مُكْرَهِينَ . (4)

عنه عليه السلام - مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ - : أَمَا بَعْدُ ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا - وَإِنْ كَتَمْتُمَا - أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي ، وَلَمْ أَبَايَعَهُمْ
حَتَّى بَايَعُونِي ، وَإِنَّكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي ، وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعَنِي لِسُلْطَانِ غَالِبٍ ، وَلَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ . (5)

- 1- نهج البلاغة : الكتاب 1 ، الجمل : ص 244 ، الأمالي للطوسي : ص 718 ح 1518 عن عبد الرحمن بن أبي عمرة الأنصاري وفيه
إلى «غير مُستكرهين» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 84 ح 56 ؛ الإمامة والسياسة : ج 1 ص 86 وفيه صدره إلى «مستكرهين» .
- 2- في الطبعة المعتمدة : «فولي» ، والصحيح ما أثبتناه كما في تاريخ دمشق « ترجمة الإمام علي عليه السلام » تحقيق محمد باقر
المحمودي (ج 3 ص 101 ح 1142) .
- 3- في المصدر : «فولأها» ، والصواب ما أثبتناه كما في أسد الغابة .
- 4- تاريخ دمشق : ج 42 ص 439 ، أسد الغابة : ج 4 ص 106 ح 3789 كلاهما عن يحيى بن عروة المرادي .
- 5- نهج البلاغة : الكتاب 54 ، كشف الغمّة : ج 1 ص 239 نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 135 ح 111 ؛ الفتوح : ج 2 ص 465 نحوه
، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 90 وفيه «خاص» بدل «غالب» وليس فيه «ولا لعرض حاضر» .

7 / 3 آزاد بودن مردم در گزینش امام علیه السلام

7 / 3 آزاد بودن مردم در گزینش امام علیه السلام در نامه اش به مردم کوفه به هنگام عزیمت از مدینه به بصره _ مردم، نه از سر زور و اجبار، بلکه داوطلبانه و به اختیار با من بیعت کردند .

امام علی علیه السلام: پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، من خود را سزاوارترین مردم به این کار (خلافت) می دانستم؛ اما مردم بر ابوبکر توافق کردند و من هم پذیرفتم و فرمان بردم . سپس مرگ ابوبکر فرا رسید و من فکر نمی کردم که او خلافت را از من بگرداند؛ لیکن عمر را گماشت و من باز پذیرفتم و فرمان بردم . عمر که ضربت خورد، گمان می کردم که خلافت را از من بر نمی گرداند؛ اما او آن را در یک گروه شش نفره قرار داد که من یکی از آنها بودم! و عثمان را به خلافت گماشت و من پذیرفتم و فرمان بردم، تا آن که عثمان کشته شد و [مردم] نزد من آمدند و همگی داوطلبانه و بدون اجبار با من بیعت کردند .

امام علی علیه السلام _ از نامه ایشان به طلحه و زبیر _ : اما بعد ، شما دو تن می دانید _ هر چند پنهان می دارید _ که من در پی مردم نرفتم؛ بلکه آنها در پی من آمدند ، و من با آنان بیعت نکردم؛ بلکه آنها با من بیعت کردند ، و شما دو تن نیز از کسانی بودید که در پی من آمدند و با من بیعت کردند . بیعت عموم مردم هم با من، برای این نبود که سلطه و قدرتی ، یا مال و منالی داشتم .

الفتوح: أَقْبَلَ عَمَّارُ بْنُ بَاسِرٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ النَّاسَ قَدَ بَاعَوْكَ طَائِعِينَ غَيْرَ كَارِهِينَ، فَلَوْ بَعَثْتَ إِلَى أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ وَحَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ وَكَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، فَدَعَوْتَهُمْ لِيَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ! فَقَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّهُ لَا حَاجَةَ لَنَا فَيَمَنَ لَا يَرَعُبُ فِينَا. (1)

شرح الأخبار عن عبد الله بن موسى بن قادم: سَمِعْتُ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ يَقُولُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: وَاللَّهِ مَا أَشْكُ، لَقَدْ بَاعَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَلَقَدْ نَكَثَا عَلَيْهِ، وَاللَّهِ مَا وَجَدَا فِيهِ لَا عِلَّةَ فِي دِينٍ وَلَا خِيَانَةَ فِي مَالٍ. (2)

الكافنة عن الحسن: بَاعَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ. (3)

7 / 4 خِطَابُ طَائِفَةٍ مِنَ أَصْحَابِهِ بَعْدَ بَيْعَةِ تَارِيخِ الْيَعْقُوبِيِّ - بَعْدَ ذِكْرِ بَيْعَةِ النَّاسِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَامَ قَوْمٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَتَكَلَّمُوا، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ تَكَلَّمَ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شِمَّاسِ الْأَنْصَارِيِّ - وَكَانَ خَطِيبَ الْأَنْصَارِ - فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَئِن كَانُوا تَقَدَّمُوكَ فِي الْوِلَايَةِ فَمَا تَقَدَّمُوكَ فِي الدِّينِ، وَلَئِن كَانُوا سَبَقُوكَ أَمْسٍ فَقَدْ لَحِقْتَهُمْ الْيَوْمَ، وَلَقَدْ كَانُوا وَكُنْتَ لَا يَخْفَى مَوْضِعُكَ، وَلَا يُجْهَلُ مَكَانُكَ، يَحْتَاجُونَ إِلَيْكَ فِيمَا لَا يَعْلَمُونَ، وَمَا احْتَجَّتْ إِلَى أَحَدٍ مَعَ عِلْمِكَ. ثُمَّ قَامَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ - وَهُوَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ - فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا أَصَبْنَا لَأَمْرِنَا هَذَا غَيْرَكَ، وَلَا كَانَ الْمُتَقَلِّبُ إِلَّا إِلَيْكَ، وَلَئِن صَدَقْنَا أَنْفُسَنَا فَبِكَ، فَلَأَنْتَ أَقْدَمُ النَّاسِ إِيمَانًا، وَأَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ، وَأَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ، لَكَ مَا لَهُمْ، وَلَيْسَ لَهُمْ مَا لَكَ. وَقَامَ صَعْصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَقَدْ زَيَّنْتَ الْخِلَافَةَ وَمَا زَانَتَكَ، وَرَفَعْتَهَا وَمَا رَفَعْتَكَ، وَلَهِيَ إِلَيْكَ أَحْوَجُ مِنْكَ إِلَيْهَا. ثُمَّ قَامَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ، وَوَارِثُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ، الْعَظِيمِ الْبَلَاءِ، الْحَسَنِ الْعَنَاءِ (4)، الَّذِي شَهِدَ لَهُ كِتَابُ اللَّهِ بِالْإِيمَانِ، وَرَسُولُهُ بِجَنَّةِ الرِّضْوَانِ، مَنْ كَمَلَتْ فِيهِ الْفَضَائِلُ، وَلَمْ يَشْكُ فِي سَابِقَتِهِ وَعِلْمِهِ وَفَضْلِهِ الْأَوَّخِرُ وَلَا الْأَوَّلُ. ثُمَّ قَامَ عُقْبَةُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالَ: مَنْ لَهُ يَوْمَ كَيَوْمِ الْعَقَبَةِ، وَبَيْعَةُ كَبَيْعَةِ الرِّضْوَانِ، وَالْإِمَامُ الْأَهْدَى الَّذِي لَا يُخَافُ جَوْرَهُ، وَالْعَالِمُ الَّذِي لَا يُخَافُ جَهْلَهُ. (5)

راجع: موسوعة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام: ج 2 ص 325 (القسم الخامس / الفصل الأول: بيعة النور).

1- الفتوح: ج 2 ص 441.

2- شرح الأخبار: ج 1 ص 403 ح 353.

3- الكافنة للشيخ المفيد: ص 13 ح 10، بحار الأنوار: ج 32 ص 32 ح، وراجع: الأمل للمفيد: ص 73.

4- في الطبعة المعتمدة: «الغناء» وما أثبتناه من طبعة النجف (ج 2 ص 155). والعناء هنا: المداراة أو حسن السياسة (لسان العرب: ج 15 ص 106).

5- تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 179.

7 / 4 سخنرانی گروهی از یاران امام علیه السلام، پس از بیعت

الفتوح: عمّار بن یاسر رو به علی بن ابی طالب علیه السلام کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! مردم داوطلبانه و رضایت‌مندانه با تو بیعت کردند. پس خوب است نزد اسامه بن زید و عبد الله بن عمر و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و کعب بن مالك بفرستی و آنان را فرا بخوانی تا آنچه را مردم، از مهاجر و انصار، پذیرفتند، بپذیرند [و بیعت کنند]. علی علیه السلام فرمود: «ما را به کسی که به ما تمایلی ندارد، نیازی نیست».

شرح الأخبار: به نقل از عبد الله بن موسی بن قادم: از سفیان ثوری شنیدم که با بلندترین صدایش می گفت: به خدا سوگند، من شك ندارم که طلحه و زبیر با علی - که دروذهای خدا بر او باد - بیعت کردند؛ اما بیعتش را شکستند. به خدا سوگند که آن دو در او هیچ [بهبانه ای برای پیمان شکنی خود] نیافتند؛ نه عیبی در دین و نه خیانتی در اموال.

الکافّة: به نقل از حسن - طلحه و زبیر، داوطلبانه و بدون اجبار، با علی علیه السلام بر روی منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند.

4 / 7 سخنرانی گروهی از یاران امام علیه السلام، پس از بیعتتاریخ الیعقوبی - پس از بیان بیعت مردم با امام علی علیه السلام - گروهی از انصار بر خاستند و سخن گفتند. نخستین کسی که سخن گفت، ثابت بن قیس بن شمّاس انصاری، خطیب انصار بود. او گفت: به خدا سوگند - ای امیر مؤمنان - که اگر آنان در حکومت، بر تو پیشی گرفتند، در دین، پیشی نگرفتند. اگر دیروز از تو پیش افتادند، تو امروز به آنان رسیدی. جایگاه تو پوشیده و منزلت تو ناشناخته نبود، و آنها در آنچه نمی دانستند، به تو نیازمند بودند، و تو با علمی که داری، به هیچ کس نیازمند نبودی و نیستی. سپس خزیمه بن ثابت انصاری (همان ذو الشهادتین) بر خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! ما برای این کار خود، کسی جز تو را نیافتیم و بازگشت، جز به تو نبود، و اگر راستش را در باره تو به خود بگوییم، تو پیش ترین مردمان در ایمان، و داناترین مردمان به خدا و نزدیک ترین مؤمنان به پیامبر خدا هستی. هر آنچه [از امتیاز و برتری که] آنان دارند، تو داری؛ ولی هر آنچه تو داری، آنان ندارند. صعصعة بن صوحان بر خاست و گفت: به خدا سوگند - ای امیر مؤمنان - که تو خلافت را آراستی و آن تو را نیاراست ، و تو آن را رفعت بخشیدی و آن تو را رفعت بخشید، و خلافت به تو نیازمندتر است تا تو به آن. سپس مالک بن حارث اشتر بر خاست و گفت: ای مردم! این مرد، وصی اوصیا و وارث علم پیامبران است و [در راه اسلام] بلاها چشیده و رنج ها کشیده است؛ کسی است که کتاب خدا به ایمان او، و پیامبر خدا به بهشتی بودنش گواهی داده است. کسی است که فضایل را به تمام و کمال، داراست، و در پیش گامی او و دانش و فضلش، نه قبلی ها شك داشته اند و نه بعدی ها. بعد، عقبه بن عمرو بر خاست و گفت: او کسی است که [در پرونده اش] روزی چون روز عقبه دارد و بیعتی چون بیعت رضوان. پیشوای هدایتگران است که هرگز بیم ستم از او نمی رود، و دانایی است که هرگز بیم نادانی اش نیست.

ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج 3 ص 457 (بخش پنجم/فصل یکم: بیعت نور).

الفصل الثامن: أقسام البيعة 8 / 1 بيعة الرجال لإرشاد_ في بيان البيعة للإمام الرضا عليه السلام _ جَلَسَ المأمونُ ووضَعَ للرّضا عليه السلام وِسَادَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ حَتَّى لَحِقَ بِمَجْلِسِهِ وَفَرَشَهُ ، وَأَجْلَسَ الرّضا عليه السلام عَلَيهِمَا فِي الخُضْرَةِ (1) وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ وَسَيْفٌ ، ثُمَّ أَمَرَ ابْنَهُ العَبَّاسَ بِنَ المَأمونِ يُبَايِعَ لَهُ أَوَّلَ النَّاسِ ، فَرَفَعَ الرّضا عليه السلام يَدَهُ فَتَلَقَّى بِهَا (2) وَجَهَ نَفْسِهِ وَبَطْنِهَا وَجُوهَهُمْ . فَقَالَ لَهُ المَأمونُ : أُبَسِّطُ يَدَكَ لِلْبَيْعَةِ . فَقَالَ الرّضا عليه السلام : إِنَّ رَسولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عليه وآله هَكَذَا كَانَ يُبَايِعُ . فَبَايَعَهُ النَّاسُ وَيَدُهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ . (3)

علل الشرائع عن الريان بن شبيب خال المعتصم أخي ماردة: إنَّ المأمونَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَأْخُذَ البَيْعَةَ لِنَفْسِهِ بِإِمْرَةِ المُؤْمِنِينَ ، ولِأَبِي الحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مَوْسَى الرّضا عليه السلام بِوِلَايَةِ العَهْدِ ، وَلِلْفَضْلِ بْنِ سَهْلِ بِالْوِزَارَةِ ، أَمَرَ بِثَلَاثَةِ كِرَاسِيٍّ تُنصَبُ لَهُمْ ، فَلَمَّا فَعَدُوا عَلَيْهَا أَذِنَ لِلنَّاسِ فَدَخَلُوا يُبَايِعُونَ ، فَكَانُوا يُصَدِّقُونَ بِأَيْمَانِهِمْ عَلَى أَيْمَانِ الثَّلَاثَةِ مِنْ أَعْلَى الإِبْهَامِ إِلَى أَعْلَى الخَنْصِرِ ، وَيَخْرُجُونَ ، حَتَّى بَايَعَ آخِرَ النَّاسِ فَتَى مِنَ الأَنْصَارِ ، فَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ مِنَ الخَنْصِرِ إِلَى أَعْلَى الإِبْهَامِ ، فَتَبَسَّمَ أَبُو الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ : كُلُّ مَنْ بَايَعَنَا بِبَيْعِ بَيْعِ الخَنْصِرِ ، غَيْرَ هَذَا الْفَتَى ، فَإِنَّهُ بَايَعَنَا بِعَقْدِهَا . فَقَالَ المَأمونُ : وَمَا فَسَخَ البَيْعَةَ مِنْ عَقْدِهَا ؟ قَالَ أَبُو الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَقْدُ البَيْعَةِ هُوَ مِنْ أَعْلَى الخَنْصِرِ إِلَى أَعْلَى الإِبْهَامِ ، وَفَسَخَهَا مِنْ أَعْلَى الإِبْهَامِ إِلَى أَعْلَى الخَنْصِرِ . قَالَ : فَمَآجِ النَّاسِ فِي ذَلِكَ ، وَأَمَرَ المَأمونُ بِإِعَادَةِ النَّاسِ إِلَى البَيْعَةِ عَلَى مَا وَصَفَهُ أَبُو الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ النَّاسُ : كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الإِمَامَةَ مَنْ لَا يَعْرِفُ عَقْدَ البَيْعَةِ ، إِنَّ مَنْ عَلِمَ لِأَوَّلَى بِهَا مِمَّنْ لَا يَعْلَمُ . قَالَ : فَحَمَلَهُ ذَلِكَ عَلَى مَا فَعَلَهُ مِنْ سَمِّهِ . (4)

- 1- في روضة الواعظين ومقاتل الطالبين : «الحضرة» بدل «الخضرة» .
- 2- في روضة الواعظين ومقاتل الطالبين وبحار الأنوار : «بظهرها» بدل «بها» .
- 3- الإرشاد : ج 2 ص 261 ، روضة الواعظين : ص 248 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 363 عن أبي الصلت وياسر نحوه ، بحار الأنوار : ج 49 ص 146 ح 23 ؛ مقاتل الطالبين : ص 455 عن يحيى بن الحسن العلوي .
- 4- علل الشرائع : ص 239 ح 1 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 238 ح 2 وفيه «أعلى الخنصر» بدل «الخنصر» في الموضوع الثاني ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 369 نحوه ، بحار الأنوار : ج 49 ص 144 ح 21 .

فصل هشتم : اقسام بیعت

8 / 1 بیعت مردان

فصل هشتم : اقسام بیعت 8 / 1 بیعت مردانالارشاد_ در بیان مراسم بیعتگیری برای امام رضا علیه السلام _ : مأمون جلوس کرد و برای رضا علیه السلام نیز دو پستی بزرگ گذاشت و به جایگاه جلوسش آمد و رضا علیه السلام را در حالی که جامه سبز بر تن داشت و عمامه و شمشیر بسته بود ، بر آن دو نشانند . سپس به فرزندش عباس بن مأمون، دستور داد تا به عنوان نخستین کس با ایشان بیعت کند . رضا علیه السلام دستش را بالا- برد و پشت آن را به طرف صورت خودش گرفت و کف آن را به طرف صورت حاضران . مأمون به ایشان گفت : دستت را برای بیعت، دراز کن . رضا علیه السلام فرمود : «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این گونه بیعت می کرد». پس مردم با ایشان بیعت کردند، در حالی که دست او بالاتر از دست آنان بود .

علل الشرائع_ به نقل از ریّان بن شبیب، دایمی معتصم و برادر مارده _ : مأمون چون خواست برای امیر المؤمنینی خود و ولایت عهدی ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و وزارت فضل بن سهل بیعت بگیرد ، دستور داد سه تخت برایشان نهادند و چون بر آنها نشستند ، به مردم، اجازه ورود داد و مردم برای بیعت وارد شدند و با دست راست خود ، از بالای انگشت شست تا بالای انگشت کوچک ، بر دست آن سه نفر می زدند و خارج می شدند. آخرین نفری که بیعت کرد، جوانی از انصار بود . او دست راست خود را از انگشت کوچک تا بالای شست بر دست آنان زد . ابو الحسن علیه السلام لبخندی زد و فرمود : «همه کسانی که با ما بیعت کردند، به [شیوه] فسخ بیعت، بیعت کردند، غیر از این جوان که با عقد بیعت با ما بیعت نمود». مأمون گفت : فرق فسخ بیعت با عقد آن چیست ؟ ابو الحسن علیه السلام فرمود : «عقد بیعت، از بالای انگشت کوچک تا بالای شست است و فسخ آن، از بالای شست تا بالای انگشت کوچک». مردم از این مطلب بر آشفتند . مأمون دستور داد تا مردم دوباره به شیوه ای که ابو الحسن علیه السلام گفته بود ، بیعت کنند . مردم گفتند : چگونه کسی که [شیوه] عقد بیعت را نمی داند، شایسته پیشوایی است؟! آن که می داند ، سزاوارتر به پیشوایی است از کسی که نمی داند . همین امر، مأمون را به مسموم کردن ایشان وا داشت .

8 / 2 بَيْعَةُ النِّسَاءِ بِالْكَلامِ صَحِيحُ الْبَخَارِيِّ عَنْ عَائِشَةَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُبَايِعُ النِّسَاءَ بِالْكَلامِ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا» (1). قَالَتْ: وَمَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَ امْرَأَةٍ إِلَّا امْرَأَةٌ يَمْلِكُهَا. (2)

1- الممتحنة : 12 .

2- صحيح البخاري : ج 6 ص 2637 ح 6788 ، مسند ابن حنبل : ج 9 ص 493 ح 25253 ، السنن الكبرى : ج 8 ص 254 ح 16566 ؛ مجمع البيان : ج 9 ص 414 ، بحار الأنوار : ج 21 ص 98 .

8 / 2 بیعت زنان با گفتار

8 / 2 بیعت زنان با گفتار صحیح البخاری_ به نقل از عایشه _ : پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان از طریق گفتار و با خواندن این آیه: «چیزی را شریک خدا قرار ندهند» بیعت می کرد . دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست هیچ زنی را لمس نکرد، مگر که با او محرم بود .

سنن ابن ماجة عن عائشة: وَاللَّهِ، مَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ، غَيْرَ أَنَّهُ يُبَايِعُهُنَّ بِالْكَلامِ . . . وَاللَّهِ، مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى النِّسَاءِ إِلَّا مَا أَمَرَهُ اللَّهُ، وَلَا مَسَّتْ كَفُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَّ امْرَأَةٍ قَطُّ، وَكَانَ يَقُولُ لِهِنَّ إِذَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ: قَدْ بَايَعْتُكُنَّ كَلَامًا. (1)

صحيح مسلم عن عائشة_ في بيان بَيْعَةِ النِّسَاءِ _ : مَا مَسَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امْرَأَةً قَطُّ، إِلَّا أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهَا، فَإِذَا أَخَذَ عَلَيْهَا فَأَعْطَتْهُ قَالَ: إِذْهَبِي فَقَدْ بَايَعْتُكِ. (2)

السيرة النبوية لابن هشام عن ابن إسحاق: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يُصَافِحُ النِّسَاءَ، إِنَّمَا كَانَ يَأْخُذُ عَلَيْهِنَّ، فَإِذَا أَقْرَنَ قَالَ: إِذْهَبْنَ فَقَدْ بَايَعْتُكُنَّ. (3)

أسد الغابة عن عقيلة بنت عبيد: جِئْتُ أَنَا وَأُمِّي قَرِيرَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ الْعُتَوَارِيَّةُ فِي نِسَاءٍ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ، فَبَايَعَنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ ضَارِبٌ عَلَيْهِ قَبْنَةً بِالْأَبْطَحِ، فَأَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ لَا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا الْآيَةَ كُلَّهَا، فَلَمَّا أَقْرَنَّا وَبَسَّ طَنَا أَيْدِينَا لِنُبَايِعَهُ، قَالَ: إِنِّي لَا أَمْسُ أَيْدِي النِّسَاءِ، فَاسْتَغْفَرَ لَنَا، فَكَانَتْ تِلْكَ بَيْعَتُنَا. (4)

مسند ابن حنبل عن أسماء بنت يزيد: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَمَعَ نِسَاءَ الْمُسْلِمِينَ لِلْبَيْعَةِ، فَقَالَتْ لَهُ أَسْمَاءُ: أَلَا تَحْسِرُ لَنَا عَنْ يَدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي لَسْتُ أَصَافِحُ النِّسَاءَ، وَلَكِنْ أَخَذْتُ عَلَيْهِنَّ. (5)

1- سنن ابن ماجة: ج 2 ص 960 ح 2875، صحيح البخاري: ج 5 ص 2025 ح 4983، صحيح مسلم: ج 3 ص 1489 ح 88 كلاهما نحوه.

2- صحيح مسلم: ج 3 ص 1489 ح 89، سنن أبي داود: ج 3 ص 133 ح 2941 وفيه «يد» بدل «بيده»، مسند ابن حنبل: ج 9 ص 422 ح 24883 وزاد فيه «يد» بعد «بيده».

3- السيرة النبوية لابن هشام: ج 2 ص 109، أسد الغابة: ج 7 ص 269 الرقم 7319، الإصابة: ج 8 ص 334 الرقم 11813 وليس فيه آخره «فقد بايعتكن».

4- أسد الغابة: ج 7 ص 237 الرقم 7225.

5- مسند ابن حنبل: ج 10 ص 436 ح 27643، المعجم الكبير: ج 24 ص 163 ح 417 و ص 182 ح 459، مسند إسحاق بن راهويه: ج 5 ص 183 ح 2309 وكلها نحوه، كنز العمال: ج 1 ص 105 ح 476.

سنن ابن ماجه_ به نقل از عایشه _ : به خدا سوگند که دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد ؛ بلکه با آنان از طریق گفتار، بیعت می کرد... . به خدا سوگند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زنان، پیمانی نگرفت، جز آنچه خداوند به او فرمان داده بود ، و کف دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز با کف دست زنی تماس پیدا نکرد ؛ بلکه هر گاه از آنان بیعت می گرفت، می فرمود : «من به وسیله کلام، با شما بیعت کردم» .

صحیح مسلم_ به نقل از عایشه، در بیان بیعت زنان _ : دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز [دست] زنی را لمس نکرد ؛ بلکه فقط از او پیمان می گرفت و چون به او پیمان می داد، می فرمود : «برو ؛ با تو بیعت کردم» .

السیرة النبویة، ابن هشام_ به نقل از ابن اسحاق _ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زنان [برای بیعت] دست نمی داد ؛ بلکه فقط از آنها پیمان می گرفت ، و چون می پذیرفتند، می فرمود : «بروید ؛ با شما بیعت کردم» .

أسد الغابة_ به نقل از عقيله دختر عبید _ : من و مادرم قریره عُنواری، دختر حارث، با عده ای از زنان مهاجر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله _ که در ابطح برایش خیمه ای زده بودند _ ، رفتیم و آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند . او از ما پیمان گرفت که چیزی را شریک خدا قرار ندهیم و تمام مفاد آیه را تا پایان آن ، بیعت گرفت . چون پذیرفتیم و دستمان را دراز کردیم تا با او بیعت کنیم ، فرمود : «من دست زنان را لمس نمی کنم» و برای ما طلب آموزش کرد . این، بیعت ما بود .

مسند ابن حنبل_ به نقل از اسماء دختر یزید _ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، زنان مسلمانان را برای بیعت جمع کرد . اسماء به ایشان گفت : ای پیامبر خدا ! آیا دستت را برای ما نمی گشایی ؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود : «من با زنان، دست نمی دهم ؛ بلکه از آنها پیمان می گیرم» .

سنن النسائي عن أميمة بنت رقيقة: أتيت النبي صلى الله عليه وآله في نسوة من الأنصار نبايعه، فقلنا: يا رسول الله، نبايعك على ألا نشرك بالله شيئاً، ولا نسرق، ولا نزني، ولا نأتي ببهتانٍ نفتريه بين أيدينا وأرجلنا، ولا نعصيك في معروفٍ. قال: فيما استطعتم وأطقتن. قالت: قلنا: الله ورسوله أرحم بنا، هلّم نبايعك يا رسول الله. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إني لا أصافح النساء، إنما قولي لِمِثَّةِ امْرَأَةٍ كَقَوْلِي لِامْرَأَةٍ وَاحِدَةٍ - أو مثل قولي لِامْرَأَةٍ وَاحِدَةٍ - . (1)

8 / 3 بيعت النساء بغمس أيديهن في إناء الماء الإمام علي عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يوافق النساء، فكان إذا أراد أن يبايع النساء، أتى بإناء فيه ماء فيغمس يده ثم يخرجها، ثم يقول: اغمسن أيديكن فيه، فقد بايعتكن. (2)

الكافي عن المفصل بن عمر: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف مسح رسول الله صلى الله عليه وآله النساء حين بايعهن؟ قال: دعا بمركنه (3) الذي كان يتوضأ فيه، فصب فيه ماء ثم غمس يده اليمنى، فكلما بايع واحدةً منهن قال: اغمسي يدك، فتغمس كما غمس رسول الله صلى الله عليه وآله. فكان هذا مماسحتة إياهن. (4)

1- سنن النسائي: ج 7 ص 149، مسند ابن حنبل: ج 10 ص 286 ح 27075، المستدرک علی الصحیحین: ج 4 ص 80 ح 6946 كلاهما نحوه، كنز العمال: ج 1 ص 106 ح 477.

2- الجعفریات: ص 80، النوادر للراوندي: ص 168 ح 263 كلاهما عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام، مستدرک الوسائل: ج 14 ص 277 ح 16709.

3- المرکن - بكسر الميم - : الإجابة (الصحاح: ج 5 ص 2126 «رکن»).

4- الكافي: ج 5 ص 526 ح 1، بحار الأنوار: ج 67 ص 187 ح 9.

8 / 3 بیعت زنان با دست فرو بردنشان در ظرف آب

سنن النسائی_ به نقل از امیمه دختر رقیقه _ : من با گروهی از زنان انصار برای بیعت، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و گفتیم : ای پیامبر خدا ! ما با تو بیعت می کنیم که به خدا شرك نوزیم ، دزدی نکنیم ، زنا نکنیم ، بچه های نامشروع را که می یابیم، با بهتان به شوهرانمان نبندیم ، و در هیچ کار نیکی، از تو نافرمانی نکنیم . فرمود : « تا جایی که می توانید و تاب می آورید» . گفتیم : خدا و پیامبر او، به ما مهربان ترند . دستت را بیاور تا با تو بیعت کنیم، ای پیامبر خدا ! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : « من با زنان، دست نمی دهم ؛ بلکه سخن من با صد زن، همانند سخنم با يك زن است» یا «مثل سخنم با يك زن است» .

8 / 3 بیعت زنان با دست فرو بردنشان در ظرف آب امام علی علیه السلام : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زنان دست نمی داد . از این رو، وقتی خواست با زنان بیعت کند، ظرف آبی آوردند و ایشان دستش را داخل آب می کرد و بیرون می آورد. سپس می فرمود : «دست هایتان را در آن فرو برید ؛ با شما بیعت کردم» .

الکافی_ به نقل از مفصل بن عمر _ : به امام صادق علیه السلام گفتم : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمانی که با زنان بیعت کرد، چگونه دست داد ؟ فرمود : «دستور داد ظرف وضویش را آوردند و در آن، آب ریخت. سپس دست راستش را در آن فرو برد ، و با هر يك از زنان که بیعت می کرد، می فرمود : «دستت را در آب فرو کن» و او دستش را در آب فرو می برد، چنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرو برده بود ، و این دست دادن ایشان با آنها بود» .

الكافي عن سعدان بن مسلم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَدْرِي كَيْفَ بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّسَاءَ؟ قُلْتُ: اللَّهُ أَعْلَمُ وَإِنْ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: جَمَعَهُنَّ حَوْلَهُ ثُمَّ دَعَا بِتَوْرٍ بِرَامٍ (1)، فَصَبَّ فِيهِ نَضُوحًا ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: إِسْمَعْنَ يَا هَؤُلَاءِ! أَبَايَعُكُمْ عَلَى الْأَلَا تُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقْنَ، وَلَا تَزْنِينَ، وَلَا تَقْتُلْنَ أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتِينَ بِبَهْتَانٍ تَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصِينَ بَعُولَتَكُمْ فِي مَعْرُوفٍ، أَفَرَرْتُنَّ؟ قُلْنَ: نَعَمْ. فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنَ التَّوْرِ، ثُمَّ قَالَ لَهُنَّ: إِغْمِسْنَ أَيْدِيَكُمْ، فَفَعَلْنَ، فَكَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرَةِ أَطْيَبَ مِنْ أَنْ يَمَسَّ بِهَا كَفٌّ أَثْنَى لَيْسَتْ لَهُ بِمَحْرَمٍ. (2)

الإمام الجواد عليه السلام: كَانَتْ مُبَايَعَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّسَاءَ أَنْ يَغْمَسَ يَدَهُ فِي إِنْاءٍ فِيهِ مَاءٌ ثُمَّ يُخْرِجَهَا، وَتَغْمَسَ النَّسَاءَ بِأَيْدِيَهُنَّ فِي ذَلِكَ الْإِنْاءِ؛ بِالْإِقْرَارِ وَالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالتَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ عَلَى مَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ. (3)

كتاب من لا يحضره الفقيه عن ربعي بن عبد الله: لَمَّا بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّسَاءَ وَأَخَذَ عَلَيْهِنَّ، دَعَا بِإِنْاءٍ فَمَلَأَهُ، ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ فِي الْإِنْاءِ ثُمَّ أَخْرَجَهَا، فَأَمَرَهُنَّ أَنْ يُدْخِلْنَ أَيْدِيَهُنَّ فِيْغْمَسْنَ فِيهِ. (4)

الطبقات الكبرى عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَدِينَةَ لِلْهِجْرَةِ، كَانَ نِسَاءً قَدْ أَسْلَمْنَ فَدَخَلْنَ عَلَيْهِ فَقُلْنَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِجَالَنَا قَدْ بَايَعوكَ وَإِنَّا نَحْبُ أَنْ نُبَايَعَكَ. قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَدْحٍ مِنْ مَاءٍ فَادَّخَلَ يَدَهُ فِيهِ، ثُمَّ أَعْطَاهُنَّ امْرَأَةً امْرَأَةً، فَكَانَتْ هَذِهِ يَبِيعَتُهُنَّ. (5)

1- التَّوْرُ: مِنَ الْأَوَانِي. وَالبُرْمَةُ: قِدْرٌ مِنْ حِجَارَةِ وَالْجَمْعُ: بَرْمٌ وَبِرَامٌ (لسان العرب: ج 4 ص 96 «تور») و ج 12 ص 45 «برم»).

2- الكافي: ج 5 ص 526 ح 2، بحار الأنوار: ج 21 ص 134 ح 24.

3- تحف العقول: ص 457، مشكاة الأنوار: ص 355 ح 1152 نحوه، بحار الأنوار: ج 21 ص 117 ح 14.

4- كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 3 ص 469 ح 4634، مشكاة الأنوار: ص 355 ح 1153 نحوه، وسائل الشيعة: ج 14 ص 152 ح 25449؛ تاريخ الطبري: ج 3 ص 62 عن أبان بن صالح نحوه.

5- الطبقات الكبرى: ج 8 ص 11، وراجع: تاريخ أصبهان: ج 2 ص 346 الرقم 630.

الكافی_ به نقل از سعدان بن مسلم _ : امام صادق علیه السلام فرمود : « آیا می دانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زنان چگونه بیعت کرد ؟ ». گفتم : خدا و فرزند پیامبر او، بهتر می دانند . فرمود : « آنها را پیرامون خود جمع کرد . سپس دیگی سنگی خواست و مشکی آب در آن ریخت . آن گاه دستش را در آن آب فرو برد و فرمود : گوش کنید، ای شمایان ! با شما بیعت می کنم بر این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید ، دزدی نکنید ، زنا نکنید ، فرزندانتان را نکشید ، بچه های نامشروع را که می یابید، با بهتان به شوهرانتان نبندید ، و در هیچ کار نیکی، از شوهرانتان نافرمانی نکنید . آیا می پذیرید ؟ . گفتند : آری . پس ، دستش را از دیگ بیرون آورد و سپس به آنان فرمود : حال، شما دست خود را در آن فرو برید . زنان چنین کردند . پس دست پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، پاک تر از آن بود که با آن دست، زن نامحرمی را لمس کند» .

امام جواد علیه السلام : روش بیعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زنان، این گونه بود که دستش را در ظرف آبی فرو می برد و بیرون می آورد . آن گاه زنان دست خود را در آن ظرف فرو می بردند، همراه با اقرار و ایمان به خدا و تصدیق پیامبر او و تعهداتی که از آنان می گرفت .

کتاب من لا یحضره الفقیه_ به نقل از ربیع بن عبد الله _ : زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زنان بیعت کرد و از آنان تعهد گرفت ، ظرفی طلبید و آن را پر از آب کرد . سپس دست خود را در آن فرو برد و بیرون آورد و به زنان دستور داد که دست خود را در آن فرو برند و آنها دستشان را در آب فرو می بردند .

الطبقات الکبری_ به نقل از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش _ : چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، زنانی که مسلمان شده بودند، خدمت ایشان رسیدند و گفتند : ای پیامبر خدا ! مردهای ما، با تو بیعت کرده اند و ما نیز دوست داریم با تو بیعت کنیم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قدح آبی خواست و دستش را در آن فرو برد . سپس دستور داد یکایک آن زنان، دست خود را در آن آب فرو بردند و این، بیعت آنان بود .

8 / 4 بَيْعَةُ النِّسَاءِ مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَحْكَامَ النِّسَاءِ... وَلَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُصَافِحَ غَيْرَ ذِي مَحْرَمٍ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ ثَوْبِهَا، وَلَا تُبَايِعَ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ ثَوْبِهَا. (1)

مشكاة الأنوار عن سعيدة وأيمنة أختي محمد بن أبي عمير: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْنَا: تَعُوذُ الْمَرْأَةُ أَخَاهَا فِي اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا: فَتُصَافِحُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْ وَرَاءِ ثَوْبٍ؛ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ الصُّوفَ يَوْمَ بَايَعَ النِّسَاءَ، فَكَانَتْ يَدُهُ فِي كُمَّهِ، وَهَنَّ يَمْسَحَنَّ أَيْدِيَهُنَّ عَلَيْهِ. (2)

الطبقات الكبرى عن عامر الشعبي: بَايَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النِّسَاءَ وَعَلَى يَدِهِ ثَوْبٌ. (3)

-
- 1- الخصال: ص 588 ح 12 عن جابر بن يزيد الجعفي عن الإمام الباقر عليه السلام، بحار الأنوار: ج 103 ص 256 ح 1.
 - 2- مشكاة الأنوار: ص 355 ح 1151، مستدرک الوسائل: ج 14 ص 278 ح 16711.
 - 3- الطبقات الكبرى: ج 8 ص 5، تفسير ابن كثير: ج 8 ص 126 بزيادة «قد وضعه على كفه» في آخره، تفسير القرطبي: ج 18 ص 71 نحوه، المصنّف لعبد الرزّاق: ج 6 ص 9 ح 9832 عن إبراهيم وفيه «يُصَافِحُ» بدل «بَايَعَ»؛ مجمع البيان: ج 9 ص 415 نحوه، بحار الأنوار: ج 67 ص 184.

8 / 4 بیعت زنان از پشت جامه

8 / 4 بیعت زنان از پشت جامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی بلند که در آن، احکام زنان را بیان می فرماید _ : برای زن جایز نیست که با نامحرم دست دهد، مگر از پشت جامه اش ، و نه بیعت کند، مگر از پشت جامه اش .

مشكاة الأنوار_ به نقل از سعیده و ایمنه، خواهران محمد بن ابی عمیر _ : خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم و گفتیم : آیا جایز است که زن از برادر ایمانی اش عیادت کند ؟ فرمود : «آری» . گفتیم: و با او دست دهد ؟ فرمود : «آری ، از پشت جامه» . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی که با زنان بیعت کرد، جامه پشمین پوشید و دستش در آستینش بود ، و زنان، دست خود را بر آن می کشیدند .

الطبقات الكبرى_ به نقل از عامر شعبی _ : پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که روی دستش پارچه ای بود ، با زنان بیعت کرد .

الفصل التاسع : أحكام البيعة 9 / 1 وجوب بيعة الإمام العادل عليه السلام على المكلفين الكتاب «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَ يُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا * سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسَّتِيهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» . (1)

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَفْضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَسْتَ مِنْ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدِ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» . (2)

1- .الفتح : 10 _ 11 .

2- .النحل : 91 _ 95 .

فصل نهم : احکام بیعت

9 / 1 وجوب بیعت با پیشوای عادل بر افراد مکلف

فصل نهم : احکام بیعت 9 / 1 وجوب بیعت با پیشوای عادل بر افراد مکلفقرآن (کسانی که با تو بیعت می کنند ، در حقیقت ، با خدا بیعت می کنند . دست خدا، بالای دست های آنهاست. پس هر که [بیعت] شکند ، در واقع ، به زیان خود می شکند ، و هر که به آنچه با خدا عهد کرده است، وفا کند، به زودی، خدا مزدی بزرگ به او می دهد . بر جای ماندگان از بادیه نشینان عرب [که در حدیبیه با تو در جنگ شرکت نکردند]، به زودی به تو خواهند گفت : اموال ما و کسانمان، ما را از جنگ باز داشتند . پس برای ما آمرزش بخواه . آنان چیزی را که در دل هایشان نیست، بر زبان خویش می رانند . بگو : اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند، چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد ؟ بلکه این خداست که به آنچه می کنید، همواره آگاه است» .

(و هر گاه با خدا پیمان بستید، به پیمان خدا وفا کنید و سوگندها [ی خود] را پس از استوار کردن آنها مشکیند، در حالی که خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده اید ؛ زیرا خدا آنچه را انجام می دهید، می داند . و مانند آن زنی که رشته خود را پس از محکم بافتن، پنبه می کرد، مباشید که سوگندهای خود را میان خویش، وسیله تقلّب سازید، [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر [در داشتن امکانات] افزون ترند . جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می آزمايد و روز قیامت در آنچه اختلاف می کردید، قطعاً برای شما توضیح خواهد داد . و اگر خدا می خواست، قطعاً شما را امتی واحد قرار می داد ؛ ولی هر که را بخواهد، بی راه و هر که را بخواهد، هدایت می کند و از آنچه انجام می دادید، حتماً سؤال خواهید شد . و زنهار ! سوگندهای خود را وسیله تقلّب میان خود قرار ندهید ، تا گامی، پس از استواری اش بلغزد ، و شما به [سزای] آن که [مردم را] از راه خدا باز داشته اید، دچار شکنجه شوید و برایتان عذابی بزرگ باشد» .

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (1)

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (2)

الحديثالفتوح: قالت الأنصار [للناس]: إنكم قد عرفتم فضل علي بن أبي طالب وسابقته وقربته ومنزلته من النبي صلى الله عليه وآله، مع علمه بحلالكم وحرامكم وحاجتكم إليه من بين الصحابة، ولن يألوكم نصحا، ولو علمنا مكان أحدٍ هو أفضل منه وأجمل لهذا الأمر وأولى به منه لدعوناكم إليه. فقال الناس كلهم بكلمة واحدة: رضينا به طائعين غير كارهين. فقال لهم علي عليه السلام: أخبروني عن قولكم هذا: «رضينا به طائعين غير كارهين». أحمق واجب هذا من الله عليكم، أم رأي رأيتموه من عند أنفسكم؟ قالوا: بل هو واجب أوجب الله عز وجل لك علينا. (3)

الاحتجاج عن الأصبع بن نباتة: كنت جالسا عند أمير المؤمنين عليه السلام فجاءه ابن الكوا فقال: يا أمير المؤمنين، من البيوت في قول الله عز وجل: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (4)؟ قال علي عليه السلام: نحن البيوت التي أمر الله بها أن تؤتى من أبوابها، نحن باب الله وبيوته التي يؤتى منه، فمن بايعنا وأقر بولايتنا فقد أتى البيوت من أبوابها، ومن خالفنا وفصل علينا غيرنا فقد أتى البيوت من ظهورها. (5)

1- الممتحنة: 12.

2- التوبة: 111.

3- الفتوح: ج 2 ص 435.

4- البقرة: 189.

5- الاحتجاج: ج 1 ص 540 ح 129، شرح الأخبار: ج 2 ص 343 ح 687 نحوه، بحار الأنوار: ج 23 ص 328 ح 9.

«ای پیامبر! چون زنان باایمان نزدت آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا نسازند، و دزدی نکنند، و زنا ندهند، و فرزندان خود را نکشند، و بچه های نامشروع را که یافته اند، با بهتان، به شوهر نبندند، و در کار نیک، از تو نافرمانی نکنند، با آنها بیعت کن و از خدا برایشان آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده مهربان است» .

«در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند، [و این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن، بر عهده اوست، و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید، شادمان باشید، و این، همان کامیابی بزرگ است» .

حدیثالفتوح: انصار [به مردم] گفتند: شما از برتری علی بن ابی طالب و پیشینه او و خویشاوندی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاهش نزد او آگاهید، و می دانید که او حلال و حرام [دین] شما را می داند، و از میان صحابه به او نیازمندید، و او هرگز از خیرخواهی به شما فروگذار نخواهد کرد. اگر کس دیگری را می شناختیم که از او برتر، و برای این امر، زینده تر و سزاوارتر از علی بود، قطعاً شما را به او فرا می خواندیم. مردم يك صدا فریاد زدند: با میل و رغبت، او را می پذیریم. علی علیه السلام به آنان فرمود: «به من بگوئید این که گفتید: با میل و رغبت، او را می پذیریم، آیا این را يك وظیفه الهی بر خود می دانید، یا این که نظر شخصی خودتان است؟». گفتند: نه، وظیفه ای است که خداوند عز و جل آن را در قبال تو بر ما واجب گردانیده است.

الاحتجاج_ به نقل از اصبع بن نباته _: نزد امیر مؤمنان علیه السلام نشسته بودم که ابن کوّاء وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! مراد از «خانه ها» در این سخن خداوند عز و جل چیست: «نیکی، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید؛ بلکه نیکی، آن است که تقوا پیشه کند و به خانه ها از در آنها وارد شوید؟» علی علیه السلام فرمود: «ماییم آن خانه هایی که خدا دستور داده است از درهای آنها وارد شوند. ماییم آن در خدا و خانه های او که باید از آن در وارد [آنها] شد. پس هر که با ما بیعت کند و به ولایت ما اقرار نماید، به این خانه ها از درهایشان وارد شده است، و هر که از ما سرپیچی نماید و دیگران را بر ما ترجیح دهد، در واقع، از پشت خانه ها وارد شده است» .

بحار الأنوار - مما ورد في استحباب زيارة المصافقة للأئمة عليهم السلام - : ثُمَّ تَضَعُ يَدَكَ الْيُمْنَى عَلَى الْقَبْرِ وَتَقُولُ : هَذِهِ يَدِي مُصَافِقَةٌ لَكَ عَلَى الْبَيْعَةِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْنَا ، فَاقْبَلْ ذَلِكَ مِنِّي يَا إِمَامِي . (1)

9 / 2 إجبار الإمام عليه السلام على قبول بيعة الناس مقاتل الطالبين عن يحيى بن الحسن العلوي : إن المأمون ووجهه إلى جماعة من آل أبي طالب ، فحملكهم إليه من المدينة ، وفيهم علي بن موسى الرضا ، فأخذ بهم على طريق البصرة حتى جاؤوه بهم ، وكان المتولي لأشخاصهم المعروف بالجلودي من أهل خراسان ، فقدم بهم على المأمون ، فأنزلهم دارا وأنزل علي بن موسى الرضا دارا ، ووجهه إلى الفضل بن سهل فأعلمه أنه يريد العقد له ، وأمره بالإجتماع مع أخيه الحسن بن سهل على ذلك ، ففعل واجتمعوا بحضرته . فجعل الحسن يعظم ذلك عليه ويعرفه ما في إخراج الأمر من أهله عليه ، فقال له : إني عاهدت الله أن أخرجها إلى أفضل آل أبي طالب إن ظفرت بالمنخوع ، وما أعلم أحدا أفضل من هذا الرجل ، فاجتمعوا معه على ما أراد . فأرسلهما إلى علي بن موسى عليه السلام ، فعرضنا ذلك عليه فأبى ، فلم يزل به وهو يأبى ذلك ويمتنع منه ، إلى أن قال له أحدهما : إن فعلت وإلا فعلنا بك وصنعنا ، ونهدده ، ثم قال له أحدهما : والله ، أمرني بصدرك عنك إذا خالفت ما يريد . ثم دعا به المأمون فخاطبه في ذلك فامتنع ، فقال له قولا شبيها بالتهدد ، ثم قال له : إن عمر جعل السورى في سبته أحدهم جدك وقال : من خالف فأضربوا عنقه ، ولا بد من قبول ذلك . فأجابته علي بن موسى إلى ما التمس . (2)

- 1- بحار الأنوار : ج 102 ص 198 الزيارة الحادية عشرة نقلاً عن نسخة قديمة في تأليف أصحابنا ، مستدرک الوسائل : ج 10 ص 223 ح 11901 نقلاً عن المزار القديم .
- 2- مقاتل الطالبين : ص 454 ، الإرشاد : ج 2 ص 259 ، روضة الواعظين : ص 247 ، الدرّ النظيم : ص 679 وكلها نحوه ، بحار الأنوار : ج 49 ص 145 ح 23 .

9 / 2 مجبور کردن امام علیه السلام به پذیرش بیعت مردم

بحار الأنوار_ در آنچه در باره مستحب بودن زیارت بیعت با ائمه علیهم السلام وارد شده است _: سپس دست راست را روی قبر می گذاری و می گویی: این دست من، به مثابه دست دادن به تو برای بیعتی است که بر ما واجب است. پس، آن را از من بپذیر، ای امام من!

9 / 2 مجبور کردن امام علیه السلام به پذیرش بیعت مردم مقاتل الطالبيين_ به نقل از یحیی بن حسن علوی _: مأمون، مأمورانی را نزد گروهی از خاندان ابو طالب فرستاد و آنها را از مدینه نزد خویش آورد. علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در میان آنان بود. آن عده را از راه بصره حرکت دادند تا این که نزد مأمون آوردند. مسئول انتقال آنان، شخصی بود معروف به جلودی از اهالی خراسان. او آن گروه را به نزد مأمون آورد. مأمون، آنان را در منزلی اسکان داد و علی بن موسی الرضا علیه السلام را در منزلی دیگر. آن گاه به فضل بن سهل پیغام داد که می خواهد برای وی بیعت بگیرد، و به فضل دستور داد با برادرش حسن بن سهل نزد او روند. فضل چنین کرد و هر دو به حضور مأمون رسیدند. حسن شروع به بیان دشواری ها و خطرات این کار کرد و به او گفت که اگر خلافت را از خاندان بنی عباس خارج سازد، چه عواقبی ممکن است در پی داشته باشد. مأمون به او گفت: من با خدا پیمان بستم که اگر بر آن مخلوع (امین عباسی) پیروز شوم، خلافت را به برترین فرد از خاندان ابو طالب بسپارم، و من هیچ کس را برتر از این مرد نمی شناسم. پس برادران سهل با خواسته مأمون موافقت کردند. مأمون، آن دو را نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام فرستاد و برادران سهل، ولایت عهدی را به ایشان پیشنهاد کردند؛ لیکن امام علیه السلام سر باز زد. آن دو، اصرار می کردند و امام علیه السلام سر باز می زد و امتناع می ورزید، تا آن که یکی از آن دو به امام گفت: اگر پذیرفتی که هیچ، وگرنه با تو چنین و چنان می کنیم. و امام علیه السلام را تهدید کرد. سپس دیگری گفت: به خدا سوگند، مأمون به ما دستور داده است که چنانچه با خواسته او مخالفت نمایی، گردنت زده شود. پس از آن، مأمون، امام علیه السلام را خواست و در این باره با ایشان سخن گفت؛ ولی باز امام علیه السلام امتناع ورزید. مأمون سخنی تهدیدآمیز به امام علیه السلام گفت و سپس اظهار داشت: عمر، شورایی شش نفره تشکیل داد که یکی از اعضای آن، جدّ تو بود، و گفت: هر کس مخالفت کرد، او را گردن بزنی، و باید بپذیرد. در این هنگام، علی بن موسی الرضا علیه السلام به درخواست مأمون، پاسخ مثبت داد.

الأُمالي للصدوق عن ياسر: لَمَّا وُلِّيَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ العَهْدَ ، سَمِعْتُهُ وَقَدْ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مُكْرَهُ مُضْطَرٌّ ، فَلَا تُؤَاخِذْنِي كَمَا لَمْ تُؤَاخِذْ عَبْدَكَ وَنَبِيَّكَ يَوْسُفَ حِينَ دُفِعَ إِلَى وِلَايَةِ مِصْرَ . (1)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن محمد بن عرفة: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، مَا حَمَلَكَ عَلَى الدُّخُولِ فِي وِلَايَةِ العَهْدِ ؟ فَقَالَ : مَا حَمَلَ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الدُّخُولِ فِي الشُّورَى . (2)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن الريان بن الصلت: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مَوْسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْتُ لَهُ : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، النَّاسُ يَقُولُونَ : إِنَّكَ قَبِلْتَ وِلَايَةَ العَهْدِ مَعَ إِظْهَارِكَ الرُّهْدَ فِي الدُّنْيَا ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كِرَاهَتِي لِذَلِكَ ، فَلَمَّا حُيِّرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَبَيْنَ القِتْلِ ، اخْتَرْتُ القَبُولَ عَلَى القِتْلِ . وَيَحْتَمُّ أَمَّا عَلِمُوا أَنَّ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ نَبِيًّا وَرَسُولًا ، فَلَمَّا دَفَعَتْهُ الصَّرُورَةُ إِلَى تَوَلِّي خَزَائِنِ العَزِيزِ قَالَ : «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيفٌ عَلِيمٌ» (3) ! وَدَفَعْتَنِي الصَّرُورَةَ إِلَى قَبُولِ ذَلِكَ عَلَى إِكْرَاهٍ وَإِجْبَارٍ بَعْدَ الإِشْرَافِ عَلَى الهَلَاكِ ، عَلَى أَنِّي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الأَمْرِ إِلَّا دُخُولَ خَارِجٍ مِنْهُ ، فَأَلَى اللَّهُ المُشْتَكِي وَهُوَ المُسْتَعَانُ . (4)

1- الأُمالي للصدوق : ص 757 ح 1022 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 364 نحوه ، روضة الواعظين : ص 252 ، بحار الأنوار : ج 49 ص 130 ح 5 .

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 141 ح 4 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 364 ، بحار الأنوار : ج 49 ص 140 ح 14 .

3- يوسف : 55 .

4- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 139 ح 2 وص 138 ح 1 ، علل الشرائع : ص 238 ح 2 كلاهما عن الحسن بن موسى نحوه وص 239 ح 3 ، الأُمالي للصدوق : ص 130 ح 118 ، روضة الواعظين : ص 247 ، بحار الأنوار : ج 49 ص 130 ح 4 وراجع : تفسير العياشي : ج 2 ص 180 ح 38 والخرائج والجرائح : ج 2 ص 766 ح 86 .

الأمالی، صدوق_ به نقل از یاسر_ : چون امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی تعیین شد، دستانش را به سوی آسمان بر داشت و فرمود: «بار خدایا! تو می دانی که من مجبور و ناچار شدم . پس مرا مؤاخذه مفرما، چنان که بنده ات و پیامبرت یوسف را آن گاه که به پذیرش حکومت مصر وادارش کردند ، مؤاخذه نمودی» .

عیون أخبار الرضا علیه السلام_ به نقل از محمد بن عرفه _ : به امام رضا علیه السلام گفتم : ای پسر پیامبر خدا! چه چیزی شما را به پذیرش ولایت عهدی وا داشت ؟ فرمود : «همان چیزی که جدم امیر مؤمنان علیه السلام را به پذیرش [عضویت در] شورا [ای عمر] وا داشت» .

عیون أخبار الرضا علیه السلام_ به نقل از ریّان بن صلت _ : خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و گفتم : ای پسر پیامبر خدا! مردم می گویند : شما با آن که وانمود می کنید به دنیا بی رغبتید ، ولایت عهدی را پذیرفتید ! فرمود : «خدا می داند که من از آن بیزار بودم ؛ اما چون میان پذیرش آن و کشته شدن، مخیر شدم ، پذیرفتن را بر کشته شدن برگزیدم . وای بر آنان ! مگر نمی دانند که یوسف علیه السلام پیامبر و رسول بود ؛ اما چون ناچار شد خزانه داری عزیز [مصر] را بپذیرد ، به او گفت : «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگرهبانی دانا هستم» . من نیز با زور و اجبار و پس از آن که در آستانه کشته شدن قرار گرفتم ، ناچار به پذیرش آن شدم ، منتها پذیرفتن این کار از جانب من، مانند نپذیرفتن آن است . به خدا شکوه می کنم و از او یاری می جویم» .

الأُمالي للصدوق عن أبي الصلت الهروي: إنَّ المأمون قال للرِّضا عليه السلام: يابن رسولِ اللهِ، قد عرفتُ فضلكَ وعلمكَ ورُهدكَ وورعكَ وعبادتكَ، وأراكَ أحقَّ بالخِلافةِ مِنِّي. فقالَ الرِّضا عليه السلام: بالعبوديةِ لله عز وجل أفتخرُ، وبالزُّهدِ في الدُّنيا أرجو النِّجاةَ مِن شرِّ الدُّنيا، وبالورعِ عن المحارمِ أرجو الفوزَ بالمغانمِ، وبالتواضعِ في الدُّنيا أرجو الرِّفعةَ عندَ اللهِ عز وجل. فقالَ له المأمونُ: إنِّي قد رأيتُ أن أعزَلَ نفسي عن الخِلافةِ وأجعلُها لكَ وأبايعكَ. فقالَ له الرِّضا عليه السلام: إن كانتَ هذه الخِلافةُ لكَ وجعلها اللهُ لكَ، فلا يجوزُ أن تخلعَ لباسا ألبسهَ كهُ اللهُ وتجعلهُ لغيركُ، وإن كانتَ الخِلافةُ ليستَ لكَ، فلا يجوزُ لكَ أن تجعلَ لي ما ليسَ لكَ! فقالَ له المأمونُ: يابن رسولِ اللهِ، لا بُدَّ لكَ مِن قبولِ هذا الأمرِ. فقالَ: لستُ أفعَلُ ذلكَ طائعا أبدا. فما زالَ يجهدُ به أياما حتَّى يبسَ من قبوله، فقالَ له: فإن لم تقبلِ الخِلافةَ ولم تُحب مبايعتي لكَ، فكُن وليَّ عهدي لتكونَ لكَ الخِلافةُ بعدي. فقالَ الرِّضا عليه السلام: وَاللَّهِ، لقد حدَّثني أبي عن أبائه، عن أمير المؤمنين، عن رسولِ اللهِ صلى اللهُ عليه وآله: أتى أخرجُ من الدُّنيا قبلكَ مقتولا بالسِّمِّ مظلوما، تبكي عليَّ ملائكةُ السَّماءِ وملائكةُ الأرضِ، وأدفنُ في أرضِ غربةٍ إلى جنبِ هارونَ الرِّشيدِ. فبكى المأمونُ، ثمَّ قالَ له: يابن رسولِ اللهِ، ومن الذي يقتلُك، أو يقدرُ على الإساءةِ إليكَ وأنا حيٌّ؟ فقالَ الرِّضا عليه السلام: أما إنِّي لو أشاءُ أن أقولَ من الذي يقتلُني لقلتُ. فقالَ المأمونُ: يابن رسولِ اللهِ، إنَّما تريدُ بقولكَ هذا التَّخفيفَ عن نفسكَ، ودفعَ هذا الأمرِ عنكَ، ليقولَ النَّاسُ: إنَّك زاهدٌ في الدُّنيا. فقالَ الرِّضا عليه السلام: وَاللَّهِ، ما كذبتُ منذُ خلقتُني ربِّي عز وجل، وما زهدتُ في الدُّنيا للدُّنيا، وإنِّي لأعلمُ ما تريدُ. فقالَ المأمونُ: وما أريدُ؟ قالَ: لي الأمانُ على الصِّدقِ؟ قالَ: لكَ الأمانُ. قالَ: تريدُ بذلكَ أن يقولَ النَّاسُ: إنَّ عليَّ بنَ موسى لم يزهد في الدُّنيا، بل زهدتِ الدُّنيا فيه، ألا ترونَ كيفَ قبلَ ولايةِ العهدِ طمعا في الخِلافةِ؟ فغضبَ المأمونُ، ثمَّ قالَ: إنَّك تتلقاني أبدا بما أكرههُ، وقد أمنتَ سَطواتي، فباللهِ أقسمُ! لئن قبلتَ ولايةَ العهدِ وإلا أجبرتُك على ذلكَ، فإن فعلتَ وإلا ضربتُ عنقكَ. فقالَ الرِّضا عليه السلام: قد نهاني اللهُ عز وجل أن ألقِيَ بيدي إلى التَّهلكةِ، فإن كانَ الأمرُ على هذا فافعل ما بدا لكَ، وأنا أقبلُ ذلكَ، على أنِّي لا أوَّلِي أحدا، ولا أعزِلُ أحدا، ولا أنقضُ رسما ولا سنَّةً، وأكونُ في الأمرِ مِن بعيدٍ مُشيرا. فرَضِي منه بذلكَ، وجعلهُ وليَّ عهدهِ على كراهةٍ منه عليه السلامَ لذلكَ. (1)

1- الأُمالي للصدوق: ص 125 ح 115، عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 2 ص 139 ح 3، علل الشرائع: ص 237 ح 1، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 362 نحوه، روضة الواعظين: ص 246، بحار الأنوار: ج 49 ص 128 ح 3.

الأمالی، صدوق_ به نقل از ابو صلت هروی _ : مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: ای پسر پیامبر خدا! من از فضل و دانش و زهد و پارسایی و عبادت تو آگاهم و تو را به خلافت، سزاوارتر از خودم می دانم. امام رضا علیه السلام فرمود: «به بندگی خدای عز و جل افتخار می کنم، و با زهد به دنیا، امید رهایی از شرّ دنیا را دارم، و با پارسایی از حرام ها، در رسیدن به سودها [ای اخروی] امید بسته ام، و با فروتنی در دنیا، به بلندی مقام در نزد خداوند عز و جل چشم دارم». مأمون گفت: من در نظر دارم خودم را از خلافت عزل کنم و آن را به تو واگذارم و با تو بیعت کنم. امام رضا علیه السلام به او فرمود: «اگر این خلافت، حقّ توست و خداوند، آن را برایت قرار داده است، پس جایز نیست جامه ای را که خداوند بر تو پوشانده است، در آوری و بر دیگری ببوشانی، و اگر خلافت، حقّ تو نیست، تو حق نداری چیزی را که متعلق به تو نیست، به من واگذاری!». مأمون گفت: ای پسر پیامبر خدا! باید این کار را بپذیری. فرمود: «هرگز به میل خود، این کار را نمی کنم». مأمون چند روزی به امام علیه السلام اصرار ورزید، تا این که از پذیرفتن او نومید شد و گفت: پس اگر خلافت را نمی پذیری و بیعت مرا با خود دوست نمی داری، لا اقل ولی عهد من باش تا بعد از من، خلافت به تو برسد. امام رضا علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، پدرم از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم حدیث کرد که من پیش از تو، به زهر ستم، کشته می شوم و از دنیا می روم و فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین بر من می گریند و در دیار غربت، کنار هارون الرشید به خاک سپرده می شوم». مأمون گریست و سپس گفت: ای پسر پیامبر خدا! تا من زنده ام، چه کسی جرئت می کند تو را بکشد، یا می تواند به تو بدی و جسارت کند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «اگر بخواهم بگویم چه کسی مرا می کشد، می توانم بگویم». مأمون گفت: «ای پسر پیامبر خدا! تو با این سخت می خواهی از زیر بار، شانه خالی کنی و این کار را از خودت دور کنی تا مردم بگویند: تو به دنیا زاهدی». امام رضا علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، از زمانی که پروردگارم عز و جل مرا آفریده است، دروغی نگفته ام، و به خاطر دنیا زهد نفروخته ام، و من می دانم مقصود تو چیست». مأمون گفت: مقصودم چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «در امانم که حقیقت را بگویم؟». گفت: در امانی. فرمود: «مقصودت از این کار، آن است که مردم بگویند: علی بن موسی نبود که به دنیا زهد داشت؛ بلکه این دنیا بود که [تا کنون] به او پشت کرده بود. آیا نمی بینید که چگونه به طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفت؟». مأمون در خشم آمد و گفت: تو همیشه با من، ناخوشایند برخورد می کنی، و خود را از خشم من در امان می دانی. به خدا سوگند می خورم که اگر ولایت عهدی را نپذیری، تو را به آن مجبور می سازم، و چنانچه زیر بار نروی، گردنت را می زنم. امام رضا علیه السلام فرمود: «خداوند عز و جل مرا نهی فرموده از این که با دست خود، خویشتن را به کشتن دهم. حال که چنین است، پس هر طور صلاح می دانی، عمل کن و من آن را می پذیرم، به شرط آن که کسی را عزل و نصب نکنم، و آیین و قانونی را نقض نکنم، و دورادور، مشورت دهم». مأمون قبول کرد و امام علیه السلام را بر خلاف میل و خواستش، ولی عهد خود قرار داد.

9 / 3 يَبْعَةُ مَنْ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ إِمَامَ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَايَعَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَعَبَدَ اللَّهَ بَنَ عَبَّاسٍ، وَعَبَدَ اللَّهَ بَنَ جَعْفَرٍ وَهُمْ صِغَارٌ لَمْ يَبْلُغُوا. قَالَ: وَلَمْ يُبَايِعْ صَغِيرًا إِلَّا مِتًّا. (1)

1- .المعجم الكبير : ج 3 ص 115 ح 2843 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 180 كلاهما عن عبد العزيز الدراوردي ؛ ينابيع المودة : ج 3 ص 150 نحوه وراجع : الإرشاد : ج 2 ص 287 وتحف العقول : ص 452 والاحتجاج : ج 2 ص 446 والاختصاص : ص 100 .

9 / 3 بیعت افراد نابالغ

9 / 3 بیعت افراد نابالغ امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش علیه السلام _ پیامبر صلی الله علیه و آله با حسن و حسین علیهم السلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر، با آن که کودکانی نابالغ بودند، بیعت کرد و با هیچ کودکی بجز ما بیعت نکرد.

9 / 4 بيعة غير الإمام العادل لإمام الحسين عليه السلام_ لَمَّا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ : مَا تَرَى أَنْ تَصْنَعَ إِنْ دُعِيتَ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ ؟ _ أَتَى أَبَايُحَ لِيَزِيدَ ! وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ ، مُعَلِّنُ الْفِسْقِ ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ ، وَيَلْعَبُ بِالْكِلَابِ وَالْفُهُودِ ، وَيُبْغِضُ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ ! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا . (1)

الإمام الحسين عليه السلام_ لَوَالِي الْمَدِينَةِ _ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ ، وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ ، شَارِبُ الْخَمْرِ ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ ، مُعَلِّنُ الْفِسْقِ ، لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ ، وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ ، وَلَكِنْ نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ ، وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ ، أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ . (2)

9 / 5 قَبُولُ بَيْعَةِ النَّاسِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ _ : أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارَؤُا (3) عَلَى كِطَّةٍ 4 ظَالِمٍ ، وَلَا سَغَبٍ (4) مَظْلُومٍ ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا ، وَلَسَّ قَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا ، وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ . (5)

- 1- .الفتوح : ج 5 ص 12 ، مقتل الحسين للخوارزمي : ج 1 ص 182 وفيه «ونحن» بدل «ويبغض» .
- 2- .اللهوف : ص 98 ، مثير الأحران : ص 24 نحوه ، بحار الأنوار : ج 44 ص 325 ؛ الفتوح : ج 5 ص 14 .
- 3- .قارَهِ مُقَارَةً : أَي قَرَّ مَعَهُ وَسَكَنَ ، وَهُوَ تَفَاعَلٌ مِنَ الْقَرَارِ (لسان العرب : ج 5 ص 85 «قرر»).
- 4- .سَغَبِ الرَّجُلِ يَسْغَبُ وَسَغَبَ يَسْغُبُ : جَاعَ (لسان العرب : ج 1 ص 468 «سغب»).
- 5- .نهج البلاغة : الخطبة 3 ، علل الشرائع : ص 151 ح 12 ، معاني الأخبار : ص 362 ح 1 ، الإرشاد : ج 1 ص 289 والثلاثة الأخيرة عن ابن عباس ، بحار الأنوار : ج 29 ص 499 ح 1 .

9 / 4 بیعت با پیشوای غیر عادل**9 / 5 پذیرفتن بیعت مردم**

9 / 4 بیعت با پیشوای غیر عادل امام حسین علیه السلام در پاسخ به عبد الله بن زبیر که گفت: اگر به بیعت با یزید فرا خوانده شدی، چه می کنی؟ - چگونه با یزید بیعت کنم، در حالی که او آدمی گنه پیشه است، آشکارا گناه می کند، شراب می خورد، با سگ ها و یوزپلنگ ها بازی می کند، و یادگار خاندان پیامبر را دشمن می دارد؟ نه، به خدا! هرگز چنین نخواهد شد.

امام حسین علیه السلام به حاکم مدینه - ای امیر! ما خاندان نبوت و کانون رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگانیم. خداوند به ما آغاز کرد و به ما پایان برد، در حالی که یزید، آدم گنه آلودی است، شراب می خورد، آدم می کشد، و آشکارا فسق و فجور می کند. این مقام، حق او نیست، و آدمی چون من، با چون او بیعت نمی کند. با این حال، هم ما و هم شما تا فردا صبح، صبر می کنیم و خواهیم دید که کدام يك از ما به خلافت و بیعت، سزاوارتر است.

9 / 5 پذیرفتن بیعت مردم امام علی علیه السلام در یکی از خطبه هایش - سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود حضور مردم، و اتمام حجّت با وجود یاور، و این که خدا از عالمان، پیمان گرفته است تا در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستم دیده ساکت ننشینند، هر آینه ریسمان شتر خلافت را بر گردش می افکندم و عطایش را به لقایش می بخشیدم، و شما می دیدید که این دنیای شما در نظر من، از تیزی (آب بینی) يك بز، پست تر است.

9/6 وَضَعُ الشَّرْطِ مِنْ قِبَلِ الْإِمَامِ أَوْ مِنْ قِبَلِ النَّاسِرِ سَوَى اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بِإِعْوَانِي عَلَى الْإِثْمِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا وَلَا تَزْنُوا . . . فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ . (1)

الإصابة عن سهل بن سعد: بايعتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا وَأَبُو ذَرٍّ وَعُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ وَمُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَسَادِسُ ، عَلَى الْإِثْمِ لَوْ مَتَّعْتُهُ لَأَنْتَمِ . فَاسْتَقَالَ السَّادِسُ فَأَقَالَهُ . (2)

عدّة الداعي: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ: أَلَا تُبَايِعُونِي؟ فَقَالُوا: قَدْ بَايَعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: تُبَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئًا. فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ تَقَعُّ الْمَخْصَرَةِ (3) مِنْ يَدِ أَحَدِهِمْ فَيَنْزِلُ لَهَا وَلَا يَقُولُ لِأَحَدٍ: نَاوَلْنِيهَا . (4)

1- . صحيح البخاري : ج 1 ص 15 ح 18 ، سنن الدارمي : ج 2 ص 668 ح 2362 ، السنن الكبرى : ج 8 ص 34 ح 15842 كلّها عن عبادة بن الصامت ، كنز العمال : ج 1 ص 101 ح 453 .

2- . الإصابة : ج 3 ص 66 الرقم 3204 ، تاريخ دمشق : ج 20 ص 384 الرقم 2427 ، تهذيب الكمال : ج 10 ص 299 الرقم 2224 وليس فيه «ومحمد بن مسلمة» ، كنز العمال : ج 1 ص 324 ح 1516 .

3- . المخصرة كالسوط ، وكلّ ما اختصر الإنسان بيده فأمسكه من عصا ونحوها (الصحاح : ج 2 ص 646 «خصر»).

4- . عدّة الداعي : ص 89 ، بحار الأنوار : ج 96 ص 158 ح 37 .

9 / 6 شرطگذاری از جانب امام یا از جانب مردم

9 / 6 شرط گذاری از جانب امام یا از جانب مردم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: با من بیعت کنید بر این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید، و دزدی و زنا نکنید... . پس، هر يك از شما [به این بیعت و شرط ها] وفا کرد، مزدش با خداست، و هر کس چیزی از آنها را مرتکب شد و در همین دنیا مجازات دید، آن مجازات، کفاره آن گناه اوست، و هر کس چیزی از آنها را مرتکب شد و خدا آن را پوشیده داشت، سر و کارش با خود خداست. اگر خواست، او را می بخشد و اگر خواست، کیفرش می دهد.

الإصابة_ به نقل از سهل بن سعد _ : من و ابو ذر و عبادة بن صامت و محمد بن مسلمة و ابو سعید خُدري و نفر ششمی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردیم بر این که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری در ما کارگر نیفتد. آن نفر ششم بعداً معافیت طلبید و پیامبر صلی الله علیه و آله او را [از این بیعت و تعهدش] معاف داشت.

عدّة الداعی: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «با من بیعت نمی کنید؟». گفتند: پیش تر با شما بیعت کرده ایم، ای پیامبر خدا! فرمود: «با من بیعت کنید بر این که از مردم چیزی نخواهید». از آن پس، اگر چوب دستی از دست یکی از آنها می افتاد، خودش برای بر داشتن آن [از مرکبش] پیاده می شد و به هیچ کس نمی گفت: آن را به من بده.

تاريخ اليعقوبي: بايع الناس إلا ثلاثة نفرٍ من قُريشٍ: مروان بن الحَكَم، وسعيد بن العاص، والوليد بن عُقبَة، وكان لسان القوم فقال: يا هذا، إنك قد وترتنا (1) جميعاً، أما أنا فقتلت أبي صبراً (2) يوم بدر، وأما سَعِيدٌ فقتلت أباه يوم بدر - وكان أبوه من نور قُريش - وأما مروانُ فسَدَّ تَمَّت أباه وعبت على عثمان حين صدَّه إليه . . . فتبايعنا على أن نضعَ عنَّا ما صدَّ بنا، وتُعفيَ لنا عمَّا في أيدينا، وتقتلَ قتلَةَ صاحبنا . فغضبَ عليٌّ عليه السلام وقال: أمَّا ما ذكرت من وتري إياكم، فالحقُّ وتركم . وأما وضعي عنكم ما صدَّ بتم، فليس لي أن أضعَ حقَّ الله تعالى . وأما إعفائي عمَّا في أيديكم، فما كان لله وللمسلمين فالعدلُ بينكم . وأما قتلي قتلَةَ عثمان، فلو لزمني قتلهم اليوم لزمني قتالهم غدًا، ولكن لكم أن أحملكُم على كتابِ الله وسنةِ نبيِّه، فمن ضاقَ عليه الحقُّ فالباطلُ عليه اضيقُ، وإن شئتم فالحقوا بملاحقكم . فقال مروانُ: بل نُبأيعك، ونُقيمُ معك، فترى وترى . (3)

الإمام الصادق عليه السلام: أتى رجلٌ رسولَ الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسولَ الله، إني جئتُك أبايعك على الإسلام . فقال له رسولُ الله صلى الله عليه وآله: أبايعك على أن تقتلَ أباك، فقبضَ الرجلُ يده فأنصَرَ رَفَ، ثمَّ عادَ، فقال: يا رسولَ الله، إني جئتُ على أن أبايعك على الإسلام . فقال له: على أن تقتلَ أباك، قال: نعم، فقال له رسولُ الله صلى الله عليه وآله: إنا والله لا نأمرُكم بقتلِ آبائكم، ولكن الآن علمتُ منك حقيقةَ الإيمانِ وأنتَ لَنْ تَنَحِّدَ من دونِ الله وليجئةً (4)، أطيعوا آباءكم فيما أمروكم، ولا تطيعوهم في معاصي الله . (5)

1- وَتَرَتُ الرَّجُلُ: إذا قتلت له قتيلاً (لسان العرب: ج 5 ص 274 «وتر»).

2- قَتَلَهُ صَبْرًا: كُلُّ ذِي رُوحٍ يُوَثِّقُ حَتَّى يُقْتَلَ (المصباح المنير: ص 331 «صبر»).

3- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 178، بحار الأنوار: ج 32 ص 19 ح 7؛ الفتوح: ج 2 ص 442، شرح نهج البلاغة: ج 7 ص 38 كلاهما نحوه .

4- الْوَلِيْجَةُ: كُلُّ مَا يَتَّخِذُهُ الْإِنْسَانُ مُعْتَمِدًا عَلَيْهِ (مفردات ألفاظ القرآن: ص 883 «ولج»).

5- المحاسن: ج 1 ص 386 ح 856 عن أبي خديجة وح 857 عن داود بن فرقد، تفسير العياشي: ج 2 ص 83 ح 31 عن أبي العباس وكلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 68 ص 281 ح 33؛ الإصابة: ج 3 ص 426 الرقم 4277 عن طلحة بن البراء نحوه .

تاریخ الیعقوبی: مردم همه بیعت کردند، بجز سه نفر از قریش: مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه که زبان آنان بود. او گفت: ای مرد! تو از همه ما کُشته ای: پدر مرا در روز بدر، گت بسته گردن زدی، پدر سعید را هم _ که از نور قریش بود _ در بدر کشتی، و به پدر مروان دشنام دادی و از عثمان، هنگامی که او را به خود ملحق کرد، بدگفتی... پس با تو بیعت می کنیم به این شرط که آنچه را به دست آورده ایم، از ما نگیری، و کاری به دارایی های ما نداشته باشی، و قاتلان عثمان را بکشی. علی علیه السلام در خشم شد و فرمود: «اما این که گفتی من از شما کشته ام، [نه؛ بلکه] این حق است که از شما کشته است، و اما این که آنچه را به دست آورده اید، از شما نادیده بگیرم، مرا نرسد که حق خدا را نادیده بگیرم، و اما این که کاری به دارایی های شما نداشته باشم، آنچه مال خدا و مسلمانان باشد، عدالت، دامنجان را خواهد گرفت، و اما این که قاتلان عثمان را بکشم، اگر امروز کشتن آنها بر من واجب باشد، فردا هم نبرد با آنان بر من واجب خواهد بود؛ لیکن به نفع شماست (/وظیفه من در قبال شماست) که شما را بر کتاب خدا و سنت پیامبرش وا دارم؛ زیرا کسی که حق بر او تنگ آید، باطل بر او تنگ تر خواهد آمد. در غیر این صورت، از پی کار خویش بروید». مروان گفت: نه، با تو بیعت می کنیم و در کنارت می مانیم، تا تو و ما بینیم چه می شود.

امام صادق علیه السلام: مردی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من آمده ام که با تو بر اسلام بیعت کنم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «با تو بیعت می کنم به این [شرط] که پدرت را بکشی». مرد دستش را پس کشید و رفت. سپس برگشت و گفت: ای پیامبر خدا! من آمده ام که بر اسلام با تو بیعت کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «به این [شرط] که پدرت را بکشی». مرد گفت: باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «به خدا سوگند که ما شما را به کشتن پدرانتان فرمان نمی دهیم؛ اما اکنون دانستم که تو حقیقتاً ایمان داری، و هرگز کسی را جز خدا مورد اعتماد قرار نمی دهی. از دستورهای پدرانتان اطاعت کنید؛ اما اگر به معصیت خدا فرمان دادند، از آنان فرمان نبرید».

المستدرک علی الصحیحین عن أبي یسر کعب بن عمرو: أتیت النبی صلی الله علیه و آله وهو یبایع الناس، فقلت: یا رسول الله، ابسط یدک حتی أبایعک، واشترط علیّی فأنت أعلم بالشرط. قال: أبایعک علی أن تعبد الله، وتقیم الصلاة، وتؤتی الزکاة، وتناصح المسلم، وتفارق المشرك. (1)

المعجم الكبير عن جریر بن عبد الله: کان النبی صلی الله علیه و آله إذا بايع، بايع علی شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمدا رسول الله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزکاة، والسمع والطاعة لله ولرسوله، والنصح لكل مسلم. (2)

مسند ابن حنبل عن عبادة بن الصامت: بايعنا رسول الله صلی الله علیه و آله . . . علی السمع والطاعة في النشاط والكسل، وعلى التفتة في اليسر والعسر، وعلى الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، وعلى أن نقول في الله تبارك وتعالى ولا نخاف لومة لائم فيه، وعلى أن نصبر النبي صلی الله علیه و آله إذا قدم علينا يثرب، فتمنعه مما تمنع منه أنفسنا وأزواجنا وأبنائنا ولنا الجنة؛ فهذه بيعة رسول الله صلی الله علیه و آله التي بايعنا عليها، فمن نكث فإنما ينكث على نفسه، ومن أوفى بما بايع عليه رسول الله صلی الله علیه و آله، وفي الله تبارك وتعالى بما بايع عليه نبيه صلی الله علیه و آله. (3)

1- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 577 ح 6137، سنن النسائي: ج 7 ص 148، مسند ابن حنبل: ج 7 ص 70 ح 19253، المعجم الكبير: ج 2 ص 314 ح 2306، السنن الكبرى: ج 9 ص 22 ح 17757 كلها عن جریر بن عبد الله، كنز العمال: ج 1 ص 102 ح 459.

2- المعجم الكبير: ج 2 ص 313 ح 2303.

3- مسند ابن حنبل: ج 8 ص 416 ح 22833 وج 5 ص 68 ح 14463، المستدرک علی الصحیحین: ج 2 ص 682 ح 4251، صحيح ابن حبان: ج 14 ص 173 ح 6274، السنن الكبرى: ج 8 ص 251 ح 16556 كلها عن جابر نحوه وليس فيها ذيله من «فهذه بيعة...».

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از ابو الیُسْر کعب بن عمرو_ : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله که مشغول بیعت کردن با مردم بود ، آمدم و گفتم : ای پیامبر خدا ! دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم ، و برایم شرط بگذار که تو بهتر می دانی چه شرطی بگذاری . فرمود : « با تو بیعت می کنم ، بر این شرط که خدا را پرستی و نماز بخوانی و زکات بدهی و خیر خواه مسلمان باشی و از شرک ، دوری کنی » .

المعجم الکبیر_ به نقل از جریر بن عبد الله_ : پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه بیعت می کرد ، بر گواهی دادن [طرف مقابل] به یگانگی خدا و پیامبری محمد و گزاردن نماز و پرداخت زکات و حرف شنوی و اطاعت از خدا و پیامبر او ، و خیر خواهی نسبت به هر مسلمانی ، بیعت می کرد .

مسند ابن حنبل_ به نقل از عبادة بن صامت_ : ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردیم... بر حرف شنوی و اطاعت در خوشی و ناخوشی ، و انفاق کردن در زمان رفاه و تنگ دستی ، و بر امر به معروف و نهی از منکر کردن ، و بر این که در راه خدای _ تبارک و تعالی _ [حق را] بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنشگری در این راه نترسیم ، و بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله را چون به یترب نزد ما آمد ، یاری رسانیم ، و از او همانند دفاع از خودمان و زنان و فرزندانمان دفاع کنیم ، و در عوض ، بهشت برای ما باشد . این بود بیعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که بر اساس آن با ما بیعت کرد . پس هر که بیعت شکند ، در واقع ، به زیان خودش می شکند و هر کس به بیعتی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نمود ، وفا کند ، خداوند _ تبارک و تعالی _ به آنچه پیامبرش بر آن بیعت کرد [یعنی بهشت] ، وفا خواهد کرد .

المستدرك على الصحيحين عن ابن الخصايبية: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَبَايَعَةِ عَلِيِّ بْنِ الْإِسْلَامِ، فَاشْتَرَطَ عَلَيَّ: تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَتُصَلِّيَ عَلَيَّ الْخَمْسَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ، وَتُحَاجَّ الْبَيْتَ، وَتُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا اثْنَانِ فَلَا أُطِيقُهُمَا؛ أَمَا الزَّكَاةُ فَمَا لِي إِلَّا عَشْرُ ذَوْدٍ (1)، هُنَّ رَسَلُ أَهْلِي وَحَمُولَتُهُمْ، وَأَمَا الْجِهَادُ، فَيَزْعُمُونَ أَنَّهُ مِنْ وَلِيِّ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، فَأَخَافُ إِذَا حَضَرَ رَنِي قِتَالَ كَرِهْتُ الْمَوْتَ وَخَشَّعَتْ نَفْسِي. قَالَ: فَقَبِضْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَهُ ثُمَّ حَرِّكْهَا، ثُمَّ قَالَ: لَا صَدَقَةَ وَلَا جِهَادَ، فِيمَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ؟! قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَبَايَعُكَ، فَبَايَعَنِي عَلَيْهِنَّ كُلَّهِنَّ. (2)

تاريخ دمشق عن أبي عياض (3) مولى عياض بن ربيعة الأسدي: تاريخ دمشق عن أبي عياض (4) مولى عياض بن ربيعة الأسدي: أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَنَا مَمْلُوكٌ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، ابْسُطْ يَدَكَ أَبَايَعُكَ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ: مَا أَنْتَ؟ قُلْتُ: مَمْلُوكٌ، قَالَ: لَا إِذْنَ، قُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّمَا أَقُولُ: إِنِّي إِذَا شَهِدْتُكَ نَصَرْتُكَ، وَإِنْ غَبْتُ نَصَحْتُكَ. قَالَ: نَعَمْ إِذَا. قَالَ: فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعَنِي. 5

1- الدَّوْدُ مِنَ الْإِبْلِ: مَا بَيْنَ الثَّنَتَيْنِ إِلَى التَّسْعِ، وَقِيلَ: مَا بَيْنَ الثَّلَاثِ إِلَى الْعَشْرِ (النهاية: ج 2 ص 171 «ذود»).

2- المستدرك على الصحيحين: ج 2 ص 89 ح 2421، السنن الكبرى: ج 9 ص 35 ح 17796، مسند ابن حنبل: ج 8 ص 221 ح 22011 نحوه، كنز العمال: ج 13 ص 300 ح 36865.

3- في كنز العمال: «أبي صادق» بدل «أبي عياض».

4- تاريخ دمشق: ج 42 ص 588، كنز العمال: ج 11 ص 302 ح 31575.

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از ابن خصاصیّه _ نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم تا بر اسلام با او بیعت کنم . با من شرط گذاشت که : « [باید] گواهی دهی معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست ، و نمازهای پنجگانه را بگزاری ، و رمضان را روزه بگیری ، و زکات پردازی ، و حجّ خانه خدا را به جای آوری ، و در راه خدا جهاد کنی» . گفتم : ای پیامبر خدا ! دو کار از این کارها را نمی توانم : یکی زکات ؛ چون من ده ماده شتر بیشتر ندارم که آنها هم برای تأمین شیر خانواده ام و حمل بار و بُنه آنهاست، و دیگر جهاد؛ زیرا می گویند: هر که [به دشمن] پشت کند، به خشم خدا گرفتار می آید، و من می ترسم که اگر جنگی پیش آید، مردن را خوش نداشته باشم و دچار ضعف نفس شوم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستش را بست، سپس آن را تکان داد و فرمود : «نه صدقه ای و نه جهادی ! پس با چه بهشت می روی ؟ !» . گفتم : ای پیامبر خدا ! با تو بیعت می کنم . بر همه این چیزها با من بیعت کن .

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو عیاض، غلام عیاض بن ربیعہ اسدی _ : من که يك مملوك بودم ، نزد علی بن ابی طالب رفتم و گفتم : ای امیر مؤمنان ! دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم . ایشان سرش را به طرف من بالا آورد و فرمود : «تو چیستی ؟» . گفتم : مملوك . فرمود : «نه» . گفتم : ای امیر مؤمنان ! با این شرط که در حضورت یاری ات کنم و در غیابت، خیرخواه و وفادار به تو باشم . فرمود : «اکنون آری» و دستش را گشود و با من بیعت نمود .

سنن أبي داود عن عبد الله بن عمرو: جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: جئت أبايعك على الهجرة، وترك أبو يبيكان . فقال: ارجع عليهما فأضحكهما كما أبكيتهما . (1)

مسند الشاميين عن عتبة بن عبد: بايعت النبي صلى الله عليه وآله خمسا على الطاعة، واثنتين على المحبة . (2)

صحيح البخاري عن عبد الله بن عمر: كُتبا إذا بايعنا رسول الله صلى الله عليه وآله على السمع والطاعة، يقول لنا: فيما استطعتم . (3)

مسند ابن حنبل عن أنس: بايعت رسول الله صلى الله عليه وآله بيدي هذه - يعني اليمنى - على السمع والطاعة فيما استطعت . (4)

راجع: ص 524 (البيعة/ الفصل التاسع/ حل البيعة) .

1- سنن أبي داود: ج 3 ص 17 ح 2528، مسند ابن حنبل: ج 2 ص 554 ح 6500، سنن النسائي: ج 7 ص 143، كنز العمال: ج 16 ص 477 ح 45532 .

2- مسند الشاميين: ج 2 ص 430 ح 1634، السنة لابن أبي عاصم: ص 484 ح 1046 وفيه «المودة» بدل «المحبة»، تاريخ دمشق: ج 38 ص 283، كنز العمال: ج 1 ص 326 ح 1524 .

3- صحيح البخاري: ج 6 ص 2633 ح 6776، صحيح مسلم: ج 3 ص 1490 ح 90، سنن أبي داود: ج 3 ص 133 ح 2940 كلاهما نحوه، كنز العمال: ج 1 ص 326 ح 1522 نقلاً عن ابن جرير .

4- مسند ابن حنبل: ج 4 ص 344 ح 12763، المعجم الكبير: ج 20 ص 47 ح 78، مسند الطيالسي: ص 277 ح 2083، مسند ابن الجعد: ص 222 ح 1481، تهذيب الكمال: ج 19 ص 296 الرقم 3768، كنز العمال: ج 1 ص 322 ح 1506 .

سنن أبي داود_ به نقل از عبد الله بن عمرو_ : مردی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت : آمده ام تا بر هجرت با تو بیعت کنم ، و وقتی آمدم، پدر و مادرم گریه می کردند . فرمود : «نزد آن دو، باز گرد و آنها را بخندان ، همان گونه که آنها را گریاندی» .

مسند الشامیین_ به نقل از عتبة بن عبد _ : با پیامبر صلی الله علیه و آله پنج بار بر فرمان برداری، بیعت کردم و دو بار بر دوست داشتن .

صحیح البخاری_ به نقل از عبد الله بن عمر _ : ما هر گاه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر اطاعت و فرمان برداری بیعت می کردیم ، می فرمود : «تا آن جا که می توانید» .

مسند ابن حنبل_ به نقل از انس _ : با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این دستم _ یعنی دست راست _ بیعت کردم که در حدّ توانم از او اطاعت و فرمان برداری کنم .

ر.ك: ص 525 (بیعت / فصل نهم / فسخ بیعت) .

9 / 7 الوفاء بالبيعة الكتاب (وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَحْتَلِفُونَ * وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَسَدٌ لَنْ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَلَا تَتَّخِذُوا آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» . (1)

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله : مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَثَمْرَةَ قَلْبِهِ ، فَلْيُطِعْهُ إِنْ (2) اسْتَطَاعَ . (3)

سنن ابن ماجه عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله : إِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ تَسْوُسُهُمْ أَنْبِيَائُهُمْ ، كُلَّمَا ذَهَبَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ ، وَإِنَّهُ لَيْسَ كَابْنٌ بَعْدِي نَبِيٌّ فَيَكُفُّكُمْ . قالوا : فَمَا يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : تَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُوا . قالوا : فَكَيْفَ نَصْنَعُ ؟ قَالَ : أَوْفُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلِأَوَّلِ ، أَدُوا الَّذِي عَلَيْكُمْ ، فَسَيَسْأَلُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الَّذِي عَلَيْهِمْ . (4)

1- .النحل : 91 _ 95 .

2- .في المصادر الأخرى: «ما» بدل «إن» .

3- .صحيح مسلم : ج 3 ص 1473 ح 46 ، سنن أبي داود : ج 4 ص 97 ح 4248 كلاهما عن عبد الله بن عمرو بن العاص ، كنز العمال : ج 6 ص 64 ح 14856 ؛ المجازات النبوية : ص 156 ح 118 بزيادة «ونخيلة صدره» بعد «وثمره قلبه» .

4- .سنن ابن ماجه : ج 2 ص 958 ح 2871 ، صحيح البخاري : ج 3 ص 1273 ح 3268 ، صحيح مسلم : ج 3 ص 1471 ح 44 كلاهما نحوه ، كنز العمال : ج 6 ص 51 ح 14805 .

9 / 7 پایبندی به بیعت

9 / 7 پایبندی به بیعتقرآن (و به عهد خدا، هر گاه عهد بستید، وفا کنید. سوگندها را پس از استوار کردن آنها، مشکنید، با این که خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده اید؛ زیرا خدا آنچه را انجام می دهید، می داند. و مانند آن زنی که رشته خود را پس از بافتن، پنبه می کرد، مباشید که سوگندهای خود را میان خویش، وسیله [فریب و] تقلّب سازید، [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر [در داشتن امکانات] افزون ترند. جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می آزماید و روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردید، قطعاً برای شما توضیح خواهد داد. و اگر خدا می خواست، قطعاً شما را امتی واحد قرار می داد؛ ولی هر که را بخواهد، بی راه و هر که را بخواهد، هدایت می کند، و از آنچه انجام می دادید، حتماً سؤال خواهید شد، و زنهار! سوگندهای خود را دستاویز تقلّب میان خود قرار ندهید، تا گامی، پس از استواری اش بلغزد و شما به [سزای] آن که [مردم را] از راه خدا باز داشته اید، دچار شکنجه شوید و برای شما عذابی بزرگ باشد. و پیمان خدا را به بهای ناچیزی مفروشید؛ زیرا آنچه نزد خداست _ اگر بدانید _ همان برای شما بهتر است».

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس با پیشوایی از صمیم دل دست بیعت دهد، باید در حدّ توانش از او فرمان ببرد.

سنن ابن ماجه_ به نقل از ابو هریره _ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی اسرائیل را پیامبران شان رهبری می کردند، و هر پیامبری که در می گذشت، پیامبری دیگر جانشین او می شد؛ اما پس از من، پیامبری در میان شما نخواهد بود». گفتند: پس چه خواهد بود، ای پیامبر خدا؟ فرمود: «جانشینانی خواهند بود که شمارشان زیاد است». گفتند: چگونه عمل کنیم؟ فرمود: «به بیعت یکایک آنان، وفادار باشید. وظیفه ای را که بر عهده شماست، انجام دهید. به زودی، خداوند از آنان نیز در باره وظیفه ای که بر عهده شان بوده است، بازخواست خواهد کرد».

الإمام علي عليه السلام في خطبة له - : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ . . . وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ . (1)

كنز العمال عن عبد الله بن الحسن : قام إليه [علي عليه السلام] رجل فقال : يا أمير المؤمنين ، أخبرنا على ما قاتلت طلحة والزبير ؟ قال : قاتلتهم على نفضهم بيعتي ، وقتلهم شيعتي من المؤمنين . (2)

الإمام علي عليه السلام من كلام له عليه السلام يعني به الزبير - : يزعم أنه قد باع بيده ولم يبايع بقلبه ، فقد أقر بالبيعة وأدعى الوليعة ، فليات عليها بأمر يعرف ، وإلا فليدخل فيما خرج منه . (3)

تفسير العياشي عن أبي عثمان مولى بني قصي : شهدت علياً صلى الله عليه ستنه كلها ، فما سمعت منه ولاية ولا براءة ، وقد سمعته يقول : عدزني الله من طلحة والزبير ، بايعاني طائعين غير مكرهين ، ثم نكثا بيعتي ، من غير حدث أحدثته ، والله ما قوتل أهل هذه الآية منذ نزلت حتى قاتلتهم : « وَإِنْ نَكثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ » (4) . (5)

1- نهج البلاغة : الخطبة 34 ، الغارات : ج 1 ص 37 وج 2 ص 692 كلاهما عن زيد بن وهب ، بحار الأنوار : ج 27 ص 251 ح 12 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 154 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 171 نحوه .

2- كنز العمال : ج 16 ص 191 ح 44216 نقلاً عن وكيع وراجع : الأمالي للمفيد : ص 129 ح 5 و الجمل : ص 334 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 152 .

3- نهج البلاغة : الخطبة 8 ، الجمل : ص 327 عن الإمام الحسن عليه السلام نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 52 ح 36 .
4- التوبة : 12 .

5- تفسير العياشي : ج 2 ص 79 ح 28 ، الأمالي للمفيد : ص 73 ح 7 عن عثمان مؤذن بني أفضى ، بحار الأنوار : ج 32 ص 233 ح 185 ؛ شواهد التنزيل : ج 1 ص 276 ح 281 ، كنز العمال : ج 2 ص 379 ح 4303 نقلاً عن أبي الحسن البكالي عن عثمان مؤذن بني قصي وكلاهما نحوه .

امام علی علیه السلام در یکی از خطبه هایش _ ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما را نیز بر من حقی... . حق من بر شما، وفاداری [تان] به بیعت است، و يك رنگی [با من] در حضور و غیاب [من].

کنز العمال_ به نقل از عبد الله بن حسن _ مردی بر خاست و [به علی علیه السلام] گفت: ای امیر مؤمنان! به ما بگو که چرا با طلحه و زبیر جنگیدی؟ فرمود: «با آنان جنگیدم؛ چون بیعت با مرا شکستند و مؤمنان پیر و مرا کشتند».

امام علی علیه السلام از گفتار ایشان در باره زبیر _ او می گوید که با دستش بیعت کرده و بیعت قلبی نکرده است. پس به بیعت اقرار دارد؛ اما در باره امری قلبی، مدعی است، و [برای اثبات] ادعای خود باید دلیلی روشن بیاورد، وگرنه باید به بیعتی که از آن خارج شده است، باز گردد.

تفسیر العیاشی_ به نقل از ابو عثمان، وابسته بنی قُصَی _ يك سال تمام با علی _ که درود خدا بر او باد _ بودم و در این مدت از او اظهار دوستی و یا بیزارى [نسبت به طلحه و زبیر] نشنیدم؛ بلکه شنیدم که می فرماید: «خدا مرا نسبت به [جنگ با] طلحه و زبیر معذور دانسته است. آن دو، داوطلبانه و بدون هیچ اجباری با من بیعت کردند و سپس بدون آن که خطایی از من سر زده باشد، بیعتم را شکستند. به خدا سوگند، از زمانی که این آیه نازل شد، [چون مصداقی نداشت،] با اهل آن جنگ نشد، تا این که من با آنان جنگیدم: «و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند».

الجميل عن أبي مخنف: إنَّ أميرَ المؤمنينَ عليه السلامَ لَمَّا هَمَّ بِالمَسِيرِ إلى البَصْرَةِ، بَلَغَهُ عَن سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَابْنِ مَسَلَمَةَ وَأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَابْنِ عُمَرَ تَتَأَقَّلُ عَنْهُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ لَهُمْ: قَدْ بَلَغَنِي عَنْكُمْ هُنَا (1) كَرِهْتُهَا، وَأَنَا لَا أُكْرَهُكُمْ عَلَى المَسِيرِ مَعِي، أَلَسْتُمْ عَلَى بَيْعَتِي؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: فَمَا الَّذِي يُعِدُّكُمْ عَن صِدْقَتِي؟ فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: إِنِّي أَكْرَهُ الخُرُوجَ فِي هَذَا الحَرْبِ؛ لِئَلَّا أُصِيبَ مُؤْمِنًا، فَإِنِ أعطيتني سَدِيفًا يَعْرِفُ المُؤْمِنَ مِنَ الكَافِرِ قَاتَلْتُ مَعَكَ! وَقَالَ لَهُ أُسَامَةُ: أَنْتَ أَعَزُّ الخَلْقِ عَلَيَّ، وَلَكِنِّي عَاهَدْتُ اللّهَ أَنْ لَا أُقَاتِلَ أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّهُ... وَقَالَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ عُمَرَ: لَسْتُ أَعْرِفُ فِي هَذَا الحَرْبِ شَيْئًا، أَسَأَلُكَ إِلَّا تَحْمِلَنِي عَلَى مَا لَا أَعْرِفُ. فَقَالَ لَهُمُ امِيرُ المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ كُلُّ مَفْتُونٍ مُعَاتِبًا، أَلَسْتُمْ عَلَى بَيْعَتِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: انصَرِفُوا فَسَيُغْنِي اللّهُ تَعَالَى عَنْكُمْ. (2)

1- هُنَا: أَي شُرُورٌ وَفَسَادٌ (النّهاية: ج 5 ص 279 «هنا»).

2- الجميل: ص 95.

الجمل_ به نقل از ابو مخنف _ : امیر مؤمنان علیه السلام چون آهنگ حرکت به سوی بصره کرد ، شنید که سعد بن ابی وقاص و ابن مسلمه و أسامة بن زید و ابن عمر ، از رفتن با او تعلل می ورزند . نزد آنان فرستاد و چون آمدند ، به آنها فرمود : «در باره شما چیزهای شنیده ام که خوش ندارم . من شما را به همراهی با خودم مجبور نمی سازم . آیا بر بیعت خود با من پایدار نیستید ؟» . گفتند : چرا . فرمود : «پس ، چه چیزی شما را از همراهی با من باز می دارد ؟» . سعد گفت : من دوست ندارم در این جنگ ، همراهی کنم ، مبادا مؤمنی را از پای در آورم . اگر شمشیری به من دادی که مؤمن را از کافر باز شناسد ، همراه تو می آیم ! اسامه گفت : تو عزیزترین آدم ها در نزد من هستی ؛ لیکن من با خدا پیمان بسته ام که با گوینده «لا إله إلا الله» نجنبم عبد الله بن عمر گفت : من به این جنگ ، اعتقادی ندارم . خواهش می کنم مرا به چیزی که معتقد نیستم ، و امدار . امیر مؤمنان علیه السلام به آنان فرمود : «هر فریفته ای ، قابل سرزنش نیست . آیا شما بر بیعت من استوار نیستید ؟» . گفتند : چرا . فرمود : «بروید . خداوند متعال ، مرا از [وجود] شما بی نیاز خواهد کرد» .

نهج البلاغة: أَخَذَ مَرَوَانَ بْنَ الْحَكَمِ أَسِيرًا يَوْمَ الْجَمَلِ ، فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَلَّمَاهُ فِيهِ ، فَحَلَّى سَبِيلَهُ ، فَقَالَ لَهُ : يَا بَايَعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْلَمْ يُبَايَعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ ؟ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ ! إِنَّهَا كَفَتْ يَهُودِيَّةً ، لَوْ بَايَعَنِي بِكَفِّهِ لَعَدَرَ بِسَبَبِهِ (1) ، أَمَا إِنَّ لَهُ امْرَأَةً كَلَعَقَةَ الْكَلْبِ أَنفَهُ ، وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةِ ، وَسَتَلَقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَمَنْ وُلِدَهُ يَوْمًا (مَوْتًا خ ل) أَحْمَرَ! (2)

الإمام علي عليه السلام في كتابه إلى معاوية - وكانني بجماعتك تدعوني - جزعا من الضرب المتتابع ، والقضاء الواقع ، ومصارع بعد مصارع - إلى كتاب الله ، وهي كفرة جاحدة ، أو مبيعة حائدة . (3)

عنه عليه السلام في جواب كتاب معاوية - : أَمَا تَمَيِّزُكَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ ، وَبَيْنَ أَهْلِ السَّامِ وَأَهْلِ الْبَصْرَةِ ، فَلَعَمْرِي مَا الْأَمْرُ فِيمَا هُنَاكَ إِلَّا سَوَاءٌ ؛ لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ شَامِلَةٌ ، لَا يُسْتَنَى فِيهَا الْخِيَارُ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا النَّظَرُ . (4)

عنه عليه السلام في كتابه إلى معاوية - : إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ ، وَلَا - لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا ، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعِنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدَّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى . (5)

- 1- السُّبَّةُ : الأُست ، ذكرها تقظيحا له وطعنا عليه ، والمعنى أنه منافق (مجمع البحرين : ج 2 ص 802 «سبب»).
- 2- نهج البلاغة : الخطبة 73 ، إعلام الوري : ج 1 ص 340 نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 235 ح 187 وراجع : أنساب الأشراف : ج 3 ص 984 .
- 3- نهج البلاغة : الكتاب 10 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 102 ح 406 .
- 4- الكامل للمبرّد : ج 1 ص 428 ، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد : ج 3 ص 89 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 122 ؛ وقعة صفين : ص 58 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 380 ح 342 وراجع : نهج البلاغة : الكتاب 7 .
- 5- نهج البلاغة : الكتاب 6 ، وقعة صفين : ص 29 عن عامر الشعبي وفيه «رغبة» بدل «بدعة» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 76 ح 400 ؛ الأخبار الطوال : ص 157 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 113 كلاهما نحوه .

نهج البلاغه: مروان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد و از حسن و حسین علیهم السلام خواهش کرد که نزد امیر مؤمنان علیه السلام از او شفاعت کنند. آن دو در باره مروان با ایشان صحبت کردند و امام علیه السلام، او را آزاد کرد. حسنین به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: اجازه می دهید با شما بیعت کند، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: «مگر پس از کشته شدن عثمان، با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست! آن دست، دستی یهودی است؛ اگر با دستش با من بیعت کند، با نشیمنگاهش بیعت می شکند. برای او حکومتی در پیش است که [مدّتش] به اندازه ای است که سگ، بینی خود را بلیسد. او پدر چهار قوچ (حاکم) است و امت از دست او و فرزندانش روز (/ مرگ) سرخی (/ خونباری) خواهند دید».

امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه _ :گویی دار و دسته ات را می بینم که بر اثر تاب نیاوردن ضربات پیاپی و تحقّق قضای الهی و کشته دادن های متوالی، مرا به کتاب خدا می خوانند، در حالی که یا کافرانی منکر کشته اند و یا بیعت کنندگانی بیعت شکن .

امام علی علیه السلام در پاسخ نامه معاویه _ :اما این که میان خود و طلحه و زبیر ، و میان شامیان و بصریان فرق گذاشته ای ، به جان خودم سوگند که همه در این موضوع (بیعت) یکسان اند؛ زیرا بیعت با من، بیعتی فراگیر است ، و نیکان در آن مستثنا نیستند و قابل تجدید نظر هم نیست .

امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه _ :همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، بر سر همان چیزی که با آنان بیعت کردند، با من نیز بیعت نمودند. بنا بر این، آن که [در موقع بیعت با من] حضور داشته است، حق ندارد [دیگری را] برگزیند ، و آن که حضور نداشته است، حق ندارد آن را رد کند. شورا تنها حق مهاجران و انصار است . اگر آنان در باره مردی توافق کردند و او را پیشوا خواندند، خشنودی خدا نیز در آن است . اگر کسی با بدگویی یا بدعت گذاری از توافق آنان خارج شد ، او را به راهی که از آن خارج شده، باز می گردانند ، و چنانچه نپذیرفت، با او به خاطر آن که راهی جز راه مؤمنان در پیش گرفته است ، پیکار می کنند ، و خداوند، او را بدانچه روی خود را به سوی آن کرده است، وا می گذارد .

الإمام الصادق عليه السلام: إن أمير المؤمنين عليه السلام كان إذا أراد القتال قال هذه الدعوات: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سَبِيلِكَ جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاكَ، وَنَدَبْتَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَجَعَلْتَهُ أَشْرَفَ سَبِيلِكَ عِنْدَكَ ثَوَابًا، وَأَكْرَمَهَا لَدَيْكَ مَأْبَا، وَأَحَبَّهَا إِلَيْكَ مَسْلَكًا، ثُمَّ اشْتَرَيْتَ فِيهِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِكَ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْكَ حَقًّا. فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اشْتَرَى فِيهِ مِنْكَ نَفْسَهُ، ثُمَّ وَفَى لَكَ بِبَيْعِهِ (1) الَّذِي بَايَعَكَ عَلَيْهِ، غَيْرَ نَاكِثٍ وَلَا نَاقِضٍ عَهْدًا وَلَا مُبَدِّلًا تَبْدِيلًا، بَلِ اسْتِجَابًا لِمَحَبَّتِكَ، وَتَقَرُّبًا بِهِ إِلَيْكَ. (2)

أنساب الأشراف_ في ذكر مجيء حُجْر بن عَدِيٍّ إِلَى الإمامِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ صَلْحِ الإمامِ الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ مُعَاوِيَةَ _: أَتَى الحُسَيْنَ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، شَرَيْتُمُ الْعِزَّ بِالذُّلِّ! وَقَبِلْتُمُ الْقَلِيلَ بِتَرْكِ الكَثِيرِ! أَطْعِمْنِي الْيَوْمَ وَأَعْصِمْنِي سَائِرَ الدَّهْرِ!! دَعَا رَأْيِي الحَسَنَ وَاجْمَعَ شِيعَتَكَ، ثُمَّ ادْعُ قَيْسَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَابْعَثْهُ فِي الرِّجَالِ، وَأَخْرِجْ أَنَا فِي الخَيْلِ، فَلَا يَشْعُرُ ابْنُ هِنْدٍ إِلَّا وَنَحْنُ مَعَهُ فِي عَسْكَرِهِ، فَضَارِبُهُ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَهُوَ خَيْرُ الحَاكِمِينَ، فَإِنَّهُمْ الآنَ غَاوُونَ. (3) فَقَالَ: إِنَّا قَدْ بَايَعْنَا وَلَيْسَ إِلَيَّ مَا ذَكَرْتَ سَبِيلًا. (4)

1- في الإقبال وتفسير العياشي وبحار الأنوار: «بَيْعَتِهِ» .

2- الكافي: ج 5 ص 46 ح 1 عن ميمون، تهذيب الأحكام: ج 3 ص 81 ح 237 عن عبد الله بن ميمون، الإقبال: ج 1 ص 318 كلاهما عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام، تفسير العياشي: ج 2 ص 113 ح 143 عن عبد الله بن ميمون القدّاح وكلّهما نحوه، بحار الأنوار: ج 98 ص 126 ح 3 .

3- غارون: أي غافلون (النهاية: ج 3 ص 355 «غر»).

4- أنساب الأشراف: ج 3 ص 365، الأخبار الطوال: ص 220 نحوه .

امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان علیه السلام هر گاه می خواست به جنگ برود، این دعاها را می خواند: «بار خدایا! تو راهی از راه هایت [یعنی جهاد] را نشان دادی و خشنودی ات را در آن نهادی، و دوستانت را به سوی آن فرا خواندی، و پاداش آن را از پاداش همه راه هایت، بالاتر، و فرجام آن را از فرجام همه آنها باارزش تر، و آن را محبوب ترین راه ها در نزد خودت قرار دادی. سپس در این راه از مؤمنان، جان و مالشان را به ازای بهشت خریدی؛ همانان که در راه تو جهاد می کنند و می کشند و کشته می شوند. این، وعده حقیقی است که تو داده ای. پس مرا از کسانی قرار ده که در این راه، جانشان را به تو فروختند و سپس به بیعتی که با تو کردند، وفا نمودند و نه بیعتی شکستند و نه پیمانی نقض کردند و نه تغییری دادند و نه چیز دیگری را جایگزین آن نمودند؛ بلکه هدفشان پذیرش محبت تو بود، و نزدیک شدن به تو».

أنساب الأشراف_ در بیان آمدن حجر بن عدی نزد امام حسین علیه السلام بعد از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه _ :حُجر نزد حسین علیه السلام رفت و گفت: ای ابا عبد الله! عزت را به ذلت فروختید، و بسیار را وا گذاشتید و اندک را پذیرفتید. يك امروز به حرف من گوش کن و دیگر تا ابد به حرفم گوش مکن! نظر حسن را رها کن و شیعیانت را گرد آور. سپس قیس بن سعد بن عباده را فرا بخوان و او را با سپاهیان روانه ساز. من نیز با سواران، بیرون می روم و پسر هند را در لشکرگاهش غافلگیر می کنیم و بر او می تازیم تا این که خداوند، میان ما و او داوری کند، که او بهترین داوران است؛ چرا که آنان، اکنون در غفلت اند. [امام حسین علیه السلام] به او فرمود: «ما بیعت کرده ایم، و آنچه تو گفتی، شدنی نیست».

الإرشاد عن الكلبي والمدائني وغيرهما من أصحاب السيرة: لَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، تَحَرَّكَتِ الشَّيْعَةُ بِالْعِرَاقِ، وَكَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَلْعِ مُعَاوِيَةَ وَالْبَيْعَةِ لَهُ، فَامْتَنَعَ عَلَيْهِمْ وَذَكَرَ أَنَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ عَهْدًا وَعَقْدًا، لَا يَجُوزُ لَهُ نَقْضُهُ حَتَّى تَمْضِيَ الْمُدَّةُ، فَإِنْ مَاتَ مُعَاوِيَةُ نَظَرَ فِي ذَلِكَ. (1)

8/9 نَكَتُ الْبَيْعَةَ الْكِتَابَ «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا». (2)

الحديث تاريخ بغداد عن أنس عن رسول الله صلى الله عليه وآله: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهِيَ رَاجِعَةٌ عَلَى صَاحِبِهَا: الْبَغْيُ وَالْمَكْرُ وَالنَّكَتُ. ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ» (3). (4)

-
- 1- الإرشاد: ج 2 ص 32، روضة الواعظين: ص 189، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 87 نحوه، بحار الأنوار: ج 44 ص 324 ح 2.
 - 2- الفتح: 10.
 - 3- الفتح: 10.
 - 4- تاريخ بغداد: ج 8 ص 450 الرقم 4563، تاريخ أصبهان: ج 2 ص 31 الرقم 994 كلاهما عن أنس، كنز العمال: ج 16 ص 26 ح 43780؛ خصائص الأئمة: ص 101، تفسير القمّي: ج 2 ص 210 كلاهما عن الإمام علي عليه السلام، بحار الأنوار: ج 32 ص 107 ح 78.

9 / 8 شکستن بیعت

الإرشاد_ به نقل از کلبی و مدائنی و دیگر سیره نویسان _ پس از رحلت حسن بن علی علیه السلام ، شیعیان عراق به تکاپو در آمدند و به حسین علیه السلام در باره کنار زدن معاویه و بیعت مردم با ایشان، نامه نوشتند . حسین علیه السلام پذیرفت و اظهار داشت که میان او و معاویه، پیمان و قرارداد است و تا به سر آمدن مدّتش نمی تواند آن را نقض کند و معاویه که مُرد، در باره آن خواهد اندیشید .

9 / 8 شکستن بیعتقرآن«کسانی که با تو بیعت می کنند ، در حقیقت ، با خدا بیعت می کنند. دست خدا، بالای دستان آنهاست . پس هر که بیعت شکند ، در حقیقت ، به زیان خود می شکند ، و هر کس به پیمانی که با خدا بسته است، وفا کند، به زودی، خداوند، مزدی بزرگ به او می دهد» .

حدیثتاریخ بغداد_ به نقل از انس _ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «سه خصلت است که در هر کس باشد ، [زیانش] به خود آن شخص باز می گردد : تجاوز، نیرنگ و پیمان شکنی» . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپس این آیه را خواند : «پس هر که پیمان شکند، به زیان خود می شکند» .

رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ نَكَثَ بَيْعَةً، أَوْ رَفَعَ لِيَاءَ ضَلَالَةٍ، أَوْ كَتَمَ عِلْمًا، أَوْ اعْتَمَلَ مَالًا ظُلْمًا، أَوْ أَعَانَ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ؛ فَقَدْ بَرَّئَ مِنَ الْإِسْلَامِ. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ نَكَثَ الْعَهْدَ وَمَاتَ نَاكِثًا لِلْعَهْدِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حُجَّةَ لَهُ. (2)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ، لَقِيَ اللَّهَ وَلَا حُجَّةَ لَهُ. (3)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، مَاتَ وَلَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَقَدْ نَزَعَ يَدَهُ مِنْ بَيْعَةٍ، كَانَتْ مِثْنَهُ مِثْنَةَ ضَلَالَةٍ. (4)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَثَمْرَةَ قَلْبِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ، فَاضْرِبُوا رَقَبَةَ الْآخَرِ. (5)

عنه صلى الله عليه وآله: يَجِيءُ كُلُّ غَادِرٍ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ - بِإِمَامٍ مَانِلٍ شِدْقُهُ (6) حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ، وَيَجِيءُ كُلُّ نَاكِثٍ بَيْعَةَ إِمَامٍ أَجْدَمَ (7) حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ. (8)

- 1- النوادر للراوندي: ص 128 ح 154 عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 2 ص 67 ح 11.
- 2- مسند ابن حنبل: ج 5 ص 324 ح 15681 وص 326 ح 15693 كلاهما عن عاصم بن عبيد الله، أسد الغابة: ج 3 ص 119 الرقم 2692، المصنّف لعبد الرزّاق: ج 2 ص 379 ح 3779 عن ربيعة، كنز العمال: ج 6 ص 59 ح 14835.
- 3- المجازات النبويّة: ص 169 ح 135، بحار الأنوار: ج 29 ص 332؛ صحيح مسلم: ج 3 ص 1478 ح 58، السنن الكبرى: ج 8 ص 270 ح 16612 كلاهما عن عبد الله بن عمر بزيادة «يوم القيامة» بعد «لقي الله»، كنز العمال: ج 6 ص 52 ح 14810.
- 4- مسند ابن حنبل: ج 2 ص 445 ح 5904 عن ابن عمر.
- 5- سنن أبي داود: ج 4 ص 97 ح 4248، صحيح مسلم: ج 3 ص 1473 ح 46 وفيه «إن استطاع» بدل «ما استطاع»، مسند ابن حنبل: ج 2 ص 556 ح 6511 كلّها عن عبد الله بن عمرو، كنز العمال: ج 6 ص 64 ح 14856.
- 6- الشّدق: جانبُ القِيم (الصّحاح: ج 4 ص 1500 «شّدق»).
- 7- الأجدم: المَقْطُوعُ اليَد (لسان العرب: ج 12 ص 87 «جدم»).
- 8- الكافي: ج 2 ص 337 ح 2 عن السكوني عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 7 ص 201 ح 81.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس بیعتی را بشکند، یا پرچم گم راهی برافزاید، یا علمی را پنهان دارد، یا مالی را به ستم ضبط کند، یا ستمگری را در ستمش یاری رساند، در حالی که می داند او ستمگر است، از اسلام بری گشته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس پیمان بشکند و پیمان شکن از دنیا برود، روز قیامت، در حالی می آید که هیچ حجّتی ندارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس از بیعتی که بر اطاعت بسته است، دست بر دارد، [روز قیامت] خدا را در حالی دیدار می کند که هیچ حجّتی ندارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس بر غیر طاعت خدا بمیرد، دست خالی از حجّت مرده است، و هر کس در حالی بمیرد که دست از بیعتی کشیده باشد، در گم راهی مرده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس با پیشوایی بیعت کند و پیمان دست و میوه دلش را به او بدهد، [\(1\)](#) باید در حدّ توانش از او فرمان برد، و اگر دیگری به کشمکش با آن پیشوا [بیعت شده] برخاست، گردن او را بزنید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر که به پیشوایی خیانت کند، روز قیامت با دهان کج به محشر می آید تا این که وارد دوزخ شود، و هر که بیعت پیشوایی را بشکند، با دست بریده می آید تا این که وارد دوزخ گردد.

1- کنایه از بیعت کردن از سرِ اخلاص و ایمان است.

عنه صلى الله عليه وآله: ثلاث موبقات: نكث الصَّفَقَةِ، وتركِ السُّنَّةِ، وفراقِ الجَمَاعَةِ. (1)

مسند ابن حنبل عن أبي هريرة: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ إِلَى الصَّلَاةِ الَّتِي بَعْدَهَا كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا. قَالَ: وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَالشَّهْرُ إِلَى الشَّهْرِ - يَعْنِي رَمَضَانَ إِلَى رَمَضَانَ - كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا. قَالَ: ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ. قَالَ: فَعَرَفْتُ أَنَّ ذَلِكَ الْأَمْرَ حَدَثَ؛ إِلَّا مِنَ الْإِشْرَاكِ بِاللَّهِ، وَنَكْثِ الصَّفَقَةِ، وَتَرْكِ السُّنَّةِ. قَالَ: أَمَا مِنْ نَكْثِ الصَّفَقَةِ: أَنْ تُبَايَعَ رَجُلًا ثُمَّ تُخَالِفَ إِلَيْهِ تُفَاتِلُهُ بِسَيْفِكَ، وَأَمَا تَرْكُ السُّنَّةِ: فَالْخُرُوجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ. (2)

رسول الله صلى الله عليه وآله: ثلاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لَا يُبَايِعُهُ إِلَّا لِلدُّنْيَا، إِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا مَا يُرِيدُ وَفِي لَهُ، وَإِلَّا كَفَّ (3)

الإمام علي عليه السلام: الكِبَايُرُ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، . . . وَنَكْثُ الصَّفَقَةِ. (4)

1- النخصال: ص 85 ح 13 عن مسعدة بن زياد عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام، المحاسن: ج 1 ص 178 ح 279 عن علي بن جعفر عن أخيه الإمام الكاظم عن الإمام علي عليهم السلام وص 346 ح 719 عن السكوني عن الإمام الصادق عن آبائه عن الإمام علي عليهم السلام، الجعفریات: ص 231 عن الإمام الكاظم عن آبائه عن الإمام علي عليهم السلام وفيه «البيعة» بدل «الصفقة»، بحار الأنوار: ج 2 ص 266 ح 25.

2- مسند ابن حنبل: ج 3 ص 5 ح 7132، المستدرک علی الصحیحین: ج 1 ص 207 ح 412، مسند إسحاق بن راهويه: ج 1 ص 397 ح 435 كلاهما نحوه، كنز العمال: ج 7 ص 318 ح 19057.

3- النخصال: ص 107 ح 70 عن أبي هريرة، بحار الأنوار: ج 67 ص 185 ح 2؛ صحيح البخاري: ج 6 ص 2637 ح 6786، صحيح مسلم: ج 1 ص 103 ح 173 كلاهما عن أبي هريرة نحوه، كنز العمال: ج 16 ص 34 ح 43817.

4- تفسير ابن كثير: ج 2 ص 245 عن مالك بن جوين، فتح الباري: ج 12 ص 182 عن مالك بن حريث نحوه، كنز العمال: ج 2 ص 387 ح 4326 نقلاً عن ابن أبي حاتم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سه کار، مهلك است: شكستن پیمان، رها کردن سنت، و جدایی از امت.

مسند ابن حنبل_ به نقل از ابو هریره _ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز واجب تا نماز بعد از آن، کفاره گناहانی است که در فاصله آن دو، اتّفاق می افتد» و فرمود: «و جمعه تا جمعه و ماه تا ماه _ یعنی رمضان تا رمضان _ کفاره گناहانی است که در فاصله میان آن دو، اتّفاق می افتد» و سپس فرمود: «مگر سه چیز». فهمیدم که اتّفاقی افتاده است. [پیامبر صلی الله علیه و آله افزود:] «مگر شرك به خدا، و شكستن پیمان، و ترك سنت». فرمود: «شكستن پیمان، این است که با مردی بیعت کنی و سپس بر خلاف او بر خیزی و به رویش شمشیر بکشی، و ترك سنت، بیرون شدن از جماعت است».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سه کس اند که خداوند عز و جل در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و نگاهشان نمی کند و پاکشان نمی سازد و عذابی دردناك دارند: مردی که با پیشوایی، فقط برای دنیا بیعت کند، به طوری که اگر خواسته دنیوی او را بر آورده ساخت، به او وفادار می ماند، وگر نه، دست می کشد.

امام علی علیه السلام: گناهان کبیره، عبارت اند از: شرك ورزیدن به خدا، قتل نفس... و شكستن پیمان.

الخصال عن مسعدة بن زياد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام: إِنَّ عَلِيًّا قَالَ: . . . إِنَّ فِي النَّارِ لَمَدِيَّةً يُقَالُ لَهَا الْحَصِينَةُ، أَفَلَا تَسْأَلُونِي مَا فِيهَا؟ فَقِيلَ: وما فيها يا أمير المؤمنين؟ فَقَالَ: فيها أيدي الناكثين. (1)

الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَنَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ، جَاءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَذَمًا. (2)

الإمام الرضا عليه السلام: لَا يَعْدَمُ الْمَرْءُ دَائِرَةَ السُّوءِ (3) مَعَ نَكْثِ الصَّفْقَةِ. (4)

9 / 9 حَلُّ الْبَيْعَةِ تَفْسِيرُ فُرَاتٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَبِي دُجَانَةَ لَمَّا انْهَزَمَ النَّاسُ يَوْمَ أُحُدٍ - يَا أَبَا دُجَانَةَ، ذَهَبَ النَّاسُ فَالْحَقْ بِقَوْمِيكَ، فَقَالَ أَبُو دُجَانَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَيَّ هَذَا بَايَعْنَاكَ وَبَايَعْنَا اللَّهَ، وَلَا عَلَيَّ هَذَا خَرَجْنَا، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَبَا دُجَانَةَ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِكَ فَارْجِعْ، فَقَالَ أَبُو دُجَانَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا تُحَدِّثْ نِسَاءَ الْأَنْصَارِ فِي الْخُدُورِ أَنِّي أَسَلَمْتُكَ وَرَغِبْتُ بِنَفْسِي (5) عَنْ نَفْسِكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَكَ. قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَلَامَهُ وَرَغِبَتْهُ فِي الْجِهَادِ، انْتَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى صَخْرَةٍ فَاسْتَرَّ بِهَا لِيَتَّقِيَ بِهَا مِنَ السَّهَامِ - سَهَامِ الْمُشْرِكِينَ -، فَلَمْ يَلْبَثْ أَبُو دُجَانَةَ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى أَثْنَحْنَ جِرَاحَةً، فَتَحَامَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ مُتَخَنًا لَا حَرَكَ بِه. (6)

1- الخصال: ص 296 ح 65 عن مسعدة بن زياد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، ثواب الأعمال: ص 302 ح 1 عن مسعدة بن زياد عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام، روضة الواعظين: ص 556، بحار الأنوار: ج 2 ص 107 ح 6.

2- الكافي: ج 1 ص 405 ح 5، المحاسن: ج 1 ص 345 ح 718 كلاهما عن محمد الحلبي وص 178 ح 279 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 2 ص 267 ح 28.

3- قال الراغب: الدائرة في المكروه، كما يقال: دولة في المحبوب، قال تعالى: «نَخَشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ»... وقوله: «يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ»؛ أي يحيط بهم السوء إحاطة الدائرة بمن فيها، فلا سبيل لهم إلى الانفكاك منه بوجه... وقال الجوهر: صفقت له بالبيع والبيعة صفقا: أي ضربت بيدي على يده، وتصافق القوم عند البيعة (مفردات ألفاظ القرآن: ص 321 «دار»، الصحاح: ج 4 ص 1507 «صفق»).

4- الدرّة الباهرة: ص 37، نزهة الناظر: ص 198 ح 425، العدد القويّة: ص 297 ح 26 وفيه «الشر» بدل «السوء»، بحار الأنوار: ج 67 ص 186 ح 4.

5- في المصدر: «نفسى»، وما أثبتناه هو الأصوب كما في بحار الأنوار.

6- تفسير فرات: ص 94 ح 78 عن حذيفة اليماني، بحار الأنوار: ج 20 ص 104 ح 30، وراجع: الكافي: ج 8 ص 318 ح 502.

9 / 9 فسخ بیعت

الخصال_ به نقل از مسعدة بن زیاد، از امام صادق، از پدرانش علیهم السلام_ : «علی علیه السلام فرمود : «... در دوزخ، شهری است که به آن، حصینه می گویند . آیا از من نمی پرسید که در آن شهر چیست ؟». گفته شد : در آن شهر چیست، ای امیر مؤمنان ؟ فرمود : «دست های بیعت شکنان» .

امام صادق علیه السلام : هر کسی از جماعت مسلمانان جدا شود و بیعت با امام را بشکند ، [روز قیامت] دست بریده به نزد خدای عز و جل می آید .

امام رضا علیه السلام : آدم بیعت شکن از گردونه گزند و بلا، در امان نیست .

9 / 9 فسخ بیعتفسیر فرات : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ابو دجانة، آن گاه که مسلمانان در جنگ اُحد، تار و مار شدند، فرمود : «ای ابو دجانة ! مردم رفتند . پس تو هم به قومت ملحق شو» . ابو دجانة گفت : ای پیامبر خدا ! ما برای این کار (تنها گذاشتن تو)، با تو و با خدا بیعت نکرده ایم و با این تبت، بیرون نیامده ایم . خداوند متعال می فرماید : «کسانی که با تو بیعت می کنند ، در حقیقت ، با خدا بیعت می کنند . دست خدا، بالای دستان آنهاست» . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «ای ابو دجانة ! تو از بیعت آزادی . پس برگرد» . ابو دجانة گفت : ای پیامبر خدا ! زنان خانه نشین انصار نخواهند گفت که من شما را تنها گذاشتم و خودم را به شما ترجیح دادم ؟ ای پیامبر خدا ! پس از تو، زندگی خیر ندارد . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون این سخن او را شنید و علاقه اش به جهاد را دید ، خود را به صخره ای رساند تا در پناه آن از تیرها _ تیرهای مشرکان _ محفوظ بماند . مقداری نگذشت که ابو دجانة بر اثر جراحات وارد شده، ناتوان شد و کشان کشان، خود را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید و سست و بی حرکت در کنار ایشان نشست .

تاريخ الطبري عن عبد الله بن شريك العامري عن الإمام زين العابدين عليه السلام: جَمَعَ الحُسَيْنُ أصحابَهُ بعدَ ما رَجَعَ عُمَرُ بنُ سعدٍ ، وذلكَ عندَ قُربِ المساءِ ، قالَ عَلِيُّ بنُ الحُسَيْنِ : فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ وَأَنَا مَرِيضٌ ، فَسَمِعْتُ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ : أُثْنِي عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْسَنَ الثَّنَاءِ ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالثَّبُوتِ ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ ، وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ ، وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً ، وَلَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، أَمَا بَعْدُ ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي ، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ آبَرٍّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا ، أَلَا وَإِنِّي أُظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدًا ، أَلَا وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ لَكُمْ فَاَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ (1) ، هَذَا لَيْلٌ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا (2) . قَالَ أَبُو مَخْنَبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بنُ عَاصِمٍ الْفَائِشِيُّ _ بَطْنٌ مِنْ هَمْدَانَ _ عَنِ الصَّحَّاحِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَشْرِقِيِّ ، قَالَ : قَدِمْتُ وَمَالِكُ بنُ النَّضْرِ الْأَرْحَبِيُّ عَلَى الْحُسَيْنِ ، فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْنَا إِلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْنَا ، وَرَحَّبَ بِنَا ، وَسَأَلْنَا عَمَّا جِئْنَا لَهُ ، فَقُلْنَا : جِئْنَا لِنُسَلِّمَ عَلَيْكَ ، وَنَدْعُو اللَّهَ لَكَ بِالْعَافِيَةِ ، وَنُحَدِّثُ بِكَ عَهْدًا ، وَنُخْبِرُكَ خَبَرَ النَّاسِ ، وَإِنَّا نُحَدِّثُكَ أَنَّهُمْ قَدْ جَمَعُوا عَلَى حَرْبِكَ فَرَأَيْكَ (3) رَأَيْكَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ! قَالَ : فَتَدَمَّمْنَا وَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ ، وَدَعَوْنَا اللَّهَ لَهُ . قَالَ : فَمَا يَمْنَعُكُمَا مِنْ نُصْرَتِي ؟ فَقَالَ مَالِكُ بنُ النَّضْرِ : عَلَيَّ دِينٌ وَلِي عِيَالٌ . فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ عَلَيَّ دِينًا ، وَإِنَّ لِي لِعِيَالًا ، وَلَكِنَّكَ إِنْ جَعَلْتَنِي فِي حِلٍّ مِنَ الْإِنصِيفِ إِذَا لَمْ أَجِدْ مُقَاتِلًا قَاتَلْتُ عَنْكَ مَا كَانَ لَكَ نَافِعًا ، وَعَنْكَ دَافِعًا . قَالَ : قَالَ : فَأَنْتَ فِي حِلٍّ ، فَأَقَمْتُ مَعَهُ . فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قَالَ : هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا ، ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِرِجْلِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفْرَجَ اللَّهُ ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي ، وَلَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوَا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي . فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَبَنُو أَخِيهِ وَابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بنِ جَعْفَرٍ : لِمَ تَفْعَلُ ؟ لِنَبْقَى بَعْدَكَ ؟ ! لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا . بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بنُ عَلِيٍّ . ثُمَّ إِنَّهُمْ تَكَلَّمُوا بِهَذَا وَنَحْوِهِ (4) .

1- الذِمَامُ : بِمَعْنَى الْعَهْدِ ، الْأَمَانِ وَالضَّمَانِ وَالْحَرَمَةِ وَالْحَقِّ (مَجْمَعُ الْبَحْرِينَ : ج 1 ص 644 «ذِمَم»).

2- يُقَالُ لِلرَّجُلِ إِذَا سَرَى لَيْلَتَهُ جَمْعَاءَ : اتَّخَذَ اللَّيْلَ جَمَلًا ؛ كَأَنَّهُ رَكِبَهُ (النِّهَايَةُ : ج 1 ص 298 «جَمَل»).

3- رَ : فَعَلَ الْأَمْرَ مِنْ رَأَى .

4- تاريخ الطبري : ج 5 ص 418 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 559 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 91 ، الأمالي للصدوق : ص 220 ح 239

عن عبد الله بن منصور عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام وكلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 44 ص 315 ح 1 .

تاریخ الطبری: عبد الله بن شريك عامری می گوید: پس از آن که عمر بن سعد برگشت، حسین علیه السلام یارانش را جمع کرد. نزدیک شب بود. زین العابدین علیه السلام فرمود: «من که بیمار بودم، خودم را به او نزدیک کردم تا بشنوم چه می گوید. شنیدم پدرم به یارانش می فرماید: خدای - تبارک و تعالی - را به نیکوترین ستایش ها می ستایم، و او را بر خوشی ها و ناخوشی ها حمد می گویم. بار خدایا! تو را سپاس و ستایش می گویم که ما را به نبوت، مفتخر داشتی، و قرآن را به ما آموختی، و در دین، دانایمان ساختی، و به ما گوش و چشم و دل دادی، و از مشرکانمان نگردانیدی. اما بعد، من یارانی صمیمی تر و بهتر از یاران خود نمی شناسم، و خاندانی فرمان بردارتر و به هم پیوسته تر از خاندانم سراغ ندارم. پس، خداوند از جانب من به همه شما خیر دهد! هان! من می دانم که فردا روزمان با این دشمنان چه خواهد بود. هان! من شما را مرخص کردم. پس همگی بروید. شما آزادید و مرا بر شما عهد و بیعتی نیست. اینک شب، شما را در بر گرفته است. آن را مرکب خود سازید.» ابو مخنف می گوید: عبد الله بن عاصم فائشی (تیره ای از قبیله همدان)، از ضحاک بن عبد الله مشرقی برایمان نقل کرد که گفت: من و مالک بن نضر ارجبی به نزد حسین رفتیم و بر او سلام گفتیم. آن گاه در برابرش نشستیم. حسین علیه السلام جواب سلام ما را داد و خوشامد گفت و پرسید که برای چه نزدش آمده ایم. گفتیم: آمده ایم که عرض سلامی کنیم و از خدا برایت سلامت بخواهیم، و دیدار تازه نماییم، و اخبار آن قوم را به تو بگوییم و به عرض برسانیم که آنان بر جنگ با تو هم داستان گشته اند. پس در کار خویش بیندیش. حسین علیه السلام فرمود: «خدا مرا بس است و او نیکو حمایتگری است!». او را احترام کردیم و بر او درود فرستادیم و برایش دعا کردیم. فرمود: «چه چیز، مانع شما دو تن می شود که مرا یاری کنید؟». مالک بن نضر گفت: قرض دارم و عیالوارم. من نیز گفتم: من هم بدهکار و عیالوارم؛ لیکن اگر اجازه ام دهی که وقتی دیدم جنگاوری نمانده است، [به خانه و کاشانه ام] برگردم، چندان که برایت سودمند باشد و موجب دفاع از شما شود، می جنگم. فرمود: «تو اجازه داری». پس با وی بودم. چون شب شد، فرمود: «اینک شب، شما را در بر گرفته است. آن را مرکب خود سازید (در تاریکی شب بروید). هر يك از شما دست مردی از خاندان مرا بگیرد و در روستاها و شهرهایتان پراکنده شوید تا آن که خدا گشایشی دهد؛ زیرا این قوم، در پی من هستند و چنانچه به من دست یابند، از تعقیب دیگران باز می ایستند». برادران و پسران و برادرزادگانش و دو پسر عبد الله بن جعفر گفتند: چرا چنین کنیم؟! تا بعد از شما زنده بمانیم؟! خدا هرگز آن روز را نیاورد! این سخن را نخست، عباس بن علی گفت. سپس آنان این سخن و همانند آن را به زبان آوردند.

الطبقات الكبرى عن الأسود بن قيس العبدي: قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرِ الْحَضْرَمِيِّ: قَدْ أَسْرَ ابْنُكَ بِشَغْرِ الرَّيِّ، قَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي، مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُوسَّرَ، وَلَا أَنْ أَبْقَى بَعْدَهُ. فَسَدَّ مَعَ قَوْلِهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، فَأَعْمَلْ فِي فِكَائِكَ ابْنِكَ. قَالَ: أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَأَعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ وَالْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِكَائِكَ أَخِيهِ. فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيَمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ. (1)

مقاتل الطالبين عن حميد بن مسلم: جَاءَ رَجُلٌ حَتَّى دَخَلَ عَسْكَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَاءَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ خَبَرَ ابْنِكَ فُلَانٍ وَافَى أَنَّ الدَّيْلَمَ أُسِرُوهُ، فَتَنَصَّرَ مَعِي حَتَّى نَسَعَى فِي فِدَائِهِ، فَقَالَ: حَتَّى أَصْنَعَ مَاذَا؟ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: انصَرِّفْ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، وَأَنَا أُعْطِيكَ فِي دَاءِ ابْنِكَ. فَقَالَ: هِيَهِاتَ أَنْ أَفَارِقَكَ ثُمَّ أَسْأَلَ الرُّكْبَانَ عَنْ خَبْرِكَ! لَا يَكُونُ - وَاللَّهِ - هَذَا أَبَدًا، وَلَا أَفَارِقُكَ. ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ وَرِضْوَانَهُ. (2)

شرح الأخبار عن الحسين عليه السلام - لأصحابه -: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَا يَطْلُبُونَ مِنْكُمْ غَيْرِي، وَأَنَا فَلَسْتُ أُسَلِّمُ إِلَيْهِمْ نَفْسِي أَوْ يَقْتُلُونِي، فَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصَرِّفْ عَنِّي مُحَلًّا مِنْ ذَلِكَ. قالوا: وَكَيْفَ نَنْصَرِّفُ عَنْ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟! نُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْدَ أَنْ نَبْذُلَ مَجْهُودَنَا فِي عَدُوِّهِ، وَفِي دَفْعِهِ عَنْهُ حَتَّى نَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. (3)

1- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 468 ح 443، تهذيب الكمال: ج 6 ص 407، تاريخ دمشق: ج 14 ص 182؛ الملهورف: ص 151، بحار الأنوار: ج 44 ص 394.

2- مقاتل الطالبين: ص 116.

3- شرح الأخبار: ج 3 ص 152.

الطبقات الكبرى_ به نقل از اسود بن قیس عبدی _ : به محمّد بن بشیر حضرمی گفته شد : پسر ت در مرزری، اسیر شده است . محمّد گفت : او و خودم را در راه خدا حساب می کنم . دوست نداشتم که او اسیر شود و دوست ندارم که بعد از او زنده بمانم . حسین علیه السلام سخن او را شنید . به او فرمود : «رحمت خدا بر تو باد ! بیعتم را از تو بر داشتم . برو و در آزادی فرزندت بکوش» . محمّد بن بشیر گفت : درندگان، مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم . فرمود : «پس این جامه ها و بُردها را به پسر ت بده تا از آنها برای آزادی برادرش استفاده کند» . آن گاه ، پنج جامه که هزار دینار می ارزید، به او داد .

مقاتل الطالبيّین_ به نقل از حمید بن مسلم _ : مردی بیامد و وارد اردوگاه حسین علیه السلام شد و نزد مردی از یاران او رفت و گفت : خبر رسیده است که فلان پسر ت را دیلمیان اسیر کرده اند . با من بیا تا برای آزادی او کاری بکنیم . مرد گفت : که چه بشود؟! او و خودم را به حساب خدا می گذارم(به پای خدا می نویسم) . حسین علیه السلام به او فرمود : «برو ، بیعتم را از تو بر داشتم و فدیة (جان بھای) پسر ت را هم به تو می دهم» . مرد گفت : هیئات که از تو جدا شوم و آن گاه خبر تو را از کاروانیان پیرسم ! به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهد شد و از تو جدا نخواهم گشت . آن گاه بر دشمن تاخت و جنگید تا کشته شد . رحمت و رضوان الهی بر او باد !

شرح الأخبار: امام حسین علیه السلام خطاب به یارانش فرمود : «اینان از میان شما، فقط مرا می خواهند ، و من هرگز خود را تسلیم آنها نخواهم کرد، مگر این که مرا بکشند . پس هر يك از شما خواست ، می تواند برود و آزاد است» . گفتند : چگونه فرزند پیامبر خدا را بگذاریم و برویم؟! پیشاپیش او با تمام توانمان با دشمنش می جنگیم تا به دیدار خدای عز و جل برویم .

الفصل العاشر: النوادر تاريخ دمشق عن سعد بن عباد: بايع رسول الله صلى الله عليه وآله عصابةً من أصحابه على الموت يوم أحد حين انهزم المسلمون، فصبروا ولزموا وجعلوا يسترونه بأنفسهم؛ يقول الرجل منهم: نفسي لنفسيك الفداء يا رسول الله، وجهي لوجهك الوفاء يا رسول الله، وهم يحمونه ويقونه بأنفسهم، حتى قتل منهم من قتل. (1)

صحيح مسلم عن عوف بن مالك الأشجعي: كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله، تسعة أو ثمانية أو سبعة، فقال: ألا تبايعون رسول الله؟ وكنا حديث عهد ببيعة، فقلنا: قد بايعناك يا رسول الله، ثم قال: ألا تبايعون رسول الله؟ فقلنا: قد بايعناك يا رسول الله! ثم قال: ألا تبايعون رسول الله؟ فبست طنا أيدينا وقلنا: قد بايعناك يا رسول الله! فعلام تبايعك؟ قال: على أن تعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً، والصلوات الخمس، وتطيعوا (وأسر كلمة خفية) ولا تسألوا الناس شيئاً. (2)

-
- 1- تاريخ دمشق: ج 25 ص 70 ح 5353، الإصابة: ج 3 ص 431 نحوه، كنز العمال: ج 10 ص 435 ح 30049.
 - 2- صحيح مسلم: ج 2 ص 721 ح 108، سنن أبي داود: ج 2 ص 121 ح 1642، سنن ابن ماجه: ج 2 ص 957 ح 2867 كلاهما نحوه، كنز العمال: ج 1 ص 101 ح 450.

فصل دهم : گوناگون

فصل دهم : گوناگون تاریخ دمشق_ به نقل از سعد بن عباده _ : در جنگ اُحد که مسلمانان پراکنده شدند ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با گروهی از یارانش بیعت تا پای مرگ کرد ، و آنان پایداری کردند و ماندند و خود را سپر ایشان می نمودند و هر يك از آنها می گفت : جانم فدای جانت، ای پیامبر خدا! رویم سپر رویت، ای پیامبر خدا! و با جسم و جان خویش از ایشان حمایت و محافظت می کردند، تا آن که شماری از آنان کشته شدند .

صحیح مسلم_ به نقل از عوف بن مالک اشجعی _ : ما نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم ؛ نه یا هشت یا هفت نفر . به ما فرمود : «آیا با پیامبر خدا بیعت نمی کنید ؟» . ما که تازه بیعت کرده بودیم ، گفتیم : با شما بیعت کرده ایم، ای پیامبر خدا ! دوباره فرمود : «آیا با پیامبر خدا بیعت نمی کنید ؟» . باز گفتیم : با شما بیعت کرده ایم، ای پیامبر خدا ! سه باره فرمود : «آیا با پیامبر خدا بیعت نمی کنید ؟» . پس ، دستانمان را گشودیم و گفتیم : ما با شما بیعت کرده ایم، ای پیامبر خدا ! بر سر چه بیعت کنیم ؟ فرمود : «بر این که خدا را پرستید و چیزی را شریک او نسازید ، و نمازهای پنجگانه را به جا آورید ، و اطاعت کنید» و در این جا کلمه ای را آهسته گفت (1) [و افزود :] «و از مردم ، تقاضای چیزی نکنید» .

1- . راوی ، نگفته است که : «من آن کلمه آهسته را نشنیدم»؛ بلکه ظاهراً از گفتن آن، طفره رفته است و به قرینه دیگر احادیث این مدخل، آن کلمه، نام کسی یا عنوان کسانی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باید اطاعت کرد.

تاريخ دمشق عن محمد بن عثمان بن حوشب عن أبيه عن جدّه: لَمَّا أَنْ أَظْهَرَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلْمُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، انْتَدَبَتْ إِلَيْهِ مَعَ النَّاسِ فِي أَرْبَعِينَ فَارِسًا مَعَ عَبْدِ شَرِّ، فَقَدِمُوا عَلَيْهِ الْمَدِينَةَ بِكِتَابِي. فَقَالَ: أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ قَالُوا: هَذَا، قَالَ: مَا الَّذِي جِئْتَنَا بِهِ؟ فَإِنْ يَكُ حَقًّا اتَّبَعْنَاكَ. قَالَ: تُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَتُؤْتُوا الزَّكَاةَ، وَتَحْقِنُوا الدَّمَاءَ، وَتَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَقَالَ عَبْدُ شَرِّ: إِنَّ هَذَا لِحَسَنٍ جَمِيلٍ، مَدَّ يَدَكَ أَبَايَعَكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: عَبْدُ شَرِّ، قَالَ: أَنْتَ عَبْدُ خَيْرٍ. وَكَتَبَ مَعَهُ الْجَوَابَ إِلَى حَوْشَبَ ذِي ظَلِيمٍ، فَأَمَّنَ. (1)

المناقب لابن شهر آشوب عن ابن عباس— في قوله: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا» (2) _ قَالَ وَفَدُ تَقِيْفٍ: بُبَايَعَكَ عَلَى ثَلَاثٍ: لَا نَنْحَنِي، وَلَا نَكْسِرُ إِلَهَا بِأَيْدِينَا، وَنَمْتَنَعُنَا بِاللَّاتِ سَنَةً. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ فِيهِ رُكُوعٌ وَسُجُودٌ، فَأَمَّا كَسْرُ أَصْنَامِكُمْ بِأَيْدِيكُمْ فَذَلِكَ لَكُمْ، وَأَمَّا الطَّاعِيَةُ اللَّاتُ (3) فَإِنِّي غَيْرُ مُمْتَعِكُمْ بِهَا. قَالُوا: أَجَلْنَا سَنَةً حَتَّى نَقْبِضَ مَا يُهْدَى لَالِهَتِنَا، فَإِذَا قَبَضْنَاهَا كَسَرْنَاهَا وَأَسْلَمْنَا. فَهَمَّ بِتَأْجِيلِهِمْ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ. قَالَ قَتَادَةُ: فَلَمَّا سَمِعَ قَوْلَهُ: «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» (4) قَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا. (5)

1- تاريخ دمشق: ج 15 ص 342 ح 3797، كنز العمال: ج 1 ص 330 ح 1531.

2- الإسراء: 73.

3- في مجمع البيان: «وَأَمَّا الطَّاعِيَةُ لِلَّاتِ» بدل «وَأَمَّا الطَّاعِيَةُ لِلَّاتِ».

4- الإسراء: 75.

5- المناقب لابن شهر آشوب: ج 1 ص 57، مجمع البيان: ج 6 ص 665 نحوه، بحار الأنوار: ج 17 ص 53.

تاریخ دمشق_ به نقل از محمد بن عثمان بن حوشب، از پدرش، از جدش _ : چون خداوند عز و جل، محمد صلی الله علیه و آله را آشکار گردانید، من چهل سوار [به همراه نامه ای] با عبد شر، نزد او فرستادم و آن عده با نامه من به مدینه نزد او رفتند. عبد شر گفت: کدام يك از شما، محمد است؟ یارانش گفتند: این. عبد شر پرسید: توجه آورده ای، که اگر درست باشد، از تو پیروی کنیم؟ فرمود: «نماز بگزارید، و زکات بدهید، و خون نریزید، و امر به معروف و نهی از منکر کنید». عبد شر گفت: این نیکو و زیباست. دستت را دراز کن با تو بیعت کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نامت چیست؟». گفت: عبد شر. فرمود: «تو عبد خیری» و پاسخ نامه [من، یعنی] حوشب ذی ظلم را توسط او فرستاد، و ایمان آورد [م].

المناقب، ابن شهر آشوب_ به نقل از ابن عباس در باره آیه شریف: «و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سویت وحی کرده ایم، گم راه کنند» _ : هیئت نمایندگی ثقیف گفتند: با تو به سه شرط، بیعت می کنیم: خم نشویم، خدایی را با دست خودمان نشکنیم، و تا يك سال از لات، بهره مند شویم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دینی که در آن رکوع و سجود نباشد، خیری در آن نیست؛ ولی شکستن بت هایتان به دست خودتان، اختیار با شماست، و اما بت لات، من اجازه نمی دهم از آن بهره مند شوید». گفتند: يك سال مهلتمان ده تا هدایایی را که به خدایانمان می شود، بگیریم و چون گرفتیم، آنها را می شکنیم و اسلام می آوریم. پیامبر صلی الله علیه و آله خواست به آنان مهلت دهد که این آیه نازل شد. قتاده گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن خداوند را شنید: «سپس در برابر ما برای خود یآوری نمی یافتی»، عرضه داشت: «بار خدایا! هرگز مرا چشم بر هم زدنی به خودم وا مگذار».

السيرة النبوية لابن هشام عن الزهري: إنه [أي رسول الله صلى الله عليه وآله] أتى بني عامر بن صعصعة، فدعاهم إلى الله عز وجل، وعرض عليهم نفسه، فقال له رجل منهم: . . . أرايت إن نحن بايعناك على أمرك ثم أظهرك الله على من خالفك، أيتكون لنا الأمر من بعدك؟ قال: الأمر إلى الله يصده حيث يشاء. قال: فقال له: أفتهديف نحورنا للعرب دونك، فإذا أظهرك الله كان الأمر لغيرنا؟! لا حاجة لنا بأمرك. فأبوا عليه. (1)

المناقب لابن شهر آشوب: لما كان النبي صلى الله عليه وآله يعرض نفسه على القبائل، جاء إلى بني كلاب فقالوا: نبايعك على أن يكون لنا الأمر بعدك. فقال: الأمر لله، فإن شاء كان فيكم، أو في غيركم. فمضوا فلم يبايعوه، وقالوا: لا نضرب لحربك بأسيفنا ثم تحكّم علينا غيرنا. (2)

صحيح البخاري عن جابر بن عبد الله: إن أعرابيا بايع رسول الله صلى الله عليه وآله على الإسلام، فأصاب الأعرابي وعك بالمدينة، فأتى الأعرابي إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله، أفلني بيعتي، فأبى رسول الله صلى الله عليه وآله. ثم جاءه فقال: أفلني بيعتي، فأبى، ثم جاءه فقال: أفلني بيعتي، فأبى. فخرج الأعرابي. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنمّا المدينة كالكبير (3)، تنفي حبتها وتنصع (4) طيبها. (5)

- 1- السيرة النبوية لابن هشام: ج 2 ص 66، تاريخ الطبري: ج 2 ص 350، الثقات لابن حبان: ج 1 ص 89 عن أبي حاتم نحوه.
- 2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 1 ص 257، الصراط المستقيم: ج 1 ص 72 وليس فيه ذيله من «فمضوا فلم يبايعوه»، بحار الأنوار: ج 23 ص 74 ح 23.
- 3- الكبير: زق الحداد الذي ينفخ به (المصباح المنير: ص 545 «كبير»).
- 4- الناصع: الخالص من كل شيء (الصحيح: ج 3 ص 1290 «نصح»).
- 5- صحيح البخاري: ج 6 ص 2636 ح 6785، صحيح مسلم: ج 2 ص 1006 ح 489، سنن الترمذي: ج 5 ص 720 ح 3920 وليس فيه من «ثم جاءه» إلى «فأبى» في الموضع الثالث، كنز العمال: ج 12 ص 233 ح 34813.

السيرة النبوية، ابن هشام_ به نقل از زُهری _ : او (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) نزد بنی عامر بن صعصعه رفت و آنها را به خدای عز و جل دعوت کرد و [نبوت] خویش را بر آنان عرضه داشت. مردی از بنی عامر به ایشان گفت: ... اگر با تو بر این کارت بیعت کردیم و سپس خداوند، تو را بر مخالفان چیره گردانید، آیا پس از تو این کار به ما می رسد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این کار، به دست خداست. آن را هر کجا که خود بخواهد، قرار می دهد». آن مرد گفت: ما سینه های خود را سپر تو در برابر عرب ها کنیم و چون خداوند، تو را پیروز گردانید، کار به دیگران رسد؟! ما احتیاجی به این کار تو نداریم. و دعوت او را نپذیرفتند.

المناقب، ابن شهر آشوب: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را به قبایل عرضه می کرد، نزد بنی کلاب آمد. آنان گفتند: ما به این شرط با تو بیعت می کنیم که پس از تو، کار به ما منتقل شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کار، دست خداست. اگر او خواست، به شما خواهد رسید و اگر نخواست، به دیگری». بنی کلاب رفتند و با ایشان بیعت نکردند و گفتند: ما در راه تو شمشیر نمی زنیم که بعد، دیگران را بر ما حکومت دهی!

صحیح البخاری_ به نقل از جابر بن عبد الله _ : بادیه نشینی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر اسلام بیعت کرد، و آن بادیه نشین، در مدینه به تب مبتلا شد. نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! بیعت مرا فسخ کن. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت. دوباره آمد و گفت: بیعت مرا فسخ کن. پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت. دگر بار آمد و گفت: بیعت مرا فسخ کن. ایشان باز هم نپذیرفت. بادیه نشین [از مدینه] خارج شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مدینه مانند دم آهنگری است. ناخالصش را دور می کند و خویش را خالص می کند و در خود نگه می دارد».

ص: 573

فهرست تفصیلی .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

